

مفاخر آذربایجان

جلد دوم

شیراز نویسندگان و مؤلفان

بزم عشق و شادمانی



مفاخر آذربایجان

جلد سوم

شاعران، نویسندگان و خوشنویسان

دکتر عتیقی بخشایشی

نشر آذربایجان

تبریز - خیابان شریعتی - پاساژ ۱۱۰ - طبقه دوم - تلفن ۴۲۳۹۷۳ - ص.پ: ۴۸۱۸-۵۱۳۲۵

نام کتاب:	مفاخر آذربایجان، جلد ۳
نویسنده:	دکتر عقیقی بخشایشی
ناشر:	نشر آذربایجان، تبریز
نوبت چاپ:	اول
قطع:	وزیری
سال انتشار:	پاییز ۱۳۷۵
تیراژ:	۳۰۰۰ نسخه
امور فنی:	شرکت چاپ هموطن، تبریز
چاپ و لیتوگرافی:	نیکنام، تبریز

* کلیه حقوق محفوظ و مخصوص نشر آذربایجان است *

مراکز پخش:

تبریز: کوی ولی عصر، دانشگاه آزاد اسلامی
تبریز: روبروی دارایی، کتابفروشی شهید باکری
قم: خیابان ارم، پاساژ قدس، دفتر نشر نوید اسلام، تلفن ۷۴۳۴۶۲



فهرست مطالب کتاب

۱۲۰۱	 عنوان کتاب
۱۲۰۲	 شناسنامه کتاب
۱۲۰۵	 فهرست مطالب کتاب
۱۲۱۹	 پیشگفتار
۱۲۲۱	 مدافعین حقوق مردم
۱۲۲۱	 دفاع از حق
۱۲۲۲	 نقش شعر در سلامت جامعه
۱۲۲۳	 نقش ادب در هدایت بشر
۱۲۲۴	 انگیزه تألیف
۱۲۲۷	 سیر مطالب کتاب
۱۲۲۷	 نکته قابل توجه

● بخش ششم: شاعران و سرایندگان گذشته و حال

۱۲۳۰	 سیر شعر و نثر فارسی در قرون نخستین
۱۲۳۱	 قرن چهارم
۱۲۳۲	 قرن پنجم و ششم هجری
۱۲۳۳	 قرن هفتم تا دهم
۱۲۳۶	 قرن دهم تا دوازدهم (عهد صفوی)
۱۲۳۸	 قرن دوازدهم تا دوران حاضر
۱۲۴۴	 دوران معاصر
۱۲۴۵	 شاعران مهاجر آذربایجان
۱۲۴۵	 عوامل هجرت

۳۰۲. قطران تبریزی (متوفی ۴۶۵ ه.ق)..... ۱۲۴۹
- الا ای پرده تازی به پیش چشمه روشن..... ۱۲۵۰
- آن غیرت یزدان نگر و قدرت یزدان (دربارۀ زلزله تبریز)..... ۱۲۵۲
۳۰۳. فلکی شروانی (م ۵۷۷)..... ۱۲۵۷
۳۰۴. خاقانی شروانی (م ۵۹۵)..... ۱۲۵۹
- قصیده حج او..... ۱۲۶۱
- ایوان مدائن..... ۱۲۶۲
- الامان ای دل که وحشت زحمت آورده الامان!..... ۱۲۶۴
- صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من..... ۱۲۷۵
۳۰۵. مجیر الدین بیلقانی (م ۵۸۶)..... ۱۲۸۵
۳۰۶. نظامی گنجوی (م ۵۹۸)..... ۱۲۸۷
۳۰۷. جوهری تبریزی (زنده در ۶۹۰)..... ۱۲۸۹
۳۰۸. احمد تبریزی (قرن ۷)..... ۱۲۹۰
۳۰۹. زرکوب تبریزی (م ۷۱۲)..... ۱۲۹۰
۳۱۰. همام تبریزی (م ۷۱۴)..... ۱۲۹۱
۳۱۱. بدیع تبریزی (م ۷۹۷)..... ۱۲۹۴
۳۱۲. بدر تبریزی (م ۸۰۰)..... ۱۲۹۵
۳۱۳. لمین تبریزی (قرن ۸)..... ۱۲۹۷
۳۱۴. احمد تبریزی (قرن هشتم)..... ۱۲۹۸
۳۱۵. آغای تبریزی (قرن ۸)..... ۱۳۰۰
۳۱۶. مغربی تبریزی (م ۸۰۹)..... ۱۳۰۰
۳۱۷. جعفر خطاط تبریزی (م ۸۵۶)..... ۱۳۰۲
۳۱۸. جمالی تبریزی (م ۸۷۷)..... ۱۳۰۴
۳۱۹. معاذی تبریزی (اوائل قرن نهم)..... ۱۳۰۶
۳۲۰. آگهی تبریزی (قرن ۹)..... ۱۳۰۷
۳۲۱. بانو باغبان اردبیلی (قرن ۹)..... ۱۳۰۸

فهرست مطالب ۱۲۰۷

۱۳۰۹	۳۲۲- ابراهیم بنیسی (م ۹۱۷).....
۱۳۱۰	۳۲۳- نیازی شبستری (زنده در ۹۲۶).....
۱۳۱۱	۳۲۴- جلال تبریزی (مقتول در ۹۳۰).....
۱۳۱۲	۳۲۵- القاص میرزای صفوی (م ۹۵۶).....
۱۳۱۳	۳۲۶- بهرام میرزای صفوی (م ۹۵۶).....
۱۳۱۵	۳۲۷- کمال چلبی تبریزی (زنده در ۹۵۶).....
۱۳۱۶	۳۲۸- پرتوی تبریزی (زنده در ۹۶۳).....
۱۳۱۶	۳۲۹- منصور ساوجی تبریزی (زنده در ۹۷۴).....
۱۳۱۷	۳۳۰- فنایی خلخالی (م ۹۷۵).....
۱۳۱۸	۳۳۱- جزمی تبریزی (م ۹۷۶).....
۱۳۱۹	۳۳۲- بدیعی تبریزی (م ۹۸۰).....
۱۳۲۰	۳۳۳- امیر تبریزی (م ۹۸۳).....
۱۳۲۱	۳۳۴- بدیعی صفوی (م ۹۸۴).....
۱۳۲۲	۳۳۵- جاهی صفوی (م ۹۸۴).....
۱۳۲۴	۳۳۶- نواب پریخان صفوی (حقیقی) (م ۹۸۵).....
۱۳۲۵	۳۳۷- بزمی اردبیلی (مقتول در ۹۸۷).....
۱۳۲۶	۳۳۸- حافظ حسین کربلایی (م ۹۹۷).....
۱۳۲۸	۳۳۹- جعفری تبریزی (م ۱۰۰۰).....
۱۳۲۹	۳۴۰- تزریقی اردبیلی (م ۱۰۰۰).....
۱۳۳۰	۳۴۱- تنهایی ارسبارانی (قرن ۱۰).....
۱۳۳۱	۳۴۲- جانبی تبریزی (قرن دهم).....
۱۳۳۱	۳۴۳- پهلوان تبریزی (قرن دهم).....
۱۳۳۲	۳۴۴- امنی تبریزی (قرن دهم).....
۱۳۳۳	۳۴۵- انیسی تبریزی (قرن دهم).....
۱۳۳۴	۳۴۶- ایرج تبریزی (قرن دهم).....
۱۳۳۵	۳۴۷- انیس تبریزی (قرن دهم).....

- ۱۲۳۶ ۲۴۸- اویس اردبیلی (قرن دهم)
- ۱۲۳۶ ۲۴۹- علیقلی واقف خلخالی (قرن دهم)
- ۱۲۳۷ ۲۵۰- نصرالله واقف خلخالی (قرن دهم)
- ۱۲۳۸ ۲۵۱- مولانا ملک سعید کامل خلخالی (قرن دهم)
- ۱۲۳۹ ۲۵۲- مقصود شکیمی (قرن دهم)
- ۱۲۴۰ ۲۵۳- حیدری تبریزی (م ۱۰۰۲)
- ۱۲۴۳ ۲۵۴- سهوی تبریزی (م ۱۰۰۳ ه.ق.)
- ۱۲۴۵ ۲۵۵- مقیمی ترکمان تبریزی (م ۱۰۱۰)
- ۱۲۴۷ ۲۵۶- ابوطالب تبریزی معاصر صفوی (م ۱۰۱۴)
- ۱۲۴۹ ۲۵۷- صفایی تبریزی (م ۱۰۱۶)
- ۱۲۵۰ ۲۵۸- کلبعلی تبریزی (م ۱۰۲۰)
- ۱۲۵۱ ۲۵۹- لطفی تبریزی (م ۱۰۲۱)
- ۱۲۵۳ ۲۶۰- گرامی تبریزی (زنده در ۱۰۲۴)
- ۱۲۵۴ ۲۶۱- قریشی خانم تبریزی (زنده در ۱۰۲۴ ه.ق.)
- ۱۲۵۵ ۲۶۲- صالح تبریزی (زنده در ۱۰۲۴ ه.ق.)
- ۱۲۵۶ ۲۶۳- خروشی تبریزی (زنده ۱۰۲۶ ه.ق.)
- ۱۲۵۷ ۲۶۴- عیسی اردبیلی (زنده در ۱۰۲۶)
- ۱۲۵۹ ۲۶۵- فسونی تبریزی (م ۱۰۲۷ ه.ق.)
- ۱۲۶۲ ۲۶۶- محمد امین حشری تبریزی انصاری (م ۱۰۳۷)
- ۱۲۶۳ ۲۶۷- ستار تبریزی (زنده در ۱۰۳۸)
- ۱۲۶۴ ۲۶۸- عبدالباقی تبریزی (م ۱۰۳۹)
- ۱۲۶۶ ۲۶۹- ضیاء الدین یوسف (زنده در ۱۰۴۱)
- ۱۲۶۷ ۲۷۰- جوهری تبریزی (م ۱۰۵۷)
- ۱۲۶۷ قطعه‌ای در مدح حسن خان (حاکم هرات)
- ۱۲۶۹ ۲۷۱- شاه عباس ثانی صفوی (م ۱۰۷۷)
- ۱۲۷۰ ۲۷۲- معلوم تبریزی (م ۱۰۷۸)

فهرست مطالب ۱۲۰۹

۱۳۷۱	 ۳۷۳ - واحد تبریزی (م ۱۰۸۰)
۱۳۷۳	 ۳۷۴ - عنوان تبریزی (م ۱۰۸۳)
۱۳۷۴	 ۳۷۵ - صالح تبریزی (زنده در ۱۰۸۳)
۱۳۷۵	 ۳۷۶ - برهان خلف تبریزی (۱۰۸۲ ه.ق)
۱۳۷۷	 ۳۷۷ - قاسم تبریزی و خازن (زنده در ۱۰۸۳)
۱۳۷۸	 ۳۷۸ - قاسم تبریزی چلبی (قرن ۱۱)
۱۳۷۸	 ۳۷۹ - وصالی تبریزی (قرن ۱۱)
۱۳۷۹	 ۳۸۰ - صائب تبریزی (م ۱۰۸۶)
۱۳۸۳	 ۳۸۱ - ارفع تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۸۳	 ۳۸۲ - بایندر خان صفوی (قرن یازدهم)
۱۳۸۴	 ۳۸۳ - جعفر تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۸۵	 ۳۸۴ - ثابت تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۸۵	 ۳۸۵ - بختی تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۸۶	 ۳۸۶ - بدیعای تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۸۷	 ۳۸۷ - ابوالهادی تبریزی (قرن ۱۱)
۱۳۸۸	 ۳۸۸ - امین تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۸۹	 ۳۸۹ - مظفر تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۹۰	 ۳۹۰ - اسماعیل تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۹۰	 ۳۹۱ - اسعد تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۹۱	 ۳۹۲ - اصولی تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۹۲	 ۳۹۳ - ابوالوفای تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۹۳	 ۳۹۴ - اسد تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۹۴	 ۳۹۵ - احمد بیگ تبریزی (قرن یازدهم)
۱۳۹۴	 ۳۹۶ - باقر تبریزی (قرن ۱۱)
۱۳۹۵	 ۳۹۷ - همایی آذربایجانی (قرن ۱۱)
۱۳۹۶	 ۳۹۸ - نعمت تبریزی (قرن ۱۱)

مفاخر آذربایجان (ج ۳)

- ۳۹۹- رحیم تبریزی (قرن ۱۱) ۱۳۹۷
- ۴۰۰- معصوم تبریزی (قرن ۱۱) ۱۳۹۸
- ۴۰۱- اسماعیل بیگ قراجہ داغی (قرن ۱۲) ۱۳۹۹
- ۴۰۲- بهرامی اردبیلی (قرن ۱۲) ۱۳۹۹
- ۴۰۳- جنون اردبیلی (زنده در ۱۱۰۷) ۱۴۰۰
- ۴۰۴- تسکین تبریزی (م ۱۱۱۸) ۱۴۰۰
- ۴۰۵- جویای تبریزی (م ۱۱۱۸) ۱۴۰۱
- ۴۰۶- تأثیر تبریزی (م ۱۱۲۰) ۱۴۰۴
- ۴۰۷- برهان اردبیلی (م ۱۱۲۵) ۱۴۰۷
- ۴۰۸- الهی تبریزی (م ۱۱۶۵) ۱۴۰۷
- ۴۰۹- جوهر تبریزی «میرزا بلبل» (م ۱۱۹۴) ۱۴۰۹
- ۴۱۰- شیخ صالح تبریزی (قرن ۱۲) ۱۴۱۰
- ۴۱۱- توسنی تبریزی (قرن ۱۲) ۱۴۱۱
- ۴۱۲- ملا محمد حسین تبریزی (قرن ۱۲) ۱۴۱۱
- ۴۱۳- جمالی تبریزی (قرن ۱۲) ۱۴۱۲
- ۴۱۴- اثر تبریزی (قرن دوازدهم) ۱۴۱۳
- ۴۱۵- مفتون عبدالرزاق بیک دنبلی، (م ۱۲۴۳) ۱۴۱۳
- ۴۱۶- شوقی تبریزی (زنده در ۱۲۴۸) ۱۴۱۴
- ۴۱۷- جانی قراجہ داغی (م ۱۲۵۸) ۱۴۱۵
- ۴۱۸- سید ابوالقاسم نباتی (م ۱۲۶۲) ۱۴۱۶
- ۴۱۹- اشرف تسوجی (م ۱۲۶۸) ۱۴۱۸
- ۴۲۰- جرعة تبریزی (م ۱۲۷۳) ۱۴۲۰
- ۴۲۱- علی اکبر قراجہ داغی (م ۱۲۸۶) ۱۴۲۲
- ۴۲۲- جوهری تبریزی (م ۱۲۹۴) ۱۴۲۲
- ۴۲۳- اسرار تبریزی (م ۱۲۹۸) ۱۴۲۴
- ۴۲۴- ابراهیم تبریزی (قرن سیزدهم) ۱۴۲۵

- ۴۲۵- ابراهیم تبریزی (قرن سیزدهم)..... ۱۴۲۶
- ۴۲۶- احمد تسوجی (قرن سیزدهم)..... ۱۴۲۶
- ۴۲۷- اسیر تبریزی (قرن سیزدهم)..... ۱۴۲۸
- ۴۲۸- نیر تبریزی (م ۱۳۱۲)..... ۱۴۲۹
- ۴۲۹- ثابت تبریزی (م ۱۳۱۳)..... ۱۴۳۰
- ۴۳۰- حاج مهدی شکوهی مراغه‌ای (م ۱۳۱۴)..... ۱۴۳۱
- ۴۳۱- توپچی هریسی (زنده در ۱۳۱۵)..... ۱۴۳۲
- ۴۳۲- حاج میرزا باقر خلخالی (م ۱۳۱۶)..... ۱۴۳۳
- ۴۳۳- شوری بخشایشی (م ۱۳۱۶)..... ۱۴۳۴
- ۴۳۴- لعلی ایروانی (م ۱۳۲۵)..... ۱۴۳۷
- ۴۳۵- اسیر تبریزی (م ۱۳۲۶)..... ۱۴۳۸
- ۴۳۶- پسیان تبریزی (م ۱۳۴۰)..... ۱۴۳۹
- ۴۳۷- فاضلی واعظ بخشایشی (م ۱۳۴۱)..... ۱۴۴۰
- ۴۳۸- طوطی اهری (متوفی حدود ۱۳۴۳)..... ۱۴۴۱
- ۴۳۹- ملا عباس افتخار زنوزی (م ۱۳۵۹)..... ۱۴۴۲
- ۴۴۰- ستاره چرخ ادب پروین اعتصامی (م ۱۳۶۱)..... ۱۴۴۵
- ۴۴۱- هنر و علم..... ۱۴۵۴
- زن در ایران..... ۱۴۵۹
- ۴۴۱- حالی اردبیلی (م ۱۳۷۴)..... ۱۴۶۲
- ۴۴۲- نیمتاج سلماسی (متوفاه ۱۳۸۰)..... ۱۴۶۴
- کلاوه..... ۱۴۶۴
- ۴۴۳- آذر تبریزی (قرن چهاردهم)..... ۱۴۶۵
- ۴۴۴- حیرت تبریزی (قرن چهاردهم)..... ۱۴۶۶
- ۴۴۵- میرزا عباس ترابی (خاکی)..... ۱۴۶۷
- ۴۴۶- شهریار، فرمانروای ملک سخن (م ۱۴۰۸)..... ۱۴۷۰
- مصاحبه کیهان فرهنگی با استاد شهریار..... ۱۴۷۲

۱۲۱۲ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

- ۱۴۹۹ سبک و شیوه سخن استاد شهریار
- ۱۵۰۴ سیری در جهان شعر و تخیل و تفکر استاد شهریار
- ۱۵۰۷ انقلاب در شعر شهریار
- ۱۵۱۰ تشریف قبول
- ۱۵۱۰ مقام رهبری
- ۱۵۱۱ شاعران گمنام
- ۱۵۱۲ ۴۴۷ - خازن
- ۱۵۱۲ ۴۴۸ - حاج رضا صراف
- ۱۵۱۳ حکیم لعلی
- ۱۵۱۳ ۴۴۹ - عباسعلی مظهر
- ۱۵۱۳ ۴۵۰ - بهار شیروانی
- ۱۵۱۳ ۴۵۱ - ایرج
- ۱۵۱۴ ادبیات عاشورایی در آذربایجان
- ۱۵۱۶ جمعی از شاعران معاصر آذربایجان
- ۱۵۱۶ ۴۵۲ - محمد آقاسی (متولد ۱۲۹۶ ش)
- ۱۵۱۷ ترانه مهتاب
- ۱۵۱۸ ۴۵۳ - یحیی شینا (متولد ۱۳۰۳ ه.ش)
- ۱۵۱۸ شکست طاعوت
- ۱۵۱۹ ۴۵۴ - علی نظمی تبریزی (متولد ۱۳۰۶ ش)
- ۱۵۱۹ زیارت دل
- ۱۵۲۰ حدیث عشق
- ۱۵۲۰ ۴۵۵ - نصیر پایگزار (متولد ۱۳۱۱ ش)
- ۱۵۲۰ قلم
- ۱۵۲۱ چه شبی هست
- ۱۵۲۱ برنامه‌ای
- ۱۵۲۱ درگذشت

فهرست مطالب ۱۲۱۳

تیکانسیز گول ۱۵۲۱

۴۵۶- محمود پدیده (متولد ۱۳۱۲ ش) ۱۵۲۲

چلیپا ۱۵۲۲

۴۵۷- محمد عابد تبریزی (متولد ۱۳۱۳) ۱۵۲۳

۴۵۸- احمدی صائب (متولد ۱۳۱۵ ش) ۱۵۲۴

مشکل گشا ۱۵۲۴

۴۵۹- کریم دادمهر ۱۵۲۵

۴۶۰- ابراهیم ترابی مرند (متولد ۱۳۲۰ ش) ۱۵۲۵

میلاذ کوثر ۱۵۲۶

آفتاب ۱۵۲۶

راز دل ۱۵۲۷

۴۶۱- محمد حسین علیزاده (متولد ۱۳۲۶ ش) ۱۵۲۷

فریاد ۱۵۲۷

۴۶۲- علی اکبر بلغیان (متولد ۱۳۲۷ ش) ۱۵۲۸

ترانه صبح ۱۵۲۸

۴۶۳- احمد خانی ساتلو (متولد ۱۳۲۸) ۱۵۲۸

راز سحری ۱۵۲۹

۴۶۴- مسعود عالم پوررجبی (متولد ۱۳۲۹ ش) ۱۵۲۹

علی (ع) ۱۵۳۰

در توصیف کتاب مفاخر ۱۵۳۲

میراث فرهنگی ایران ۱۵۳۳

۴۶۵- محمد سهرابی صدیق (متولد ۱۳۲۹ ش) ۱۵۳۴

راز و نیاز ۱۵۳۴

۴۶۶- احمد سلطان آبادی قرشی (متولد ۱۳۳۰ ش) ۱۵۳۶

در هوای دوست ۱۵۳۶

۴۶۷- ایوب شهبازی (متولد ۱۳۳۸ ش) ۱۵۳۷

۱۲۱۴ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

- ۱۵۳۷ اهل دل
- ۱۵۳۷ مولا عشقینه
- ۱۵۳۸ یونس محمدی (متولد ۱۳۴۱)
- ۱۵۳۸ ۴۶۹ - میر داود میر محمدزاده (متولد ۱۳۴۶ ش)
- ۱۵۳۹ تازیانه هجر
- ۱۵۳۹ یومازلار قانی قانیله
- ۱۵۴۰ ۴۷۰ - یوسف قیمتی آبریزی (متولد ۱۳۲۹ ش)
- ۱۵۴۱ نمعتوز وار بیزه داغلار
- ۱۵۴۱ ۴۷۱ - محمود اشرفی بستان آبادی (متولد ۱۳۱۷ ش)
- ۱۵۴۲ ۴۷۲ - اروجملی شهودی (متولد ۱۳۵۶ ه.ش)
- ۱۵۴۳ شب موعود
- ۱۵۴۲ ۴۷۳ - سجاد قهاری (متولد ۱۳۴۰)
- ۱۵۴۳ ۴۷۴ - مقدسی بخشایشی (متولد ۱۳۲۵ ش)
- ۱۵۴۴ ۴۷۵ - ناظر شرفخانه‌ای (متولد ۱۳۲۰)
- ۱۵۴۵ ۴۷۶ - سهیلا عالی مزرعه (متولد ۱۳۴۹ ش)
- ۱۵۴۵ تنهاتر
- ۱۵۴۵ ۴۷۷ - محمد نیک‌پناه (متولد ۱۳۴۵ ش)
- ۱۵۴۷ واپسین طرح در معرفی کوتاه شاعران آذربایجان
- ۱۵۵۰ فهرست اسامی شعرای معاصر

● بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران

- ۱۵۷۷ مقدمه
- ۱۵۷۹ ۱۸۵۸ - زکی مراغه‌ای (م ۶۰۷)
- ۱۵۷۹ ۱۸۵۹ - شریف ارموی (م ۶۵۰)
- ۱۵۸۰ ۱۸۶۰ - فخرالدین غضنفر تبریزی (قرن ۷)
- ۱۵۸۰ ۱۸۶۱ - شمس الدین عبیدی تبریزی (م ۷۰۷)

فهرست مطالب ۱۲۱۵

۱۸۶۲ - صاحبی نخجوانی (م ۷۱۴) ۱۵۸۰

۱۸۶۳ - عتیقی تبریزی (م ۷۴۱) ۱۵۸۲

۱۸۶۴ - خطیب خلخالی (م ۷۴۵) ۱۵۸۳

۱۸۶۵ - شرف الدین رامی تبریزی (م ۷۹۵) ۱۵۸۴

۱۸۶۶ - عبدالقادر مراغهای (م ۸۳۷) ۱۵۸۵

۱۸۶۷ - میرزا عبدالله غفارزاده (م ۱۳۴۸) ۱۵۸۶

۱۸۶۸ - میرزا جعفر قفقازی (متوفی حدود ۱۳۴۹) ۱۵۸۸

۱۸۶۹ - میرزا یوسف اعتمام‌الملک (م ۱۳۵۷) ۱۵۸۹

۱۸۷۰ - حاج میرزا حسن رشدیه (م ۱۳۶۳) ۱۵۹۱

۱۸۷۱ - پروفیسور محسن هشتروندی (م ۱۳۶۹ ه.ق) ۱۶۱۰

۱۸۷۲ - محمد علی تربیت (معاصر) ۱۶۱۲

۱۸۷۳ - میرزا باقر حکمت (متوفی حدود ۱۳۷۰ ه.ق) ۱۶۱۶

۱ - بهار بغداد ۱۶۱۸

۲ - حکایات ایام ۱۶۱۸

۳ - طاق کسری ۱۶۱۹

۴ - به سوی فرات ۱۶۱۹

۵ - اطلال بابل ۱۶۲۰

۶ - سلامی از دارالسلام ۱۶۲۱

۱۸۷۴ - محمّد علی صفوت (م ۱۳۸۰) ۱۶۳۲

۱۸۷۵ - استاد احمد تَرجانی‌زاده (م ۱۳۹۰) ۱۶۳۴

۱۸۷۶ - عبدالرسول خیام‌پور (م ۱۳۹۹) ۱۶۴۱

۱۸۷۷ - حاج عباس افعالی شبستری (م حدود ۱۴۰۰) ۱۶۴۳

۱۸۷۸ - حسن ناصرزاده (م ۱۴۰۰) ۱۶۴۵

۱۸۷۹ - عبدالعلی کارنگ (متوفی حدود ۱۴۰۲) ۱۶۴۷

۱۸۸۰ - استاد سید حسن قاضی طباطبائی (م ۱۴۰۵) ۱۶۴۹

۱۸۸۱ - میرزا جعفر سلطان القزایی (م ۱۴۰۹) ۱۶۵۵

۱۲۱۶ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

۱۶۶۱ ۱۸۸۲ - دکتر عباس زریاب خویی (م ۱۴۱۵)

۱۶۶۲ ۱۸۸۳ - دکتر حسین حاتمی تبریزی (زنده در ۱۴۱۷)

۱۶۶۳ ۱۸۸۴ - دکتر مهدی روشن ضمیر (زنده در ۱۴۱۷)

۱۶۶۸ ۱۸۸۵ - منوچهر مرتضوی (معاصر)

۱۶۶۹ شهریارا بگشا پنجره

۱۶۷۵ ۱۸۸۶ - دانشمند محترم علی اصغر مدرس (معاصر)

۱۶۷۸ ۱۸۸۷ - عزیز دولت آبادی (معاصر)

۱۶۸۰ ۱۸۸۸ - سید جمال طباطبایی (متولد ۱۳۰۴ ه.ش)

۱۶۸۰ ۱۸۸۹ - محمد دیهیم (معاصر)

۱۶۸۱ ۱۸۹۰ - نخجوانی ها

۱۶۸۲ اعتذار و یوزش

۱۶۸۳ نگاهی به روزنامه ها و مطبوعات دیروز آذربایجان

۱۶۸۳ ۱۱۰ عنوان مجله و روزنامه

۱۶۸۴ فهرست روزنامه های آذربایجان

۱۷۰۳ نگاهی به مؤسسات انتشاراتی آذربایجان

● بخش هشتم: خوشنویسان و هنرآفرینان آذربایجان

۱۷۰۷ مقدمه

۱۷۰۸ نقش خوشنویسی

۱۷۱۰ ۱۸۹۱ - جعفر تبریزی بایسنفری (م ۸۶۰)

۱۷۱۱ قرن ۱۰

۱۷۱۱ قرن ۱۱

۱۷۱۲ ۱۸۹۲ - علاء الدین تبریزی (اوایل قرن ۱۱)

۱۷۱۳ ۱۸۹۳ - محمد حسین تبریزی (قرن ۱۱)

۱۷۱۴ ۱۸۹۴ - عبدالباقی تبریزی (م ۱۰۳۹)

۱۷۱۵ ۱۸۹۵ - علیرضا تبریزی (م ۱۰۸۲)

۱۲۱۷ فهرست مطالب

۱۷۱۵ قرن ۱۲

۱۷۱۶ ۱۸۹۶ - میرزا احمد تبریزی (م ۱۱۵۵).....

۱۷۱۶ ۱۸۹۷ - میر علی تبریزی (قرن ۱۲).....

۱۷۱۸ قرن ۱۳

۱۷۱۹ قرن ۱۴ و ۱۵

۱۷۱۹ خوشنویسان نامدار معاصر.....

۱۷۱۹ تاریخ منظوم خط و خطاطان آذربایجان.....

۱۷۲۲ ابن بؤاب و کتیبه‌های مسجد کبود.....

۱۷۲۳ میرزا محمد حسین مدرس.....

۱۷۲۳ حاج طاهر خوشنویس.....

۱۷۲۳ حسن هریسی.....

۱۷۲۴ ۱۸۹۸ - مجید موسوی مراغی.....

۱۷۲۶ ۱۸۹۹ - نیریزی فر تبریزی.....

۱۷۲۶ ۱۹۰۰ - میرزا صمد خوشنویس.....

۱۷۲۷ ۱۹۰۱ - محمد حسین مدرّس فقیه (م ۱۳۵۱).....

۱۷۳۰ ۱۹۰۲ - طاهر خوشنویس.....

۱۷۳۱ ۱۹۰۳ - حسن هریسی.....

۱۷۳۲ ۱۹۰۴ - میرفخرایی.....

۱۷۳۴ ۱۹۰۵ - استاد حسین رسام حقیقی (متولد ۱۳۱۸ ه.ش).....

۱۷۳۵ ۱۹۰۶ - استاد ابراهیم بختشکوهی.....

۱۷۳۶ ۱۹۰۷ - استاد جمشید وجدنیا (معاصر).....

۱۷۳۷ ۱۹۰۸ - استاد محمدعلی فرزند (معاصر).....

۱۷۳۸ ۱۹۰۹ - تقی‌زاده.....

۱۷۳۹ ۱۹۱۰ - محمود استادی (متولد ۱۳۳۸ ش).....

۱۷۴۰ ۱۹۱۱ - رسول جدید الاسلام (متولد ۱۳۳۵ ه.ش).....

۱۷۴۱ ۱۹۱۲ - جواد دوزدوزانی (متولد ۱۳۲۸).....

۱۲۱۸ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

۱۹۱۳ - حبیب الله صیرفی (متولد ۱۳۴۷ ه.ش) ۱۷۴۲

جمعی از بانوان خوشنویس معاصر آذربایجان ۱۷۴۳

۱۹۱۴ - شمسی آختگان ۱۷۴۴

۱۹۱۵ - منصوره وثیق ۱۷۴۵

۱۹۱۶ - عذرا عقیقی بخشایشی ۱۷۴۶

۱۹۱۷ - جمیله علیزاده ارسی ۱۷۴۷

۱۹۱۸ - مریم عباس زاده بی شک ۱۷۴۸

۱۹۱۹ - فرحناز ترکی ۱۷۴۹

۱۹۲۰ - حمیده میرزایی نویر ۱۷۵۰

۱۹۲۹ - ربابه حسین پور ۱۷۵۱

۱۹۲۲ - ناهید بوذری ۱۷۵۲

۱۹۲۳ - بیتا ارسلائی (متولد ۱۳۴۹ ش) ۱۷۵۳

۱۹۲۴ - سیما طاهر مقدس ۱۷۵۴

تذکر ۱۷۵۵

اسامی جمعی از هنرمندان خوشنویس ۱۷۵۵

اسامی جمعی از نقاشان هنرمند معاصر آذربایجان ۱۷۵۵

چاپ و چاپخانه در آذربایجان ۱۷۵۷

۲۰۰۹ - استاد اسدالله مطبوعه چی ۱۷۵۷

۲۰۱۰ - مرحوم شعاری ۱۷۵۸

اختتام یک پروژه پایان ناپذیر ۱۷۶۰

● فهرست کتاب

فهرست منابع و مدارک ۱۷۶۵

فهرست تصاویر و خطوط ۱۷۶۷

فهرست اعلام و اشخاص ۱۷۶۹

فهرست اماکن و معالک ۱۷۹۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بلبل عرشدن سخن پروران
 باز چه مانند به آن دیگران
 پیش و پس بست صف اولیا
 پس شعراء آمد، و پیش انبیاء
 نظامی گنجوی

پیشگفتار

ادب و نقش حیاتی آن

شعر و ادب، رساترین بانگ، و جاودانه ترین رسانه گروهای و بلیغ ترین ندای انسانی در طول حیات و زندگی بشر بوده است. همان لحظه ای که پرده خلوتی را بر انداختند و جلوه اول به سخن ساختند، خداوند متان در مقام ابلاغ رحمت و رحمانیت خویش، نخست به صفت مهر خویش عنایت داشته است و آنگاه از مظاهر و جلوه های بارز و روشن آن، تعلیم بیان و یاد دادن شیوه سخن را بیان داشته است. جایی که می فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ، وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾^(۱)

«خدای رحمان قرآن را تعلیم داد، انسان را آفرید و به او شیوه اظهار مطلب را آموخت، آفتاب و ماه به اندازه در حرکتند ستاره و درخت در برابر عظمت آفرینش در حال سجود و خضوع می باشند.»

تحلیلگران سخن الهی گفته اند: «بیان: معنی گسترده ای دارد به هر چیزی گفته

(۱) سوره الرحمن، آیات ۵-۱.

می‌شود که مبین و آشکار کننده مفهوم دیگری باشد و آن تنها نطق و سخن را شامل نمی‌شود بلکه کتابت، خط و انواع استدلالات عقلی و منطقی، همه در مفهوم بیان گنجانده شده است. هر چند شاخص این مجموعه همان «سخن گفتن» می‌باشد.^(۱)

درست است که بیان، معنای گسترده و وسیعی دارد ولی بلیغ‌ترین و رساترین مصداق خارجی آن، ادب و شعر و سخن منظوم و موزونی می‌باشد که احساسات و عواطف انسانی را نوازش می‌دهد و روح بشر را در پرتو لطافت و زیبایی به سوی خویش جذب می‌کند و پیام بشری را در ظرفی قرار می‌دهد که افراد مخاطب، مشتاق و علاقمند فرا گرفتن و جذب آن باشند. به حدی که قرآن کریم تعلیم بیان را از مظاهر رحمت خویش عنوان می‌کند و یقیناً در خود همین آیه شریفه محاسبه شمس و قمر و خضوع نجم و شجر از باب نشان دادن نموداری از شیوه‌های ممتاز بیان می‌باشد که خداوند متعال در نثر موزون وحی، کلمات متناسب و متناسق را باهم می‌آورد و خود نخستین بار در حوزه وحی الهی کاربرد عملی بیان را نشان می‌دهد.

در تعقیب برنامه‌های الهی، پیامبر عالیقدر اسلام در ابلاغ پیام تربیتی، فردی را به سراغ حسان بن ثابت انصاری می‌فرستد تا کلمات او را جهت سهولت یادگیری به نوآموزان کلاس شریعت، به شعر و نظم در آورد و در اختیار اعرابی خواستار هدایت، قرار دهد^(۲) و با توجه به عمق تأثیر شعر و جنبه‌های مثبت و احیاناً منفی که ایفاء می‌نماید، در موقع فتح مکه از میان آن‌همه مخالفین و معاندین که سرتاسر جزیره العرب را فرا گرفته بود تنها به سراغ شاعر هجوگویی می‌رود و او را از جمع کنار می‌زند، چون که از نعمت بیان و روشنگری، سوء استفاده نموده و مردم را بر ضد هدایت و رحمت خدا تحریک نموده و در هدایت و روشنگری آنان تغییر مسیر داده است. آری بیان و ادب، آوازه پیام خلقت و زیان عشق و محبت و ترجمان فکر و اندیشه و کلید باز گشاینده قلعه‌های حیات و هستی می‌باشد. پرده رازی که سخن

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۹۹.

(۲) اربعین شیخ بهایی، حدیث ۳۸، چاپ دفتر نشر نوید اسلام قم، ترجمه نگارنده کتاب.

پروری دارد سایه‌ای از پرده پیغمبری است. ادب و بیان چشمه‌سار حکمت و منطق و جلوه‌ای از جمال و جلال الهی است بیان و ادب، جلوه اول لطف آفرینش و مظهر تام خلقت خدا است که لاهوت و ناسوت در آن به هم آمیخته و شگرد خلقت را به نمایش در آورده است.

با توجه به این آثار پربار شعر و ادب و نقش ارزنده و سازنده بیان می‌باشد که خداوند متعال وحی الهی را با اعجاز بیان و سحر منطق رسا آراسته است تا داروهای حیاتبخش خود را به کام انسانها شیرین تر سازد و تلخی حقیقت، با شیرینی بیان به هم آمیزد تا افراد گریزان از دریافت حق، به خاطر حلاوت بیان به سوی قرآن کشانده شوند و حیات واقعی خویش را از منطق قرآن دریافت نمایند ﴿وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا﴾.

مدافعین حقوق مردم:

صفت بارز و مشخصه ممتازی که در نوع شاعران هدفدار و مکتبی وجود دارد بیداری وجدان، و آگاهی شعور و حساسی روان و ظرافت روح و داشتن روحیه دفاع از مظلوم و مقاومت در برابر ظالم و ستمگر در هر لباس و شکل و موقعیتی که قرار گرفته باشند به همین جهت نوع شاعران هدفدار و مکتبی دچار آفات و عوارض زبان و گرفتار شکنجه‌ها و تاملایمات فضای حاکم عصر خویش گردیده‌اند، در این ارتباط می‌گذریم از شاعران درباری و چاپلوسان حکومت‌های ظلم و جور که ما آنان را در مقوله شاعران واقعی نمی‌آوریم بلکه به هم بافندگان کلمات و استادکاران زبان بازی می‌شناسیم که کوچک‌ترین ارزش و بهایی پیش اهل رأی و خرد و ارباب دانش و بینش ندارند. «بلکه مگسانند دور شیرینی و بس».

دفاع از حق:

ابوالأسود دؤنلی در حکومت معاویه، زمامدار پر زور وقت زندگی می‌کرد ولی

او عاشق و دلبسته حق و حقیقت بود و آن را در وجود معیار حق و میزان حقیقت مولا علی (ع) متبلور می‌دید. او شاعر متعهد و علاقه‌مند ولایت الهی بود که شاخص و پرچمدارش مولا علی (ع) بود. در کتاب ربیع الأبرار زمخشری آورده است: «که معاویه محض فریب دادن و دانه چیدن جهت خریدن افکار و آراء ابوالأسود هدیایی پیش او فرستاد که در ضمن آنها مقداری حلوا و شیرینی شام بود که شهرت فراوانی دارد، هنگامی که چشم دختر شاعر به حلوا افتاد پرسید این هدایا از کیست؟ پدر پاسخ داد این هدایا از سوی معاویه است که جهت فریب ما فرستاده است دختر شجاع و تربیت یافته مکتب مبارزه با ستم و «تَعْدَى فِي الْبِدَاهَةِ وَ ارْتَجَالَ» این شعر را سرود:

أبَالشَّهْدِ الْمُزْعِفِرِ يَا بَنَ حَرْبٍ نَبِيعَ عَلَيْكَ احْسَاباً وَ دِيناً
مَعَاذَ اللَّهِ كَيْفَ يَكُونُ هَذَا؟ وَمَوْلَانَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

یعنی: «آیا با این حلوا و شیرینی آغشته به زعفران، ما شرف و دین و وجدان خود را به تو بفروشیم؟ پناه بر خدا که چنین امری صورت پذیرد؟ در صورتی که سرور و مولا و پیشوای ما امیرالمؤمنین علی (ع) می‌باشد.»^(۱)

سرگذشت ابن سکیت آن شاعر متعهد دوران عباسی‌ها، دعبل خزاعی، فرزدق و جمعی دیگر از این حق‌گویان حماسی تر و آموزنده‌تر می‌باشد که در جای خود مورد گفتگو واقع شده است.

نقش شعر در سلامت جامعه:

به علت سهل الوصول بودن مفاهیم شعری و دارا بودن زبان همه‌فهم بین‌المللی و آراسته بودن آن با زیور وزن و قافیه و خلّیت کلمات ظریف و لطیف، دلنشین و پرمشتری است و که شعر راحت می‌تواند از فردی به فرد دیگر و از زبانی به زبان دیگری انتقال یافته و فراگیر شود و در مبارزه با تهاجم ناملایمات و افکار وارداتی ناموزون مبارزه جدی بنماید.

(۱) تائیس الشیعه، تألیف آبن الله سید حسن صدر، ص ۵۵.

به قول نظامی در مخزن الأسرار، جایی که گوید:

پرده رازی که سخن پروری است سایه‌ای از پرده پیغمبر است
پیش و پس بست صف اولیا پس شعراء آمد و پیش انبیا
این دو نظر محرم یک دوستند این دو جو مغز، آن همه چون پوستند
هر رطبی کز سر این خوان بود آن نه سخن، پاره‌ای از جان بود
هر سخنی که از دل برخیزد، بر دل نشیند، شعر نیز شیرۀ جان سراینده و بخشی
از وجود مفصل اوست، از اینرو تأثیر شگرف و عجیبی در شنونده به جامی گذارد و
به همین جهت در اسلام جایگاهی بس رفیع و بلند را دارا است. رسول گرامی اسلام،
شعراي متعهد و مؤمن را مورد تقدیر و تجلیل قرار داده است و از حسان بن ثابت
خواسته است به شعر جاهلی پاسخ دهد یا روایتی را به نظم بکشد و در مقابل از شعر
مسموم و شعراي سمپاش دوران جاهلیت شدیدترین انتقام جامعه را گرفته است به
صورتی که در فتح مکه از بین آن همه مردم خلافکار و مخالف تنها دو نفر شاعر و
سخنگوی سمپاش جامعه مکه را مورد توبیخ و انتقام قرار داده است و بس، در حالیکه
در مورد فریب خوردگان فرموده است: «شما مردم مکه همگی در راه خدا آزاد
هستید!»

پیامبر اسلام در مقابل قصیده پُرده، عطیه می‌بخشد و ائمه اطهار (ع) نیز شاعران
مؤمن و متعهد را مورد صله و عنایت قرار داده‌اند آنچنان که در مورد فرزددق و امام
سجاد و امام صادق (ع) و کمیت اسدی و دَبل خزاعی و امام رضا (ع) رخ داده است،
اینها همگی دلیل اهمیت و حسن تأثیر شعر و کاربرد آن در سلامت جامعه بوده است.

نقش ادب در هدایت بشر:

شعر، سخن و ادب اگر در مسیر هدایت بشر و در راه کمال انسانی قرار گیرد،
ضمن پُر ساختن خلأ وجودی و رفع نیازهای بشری، احساسات و عواطف او را که
گسترده‌ترین پهنه‌های عالم هستی است، اشباع نموده و به رشد افکار و تعالی

اندیشه‌ها کمک شایانی خواهد نمود.

شعر و ادب می‌تواند شاهراههای معرفت و دانش را نسبت به رهروان آن صاف و هموار و راهبری را آسان سازد و به عرصه‌هایی بکشانند که وظیفه اصلی و نتیجه نهایی و علت غایی خلقت انسان شمرده می‌شود همان مقصودی که هدف نهایی ادبیات و علوم انسانی شمرده می‌شوند.

چه بسیار بودند شاعرانی که در طول تاریخ ادبیات دز راستای اهداف انسانی شعر، گام سپردند و لحظه‌ای از رسالت خویش غفلت نورزیده‌اند. و در این راه گاهی به قدرت زبان و قلم و بیان، زندگی و وجود خویش را نیز در راه دوست و مقصود خویش بخشیده‌اند. در تاریخ ادب اسلامی و فرهنگ خونین شیعه، شاعرانی چون، کمیت اسدی‌ها - ابن سکیت‌ها - دعبل خزاعی‌ها کم نبوده‌اند. آنان حتی صله‌ها و جوایز را نیز نمی‌گرفتند تا مبادا در قداست هدف والای خویش رخنه‌ای ایجاد شود یا شائبه گرد آوری مال و منال در هدف ارزشمند آنان راه پیدا کند، آنچنان که دعبل خزاعی در مورد سروده‌های خویش در حق اهل بیت (ع) با امام رضا ثامن الحجج (ع) رفتار نمودند.

البته گروههایی نیز بوده‌اند که نه شعر را شناخته‌اند و نه هدف ارزشمند والای آنرا و از شعر فقط نظم و وزن و قافیه و علم عروض و بدیع را فرا گرفته‌اند و از اهداف آن تنها تملق و چاپلوسی و مدح امراء و بزرگان دنیا را مد نظر داشته‌اند، این قبیل افراد از دیدگاه این کتاب و در راستای هدف تألیف آن نه شاعرند و نه قابل ذکر و توصیف و نه هدف نهایی شعر را دارا می‌باشند چه بهتر آنکه فراموش کردند چه گفته‌اند: «مرگ باطل با ترک ذکر و بازگویی آن صورت می‌پذیرد.» (الباطل يموت بترك ذكره)

انگیزه تألیف:

در راستای هدف وسیع و بلند کتاب که نشان دادن جمعی از مفاخر و بزرگان فقهی، تفسیری، ادبی و عرفانی و هنری سرزمین وسیع و بلند آوازه آذربایجان

می‌باشد در این صدد قرار داریم که جمعی از سخنوران و شاعران این ملک ادب‌پرور را به صورت اجمال به تاریخ سپهریم و نمونه‌ای از شعر و اثر والای آنان را آورده باشیم البته بنا هم نداریم که عموم شاعران و نظم‌سرایان یا ثن‌نویسانی را معرفی نماییم که عموماً اهل نماز شب و تهجد و اهل ذکر و شب‌زنده‌داریهای طولانی بوده باشند، ولی از آن طرف این تصمیم را نیز نداریم که هر شعر بی‌پایه و بی‌هدف و سست و عاری از محتوی و پیام را نیز در این عصر شکوفایی علم و دانش آورده باشیم و اوراق سفید و ارزشمندی را که عامل بقاء و حیات فرهنگی جامعه ما محسوب می‌گردد با سیاه‌کاری با اشعار بی‌محتوی و سخنان سست و بی‌بنیان و شاعران بی‌هدف و مرام، رنگین سازیم، چون گفته‌اند برای مطالعهٔ جوانان هیچ چیز مفیدتر از شرح حال بزرگان نیست زیرا بزرگان و نوابغ نمونهٔ مجسم کلیهٔ فضائل هستند که ما می‌خواهیم با نصایح و اندرزها به آنان برسیم، با این چشم‌انداز بلند و هدفدار پا به عرصهٔ ادبیات می‌گذاریم و در تکمیل سری مجلدات «مفاخر آذربایجان» گام می‌سپریم. تهیهٔ مطالب این جلد به سختی و دشواری مجلد نخست و مجلد دوم نبود چون در این عرصه، پیشکسوتانی را داشتیم که با خط سیر آنان گام سپرده‌ایم و از رهنمودهای عملی و قدمی آنان سود جستیم و از آثار و تألیفات آنان یادداشت و گلچینی اندوخته‌ایم و خود را موظف و مدیون می‌بینیم که از آن آثار، و آفرینندگان آنها یادی نموده باشیم:

۱ - سخنوران آذربایجان (جلد ۲) تألیف شیخ شعرای معاصر آذربایجان آقای عزیز دولت‌آبادی. در این کتاب وزین شرح حال تعداد کثیری از شعرا و سخنوران گذشتهٔ آذربایجان آمده است و صد البته که نیاز به بازسازی و تجدیدنظر مجدد دارد همانگونه که مؤلف محترم از سر وقوف اظهار می‌داشتند. این کتاب یک اثر کامل در این زمینه می‌باشد.

۲ - تذکره شعرای آذربایجان تألیف آقای محمد دیهیم در (۵ جلد) این نویسنده تلاشگر نیز با دستمایه‌ای که از کتاب نخستین دارد زحمات فراوانی را در گردآوری کتاب، متحمل شده‌اند و شرح حال شاعران معاصر را بر منبع نخستین

افزوده‌اند.

۳ - یاد یاران از مولوی تا شهریار، تألیف آقای دکتر روشن ضمیر که بادل‌ی صاف و قلمی روان و ذوقی سرشار در انعکاس مسائل دوستان کوشیده‌اند و شعر و نثر را به صورت زیبا به هم آمیخته‌اند.

۴ - ادبیات اوجاخی (جلد ۲) تألیف شاعر باصفا و وطن دوست آقای یحیی شیدا که با زحمت فراوان با استفاده از فضای مطبوعاتی «مهد آزادی» شرح حال و نمونه اشعار شاعران معاصر ترکی سرا را یاد داشت و معرفی نموده‌اند.

۵ - کاروان هند تألیف شاعر گرانمایه آقای گلچین معانی خراسانی در این کاروان شرح حال بیش از ۵۰ نفر از شاعران مهاجر آذربایجانی که به هند و پاکستان هجرت نموده‌اند مورد شرح و بسط قرار گرفته است.

البته جز منابع فوق از چند منبع دیگر نیز از این کتاب بهره جسته‌ایم ولی مطالعه کننده به آسانی در خواهد یافت این کتاب از قماش دیگر و در راستای اهداف ارزنده‌تر و والاتری گام می‌سپارد و حرکت سیر ما، بر اساس آن معیار می‌باشد تا سیر تکاملی افکار را نیز نشان دهد.

با این حال اساس و مبنای کار ما آثار فوق الذکر بوده‌اند گر چه در این میان از گنجینه سخن دکتر ذبیح الله صفا، دوره مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز و چندین اثر ادبی دیگری نیز، سود جسته‌ایم تا یک اثر مفید و ماندنی جهت نسل جوان و معاصر تهیه دیده شود.

ضمن تشکر و قدردانی از زحمات بزرگان و سخنوران نامبرده و با تقدیر از همکاری و تلاش ادیب و شاعر ارجمند جناب آقای مسعود عالمپور رجبی در امر ویراستاری و تصحیح ادبی کتاب و همکاری دانشجوی محترم لیلا اسلامی در امر تصحیح مطبعی، اجر و پاداش همگان را از خداوند متعال مسئلت می‌دارد. و از ناشر صبور و بردبار مسئول نشر آذربایجان جناب آقای مهندس فریدی و همچنین از جناب آقای ولیزاده معاونت سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی به خاطر هموار ساختن راه

انتشار کتاب تشکر قلبی خود را اعلام می‌دارد.

سیر مطالب کتاب:

با توجه به مباحث بخش نخست و دوم کتاب، در این بخش نیز سعی و کوشش ما بر آن بوده که ادیبان و شاعران آذربایجانی که در طول قرون گذشته در عرصه نظم و نثر گامی سپرده‌اند به صورت فشرده مورد تذکر و یادآوری و معرفی کوتاهی قرار گیرند تا نسل حاضر با نسل گذشته پیوند خویش را حفظ کنند و مفاخر ارزشمند و ارزش آفرین خود را فراموش نسازند و الگوهای را پیشاپیش حرکت و تصمیم خویش، داشته باشند.

امر ادبیات و عرصه‌های شعر و نثر ادبی بسیار وسیع‌تر از آن می‌باشد که تصور می‌شود و مجال نویسنده بسیار محدود و تنگ از اینرو در نوشتن این بخش، از تنبغات و تلاشهای نور چشم عزیز سرکار خانم حبیبه عقیقی بخشایشی (دبیر فیزیکی و ریاضیات دبیرستانهای قم) و جناب آقای صبح‌خیز از زحمتکشان صدا و سیما تبریز که با یاداشتهای خویش مرا یاری دادند و زحمات آنان خمیرمایه مداومت این بخش از کتاب قرار گرفت. تشکر و قدردانی می‌شود خداوند متعال ایشان و همه خوانندگان را به راه سعادت و خوشبختی و سازندگی معنوی و مادی کشور و عمران و آبادانی منطقه ادب‌پرور آذربایجان موفق بدارد.

نکته قابل توجه:

در نام بردن از افراد مورد ترجمه، هدف ما، هرگز به صورت توصیف مطلق و مطلق‌گرایی نیست که افراد مورد ترجمه از هر نظر شایسته تجلیل و تکریم و بی‌نقص و عیب یا فاقد هر نوع ایراد و اشکال اخلاقی و معنوی هستند.

بلکه آنان نیز همانند خود نویسنده ممکن است هزار و یک عیب داشته باشند و تنها یک امتیاز بلکه مقصود از آوردن نام آنان به تعبیر مرحوم سید رضی شارح

۱۲۲۸ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

نهج البلاغه (م ۴۰۶ ه. ق) آنگاه که در توصیف شاعری ستاره پرست رثایی را انشاء کرده بود و کوتاه نظران بر او خرده گرفتند که او چرا ستاره پرستی را مورد توصیف قرار داده است؟ وی ضمن پاسخگویی به این کوتاه نظری ها گفت: «من ادب و شعر او را تعریف کرده ام نه آنکه تمام ویژگیها و اعتقادات و اهداف او را ستوده باشم.» آری ما هم در نام بردن از افراد مورد ترجمه، بُعد ادبی، فلسفی، فقهی یا عرفانی آنان را مد نظر داشته ایم و بس. اما ابعاد سیاسی خصوصیات اجتماعی و احیاناً لغزشهای اعتقادی یا اجتماعی آنان هرگز مد نظر ما نبوده است و لذا در صورت آگاهی و دستیابی هر چند گاهی در برخی از موارد به لغزشهای افراد مورد ترجمه نیز اشارتی رفته است.

تصوّر ما بر آنست در فرهنگ عمومی تعریف صفات کمالی افراد، خود موجب نشر فضیلتها و غلبه آن در طول زمان بر نقایص و قبايح خواهد گردید و همین یک نکته ظریف می تواند مجوز سرمایه گزاریهای کلان در بخش ادب و تاریخ و ادبیات بوده باشد.

یادآوری: نکته دیگر اینکه این جلد در سه بخش تنظیم یافته است: ۱ - شاعران و سرایندگان ۲ - سخنوران و نویسندگان ۳ - خوشنویسان و هنرآفرینان؛

و چون حجم مطالب مربوط به بخش نخست بیشتر بود، به آن بخش تقدّم داده شد. در آغاز امر پیش درآمدی در مورد سیر کلی ادبیات در قرون گذشته از منابع ادبی آورده شده است که مورد مطالعه قرار می گیرد.



بخش هشتم

شاعران و سرایندگان آذربایجان

سیر شعر و نثر فارسی در قرون نخستین

از آغاز عهد ساسانیان که مقارن طلوع خورشید اسلام بود، زبان رسمی و رایج ایران «پارسی میانه»، یعنی زبانی بود که امروز آن را «پهلوی ساسانی» می‌نامند. این زبان در عهد اسلامی به صورت یک زبان دینی، علمی و ادبی رایج بود، آنچنان که زبان سریانی در میان ترسایان ایران به عنوان زبان علمی و دینی جریانی داشت.

رواج آئین اسلام و پیشرفت آن در ایران و مناطق مجاور جهان، به زبان عربی صورت یک زبان دینی، علمی و سیاسی داد و در روند زبان و ادبیات پهلوی و سریانی فتور و سستی راه یافت. چون آن زبان گذشته غیر مسلمانان بود، ایرانیان مسلمان از به کار بردن آنها کراهت نشان می‌دادند، ولی «زبان دری» که خود زاده زبان پهلوی و محصول اختلاط آن با زبان اهل مداین و زبان پارسی میانه بود استفاده می‌گردید و با نوشتن آن به شیوه خط عربی، دوره‌ای جدید از ادبیات زبانهای ایرانی آغاز گردید.^(۱)

ادبیات فارسی دری از آغاز اسلام شروع شده و در حدود قرن دوم هجری رواج یافت. ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه (تألیف ۳۹۱ ه.ق) قدمت آن را تا نیمه اول قرن دوم هجری بالا می‌برد،^(۲) چون کتابی در اندک مدتی بعد از این تاریخ به نام «السّموم» تألیف «شاناغ» در عهد هارون الرشید خلیفه عباسی در سال ۱۷۰ تا ۱۹۳ تألیف یافته است که به همین زبان بوده است.^(۳)

درست در همان اوان که نخستین شعر فارسی به وجود می‌آمد، نگارش کتابی

(۱) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ سوم، صفحات ۱۶۳-۱۵۷ - پیشگفتار گنج سخن، ج ۱، چاپ سوم، از صفحه نه به بعد، تألیف دکتر ذبیح الله صفا.

(۲) الآثار الباقیه، چاپ لایپزیک، ص ۲۱۱-۲۱۰.

(۳) عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، تألیف ابن ابی اصیبعه، چاپ قاهره، سال ۱۲۹۹، ج ۲، ص ۳۲-۳۳.

در تفسیر قرآن به زبان فارسی به وسیله ابوعلی جبایی (جبای خوزستان) متکلم معتزلی ایرانی (متوفی ۳۰۳ ه.ق) تألیف شد، و باز کتابهایی به اسامی: المعالجة البقراطیة، تألیف احمد بن محمد طبری طبیب رکن الدوله دیلمی، که نخست به پارسی و سپس به عربی تألیف گردید. (اکنون فقط عربی آن موجود است.)

و باز کتابی در لغت منسوب به ابو حفص شغدی در آغاز قرن چهارم هجری به وجود آمد. باز کتابهایی از ابو یوسف عروسی و ابوالعلاء شوشتری در عروض، و خجسته نامه از بهرامی سرخسی به زبان فارسی تألیف شد که تا اواسط قرن چهارم هجری به عرصه تألیف و نشر در آمد.

قرن چهارم:

قرن چهارم هجری عهد درخشش و تکامل اسلامی و مهمترین دوره رواج و انتشار زبان و ادب فارسی است که مقارن با حکومت زمامداری آل سامان می باشد که بر قسمت بزرگی از نواحی شرقی فلات ایران تا حدود سرزمین ری، حکومت خود را گسترانده بودند.

آل سامان باعث ترویج ادب فارسی و عامل ترجمه و تألیف کتابهای سودمند به نثر پارسی دری شدند. در نیمه اول قرن چهارم هجری کتاب «آزاد سرو» از ملازمان احمد بن سهل سرخسی (متوفی ۳۰۷ ه.ق) که عهد عمرو بن لیث صفاری قدرتی بهم زده بود تألیف گردید. این کتاب یکی از منابع و مأخذ فردوسی در تألیف شاهنامه شد و داستان رزم رستم از آن منبع استفاده شده است.

پس از کتاب «آزاد سرو» به کتاب شاهنامه بزرگ ابوالمؤید بلخی برمی خوریم که پیرامون اخبار گرشاسب، نریمان، سام، کیقباد، افراسیاب و لهراسب می باشد و گویا او در اوایل قرن چهارم هجری زندگی می کرد و اکنون از آثار او، جز اندکی باقی نمانده است.

پس از تألیف ابوالمؤید بلخی، کتابهای شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی

و تاریخ پادشاهان، تألیف بهرام بن مردانشاه و اخبار فرامرز (در ۱۲ مجلد) و اخبار بهمن و بختیارنامه و شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق را در اختیار داریم که عموماً در قرن چهارم هجری تألیف یافته‌اند.

اما از کتابهای دینی آن دوران، رساله‌ای در احکام فقه حنفی، تألیف حکیم ابوالقاسم بن محمد سمرقندی (م ۲۴۳ ه.ق) در دست داریم که دو نسخه از آن در تهران و استانبول موجود می‌باشد^(۱) و جز آن تفسیرهایی از قرآن مجید و کتابهای متفرقه مسائل دینی، تألیفاتی در مورد تصوف، تاریخ، جغرافیا، طب، داروشناسی، کلام و مسائل ریاضی باقی مانده است که نشانگر تنوع در مطالب می‌باشد و عموماً با زبان فارسی دری و ادبیات فارسی می‌باشد.

در قرن چهارم نثر فارسی با همان موفقیتی که برای شعر حاصل گردیده بود پیش می‌رفت و نثر فارسی با زبان ساده و روان شروع شده بود و همچنان پیش می‌رفت.

قرن پنجم و ششم هجری:

در این دو قرن نیز ادبیات فارسی، لیاقت خود را جهت جانشینی قرن چهارم نشان داد و نثر و شعر فارسی همچنان رو به پیشرفت و کمال بود. نویسندگان مختلف سعی و تلاش نموده‌اند آثار و کتابهای قابل توجهی از خود به یادگار بگذارند. آنان در موضوعات متعدّد و متنوع به قلمزنی پرداخته‌اند، موضوعاتی از قبیل: تاریخ، سیاست، مطالب اجتماعی، مسائل گوناگون ادبی، حکمت، طب، طبیعیات و ریاضیات، نجوم، فقه، تفسیر، کلام، جغرافیات، شرح احوال، تصوف و عرفان و ...

زبان ادبی یعنی فارسی دری در این دو قرن به کمال مطلوب و پختگی خویش نائل آمده است. شیوه نویسندگی و خلق آثار استادانه، استوار و خالی از عیب و خلل می‌باشد.

(۱) تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر صفاء، ج ۱، چاپ سوم، ۱۳۳۸ ه.ش، ص ۶۱۷.

در این دوره که مقارن با حکومت غزنویان بود، مترسلانی مانند: ابونصر مشکان، ابوالفضل بیهقی و ابوالمعالی نصرالله و نظایر آنان پا به رشد و حیات نهاده‌اند، عهد سلجوقیان و خوارزمشاهیان با منشیان چیره‌دستی مانند رشیدالدین و طواط و متعجب‌الدین بدیع جوینی، بهاء‌الدین محمد بغدادی آراسته گردیده است.

در این میان، مکتبهای فکری و فلسفی به دست برادران حجة الاسلام محمد و احمد غزالی و عین القضاة میانجی همدانی، سنایی غزنوی و امثال آنان پا به حیات و رونق و فزونی گذاشت و خمیرمایه‌های ادبی مترسلانی را که در روزگاران بعدی مشغول نگارش و خلق آثار ادبی بودند را فراهم ساخت. رواج نثر فارسی معلول عوامل چندی بود:

۱ - توسعه میزان اطلاعات نویسندگان در اثر باز گشوده شدن مدارس و مراکز ادبی.

۲ - تعدد و تنوع مراکز ادبی و علمی.

۳ - توسعه قلمرو گسترش زبان فارسی که در نتیجه فتوحات غزنویان، سلجوقیان و گورکانیان به وجود آمده بود.

۴ - نفوذ ادب فارسی به خانقاهها و مراکز تربیت صوفیه.

۵ - انتزاع و فاصله گرفتن ایران از مرکز خلافت عباسی که مروج ادب عربی شمرده می‌شد.

در این عهد افرادی مانند: ظهیری سمرقندی، دقایقی مروزی، نورالدین محمد عوفی در سند و سعد الدین رواینی در اقصای آذربایجان و محمد بن غازي ملطیوی در آسیای صغیر به کارهای شگرفی اشتغال داشتند.

قرن هفتم تا دهم:

هنوز چند سالی از آغاز قرن هفتم هجری - یعنی سالهایی که نثر پارسی در کمال اعتلاء و رواج خود بود، - نمی‌گذشت که ایران دچار حمله خانه برفکن مغول و

تاتار شد. این حمله که از سال ۶۱۶ هجری آغاز شد مبدأ تغییرات و تحولات بزرگی در همه شؤون اجتماعی و عقلی و علمی و ادبی ایران گردید و حتی در زبان فارسی نیز تأثیری سوء گذاشت.

وضعی که بر اثر این حادثه در ایران آغاز شد با انقلابات ایران بعد از ضعف دولت ایلخانان و تشکیل دولتهای متعدد جزء و سپس در نتیجه حمله تیمور و کشاکشهایی که بعد از سلطنت شاهرخ بن تیمور در گرفته بود، تا اوایل قرن دهم هجری و اوایل تشکیل دولت صفوی، امتداد یافت.

در آغاز این دوره ممتد یعنی در قرن هفتم نظر به وجود عده‌ای از علما و ادبای دوره پیشین، و وجود چند پناهگاه برای ادیبان و عالمان، فرصت نسبتاً مناسبی برای ادامه ستهای علمی و ادبی ایرانیان پیش از حمله مغول باقی بود، و در همین دوره کوتاه ساحت ایران به وجود چندین تن از نویسندگان و مؤلفان بزرگ مانند افضل الدین کاشانی (که وفاتش را به اختلاف از ۶۰۶ تا ۷۰۷ هجری نوشته‌اند) و خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ه. ق) و عظاملک جوینی (م ۶۸۱ ه. ق) و قطب الدین شیرازی (م ۷۱۰ ه. ق) و سعدی شیرازی (م ۶۹۱ ه. ق) و نظایر آنان آراسته بود ولی در قرنهای بعد دیگر از مردانی به این عظمت در نثرهای علمی و ادبی، نشانی نماند و اگر چه شماره کسانی که آثاری از آنان مانده باشد فراوان و آثار عده‌ای از آنان هم قابل توجه است، ولی ارزش آثارشان خاصه از لحاظ زبان و سبک نگارش چندان قابل اعتنا و اعتبار نیست و قابل مقایسه با آثاری نیست که از پیشینیان باقی مانده است با این حال نمی‌توان رونق نثر را در فاصله زمانی میان حمله چنگیز و تشکیل دولت صفوی انکار کرد. درین عهد آخرین اثر نفوذ سیاسی خلفا از میان رفت و بغداد مرکزیت بزرگ علمی و ادبی و دینی و سیاسی را که داشت از دست داد و رابطه ایرانیان با ملل دیگر اسلامی، که غالباً زبان عربی را پذیرفته بودند، تقریباً قطع شد و دیگر جز کسانی که تألیفات مشکل علمی می‌کردند و به اصطلاحات آماده و طریقه بحث در مسائل علمی که از پیش در زبان عربی فراهم شده بوده، احتیاج داشتند،

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۳۵

باقی نویسندگان حاجتی به تألیف در زبان عربی احساس نمی نمودند و حتی بسیاری از کتب معروف علمی هم ازین پس به زبان پارسی تألیف شد و هر چه از زمان انقراض بنی عباس بیشتر گذشت نگارش کتب علمی به زبان فارسی بیشتر معمول شد و تألیف به نثر عربی زیاده‌تر جنبه اظهار علم و دانش و تفنّن به خود گرفت و به جای آن بر رواج نثر پارسی افزوده شد.

در این دوره موضوع تاریخ‌نویسی از مسائلی است که به رواج نثر پارسی بیش از همه یاری کرد اعم از آنکه در تاریخ عمومی یا تاریخ سلسله‌های سلاطین معین و خاصّ بوده باشد.

تألیف در تمام شعب علوم و نیز تدوین کتابهایی در موضوعات علوم به زبان فارسی و ترتیب دادن کتبی در مباحث مختلف ادبی، در این دوره ممتد، همچنان ادامه داشت و بدین ترتیب رواج نثر در ایران از دوره پیشین کمتر نبود لیکن مبانی فصاحت و سبک‌ها و شیوه‌های نگارش، جز در قرن هفتم که دوره ظهور چند تن از بقیه‌السلف نویسندگان بلیغ ماست، درین دوره خاصّه در عهد تیموری چندان استوار و متقن نبود و حتی بعضی از کتب آن عهد را از حیث اتقان مطالب هم نمی توان در شمار منابع و مأخذ اساسی قرار داد.

قرن دهم تا دوازدهم (عهد صفوی):^(۱)

دوران حکمروایی صفویان را (از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ هجری) نیز از حیث انحطاط زبان و ادب پارسی باید دنباله دوران پیش دانست. زبان فارسی درین دوره، مانند عهد تیموری راه سستی می‌پیمود و توجه خاص صفویان به زبان مادری بر میزان این ضعف و سستی می‌افزود. در عوض سرزمین پهناور هندوستان درین عهد جولانگاه وسیعی برای زبان و ادب پارسی شده بود، و عده کثیری نویسنده و شاعر که گروهی از آنان از اصل هندی، و گاه غیرمسلمان، بوده‌اند در دربارهای سلاطین مغول هند (از ۷۳۲ تا ۱۲۷۵ هجری) یعنی جانشینان ظهیرالدین بابر گرد آمده بودند و همین امر جبران هر نوع عقب‌ماندگی نثر و نظم فارسی را در ایران آن عهد می‌کرد، و آسیای صغیر هم در این دوره بر اثر توجه سلاطین عثمانی به صورت مرکز بزرگی برای ادبیات فارسی خاصه نسخ مهم فارسی در آمده بود.

(۱) ملوک صفویه از سال نهصد و هفت (۹۰۷) هجری تا یک هزار و صد و سی و پنج هجری (۱۱۳۵) دقیقاً به مدت ۲۲۸ سال در مملکت ایران حکومت و فرمانروایی داشته‌اند و آنان نه تن و به یک اعتبار ۱۱ تن می‌باشند که اسامی و مدت حکومت آنان ذیلاً درج می‌شود:

۱- شاه اسماعیل (مؤسس دولت صفویه)	جلوس ۹۰۷	مدت حکومت ۲۳ سال
۲- شاه طهماسب اول پسر شاه اسماعیل	جلوس ۹۳۰	مدت حکومت ۵۳ سال
۳- شاه اسماعیل ثانی پسر طهماسب	جلوس ۹۸۳	مدت حکومت ۲ سال
۴- سلطان محمد بن شاه طهماسب (خداپنده)	جلوس ۹۸۵	مدت حکومت ۱۰ سال
۵- شاه عباس بن محمد	جلوس ۹۹۵	مدت حکومت ۴۲ سال
۶- شاه صفی بن شاه عباس	جلوس ۱۰۳۷	مدت حکومت ۱۴ سال
۷- شاه عباس ثانی بن شاه صفی	جلوس ۱۰۵۲	مدت حکومت ۲۵ سال
۸- شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی	جلوس ۱۰۷۷	مدت حکومت ۲۹ سال
۹- شاه سلطان حسین بن سلیمان	جلوس ۱۱۰۶	مدت حکومت ۲۸ سال

گرچه در ایام نادر، طهماسب ثانی پسر سلطان حسین اسم سلطنت را داشت و بعد از خلع او پسر شیرخواره‌اش عباس ثالث به حکم نادر چندی سلطان نامیده شده‌اند، ولی نمی‌توان گفت که سلطنت آنان وجود خارجی و عینیت داشته است، بلکه عموم مورخین، ایام طهماسب دوم و عباس ثالث را جزء سلطنت نادر شاه می‌شمارند. (مطرح الاظفار، تألیف فیلسوف الدوله، ص ۱۴۷-۱۴۸، چاپ تبریز، ۱۳۳۶ ه.ق.)

موضوعات نثر دوره صفوی متنوع و مختلف بود چنانکه در لغت و فنون ادب و تذکره و داستان و حکایات و قصص و تفسیر و فقه و کلام و ریاضیات و طب و داروشناسی و نظایر آنها کتابهایی در ایران و هند نوشته شد. رمان‌نویسی اگر چه از ادوار پیش در ایران رواج داشت ولی درین دوره در ایران و علی‌الخصوص در هندوستان شیوع آن به حدّ اعلی رسید، و علاوه بر حفظ و نگاهداشت آثار قدیم و استنساخ و ترویج آنها چندین داستان مفصل و مختصر در این عهد تدوین شد و علاوه بر آنها به ترجمه کتابهایی هم از میان داستانهای معروف هندی به فارسی توجّه شده است مانند ترجمه رامایانا و ترجمه مهابهاراتا و امثال آنها.

ترسل و تاریخ نویسی هم در تمام قلمرو زبان فارسی در آن عهد از جمله موضوعات مهم نثر، منتهی غالباً مقرون به تصنع و تکلف بود، و همچنین است توجّه خاص به مسائل دینی مخصوصاً مسائل مذهبی شیعه که تدوین کتابهایی را در شعب گوناگون از این مسائل ایجاب می‌کرد.

باتمام این احوال و با رواج قابل توجّه نثر فارسی در عهد صفوی، باید دانست که از حیث ادبی وضع خوشی برای نثر فارسی در آن روزگار نمی‌توان تصوّر کرد، و با آنکه موضوعات گوناگونی در نثر مورد علاقه بود، از آن جهت که در غالب آنها چنانکه باید رعایت موازین لغوی و ادبی و بلاغی نشده است، نمی‌توان عهد مذکور را از لحاظ نثر فارسی دوره بارز و ممتازی شمرد. بر روی هم آثار منثور این دوره، خاصه آثار منثور ادبی، فاقد ارزش و اعتبار لازم است، اگر به طرف سادگی متمایل شود مقرون به کلمات و عبارات و ترکیبات عامیانه و حتی متضمن اغلاط دستوری و لغوی می‌شود و اگر به طرف تصنع رود با تکلفات دور از ذوق، همراه می‌گردد. به طور کلی سستی و کم‌مایگی نثر دوره صفوی از دوره تیموری هم بیشتر است و در نثرهای مصنوع هم حتی به آثار منشیان عهد تیموری نمی‌رسد و به حدی از القاب و تعارفات و تکلفات پراست که گاه مطالب اصلی از یاد می‌رود و مفهوم نمی‌شود. نثر فارسی هند هم که درین ایام رواج داشت همین وضع را با شدّت بیشتری دارا بود، و چون در

آنها قصد اظهار فضل و اطلاع هم وجود داشت به تکلفات و زواید بیشتر، توجه شده است تا به اصل موضوع. در بعضی از کتب تاریخی و داستانی که در نگارش آنها حد وسط را رعایت کرده‌اند شیوه انشاء عادی تر و طبیعی ترست منتهی چون در بنیان زبان فارسی آن روزگار سستی و فتور راه یافته بود طبعاً این نثرهای ساده هم از آن سستی و فتور برکنار نمی‌ماند.

قرن دوازدهم تا دوران حاضر:

دوره‌ای از ادب فارسی که از میانه قرن دوازدهم هجری آغاز می‌شود و به حدود ۱۳۲۴ هجری قمری یعنی آغاز مشروطیت پایان می‌پذیرد، در اصطلاح مورخان ادب فارسی معروف است به دوره بازگشت ادبی می‌باشد، زیرا در این دوره عقیده شاعران و نویسندگان بر آن شد که برای رهایی ادب فارسی از ضعف و فتوری که بر آن عارض شده است باید به تتبع آثار فصیحای قدیم پرداخت و شیوه بیان آنان را تجدید کرد. این نظر موجب آن شد که زبان نویسندگان و شاعران مایه‌ور و آثار آنان متمایل به فصاحت گردد. بدین ترتیب نثر فارسی از عهد زندیه تا اواخر دوره قاجاری اندک اندک از سستی و بیمایگی دور شد و در عهد قاجاریان روشی نسبتاً مطبوع که به شیوه پیشینیان نزدیک بود، حاصل کرد و چون آثار عهد ساسانی و دوره اول غزنوی برای انطباق بر زبان عهد قاجاری مناسب نبود بیشتر از روش نویسندگان قرنهای ششم و هفتم و هشتم تقلید شد. در آغاز آن عهد هنوز آثار مسامحه نویسندگان دوره صفوی در منشآت فارسی آشکار بود چنانکه حتی میرزا مهدیخان، منشی نادر و آذر بیگدلی با همه استادی خود از خطاهای لفظی و دستوری مصون نماندند، لیکن در آثار نویسندگان استاد عهد قاجاری این عیوب و نظایر آن کمتر مشهود است.

از اواخر دوره استبداد کبیر که به اعلان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ هجری قمری پایان یافت، بر اثر علل و اسباب مختلف در شیوه تفکر و شاعری و نویسندگی ایرانیان تغییری حاصل شد. از جمله این عوامل تحولات سیاسی و اجتماعی است که بر اثر

ارتباط نزدیک میان ایران و اروپای غربی، مخصوصاً بعد از جنگهای ایران و روس و تهیه مقدمات لشکرکشی انجام نشده ناپلئون به هندوستان حاصل شد. نتیجه مستقیم این ارتباط توجه ایرانیان به اقتباس بعض فنون علمی و نظامی اروپائیان و ایجاد مدارس برای کارآموزی و فرستادن طالبان علم به کشورهای اروپایی و ترجمه کتابها و آثاری از زبانهای اروپایی به زبان فارسی بود.

به دنبال این توجه، مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۶۸ هجری قمری در تهران تشکیل شد، و روزنامه‌هایی در ایران و خارج از آن تأسیس و انتشار یافت، و آمد و شد بین ایران و کشورهای دیگر آغاز شد و همه این امور در حکم مقدماتی درآمد که برای بیداری ایرانیان و قیام فکری و ادبی آنان و علی‌الخصوص قیام در برابر مظالم استبداد و اعلام حکومت قانونی مؤثر بود، و آغاز حکومت قانونی هم به نوبت خود موجب تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در ایران شد که مخصوصاً با جنگ بین المللی اول و انقراض سلسله قاجاری و تأسیس سلسله پهلوی به سال ۱۳۰۴ شمسی و اشتعال نایره جنگ بین المللی دوم روبه توسعه نهاد.

در این میان، مدارس جدید متعدّد در ایران تأسیس شد و مراکز و مؤسسات مهم ادبی نو مانند فرهنگستان ایران، دارالمعلمین عالی سابق (قسمت ادبی) و دانشکده ادبیات، و مجله‌های ادبی متعدّد، و کتابخانه‌های عمومی و امثال اینها پیایی در ایران ایجاد گردید و بر اثر افزایش تعداد خوانندگان نشر کتب و مجلات و رسالات و روزنامه‌ها بیش از پیش میسر شد و همدوش همه این تحولات و تغییرات اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی هم راههای خود را به سوی تحوّل و تکامل تدریجی باز گشودند و با این مقدمات در افکار و عقاید و حتی اطلاعات عمومی ایرانیان تغییر و تحوّل عظیم رخ داد و آنها را از چهار دیوار انزوایی که تا اوایل قرن بیستم در آن می‌زیستند بیرون آورد و با دنیای جدید آشنا ساخت.

ادبیات منظوم و منثور هم که تا آن زمان منحصر به مجامع اشرافی و درباری و یا محافل عرفانی و علمی بود، از آن دایره‌های محدود و محصور، پای بیرون نهاد و به

میان عامه راه جست و آزادی بیان و قلم به همه طبقات، حق بروز قریحه و طبع آزمایی و تبادل آراء عطا کرد و این امور موجب شد که زبان ادبی که تا آن روزگار تحت تأثیر گذشتگان و دور از بیان حوائج عمومی و افکار و نظریه‌های تازه بود، دچار تحوّل شود و تغییرات تازه‌یی را تحمّل کند.

بر اثر این دگرگونی‌ها روش نویسندگی تغییر یافت، افکار تازه در نثر به میان آمد، سبک نگارش ساده و بی پیرایه شد، و در انواع مختلف مسائل ادبی از قبیل داستان (رمان) و تأثر (نمایشنامه) و مباحث اجتماعی و اخلاقی و سیاسی، و انتقادهای سیاسی و اجتماعی و مقالات ادبی و تاریخی و جز آنها به سبکی جدید در زبان فارسی معمول گشت، لهجه نویسندگان تدریجاً تغییر یافت و به لهجه محاوره نزدیک، شد چنانکه به جای انشاء معقّد و مسجّع قدیم روش ساده‌یی در نگارش آثار خود اختیار کردند، ترکیبات تازه و لغات نو که بعضی ابداعی و برخی اروپایی و پاره‌یی ترکی و عربی بود در زبان فارسی راه جست، ترکیبات و اصطلاحات تازه و خیالات بدیع و فکرهای نو، معمول شد و این عوامل بر روی هم نثر فارسی را آماده قبول و بیان افکار گوناگون ساخت.

پیداست که این آمادگی برای نثر فارسی جدید به تدریج و به وسیله نویسندگان متعدّد صورت پذیرفت و مخصوصاً مجاهداتی که در قرن حاضر درین راه شده بر میزان این توانایی افزود، و درین مدّت تألیف کتب درسی در مسائل مختلف علمی و فنی رواج گرفت و در همان حال ترجمه کتابهایی از زبانهای اروپایی و گاه عربی و ترکی، و استفاده از افکار ملل دیگر دنبال شد و این امور نه تنها باعث رشد و تکامل ایرانیان گردید بلکه زبان فارسی جدید را هم از راه ترجمه بسیاری از تعبیرات و اصطلاحات مایه‌دار و مستعدّ بیان افکار و علوم جدید ساخت.

تأسیس مدارس جدید در ایران و خدماتی که مرحوم رشیدیّه انجام دادند فرصت مناسبی بود تا در آنها زبان فارسی به عنوان زبان درسی مورد استفاده قرار گیرد، در حالی که زبان مدارس قدیم به شیوه قدما، عربی و کتابهای اساسی عادتاً به آن

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۴۱

زبان بود. این امر، و همچنین آغاز تدریس و تعلیم آثار فصیحای قدیم در مدارس، آشنایی طبقات مختلف ایرانیان را با شاعران و نویسندگان پیشین بیشتر فراهم ساخت و تحقیق و مطالعه و طبع و نشر آن آثار، و تنبّع در آنها مایه‌رهای زبان فارسی از بی‌مایگی و ضعف قرنهای اخیر گردید.

تأسیس فرهنگستان ایران در سال ۱۳۱۰ شمسی برای تحکیم بنیان فارسی در عهد ما مؤثر بود و جا دارد که در راه توسعه و گسترش آن کوشش بیشتری به کار رود. وضعی که با توجه به این مقدمات برای زبان و ادب فارسی فراهم شد تا روزگار ما ادامه یافت به نحوی که می‌توان گفت امروز زبان فارسی که در بیان همه مفاهیم قدیم ادبی خود تواناست در بیان تمام محصولات فکری و علمی و ادبی تمدن جدید نیز آمادگی نسبی دارد و می‌توان به آینده آن امید و افری داشت. در دنبال نهضتی که از اواخر عهد استبداد پدید آمد، از همان اوان عده‌ای مترجم و نویسنده در ایران ظهور کردند که در داخل و خارج ایران به فعالیت ادبی سرگرم بودند. این مترجمان و نویسندگان بی‌تردید در تغییر روش نویسندگی و ایجاد یک دوره بارآور جدید در نشر فارسی مؤثر بودند و از جمله مشهورترین آنان: شیخ احمد روحی کرمانی مترجم کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی تألیف موریه انگلیسی - میرزا آقاخان کرمانی نویسنده «صد خطابه» و «سه مکتوب» که هر دو برای بیدار کردن ایرانیان سودمند بوده است - ناظم الاسلام کرمانی مؤلف کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» - میرزا ملکم‌خان صاحب رسالات و نمایشنامه‌ها و روزنامه قانون و مقالات انتقادی مشهور - محمد طاهر میرزا اسکندری مترجم کتاب «کنت دومونت کریستو» و «سه تفنگدار» از الکساندر دومای بزرگ - محمد حسن‌خان صنّیع الدوله مؤلف چند کتاب تاریخی و جغرافیایی مانند «المآثر والآثار» و «مرآة البلدان» و «دُرّالتیجان» در تاریخ اشکانیان و «مطلع الشمس» در تاریخ خراسان و «خیرات حسان» در احوال زنان مشهور ایران و «منتظم ناصری» در تاریخ سنّواتی ایران و غیره - میرزا عبدالرحیم طالبوف نویسنده انتقادی و مؤلف کتابهای «احمد» و «مسالك المحسنين» و «مسائل الحیاة» - میرزا

محمد حسین فروغی اصفهانی مؤلف و مترجم کتابهای مختلف مانند «تاریخ ادبیات ایران» و «کلبه هندی» و «عشق و عفت» - و میرزا حبیب اصفهانی و عبدالحسین میرزا قاجار و دیگران.

این نویسندگان غالباً دارای شیوه‌ای پسندیده از نثر فارسی بوده و بیشتر آنان ساده‌نویسی را به روش جدید در نثر فارسی افتتاح و آغاز کرده‌اند ولی شیوع ساده نویسی را به حدّ اعلی و وافر باید مرهون شیوع روزنامه نگاری در عهد مشروطیت دانست که آنهم مولود تحولات اجتماعی ایران در اواخر دوره استبداد و آغاز عهد مشروطیت است. نخستین روزنامه فارسی، زاده کوشش و ابتکار میرزا تقی خان امیرکبیر است. وی در سال ۱۲۷۷ هجری، روزنامه ایران را به وجود آورد که در دوره‌های متوالی چندین سال انتشار می‌یافت. بعد از تأسیس این روزنامه به تدریج و مخصوصاً در دوره انقلاب و بالاخص بعد از اعلان مشروطیت شماره روزنامه‌ها در ایران افزایش بسیار یافت. به حدی که در خود آذربایجان طبق آماري که آقای تربیت ارائه داده‌اند بیش از ۱۱۰ نشریه، هفته‌نامه و روزنامه در حال انتشار بوده است و این یک موقعیت استثنایی بوده است. بعضی از آنها جنبه فکاهی داشته و بسیاری دیگر جدی و متضمن مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی و ترجمه‌ها و اطلاعات گوناگون و اخبار بوده‌اند و در همان حال روزنامه‌هایی مانند «اختر» و «ثریا» در استانبول، «قانون» به مدیریت میرزا ملکم خان در لندن، و «جبل‌المتین» به مدیریت سید جلال‌الدین کاشانی در کلکته انتشار می‌یافت. روزنامه هفتگی «تربیت» بقلم مرحوم میرزا محمد حسین فروغی، و «ادب» بقلم میرزا صادق فراهانی (ادیب‌الممالک)، در تهران و مشهد از آثار مهم نثر فارسی هستند. این روزنامه‌ها به سبب آزادی بیشتری که در بیان داشته‌اند در بیدار کردن ذهن ایرانیان قبل از انقلاب مشروطیت، تأثیر بسیاری داشتند، مخصوصاً دو روزنامه مهم «ثریا» و «پرورش» که از ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۸ قمری در استانبول منتشر می‌شد، تأثیر بسیاری در اذهان داشت، و بعد از آنها روزنامه‌ها و مجلات گوناگون داخلی موجب ایجاد بیداری و تحریک احساسات ملی و ترقی‌خواهی

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۴۳

ایرانیان از طرفی، و تحول نثر فارسی از وضعی که در نزد مترسّلین و متشیان متصنّع داشت به صورت ساده و قابل قبول عموم از طرف دیگر، شدند و به نشر تعبیرات و اصلاحات جدید سیاسی و اجتماعی و اداری و غیره و مرسوم ساختن نحوه‌های تازه‌ای از بیان، پرداختند.

بعد از اعلان مشروطیت روزنامه‌های متعددی آغاز به ظهور و انتشار نمودند و در میان آنها بعضی از باب تأثیری که در اذهان و اثری که در تغییر شیوة نویسندگی داشته‌اند. قابل توجهند مانند «صور اسرافیل» به قلم مرحوم علی اکبر دهخدا (م ۱۳۳۴ شمسی) و میرزا جهانگیر شیرازی (م ۱۳۲۶ قمری)، و روزنامه «مساوات» از سید محمد رضا مساوات و روزنامه «نوبهار» از مرحوم ملک الشعراء بهار و روزنامه‌های «رعد» و «طوفان» از سیدضیاء الدین طباطبایی، و روزنامه «شفق سرخ» از علی دشتی، و روزنامه «اقدام» از عباس خلیلی و غیره.

در دوران حکومت رضاشاه سانسور شدید بر جراید حاکم بود جراید و مجلات ایران به علل و اسبابی روش پیشین خود را در سخن از مسائل اجتماعی و سیاسی تغییر دادند نوعاً پس از اندکی خبر، بیشتر به طبع مقالات تاریخی و ادبی و علمی و فلسفی و امثال آنها مبادرت می‌جستند. این امر موجب نهضتی مؤثر در ادبیات فارسی شد زیرا هم زبان جراید و مجلات و هم مطالب آنها در مقیاس بالاتری قرار گرفت.

در خلال همین احوال مجلات معتبری در ایران انتشار می‌یافت که در تغییر مسیر نظم و نثر و تحقیق و تتبع ایرانیان تأثیر بسیاری داشت. از جمله این مجلات است دوره مجله «بهار» به مدیریت مرحوم یوسف اعتصام الملک در ۱۳۲۸ و مجله «دانشکده» به قلم مرحوم محمد تقی بهار (ملک الشعراء) در ۱۲۹۷ شمسی، و مجله «دانشکده» به قلم مرحوم مجید موقر از سال ۱۳۱۲ شمسی، که از آثار مهم نثر جدید فارسی به شمار می‌آیند.

از سال ۱۳۲۰ شمسی به بعد با کشیده شدن دامنه جنگ به ایران و بروز

کشمکش‌های سیاسی چندین ساله، و تباعد رضاشاه عامل سانسور، روزنامه‌ها و مجلات ایران کثرت قابل توجهی یافتند و تقریباً آنها از نو، به مباحث سیاسی و اجتماعی سرگرم شدند و بیشتر به تحریر مقالات تند و مهیج پرداختند. در همان حال طرفداری از نظریه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خاص دسته‌های مختلف را به اثبات عقاید طرفداران خویش یا به مشاجره قلمی بر ضد یکدیگر کشانید. این امور هم مسلماً در توسعه فکر سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف و همچنین در ورزیده کردن نویسندگان معینی در اینگونه مباحث مؤثر افتاده و موجب ظهور نویسندگان متعدد از طبقات جوان گردید.^(۱)

دوران معاصر:

به دنبال تحولاتی که در روند تفکر اسلامی در اثر نهضت اسلامی پدید آمد ایران اسلامی هوشیار و آگاه خواص و مضار مکاتب مختلف شرقی و غربی را به خوبی آزمود و نتیجه این آزمون آن بود که گرایش عجیب و عشق فوق تصویری نسبت به مکتب اسلام و احکام عالیه آن پیدا نمود و جوانان پرشور و شوق با آگاهی و بیداری کامل از سوی حوزه و دانشگاه به طرف مبادی فکری و تعالیم عملی اسلام جذب شدند در این بیداری و آگاهی عواملی مؤثر بودند که عمده‌ترین آنها زدوده شدن غبارهای موهومات و خرافات از چهره تابناک شریعت و مردمی شدن آن که توسط جمعی از اندیشمندان اعصار اخیر همراه با تکامل فقه پویا و متکامل که با اجتهادهای دقیق و استنباطهای عمیق و تحلیل مسائل مورد نیاز جامعه همراه بود.

این امر توسط رهبر فقید و راحل انقلاب اسلامی ایران با زمینه‌سازیه‌ها و مقدمات پیش ساخته قبلی که توسط نویسندگان و گویندگان اسلامی امثال علامه طباطبایی استاد شهید مرتضی مطهری، دکتر بهشتی و برخی از نویسندگان روشنفکر

(۱) نقل به اختصار از: گنجینه سخن، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۳-۲۲، چاپ امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ ش.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۴۵

مانند جلال آل احمد، دکتر علی شریعتی انجام گرفته بود و باروشنگریهای گویندگانی امثال فلسفی، هاشمی نژاد، خزعلی، نوری و دیگر وعاظ مبارز به مردم داده شده بود و ثانیاً: انتشار مجلات و مطبوعات روشنگر و آگاهی بخش اسلامی مانند درسهای از مکتب اسلام مکتب تشیع، معارف جمعفری که ذهنیت مردم را آماده ساخته بودند فراهم گردید این مسئله در ادبیات اعم از شعر و نثر تحولات تازه ای به وجود آورد و روح مبارزه شهادت طلبی توجه به مسائل عرفانی طی مدارج عروج روحی پیش از پیش در ادبیات مطرح گردید البته این هنوز آغاز کار است:

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج محر است

شاعران مهاجر آذربایجان:

نکته ای که در این میان، قابل بررسی است مهاجرت های پی در پی و ترک دیار مداوم شاعران آذری در طول قرون به ویژه در قرون ۱۰ و ۱۱ به هند و پاکستان می باشد که خود قابل بازنگری و تأمل می باشد به حدی که در مجموعه شاعران مورد ترجمه ما بیش از ۵۰ مورد بوده است.

آذربایجان با همه محاسن و زیباییهایی که دارد این عیب را نیز دارد که یکی از مناطق پر مهاجر جهان به شمار می آید. شاید در سطح کره زمین نقطه ای در فعالیت و تکاپو و در عشق به سیر و سفر به پای ساکنان این دیار نرسد. شاید آنان عامل ترین افراد به مضمون این شعر معروف عربی بوده باشند که گوید: «سیر و سفر را پیشه کن چون در سیر و سفر فواید بیشماری نهفته است: کسب علم و معرفت، تهیه مال و ثروت، انتخاب دوست و همسفر خوب، کسب جاه و مقام و حیازت منصب و منال...»

عوامل هجرت:

در مورد علل و انگیزه های این روحیه نقل و انتقال عواملی را می توان ذکر نمود

که از میان آنها موقعیت آسیب‌پذیر بودن سوق‌الجیشی، یورشهای اقوام مختلف، وقوع زلزله‌ها و ویرانیه‌ها - قهر طبیعت، اشتداد سرما و محدود بودن زمان فعالیت فعالان کشاورزی و ساختمانی، و بروز برخی از ناهنجاریهای معاشرتی و بالاخره داشتن روح تنوع‌طلبی و تجدّدخواهی و روحیه تحقیر‌انای خویشتن است که در بین ساکنان این دیار، تا حدودی حکومت دارد.

ولی در مورد علل مهاجرت شاعران و سخنوران خصوصاً به دیار هند و پاکستان که اغلب آنها در عصر حکومت صفویه رخ داده است عامل خاصی وجود داشته است چون همواره تعداد نویسندگان و شاعران فارسی‌زبان که در هند می‌زیستند، بیش از شمار کسانانی بوده است که در ایران بودند.^(۱) یا به تعبیر مرحوم گلچین معانی از آغاز عهد شاه اسماعیل اول (۹۰۷ ه.ق.) تا پایان کار سلطان حسین صفوی (۱۱۳۵ ه.ق.) یعنی در طول مدّتی که نزدیک به دو قرن و نیم می‌باشد، هفتصد و چهل و پنج مورد مهاجرت حکیم، ادیب، فقیه، شاعر، خوشنویس بالاخره صاحبان فضل و ادب و فرهنگ رخ داده است. این امر یقیناً عامل ویژه‌ای داشته است.^(۲)

در پی‌گیری علل مهاجرت این افراد، علاوه بر عوامل یاد شده، رنجش و ناخرسندی، یکسونگری حکمرانان صفوی، محدود بودن افق دید ادبی آنان، عدم وسع مالی مهاجران، وجود جاذبه‌های توریستی هندوستان، و تنوع زمینه‌های ادبیات و بذل و بخششهای حکمرانان هند در مقام رقابت با دربارهای رقیب به ویژه اکبر شاه یکی از عوامل جذب و جلب شاعران و ادیبان به آن دیار عجایب و غرایب بوده است یا به تعبیر کتاب یاد شده، تجارت، سیاحت، ناسازگاری روزگار، پیدا کردن کار، راه یافتن به دربار علاوه بر آنها مزایا و صلات و هدایای خسروان هندی و حکمرانان آن دیار بوده است.

آنان از فضای آزاد ادبی و بازار پر رونق داد و ستد بهره‌مند شده و در اثر مراد

(۱) تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، سعید نفیسی، ص ۲۵۲.

(۲) پیشگفتار کاروان هند، ص چهار.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۴۷

و رفت و آمد با افکار و اندیشه‌های مختلف و متنوع آشنا می‌شدند و زبان حال نوع آنان هم‌نوا با این شعر بود که:

ما به این در، نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

در مهاجرتهای شاعران، یکی از کعبه‌های آمال آنان شهر «آگرا» بوده است. آگرا، شهر افسونگر طبیعت لطیف و زیبا و گل‌های معطر و ملون در برخی از فصول سال، جذابیت و افسونگری خاصی به آن شهر بخشیده است به ویژه آنگاه که طبیعت با معماریهای سنتی و شاهکارهای چشمگیر سازندگی، هماهنگی نموده باشد و این امر در اغلب مناطق هندوستان به ویژه در «آگرا» مرکز دانشگاه علیگره دست به دست هم داده و تجسم عینی یافته است، شهری که آرامگاه قاضی نورالله شیخ شوشتری صاحب احقاق الحق هم از زیارتگاههای آن شهر است و اکبر شاه آرامگاه بسیار مجلل و با شکوه و چشم‌نوازی به نام «تاج محل» جهت جاویدان سازی نام همسرش به وجود آورده است و آنرا با بهترین وسایل ساختمانی روز در طول بیست سال با دسترنج بیش از ۲۲ هزار نفر از معماران، و استادان ایرانی، هندی، چینی در کنار رودخانه‌ای آرام بوجود آورده است که امروز یکی از شاهکارهای جاوید و از عجایب هفتگانه جهان به شمار می‌آید و از جاذبه‌های مهم توریستی هندوستان محسوب می‌شود، به ویژه ایام و شبهای خاصی که مهتاب می‌شود و ماه از وسط گلدسته‌ها به استخر بلورین آن می‌تابد و یک حالت خاص شاعرانه و رؤیایی به وجود می‌آورد.

البته ایجاد چنین بنای باشکوهی با آن ویژگیهای خاص خویشتن از خیلی چیزها حکایت دارد از آن میان فراغت بال و فور مال و ثروت و علاقه به فنّ صنعت و معماری و کاملاً نشان می‌دهد که حاکمان آنروز هند، در آسایش و آرامش و امنیت خاطر به سر می‌بردند تا به فکر ایجاد چنین ساختمانهای باشکوه تزئینی و تشریفی مرمرین و بلورین می‌افتادند، مرمرهایی که با وسایل نقلیه آنروز از اصفهان، یزد، و

چین و دیگر بلاد به «آگرا» حمل می‌شد...^(۱)

در هر صورت نگارنده شرح حال جمعی از این مهاجران آذربایجانی را از کتاب ارزشمند «کاروان هند» تألیف ادیب و شاعر گرانمایه جناب گلچین معانی از بین دهها شاعر دیگر گردآوری و گلچین نموده است با این هدف مقدّس و انگیزه کلی و تاریخی که شاعران مسافر و مهاجر پراکنده و دور از وطن را که در زندگی خود پراکنده و در آسمان علم و ادب متفرّق و پخش گردیده‌اند حداقل در محدوده کتاب و ورق و در عرصه قلم یکجا و تحت یک شیرازه تألیف و گردهم آورده باشد تا ضمن تفهیم قدر و ارزش عاقبت و آرامش، نیاکان پرتلاش و پویاگر را به نسل حاضر نشان دهد، آنان که نیروی تخیل و قدرت ابداع و انشاء فضای ادبی هندوستان و دیگر مناطق جهان را تحت سیطره ادب و هنر و شعر و شعور خویش درآورده‌اند و گامهای استواری را در غنا بخشیدن به ادب فارسی برداشته‌اند و با تلخ‌کامی‌ها و رنج‌ها و تعبها، سفرها و غربتها و زجرها، کام مشکل‌پسند دیگران را با سخنان نغز و ظریف خود شیرین ساخته‌اند و فرهنگ غنی و ادب فارسی پرشکوهی را به مناطق دوردست صادر نموده‌اند امروز هم به فرهنگ و ادب ما غنای بیشتری می‌بخشند معرفی این چهره‌ها نیز در ادامه و تحت ترتیب تاریخی پیش می‌رود، مگر در مواردی که تاریخ دقیق زندگی شاعر را نیافته باشیم.

تعداد شاعران مهاجری که به بازگویی شرح حال آنان پرداخته‌ایم نوعاً در قرون ۱۰ و ۱۱ زندگی می‌نمودند و حدود ۵۰ تن می‌باشد البته اینان جز آن شاعران دیگری می‌باشند که از آذربایجان به دیار مصر، لبنان، سوریه و احیاناً هرات، گرجستان، چین، ژاپن و دیگر مناطق رهپار گشته‌اند که شمارش آنان از عهده مختصرنگاری ما خارج می‌باشد و تحقیق و بررسی منسجم‌تر دیگری را می‌طلبد.

اکنون به سراغ شاعران نامدار این سرزمین می‌رویم که از قطران تبریزی آغاز می‌گردد.

(۱) نگارنده در سال ۱۳۶۰ ش، از این بنای باشکوه و دانشگاه علیگه دیدن نموده است.

۳۰۲ - قطران تبریزی (متوفی ۴۶۵ ه. ق.)

ابو منصور قطران عضدی تبریزی یکی از شعرای نامی ایران زمین و اهل شاه‌آباد تبریز می‌باشد. او از شاعران چیره‌دست و پراوازه است که صاحب طبع بلند و روان و دارای روحی لطیف می‌باشد. سبک او بیشتر به سبک عنصری و فرخی می‌ماند که طرز فکر و اندیشه آن دو استاد نیز در اشعار وی متبلور است. اشعار او به جهت طبع خاص و بیشتر دارای زیبایی الفاظ و تناسب معانی و سلاست و روانی عبارات است و کمتر چهره فلسفی و حکیمانه به خود گرفته است. از آثار او می‌توان به دیوان شعر او، مشتمل بر قصائد و ترجیعات که اهم اقسام آن است و رباعیات و غزلیات به نسبت کم، اشاره کرد. که مجموعاً بین ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ بیت تخمین زده می‌شود. دومین اثر او لغت فارسی است که از آن به عنوان «تفاسیر فی لغة الفرس» نیز یاد شده است همچنین کتاب منظومه «قوسنامه» را نیز به او نسبت داده‌اند. گفته شده است از اشعار رودکی و شاعران دیگر به این دوان، راه پیدا کرده است وفات این شاعر بنا به روایتی در سال ۴۶۵ و به روایتی دیگر در ۴۸۵ واقع شده است.

نمونه اشعار او:

منم ز حسرت دیدار یار زار و نزار همی بگیریم چون ابر نوبهاری، زار
یکی درخت به کِشتم به بوستان امید که ناز بودش مرگ، و نشاط بودش بار
به قهر باد فراق از کنار منش بکند از آب چشم دریا کنار کرد کنار
چنانکه دادار آن ماه را، ز من بست مرادهاد صبوری به عشق او دادار
یا:

همیشه رنج مرا و دو زلف او پیمان همیشه درد مرا و دو چشم او بیمار
نشاط من بریود و به خصم داد نشاط قسار من بریود و به هجر داد قسار

اگر شرنگ بیداری برابر لب دوست و گهر زیر بیداری مقابل رخ یار
به ساعت اندر گردد شرنگ همچو شکر به ساعت اندر گردد زیر چون گلزار^(۱)

الا ای پرده تاری به پیش چشمه روشن^(۲)

- الا ای پرده تاری به پیش چشمه روشن!
 زمانی کوه را نرگی، زمانی چرخ را جوشن [۱]
 دژم رویی و گسینی را کند آثار تو خرم
 سیه فامی و عالم را کند دیدار تو روشن [۲]
 گهی بر گوشه گردون نهاده مر تو را گوشه
 گهی بر دامن خورشید بسته مر تو را دامن [۳]
 گهی بادت بود مرکب، گهی چرخت بود میدان
 گهی بزت بود مکن، گهی بحرت بود معدن [۴]
 گهی چون پشت شاهینی و گه چون سینۀ آهو
 گهی چون سیمگون خزی، گهی چون نیلگون ادکن [۵]
 تو بر بنی درختان را هم از بیجاده پیرایه
 تو پوشیدی چمنها را هم از فیروزه پیراهن [۶]
 زمین را رنگ تو دارد بسان صدر حورالمین
 هوا را لون تو دارد به لون جان اهریم [۷]

(۱) کشف الظنون، جلد اول، ص ۲۹۶ - سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۴۹۲ - زنوزی،
 روضه پنجم، قسم دوم، ص ۹۰۴ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۱۲ - تربیت، دانشمندان آذربایجان،
 ص ۳۰۷ و ۳۰۹ - نفیسی، تاریخ ادبیات، ص ۷۸۸ و ۶۵۸ - فرهنگ سخنوران، ج ۲، ص ۷۴۶.
 (۲) زلزله تبریز در سال ۴۲۳ رخ داد و آن حادثه ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر کشته بجا گذاشت.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۵۱

- میان هر زمینی هست گویی صد نگارستان
 میان هر درختی هست گویی صد چغانه زن [۸]
 شهاب اندر میان باغ و بتان هست زرافشان
 سحاب اندر میان دشت و وادی گشته دیبانتن [۹]
 به هر کاخی که بنشینی ازو بینی دو صد خرگه
 به هر دشتی که پیمایی در او بینی دو صد خرمن [۱۰]
 زمهرجان ارغوان را کرد نجان یاره در ساعد
 ز لؤلؤ یاسمن را بست گردون عقد در گردن [۱۱]
 میان بوستان خیره بماند نرگس اندر گل
 چنان، کاندل رخ معشوق، ماند خیره چشم من [۱۲]
 نگاری کز فراق او به درد اندر همی پیچم
 گهی زاری کنم با دل، گهی خواری کنم با تن [۱۳]
 چو در برزن بود، باشد ز رویش رنگ در خانه
 چو در خانه بود، باشد ز مویش بوی در برزن [۱۴]
 دل من خانه عشق است و خورشید است عشق او
 که گر من در بندم او همی در تابد از روزن [۱۵]
 اگر سوسن همی خواهی، یکی دیدار او بنگر
 و گر سنبل همی خواهی، یکی زلفین او بشکن [۱۶]
 کنار و دامن از چشم بود همواره پرگوهر
 روان من ز چشم او بود پیوسته پر سوزن [۱۷]^(۱)

(۱) توضیحات اشعار:

۱ - «الا» (حرف تنبیه): بدان و آگاه باش، هان. «تاری»: تاریک. «پرده تاری»: مراد ابر است. «چشمه روشن»: مراد خورشید است. «ترگ»: کلاهخود. «جوشن»: سلاحی جبهه مانند که از حلقه های آهن سازند و شبیه به زره است.

آن غیرت یزدان نگر و قدرت یزدان (درباره زلزله تبریز)

آن غیرت یزدان نگر و قدرت یزدان

از قدرت یزدان چه عجب غیرت چندان [۱]

گه کوه و بیابان کند از باغ و بساتین

گه باغ و بساتین کند از کوه و بیابان [۲]

شاید که فرومانی زین فکرت و عبرت

شاید که فرومانی زین قدرت، حیران [۳]

۲ - «دژم»: اخسرد، غمگین. «آثار قوه»: آثار ابر، باران.

۴ - «بادت»: باد تو را، باد برای تو. «بیر»: خشکی. «مکمن»: کمینگاه.

۵ - «خز»: پستانداری از راسته گوشتخواران، چون سمور؛ دارای دم دراز و پر مو. پوست قهوه‌ای یا خاکستری است. زیر گردنش سفید است. «ادکن»: تیره‌گون، مایل به سیاهی. «خز ادکن»: خز نیلگون، خز بسیار نرم و تیره.

۶ - «بیجاده»: نوعی از احجار کریمه، شبیه به یاقوت، کهربا. «پیرایه»: زیور. «بیجاده»: رمز گل. «فیروزی»: رمز سبز.

۷ - «صدر»: سینه. «حورالعین»: زنان سیاه‌چشم بهشتی. «لون»: رنگ.

۸ - «نگارستان»: جای نقش و نگار، نقاشخانه. «چغانه»: یکی از آلات موسیقی که آن را از دو باریکه چوب تراشیده که انتهای آنها به هم متصل بود و به شکل انبر و زنگ می‌ساخته‌اند و زنگوله‌هایی در دو انتهای دیگر آن می‌پشتند و بابتن و باز کردن این دو شاخه زنگها و زنگوله‌ها به صدا در می‌آمد. نیز نام پرده و نغمه‌ای است در موسیقی.

۱۱ - «نیسان»: ماه هفتم از تقویم سریانی، برابر با ماه آوریل و فروردین و اردیبهشت سال ایرانی. «یار»: دستبند. «ساهد»: مچ دست. «هقد»: گردنبند. حاصل معنی: نیسان برای گل ارغوان دستبندی از مرجان ساخت، و آسمان گردنبندی از مروارید به گردن یاسمن انداخت.

۱۶ - «سومن»: گیاهی است فصلی، دارای گل‌های زیبا و درشت، به رنگ‌های مختلف. «دیدار»: چهره و صورت. «زلقین»: زلف حلقه مانند معشوق.

۱۷ - «گوهر»: رمز قطره‌های اشک.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۵۳

خواهی که بدانی همه را یکسره معنی

خواهی که بینی همه را یکسره برهان [۴]

رو قصه تبریز همی خوان و همی بین

شو ساحت تبریز همی بین و همی خوان [۵]

شهری به دو صد سال بر آورده به گردون

خلق به دو صد سال در او ساخته ایوان [۶]

مردمش همه دست کشید از بر پروین

باروش همه بار کشید از سر کیوان [۷]

آن خلق همه گشت به یک ساعت، مُرده

و آن شهر همه گشت به یک ساعت ویران [۸]

بس صورت آراسته همچون بُت کشمیر

بس خانه افراخته چون روضه رضوان [۹]

در بوم شد آن صورت آراسته مدفون

در خاک شد آن خانه افراخته پنهان [۱۰]

آنانکه پر از نعمتشان بُد همه خانه

آنانکه پر از خواسته‌شان بد همه دگان [۱۱]

امروز همی تن بفروشد به یک دانگ

وامروز همی جان بفروشد به یک نان [۱۲]

شهری همه پر نان و در او خلق گرسنه

جایی همه پر آب و در او مردم عطشان [۱۳]

مردم به گه سختی داند محل مال

مردم به گه مرگ شناسد خطر جان [۱۴]

آنانکه برفتند ز تیمار برستند

و آنانکه بماندند، بماندند در احزان [۱۵]

۱۲۵۴ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

- کس رسته نشد، و آنکه شد از تخمه اولاد
 [۱۶] کس جسته نشد، و آنکه شد از غصه اخوان
 از درد، همه روی بکنند به چنگال
 [۱۷] وز درد، همه دست گزیدند به دندان
 آن شهر بدین گونه بیاشفت که گفتم
 [۱۸] و آن شب که بلا داد بر این خلق نگهبان
 مادر، ز قَزَع، یاد نیاورد ز فرزند
 عاشق، ز جَزَع، یاد نیاورد ز جانان [۱۹]
 چون روز جزا، آن نه همی خورد غم این
 چون روز پسین، این نه همی خورد غم آن [۲۰]
 زانگه که پدید آمده عالم را بنیاد
 زانگه که پدید آمده گیتی را بنیان [۲۱]
 این زلزله نشیند کی اندر همه گیتی
 وین ولوله نادید کی اندر همه کیهان [۲۲]
 از کرده ما رفت همه آفت بر ما
 [۲۳] وز کرده خود هیچ نگشتیم پشیمان
 آرامش اینان را کز مرگ رهیدند
 [۲۴] او رسته شد و پور دل افروزش مملان
 تا میر اجل با پسرش باقی باشد
 [۲۵] هرگز نرسد بد به تن هیچ مملان
 این هست چو مهری که زوالش نبود هیچ
 [۲۶] و آن هست چو ماهی که در او ناید نقصان
 از دولت ایشان شود این شعر دگر بار
 [۲۷] بهتر ز عراقین و نکوتر ز خراسان

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۵۵

دیگر نبود ناصح این دولت غمگین

دیگر نبود حامد این ملکت شادان [۲۸]

صد دل بود آن را که تو را دارد دلبر

صد جان بود آن را که تو را داند جانان [۲۹]

شیرین تری از مال و نو آیین تری از ملک

چون چشم به جان و به خرد ملک به سامان [۳۰]

میر عضد آن تاج ملوک همه عالم

بونسر مکان ظفر و نصرت امکان [۳۱]

بر دشمن او شهد بود زهر هلاهل

بر حامد او لاله شود خار مُغیلان [۳۲]

زی وی نبود خواسته زندانی یک شب

زیرا که شناسد که نه خوش باشد زندان [۳۳]

در وعده تو نیست، نه تأخیر و نه تأویل

در عادت تو نیست، نه تبدیل و نه نسیان [۳۴]

کهر ز تو مهتر شود و بسته گشاده

مفلس ز تو قارون شود و غمزده شادان [۳۵]

تا لؤلؤ عمان نشود خوار، چو خارا

تا خار نگیرد محل لاله نعمان [۳۶]

چون لاله نعمان کُن در باغ ولی خار

بر دست عدو خار کُن از لاله نعمان [۳۷]

بگزار چنین عید هزاران و تو مگذر

مگذر تو و بگزار چنین عید هزاران [۳۸] (۱)

(۱) توضیحات اشعار:

۲ - «کُنده»: خلق کند، پدید آورد. «بساتین»: بستانها.

۳- «شاید»: شایسته است. «فروماتی»: عاجز شوی.

۵- «شو»: برو.

۶- «برآورده»: برآورد شده، فرا رفته. «گردون»: فلک، آسمان، به اعتبار گردیدن آن. «ایوان»: صغه، پیشگاه اتاق. مراد بنا و عمارت است.

۷- «دست کشید»: دراز دستی کرد. «از پر»: از فراز. «پروین» (یا ثریا): مجموعه هفت ستاره کرجک که در صورت فلکی ثور (گاو نر) گرد آمده‌اند. یعنی مردم این شهر تا فراز ستاره پروین را در زیر دست داشتند. «پارو»: دیوار قلعه. «کیوان»: ستاره زحل، به اعتقاد قدما هفتمین سیاره از سیارات نسبت به زمین.

۹- «کشمیر»: ناحیه‌ای کوهستانی و پر آب و حاصلخیز در شمال غربی شبه قاره هند، در دامنه کوه‌های هیمالیا، نیز شهری است حسن خیز. «روضه»: باغ، بستان. «رضوان»: نام خازن و نگهبان بهشت. «روضه رضوان»: باغ رضوان، بهشت.

۱۰- «بوم»: زمین، ناحیه، زمین شیار ناکرده و ناکشیده.

۱۱- «پر از نعمتشان بُد همه خانه»: همه خانه‌هاشان پر از نعمت بود. «پر از خواسته‌شان بد همه دکان»: همه دکان‌هاشان پر از کالا بود.

۱۲- «یک دانگ»: شش یک یک درهم. مراد پول اندک است.

۱۴- «به گه»: به هنگام. «محل»: ارزش و مقام. «خطر»: بزرگی، بلندی قدر.

۱۵- «تیمار»: غم و اندوه. «احزان»: غمها و اندوهها

۱۹- «فزع»: بیم و هراس، فریاد و فغان. «جزع»: زاری کردن، بیتابی. «جانان»: معشوق و محبوب. این بیت اشارت به آشوب قیامت دارد و ناظر است به این آیه: «يَوْمَ تَرْوُهَا تَلَحُّلُ كُلِّ مُرْجِعَةٍ صَمًا أَرْضَمَتْ». روزی خواهید دید آن را که غافل شود هر شیردهنده‌ای از آنچه او را شیر داده (حج، ۲)، و نیز این آیات: «يَوْمَ يَبْزُقُ الْعَرَّةُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّيهِ وَ صَاحِبِيهِ وَ بَنِيهِ»: روزی که مرد از برادرش می‌گریزد و از مادرش و پدرش و زنش و فرزندانش. «عبس»، ۳۲، ۳۵ و ۳۶

۲۰- «روز جزا و روز پسین»: روز قیامت.

۲۲- «کیهان»: جهان، دنیا.

۲۴- «آرامش اینان را»: برای آرامش اینان. «او»: مراد امیر اجل ابومنصور وهسودان است که در سالهای ۴۱۰ تا ۴۵۰ فرمانروای تبریز بوده است.

۲۵- «پور دل افروژه»: مراد ابونصر محمد بن وهسودان معروف به مملان است که در سال ۴۵۰ از سوی طغرل بیک فرمانروای تبریز شد.

۲۶- «زوال»: گشتن آفتاب است از نصف النهار به جانب مغرب و «تقصان ماه» کاسته شدن آن است از بدر تا هلال.

۳۰۳ - فلکی شروانی (م ۵۷۷)

نجم الدین محمد مؤمن فلکی شیروانی، مولدش شماخی دارالملک شروان است. کنیه‌اش ابوالنظام از معاصران ابوالعلاء خاقانی است و همانند آن دو از مداحان ابوالهیجاء فخر الدین خاقان کبیر منوچهر دوم است که فرزند فریدون اول بود (۵۴۴-۵۱۴) و تمام قصایدش در مدح این فرد است مطابق نگارش تقی کاشانی، او کتابی در احکام نجوم تصنیف کرده است که علمای این فن، آنرا پسندیده‌اند و سبب تخلص او نیز همین بوده است. او استاد خاقانی و شاگرد شاعر توانا ابوالعلاء گنجوی است که در قصبه شماخی تولد یافته و مشهور آن است که به سال ۵۷۷ از دنیا رخت بر بسته است ولی برخی از محققان اخیر وفات او را به سال ۵۴۰ دانسته‌اند. وی در

۲۷ - «هراقین»: عراق عرب و عراق عجم

۲۸ - «ناصح»: نیکخواه. «حاسد»: حسد برنده، بدخواه. «ملکت»: کشور، مملکت

۳۱ - «میر هضد»: عضدالملک یا عضدالدوله. باید از القاب ابونصر سملان باشد. «امکان»: جهان ممکن الوجود، آنچه نه وجودش ضروری باشد و نه عدمش.

۳۲ - «شهد»: انگبین، عسل، شیرینی. «غلاهل»: نام گیاهی است از تیره آلاله‌ها، دارای مقادیر زیادی مواد سمی. «غیلان» (ام غیلان: مادر غولان): خارشتر. درختچه‌ای با خارهای بسیار که از آن صمغ عربی به دست می‌آید.

۳۳ - «زی وی»: نزد او. «خواسته»: مال و دارایی.

۳۴ - «نسیان»: فراموشی.

۳۵ - «مفلس»: تهیدست، تنگدست. «قارون»: پسر عم موسی. مردی جاه‌طلب و مالدار بود که به موسی نگرید و به نفرین موسی اموال و خانه‌هایش را زمین در خود فرو کشید.

۳۶ - «لؤلؤ»: مروارید. «همان»: ناحیه‌ای در جنوب شرقی عربستان که مرکز صید مروارید بوده است. «محل»: جایگاه، ارزش و اعتبار. «لاله نعمان» (شقایق نعمان یا نعمانی) گیاهی است علفی به ارتفاع ۱۰ تا ۲۰ سانتیمتر از تیره آلاله‌ها که در چمنزارها می‌روید. گلبرگ‌هایش زیبا و به رنگ ینفش مایل به قرمز است. حاصل معنی: در باغ دوستان خار را به لاله نعمان بدل کن و در دست دشمنان لاله نعمان را خار گردان.

شماخی مدفون است و کلیات آثار او قریب به هفت هزار بیت می باشد که فاضل محترم آقای حسن هادی یکهزار دویست بیت آنها را گردآوری نموده و با یک مقدمه تاریخی در دو جلد به طبع رسانده است. از سروده های او:

خیل خزان به ناگهان بر سپه بهار زد خسرو مهرگان علم، بر سر کوهسار زد
زاغ سیاه طیلسان خطبه خسرو جهان خواند بنامش آن زمان شاخ ز زر عیار زد

* * *

چون از عدم در ناخته، دیده فلک دست آخته

انصاف پنهان ساخته ظلم آشکارا ساخته

مُلکت گرفته رهزنان، برده نگین اهریمنان

وین نزد این تردامنان، نه جان نه ملجأ داشته

* * *

شب نباشد که فراق تو دلم خون نکند

آرزوی تو مرا رنج دل افزون نکند

هیچ روزی نبود کانه^(۱) عشق تو مرا

دل چو آتشکده و دیده چو جیحون نکند^(۲)

بدیع الزمان فروزانفر می نویسد:

«اشعار او تا حدی روان و از تکلفات ادبی برکنار، و به رویه مسعود سعد نزدیک است گویا فلکی به مسعود سعد معتقد بوده و می خواسته است روش او را از دست ندهد.»

گر این طرز سخن در شاعری مسعود را بودی

به جان صد آفرین کردی روان سعد سلمانش

(۱) کانه = که اندوه.

(۲) ریحانة الأدب، محمد علی مدرس، ج ۴، ص ۳۵۲-۳۵۳.

ولی سلیقه ادبی آن زمان با عصر مسعود تفاوت بسیار داشته است. او با خاقان اکبر، فخر الدین ابوالهیجا، منوچهر بن فریدون شروان شاه معاصر بوده است ... آنگاه نمونه زیر را از او نقل می‌کند.

تا رخ تو به دلبری دایره جمال شد ساخت زمانه از رخت نقطه فتنه خال را
عین کمال بسته باد از رخ با جمال تو ز آنکه کمال عاشق است آن رخ با جمال را
گر به هزار جان مرا، دست رسد بجان تو کز پی تو روان کنم شکر شب وصال را
ای فلکی غلام تو چون فلکی به سر کشی بس که غلام شد فلک شاه فلک خصال را^(۱)

۳۰۴ - خاقانی شروانی (م ۵۹۵)

ابوبدیل افضل الدین ابراهیم متخلص به «خاقانی شروانی» «حسن زمان» یکی دیگر از شاعران نامدار آذربایجان آن روز می‌باشد که او را «سلطان الشعراء» لقب داده‌اند. پدرش علی نام و درودگر و مادرش عیسوی نسطوری بوده است.^(۲)

عمویش، کافی الدین عمر می‌باشد که خاقانی سخت به او دلبستگی داشت. او مردی دانشمند بود و خاقانی در حجر تربیت او پرورش یافت و علم آموخت. در شعر شاگرد ابوالعلاء گنجوی بود. نخست «حقایقی» تخلص می‌کرده، ولی پس از آنکه به وسیله استادش ابوالعلاء گنجوی به دستگاه خاقان اکبر فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه درآمد، خاقانی تخلص کرد. در سفری که قصد خراسان داشت تا

(۱) سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۶۰۱-۶۱۱ - تذکره دولتشاه، طبع لیدن، ص ۷۰ - مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۳۸۱، چاپ تهران - مختصر تاریخ السلاجقه، طبع مصر، صفحات ۱۲۷-۱۲۸.

(۲) خود خاقانی می‌گوید:

گر نه دعوات مادرستی
اسلامی و ایزدی نهادش
بر کیش کشیش، دین اسلام

کارم ز مزاج بدترستی
نسطوری و موبدی نژادش
پس کرده گزین به عقل و الهام
(سخن و سخنوران، فروزانفر، ص ۶۲۷)

ری آمد ولی در آنجا خبر سقوط دولت سنجری را به دست غزان شنید و بازگشت. در نخستین سفر حج خود در بغداد مورد توجه خلیفه المتقی لامرالله واقع شد و از او خواستند که در دربار خلافت شغل دبیری بپذیرد، ولی او نپذیرفت. در همین سفر بود که از مداین دیدار کرد و قصیده معروف خود را سرود. در شروان به زندان افتاد و یک سال در حبس بود. به اصفهان نیز سفر کرد. فرزند جوان خود رشید الدین را از دست داد. در مرگ او مرثیه‌های دلگداز سروده است.

او از شاعران قوی طبع و بلندفکر و یکی از اساتید بزرگ زبان فارسی و از قصیده‌سرایان عصر خویش بوده است. او از آن سخن‌سرایان توانایی است که به نیروی طبع بلند و اندیشه قوی و قریحه سرشار خود در برآوردن هرگونه معنی و نمایاندن هر نوع مضمون در کسوت الفاظ، توانا بوده و در رام کردن معانی صعب اقتداری بی‌نهایت داشته است.

خاقانی کتاب دیگری جز دیوان دارد به نام «تحفة العراقرین» که در سفر نخست خود به حج و عبور از عراقین (عرب و عجم) سروده است. وفات او به سال ۵۹۵ اتفاق افتاد.^(۱)

او در آغاز مدح‌سرا بوده و به «حقایقی» تخلص می‌کرد و از ممدوحان، صلوات و جوایز شایان و درخور می‌ستانده است^(۲) تا اینکه حج گذاشت و از درگاه شاهان ظاهری، مستعفی و به درگاه رَبِّ الْأَرْباب بازگشت و از اعمال خود توبه و انابت کرد و به زهد و عرفان گرائید، جایی که گوید:

(۱) شروان: ولایتی است مستقل، نزدیک به درمند که سابقاً جزء ولایت آذربایجان بود. گویند: انوشیروان آنجا را بنا نهاد و به اسم او نامیده شده است، و گویند که قصه خضر و موسی (ع) در شروان واقع شد. در شروان زمینی است به اندازه یک میدان اسب و در آن زمین اگر گودالی کنده شود و دیگ بگذارند، دیگ را بجوشاند و طعام پخته شود. روزها از آن محل دود بلند شود و شبها آتش. حکیم افضل الدین خاقانی شاعر مشهور از آنجا است. گویند پادشاه شروان او را وزارت پیشنهاد نمود او قبول نکرد و پادشاه او را محبوس نمود و مدتی در حبس ماند. (آثار العباد و اخبار البلاد، ص ۶۸۳)

(۲) عوفی گوید: «تا هر قصیده‌ای به حضرت پادشاهی فرستادی هزار دینار عین آن صله بودی و تشریف و انعام فراخور آن.» (سخن و سخنوران، ص ۶۲۱)

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۶۱

سنگ سیاه کعبه را بوسه زده پس آنکهی دست سفید سفلگان بوسه زنم، دریغ من

قصیده حج او:

کعبه در دست سیاهان عرب دیده چنانک

چشمه حیوان به تاریکی گروگان دیده‌اند

آنچه دیده دشمنان کعبه، از مرغی به سنگ

دوستان کعبه از غوغا، دو چندان دیده‌اند

بهترین جایی به دست بدترین قومی، گرو

مهره جاندار و اندر مغز ثعبان دیده‌اند

نی زایزد شرم و نی از کعبه آزرم ای دریغ

جای شیران را سگان عور، مکنان دیده‌اند

یا:

کعبه گنج است و سیاهان عرب، ماران گنج

گرد گنج آنک، صف ماران فسراوان آمده

کعبه‌شان شهد است و گنج زر به دست است ای عجب

خیل زنبوران و مورانش نگهبان آمده

از آثار او:

۱ - دیوان قصاید و غزلیات معروف به «کلیات خاقانی» حاوی ۲۲۰۰۰ بیت می‌باشد که یک بار در هندوستان به طبع رسیده است.

۲ - «تحفة العراقین» که منظومه‌ای است به طرز مثنوی که در آن خاقانی حوادث مسافرت خود را به مکه و منازل که طی کرده است وصف می‌کند.

خاقانی با سلاطین خاقان، اکبر ابوالهیجاء، فخرالدین فریدون، شروان شاه

معاصر بوده است.^(۱)

ایوان مدائن:^(۲)

یکی از معروف ترین و عبرت انگیزترین قصاید او، قطعه ایوان مداین است که معروف خاص و عام می باشد که منتخباتی از آن بازگو می شود.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان!

ایوان مدائن را آنینه عبرت دان

یک ره ز ره دجله منزل به مدائن کن

وزدیده دوم دجله بر خاک مدائن ران

خود دجله چنان گرید، صد دجله خون گویی

کز گرمی خونا بش آتش چکد از مژگان

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی کاتش گندش بریان

بر دجله گری نو نو، وز دیده زکاتش ده

گر چه لب دریا هست از دجله زکات استان؟

گر دجله در آمیزد باد لب و سوز دل

نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان

تا سلسله ایوان بگسست مدائن را

در سلسله شد دجله، چون سلسله شد پیچان

(۱) سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۶۱۲-۶۸۴ - شکوه قصیده، گزینش استاد عبدالحمید آیتی، ص ۴۱۹-۴۵۰ - لباب الکیاب، ج ۲، چاپ لیدن، ص ۲۲۱ - تاریخ السلاجقه، عماد کاتب، طبع مصر، ص ۱۹۲-۱۹۴ - آثار البلاد، قزوینی.

(۲) تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ج ۱، ص ۱۰۳.

گه گه به زبان اشک، آواز ده ایوان را
 تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی زایوان
 دندانه هر قصری پندی دهدت نونو
 پندِ سرِ دندانه بشنو زبن دندان
 گوید که تو از خاکی، ما خاک توایم اکنون
 گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان
 از نوحه جفد الحق مانیم به دردسر
 از دیده گلابی کن، دردسر ما ب نشان
 آری چه عجب داری کاندلر چمن گیتی
 جفد است پی بلبل، نوحه است پی الحان
 ما بارگه دادیم این رفت، ستم بر ما
 بر قصر متمکاران تا خود چه رسد خذلان
 بر دیده من خندی، کاینجا ز چه می‌گرید
 خستند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
 اینست همان درگاه کوراز شهان بودی
 دیلم ملک بابل، هندو شه ترکستان
 این است همان صفه کز هیبت او بردی
 بر شیر فلک حمله، شیر تن شادروان
 این است همان ایوان کز نقش رخ مردم
 خاک در او بودی دیوار نگارستان
 پندار همان عهد است، از دیده فکرت بین
 در سلسله درگاه در کسوکبه میدان
 از آب پیاده شو، بر نطع زمین رخ نه
 زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

نی نی که چو نعمان بین، پیل افکن شاهان را
 پیلان شب و روزش گشته است به پی دوران
 مست است زمین زیرا خورده است به جای می
 در کأس سر هرمز خون دل نوشروان
 بس پند که بود آنگه بر تاج سرش پیدا
 صد پند نوشت اکنون در مغز سرش پنهان
 کسری و ترنج زر، پرویز و تره زرین
 بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
 پرویز به هر بزمی، زرین تره آوردی
 کردی زباط زر، زرین تره را بستان
 گفתי که کجا رفتند آن تاجوران اینک
 زایشان شکم خاک است آبستن جاویدان
 «خاقانی» از این درگه دیوژه عبرت کن
 تا از در تو زان پس دیوژه کند خاقان
 گر زاد ره مکه توشه است به هر شهری
 تو زاد مدائن بر، تحفه زپی شروان
 هر کس برد از مکه سبجه زگیل حمزه
 پس نو زمدائن بر، سبجه زگیل سلمان

الامان ای دل که وحشت زحمت آورد، الامان!

الامان ای دل که وحشت زحمت آرد، الامان!

بر کران شو زین مغیلاتگاه غولان بر کران [۱]

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۶۵

- بسرگذر زین سردسیر ظلمت، آنک روشنی
 در گذر زین خشکسال آفت آنک گلستان [۲]
- جان یوسف زاد را کازادکرد حضرت است
 وارهان زین چار میخ هفت زندان، وارهان [۳]
- ابلقی را کسانمان کمتر چراگاه وی است
 چند خواهی بست بر خشک آخور، آخر زمان [۴]
- نا نگارستان نخوانی طارم ایام را
 کز پرونسو زرنگار است از درونسو خاکدان [۵]
- جای نزهت نیست گیتی را که اندر باغ او
 نبشکر چون برگ سنبلی، زهر دارد در میان [۶]
- روز و شب جانسوز تو وانگه تو از ناپختگی
 روز چون نیلوفری چالاک و شب چون زعفران [۷]
- از نسیم آنس بی بهره است سروستان دل
 وز تُرنج عافیت خالی است نخلستان جان [۸]
- اندر این خطه که دل خطبه به نام غم کند
 سکه گیتی نخواهد داشت نقش جاودان [۹]
- دل منه بر عشوه‌های آسمان زیرا که هست
 بی سر و بن کارهای آسمان چون آسمان [۱۰]
- با اَمَل همراه وحدت چون شوی و چون شود
 مرد چوین اسب با بهرام چوین همعنان؟ [۱۱]
- در ببند آمال را چون شاه عزلت ران گشاد
 جان بهای نعل را در پای اسب او فشان [۱۲]
- پر نیازی را که هم دل تفته بینی هم جگر
 شرب هزلت هم تابشیرش دهد هم ناردان [۱۳]

- جهد کن تا ریزه‌خوار خوان دل باشی از آنک
 نر طائر را مگس بینی چون دل بنهاد خوان [۱۴]
 آن زمان کز در در آید آفتاب دل تو را
 گر توانی سایه خود را برون در نشان [۱۵]
 چون تو مُهر نیستی را بر گریبان بسته‌ای
 هیچ دامانت نگیرد هستی کون و مکان [۱۶]
 چهره خورشید و آنکه زحمت مشاطگی؟
 مرکب جمشید و آنکه حاجت برگستان؟ [۱۷]
 در دبیرستان خرسندی، نوآموزی هسنوز
 کودکی کن، دم مزن، چون مُهر داری بر زبان [۱۸]
 نیست اندر گوهر آدم خواص مردمی
 بر ولیعهدان شیطان حرف «کَرَمَنّا» مخوان [۱۹]
 خلوتی کز فقر سازی خیمه مهدی شناس
 زحمتی کز خلق بینی موکب دَجّال دان [۲۰]
 شش جهت باجوج بگرفت ای سکندر الغیث!
 هفت کشور دیو بستد ای سلیمان الامان! [۲۱]
 تخت نرد پاکبازان در عدم گسترده‌اند
 گوهرش داری برانداز این بساط باستان [۲۲]
 مرد، همدرد آنکه اندوزد که آید در عدم
 موم از آتش آنکه افروزد که دارد ریسمان [۲۳]
 دل رمیده کی تواند ساخت با ساز وجود
 سگ گزیده کی تواند دید در آب روان [۲۴]
 تا به نااهلان نگویی سِر وحدت هین و هین
 تا زناجنسان نجویی برگ سلوت هان و هان [۲۵]

- عِیسی از گفتار نااهلی برآمد بر فلک
 آدم از وسواس ناجنسی برون رفت از چنان [۲۶]
 این گره بادند از ایشان کارسازی کم طلب
 کاتشی بالای مر دارند و آبی زیر ران [۲۷]
 تا جدایی زمین و آن بر سر نشینی چون الف
 چون بیوستی به پایان اوفتی هم در زمان [۲۸]
 چار تکبیری بکن بر چار فصل روزگار
 چاربالشهای چار ارکان به دونان بازمان [۲۹]
 نافه همت به راه فاقه ران تا گرددت
 توشه خوشه چرخ و منزلگاه راه کهکشان [۳۰]
 همچنین با زئی درویشان همی زی زآنکه هست
 جبرئیل اجری کش این قوم و رضوان میزبان [۳۱]
 جان مده در عشق زور و زر که ندهد هیچ طفل
 لمبت چشم از برای لمبتی از استخوان [۳۲]
 خیز «خاقانی» زکنج فقر خلوتخانه ساز
 کز چنین گنجی توان اندوخت گنج شایگان [۳۳]
 تخت ساز از حرص تا فرمان دهی بر تاجبخش
 پشت کن بر آز تا پهلوی زنی با پهلوان [۳۴]
 نی صفی المملک را بینی صفایی بر جبین
 نی رضی الدوله را بینی رضایی در چنان [۳۵]
 گر به رنگ جامه عیبت کرد جاهل پاک نیست
 تابش مه را زیانگ سگ کجا خیزد زیان؟ [۳۶]
 چون تو یکرنگی به دل گر رنگ آید لباس
 چه عجب، چون عیسی دل بر دَرت دارد دکان [۳۷]

- گر چه رنگین کسوتی صاحب خبر هستی ز عقل
 کلک رنگین جامه هم صاحب برید است از روان [۳۸]
- چون کتاب الله به سرخ و زرد می‌شاید نگاشت
 گر تو سرخ و زرد پوشی هم بشاید بیگمان [۳۹]
- نسی کم از مور است زنبور منقش در هنر
 نی کم از زاغست طاووس بهشتی ز امتحان [۴۰]
- باش با عشاق چون گل در جوانی پیر دل
 چند از این زهاد، همچون سرو در پیری جوان [۴۱]
- بر زمین زن صحبت این زاهدان جاه جوی
 مشتری صورت ولی مریخ سیرت در نهان [۴۲]
- چون تنور از نار نخوت هرزه خوار و نیرهدم
 چون فطیر از روی فطرت بدگوار و جان‌گران [۴۳]
- اربعینشان را ز خمین نصاری دان مدد
 طلیسائشان را ز زُناَر مجوسی ده نشان [۴۴]
- نیت اندر جامه ازرق حفاظ و مردمی
 چرخ ازرق‌پوش اینک عمرگاه و جان‌ستان [۴۵]
- چند نالی چند از این محنت سرای زاد و بود
 کز برای رأی تو شروان نگردهد خیروان [۴۶]
- بچه بازی برو بر مساعد شاهان نشین
 بر مگس‌خواران قولنجی را رها کن آشیان [۴۷]
- ای عزیز مادر و جان پدر تا کی تو را
 این به زیر تیشه دارد آن به سایه دوکدان [۴۸]
- ای در این گهواره وحشت چو طفلان پای بست
 غم تو را گهواره جنیان و حوادث دایگان [۴۹]

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۶۹

- شیر مردی خیز و خوی شیر خوردن کن رها
 تا کی این پستان زهر آلود داری در دهان [۵۰]
 گسر حوادث پشت امیدت شکست اندیشه نیست
 مویایی هست مدح صاحب صاحبقران [۵۱]
 حجت الاسلام نجم الدین که گردون بر درش
 پنج نوبت می‌زند در شش سوی این هفت خوان [۵۲]
 تا بُتِ پدعت شکست اقبال نجم سیمگر
 سکه نقش بت به زر دادن نیارد در جهان [۵۳]
 چار پای منبرش را هشت حمالان عرش
 بر کتف دارند کاین مرکز ندارد قدر آن [۵۴]
 ای وصی آدم و کارم ز گردون ناتمام
 وی مسیح عالم و جانم ز گیتی ناتوان [۵۵]
 گر نداری هیچ فرزندی شرف داری که حق
 هم شرف زین دارد اینک لم یلد خوان از قرآن [۵۶]
 بیضه بشکن بچه بیرون آر چون طاووس نر
 بیضه پروردن به گنجشکان گذار و ماکیان [۵۷]
 کاین نتایجهای فکر تو تو را بس ذریت
 وین معانیهای بکر تو تو را بس خاندان [۵۸]
 چون خود و چون من نینی هیچ کس در شرع و شمر
 قاف تا قاف از بجویی قیروان تا قیروان [۵۹]
 زاده طبع مستد ایسان که خصمان مستد
 آری آری گریه هست از عطش شیر ژیان [۶۰]
 ز آن کرامتها که حق با این دروگرزاده کرد
 می‌کشند از کینه چون نمرود بر گردون کمان [۶۱]

جان کنند از ژاژخایی تا به گرد من رسند
 کی رسد سیرالسواتی در نجیب ساربان (۶۲)
 صد هزاران پوست از شخص بهائم برکنند
 تا یکی زانها کند گردون درفش کاویان (۶۳)^(۱)

(۱) توضیحات اشعار:

۱ - «الامان»: زنه‌ار دم، پناه ده. «زحمت آورد»: هجوم کرد. «بر کران شو»: کناره بگیر. «مغیلان» (مخفف ام غیلان: مادر غولان): خارشر درختچه‌ای است با خارهای بی‌شمار، از تیره‌پروانه‌واران که از آن صمغ می‌تراود که به صمغ عربی معروف است. «مغیلانگاه»: بیابانی که در آن مغیلان روییده باشد. کنایه از دنیاست. «غول»: موجودی افسانه‌ای که به اشکال مختلف در می‌آید. بیشتر در بیابانهاست و مردم را کمره می‌کند.

۲ - «سردسیر ظلمت»: کنایه از دنیا و عالم ماده است. سردی و تاریکی صفت خاک است. «آنک»: کلمه‌ای است دال بر اشاره به دور، اعم از زمان و مکان، یعنی آنگاه. آنجا.

۳ - «یوسف زاده»: زاده یوسف، از باب شباهت فرزند به پدر. جان را از حیث زیبایی و از آن جهت که در زندان تن گرفتار است، به یوسف تشبیه کرده است. «آزاد کرده»: آزاد کرده شده. «چار میخ»: نوعی شکنجه بود که دستها و پاهاى شخص مورد شکنجه را با چهار میخ بر زمین یا بردار می‌کوبیدند یا می‌بستند. در اینجا کنایه از چهار عنصر (آب، خاک، هوا، آتش) یا عالم عناصر است. «هفت زندان»: زندان هفت تو. کنایه از افلاک است که (به اعتقاد قدما) بر گرد کره زمین قرار دارد.

۴ - «ابلق»: هر چیز دورنگ، سیاه و سفید، و نیز اسبی که چنین صفتی داشته باشد؛ مطلق اسب. در اینجا کنایه از جان است که علوی و آسمانی است. «خشک آخر»: آخری که در آن کاه و جو نباشد. کنایه از جهان مادی است. «آخر زمان» (یا آخرالزمان): از آغاز دوران پیامبری پیامبر اسلام (ص) تا پایان این جهان.

۵ - «طازم» (یا تارم): خانه‌ای که از چوب سازند، و نیز بام خانه. «طازم ایام»: کنایه از دنیاست که روزها اجرای آن هستند.

۶ - «نزهت»: پاکیزگی، خوشی و خرمی. «سنبل»: گلی خوشبو. از تیره زنبق که برگ آن سمی است. حاصل معنی: در باغ این جهان اگر هم نیشکری باشد شکرش زهرآگین است.

۷ - «جان سوز»: سوزنده جان. حاصل معنی: روز و شب با گذشت خود، جان تو را می‌سوزانند و نابود می‌کنند. «ناپختگی»: بی‌تجربگی. «نیلوفر»: گلی است از جنس لاله و کبود رنگ که بیشتر در آب روید و چون سر از آب برآورد بشکفتد. «زعفران»: گیاهی دارای پیاز، از تیره زنبق، دارای گلهای زرد و معطر. نیلوفر در روز می‌شکفتد، و زعفران در شب. کنایه از آن است که نه شب قرار داری، نه روز آرام.

۸- «سروستان» و «نخلستان»: در این بیت به معنی مطلق باغ و بستان گرفته شده. «ترونج»: میوه‌ای است از جنس مرکبات که پوست آن پرچین و شکن است و از آن مربا سازند. حاصل معنی: نسیم انسی به دل نمی‌وزد و جان نیز از عافیت بی بهره است.

۹- «خطه»: پاره‌ای از زمین، شهر، کشور. «خطبه کردن»: خطبه خواندن، و آن بیشتر دو گفتار است در وعظ و اندرز که امام یا نایب او یا خطیب در نماز جمعه می‌خواند و در آن خلیفه یا پادشاه زمان را دعا می‌کرد؛ و این دعا نشان فرمانبرداری و انقیاد از او بود. دل به نام غم خطبه می‌کند، یعنی دل مسخر و فرمانبردار غم است. «نقش سکه»: آنچه بر سکه نگارند، از نام و القاب پادشاه. شاعر دنیا را به سکه‌ای تشبیه کرده که بر آن کلمه جاودان نقش نشده است؛ یعنی جهان ناپایدار و گذر است.

۱۰- «دل نهادن»: امیدوار شدن، علاقه‌مند شدن. «عشو»: مکر و فریب. «آسمان»: کتابه از عالم افلاک است؛ و چون فلک کروی است، آن را چون کره بی سر و پن (ته) خوانده است.

۱۱- «آمل»: آرزو. «بهرام چوین»: سردار بزرگ ایران در عصر ساسانی و رئیس خانوادهٔ مهران. بهرام بر خسرو پرویز عاصی شد، ولی پرویز به یاری رومیان بر او پیروز گردید.

۱۲- «آمال» (جمع امل): آرزوها. «هزلت»: گوشه‌گیری از مردم و به عبادت پروردگار مشغول شدن. «وان گشادن»: بر اسب سوار شدن و راندن. «بهای نعل» (نعل بها): مالی که پادشاه هنگام عبور از جایی از صاحب آنجا یا از مردم می‌گرفته است. حاصل معنی: جان را به عنوان نعل بها بر پای اسب پادشاه عزلت بیفشان.

۱۳- «پرنیاز»: کتابه از آزمند و حریص است. «فته»: گداخته. «شرب»: آب، بهرامی از آب. «تباشر»: ماده‌ای سفید رنگ که آن را از درون نی هندی (خیبزان) گیرند. در طب جزء داروهای خنک است و برای دفع گرمی خورند. حاصل معنی: داروی حرص و آز، عزلت و دل بردن از مردم و پرداختن به ذات أخذیت است، زیرا این داروست که آتش حرص و آز او را فرو می‌نشانند.

۱۴- «نسر طائر»: کرکس پران. نام یکی از صور فلکی است که چون کرکسی است که بالهای خود را گشوده است. حاصل معنی: کسی که ریزه خوار خوان دل باشد و آن سفرهٔ رنگین را دیده باشد، چنان همتی عالی یافته که نسر طایر را، با همهٔ عظمت و بلندیش، چون مگسی که بر سفره می‌نشیند می‌بیند.

۱۷- «مشاطگی»: آرایشگری، آرایش عروس. «برگستوان»: پوششی که جنگاوران قدیم بر خود و اسبشان می‌پوشیدند.

۱۸- «خرسندی»: قناعت

۱۹- «گوهر آدم»: ذات و اصل آدم. نیز به معنی خاک که حضرت آدم (ع) را از آن آفریدند. «مردمی»: انسانیت. «ولیمهدان شیطان»: جانشینان شیطان، آدمیان شیطان صفت. «کرمنا»: گرمی داشتیم. اشاره است به آیه «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» به تحقیق گرمی داشتیم فرزندان آدم را... (اسراء، ۷۰). حاصل معنی: اینان فرزندان آدم نیستند که این آیه دربارهٔ آنها نازل شده خلیفه خود در زمین قرار داد: «وَ اِذْ قَالَ

لَقَدْ

﴿رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاهِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾. و زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه (جانشینی) قرار می‌دهم. (بقره، ۳۰) بنابراین آدم ولیعهد خداوند است، نه ولیعهد شیطان.

۲۰- «مهدی»: هدایت شده، آن که در آخر الزمان می‌آید و جهان را که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد خواهد کرد. به عقیده شیعیان اثنا عشری، مهدی (عج) فرزند امام حسن عسکری (ع) است. «موکب»: گروه سواران و پیادگان که در التزام رکاب پادشاه باشند. «دجال»: دروغگو و فریبکار، آن که در آخر الزمان پیش از مهدی (عج) ظهور می‌کند و مردم را گمراه می‌سازد و به دست مهدی کشته می‌شود.

۲۱- «شش جهت»: بالا، پایین، چپ، راست، پیش و پس. «یأجوج و ماجوج»: دو قومند که در قرآن کریم به نام مفسد خوانده شده‌اند، و ذوالقرنین (صورت مذهبی نام اسکندر) برای صانعت از هجوم آنان بر اقوام مجاور سدی ساخت. «سگندو»: اسکندر ذوالقرنین، فاتح معروف مقدونی. «الغیاث»: به فریاد رس. «هفت کشور»: هفت اقلیم. ربع سکون. به اعتقاد قدما، یک چهارم زمین قابل سکونت است و بقیه را آب فرا گرفته است. این یک چهارم قابل سکونت را از شمال تا خط استوا به هفت قسمت کرده‌اند و هر قسمت را یک اقلیم خوانده‌اند. «صلیمان»: پسر داوود، پادشاه و پیامبر بنی اسرائیل که دیوان مسخر او بودند.

۲۲- «گوهرش داری»: جوهر این کار را داری. اینجا گوهر به معنی جریزه، قدرت و توان است. «هساط باستان»: کنایه از دنیای کهن است.

۲۳- «ریسمان»: مراد فیتله شمع است. حاصل معنی: موم همان قدر که صاحب فیتله‌ای شد و به علایق دنیوی گرفتار آمد، دچار شعله گردید و روی به نقصان نهاد.

۲۵- «هین» و «هان»: حرف تنبیه است. به اصطلاح امروز یعنی متوجه باش، مواظب باش. «یوگ»: ساز و نوا، اسباب و وسایل. «سلوت»: شادی و خوشی. حاصل معنی: مواظب باش با ناهلان راز وحدت آشکار نکنی و از ناچنان امید شادمانی و خوشی نداشته باشی.

۲۶- «نااهل»: شاید مراد یهودا باشد که عیسی را به اشاره‌ای که به نهانگاه او کرد به دست دشمن سپرد. «وسواس»: اغوا کردن، فریب دادن و چیزی بی نفع و بی خیر در دل کسی افکندن. «فاجسی»: در اینجا، مراد شیطان است که آدم را وسوسه کرد تا از میوه درخت ممنوع خورد و از بهشت به در افتاد. «جنان»: بهشت.

۲۷- «کاتشی بالای سر دارند...»: به اعتقاد قدما، فراز باد (هوا) فلك اثر یا آتش است و در زیر آن آب. ترتیب چهار عنصر: خاک (مرکز عالم)، روی آن آب، بالای آب، هوا؛ و بالای هوا، آتش است.

۲۸- الف چون در اول کلمه در آید جدا و صدر نشین است، ولی هنگامی که به حرف دیگری پیوندند چنین نیست. آدمی نیز تا از این و آن جدالت صدر نشین است و چون خود را به این و آن پیوست فوراً در پی خواهد افتاد و در آخر قرار خواهد گرفت.

۲۹- «چار تکبیر»: چهار الله اکبر. مراد نماز میت (نمازی که به هنگام دفن مرده بر جنازه اومی خوانند)

چا است. شیعه در نماز میت پنج تکبیر می‌گوید. چهار تکبیر زدن یا چهار تکبیر کردن بر چیزی کنایه از مرده انگاشتن و ترک کردن آن است. «چاروالش»: تخت و مسند. «چار ارکان» (چهار عنصر): خاک آب، باد و آتش. «بازمان»: واگذار کن

۳۰- «نافه»: شتر ماده. «نافه»: فقر، بی چیزی. «خوشه چرخ»: سنبله است. از صور فلکی منطقه البروج. خورشید در ماه مرداد در آن برج باشد. «راه کهکشان» (راه شیری): خطی سفید چون راهی که شبها در آسمان نمایان است، و آن مجموعه‌ای از ستارگان است. مردم آن را به راهی تشبیه کرده‌اند که از آن کاه می‌برند و از ریختن خرده‌های کاه سفید شده است. حاصل معنی: اگر قدم بر عالم فقر و قناعت نهی به فضایی می‌رسی که خوشه از سنبله خواهی چید و در راه کهکشان منزل خواهی کرد.

۳۱- «زی»: لباس، پوشش. «زی»: زندگی کن. «اجری کش»: وظیفه بگیر، چاکر و خادم. «وخوان»: نام دربان بهشت. «این قوم»: مراد درویشان است.

۳۲- «لعبت چشم»: کنایه از مردمك چشم است. «لعبت استخوانی»: عروسی که از عاج و شاخ و دیگر انواع استخوان سازند.

۳۴- «تخت ساز از حرص»: حرص را زیر پای خود نه. «تاجبخش»: آن که پادشاهان را تاج دهد. «پهلوی زنی»: برابری کنی، مقابله کنی.

۳۵- «صفی الملک و رضی الدوله»: مراد مردان صاحب القاب است که لقبهایشان با خصایلشان دگرگونه است. «جبین»: پیشانی. «جنان»: دل، قلب. حاصل معنی: آن که لقب صفی الملک دارد نشان صفا بر جبین ندارد، و آن که رضی الدوله لقب دارد در دلش نشانی از رضایابی.

۳۶- از بیت و ابیات بعد بر می‌آید: که خاقانی جامه‌های رنگین می‌پوشیده و برخی بر او عیب می‌گرفته‌اند.

۳۷- عیسی (ع) در کودکی به دکان رنگرزی می‌رفت. همه جامه‌ها را در يك خم نهاد. استادش خشمگین شد. عیسی دست در خم کرد و هر جامه را به همان رنگ که استاد می‌خواست بیرون آورد.

۳۸- «کسوت»: لباس، پوشش. «کلك»: قلم نین که رنگین است. «پروید»: چاپار، نامبر. حاصل معنی: پیک و قاصد روان است؛ آنچه را بر ضمیر نویسنده می‌گذرد بر صفحه کاغذ می‌آورد.

۳۹- «کتاب الله»: قرآن.

۴۱- «پیردل»: دانا، تجربت آموخته. «سرو در پیری جوان»: هر چند سرو سالخورده باشد، باز همچنان سبز است.

۴۲- «مشری»: ستاره سعد است و «مریخ»: ستاره نحس. مراد دورویی و دورنگی زهاد است که، به قول خاقانی، خوش ظاهر و بد باطن هستند.

۴۳- «نفوخت»: تکبر و خودپسندی. «طغیر»: نانی که خمیر آن بر نیامده باشد. چنین نانی دیر هضم و ثقیل است. «جان گران»: به اعتبار آنکه طغیر بد طعم و دیر هضم است.

ج ۴۴ - «اربعین»: چهل. در اینجا مراد چله نگاه داشتن است. «خمسین»: پنجاه. «خمسین نصارا»: اعتکاف پنجاه روزه مسیحیان است و آن را پنجاهه می‌گویند. چنانکه مسلمانان چله نگاه می‌دارند. «نصاری»: پیروان عیسی ناصری، مسیحی. «طیلسان»: زده، جامه‌ای گشاد و بلند که بر دوش اندازند. بیشتر لباس فقیهان بوده است. «زقاره»: رشته‌ای یا کمربندی که زردشتیان به کمر بستند و آن را کستی گویند. «مجویسی»: زردشتی.

۴۵ - «ازرق»: کبود. زهاد و صوفیه جامه کبود می‌پوشیدند. «حفاظه»: پاراسایی. «چرخ اوزق پوش»: آسمان کبود. «همرگاه»: کاهنده عمر.

۴۶ - «کز برای رأی تو»: به خاطر میل تو، به خاطر دل تو. «زاده و بوده»: زادن و بودن، شهری که انسان در آن به دنیا می‌آید و در آنجا زندگی می‌کند. «شروان»: شهر زادگاه خاقانی. حاصل معنی: شروان که با شر در آمیخته است خیروان نمی‌شود.

۴۷ - «بچه باوی»: بچه باز (= پرنده‌ای شکاری که شاهان به هنگام شکار بر ساعد خویش می‌نشانند) هستی. «صاعد»: در اصطلاح، مابین کف دست و آرنج است. «مگس خواره»: جانوری از جنس عنکبوت و مجازاً کسی که از فرومایگی به چیزهای کم بها و بی ارزش دلخوش باشد.

۴۸ - مصراع دوم اشاره به شغل پدر خاقانی است که نجار بود، و پیشه مادر او که دوک می‌رشت، و خاقانی در سایه تیشه و دوک آنان می‌زیست و از دسترنج آن دو زندگی می‌کرد.

۵۱ - «هومیاه»: دارویی که در ضربیدگی و شکستگی به کار می‌رفته، و آن نوعی قیر طبیعی است. «صاحب»: وزیر، رئیس بزرگ، نیز از القابی است که در تعظیم مردان بزرگ به کار می‌رود. «صاحبقران»: شخصی که در وقت انعقاد نطفه او قرآن عظیمی در سیارات واقع شده باشد. «حجت الاسلام نجم الدین»: ابوالفضل احمد سیگر، از علمای معاصر استاد. او این قطعه را در حق خاقانی سرود و برای او فرستاد:

گرچه کان خرد مرادانی	عاجزم در نهاد خاقانی
صورت روح پاک می‌بینم	متذکر به شخص انسانی
افضل الدین، امیر ملک سخن	شارح و مبرزهای پنهانی

و خاقانی در جواب او این قصیده را سرود. «پنج نوبت»: پنج وقت نهار زدن بر در سرای سلاطین بود که از عهد سلطان سنجر متداول شد. پیش از آن سه نوبت می‌زدند. «شش سو»: شش جهت. رجوع کنید به توضیح ۲۱. «هفت خوان»: هفت فلک.

۵۳ - «بدعت»: رسم نو در دین آوردن. فاعل شکست در عبارت، اقبال است و مفعول آن بت.

۵۴ - «هشت حمالان عرش»: هشت فرشته‌ای که عرش خدا را بر دوش دارند، چنانکه در این آیه آمده است: «... وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ...» در آن روز عرش پروردگار تو را هشت فرشته به بالای خود بردارند (حاقه، ۱۷). «این مرکز»: مراد زمین است که، به زعم قداما، مرکز عالم است.

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من

چون شفق در خون نشیند چشم شب‌پیمای من [۱]

مجلس غم ساخته‌ست و من چو بید سوخته

تا به من راق کند مژگان می پالای من [۲]

رنگ و بازپچه‌ست کار گنبد نارنگ‌رنگ

چند جوشم کز برونم نگذرد صفرای من [۳]

۵۶ - «لم یلد»: نژاد، دارای فرزندی نشد. ممدوح نیز بی‌فرزند بوده و شاعر او را به خدا تشبیه کرده است. اشاره به آیه «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» نه کسی فرزند او، نه او فرزند کسی است. (توحید، ۳). «قرآن»: قرآن.

۵۷ - گویند طاووس نر تخم ماده خود را می‌شکند و می‌خورد، و حال آنکه در پرندگان دیگر نرها به جای ماده‌ها گاه روی تخم می‌خوابند یا از ماده در روزهایی که بر تخم خوابیده مواظبت می‌کنند. در این بیت نیز اشارت است به اینکه ممدوح صاحب فرزند نبوده است.

۵۸ - «نتایج فکر»: آثار فکری چون شعر یا تألیفات و نوشته‌ها. «ذریه»: نسل، فرزند.

۵۹ - «قاف»: به زعم قُدمَا، کوهی است محیط بر عالم. «قیروان»: شهری در تونس کنونی که آن را عقبه بن نافع تأسیس کرد، و مرکز آفریقای اسلامی شد. قاف تا قاف و قیروان تا قیروان کنایه از سرتاسر عالم است.

۶۰ - اشاره به داستان پدید آمدن گربه است که چون در کشتی نوح موش به سوراخ کردن کشتی پرداخت، شیر عطسه کرد و گربه از بینی او افتاد تا موش را بترساند.

۶۱ - «دروگر»: نجار. «دروگرزاده»: مراد خود شاعر است که پدرش پیشه نجاری داشت. «نمرود»: پادشاه بین‌النهرین که دعوی خدایی کرد و بر تختی نشست تا چند پرند او را به آسمان ببرند و با خدا بجنگد؛ تیری هم به آسمان افکند. نیز ابراهیم را که پدرش آزر دروگر بود در آتش انداخت، ولی آتش بر ابراهیم گلستان شد. خاقانی در موارد دیگر خود را به ابراهیم و پدر را به آزر تشبیه کرده است.

۶۲ - «ژاژخایی»: بهیوده گویی. «سوایی» (جمع سانیه): شتر آبکش. «نجیب»: شتر توانای تندور.

۶۳ - «بهایم»: (جمع بهیمه): چهارپایان. «درفش گاوایان»: درفشی که کاوه آهنگر به هنگام قیام علیه ضحاک از چرم‌پاره پیش بند خود ساخت و برافراشت، و بعداً آن را به جواهر بیاراستند که درفش رسمی ایرانیان تا پایان عهد ساسانی بود.

- تیر باران سحر دارم، سپر چون نفکند
 این کهن گرگ خشن بارانی از غوغای من [۴]
 این خُماهن گون که چون ریم آهمن پالود و سوخت
 شد بکسهن پوشش از دود دل دروای من [۵]
 مار دیدی در گایپجان؟ کنون در غار غم
 مار بین پیچیده بر ساق گیآسای من [۶]
 ازدهما بین حلقه گشته خفته زیر دامنم
 زان نجیم نرسم آگه گردد ازدرهای من [۷]
 تا نترسد این دو طفل هندو اندر مهد چشم
 زیر دامن پوشم ازدرهای جان فرسای من [۸]
 دست آهنگر مرا در مار ضحاک کی کشید
 گنج افریدون چه سود اندر دل دانای من [۹]
 آتشین آب از خوی خونین برانم تا به کمب
 کاسیاسنگی است بر پای زمین پیمای من [۱۰]
 جیب من بر صُدره خارا عتابی شد ز اشک
 کوه خارا زیر عطف دامن خارای من [۱۱]
 روی خاک آلود من چون کاه بر دیوار حبس
 از رُخم گهگِل کند اشک زمین اندای من [۱۲]
 چون کتار شمع بینی ساق من دنداندار
 ساق من خایید گویی بخت دندان خای من [۱۳]
 فطبطوارم بر سر یک نقطه دارد چار میخ
 این دو مریخ دُنب فعل زحل سیمای من [۱۴]
 تا که لرزان ساق من بر آهین کرسی نشست
 می بلرزد ساق عرش از آه صورآوای من [۱۵]

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۷۷

- بوسه خواهم داد، و یحک، بند پندآموز را
 لاجرم زین بند چنبروار شد بالای من [۱۶]
 پشت بر دیوار زندان روی بر بام فلک
 چون فلک شد پرشکوفه نرگس بینای من [۱۷]
 محنت و من روی در روی آمده چون جوزمفر
 فندق آسا بسته روزن سقف محنت‌زای من [۱۸]
 غصه هر روز و یارب یارب هر نیمشب
 تا چه خواهد کرد یارب یارب شبهای من [۱۹]
 منجیق صد حصار است آه من، غافل چراست
 شمعشان زین منجیق صدمت نکبای من؟ [۲۰]
 روزه کردم نذر، چون مریم که هم مریم صفاست
 خاطر روح القدس پیوند عیسی‌زای من [۲۱]
 نیست بر من روزه، در بیماری دل ز آن مرا
 روزه باطل می‌کند اشک دهان‌آلای من [۲۲]
 اشک چشمم در دهان التذگه افطار از آنک
 جز که آب گرم چیزی نگذرد بر نای من [۲۳]
 پای من گویی به درد کژروی مأخوذ بود
 پای را این دردسر بود از سر سودای من [۲۴]
 زآنکه داغ آهنین، آخر دواي دردهاست
 ز آتشین آه من آهن داغ شد بر پای من [۲۵]
 نی که یک آه مرا هم صد موکل بر سر است
 ورنه چرخستی مشبک ز آه پهلوسای من [۲۶]
 روی دیلم دیدم از غم موی زوبین شد مرا
 همچو موی دیلم اندر هم شکست اعضای من [۲۷]

- چون رُبایم کاسه خشک است و خزینه خالی است
 [۲۸] بس طنابم در گلو افکنده‌اند اعدای من
 چیست زَر و گُل به دست آلاکه خار پای عقل
 [۲۹] صید خاری کی شود عقل سخن‌پیرای من
 زر دو حرف افتاد و با هم هر دو را پیوند نی
 [۳۰] پس کجا پیوند سازد با دل یکنای من
 سامیری سیرم، نه موسی سیرت ار تا زنده‌ام
 [۳۱] در سُم گوساله آلاید بد بیضای من
 در تموزم برگ بیدی نه، ولی از روی قدر
 [۳۲] باد زن شد شاخ طویی از پی گرمای من
 نافه مشکم که گر بندم کنی در صد حصار
 [۳۳] سوی جان پرواز جوید، طیب جان‌افزای من
 نافه را کیمخت رنگین سرزنشها کرد و گفت:
 [۳۴] نیک بدرنگی، نداری صورت زیبای من
 نافه گفتش یافه کم گو، کایت معنی مراست
 [۳۵] وینک اینک حیجت گویا دَم بویای من
 آینه رنگی که پیدای تو از پنهان به است
 [۳۶] کیمیا فلم که پنهانم به از پیدای من
 کعبه واروم مقتدای سبزه‌پوشان فلک
 [۳۷] کز و طای عیسی آید شُقه دیبای من
 چند بیفاره که در بیفوله غاری شدی
 [۳۸] ای پی غولان گرفته! دوری از صحرای من
 آب‌نوسم، در بن دریا نشینم با صدف
 [۳۹] خس نیم تا بر سر آیم کف، بود همتای من

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۷۹

- جان فشانم، عقل پاشم، فیض رانم، دل دهم
 طبع عالم کیست تا گردد عمل فرمای من؟ [۴۰]
 علوی و روحانی و غیبی و قدسی زاده‌ام
 کی بود در بند اُسْطُقات، استقصای من؟ [۴۱]
 دایه من عقل و زُقه شرع و مهد انصاف بود
 آخشیجان اُمّهات و علویان آبای من [۴۲]
 چون دو پستان طبع را به صبر آلود عقل
 در دبستان طریقت شد، دل والای من [۴۳]
 وز دگر سو چون خلیل الله دروگرزاده‌ام
 بود خواهرگیر مریم، مادر نرسای من [۴۴]
 ز ابتدا سرمائکِ غفلت، نبازیدم چو طفل
 زآنکه هم مامک رقیب بود و هم بایای من [۴۵]
 بُختی مستم، نخورده پخته و خام شما
 کز شما خامان نه اکنون است استغنائی من [۴۶]
 حیض بر حور و جنابت بر ملایک بتهام
 گر ز خون دختران رز بود صهبای من [۴۷]
 مَالِكُ الْمُلْكِ سخن خاقانیم کز گنج نطق
 دخل صد خاقان بود يك نكته غُرّای من [۴۸]
 از مَصاف بِوَلَهَبِ فَمَلان نییچانم عنان
 چون رکاب مصطفی شد ملجأ و منجای من [۴۹]
 قاسم رحمت ابوالقاسم، رسول الله، که هست
 در ولای او خدیو عقل و جان مولای من [۵۰]^(۱)

(۱) توضیحات از استاد عبدالمحمد آیتی:

۱ - «کَلَه»: خیمه‌ای از پارچه نازک، چون پشه‌بند. «کَلَه بَندَد»: خیمه زند. «شَفَق»: آن سرخی که

چاه پس از غروب آفتاب یا پیش از بر آمدن آن در آسمان پیدا شود. «چشم شب پیم»: چشمی که همه شب به خواب نرفته. شاعر آههای شبانه خود را به دودی که صبحگاهان بر سرش چون آسمان خیمه زده، و چشمان بیداری کشیده و در خون نشسته خود را به شفق با مدادی که در آن آسمان پدیدار گشته تشبیه کرده است.

۲ - «ساخته»: مهیا. «پید سوخته»: زغال چوب بید، که چون چند دانه آن را در شراب اندازند صافی شود. «راوق»: (در اصل راوق)، صافی یا چیزی که با آن شراب را صاف کنند. می در «مژگان می پالا» کنایه از اشک است.

۳ - «رنگ»: مکر و حيله. «نارنگ»: نارنج. «گنبد نارنگ ونگ»: آسمان که شبیه نارنج است از جهت کروی بودن آن. «جوشیدن»: حرارت به خرج دادن، تلاش کردن. «چند جوشم»: چه قدر تلاش کنم؟ «صفر»: خلطی زرد رنگ از اختلاط چهارگانه (سودا، صفرا، بلغم و خون)، مجازاً، در فارسی، به معنی خشم است. «صفر از برون گذاشتن»: خشمگین شدن. حاصل معنی: کار این آسمان چیزی جز مکر و بازیچه نیست، من چه قدر بکوشم که نشان خشم بر من آشکار نگردد؟

۴ - «تیر یاران سحر»: کنایه از آههای پی در پی سحر گاهی است. آه دردمندان و مظلومان را به تیر تشبیه کرده اند. «سپر افکندن» (یا سپر انداختن): عاجز شدن، تسلیم شدن. «کهن گرگ»: گرگ پیر. «یارانی»: به معنی امروزش، لباسی که برای حفظ خود از باران پوشند. «کهن گرگ خشن یارانی»: گویند که گرگ از باران می گریزد، ولی گرگ پیر روزگار با این که بارانی خشن و ضخیم بر تن دارد، در برابر تیر باران آه سحرگاهی شاعر و غوغا و ناله او پایداری نتواند و تسلیم می شود.

۵ - «خماهن»: سنگی به رنگ فھومای تیره، شبیه به آهن؛ حجرالحدید. «ریم»: چرک که از جراحت بیرون می آید. «ریم آهن»: چرک و کثافت آهن که در وقت گذاختن در کوره بر جای می ماند و در پتک زدن از آن می ریزد. «سکاهن»: سر که آهن، رنگ سیاهی که از سر که و آهن ترتیب دهند و چرم را با آن سیاه کنند. «درواه»: سرگشته. حاصل معنی: این چرخ تیره که مرا در کوره حوادث خویش چون آهن گذاخت و بالود اکنون از دود آه دل سرگشته من سیاه شده است.

۶ - «غار غم»: کنایه از زندان است. «مار»، در مصراع دوم، کنایه از زنجیر است. «گیا آسا»: چون گیاه «ساق گیا آسا»: ساق نحیف و لاغر و کبود

۷ - «ازدها»: کنایه از زنجیری است که بر پای شاعر نهاده بوده اند و به هنگام نشستن در زیر دامن جای می گرفته است.

۸ - «دو طفل هندو»: دو مردمک سیاه چشم. «جان فرسای»: فرساینده جان، نقصان کننده عمر، نفرت انگیز، دردناک.

۹ - «مار ضحاک»: کنایه از زنجیر است. ضحاک را دو مار بر شانه ها رسته بود که از مغز سر آدمیان غذا می خوردند. «گنج افریدون»: کنایه از کمالات معنوی شاعر است. در این بیت، با استفاده از صنعت

چا تلخیص، به داستان فریدون و ضحاک اشاره شده است.

۱۰ - «خوی»: عرق که از بدن بیرون زند. «خوی خونین»: عرق به خون آلوده. «کعب»: مفصل بین ساق و قدم. «آسیاسنگ»: سنگ آسیا که میان آن سوراخ است و گویا زنجیر پای زندانیان را از چنان سنگی می‌گذرانیدند. برای به حرکت در آوردن سنگ آسیا آب باید، و این عرق به خون آلوده که از پای او سرازیر است آب آن آسیا سنگی است که بر پای اوست.

۱۱ - «جیب»: گریبان. «صدره»: نوعی لباس، نیم تنه. «خارا»: نوعی پارچه ابریشمین. «عتابی» (یا عتابی) نوعی خارای موج‌دار و راه راه، منسوب به یکی از محلات بغداد. «کوه خارا»: مراد همان سنگ خارایی است که بر پای شاعر بسته‌اند. «هطف دامن»: فرود دامن، کنار دامن. می‌گوید: گریبان صدره من از پارچه ابریشمین (خارا) ساده بود در اثر ریزش اشک به صورت پارچه ابریشمین راه راه (عتابی) در آمده است.

۱۲ - «روی خاک آلود...»: روی در اثر زردی به گاه تشبیه شده. «حسی»: زندان. «اندای»: اندیشنده، پوشاننده.

۱۳ - «دندان‌های کنار شمع»: دندانه‌هایی که از جاری شدن و سرد شدن اشک شمع بر بدنه آن پدید می‌آید. شاعر ساق پای خود را که جای زنجیر بر آن است به کنار شمع تشبیه کرده است. «بخت دندان‌خای»: بخت بد و ناموفق. گویی بخت بد و ناموفق من ساق مرا جویده است.

۱۴ - «قطب»: در این بیت، اصطلاح نجومی است، و مراد قطب آسمان است، یعنی محل برخورد محور عالم با کره سماوی. قطب در جای خود ثابت می‌نماید. «چار میخ کشیدن»: دستها و پاهای کسی را از چها طرف به میخ بستن. کسی که به چهار میخ کشیده شده به هیچ سو حرکت نمی‌تواند کرد. «مریخ»: چهارمین سیاره از منظومه شمسی است که مدار آن بین زمین و مشتری است. در نجوم قدیم ستاره نحس بود. «دو مریخ»: در این بیت، کنایه از دو زنجیر یا دو حلقه بزرگ سر آن دو زنجیر است که بر ساق پیوسته است. «ذنب»: دم، دنباله. مراد ذوزنب یا ستاره دنباله دار است که بدشگونش می‌پنداشته‌اند. «زحل»: از سیارگان منظومه شمسی که مدار آن بین مشتری و اورانوس است. زحل را نیز چون مریخ نحس می‌دانستند. آوردن کلمات متناسب قطب و مریخ و زحل صنعت مراعات‌النظیر است. دو مریخ فاعل فعل دارد در صدریت است و چار میخ قید حالت است.

۱۵ - «ساق هرش»: پایه عرش. «صور»: بوق یا شیپوری که اسرافیل در آن می‌دمد و مردگان را برای روز رستاخیز زنده می‌کند. «آه صور آوا»: آهی که بانگ آن به بانگ صور اسرافیل می‌ماند.

۱۶ - «ویحک»: مرکب است از ویح که کلمه ترحم است و کاف خطاب (تو) بیشتر در مقام ترحم به کار می‌رود و گاه نیز در مقام تعجب. در اینجا در مقام تعجب است. «لاجرم»: ناگزیر، ناچار. «دیالا»: قامت. شگفتا، می‌خواهم بر بند پندآموز بوسه زنم، پناچار قامت من چون چنبر از کشش این زنجیر خم شده است.

۱۷ - «شكوفه فلک»: کنایه از ستارگان است. «فرگس پینا»: کنایه از چشم است.

۱۸ - «جوژ مغز»: مغز گردو. دو پاره مغز گردو در روی هم در درون یک خانه سربسته جای دارند. «سقف محنت زاه»: کنایه از زندان است. حاصل معنی: محنت و من، در درون زندان که چون دانه فندق سربسته است. رو در روی یکدیگر چون دو پاره مغز گردو جای کرده ایم.

۱۹ - «منجیق»: آلتی بوده است برای پرتاب سنگهای بزرگ به برج و باروی دشمن. «صدمت»: ضربه، آزار. «نکیا» (نکیا، مؤنث انکب): بادی نامساعد یا بادی که از سه طرف وزد یا بادی که کج وزد. این باد در دریا سبب غرق کشتیها می شود. در بیت مراد آهی است که از سینه دردمند بیرون می آید.

۲۰ - «روز» کردم نذر چون مریم: هنگامی که مریم، عیسی را یزاد و مردم از او پرسیدند که این کودک را از کجا آورده است؟ او سخن نگفت و به اشاره گفت که روزه خاموشی نذر کرده است. اشاره خاقانی به این آیه است: «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صُومًا قَلْنًا أَكَلَمَ الْيَوْمَ أَنِسَاءً»: پس بگوی که من با خدا پیمان کرده ام که روزه باشم و امروز با هیچ بشری سخن نخواهم گفت. (مریم، آخر آیه ۲۶). «مریم صفا»: پاک چون پاک مریم. «روح القدس»: جان پاک، جبرئیل، اقوم سوم از اقامیم سه گانه نزد مسیحیان (پدر، پسر، روح القدس). «روح القدس پیوند»: دارای پیوند با روح القدس. «عیسی زای»: زاینده عیسی. خاقانی، با اشاره به معجزه عیسی که دم او مردگان را زنده می کرد، می گوید من در این زندان چون مریم خاموشی گزیده ام زیرا ضمیر پاک من که با روح القدس پیوند دارد کلماتی می زاید چون عیسی، حیات بخش و جانفزا.

۲۱ - چون اشک شاعر بر گونه می غلند و به دهان او می رود روزه اش را باطل می کند.

۲۳ - «نای»: گلو. «آب گرم»: مراد اشک است. رسم است هنگام روزه شکستن نخست آب گرم می خورند.

۲۴ - «مأخوذ»: گرفتار، مورد مواخذه و باز خواست واقع شده. «سودا»: نام خلطی است از اخلاط چهارگانه (سودا، صفرا، بلغم و خون)، و مجازاً به معنی خیال، هوس، عشق و جنون.

۲۵ - «زانکه»: از آن جهت که «آخر دواي دردها» زخمی را که به هیچ دارو به نسی شده داغ می کرده اند (آخر الدواء الكي: آخرین دارو داغ کردن است).

۲۶ - «نی»: نه؛ نمی توانم آه بکشم. «موکل»: نگهبان زندان. «ورنه»: و اگر موکل نبود. «مشیک»: سوراخ سوراخ. «پهلوسای»: برابری کننده در قدر و رتبه. در این بیت «آه پهلوسای» به معنی آهی است که به آسمان رسیده.

۲۷ - «دیلیم»: نگهبان و دربان. «زویین»: نیزه کوتاه. «موی زویین شد مرا»: مری بر بدن من چون نیزه راست شد. «همچو موی دیلیم»: پیچیده و درهم.

۲۸ - «وباب»: عود. سازی است زهی با کاسه بزرگ و دسته کوتاه. بر روی آن پوست آهو گیرند. «طناب»: کنایه از تارهای رباب است. «کاسه خشک»: کاسه تهی. خاقانی می گوید: همچنانکه کاسه

چرا ریاب خالی است، خزینه من هم خالی است و مرا از مال دنیا هیچ نیست. از این رو دشمنانم این سان به کنج زندانم نشانده طناب به گردنم انداخته.

۲۹ - «زر و گل»: کتابه از مال دنیا و راحت دنیاست. «سخن پیرا»: پیراینده سخن، آنکه سخن را تہذیب کند؛ فصیح، شیوا، بلیغ.

۳۱ - «سامری»: مردی بود از قوم موسی (ع) که چون موسی برای مناجات به کوه طور رفت، گوساله‌ای زرین ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن واداشت. نام سامری در سوره طه، آیه‌های ۸۷ و ۹۵ آمده است.

«سامری سیر»: کسی که روشی چون روش سامری داشته باشد. «ید بیضا»: دست سفید که می‌درخشید و از معجزات حضرت موسی (ع) بود. ید بیضا در آیه «وَنَزَعْنَا يَدَآءَهُنَّ يَتَضَاءُ لَلنَّارِ بِمَنِّ» دستش را بیرون آورد برای پیتندگان سفید و تابنده بود. (شعرا، ۳۳) آمده است. موسی معجزه داشت و سامری ساحر بود. خاقانی معتقد است که او نیز در سخنوری صاحب معجزه است یعنی «موسی سیرت» است، پس نباید «ید بیضا»ی خود را به سم گوساله (کتابه از زر و خواسته دنیوی) بیالاید. اگر چنین کند دیگر چون موسی نیست بلکه همانند سامری است.

۳۲ - «نموز» (یا نموز): نام ماه هفتم از ماههای سریانی یا رومی است، برابر با ژوئیه یا ماه تیر. «در نموزم برگ بیدی نه»: آنچنان دستم نهی است که در تابستان که دیگران به بستان‌سراهای خود می‌روند مرا برگ بیدی هم نیست. در عوض به چنان مقامی رسیده‌ام که برای من از شاخه درخت طوبی (درخت بهشتی) بادبزین کرده، مراباد می‌زنند تا از گرما زحمت نبرم.

۳۳ - «ناله»: کبسه‌ای به اندازه یک نارنج که زیر پوست شکم آهوی ختای نر قرار دارد و در آن مشک باشد. «طیب»: بوی خوش

۳۴ - «کیمخت»: پوست کفل اسب و خر که به نوعی خاص دباغی کنند. چرم ساغری.

۳۵ - «یافه»: پاوه. «حجت»: برهان و دلیل. «دم بویا»: نفس خوشبو.

۳۶ - «پیدای تو»: ظاهر تو. در قدیم آینه را از آهن می‌ساخته‌اند. «کیمیا»: علم ساختن زر و سیم از فلزات کم‌بها. «کیمیا فعل»: دارای فعلی (کاری) چون فعل و کار کیمیا.

۳۷ - «سبز پوشان فلک»: فرشتگان آسمان. «وطا»: پوشش. «شفه»: پاره‌ای از چیزی چون جامه و جز آن «شفه دیبا»: قطعه دیبا، جامه دیبا. همواره بر کعبه پارچه‌ای می‌پوشند که آن را وطاقی کعبه یا جامه کعبه گویند.

خاقانی می‌گوید من همانند کعبه مقتدای فرشتگان آسمان هستم که همانند کعبه جامه دیبای من نیز قطعه‌ای از پوشش مسیح است. توضیح آنکه مراد خاقانی از کعبه گویا بیت المعمور باشد که در آسمان چهارم است درست برابر کعبه و مطاف فرشتگان آسمان. عیسی نیز، پس از عروج به آسمان چهارم فرا برده شد. در این بیت ممکن است شفه دیبا که از پوشش عیسی است مراد شعر او باشد، چنانکه فرخی

چنانچه نیز شعر را به حله تشبیه کرده است. و نیز باید توجه داشت که مادر خاقانی مسیحی مسلمان شده بود.
 ۳۸ - «بیغاره»: سرزنش، شحات. «بیغوله»: گوشه خانه، کنج. «بیغوله غاره»: کنایه از کنج زندان است.
 «غول»: موجودی پلید چون جن و دیو که در صحراها می گردند و رهروان را گمراه می کنند. «پی غولان» گرفته: به دنبال غولان افتاده. «دوری»: دوری کنید.

۳۹ - «آبئوس»: چوبی سیاه رنگ و سخت و سنگین و گرانها از درختی به همین نام، که چون در آب اندازند به سبب سنگینی اش در آب فرو رود.

۴۰ - «عمل فرما»: کسی که شغل دیوانی دهد. کسی که مأموریت دهد.

۴۱ - «اسطقسات»: عناصر چهارگانه (آب، باد، خاک و آتش). مراد از عالم اسطقسات عالم ماده است. «استقصا»: جهد و کوشش کردن و به نهایت چیزی رسیدن.

۴۲ - «زقه»: غذایی که مرغ به دهان بچه خود گذارد. «مهله»: گهواره. «آخشیجان»: عناصر چهارگانه (آب و باد، خاک و آتش). «امهات» (جمع امه): مادران. مراد امهات سفلی، یعنی عناصر چهارگانه، است. «علویان»: مراد آباء (پدران) علوی است، یعنی هفت سیاره. می گفتند که از تأثیر آباء علوی در امهات سفلی، جماد و نبات و حیوان پدید می آید.

۴۳ - «دو پستان طبیعت» (اضافه استعاری): مراد از دو پستان همان عالم طبیعت است. «صبر»: دارویی، یا صمغی تلخ. مادران برای از شیر گرفتن بچه سر پستانهای خود را به آن می آلاینند. خاقانی می گوید عقل که دایه من بود دو پستان طبیعت را به صبر بیالود، از این رو دل والای من به طبیعت میل نکرد، بلکه به دبستان طریقت روی آورد.

۴۴ - «دروگر»: نجار. آزر، پدر ابراهیم خلیل الله (ع) یا به عقیده شیعیان عموی او، نجار بود. پدر خاقانی نیز نجار بوده است. خاقانی به پدر نجار خود بسیار می بالد. «خواهر گیر»: خواهر خوانده. «ترسا»: عابد مسیحی، راهب. مادر خاقانی مسیحی نستوری بود که به اسلام گروید.

۴۵ - «سرامک»: نوعی بازی کودکانه بوده شبیه به قایم موشک. «سرامک غفلت نیازیدم»: چون طفلان از سر غفلت سرامک بازی نکردم. «مامک» (مام + کاف تحبیب): مادر. «رقیب»: مراقب، مواظب.

۴۶ - «بختی»: نوعی شتر قوی بزرگ که از خراسان می آوردند. بختی چون مست شود هیچ نخورد. «خامان»: مردم بی تجربه، کسانی که کارهایشان از روی بصیرت نباشد. شاعر می گوید چنان نیست که اکنون از شما خامان بی نیاز باشم، هیچگاه به شما نیاز نداشته ام.

۴۷ - «حور» (جمع حوراء): زنان سیاه چشم و سفید اندام بهشتی. «بسته ام»: به دروغ نسبت داده ام. «خون دختران رزه»: شراب. «صهبا»: شراب انگوری. «حیض»: قاعده شدن زن و بی نمازی او. «جنابت»: حالتی که زن و مرد را با هم خوابگی یا علل دیگر حاصل و غسل بر آنان واجب شود. حاصل معنی: شراب نخورده ام و اگر شراب خورده باشم مرتکب چنان تهمت بر حور و ملک شده باشم.

۳۰۵- مجیر الدین بیلقانی (م ۵۸۶)

ابوالمکارم مجیر الدین بیلقانی (از توابع شروان) از شاعران معروف و زبان‌آور آذربایجان در قرن ششم هجری و از شاگردان خاقانی شروانی است که به سرعت به پایه استاد خود در سخن نزدیک شد و دست به معارضه او زد و پیش از مرگ استاد به سال ۵۸۶ ه.ق به قتل رسید. عوام و اوباش اصفهان او را از خلعت حیات عاری کردند.

وی به دستگاه اتابکان آذربایجان اختصاص داشت و از سلجوقیان عراق ارسلان بن طغرل سلجوقی (متوفی ۵۷۱ ه.ق) را مدح گفت، دیوانش قریب به پنج هزار بیت دارد که مشحون از قصاید عالی و غزلهای دل‌انگیز می‌باشد.

از اشعار او:

باد صبح است که مشاطه جفد چمن است

یا دم عیبی پیوند نسیم سمن است

۴۸- «مالک الملک سخن»: صاحب کشور سخن، شهریار ملک سخن. «دخل»: در آمد، خراج. «غراء» (غراء، مؤنث اغراء): روشن، نورانی، و کنایه از سخن فصیح. ارزش یک نکته غرای من در آمد و خراج صد خاقان چین است. شاید هم مراد او خاقان اکبر منوچهر بن فریدون شروانشاه باشد که او را به زندان فرستاده است.

۴۹- «مصاف»: رزمگاه و نیز کارزار و نبرد. «بولهب»: کنیه‌اش عبدالعزیز، از بزرگان قریش. پسر عبدالطلب و عموی پیامبر اسلام (ص) که از بدخواهان و دشمنان آن حضرت بود. مردی سرخ‌روی بود و از آن رو او را بولهب خواندند (لهب یا لهیب شعله آتش است). بولهب در سال دوم هجرت چند روزی بعد از جنگ بدر در گذشت. «عنان پیچیدن»: روی بر تافتن. «منجا»: مکان نجات یافتن.

۵۰- «قاسم»: قسمت کننده. «ابوالقاسم»: کنیه حضرت رسول (ص)، به نام قاسم پسر آن حضرت که با طاهر و طبیب هر سه از خدیجه بودند. قاسم پیش از بعثت در سن دو سالگی در مکه وفات کرد. «ولاه»: دوست داشتن، محبت. «خدایو»: پادشاه. «مولا»: بنده، غلام.

نکته^(۱) نافه مشکست نه نافه است و نه مشک
 اثر آه جگرسوخته‌ای همچو من است
 یارب این شیوه نو چیست که از جنبش باد
 طُره لاله پر از نافه مشک ختن است
 باد بادست تهی بر سرِ خَس تاج نهست
 ابر با دامن پُر بر در گل، نوبه زن است
 خرقه معجروح کند از سر حالت گل و صبح
 کاین بر آن عاشق، و آن بر دم این مفتن است
 بوی شیراز دهن سوسن از آن می‌آید
 که هنوز سر پستان صبا، در دهن است

دویتی:

چون حق مروت و کرم نگزارید امروز که فرمانده و دولت دارید
 فردا که شبود چشم سعادت در خواب از کرده بد، چه چشم نیکی دارید؟

* * *

یک دست به مصحف و دگر دست به جام گه نزد حلال مانده گه نزد حرام
 مانیم در این عالم ناپخته خام نه کافر مطلق، نه مسلمان تمام^(۲)
 باز گوید:

فلک چراغ در انگشت کرده می‌گردد که گنج خانه عمر تو چون کند یغما
 بکش به آه سحرگه چراغش از پی آن که دزد سخت حریص است و خانه پر کالا

(۱) نکته: بوی خوش و عطر آگین.

(۲) سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۵۷۸-۶۰۱، چاپ خوارزمی - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۲، ص ۷۲۹-۷۲۱ - گنج سخن، دکتر صفا، ص ۳۷۲ - یاقوت حموی، ج ۲، طبع مصر، ص ۳۴۰ - تذکره دولتشاه، طبع لیدن، ص ۱۱۵ - مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۵۱۱ - لیاب الأقباب، ج ۲، طبع لیدن، ص ۲۲۳ - تذکره هفت اقلیم، نسخه مدرسه سهپالار.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۸۷

نه وقت تکیه و خوابست و مار بر بالین نه جای نزهت و عیش است و مرگ بر بالا

* * *

زان روز که چشم من به رویت نگریست نگذشت شبی که در غمت خون نگریست

بشتاب که دل بی تو نمی‌داند ساخت در یاب که جان بی تو نمی‌داند زیست

۳۰۶ - نظامی گنجوی (م ۵۹۸)

نظام الدین الیاس بن یوسف گنجوی از شعرای بسیار مشهور و معروف از منطقه گنجه می‌باشد که روزگاری جزء آذربایجان بوده است، او از معروف‌ترین و فصیح‌ترین شاعران زبان فارسی است.

سعید نفیسی می‌نویسد:

«او یکی از معروف‌ترین شاعران زبان فارسی است و برخی او را از تراز اول دانسته‌اند. در شهر گنجه در سرزمین «ازان» که اکنون از شهرهای آذربایجان شوروی است و به «کیروف آباد» معروف شده است متولد گردیده است. (البته اکنون آذربایجان استقلال یافته و به نام جمهوری آذربایجان نامیده می‌شود و گنجه پس از یادکوبه شهر دوم آن جمهوری به شمار می‌آید.) او در حدود ۵۴۰ ه.ق در آن شهر ولادت یافته و ظاهراً همه زندگی خود را در آن شهر گذرانده است و تنها گاهی به اطراف، سفرهای کوتاهی کرده است. اینکه برخی او را از توابع قم و از روستای «قهستان» نزدیک تفرش دانسته‌اند، درست نیست، شاید سفری به حج کرده باشد... در اواسط زندگی به نظم مثنوی آغاز کرده و بیش از ۴۵ سال مشغول نظم پنج مثنوی معروف خود بوده است که پس از مرگ وی آنها را در مجلدی گرد آورده و بنام «خمس» یا «پنج گنج» انتشار داده‌اند. در حق او گفته‌اند:

نظامی که در نظم او، لاکلام جهان سخن راست نظم و نظام

قلم راند بر صفحه روزگار	به تألیف اسکندر نامدار
به دانش جهان سخن را گرفت	بدانسان که آمد خرد در شگفت
کهن داستانها از او زنده شد	سکندر از او صاحب آوازه شد
پیامبر توان گفت بر آن جناب	که چون خمسه ای هست او را کتاب
به اظهار اعجاز او خمسه بس	چو او نکته سنجی ندیده است کس

اشعار و تألیفات او:

مجموع اشعار نظامی در پنج گنج نزدیک «۳۱۶۰۰ بیت است» که هر کدام از این پنج گنج به نام یکی از حکام عصر آغاز و پایان گرفته است.^(۱)

پنج گنج او شامل: ۱ - مخزن الأسرار ۲ - خسرو و شیرین ۳ - لیلی و مجنون ۴ - هفت پیکر ۵ - اسکندرنامه می باشد.

مزار وی در بیرون شهر گنجه برقرار است. اخیراً که دیداری از آن جمهوری داشتیم به زیارت و تقدیم فاتحه به روح آن شاعر توانا پرداختیم، آرامگاه او بسیار باشکوه و مجلل و مزین با ابیاتی از اشعار اوست و در صحن آرامگاه پیکره و تندیس نظامی نصب شده است و حدود ۵ یا ۶ کیلومتر دورتر از شهر مهمان نواز گنجه واقع شده است.^(۲)

خوشا جانی کز او جانی بیاسود	نه درویشی که سلطانی بیاسود
نکویی بر نکو روی بماناد	که از لبهاش دندانی بیاسود
مبارک مطبخی فرخنده دیگی	کز آن ناخوانده مهمانی بیاسود
به عمر خود پشیمانی میناد	دلی که از وی پریشانی بیاسود



(۱) نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۶.

(۲) تذکره شعرای آذربایجان، تألیف محمد دیبیم، ج ۵، ص ۳۲۷-۳۰۰.

دست عدلی را که آری بر سر یک زیر دست
 در لحد خورشید بینی در قیامت سایان
 گر همه جلّاب باشد آب جوی کس مخور
 و هر همه نیبج باشد نقش نان کس مخوان
 پرده بردار از زمین بنگر چه بازی می‌رود
 با عزیزان زمانه زیر پرده هر زمان
 سیم را روشن نخیزد تا برون ناید ز سنگ
 لعل را قیمت نباشد تا بدر ناید ز گمان^(۱)

۳۰۷ - جوهری تبریزی (زنده در ۶۹۰)

عبدالله جوهری، زرگر و کیمیاگر تبریزی، از شعرای قرن هفتم هجری قمری بوده است.

او که شاعری توانا و قدرتمندی بود بین سالهای ۶۵۰ - ۶۹۰ هجری قمری (۶۳۱ - ۶۷۰ شمسی می‌زیسته او به شام و مصر نیز سفر نموده است.

از آثار او:

وی قصیده‌یی به نام «حولیه» در ۱۵۴ بیت به زبان فارسی سروده و شرحی نیز به همین زبان بر آن نوشته است که نامش «بحرالنفواید» می‌باشد.
 غیر از جوهری نامبرده دو جوهری دیگر نیز در تذکرها آمده است که یکی در قرن هفتم و دیگری در قرن سیزده می‌زیستند.

(۱) تذکره شعرای آذربایجان، تألیف محمد دیبیم، ج ۵، ص ۳۰۸.

۳۰۸ - احمد تبریزی (قرن ۷)

عمده‌الدین ابوالمظفر احمد فرزند نجم‌الدین عبداللطیف قاضی و راوی فرزند احمد تبریزی و راوی، از شعرای قرن هفتم هجری قمری بود. او فقیهی کاتب و از خاندان قضات بود و مدتی در وراوی تولیت قضا را به عهده داشت. (ابن الفوطی در سال ۶۵۹ ه. ق او را در وراوی دیده و اینچنین می‌گوید:

«وی را نامه‌ها و اشعاری به فارسی است و مدتی در وراوی تولیت قضا داشت. بین او و نورالدین محمد فرزند شهاب‌الخادم جورندی رصدی، والی بیشکین و اهر و وراوی و سراب و کلیر و برگشاد، ستیز و گفتگوهای روی داده است. همچنین او را اشعاری در مدح خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان است که از این اشعار اثری در دسترس نیست.»^(۱)

۳۰۹ - زکوب تبریزی (م ۷۱۲)

لقب او شیخ نجم‌الدین و نامش ابوبکر از اکابر عارفین بود. بعضی از اشعارش را در آتشکده بنام شیخ نجم‌الدین رازی ثبت کرده‌اند. آنچه از کتب ظاهر شده است که این اشعار از آن جناب می‌باشد و با رازی مشته شده است. لذا این چند بیت و چند رباعی بنام او نوشته شد:

از بود و نبود کل اشیا در خلق گویم سخنی فراخ کن سینه و خلق
بودی و نمودی است وجود اشیا بودش به حق است و هم نبودش بر خلق
از آثار او رساله‌ای به نام «فتوت نامه» می‌باشد در آن کتاب آورده است:

(۱) روشات الجنان، ج ۱، ص ۵۶۵ - تاریخ تبریز، مشکور، ص ۷۵۹ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۳ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۴۲.

الفتوة على ثلاثة اقسام: اولها محافظة امرالله الثاني مراقبة سنة رسول الله الثالث صحبة اهل الله و حقيقة الفتوة ترك ما سوى الله تعالى.^(۱)

جوانمردی بر اساس سه رکن استوار است ۱ - نگهداری دستور خدا
 ۲ - مواظبت سنت رسول خدا ۳ - معاشرت با مردان خدا و حقیقت و جوانمردی رها نمودن هر آنچیزی که برای غیر خدا باشد.

۳۱۰ - همام تبریزی (م ۷۱۴)

خواجه همام الدین محمد بن علاء الدین فریدون تبریزی از معاریف شعراء و فضلاء و عرفا و حکیمی در مرتبت اعلی می باشد او از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی بود و شیخ مصلح الدین سعدی به هنگام عبور از تبریز با وی ملاقاتی داشته است و گفتگوی جالبی بین آن دو به عمل آمده است که به غایت مشهور است.

به یک کرشمه توانی که کار ما سازی ولی به چاره بیچارگان نپردازی
 همام را سخن دلفریب و شیرین است ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

صاحب تذکره العارفین می نویسد: «خواجه همام الدین محمد از معارف شعراء و فضلاست و حکیمی با مرتبه اعلی است. مراتب حکمیه را در خدمت جناب قدوة المحققین خواجه نصیر الدین طوسی (ره) تحصیل نموده و با مولانا قطب الدین علامه شیرازی نسبت سببی داشته و با شیخ مصلح الدین شیرازی ملاقات کرده، مطایبات لطیفه که میان ایشان دست داده مشهور است در السنه و افواه مذکور، در نسخه اول آتشکده تخلص او را به غلط همایی نوشته اند و غلط مانده است وفاتش در

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۸ به نقل از حبیب السیر، میرآخوند، ج ۳، ص ۱۳۴ -
 روضات الجنان، ص ۴۱۸-۴۲۰ - ریاض العارفین، ص ۸۱ - الأعلام، ج ۶، ص ۲۵۶۷ - دانشمندان
 آذربایجان، ص ۱۶۵-۱۶۶ - ریحانة الأدب، ج ۴، ص ۱۷۰ - تاریخ گزیده و مونس الأحرار نیز از دیوان
 او اشعاری را نقل نموده اند.

۷۱۳ اتفاق افتاده. از اوست:

ذوق وصلی که عشقان تراست همه آسایش جهان ارزد
چون خیال تو ز پیش نظر من نروه شرم دارم که شکایت کنم از تنهایی

صاحب سخنوران می نویسد: فرزند علاءالدین فریدون از بزرگترین سخن سرایان تبریز در اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم ه.ق است، با وجود فضل و کمال دارای حشمت و جاه و جلال نیز بود و در نزد ارباب معرفت مقام بس ارجمندی داشت. حکام عصر و وزرای آن زمان طالب صحبتش بودند و به دیده احترام بدو می نگریستند. دولت شاه سمرقندی از او با اوصاف «مفخر العرفاء» «عارف صاحب دل» یاد کرده است.

در دیده من خیال رخسار تو بود اشکم چو گذر کرد بر او گلگون شد
تخلص شعری اش «همام» است، چنانچه در اشعارش آورده و گفته است:

گر همام از چشم مستش بی خبر گردد روست

چشم مستش بی خودی در عقل هشیار آورد

این تخلص از لقب او «همام الدین» گرفته شده و نام او چنانکه در ریاض العارفین و بعضی از مأخذ دیگر آمده، محمد است. در تلخیص مجمع الآداب تألیف ابن الفوطی، در ضمن شرح حال عزالدین یحیی پسر شمس الدین محمد جوینی آمده است که «اشتغل فی صباه علی الشیخ همام الدین محمد بن افریدون تبریزی» و در یک جنگ خطی هشت بیت از پدر همام با عنوان «علاء الدین فروردین پدر مولانا همام الدین تبریزی راست» نقل شده است و در مجموع ثابت می شود که لقب پدرش علاءالدین و نام او فریدون بوده است و اینکه خود او در شعر نام علاءالدین را بر پدرش آورده به این جهت است که در شعر با آن عنوان آورده است. چنانکه گوید:

سخنی لایق سمعت نبود و ر باشد هم فرزلهای همام بن علای تو بود

از اشعار او:

پس از سالی به خوابت دیده ام دوش مبادا هرگز آن خوابم فراموش

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۹۳

هنوزم هست دیدار تو در چشم هنوزم هست گفتار تو در گوش
سال تولد وی: در مقدمه دیوان همام نوشته شده: و بعد که مدت عمرش به ۷۸
کشید و هدی زندگی به محل رسید منادی حق را جواب داد و بند دام تن از پای مرغ
جان به یک نفس بگشاد و تاریخ فوت او بدون شک (۷۱۴ ه.ق) است پس تاریخ
تولدش (۶۳۶ ه.ق) خواهد بود.

از آثار او: در مدح شرف الدین هارون یک قصیده عربی در ۳۴ بیت می باشد با
این مطلع:

سلام علی بغداد دار الاناضل و سکنان قوم کرام الشمال
و جز این مثنوی (صحبت نامه) را به نام خواجه شرف الدین هارون ساخته و به
او اتحاف کرده با این مطلع:

به نام آنکه تن را نور جان داد خرد را ترجمانی چون زبان داد
وی تقریظی بر رساله توضیحات رشیدالدین نوشته که تنها نمونه نثر اوست که
بر جای مانده و ضمن آن پس از مقدمات و ذکر القاب و آثار عدل و احسان
رشیدالدین نوشته: «توضیحات مخدومی شاهدتر عدلی و عدل تر شاهدهی است و
چون بنده ضعیف همام التبریزی احسن الله عاقبتی، در مطالعه آن رسایل که وسایل اهل
فضایل است و مشارب معارف و حقایق از آب حیات معالی سیراب شد دو سه بیت
در قلم آورد:

آب حیات در ظلمات است و سوی آن جز حفر ره نیافت کسی از خلق کاینات

آثار او:

۱- قصیده عربی سی و چهار بیتی در مدح شرف الدین هارون

۲- تقریظی بر رساله توضیحات رشیدالدین که تنها نمونه نثری اوست.

۳- دیوان اشعار وی که حاوی نکات دقیق ادیبانه و حکیمانه است وی در سن

۷۸ سالگی و در سال ۷۱۳ یا ۷۱۴ هجری قمری به رحمت ایزدی پیوسته است مزار

۱۲۹۴ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

وی در کوی سرخاب تبریز واقع شده است. از اشعار و رباعیات او می‌توان به این ابیات اشاره کرد:

زهی در ملک حسنت پادشاهی	رخت پرورده نور الهی
تو را خورشید تابان زیردستی	خرد از چشم مخمور تو مستی
اگر روی تو را مانی بدیدی	قلم در نقشهای خود کشیدی

(صحبت نامه)

گفتی که سرشکست ز چه معنی خون شد
 خون نیست ولی با تو بگویم چون شد
 در دیده من خیال رخسار تو بود
 اشکم چو گذر کرد، بر او گلگون شد
 تبریز نکو و هر چه زآنجاست نکوست
 مفرزند و مپندار تو ایشان را پوست
 بسا طبع مخالفان موافق نشوند
 هرگز نشود فرشته با دیوان، دوست^(۱)

۳۱۱ - بدیع تبریزی (م ۷۹۷)

منوچهر، بدیع تبریزی از شعرای قرن هشتم هجری قمری می‌باشد. وی از شاگردان کمال خجندی می‌باشد و در شیوه شاعری از پیروان عبدالواسع جبلی بوده است. در کتاب «تاریخ تبریز» تألیف دکتر مشکور چنین آمده است:

(۱) تذکره العارفین، رضا قلی خان هدایت، چاپ سنگی، ص ۲۳۸ - سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص ۷۹-۸۰ - چهره آذربایجان در آینه تاریخ، ص ۲۷۶-۲۸۳ - دیوان همام، به تصحیح دکتر عیوضی دولت شاه، ص ۲۱۸-۲۱۹ - روضات الجنان، کربلایی حسین، ج ۱، ص ۱۰۵-۱۰۶ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۳-۲۲۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۶ - ریحانة الأدب، ج ۴، ص ۳۲۱ - تاریخ ادبیات، عباس اقبال، ج ۱، ص ۵۴۴-۵۴۵ - فرهنگ سخنوران، خیام‌پور، ص ۶۳۲.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۹۵

«او در ۷۹۴ هجری قمری با پدرش برای تجارت به روم رفت وی از دیران آن عصر بوده مثنوی «حجت نامه» موسوم به انیس العارفين والأحياء فی حلّ العلماء از او است.»

معاذی تبریزی از او چنین یاد می‌کند:

گر بحر پیش خاطر من دم زند ز دُر شوخی نگر که قطره به دریا همی برد
گر شعر آورد پر گفتار ما «بدیع» خر مهره پیش لؤلؤ لا لا همی برد

از اوست:

شهناهی که دایم از برای بزم او خیزد
زرا از خاک و دُر از آب و گل از خار و گهر از کان
بدو روشن بدو عالی بدو خرم بدو زنده
دماغ دین، سر دولت دل سنت تن ایمان
اگر گردون بلا بارد تویی گردون گه حمله
و گر دریا گهر بخشد تویی دریا گه احسان
خرد طبع ترا مایه هنر ذات تو را سایه
فلک قدر ترا پایه شرف صدر تو را دربان^(۱)

۳۱۲- بدر تبریزی (م ۸۰۰)

امیر محمد بدرالدین تبریزی از شاعران قرن هشتم هجری قمری بود. وی از

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۳۲؛ به نقل از: هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۹- ریاض الجنه، روضه ۵، ص ۸۰۵- دانشمندان آذربایجان، ص ۶۵- سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۴۲- تذکرة ریاض العارفين، ج ۱، ص ۱۰۷- تذکرة شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۸۲ و ۸۳- شعرای آذربایجان، دیهیم، ج ۲، ص ۸۲ و ۸۳.

محضر خواجه میر علی کسب فیض نمود و از خوشنویسان معروف دورهٔ امیر تیمور گورکان بوده و به دستور وی قریب به یک صد فرمان و چند نامه به پادشاهان وقت نوشته است.

او از مریدان شیخ کمال خجندی به حساب می‌آمد. مؤلف پیدایش خط و خطاطان دربارهٔ او می‌نویسد:

«او را طبعی نقاد بود و اشعار نیکو می‌سرود. در وصف امیر تیمور و جنگ او که امیر محمد آنرا با خط نستعلیق جلی به آب طلا نوشته است گفته است:

آن زمان کز گرد میدان چشم گردون گشت کور

و آن زمان کز بانگ اسبان گوش گیتی گشت کر

آسمان افکند بر دوش از شفق خونین کفن

آفتاب انداخت بر آب از فلک زرین سپر

آستین افشان عَلم در رقص بر آوای کوس

پای کوبان از تزلزل هم چو اسبان کوه و در

صفدرانی در میان نیزه‌ها جولان کنان

چون ز اطراف نیتان روز کین شیران نر

جز سپر نقشی نمی‌گردید آن دم در خیال

جز سنان چیزی نمی‌کرد آن زمان بر دل گذر

از بهار فتح دولت لاله‌زاری گشت دشت

گرد ابر و کوس رعد و تیر برق و خون مطر

آفتاب عالم افروزی که در یک دم چو صبح

لشکری مانند انجم کردی از عالم بدر

باد رحمت بر دلیران که پیش تیغ و تیر

در پی‌اش جانها سپر کردند و تنها بی‌سپر

در کتاب «روز روشن» هم این بیت به وی نسبت داده شده است:

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۲۹۷

دنباله کرد خیل غمت اهل درد را من ناتوانتر از همه بودم مرا گرفت

وفات او:

او به سال ۸۰۰ ه.ق در تبریز رخ در نقاب خاک کشیده است.^(۱)

۳۱۳- امین تبریزی (قرن ۸)

حاجی امین الدین مشهور به «حاجی دده» و یا «حاجی بابا» از ادبا و شاعران قرن هشتم هجری قمری می باشد. در علم تفسیر و حدیث مهارتی تمام و در فن شعر و سخنوری طبعی روان داشت. اغلب «امین» و گاهی نیز «نوری» تخلص می کرد. امین الدین از جمله مریدان معتقد و از ارادتمندان شیخ نور الدین اسفراینی بود و استفاده از تخلص «نوری» نیز به همین مناسبت می باشد. او قصاید فراوانی در مدح شیخ حسن نویان (متوفی بسال ۷۵۷ ه.ق) سروده و روزگاری هم در بغداد به ندیمی پسر وی سلطان اویس (متوفی ۷۷۶ ه.ق) گذرانیده است. در اواخر عمر از بغداد به تبریز مراجعت کرده و باغی ساخته و به افاده علوم اسلامی پرداخته است. در فرهنگ سخنوران نام وی تحت عنوان «حاجی تبریزی» هم قید شده و از مندرجات فهرست میکرو فیلمهای دانشگاه تهران ص ۴۹۳ استنباط می شود که «اشعار او در جنگ موزخ شعبان ۷۶۳ نیز آمده است».

آثار او:

مؤلف صحف ابراهیم دیوان ۲۵۰۰ بیتی او را دیده است و این ابیات از اوست:

(۱) روز روشن، ص ۹۰- پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۳۷-۱۳۹- دانشمندان آذربایجان، ص ۶۴- سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۲۹-۲۳۰.

۱۲۹۸ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

جان مشتاقان به بویت زنده از باد صبا
 حبّذا بسادی که از کوی تو آید حبّذا
 دیده جانم به اشراق جمالت روشن است
 گرچه چشم هست از آن طلعت به حرمان مبتلا
 نور عینی و آن سبب دوری ز صورت از نظر
 عین نوری ز آن سبب از دوو نزدیکی به ما
 دامن مشکین نوگرسایه بر چین الکند
 برنخیزد تا ابد از خاک چین، گرد خطا

وفات او:

همانگونه که ذکر شد حاجی امین الدین در اواخر عمر خود به تبریز مراجعت کرده است و در همانجا به سال ۷۵۷ هجری قمری درگذشته است.^(۱)

۳۱۴ - احمد تبریزی (قرن هشتم)

احمد فرزند محمد از شعرا و مورّخین قرن هشتم هجری قمری است. براساس نوشته کاتب چلبی، وی کتابی با نام «تاریخ النوادر» تألیف کرده است. «شهنشاهنامه» یا «منظومه احمدی» نیز از تألیفات احمد تبریزی می‌باشد که حوادث تاریخی را تا سال (۷۳۸ ه.ق) به رشته نظم در آورده و به نام سلطان ابوسعید بهادرخان موشح ساخته است.

نسل مغولان در این کتاب به یافت بن نوح منتهی می‌شود. پس داستان از

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۳ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۱۷-۲۱۹ - تاریخ دکتر مشکور، ص ۷۶۶ - صفح ابراهیم، نسخه عکسی - روز روشن، ص ۱۶۲ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۶۵-۶۷.

ترجمه او شروع و به شرح حالات جانشینان هلاکوخان تا مرگ ابوسعید بهادر پایان می‌پذیرد.

«ادوارد براون» درباره ارزش شهنشاهنامه چنین می‌نویسد:

«ظاهراً نه از لحاظ تاریخی و نه از حیث شعر امتیاز خاصی ندارد، لکن اگر به دقت آن را مطالعه و تجزیه نمایید، تحقیقاً اطلاعات مفیدی راجع به این دوره از آن می‌توان استخراج نمود.»

دکتر صفا در کتاب «حماسه‌های تاریخی» و دکتر منوچهر مرتضوی در «نشریه دانشکده ادبیات تبریز» (ش ۲، سال ۱۴، ص ۱۴۱-۱۷۵) تحت عنوان «مقلدین شاهنامه در دوره مغول و تیموری» در این باره تحقیق و بحث کرده‌اند.

از اوست:

کنون من به ارشاد خواجه رشید	یکی داستان گفت خواهم مفید
غزان خان خداوند عدل و کرم	که برداشت آئین بسخل و ستم
یکی قبه در شام تبریز کرد	که آنسان نه کسری نه پرویز کرد
فراوان ثمن زر بدان خرج شد	فلک را بر رفعتش ارج شد
چنان گنبدی در جهان کس نساخت	که از گنبد چرخ نتوان شناخت
به چشم ستاره ندید آسمان	بروی زمین براساسی چنان
در و چوب و تخته هزاران هزار	بسته بُدند اوستادان کار
که تکیه بر او استواری کنند	چو از هر طرف خرده کاری کنند
درختان عادی در آن ژرف کار	به گردونها برده سیصد هزار ^(۱)

(۱) دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲-۳۳. از سعدی تاجامی، ص ۱۲۶. حماسه‌سرایی در ایران، ص ۳۵۷. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۴. سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۳. فرهنگ سخنوران، ص ۲۸. ریاض المارفين، ص ۲۵. جنگ دیهیم، ص ۳۴۷. تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۳۹. سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۵.

۳۱۵- آغای تبریزی (قرن ۸)

از شعرای قرن هشتم هجری قمری و یا قبل از آن بوده است. از اشعار وی در جنگ ف ۵۷۳، لالا اسماعیل شماره ۴۸۷ سده هشتم و در جنگ ف ۶۰۱ نافذ پاشا شماره ۱۰۲۶ نسخ دولت شاه شیرازی مورخ رجب ۷۴۱ ضبط شده است.^(۱)

۳۱۶- مغربی تبریزی (م ۸۰۹)

یکی دیگر از ادبا و مشاهیر عرفان خاک ادیب‌پرور آذربایجان، ملا محمد شمس مغربی تبریزی است. نام و نسب و نام پدر او به طور کامل در روایات الجنان حافظ حسین کربلایی اینطور آمده است: «محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف التبریزی المعروف به شیرین» محل تولدش را دران‌بند از روستاهای رودقات تبریز دانسته و بعضی اصل او را از نایین شمرده‌اند. تاریخ تولد او بنا به قول دکتر سجادی (در کوی سرخاب) در سال ۷۴۹ ه. ق می‌باشد. وی مرید شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی است و بنا به قول رضاقلی خان هدایت در تذکره ریاض العارفین، خرقه از شیخ محی الدین عربی پوشیده است، ولی تخلص او به مغربی (بنا به قول استاد مطهری در کتاب اسلام در ایران ص ۳۶۰) بدان سبب است که خرقه درویشی را در مغرب از شیخی که وارث روحانی ابن‌العربی است دریافت کرده و در این مورد، با قول صاحب تذکره ریاض العارفین منافاتی وجود دارد. علی‌ای حال مشرب وی در تصوف «وحدت وجودی» است و در تمام اشعارش به این مفهوم اشارتی وجود دارد: از آثار وی می‌توان به کتب زیر اشاره کرد:

۱- دیوان اشعار که حدود ۲۸۰۰ بیت شعر عربی ۱۸۵ غزل و دو ترجیع‌بند.

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ به نقل از فهرست میکروفیلها، ج ۱، ص ۵۰۰-۵۰۶.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۰۱

۲- مرآة العارفين در تفسير سوره فاتحه الكتاب.

۳- جام جهان نما.

۴- درالفرید فی معرفة التوحید.

۵- نزهت ساسانیه.

وقتی شیخ اسماعیل سیسی، درویشان را به اربعین می‌نشانده، شمس مغربی این شعر را سروده است:

ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم	از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم
در خلوت تاریک ریاضات کشیدیم	در واقعه از سبغ سماوات گذشتیم
با ما سخن از کشف و کرامات مگوئید	چون ما ز سر کشف و کرامات گذشتیم
اینها به حقیقت همه آفاق طریقند	ما در طلب از جمله آفاق گذشتیم
ما از پی نوری که بود مشرق انوار	از مغربی و کوکب و مشکات گذشتیم

از دیگر اشعار او در مضمون وحدت وجودی، شعر زیر می‌باشد:

این کثرتی است لیک ز وحدت شده عیان

این وحدتی است لیک به تکرار آمده

تکرار نیست چونکه کنایی است مختلف

وین موجها ز قسزلم زخار آمده

از موج او شده است عراقی و مغربی

و ز جوش او سبایی و عطار آمده

مرقد وی بنا به قولی در تبریز و در جوار بابامزار می‌باشد. و بعضی دیگر مرقد

وی را در بقعه‌ای واقع در اصطهبانات فارس دانسته‌اند اما قول اول بنا به اکثر تواریخ به

اتفاق نظر نزدیکتر است.

مغربی در بعضی از غزلیات خود نام شمس مغربی را آورده و گفته است:

مغربی را ییاد شمس مغربی خوانند به نام

گرچه شمس مغربی اندر جهان مشهور نیست

تنها نبود مغربی از نرگس او مست

در هر طرف از نرگس او مست و خرابی است

دیوان اشعار او به نام خود وی مشهور است.^(۱)

۳۱۷ - جعفر خطاط تبریزی (م ۸۵۶)

مولانا کمال الدین جعفر فرزند علی تبریزی از خوشنویسان و سخنوران مشهور قرن نهم هجری قمری می باشد. او خط بسیار خوبی داشت و در نوشتن خطوط استاد مسلم بود بخصوص در خط نسخ و تعلیق نظیری نداشت. وی از شاعران زمان شاهرخ پسر امیر تیمور بود و بعدها در دربار بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ سمت کتابداری داشت و به استنساخ کتب نیز، همت می گماشت.

مولانا ظهیر الدین اظهر و مولانا شهاب الدین اظهر همچنین مولانا جلال الدین شیخ محمود که از خوشنویسان نامی وقت بودند از شاگردان مولانا جعفر به حساب می آیند.

مرحوم دکتر بیانی در کتاب «احوال و آثار خوشنویسان» از آثار خطی جعفر تبریزی به تفصیل یاد کرده است. از جمله آثار گرانبهایش نسخه شاهنامه فردوسی است که به امر «بایسنقر میرزا» نوشته و تذهیب و ترصیع و تشعیر و تصویر و تجلید آن به بهترین وجهی انجام گرفته است.

(۱) روضات الجنان کربلایی حسین، ج ۱، ص ۲۷۳ آرامگاه او را انبند معرفی کرده است که در همان جلد ص ۱۷۵ مزار پیر مغربی را سرخاب دانه است. نام او در همان جلد صفحات ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۹۸، ۲۰۹، ۲۷۲، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۸ آمده است. تذکره العارفین، ص ۱۳۵ - خدمات اسلام و ایران، استاد مطهری، ص ۳۶۰ - کوی سرخاب تألیف دکتر ضیاء الدین سجادی ص ۳۹۲ - ۴۰۷ گلزار جاویدان ص ۱۳۸۲ - تذکره شعرای آذربایجان محمد دیهم ج ۲ ص ۶۱۳ - ۶۱۷.

از اشعار اوست:

مولانا کمال الدین جعفر پس از فوت بایسنقر میرزا (۸۳۷ق) رثائیه‌ای سرود که به علت اشتغال بر مضامین خوب و اصطلاحات و تعبیرات زیبا، یک بند از آن نقل می‌شود:

عرصه آفاق را ای چرخ، ویران کرده‌ای
کعبه اقبال را با خاک، یکسان کرده‌ای
ماه اوج سلطنت را در حسیض افکنده‌ای
مهر را از آتش این غم فروزان کرده‌ای
ساختی مصر خراسان را سیه چون ملک هند
خلق را نیلی به سر، بر تن سیه ز آن کرده‌ای
نقد جان شاه عالم در شب ای دزد اجل
برده‌ای از ترس جان در خاک، پنهان کرده‌ای
گرد زلف مشکبارش گرد غم افشاندی
من چه گویم آنچه با جمعی پریشان کرده‌ای
گر سیه چشمان بگیرند از غمش نبود عجب
ز آن که با دام سیه در خاک ریزان کرده‌ای
آن محمد خلق را تا بردی از صدر جلال
چون اویسم در قرَن مهجور و حیران کرده‌ای
بایسنقر، خسرو ایران و توران درگذشت
سیل اشک ما ز سر بگذشت بشنو سرگذشت ...

این قطعه نیز از اوست:

بسا فلک دوش به خلوت گله‌ای می‌کردم
که مرا از کرم نو سبب حرمان چیست

این همه جور تو با فاضل و دانا ز چه روست
و بن همه لطف تو با بی هنر و نادان چیست
فلکم گفت که ای خسرو اقلیم هنر
با منت بیهده این مشغله و افغان چیست؟
شکرکن شکرکه در معرض فضلی که تو راست
گنج فارون چه بود، مملکت خاقان چیست؟

فوت او:

تاریخ فوت مولانا کمال الدین جعفر معلوم نیست ولی از بعضی تذکرها و همچنین آثار خطی موجود وی، برمی آید که بین سالهای ۸۱۶ و ۸۵۶ هجری قمری در حال حیات بوده است.^(۱)

۳۱۸ - جمالی تبریزی (م ۸۷۷)

شیخ محمد جمالی تبریزی از شعرا و سخنوران قرن نهم هجری و از معاصران مولانا جامی می باشد. او در شیراز منصب شیخ الاسلامی داشت و مردم او را به پاکدامنی قبول می داشتند و زر و مال بسیار فدای او می کردند و رضای او را به رضای خویش مقدم می داشتند او نیز هر چه داشت و هر آنچه را که به دست می آورد به مستمندان و نیازمندان می داد. اکثر کاتبان و مذهببان و مجلدان مرید او بودند و به همین علت، دیوان او را به خط خوب می نوشتند و به تذهیب و تجلید آن همت می گماشتند، روی این اصل دیوان شیخ محمد با خط و جلد زیبایش مورد علاقه مردم واقع شده

(۱) حبیب السیر، ج ۹، ص ۱۹ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۹۵ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۰، ص ۱۲۱-۱۳۲ - احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۲۳ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۸۴-۲۸۹ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۲۸-۱۴۱.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۰۵

بود شیخ در سفر حجی که داشته، با مولانا جامی همسفر بوده و در طول این سفر از مردم و شاعران روزگار خود، شکایت می‌کند که معانی و مضامین اشعارش را می‌دزدند و به دیوان خود وارد می‌کنند. مولانا جامی پس از شنیدن این شکایت خندیده و می‌فرماید که حالا متوجه شدم که چرا اشعار دیوان شما این چنین بی‌معنی مانده و غیر لفظ بی‌معنی، در او چیزی نمانده است.

از اوست:

مخوان به صومعه ای زاهد خود، مرا که نیست میل رکوع و سر سجود، مرا

* * *

کعبه بی روی و ریا روی تو قبله و محراب من ابروی تو

* * *

هر دو جهان مست خیال خودند دست «جمالی» و دو گوی تو

از رباعیات اوست:

بر قند دلم راست قبای غم توست شادی به دلم باد که جای غم توست
گر هست تو را غمی برای دل ماست و هست مرا دلی برای غم توست

فوت او:

شیخ محمد هنگامی که از سفر حج برمی‌گشت فوت کرده، و نزدیک مقبره ابراهیم ادهم دفن گردیده است و با توجه به اینکه جامی به سال ۸۷۷ به سفر حج نائل گشته و شیخ نیز در این سفر همراه وی بود، طبعاً سال فوت وی در این ایام می‌باشد.^(۱)

(۱) ترجمه مجالس النفایس، ص ۴۰۱-۴۰۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۰۴ - فهرست نسخه‌ها، ج ۳،

۳۱۹ - معاذی تبریزی (اوائل قرن نهم)

اردشیر فرزند حسن تبریزی متخلص به «معاذی» از سخنوران اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری می‌باشد.

مرحوم حاج حسین نخجوانی در مقاله خود چنین استنتاج کرده است که وی ما بین سالهای ۷۵۰ و ۷۶۰ تولد یافته و در سالهای ۸۳۷ امیر ناصرکیا را مدح گفته است پس در این صورت وی تا حدود ۸۰ سالگی در قید حیات بوده است.

کمال خجندی شاعر معاصرش او را از نسل «معاذ بن جبل» صحابی پیامبر بزرگوار اسلام دانسته است و در حق او گوید:

ای آن که به فن شاعری بی بدلی استاد قصیده و پیر غزلی
داری سخن بلند بر اصل متین آری چو تو از نسل معاذ جبلی
و ظاهر امر آن است که وجه تخلص او نیز به همین مناسبت می‌باشد. او با حاج محمد عصار تبریزی و سلمان ساوجی معاصر بوده است و عصار را اینگونه توصیف می‌نماید:

ای طبع تو بحر لفظ و معنی و خیال تو روان‌تر شعر از آب زلال
المنه لله - که پس از چندین سال از تربیت شما رسیدم به کمال
کمال خجندی در دیوان خود به طرز مطایبه از او چنین یاد کرده است.

دعای من این است که در هر نمازی به خلوت که با ملجایی یا معاذی
نگه دار اصحاب ذوق و طرب را ز چنگ ملاطی و شمر معاذی
معاذی در تشکیلات پادشاهان شروان معزز بوده، و از شیرانشاهان:
امیر هوشنگ پسر کاوس بن کیقباد (۷۷۴ - ۷۸۴) و امیر شیخ ابراهیم بن سلطان محمد

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۰۷

کیقباد (۷۸۴ - ۸۲۰) را مدح گفته است.

آثار او:

نسخه‌ای از دیوان او در کتابخانه شادروان حاج محمد نخجوانی به شماره ۲۲۸۸۰ در حدود ۳۰۰ صفحه و هر صفحه ۱۷ و ۱۸ سطر محتوی ۵۰۰۰ بیت موجود است.^(۱)

۳۲۰ - آگهی تبریزی (قرن ۹)

آگهی تبریزی از شعرا و سخنوران زمان سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۳-۸۹۶) بود. سام میرزا درباره‌ی وی می‌نویسد: «به سوزن‌گری وقت می‌گذرانید و گاهی نیز به شعر گفتن رغبت می‌نمود».

از اوست:

ناله کردن بر سر آن کوی غوغا کردن است

گریه کردن پیش مردم یار رسوا کردن است

* * *

به گریه موسم گل در فراق یار گذشت به گل رخی نشستیم و نوپهار گذشت^(۲)

(۱) سخنران آذربایجان، ج ۲، ص ۶۸۳-۶۸۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۹-۳۵۰ - مجله ارمغان، سال چهارم، ص ۸۹ و ۹۷ و ۲۱۱ و ۲۱۵، مقاله شادروان حاج حسین نخجوانی - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۰، ص ۹۴-۱۰۲، مقاله حاج حسین نخجوانی - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۶۶۶.

(۲) تحفه سامی، ص ۳۱۷ - ترجمه مجالس النقایس، ص ۳۰۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳ - گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۲۸ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۸۹ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۲۳.

۳۲۱ - بانو باغبان اردبیلی (قرن ۹)

بانو باغبان اردبیلی به زبان آذری شعر می‌گفت و سخن می‌راند. در زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌زیست و ابن بزّاز در صفوة الصفا دربارهٔ او چنین می‌نویسد:

«خواجه آغا گوید عورتی بود بانو نام طالبه کار کرده باغبانی کردی روزی آتش شوقش زیانه کشید و در خاطرش افتاد که شیخ صفی مرا یاد نمی‌آورد زبان بگشاد و این پهلوی انشاد کرد:

دیره کین سر به سودای ته گییی دیره کین چش چو خونین اسره ریجی
دیره سر باستانه اچ ته دارم خود نواجی کو وریختی چو کیجی
یعنی: «دیرگاهی است که این سر با سودای تو گیج است. دیرگاهی است که این چشم اشک خونین می‌ریزد. دیرگاهی است که سر به آستانه تو دارم. خود نمی‌گویی که بدبخت چه کسی هستی.»

ابن بزّاز در ادامهٔ دو بیت مذکور اینگونه می‌نویسد:

پس از آن پسر بیامد و پاره سبزی و تره جهت حوایج زاویه بیاورد. شیخ (قدس سره) به او فرمود با مادرت بگو که می‌خواهی که ما تو را یاد آریم تره و سبزی بی وزن می‌فروشی منت چون یاد آرم.

از این بیان شیخ معلوم می‌شود که بانو باغبانی در اردبیل و یا اطرافش زمین و باغی داشته که سبزی می‌کاشته و باغبانی می‌کرده است و دوبیتی ذکر شده نمونه‌ای از زبان آذری قرن هفتم و هشتم است که در اردبیل متداول بوده است.^(۱)

(۱) صفوة الصفا، ص ۲۲۰ - نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز، سال ۷، شماره ۴ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۸-۹ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۱، ص ۲۴-۲۵.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۰۹

۳۲۲ - ابراهیم بنیسی (م ۹۱۷)

برهان الدین ابراهیم فرزند حسن معروف به «سیبویه ثانی» از عرفا، دانشمندان و شاعران اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری می‌باشد. وی از مشاهیر سلسله نقشبندیه بوده و در عرفان و تصوّف و نحو و صرف و ادبیات عرب و فنون شعر در عهد خود بی نظیر بوده است.

از آثار او:

۱ - نهاية البهجة می‌باشد که در غرة محرم سال ۹۰۰ هجری قمری کافیه ابن حاجب را به نظم در آورد و مطالبی بدان افزود و «نهاية البهجة» نام نهاد. این کتاب منظومه‌ای در علم نحو است آغاز و انجام آن چنین است:

تَیَمَّنْتُ بِسَاسِمِ اللَّهِ مَبْدَى الْبَرِيَّةِ مَفِیضُ الْجَدَى مَعطَى الْمَطَايَا السَّنِيَّةِ
فَرُغْتُ وَقَدْ أَبْدَى الْمَحْرُومُ غُرَّةَ تَسْعُ مِائَةُ مِنْ هَجْرَةِ نَبْوَةِ

او این منظومه را خود شرح نیز کرده است.

۲ - انبیاء نامه

۳ - موزون المیزان تائیه‌ای است در نظم ایساغوجی اثر الدین ابهری و خود شیخ نیز بر آن شرحی نوشته است بنا به نوشته حاجی خلیفه متن و شرح هر دو در نهایت بلاغت است.

۴ - تفسیر قرآن مجید از اول قرآن تا سورة یوسف.

فوت او:

مولانا ابراهیم بنیسی در سال ۹۱۷ هجری قمری هنگامیکه با پسر خود در حال

مسافرت به مکه معظمه بود کشته شده است.^(۱)

۳۲۳ - نیازی شبستری (زنده در ۹۲۶)

شیخ عبدالله شبستری زاده متخلص به «نیازی» از احفاد و نوه‌های شیخ محمود شبستری است و در سال ۹۲۶ ه. ق از سمرقند به دیار روم رفت، مثنوی شمع و پروانه از اوست که به نام سلطان سلیم گفته و حاوی مضامین دلپذیری است، چند بیت از قصیده‌ی وی که در توصیف بهار سروده است به این ترتیب می‌باشد:

به وصف باغ که چون روی گل رخان رعناست

اگر چه غنچه دهان بسته است گل گویاست

چنان به باغ عزیز است مقدم یاران

که چون رسید روان سبزه از زمین برخاست

در آب صاف فتابه‌ست عکس گل گویی

که عکس آن گل رخساره در تصور ماست

پی‌نثار قدوم شه ربیع به باغ

شکوفه گشت درم ریز و باد در یغماست

این رباعی نیز از اوست:

ای دوست فلک بر من بی چاره بسی

کرده‌ست ستم که نیست آگاه کسی

کرده‌ست تو را همدم هر خار و خسی

آتش زده بر جان و دلم هر نفسی^(۲)

(۱) دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۵۲ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ - تذکره شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۱۲۹.

(۲) مجالس النفاث، ص ۳۶۶-۳۶۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۶۶-۲۶۷ - سخنوران آذربایجان، ج ۱،

۳۲۴ - جلال تبریزی (مقتول در ۹۳۰)

خواجه جلال الدین محمد کججی از شعرای قرن دهم هجری قمری می باشد. وی شاعری خوش قریحه و شیرین زبان و در خوش طبعی بی نظیر بود و نثر را خیلی خوب می نوشت. پس از مرگ میرزا شاه حسین اصفهانی (۹۲۹ ه.ق) منصب وزارت شاه اسماعیل به او واگذار گردید و بعد از وفات شاه اسماعیل چند روزی هم در وزارت شاه طهماسب دخل کرد. ولی با اغواء و بدگویی دیو سلطان روملو که لله وکیل شاه طهماسب بود گرفتار شد و او را در بوریا پیچانده سوزاندند. و چنان که مشهور است، در آن دم این بیت «حیرانی قمی» را به وصف حال می خواند.

گرفتم خانه در کوی بلد بر من گرفت آتش

کسی کاو خانه در کوی بلد گیرد چنین گردد
و بعد از احراق خواجه جلال الدین، نظارت دیوان اعلی را به قاضی جهان قزوینی موکول داشتند.

از اوست:

الهی چابکی را صید گردان در کمند من
که اطمینان پذیرد خاطر مشکل پسند من

فوت او:

همانگونه که ذکر شد خواجه جلال الدین بر اثر سعایت لله وکیل شاه طهماسب گرفتار شده و پس از پیچیده شدن در بوریا سوزانده شده است. این واقعه در سال

۹۳۰ هجری قمری اتفاق افتاده است.^(۱)

۳۲۵- القاص میرزای صفوی (م ۹۵۶)

فرزند شاه اسماعیل اول که به سال ۹۲۲ ه.ق، پا به عرصه حیات گذاشت. این شاهزاده به سال ۹۴۵ ه.ق از سوی برادرش شاه طهماسب به حکومت شروان منصوب شد، ولی به سال ۹۵۳ ه.ق بر علیه او قیام و خطبه و سکه بنام خود کرد. شاه طهماسب در سال ۹۵۴ شروان را به تصرف خود درآورد و حکومت آنجا را به پسر خود اسماعیل میرزا سپرد.

القاص میرزا از این پیشامد ناراحت شد و به استانبول شتافت و با کمک سلیمان خان به بغداد رفته و از آنجا به همدان وارد شد. خانه برادرش سام میرزا را به غارت داد. شاه طهماسب در دفع او کوشید و در سال ۹۵۶ برادرش بهرام میرزا او را به زنجیر بسته به حضور شاه صفوی آورد. شاه به ظاهر از خون وی درگذشت ولی در قلعه «الموت» محبوسش ساخت.

از اشعار اوست:

القاص میرزا، طبع موزونی داشته و اشعار خوبی می سروده است؛ از اوست:

منم که نیست مرا در جهان نظیر و همال

به رزم دشمن جانم، به بزم دشمن مال

* * *

چون شیر درنده در شکاریم همه با نفس و هوای خویش یاریم همه

(۱) تحفه سامی، ص ۹۰- تذکره شاه طهماسب، ص ۹- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۵۹- دانشمندان آذربایجان ص ۹۷-۹۸- الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۹- سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۹۱- تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۱۲۵.

چون پسرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کاریم همه

فوت او:

شاه طهماسب در ذکر دستگیری او، و چگونگی کشته شدنش این چنین می نویسد:

«بعد از چند روزی دیدم که از من ایمن نیست و دایم به تفکر است. او را همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی کرده به قلعه فرستادم ایشان او را به قلعه الموت برده حبس کرده آمدند. بعد از شش روز جمعی که در قلعه او را نگاه می داشتند، غافل گردیده با دو سه نفر در آنجا بودند، که القاص پدر ایشان را کشته بود، ایشان هم به قصاص پدر خود، او را از قلعه به زیر انداختند بعد از مردن او، عالم امن شد.»

بنابراین روایت، نویسندگان قاموس الاعلام و مجمع الفصحاء آتشکده، نتایج الافکار، صبح گلشن که تاریخ فوت او را ۹۸۴ و مکان فوتش را مشهد مقدس قید کرده اند و بنوشته صاحبان تاریخ عالم آرای عباسی و احسن التواریخ که محل زندانی شدنش را قلعه قهقهه ذکر کرده اند، اشتباه به نظر می رسد و سال ۹۵۶ ه. ق برای وفاتش صحیح تر است.^(۱)

۳۲۶ - بهرام میرزای صفوی (م ۹۵۶)

ظهیر الدین بهرام میرزا فرزند شاه اسماعیل اول و برادر شاه طهماسب، از شعرا و خوشنویسان قرن دهم می باشد. در تاریخ ۹۳۶ والی خراسان شده است و امیر یحیی

(۱) تذکره شاه طهماسب، ص ۴۲-۶۲ - مجمع الخواص، ص ۲۳ - تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۵ - آتشکده آذر، ص ۴۳ - نتایج الافکار، ص ۴۱-۴۲ - مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۱۰ - صبح گلشن، ص ۳۴ - قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۲۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۰-۵۱ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲-۳ - تذکره شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۱۶-۱۷.

بن عبداللطیف قزوینی (متوفی ۹۶۰) کتاب لبّ التواریخ را به نام او تألیف کرده است. بهرام میرزا در شعر «بهرام» تخلص می‌کرد.

از اوست:

ای شاه زمین دور زمان بی‌تو مباد در دهر زمن نام و نشان بی‌تو مباد
مقصود جهان تویی جهان بی‌تو مباد آسایش جان ز توست، جان بی‌تو مباد

* * *

افسوس که در خیال و خوابیم همه سرگشته راه ناصوابیم همه
در پرده ظلمت حجابیم همه از شومی نفس، دو عذابیم همه

* * *

بهرام در این سرایچه پر شر و شور تاکی به حیات خویش باشی مغرور
کرده است در این بادیه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام به گور

* * *

ساقی ز رطل عشرت، پر ساز جام جم را
باشد زمانی از دل بیرون کنیم غم را
خاک ره تو گشتیم از شوق پای بوست
آه از دریغ داری از راه ما قدم را

فوت او:

بهرام میرزا در شب سه شنبه ۱۹ رمضان سال ۹۵۶ هجری قمری در عنفوان
شباب و کامرانی در حالی که ۳۳ سال بیشتر نداشت درگذشت.^(۱)

(۱) تحفه سامی، ص ۱۱-۱۲ - روضة السلاطین، ص ۷۱ - مجمع النواص. ص ۲۲ - آتشکده آذر، ص ۱۴ - نتایج الافکار، ص ۱۰۰-۱۰۱ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۴۸ - دانشمندان آذربایجان، طبع

۳۲۷- کمال چلبی تبریزی (زنده در ۹۵۶)

کمال الدین چلبی بیگ علامه تبریزی متخلص به «فارغ» از بزرگ‌زادگان و اشراف تبریز است، و پدرش میرزا علی بیگ در زمان شاه طهماسب، کلانتر آن دیار بوده و در زمان حاکمیت او از وی قاعده‌های نیکو و اعمال پسندیده به ظهور آمده، اما بعد از ترک و عزل از آن منصب، از آذربایجان به طرف هند شتافت، و چون به دارالملک قندهار رسید، نزد اولاد و احفاد شاهزاده سعادت انما بهرام میرزا صفوی راه تقرّب یافته بار دیگر رایت اقبال برافراخت.^(۱)

چلاص ۷۲-۷۰- سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۱۳-۱۱- تذکرة شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۳۰-۲۸- تذکرة ریاض العارفین، ج ۱، ص ۱۱۸.

(۱) بهرام میرزا بن شاه اسماعیل صفوی، در زمان سلطنت برادر خود شاه طهماسب والی قندهار بود و به پرورش اهل فضل و شعرا و اهل تاریخ می‌کوشید و در شعر طبع لطیفی داشت. لب التواریخ به نام وی نوشته شده، و مصراع: «حیف از بهرام میرزای حسینی حیف حیف» (= ۹۵۶ هـ) ماده تاریخ فوت اوست، و این دو رباعی از سروده‌های وی است:

بهرام درین خرابه پر شور و شور تاکی به حیات خویش باشی مغرور

گرده ست درین خرابه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام به گور

* * *

افسوس که در خیال و خوابیم همه سرگشته فکر تا صوابیم همه

در پرده ظلمت و حجابیم همه و ز شومی نفس در عذابیم همه

* * *

کو ممکن در عشق بازی جان به ملخی داد و چرخ شکر شیرین به کام خسرو پرویز کرد

* * *

حاصل خود گر چه عمری بر سر دل کرده ام غیر درد دل نمیدانم چه حاصل کرده ام

بهرام میرزا طراحى خوب می‌کرد و موسیقی نیز می‌دانست، و حین القوت سی و سه ساله بود.

(رک: خلاصة التواریخ، ص ۳۴۰- خلاصة الاشعار (خطی) عرفات، برگ ۱۵۵-۱۵۶- فرهنگ

سخنوران، ص ۹۲)

در عهد شوخی تو به دلها قرار نیست یک جان آرمیده درین روزگار نیست
گرجان سپرد، ذوق حیات ابد گرفت از هیچ کشته قاتل ما شرمسار نیست^(۱)

۳۲۸ - پرتوی تبریزی (زنده در ۹۶۳)

این بانو ظاهراً از شاعران قرن دهم هجری قمری تبریز بوده باشد در تذکره
جواهرالعجائب (تاریخ تألیف ۹۶۳ هـ) این مطلع از او نقل شده است:

جامه گلگونی درآمد مست در گاشانهام خیز ای همدم که افتاد آتشی در خانهام
به نوشته مشیر سلیمی در سفینه فرخ این ابیات هم به نام او آمده است:

منم ز نیک و بد دهر دم فرو برده سر وجود به جیب عدم فرو برده
چو صورتم ز بد و نیک کاینات خموش گشاده چشم تماشا و دم فرو برده
بنفشه وار ز هر سو سیاه بختی چند به گرد کوی تو سرها به هم فرو برده
صفای «پرتوی» از اشک خاکسارانش که بی غبار بود خاک نم فرو برده^(۲)

۳۲۹ - منصور ساوجی تبریزی (زنده در ۹۷۴)

وی از شاعران عهد همایون شاه بوده و خواجه بهاءالدین حسن نزاری بخاری
در سال ۹۷۴، ترجمه اش را چنین به قلم آورده است:

«مولانا منصور تبریزی - از ولایت ساوه است، اما به تبریزی مشهور گشته، به
«قراحمید» رفته به لطف حمید مجید آنجا قرار گرفته و گاهی به طریق تجارت سیر
بلاد می نموده، اتفاقاً طوطی شکرخای طبعش مایل هند گشته و مدتی در سواد آرمیده

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۹۷۲.

(۲) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۴۹-۲۵۰؛ به نقل از: دانشمندان آذربایجان، ص ۷۵ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۷۴.

ملازمت موالی و اهلالی آنجا نموده و از حدایق دقایق ایشان شقایق حقایق چیده و در خدمت بیرام خان تقریبی داشته. صاحب دیوان است و اکثر نظم‌ش غزل است و گاهی در میدان قصیده نیز فرس فراست می‌دواند و از فارسان میدان فصاحت باز نمی‌ماند، الحق منصور، شاعری شیرین‌گفتار است، سخنان بلندش پایدار، اشعارش در مجلس «فقیر» بسیار مذکور شده و باعث گفت و شنود یاران گشته، قریب سی غزل بدین تقریب گفته و این غزلش به غایت نیکو واقع شده:

آب خضر ز معجز لعل تو جان گرفت عیسی دمی، زلعل تو جان می‌توان گرفت
واقف نگشت یک سر مو از دهان تو علقم که نکته بر خرد خرده‌دان گرفت
گفتی رقیب را که سگ آستان ماست او را کجا توان سگ آن آستان گرفت
حاصل نکرد جز غم و اندوه عاشقی منصور تا به کوی محبت مکان گرفت
و «فقیر» در جواب چنین گفته:

آب خضر که هر دم ازو جان توان گرفت

نتوان به پیش لعل لبش در دهان گرفت^(۱)

۳۳۰ - فنایی خلخال (م ۹۷۵)

شیخ احمد فنایی، نبیره ابویزید خلخال، از مشاهیر وقت و شعرا و فضلاهی قرن دهم از شهر خلخال (شهری در مناطق شرقی آذربایجان) می‌باشد: تاریخ وفات وی را در سال ۹۷۵ قمری نگاشته‌اند.

نمونه‌ای از اشعار او:

کار مشکل می‌شود بر بی‌نویان چمن

گر تو ای گل گوش بر آواز بلبل می‌کنی

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۳۶۷-۱۳۶۸.

کشم بر صفحه دل صورت جانانه خود را
 بدین صورت دهم تسکین دل دیوانه خود را
 ای فنایی با وجود یار می‌مردی ز عشق
 حیرتی دارم که چون اکنون تحمل می‌کنی^(۱)

۳۳۱ - جزمی تبریزی (م ۹۷۶)

از شعرا و سخنوران قرن دهم هجری قمری در تبریز بوده و با شغل عطاری
 امرار معاش می‌کرده است. وی به معاشرت با دوستان و میهمانی دادن علاقه فراوانی
 داشت و اغلب به شعرای هم عصر خود، ضیافت می‌داد تا بدین وسیله خود را از
 بدگویی و هجو آنان در امان نگه دارد.

از اشعار اوست:

با وجود بی‌وفاییهای او سوخت جانم را جدائیهای او
 باعث بیگانگیها می‌شود با رقیبان آشنائیهای او
 ماده تاریخ ذیل را نیز در وفات میر صنعی نیشابوری گفته است:

میر صنعی خوان معنی را نمک آن که می‌تایید از وی نور عشق
 عشق بازی بود دایم طور او جای او بادا همیشه طور عشق
 سال تاریخ وفاتش از دو طور یافتم از «شوق شعرا» و «نور عشق»^(۲)

(= ۹۷۶ ه. ق.)

(۱) نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۸، شماره ۴؛ سال ۱۳، ص ۴۲.

(۲) مجمع الخواص، ص ۸۷-۸۶ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۳۹ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۸۳ -
 تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۲۸-۱۲۷ - مجمع الخواص ص ۸۷-۸۶ - الذریعه، ج ۹،
 ص ۱۹۳.

۳۳۲- بدیعی تبریزی (م ۹۸۰)

حکیم بدیعی از پزشکان معروف تبریز و از شعرای قرن دهم هجری قمری می‌باشد. او از دوستان مظفرعلی نقاش (خواهرزاده بهزاد نقاش معروف) بوده و گاهی هم شعر به زبانهای فارسی و ترکی می‌سرود. حیدری تبریزی شاعر معاصر وی در هجو او چنین گفته است:

که «بدیعی» ز شعر و گاه از طب دم زند پیش مردم دانا

گر ز طب هم چو شعر باخبر است وای بر جهان بسندگان خدا

مرحوم تربیت درباره او می‌نویسد: «دیوان غزلیات کوچکی از این بدیعی نزد نگارنده هست و به اغلب احتمال منظومه مثلثات لغت نیز باید از آثار همین بدیعی باشد و خیلی محتمل است که بدیع مزبور در فوق، خود بدیع بن نفیس و یا پسرش، و این بدیعی هم یکی از اولاد و نبایر (نبیره‌ها) او بوده و هر سه از یک خانواده باشند.

از اوست:

مه من شد به من گرم عتاب آهسته آهسته

بلی گرمی فزاید آفتاب آهسته آهسته

به خونم تیغ آن گل رفته رفته سرخ خواهد شد

قضا خواهد زدن نقشی بر آب، آهسته آهسته

وفات او:

نویسنده تاریخ تذکرها (ج ۱، ص ۴۷۲) به نقل از «خرابات» تاریخ وفات

بدیعی را ۹۸۰ ه. ق ذکر کرده است.^(۱)

(۱) مجمع الخواص، ج ۷، ص ۲۶۰ - ریاض الجنة، ص ۸۰۵ - آتشکده آذر، ص ۱۱۱ - دانشمندان

۳۳۳- امیر تبریزی (م ۹۸۳)

پسر ابراهیم بن امیر زکریا کججی^(۱) مشهور به خواجه امیر بیگ مهرداد از احفاد شیخ محمد کججی و از رجال دوره شاه طهماسب صفوی بود. در کتاب تحفه سامی درباره او این چنین آمده است:

«در این روزگار سر دفتر ارباب افضال، فهرست روزنامه فرخنده مأل، و پروانه درایتش به مهر جلال مختوم و از توقیعات اعمالش مآثر مرضیه مفهوم و از اقوام نزدیک امیر زکریای وزیر است و در زبان آوری و مجلس آرای بی‌نظیر و مولدش از قصبه نطنز است، می‌توان گفت امیر، یکی از دانشمندان بزرگ و نامی عهد خود بوده و وزیر باهوش غازی خان تکلومی باشد. مدت مدیدی هم به شرکت خواجه غیاث الدین علی شیرازی به وزارت شاه طهماسب سرافراز شده است. در تاریخ ۹۵۷ ه. ق بعد از ورود شاه طهماسب به آذربایجان نظر به اعمال ناشایستی همچون پروردن گوساله زرد بر سطح مرتفع و روی خود را آلوده به زعفران ساختن و لباس زرد پوشیدن که از خواجه به ظهور رسیده بود او را زندانی کرده و آقا محمد فراهانی را به جای او گماشت. پس از مدت مدیدی آزادش کردند و مقرر داشتند که در کرمان ساکن شود. بعداً تولیت آستان قدس رضوی و سپس وزارت تمامی خراسان را به وی دادند. سرانجام به علت ظلم و تعدی دوباره او را گرفتند و در قلعه قهقهه و بعد در قلعه الموت زندانی کردند تا به سال ۹۸۳ ه. ق در زندان وفات یافت.

۱) آذربایجان، ۶۵-۶۶- فرهنگ سخنوران، ص ۸۳- سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۳۳-۲۳۴- تذکره الشعرا آذربایجان، ج دوم، ص ۸۶.

(۱) کجج یا کججان، یکی از قریه‌های معروف محال مهرنرود بود، بفاصله دو فرسخ از شهر تبریز و یک فرسخ از لاله که هم اکنون آن هم جزیی از محلات تبریز شده است.

نمونه‌ای از اشعار او:

ای خواجه! دارِ دهر، مکافات خانه است هر چند می‌کنی به نو آن می‌کنند زود
 امروز جهد کن که نگویی بد کسی فردا اگر زگفته پشیمان شوی چه سود
 آن رشته را متاب که در دل گره شود در عقده‌ای میبچ که نتوانیش گشود
 هر چند گفت و گوی منت دل‌پذیر نیست لیک این قدر به سمع رضا می‌توان شنود
 آب و زمین دهر به وقت تو داده‌اند تخمی چنان به کار که بتوانیش درود
 ما بندگان حضرت شاه ولایتیم ثبت است بر جریده عالم دوام ما^(۱)

۳۳۴ - بدیعی صفوی (م ۹۸۴)

بدیع الزمان میرزا فرزند بهرام میرزا، پسر شاه اسماعیل اول است. وی «بدیعی» تخلص می‌کرد و بسیار باهوش و با ذکاوت و دارای جود و سخا بود و سالها در سیستان حکومت در دست او بوده است. بدیعی دارای طبعی ظریف بود و اشعار زیبایی می‌سرود.

از اوست:

طرف کُله به تاز شکستن نگه کنید آن آهوانه دیدن و جستن نگه کنید
 آن طرز تازیانه کشیدن به باد پا وز کف عنان خلق گستن نگه کنید
 مست آمدن به رخم بدیعی به بزم غیر بردن به تیغ دست و نشستن نگه کنید

فوت او:

بدیع الزمان میرزای بدیعی، در سال ۹۸۴ به امر شاه اسماعیل ثانی به قتل رسیده

(۱) منبع: تحفه سامی، ص ۹۲ - عالم آرای عباسی، ص ۱۶۱ - صیح گلشن، ص ۳۸-۳۹ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۱-۵۲ - آتشکده آذر، ص ۱۰۸-۱۰۹.

است.^(۱)

۳۳۵ - جاهی صفوی (م ۹۸۴)

ابوالفتح ابراهیم میرزا فرزند ظهیر الدین بهرام میرزای صفوی از شعرای قرن دهم به حساب می‌آید. این شاهزاده افکار عالی و روح بزرگ داشت. علوم و فنون معموله عصر خویش را نزد اساتید فن تحصیل کرده و قرائت عشره و علم تجوید را پیش شیخ فخرالدین طبسی و والد ماجد او شیخ حسنعلی گذرانیده و بعد از تنقیح علم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و تحصیل اصول، تتبع علم رجال و تصحیح کتب احادیث نبوی و امامی در علم سیر و نسب و تواریخ استحضار کاملی به دست آورده است. او خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت و در هنرهای متداول روز مانند: موسیقی، خیاطی، صحافی، زرکشی و زرگری، رسامی و نقاشی و طراح‌ی مهارت کامل داشته است. در علم عروض و قافیه نیز ماهر بود و در شعر «جاهی» تخلص می‌کرد و کتابخانه گرانمایی داشته که دارای کتب نفیس و مرقعات مرغوب بوده است. مجالس وی همیشه با حضور ادبا و فضلا تشکیل می‌شد. و هر سخنوری که به استان خراسان وارد می‌شده مدتی نزد وی با احترام نگاه داشته می‌شد. خواجه حسین ثنایی قصیده‌هایی در مدح او سروده و ساقی نامه خود را به نام وی موشح ساخته است. علیقلی بیگ انیسی از تربیت شدگان او بوده و تخلص خود را از وی گرفته است. مولانا قاسم قانونی استاد قانون آن عصر از دوستان جاهی محسوب می‌شده است.

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۳۲ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۱، ص ۲۸-۳۱ - مجمع الخواص، ص ۲۷.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۳۳

از آثار او:

فرهنگ ابراهیمی، تذکره‌ای در شرح حال سخنوران نامی از تألیفات ابراهیم میرزا است. این تذکره یکی از منابع و مراجع نفیسه خوشگو بوده است.

از اشعار او:

گفتی که چرا «جاهی» مسکین شده خاموش زو پرس که شاید سخنی داشته باشد

* * *

در گنج هجر تا کی هر شب ز آتش دل بر یاد عارضی او سوزم چو شمع محفل
دور از نهال قدّش هر شب چو ناامیدان از غصّه دست بر سر و زگریه پای در گل

* * *

آن شوخ به من دشمن جانیست هنوز بی مهر چو روزگار فانیست هنوز
با آن که مرا تاب تجلیش نماند با من به «مقام لن ترانی» است هنوز

* * *

هرزه گردی بود مجنون، سخت جانی کوهکن

رسم و آئین محبت در جهان «جاهی» گذاشت

ابراهیم میرزا این جوان دانشمند را به همراه ۱۱ نفر دیگر از شاهزاده‌گان به قتل

رسانید. عبدی جناندی در تاریخ آن واقعه گفته است:

گل گلزار حیدر کَرار	خلف آل احمد ابراهیم
بر فلک سود افرش که نهاد	در مقام رضا سر تسلیم
گفت تاریخ سال قتل مرا	بنویسد (کشته ابراهیم)

وفات او:

او روز شنبه پنجم ذی الحجه ۹۸۴ ه.ق از طریق قتل، رخت از جهان بست.^(۱)

۳۳۶ - نواب پریخان صفوی (حقیقی) (م ۹۸۵)

نواب پریخان خانم دختر شاه طهماسب صفوی به سال ۹۵۵ پابه عرصه حیات نهاد، او از زنان عالی همت و صاحب استقامت و دانشمند و دارای ذوق شعری از خطه دارالارشاد دلیل می باشد.

هنگام فوت پدرش بین درباریان اختلاف نظر پدید آمد، گروهی طرفدار حیدر میرزا پسر شاه طهماسب شدند و دسته ای به هواخواهی برادر وی اسماعیل میرزا که در قلعه قهقهه زندانی بود برخاستند. در این گیر و دار، این خانم شجاع زمام امور را در دست گرفت و تا آزادی برادرش اسماعیل میرزا و رسیدن وی به قزوین (۹۸۴) حکمرانی کرد و بعد از فوت برادر در ایام فترت نیز تا ورود سلطان محمد خدابنده (پدر شاه عباس) در اعمال دولت دخیل بوده است، ولی پس از ورود سلطان به قزوین و جلوس او بر تخت او را کشتند.

نویدی متوفی (۹۸۸ ه.ق) تاریخ تکلّمه الاخبار را به نام این بانو تألیف کرده است که نسخه ای از آن کتاب در کتابخانه ملک به شماره ۳۸۹۰ موجود است، این بانوی سخنور در شعر خود را «حقیقی» تخلص می نمود.

(۱) مجمع الخواص، ص ۲۵-۲۶ - آتشکده آذر، ص ۱۵ - نتایج الافکار، ص ۱۵۴-۱۵۵ - روز روشن، ص ۱۵-۱۶ - مطلع الشمس، ج ۲، ص ۴۳۲-۴۳۳ - خط و خطاطان، تألیف حبیب، ص ۱۸۳ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۱۷-۱۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸-۲۱ - لغتنامه دهخدا - ابراهیم میرزا، ص ۲۶۷ - گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۳۶ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۸-۱۵ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۱، ص ۳۵-۳۹.

نمونه‌ای از اشعار او:

ساقیا تکیه، بر این دار فنا نتوان کرد باده پیش آر که تغیر قضا نتوان کرد
خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت فکر جاوید، در این کهنه سرا نتوان کرد
طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود ای پرچهره به اخلاص دعا نتوان کرد
ای حقیقی چو تو را عمر به پایان برسد با همه حکمت لقمانت، دوا نتوان کرد^(۱)

۳۳۷ - بزمی اردبیلی (مقتول در ۹۸۷)

بزمی اردبیلی از شعرای قرن دهم هجری قمری است. اوقات خود را با
سیاحت و زیارت و تجارت سپری نموده است او در جودت ذهن، سرعت انتقال از
شعرای نمونه می‌باشد.

تقی کاشانی در خلاصه‌الاشعار و زیده‌الافکار (تألیف ۹۸۵-۱۰۱۶) می‌نویسد:
«او در اوائل حال به هندوستان رفت و از آنجا به زیارت خانه خدا شتافت مدّت
سه سال در مکه ماند از آنجا از راه دریای متوجه عراق شد تا به دارالمؤمنین کاشان رسید
و از آنجا به دارالارشاد اردبیل رفت، بعد از اندکی اراده روم نمود، ولی هنوز اسباب
سفر را فراهم نکرده بود که خویشان وی به طمع مال شبی به سر وی ریختند و بیچاره
را خفه کردند و این قضیه در شهر سال ۹۸۷ ه.ق رخ داد.»

نمونه‌های از شعر او:

خوش آن روزی که پاپوست من بیچاره می‌کردم
تو دامن می‌کشیدی من گریبان پاره می‌کردم



(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۵-۲۴ - خیرات حسان، ج ۱، ص ۷۶ - دانشمندان آذربایجان،
ص ۷۶-۷۵ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۷۰.

عالم همه پوست آمد و مغزش دوست منصور چو مغز دید، بگذشت زپوست

* * *

از هر چه نه اوست درگذشتن چه نکوست
نامردی اگر نگذری از هر چه نه اوست

فوت او:

همانگونه که ذکر شد در سال ۹۸۷ ه. ق. خویشاوندانش به طمع مال وی را خفه کرده و کشتند.^(۱)

۳۳۸ - حافظ حسین کربلایی (م ۹۹۷)

حافظ حسین کربلایی معروف به (خادم تبریزی) فرزند درویش حسن بابا فرجی، از فضلاء و شعراء و علمای صوفی مشرب آذربایجان و از مربیان شیخ صفی الدین شاه مجتبی لاله‌ای می‌باشد. او مؤلف کتاب معروف «روضات الجنان و جنات الجنان» پیرامون مقابر مشاهیر اولیاء و عرفاء و صوفیه می‌باشد که در سال ۱۳۸۵ ه. ق. و ۱۳۹۰ ه. ق. به تصحیح و تعلیق استاد جعفر سلطان القرآیی از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب به طبع رسیده است.

یکی از شعرا به نام مهین متخلص به «محزون» (م ۹۸۶) در تعریف او گفته است:

در عالم فقر آن که امروز بی‌خرقه و جبّه ریایی است

شاهنشہ کشور قناعت درویش حسین کربلایی است

و شیخ بدرالدین بورینی در حق او گفته است: «کان من محاسن الدنیا مصاحباً

(۱) روز روشن، ص ۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۹-۷۰ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۱۱ - تذکره شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۲۶-۲۷ - سخنوران آذربایجان، عزیز دولت آبادی، ج ۱، ص ۱۱.

ولطفاً ومهابةً وتاريخاً ونظماً وفضيلاً وديناً وجدت من صحبته خيراً كثيراً رحمه الله
رحمة واسعة».

(او یکی از حسنات و زیباییهای دنیا از نظر مصاحبت، لطف، هیبت، سرگذشت، نظم در کار فضیلت دین و تقوی بود. من از مصاحبت او بهره فراوانی بردم خداوند به او رحمت بیکران عنایت فرماید!)

او از خوشنویسان معروف و از شاگردان علاء الدین علی بیگ (م ۹۵۸) می باشد، اکثر عمر او در سفر و دیار غربت گذشته است تا اینکه در سال ۹۸۸ از راه دمشق به زیارت کعبه شتافت و از همان راه به تبریز بازگشت. پس از اندکی توقف در تبریز مجدداً به دمشق برگشت تا در ۱۶ ذی قعدة ۹۹۷ در همان شهر وفات یافت و در محل مرج الدحداح در جوار قبر شیخ ابی شامه مدفون گردید. وی در شعر «خادم» تخلص می نماید. در وصف پیامبر خدا گفته است:

در توصیف پیامبر اسلام (ص):

احسن حسنی است اتصال محمد (ص)	ابغض اشیاء است انفصال محمد (ص)
روشنی آفتاب و ماه چه باشد؟	شمه ای از پرتو جمال محمد (ص)
سایه عرش برین و چرخ مقرنس	ظلّ قلیلی است از ظلال محمد (ص)
آیه فربیی که واقع است به قرآن	آمده است آن به شأن آل محمد (ص)
آید اگر بر شما مصیبتی از دهر	یسا د نمایند از ارتحال محمد (ص)
روز قیامت زکرده هات چو پرسند	فکر جوابی کن از سؤال محمد (ص)
رتبه «خادم» همین بس است که باشد	خادمی از خادمان آل محمد (ص)

در شعر نسبتاً طولانی به آرزوی وطن نشسته و گوید:

هوای گلرخان شهر تبریزم چو «خادم» شد

دلم بگرفت در غربت تمنای وطن دارم

مرا در دل که چون او را بینم راژها گویم
یکی از آنها نیارم گفت و در دل صد سخن دارم...
کتاب روضات الجنان از کتابهای استوار و قدیمی می باشد که هم اکنون نیز
مورد توجه دانشمندان قرار دارد. و اخیراً با توضیحات و تعلیقات دانشمند محترم
مرحوم سلطان القرای از سوی انجمن آثار ملی در دو مجلد چاپ و انتشار یافته
است.^(۱)

نکته ای که در مورد کتاب ارزشمند روضات الجنان ابراز نمود این است که
نویسنده در مورد عارفان و اولیا کرامت تراشی و اعجازهای فوق العاده ای نسبت داده
است که پذیرش آنها نیاز به تأمل و تعمق بیشتری دارد.

۳۳۹ - جعفری تبریزی (م ۱۰۰۰)

میر محمد جعفر متخلص به «جعفری» از شاعران اواخر قرن دهم هجری
قمری تبریز می باشد. وی مردی باهوش و نکته سنج بود و از راه موزه دوزی امرار
معاش می کرد. در خلاصه الاشعار اینگونه آمده است که، اشعار فرح انگیز و ابیات
دل آویز شاعران و استادان سخن و نیز اشعار خود را در مجالس و محافل می خواند و
در هیچ مجلسی از مجالس، دقیقه ای از دقایق، خوش طبعی و نکته پردازی نامرعی
نمی گذارد. روزی میان او و میرجنونی قندهاری که مردی ژولیده مو و سیاه چرده بود و
خود را به سیادت منسوب می داشت، بر سر شعری نزاع رخ داد او قطعه زیر را
ساخت:

نخل ماتم، جنونی آن که ز صدق	بر جیش نشان مقبلی است
او به نسل علی نمی ماند	ظاهراً نسل قبر مولا است

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۳۲۹ - مقدمه روضات الجنات، ج ۱، ص ۴-۹؛ ج ۲، ص ۶۳۱ -
دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۹.

از اشعار اوست:

خوشی به دشمنی «جعفری» ولی او هم
 بدین خوش است که هم چون تو دشمنی دارد
 دوش از من بی سبب در بزم رنجیدن چه بود
 آن عتاب آلوده هر دم سوی من دیدن چه بود
 مدعا آزدن من گمر نبود، با رقیب
 راز دل گفتن به سرگوشی و خندیدن چه بود
 «جعفری» در نسامه‌ات گمر حرف نویدی نبود
 وقت خواندن نامه سان برخویش پیچیدن چه بود
 رباعی زیر را در قتل عام تبریز مناسب حال گفته است:

تبریز چو کربلاست پر شیون و شین فرقی که بود هسین بود فیما بین
 کان بهر حسین (ع) در محرم بوده وین در رمضان بهر محبان حین (ع)^(۱)

۳۴۰- تزریقی اردبیلی (م ۱۰۰۰)

تزریقی از شعرای قرن دهم هجری می‌باشد. او در شماخی به معامله و داد و ستد اوقات خود را می‌گذرانیده و شعرهای مهمل می‌گفته است و گویا پیشوای صنعتی در صنایع بدیع است که تزریق نام دارد. این صنعت در عهد صفویه رواج داشته و تزریقی اردبیلی از این شیوه سبک در شعر گفتن بسیار استفاده می‌کرده است. او در صنعت تزریق که از صنایع بدیع در عصر صفویه بود دستی داشت و گویا

(۱) مجمع الخواص، ص ۹۶-۹۷ - آتشکده آذر، ص ۱۱۲ - نگارستان سخن، ص ۲۱ - روز روشن، ص ۱۲۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۹۶-۹۷ - فرهنگ سخنوران، ص ۱۳۰ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ۲۸۹-۲۹۱ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۲۳-۱۲۵ - تحفه سامی، ص ۳۶۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۵-۸۶ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۲ - تذکره شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۳۳-۳۴.

یا خود او پیشوا و مؤسس این سبک بوده است او گوید. وی نسبت به این سبک در مورد اشعار خود و مقلدینش گفته است:

به طرز طرز طرزی طرز طرزیدن نه تزریق است

که طرزیدن به طرز طرز طرزی محض تزریق است^(۱)

* * *

رؤم در پشته کوهی چو اشتر خار می بینم

زشادی بشکفم چون گل که در گلزار می بینم

۳۴۱ - تنهایی ارسبارانی (قرن ۱۰)

تنهایی ارسبارانی از شعرا و سخنوران قرن دهم هجری قمری می باشد. صادقی افشار در مورد وی چنین می نویسد:

«از ارسبار است. شخصی است گرم اختلاط و مجلس آرا، بی قید، ولی با وجود گرمی و موافقی از مردم بهره مند نمی شود.

از اوست:

به جرم عشق اگر می کشند عارم نیست کجا روم چه کنم؟ غیر عشق کارم نیست
نهفته راز دلم تا به حشر خواهد ماند در این زمانه فانی چو رازدارم نیست
کشیده ام سر خود را به جیب تنهایی رفیق و مونس دل غیر فکر یارم نیست»^(۲)

(۱) تحفه سامی، ص ۳۶۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۵-۸۶ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۴ -

تذکره آذربایجان، ج اول، ص ۲۳-۳۴.

(۲) مجمع الخواص، ص ۱۳۰ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۹ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۱۰۸ - تذکره شعرا آذربایجان، ج اول، ص ۲۲۶.

۳۴۲- جانبی تبریزی (قرن دهم)

از سخنوران و شعرای قرن دهم است. مؤلف خلاصه الأشعار درباره وی چنین می نویسد: «جانبی از شعرای تبریز و در میان اقران به حلیه فصاحت و بلاغت، مزین و محلی است، در کتاب دانشمندان آذربایجان نیز مسطور است که مولانا صائب گویا در سنه ۱۰۵۰ در تبریز تشریف داشته اند، زیرا که سیاح معروف عثمانی «اولیاء چلبی» در آن تاریخ که به سمت مأموریت مخصوصه به ایران و تبریز آمده بود در سیاحت نامه خود چنین نوشته است:

«۷۸ نفر از شعرای فصیح اللسان و بدیع البیان و صاحب دیوان در تبریز وجود دارند. یاور، صایبی، ادهمی، چاکری، جانبی، راضی، واحدی از جمله آنان محسوب می گردند.»

از اشعار اوست:

شمع را روشن من امشب ز آتش دل کرده ام

تا به بزم آن پری یک لحظه منزل کرده ام^(۱)

۳۴۳- پهلوان تبریزی (قرن دهم)

میرزا علی بیلدار تبریزی از شعرای قرن دهم هجری قمری است. سام میرزا درباره او اینگونه می نویسد: که در کار خود پهلوان است و با وجود اینکه فردی عامی بود صدای مطلوبی داشت و گاهی نیز شعر می گفت.

(۱) تحفه سامی، ص ۳۶۹- الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۰- دانشمندان آذربایجان، ص ۹۲-۲۲۰- سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۸۰- تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۲۴.

از اوست:

تا گشت مرا دل ز غم یار پریشان جمعیت خاطر شده بسیار پریشان
جانا نشوی همدم اغیار که آخر گل می شود از همدمی خوار، پریشان^(۱)

۳۴۴ - امنی تبریزی (قرن دهم)

میرزا محمد امنی از سخنوران قرن دهم هجری قمری است و از تخلص «امنی» استفاده می کرد و به شغل زرگری مشغول بوده و از علم عروض اطلاع کامل داشت و بسیار خوش لباس بود. صادقی افشار درباره او چنین می نویسد:

«امینی، شخصی بی آزار و ملایم و به تقطیع خیلی مایل بود. به طوری که تاج خود را روزانه یک مرتبه می پیچانید و اشرافانه راه می رفت.»

مرحوم تربیت از تذکره مجمع الخواص نقل کرده که تقطیع را که در این جا به معنی تکلف در آراستن خود به جامه و پوشیدن لباسهای مقطع است، تقطیع عروضی معنی کرده است. میرزا محمد خود را در شعر قرینه ناصر خسرو و سعدی می پنداشت و «سام میرزا» ایام جوانی و فصل غرور «صادقی» زمانی پیری و بی آزاری او را دیده اند.

از اوست:

«امنی» حکایت شب غم عرضه کن به یار کارت زدست رفت چه وقت نهفتن است

* * *

عشق مستولی و من بی تاب و آن مه مهربان می دهد بیهوده ناصح هر زمان پندی دگر

* * *

بیماری من چون سبب پرسش او بود می میرم از این غم، که چرا بهترم امروز

(۱) دانشمندان آذربایجان، ص ۷۶ - تحفه سامی، ص ۳۶۹ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۶۲.

در تحفه سامی نیز این ابیات به نام وی آمده است.

امروز کرده غنچه بسی گفتگوی ما زان گفتگو شکفته گل آرزوی ما

* * *

صبر از رخ او در دل صد پاره ندارم جز دادن جان و غم او چاره ندارم

* * *

بسی واسطه گردید ز ما یار پریشان گشتیم از این واسطه بسیار پریشان^(۱)

۳۴۵ - انیسی تبریزی (قرن دهم)

عبدالرحیم انیسی فرزند عبدالرحمن «انیس» تخلص می‌کرد. او از شاعران و خوشنویسان قرن دهم هجری قمری می‌باشد. در تاریخ تذکره‌های فارسی ترجمه حال او از کتاب «قواعد خطوط» تألیف محمود بن محمد که در سال ۹۶۹ هجری قمری تألیف شده، چنین نگاشته است:

«عبدالرحیم شاگرد پدر خود عبدالرحمن بوده، اما طرز خاصی پیش گرفته و در تکلف و اصلاح افزوده در روش خود بی‌قرینه بود و یکی از شعرای تبریز گفته: یاران نکنید خوشنویسی کان ختم شده‌ست بر انیسی

از اوست:

از فغانم سگ کویت همه شب بود به درد

آخر از ناله من ترک سر کوی تو کرد^(۲)

(۱) مجمع الخواص، ص ۱۷۸ - تحفه سامی، ص ۳۳۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۹۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۳-۵۴ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۱۳-۲۱۴ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۶۸-۶۹.

(۲) تاریخ تذکره‌ها، ج ۲، ص ۶۹۹ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۲۱ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۷۱.

۳۴۶ - ایرج تبریزی (قرن دهم)

مولانا ایرج از فضلا و شعرای قرن دهم هجری بوده و از سخنوران عهد شاه طهماسب صفوی و از جمله مشاهیر عصر خود بود. او در فصاحت بیان، منوچهری زمان خود بود و امین احمد رازی در تذکره خود، او را مردی تیزفهم و صاحب کمال و ادراک معرفی کرده است.

او در مورد از دست دادن دیوان خود گفته است:

گر به دستان بستد از دستم فلک دیوان من

آن کش می ساخت دیوان شکر یزدان با من است

و ربود از من زمانه سلک در شاهوار

ز آن چه غم دارم که طبع گوهر افشان با من است

ور ز شاخ گلین فظلم گلی بر باد داد

گلشن پر لاله و نرین و ریحان با من است

ور تهی شد یک صدف از لؤلؤی لالای من

پر زگوهر خاطر چون بحر عمان با من است

قطره‌یی چند از رشاش کلکم ار گم شد چه شد

سهل باشد چشمه سار آب حیوان با من است

آب شعر عذب من چون خاک اگر بر باد رفت

خاطر فیاض هم چون ابر نیسان با من است

از رباعیات اوست:

اندر عجیم ز خامه قیر اندود کاحوال دلم به دشمن و دوست نمود

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۳۵

گفتم بُرم زبان او گنگ شود بیریدم از آن فصیح تر گشت که بود^(۱)

۳۴۷ - انیس تبریزی (قرن دهم)

حیدر بیگ فرزند استاد شیخی توپچی تبریزی از شعرای قرن دهم هجری قمری بوده و انیس تخلص می‌کرد و اشعار خوبی می‌سرود. او در کار توپچی‌گری مهارت فراوان داشت و بدین سبب مورد لطف و عنایت شاه طهماسب قرار گرفت. انیس از جمله خواص القاص میرزا و یکی از دوستان قاضی محمد بن قاضی مسافر کُرد بود. او به فرمان شاه طهماسب به عنوان حفظ و حراست آذربایجان به تبریز رفت. مردم در برابر رفتار و اعمال بد انیس هنگامی که شاه طهماسب در تاریخ ۹۶۴ به تبریز رفت به او شکایت بردند و شاه نیز در اثر شکایت مردم، دستور داد او را توقیف و در «قلعه الموت» زندانش کردند.

از اوست:

حیدر بیگ در شیرین زبانی و مجلس آرای شهرتی تمام داشت و بیت ذیل از اوست:

یارب چه سود کرد ندانم در این جهان آن کسی که سر به پای سهی قامتی نمود^(۲)



(۱) عرفات العاشقین - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۴-۲۲۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۴ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۲۱-۲۲۳ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۷۳-۷۱. (۲) هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۳۶-۲۳۵ - روز روشن، ص ۸۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۴-۵۵ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۲۰ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۷۰.

۳۴۸ - اویس اردبیلی (قرن دهم)

اویس فرزند محمد ظهیر الدین کبیر از شعرای اردبیل در عصر خود بوده است. مرحوم تربیت به نقل از تذکره هشت بهشت می نویسد:

«شیخ اویس بن محمد پدر ظهیر الدین کبیر، پنجاه سال در شهر اردبیل در مسند قضاوت نشسته و طیب حاذق آن شهر بوده و تدریس آن دیار هم به او تعلق داشته است.»

از اشعار اوست:

زهی امیر فلک رفعت و ملک اطوار زمان احاطت و دریا درون و کوه قرار
 آئیر رفعت و کسان طینت و زلال اثر هوا لطافت و آتش لهیب و آرض وقار^(۱)

۳۴۹ - علیقلی واقف خلخالی (قرن دهم)^(۲)

ملا علیقلی واقف، همشیره زاده ملا نصرالله واقف خلخالی است که طبعی بلند و روان داشته، صاحب دیوان است و در شعر واقف تخلص کرده است.

(۱) ترجمه مجالس النقایس، ص ۳۴۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۶-۵۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۱۲ - فرهنگ سخنوران، ص ۷۶ - اردبیل در گذرگاه تاریخ، ص ۳۰۵ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۸-۷ - تذکره شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۲۲.

(۲) نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۸، شماره ۴، ص ۴۰۷.

از اوست:

دل من طور معنی، عشق او موسی عمرانش
تَجَلّی جنون باشد عصا و عقل ثعبانش
طلب بحریت پر آشوب کاندر هر طرف بینی
کدورت موج و محنت‌های رنگارنگ طوفانش
شکفتن کی نصیب غنچه دل می‌شود، چون گل
نخندی تا بر اوضاع جهان و باغ و بستانش

* * *

سرایا چشم بودم دوش از ذوق تماشایی برآه انتظار جلوه خورشید سیمایی
کمند وحدتم شد طوق قمری بسکه پیچیدم بخود از حرّت موئین میان سر و بالای

۳۵۰- نصرالله واقف خلخالی (قرن دهم)

ملا نصرالله واقف فرزند محمد عمر خلخالی از دانشمندان و شعرای زمان شاه
سلیمان صفوی است. به سبب اشتها به تسنّن و ترس از تعصبات و آزار مردم از
اصفهان به روم گریخته و در همان جا رخ در نقاب خاک کشیده است.
دیوان اشعار و کتابی بنام مجموعه الحساب را به او نسبت داده‌اند.

از اوست:

دل همان روز پدر از من شیدا برداشت که بفرزندیم این عشق جگرخا برداشت
بسوی خون از نفس باد صبا می‌آید کف خاکی مگر از بادیه ما برداشت
آب اگر نیست بسازیم بخون جگری نتوان کاسه بدریوزه دریا برداشت

* * *

گر کند آتش اجل خاکم زنبده دارد محبت پاکم

پسای کم ناورم ز دشمن و دوست سنگ را سنگ و خاک را خاکم^(۱)

۳۵۱- مولانا ملک سعید کامل خلخالی (قرن دهم)

مولانا ملک سعید از سخنوران و دانشمندان و عرفای خلخال است. بنا به نوشته ریاض العارفین وی علوم عقلی و نقلی را با تصوّف جمع کرده از قال به حال رسیده و شراب معرفت چشیده، مدتها در شیراز از خلق انزوا گزیده، به ذکر حق آرمیده، اوقات را صرف کتب عرفانیه و حکمتیه می نمود و در همانجا رحلت فرمود.

از اوست:

پیش عفوش قلت تقصیر از تقصیر ماست جرم بی اندازه می خواهد عطای بی حساب
کروبیان چو ناله من گوش می کنند تسبیح ذکر خویش فراموش می کنند
«کامل» زبان بیتد که خاصان بزم خاص عرض مراد از لب خاموش می کنند

رباعی:

یارب به دلم راز نهانی گفתי اسرار بقای جاودانی گفתי
با هستی خود مگر لقایت طلبید موسی که جواب لن ترانی گفתי^(۲)

* * *

ننوشت برای درد روز و شب من جز ذکر علی معلّم مکتب من
گر غیر علی کسی بود مطلب من ای وای من و کیش من و مذهب من

* * *

ما طئی بساط ملک هستی کردیم بی نقص خودی خداپرستی کردیم

(۱) نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۸، شماره ۴، ص ۴۰۶-۴۰۷.

(۲) نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۸، شماره ۴، ص ۴۰۴.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۳۹

بر ما، می وصل نیک می پیمودند تف بر رخ ما که زود مستی کردیم

* * *

زنهار ای دل هزار زنهار ایدل پندی دهمت نیک نگهدار ایدل

فردا که کند رحمت او جلوه گری خود را برسان به خیل کفار ایدل

* * *

گر من نه ز شرع تو حیا می کردم خود میدانسی که تا چها می کردم

گر قدرت من به قدر عفوت می بود مقدار عطای تو خطا می کردم^(۱)

۳۵۲ - مقصود شکیبی (قرن دهم)

از شعرای نامی قرن دهم هجری تبریز می باشد که در رشته شاعری مقامی بس عالی داشت. اشعارش در تبریز و نواحی آن مشهور بود. در عهد شاه طهماسب اول وارد قزوین شد. اتفاقاً شعرای وقت درصدد جواب گویی این مطلع حسن دهلوی بودند.

ای شهد نوشتن لبث پاک از همه آلودگی

بنشین که تا باز ایستد چشم ز خون پالودگی

شکیبی نیز این جواب را گفت:

گل گل شده پیراهنم از درد می پالودگی

گلهای رسوایی شگفت آخر از این آلودگی

مورد پسند واقع شد، خواجه اسمعیل گیلانی ۲۰۰ مقال طلا جایزه اش داد.

وفات:

در ۹۷۱ ه.ق در تبریز وفات یافت و در قبرستان سرخاب مدفون شد.

(۱) ریاض العارفین، ص ۲۳۱.

۱۳۴۰ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

وی در مقبرة الشعراى سرخاب (تبریز) مدفون است. شرح حال او در تحفه سامی آمده: «مولانا شکیبی تبریزی اوقات خود را به زرکشی می گذراند و گاهی نیز به گفتن اشعار اشتغال می ورزد. این مطلع او است:

به هر طریق که باشم خلاف رأی تو باشد کسی چه کار کند کان به مدعای تو باشد

مجمع الخواص نویسد: «متخلص به شکیبی است پدرش بسیار ساده لوح بوده و می گفته من برای این جوانمرگ نامی مثل آدم نهادم، او رفته برای خود نام گربه گذاشته است.»

از اشعار او:

من چرا چون دیگران پیش تو محرم نیستم
دردمندم، عاشقم، از هیچ کس کم نیستم^(۱)

۳۵۳ - حیدری تبریزی (م ۱۰۰۲)

تقی کاشی گوید: مولانا حیدری - از سحرخیزان آذربایجان است، و از جمله مستعدان و لوندان سخندان. اگر چه عامی است، اما صحبتش فرح انگیز است، و اگرچه در سلک تجار و اهل قبض آنجاست، لیکن در همت سخی و صاحب عطا است.

می گویند در ابتدای جوانی در بازار تبریز به حرفت سراجی اشتغال داشت، اما الحال از جمله تجار، مقرر و متعین است و سالهاست که به سیاحت و تجارت اشتغال دارد و هیچ کس را از اقران و امثال در نظر نمی آرد، چند نوبت به هند رفته و در نظر آن مردم قبول تمام یافته، و لهذا اکثر عمر را در آن راه می گذراند و هرگز در وطن مألوف اقامت نمی کند، طبعش به حلیه نظم آراسته است، اما ابیات خوبی که مستعدان خوش

(۱) ریحانة الادب، ج ۳، ص ۲۳۴ - کوی سرخاب تبریز، دکتر سید ضیاء الدین سجادی، ص ۴۳۴.

کنند ندارد، لیکن خود می‌گوید که اشعار مرا در هند بسیار می‌خوانند، خصوصاً «لسان الغیب مولانا لسانی» که در برابر «سهو اللسان شریف» نوشته‌ام، والحق طریق وضع آن نسخه خالی از انگیزه نیست و انتقام مولانا لسانی از شریف کشیده، چه ابیات خوب لسانی را تضمین کرده و در مذمت شریف اشعار شیرین گفته در شهر سنه خمس و ثمانین و تسعمائه (۹۸۵ هـ) در دارالمؤمنین کاشان به صحبت وی رسیدیم، دیوان غزلی تمام کرده مشتمل بر شش هزار بیت و اشعار بسیار از آنجا می‌خواند که اکثر آن را در عشق و عاشقی گفته بود، و اعتقادی بیش از حد به آن منظومات داشت، و التماس می‌نمود که اکثر آن را درین خلاصه ثبت گردانم، و این کمترین به حکم المأمور معذور این اشعار را که در معانی آن قصور نبود، درین اوراق ثبت گردانید...^(۱)

گفتار امین رازی:

امین رازی می‌نویسد: «مولانا حیدری - در بدو جوانی به هند وارد شده از محمد قاسم خان نیشابوری رعایت بسیار یافت و با آنکه از خاک برداشته هند بود، در حق هند این رباعی بگفت:

در کشور هند، شادی و غم، معلوم

آنجا دل شاد و جان خرم معلوم

جایی که به یک روپیه آدم بخزند

آدم معلوم و قدر آدم معلوم^(۲)

و بعد از چند وقت، باز عزیمت هندوستان نمود و از خوان احسان اتکه‌خان منتفع گردید و قصیده‌ای در مدح اعظم‌خان گفته، هزار و صد روپیه صله یافت، و به وسیله میر محمدخان اتکه به شرف سده بوسی جلال الدین اکبر شاه رسیده قصیده‌ای

(۱) خلاصه الأشعار، خطی، تألیف تقی کاشانی.

(۲) از این رباعی حیدری تبریزی، برخی از مردم هند و پاکستان سخت برآشفته و به دستاویز آه ایرانیان را هدف تیر اعتراض و انتقاد قرار داده‌اند. (کاروان هند، ج ۱، ص ۳۵۲)

۱۳۴۲ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

در سلک نظم کشید، اما فرصت گذرانیدن نیافت، لهذا این قطعه به وسیله یکی از باریافتگان معروض داشت:

در مدح پادشاه سخن سنج ملک هند

گفتم قصیده‌ای که پسندید هر که دید

ز آنسان قصیده‌ای که به گاه نوشتنش

آب حیات بر ورق از خامه می‌چکید

اما چو روزگار مددکار من نبود

ز آن شاخ گل به پای دلم خار غم خلید

نشید شاه عقده‌گشا مصرعی ز من

نگشود قفل آرزوی من از آن کلید

بودم ز آب دیده خود غرق بحر غم

کز غیب این ترانه به گوش دلم رسید

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس

در بند آن مباش که نشید یا شنید

و پس از استماع قطعه، حکم به خواندن قصیده شده، دو هزار روپیه با اسب و

خلعت صله یافت، و چون خازن در تسلیم آن تأخیر نمود، این قطعه در تقاضا انشا نمود:

مشکلی دارم شما خواهم کنم پیش تو عرض

زآنکه زین مشکل مرا صد داغ حسرت بر دل است

سیم و زر انعام کردی لیک از خازن مرا

هم گرفتن مشکل و هم ناگرفتن مشکل است

پس از دریافت مبلغ مزبور، به شهر و کشور خویش روان گردید و در تکیه

حیدر تیریز سکونت ورزید.

حیدری به طلاق لسان و گرمی مجلس اتصاف داشته صحبتش افسون بر

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۲۳

شعرش بوده است و با وجود دیوان غزلی مثنوی در تتبع بوستان انشاء نموده که بنا به عدم مرغوبیت شهرت نیافته است. در طبقات اکبری می نویسد: «ملا حیدری سه بار از عراق به هند آمده و از خوان احسان این درگاه بهره مند شده است. از آثار او: دیوان ۱۴ هزار بیتی - جنگ نامه گجرات (مثنوی) سیر و سلوک مثنوی ۷۰۰ بیت لسان الغیب در رد جسارتی که شریف تبریزی در حق استاد خود لسانی مرتکب شده بود.»

وفات او:

او در سال ۱۰۰۲ به دار بقا خرامید. (۱)

۳۵۴ - سهوی تبریزی (م ۱۰۰۳ ه. ق)

مولانا کمال الدین میرحسین سهوی از جمله اخبار و نیکان دارالسلطنه تبریز است، در وادی علم خط شاگرد مولانا محمد حسین (تبریزی) است که در زمان خود در تمامی دیار آذربایجان و اکثر بلاد عراق و خراسان بدیل و نظیر نداشته و در آن وادی چنان بود که قلمرو خط نسخ و نستعلیق را یک قلم مستخر و مسلم خود می پنداشت، و این مطلع و بیت از نتایج طبع آن خلاصه خوشنویس است:

عشقی کجاست تا که دلم را سزا دهد دست مرا گرفته به دست بلا دهد

* * *

قربان شوم ترا که ز هم صحبتی من اندیشه از سلامت بدگو نمی کنی
اما مولانای مشارالیه با وجود شاگردی و اعتقاد تمام به خط آن جناب، به روش

(۱) مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۳۲۷-۱۳۲۸ - آئین اکبری، ج ۱، ص ۳۱۷-۴۱۸ - کاروان هند، ج ۱، ص ۲۵۳-۳۶۰ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۳۱۹-۳۲۳ - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۲۳ - مجمع النخاوص، ص ۲۱۳ - آتشکده آذر، ص ۱۱۳ - ریاض الجنة، روضه ۵، ص ۸۲۱-۸۲۲ - نتایج الأفكار، ص ۱۸۶-۱۸۷ - شمع انجمن، ص ۱۲۱-۱۲۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۵-۱۲۶ - فرهنگ سخنوران، ص ۱۷۶ - فهرست نسخه های خطی، ج ۲، ص ۱۲۰۷؛ ج ۳، ص ۱۸۵۶ .

قبلة الكتاب میرعلی هروی، (م ۹۵۱) مشق می‌کند و بدان شیوه میل و توجه بیشتر دارد، خلاصه کلام، مولانا سهوی به خصایص حمیده و افعال پسندیده آراسته و پیراسته بوده و در عنفوان جوانی در سن بیست سالگی به طرف مکه معظمه شتافت و توفیق گزاردن حج بیت الله الحرام و زیارت روضه خیرالانام را دریافت، و چون از آن سفر مراجعت نمود، بعد از اندک مدتی به واسطه فترت رومیّه از آن شهر بیرون آمده و الحال که سنّه نهصد و نود و هفت هجری است در کاشان ساکن است، از اشعار طبع لطیفش چند بیت و رباعی در این خلاصه مسطور می‌شود که بعضی از آنها بر السنه و افواه مستعدان مذکور است و جمعی از شعرای تبریز خصوصاً «طوفی» دعوی ملکیت آن ابیات می‌نماید و همیشه میان ایشان معارضه موجود و ارسال رسایل می‌آید و می‌رود.

صاحب گلستان هنر می‌نویسد:

«مولانا میر حسین سهوی - تبریزی است، پدرش سراج بود، شعر را خوب می‌گوید و تخلصش سهوی است، مشق بسیار کرده و در آن فن زحمت بسیار کشید تا خطش پیش آمد، جلی و خفی هر دو را خوب می‌نوشت، بعد از فترت تبریز به عراق افتاد و کاشان را خوش نموده در آنجا ساکن شد و قریب دوازده سال در آن بلده فاخره به سر برد و آخر دلگیر گشته با فرزندان عزیمت هندوستان نمود.»^(۱)

نقی اوحدی گوید:

راقم صحیفه اهلّیت و آدمیت، غربال جواهر دُرّ بیزی، مولانا سهوی تبریزی - در زمان شاه عباس درگذشت^(۲) و وی نستعلیق را خوب می‌نوشت و اکثر اوقات در کاشان به سر می‌کرد، مردی به حالت خود بود، اشعار بسیار دارد، گرامی و رفعتی (که

(۱) گلستان هنر، ص ۱۲۲.

(۲) در صبح گلشن (ص ۲۱۳) سال وفاتش هزار و سه هجری ذکر شده است.

ذکرشان خواهد آمد) پسران وی اند.

نمونه‌ای از اشعار او:

ز جور اگر کشدم، مدّعی من این است خدا بلا دهم گر بلای من این است
رسیده عشق به جایی که کفر اگر نبود ترا پرستم و گویم خدای من این است

* * *

طرفه حالیت که دارد شب هجران عاشق خواب ناکردن و صد خواب پریشان دیدن

* * *

ز کف بریدن حاسد کسی نمی‌داند چه نیشها که به دل می‌خلد زلیخا را
به زور مهر دلش نرم می‌کنم سهوی که سنگ، موم بود بازوی توانا را^(۱)

۳۵۵ - مقیمی ترکمان تبریزی (م ۱۰۱۰)

حسن بیگ، معروف به شکر اوغلی، از جانب پدر نبیره‌زاده علی شکر بیگ معروف است که از اعظام ایل بهارلو بوده است، و از جانب مادر به سلسله جهان‌شاه پادشاه (قراقویونلو) می‌پیوندد. در شعر فهمی و خط‌شناسی و علم موسیقی و دیگر هنرها از تعریف بی‌نیاز است، و گاهی برای امتحان طبیعت شعر گفته و «مقیمی» تخلص می‌کرده است.

آقای احمد گلچین معانی در کتاب کاروان هند می‌نویسد: «شاعر نامی ما، از دودمان کثیر الاحسان میر علی شکر است، و در ایران و توران به حسن بیگ

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۱، ص ۵۹۵ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۰۶ به نقل از: هفت اقلیم، ص ۲۵۰ - صحف ابراهیم، ص ۴۳۷ - صبح گلشن، ص ۲۱۲ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۵۷-۱۵۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۸۵-۱۸۴ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۰۲ - احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۳.

شکراوغلی مشهور و معروف است. در وادی اهلّیت و موزونیت و استعداد سخن سنجی، او را از نکته سنجان و سخن دانان ایران می دانستند، و الحق طبعی عالی داشت و نستعلیق را نیکو می نوشت، و اشعار آبدار آن جناب در ایران و روم مشهور است و «مقیم» تخلص می نمودند، ... اگر چه ولایت همدان جنت نشان محل و مسکن آبی عظام ایشان است و ملک موروثی او بود و در عالم به «قلمرو علی شکر» اشتها دارد، در تبریز به سر می برد و خود اکثر اوقات در دربار پادشاه اردوی معلی در عراق می بود و مردم و متعلقان او در تبریز به سر می بردند ... چون نواب کامیاب سپهر رکاب شاه عباس صفوی به جهت مخالفت که اعیان و سلاطین طبقه ترکمان و تکلّو به اندک زمانی پیش از جلوس او بر تخت سلطنت ایران با برادر اعزّ ارشد برخوردارش سلطان حمزه میرزا که لوای سلطنت در ایران برافراشته بود و همگی مطلب ایشان آن بود که برادر کهنتر او طهماسب میرزا را به تخت سلطنت نشانند، با طبقه ترکمان و تکلّو بد شده بود و به آن سبب انتقام اکثری از اعیان این قوم را که مدار سلطنت ایران بر ایشانست به قتل رسانید، ... این بزرگوار که از اعیان و اکابر آن طبقه بود، بودن در ایران را صلاح ندیده به اراده دریافتن صحبت این سپهسالار (خانخانان) که ملجأ و ملاذ ترکمانیه بود، متوجه هندوستان گردید، ... و به منصب عالی از جانب پادشاه به وسیله و التماس ایشان اختصاص یافت، ... تا آنکه به تاریخ تسع و الف (۱۰۰۹ هـ) در سیوکام به اجل موعود درگذشت و در ولایت خاندیس مدفون گردید ...

ابوالفضل علامی وفات وی را ضمن سوانح سال هزار و ده (۱۰۱۰) آورده و نوشته است: یازدهم تیر حسن بیگ آن جهانی شد، هر سوی دولت آباد را پاسبان بود و به شایستگی به سر می برد، شکم رنجوری به سختی کشید و رخت هستی بر بست، ترک نژاد است از گروه بهارلو، از تواریخ بهره مند بود و لختی قافیه بر سختی.

استاد صادقی کتابدار می نویسد: «حسن بیگ شکراوغلی نتیجه جهانشاه پادشاه ترکمان است، با این حال پاره ای از فضایل را داراست و به خصوص اقسام ساز و انواع شعر را از قوه به فعل می آورد، دلیر و حاتم شیوه هم هست، تخلص مقیمی

است ...»

شعر او:

نهان شود ز خجالت چو بیندم قاصد ز بسکه گفته دروغ از زبان یار به من
چه داده‌ای به دلم، این چه عزّ تست به من؟ محبت چه تویی را چه نسبت است به من؟
تمام عمر چو از حسرتم بخواهی کشت بدین دو روزه مدارا، چه منتست به من؟^(۱)

۳۵۶ - ابوطالب تبریزی معاصر صفوی (م ۱۰۱۴)

عنوان حکیم و طبیب در دوران گذشته با عنوان پزشک و طبیب امروزی تفاوت اساسی دارد.

حکیم آن روزی به دنبال حکمت نظری، همان حکمت عملی بود که شاخه‌ای از فلسفه و حکمت بود ولی امروز بیشتر از بعد علمی و دانشی مطرح می‌باشد نه جنبه حکمت و فلسفی آن، فرد معرفی شده از آن ردیف نخستین می‌باشد.

ابوطالب تبریزی، شاعر و طبیب در خانواده‌ای اصیل و سرشناس در تبریز تولد یافت، طب و ادب را همانجا فراگرفت و آنگاه به قزوین رفته، به طبابت پرداخت، ولی چندی بعد، ظاهراً به سبب آشفته‌گیهای ناشی از مرگ شاه طهماسب اول صفوی (۹۸۴ ق / ۱۵۷۶ م) به زادگاهش مراجعت کرد و مدتی ملازم حمزه میرزا بود (عارف، ۱۳۸/۲). بعد از فترت تبریز (۹۹۳ ق) در اواخر سلطنت سلطان محمد خداپسند دوباره به قزوین بازگشت و در میدان سنگ آنجا مطبی دایر نمود و غالباً با یاران سخنور خود مجالس شعر ترتیب می‌داد.

چندی نگذشت که به دربار شاه عباس اول راه یافت و در ۹۹۸ ق که شاه، برادرزاده خود حیدر میرزا را به استانبول می‌فرستاد، ابوطالب را نیز جزء همراهان او

(۱) گلچین معانی، احمد، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۳۳۷.

کرد. حکیم به مصاحبت سلطان مراد سوم که خود شاعر بود و «مرادی» تخلص می‌کرد، سرافراز شد و مورد احترام و نوازش او قرار گرفت. در نتیجه، شاعر که اوضاع آن دیار را با طبع خود سازگار دیده بود، از آستانه ولی نعمت روگردانید و با عثمانیها دوستی به هم رسانید و به خدمت جعفر پاشا محافظ قلعه تبریز در آمد.

روزی در مجلس جعفر پاشا سخنان ناخوشایندی درباره صفویه بر زبان او گذشت و پس از آنکه تبریز در ۱۰۱۲ ق / ۱۶۰۳ م به دست سپاهیان شاه عباس مجدداً فتح شد، به سعایت بدخواهان و به فرمان شاه در ۱۰۱۴ ق کشته شد. (نصرآبادی، ۶۸؛ عارف، همانجا).

ابوطالب در شعر «طالب» تخلص می‌کرد. از اشعارش نمونه‌هایی در تذکرها، از جمله عرفات اوحدی و تذکره ناظم تبریزی، آمده است، ولی در هیچ یک از منابع شناخته شده از دیوان اشعار و یا سایر آثار ادبی و علمی او یادی نشده است. تقی‌الدین کاشانی تذکره‌نویس معاصر ابوطالب و مؤلف خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، شرح حال او را به رشته تحریر در آورده است (گلچین معانی، ۵۴۱/۱). اوحدی (همانجا) نیز به ملاقاتش با ابوطالب در اوایل سلطنت شاه عباس اول در قزوین اشاره کرده است. از شاعران، کمال‌الدین شیخ‌ابوالفضل معروف به چلبی بیگ و متخلص به «فارغ»، غیاث دراز یزدی، حسین بیگ مقیمی و طوفی تبریزی با وی معاشرت و مصاحبت بیشتری داشته‌اند. وی فرزندی به نام حاجی زاهد نیز داشته است.

از اشعار او:

دولت کون و مکان در خور اقبال ندید اختر طالع ما تنعیه دیگر داشت^(۱)

(۱) مأخذ: اوحدی، محمد بن معین الدین، عرفات العاشقین. نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۵۳۲۴ - دانشمندان آذربایجان، تهران، ۱۳۱۴ ش - دولت آبادی، عزیز، سخنوران آذربایجان، تبریز، ۱۳۵۵ -

۳۵۷ - صفایی تبریزی (م ۱۰۱۶)

مولانا صفایی تبریزی، یکی از شعرای آذربایجان در اوایل قرن یازدهم هجری می‌باشد. هنگامی که وطن او تبریز در حدود ۹۹۳^(۱) به تصرف رومیان در آمد، بنا به ضرورت، دل از وطن برداشت و همراه جمعی از همشهریان به دارالموحدین قزوین رهسپار گردید.

صفات انسانی او:

مؤلف «تذکره میخانه» می‌نویسد: «مرا با او الفت و ملاقاتی بود، در علم فقه مهارت تمام و در عمل به آن جدّ و جهد بسیاری داشت و در قرائت قرآن مجید و فرقان حمید قاری تمام عیاری بود و خط نسخ را به غایت خوب می‌نوشت و طرفه‌تر آنکه با اینهمه هنر وجه معشیت خود را از کسب دلالی می‌گذرانید، اکثر فقها، فضلا و فصحا و شعرا به دکان او می‌رفتند و خدمت آن جماعت را بی‌طمع و توقع می‌نمود و شبها به کتابت کلام ملک علاّم مشغول می‌بود، وقتی که مصحفی به مرور ایام به اتمام می‌رسانید آنرا به قاریان و حافظانی که استعداد قرائت و استحقاق آنرا داشتند تکلف می‌فرمود.

پیمانه عمرش در سنه ستّ و عشر و الف (۱۰۱۶) در دارالموحدین قزوین

۱۳۵۷ ش - سامی، شمس‌الدین، قاموس الاعلام، استانبول، ۱۳۱۶ ق - عارف، محمد بن محمد دارابی شیرازی، لطایف الخیال، نسخه عکسی دانشکده ادبیات تبریز - فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، تهران، ۱۳۵۲ ش - گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران، ۱۳۴۸-۱۳۵۰ ش - نصرآبادی، محمد طاهر، تذکره نصرآبادی، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۷ ش - نوابی، عبدالحسین، شاه عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، تهران، ۱۳۶۶ ش - دائرة المعارف بزرگ اسلام، ج ۵، ص ۶۱۲؛ به نقل از تذکره نصرآبادی، ص ۱۲۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۴ - الذریعه، ج ۹، ص ۶۳۷ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۶۳۷.

(۱) تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۲۳.

پر شد و در مزار شهر مدفون ساختند.^(۱)

نمونه‌ای از شعر او:

باد و وحدت «صفایی» در خور هر کام نیست وحشی‌ای باید که بر لب گیرد این پیمانه را

* * *

تب در تن من دوش ز حرمان می‌سوخت چون شمع مرا ز سوز دل جان می‌سوخت

من بی خبر و محبت دوست به جان آتش زده آشکار و پنهان می‌سوخت

* * *

تا چند دلا به نفس مزدور شوی خواهم ز لباس عاریت عور شوی

خود را به شرار آتش عشق بسوز تا شعله مثال سربه سر نور شوی^(۲)

۳۵۸ - کلب‌علی تبریزی (م ۱۰۲۰)

نقی اوحدی که از احوال او آگاهی کامل داشته ترجمه‌اش را چنین به قلم آورده

است:

«افضل الفضلا، اعلم العلماء، برهان البلاغة، عنوان الفصاحة، املح المذکرین، اعرف الواعظین، نیشان عثمان گوهرریزی، مولانا کلبعلی تبریزی - مردی جامع، کامل، فاضل، محقق، مدقق، متشرع، متعین، وارسته و شراب معرفت چشیده، به حق آرمیده، در هر وادی دویده بود، ذوق و حالی شگرف و لجه طبعی و مشربی به غایت ژرف داشت، در فهم سخن و موسیقی بی نظیر بود و علوم ظاهری را بر نهج اعلی طی کرده و بسیار عاشق پیشه و پاک نظر آمده، مدتها بود که از مناهی به توبه و انابت رسیده است.

او در پایان می‌نویسد: و مولانا کلبعلی را گویند در اتمام الف عشرين (۱۰۲۰ هـ)

(۱) تذکره میخانه، با تصحیح آقای گلچین معانی، ص ۹۰۰ - عالم‌آرای عباسی، ص ۲۲۳.

(۲) تذکره میخانه، با تصحیح آقای گلچین معانی، ص ۹۰۰.

در راه عتبات مشرفات به جوار حق پیوسته است، ذوق سخن بسیار داشت، اما کم شعر می‌گفته است:

افسوس که ماه رمضان آمد و رفت آن توبه ده پیرو جوان آمد و رفت
از بهر صلاح کار ما آمده بود از دست فساد ما، به جان آمد و رفت

* * *

نه هم‌نفسی نه هم‌زبانی داریم وقت عجیبی، طرّفه زمانی داریم
با دود کباب دل خود، ساخته‌ایم از عیش همین بزم دغانی داریم^(۱)

۳۵۹- لطفی تبریزی (م ۱۰۲۱)

یکی دیگر از شاعران برجسته و اشراف‌زادگان آذربایجان، مولانا لطفی تبریزی معروف به موزون الملک می‌باشد. او فرزند مولانا عرفی تبریزی بوده است مؤلف تذکره میخانه مرحوم ملا عبدالنبی فخرالزمان قزوینی که معاصر وی بوده است درباره وی می‌نویسد:

«مُسَوّد این اوراق در سنه سبع و عشر و الف (۱۰۱۷ ه.ق) وقتی که تازه از ایران به دارالآمان هندوستان آمده بود با آن منتخب زمان خویش در لاهور ملاقات واقع شد. در آن ایام مولانا لطفی (موزون الملک) خطاب یافته بود و از عنایت بی غایت حضرت خلافت پناهی، ظلّ اللّٰهی و الطاف بی نهایت جهانگیر پادشاهی به حکومت بندر لهری که در حواشی تنه واقع است سرافراز شده در آن ایام آن عزیز بدان بندر متوجّه شد.

مولانا لطفی روزی چند در بلده مذکوره مأمور بود تا در سنه احدی و عشرين و الف (۱۰۲۱) نقد حیات به قابض ارواح سپرد، دیوانش به نظر این محقر نیامده است

(۱) گلچین معانی، احمد، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۵۷۴.

نمی‌داند دارد یا نه؟»^(۱)

نهاوندی می‌گوید، از قول مولانا مرشد بروجردی: «وی (لطفی تبریزی) از نیکان روزگار است و در اهلّیت و آدمیت بی مثل و مانند است، و این بیت از نتایج ابکار افکار اوست که در تبریز گفته و بیت مذکور طالع شهرتی دارد که عالمگیر است.

نمونه‌ای از شعر او:

هنوز جام شرابی به نوگلی نزدیم نوای قهقهه بر صوت بلبلِ نزدیم
هزار فصل گل آرزو رسید و گذشت هنوز بر سر یک آرزوگلی نزدیم
باز:

طرد کُفر و نتگ و ایمانم نمی‌دانم چه‌ام؟	بت پرستم نامسلمانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه تلخم گاه شیرین گاه جماد و گاه نبات	گاه حیوانم، گاه انسانم نمی‌دانم چه‌ام؟
هیچ کس تحقیق ذات من نمی‌داند چو من	گاه نورم گاه نیرانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه بهارم گاه خزانم گاه گرم، گاه سرد	رعد و برق، ابر و بارانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه عاشق گاه معشوقم، گاهی از هر دو فرد	گاه و صلح گاه هجرانم نمی‌دانم چه‌ام؟
ظلمتم یا نور محضم دانستم یا عقل کل	جسم و نفس یا دل و جانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه آیم گاه آتش، گاه خاکم، گاه باد	گاه شیطان گاه رحمانم نمی‌دانم چه‌ام؟
گاه دیوم گاه دد گاه آدمم گاهی ملک	در وجود خویش حیرانم، نمی‌دانم چه‌ام؟
«لطفی تبریزی» ام مست شراب شمس دین	گاه پیدا، گاه پنهانم، نمی‌دانم چه‌ام؟



خورشید رخس جلوه گر، کوری تو	محروم چو خفاش از این نوری تو
اقرب به تو او ز تو، وزو، دوری تو	عالم ز شفا پر است و رنجوری تو ^(۲)

(۱) تذکره میخانه، ص ۸۱۹-۸۱۸.

(۲) در مورد او می‌توان به: تذکره میخانه، ۸۱۸-۸۲۰. تعلیقات مجمع الشعرای جهانگیر شاهی، ص ۳۲۴.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۵۳

سحر به سیر گلستان چو بگذری، گل سوری
رخ تو ببند و بر خود ز انفعال بپنند
محبت تو به جایی رسیده است که لطفی
نه از فراق بگرید، نه از وصال بپنند

* * *

آنقدر تلخی که من از هجر، امشب دیده‌ام شربت وصل ابد شیرین نسازد کام من

* * *

دریا شود سراب ز تأثیر بخت ما اخگر دمد به جای ثمر از درخت ما
پهلوی به خاک گلخن و بر سر کلاه فقر این است در دیار فنا تاج و تخت ما

* * *

یک چند پی‌گردش الفلاک شدیم یک چند پی‌دانش و ادراک شدیم
از آمد و رفت خود همین فهمیدیم کز خاک برآمدیم و در خاک شدیم^(۱)

۳۶۰- گرامی تبریزی (زنده در ۱۰۲۴)

گرامی - پسر سهوی خطاط و برادر کلان رفعتی تبریزی می‌باشد. تقی اوحدی می‌نویسد: «مولانا گرامی تبریزی - مردی است خوش طبع، فهیم، مستعد، رشید، شعر بسیاری گفته، دیوانی ساخته، و ایشان دو برادرند، وی و دیگر مولانا رفعتی که از او کورچکر است، و هر دو پسر مولانا سهوی خطاط تبریزی‌اند، هر دو برادر با یادگار علی سلطان که از سوی عباس پادشاه به خدمت جهانگیر پادشاه به ایلچگیری می‌آمد

چهارم‌تخت التواریخ، بدائونی، ج ۳، ص ۳۲۰ - سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص ۶۳۳-۶۳۵؛ به نقل از: هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۸ - مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۲۵۲-۱۲۵۵ - صبح گلشن، ص ۲۵۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۱ - فرهنگ سخنوران، ص ۵۰۲-۵۷۶ - مراجعه نمود.
(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۲۰۰ - خلاصه الأشعار، تقی کاشانی - هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۸-۲۴۷ - مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۱۲۵۲-۱۲۵۳ - تذکره میخانه، ص ۸۱۸-۸۱۹.

۱۳۵۴ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

(= ۱۰۱۸ هـ) به هند آمدند، بنده چون از گجرات در سنه الف و عشرين (۱۰۲۰ هـ) به آگره آمد، ایشان را دریافتم، الحق در کاردانیها مردانه‌اند، دست و پایی زده تردّدات کردند و فی الجمله جمعیتی حاصل کرده به اتفاق ایلچی مزبور مراجعت نمودند.^(۱) در سنه (۱۰۲۴) از اشعار وی قریب به پنجهزار بیت به نظر رسیده و در حلقه به گوش آهو کردن جهانگیر پادشاه این تاریخ گفت:

چون جهانگیر پادشاه گردید	منوجه به صیدگاه وحوش
در عثان وی اهتمام کنان	فتح و نصرت شدند دوش به دوش
مضطرب دید چون غزالان را	همچو طفلان کشید در آغوش
حلقه در گوش کرد تا نشود	دمی از شکر معدلت خاموش...
بهر تاریخ او گرامی گفت:	«کرد آهوزشاه حلقه بگوش»= ۱۰۱۸

نیز از اوست:

چو نیر غمزه نگارم به قصد جان انداخت مرا ز هستی خود باز در کمان انداخت^(۲)

۳۶۱- قریشی خانم تبریزی (زنده در ۱۰۲۴ هـ.ق)

فصیحه بلیغه، قریشی خانم تبریزی - از سرمستان شراب محبت و از عاشقان کمال و پیشرفت بوده است و در این عصر و زمان (۱۰۲۲ - ۱۰۲۴ هـ) در هند موجود است.

نمونه‌ای از شعر او:

از باده وحدت است بیهوشی من وز طلعت ساقی است مدهوشی من

(۱) یادگار علی سلطان در ۱۰۲۲ به ایران مراجعت کرده است.

(۲) مجموعه اشعار گرامی در عرفات بیست و پنج بیت است. (گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۱۹۰ - صبح گلشن، ص ۳۲۷ - قاموس الأعلام، ج ۵، ص ۳۸۳۲)

منصور که سر حق عیان کرد، آن دید اسرار نهفته‌ست، ز خاموشی من^(۱)

۳۶۲- صالح تبریزی (زنده در ۱۰۲۴ ه.ق)

محمد صالح بیگ، فرزند و خلف نامدار نادره دوران و خلاصه هنرمندان استاد عضنفر تبریزی است که در فن تفنگ‌سازی از مشاهیر عصر و زمان خود بود، چنانکه تفنگ جوهردار ... در ایران تبع نمود و به غایت بهتر از فرنگیان تمام کرد، و در خدمت سلاطین ذی‌شان صفویه معزز و مکرم بود و اکثر اوقات ملازم ایشان می‌بود تا آنکه در ایام استیلای رومی بر آذربایجان و تسخیر نمودن تبریز فتنه‌خیز به گیلان نزد خان‌احمدوالی آتجا که قدر دان هنرمندان و مستعدان بود رفت، و دربار او را به جهت تربیت و رعایت مردم اهل در ایران «هندوستان سفید» می‌گفتند، مقدم او را گرامی داشته در سلک تربیت یافتگان آن عالیجاه درآمد و رعایت تمام یافت.

نمونه‌ای از شعر او:

گر درد دل به نامه نگنجد هجب مدار بر لوح سینه آنچه بود، در کتاب نیست
سینه تالاب، لبالب جگرسرست ناله را در گلوی ما ره نیست

* * *

در شام هجر، دور زدیدار مانده‌ام مانند سایه در پس دیوار مانده‌ام
از پس که گریه در سرکار تو کرده‌ام بی‌کار همچو سوزن بی‌تار مانده‌ام

* * *

می به یاد لعل آن خورشید سیما می‌کشم
بلبل، از شبنم گل جام صهبا می‌کشم

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۱۳۵.

می‌کنم گلگون زاشک و می‌زنم چون گل به سر
در ره عشق تو هر خاری که از پا می‌کشم

* * *

بر خون که کرده‌ای سب چشم؟ کت باز دو دیده سرمسای است^(۱)

۳۶۳ - خروشی تبریزی (زنده ۱۰۲۶ ه.ق.)

تقی اوحدی گوید: حسین بیگ خروشی از مردم خوب تبریز است، او همراه برادر. در ملازمت شاه عباس بودند که وی به مرتبه امارت رسید، محمدتقی سلطان و حسین بیگ مذکور، و حسین بیگ از قبل آن شهریار به حجابت گلگنده رفته بود، در سنه هزار و بیست و شش (۱۰۲۶) مراجعت به عراق نمود، از اشعار به قصیده بیشتر متوجه است، وی را در عراق و به ملازمت آن شهریار بسیار دیده‌ام.

نصرآبادی می‌نویسد: «حسین بیگ - از اکابر تبریز است، در زمان شاه عباس ماضی همراه برادرش تقی سلطان به علت مردانگی که کرد سلطان یکی از ولایات آذربایجان شد، مشارالیه قیجاچی باشی بود اما به واسطه راستی و درستی و کاردانی کمال قرب به خدمت پادشاه داشت، چنانکه حسب الامر به حجابت هند رفته آنچه لازمه آن خدمت بود به عمل آورد^(۲) و بسیار آدمی سیرت، و مردمی طینت بود، در اواخر دست از منصب و مهمات دنیوی کشیده در تحصیل مراتب اخروی سرگرم شده گوشه انزوا اختیار نموده پیوسته به صحبت علما و فضلا و فقرا مشغول بود، چند نوبت حقیر به خدمت ایشان رسید، حقا که از پاکیزگی طینت و وضع ایشان کمال

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۱، ص ۶۸۴ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۴۵۷-۴۵۸ - مآثر رحیمی،

ج ۳، ص ۱۶۸۳-۱۶۸۸ - تذکره میخانه، ص ۴۵۸-۴۵۹ - دانشمندان آذربایجان.

(۲) سال ۱۰۲۲ هجری. رک: عالم‌آرای عباسی، ص ۸۶۶ - حدیقه السلاطین، ص ۸۱ - زندگانی شاه‌عباس

اول، ج ۴، ص ۱۱۴.

بخش ششم: شاهران و سرایندگان ۱۳۵۷

فیض بردم، تتبع شعر قدما بسیار نموده بود و خود گاهی رباعی و مطلق می‌گفت و خروشی تخلص داشت، شعرش این است:

درد خواهم که جهان بر دل من سرد کند هرکجا دست نهم بر دل خود، درد کند

* * *

گر جام خالیت بدهد پیر می‌فروش بستان و دم وزن که نهی از اشاره نیست

* * *

هرگز ز بد زمان خروشی نزدیم داریم به دل دوزخ و جوشی نزدیم

گر آتش ما تمام شد خاکستر ما حلقه لب بر در گوشتی نزدیم

این رباعی را خوب گفته و مرحوم میرعماد خوشنویس به قلم جلی در کتابه

حوضخانه مشارالیه نوشته:

یک چند در زهد چو احباب زدیم آخر نقبی به گنج نایاب زدیم

نا شبیه ز تسبیح و ردا برخیزد بردیم به میخانه و برآب زدیم^(۱)

* * *

نا چند در این خانه ویرانه نشینم دلگیر شدم چند در این خانه نشینم

۳۶۴ - عیسی اردبیلی (زنده در ۱۰۲۶)

عیسی اردبیلی - در دارالارشاد اردبیل نشو و نما یافته و مطالعه کتب علمی

نموده و در شهر سنه ست و عشرين و الف (۱۰۲۶ هـ) به هرات آمده مدت یک سال

در هرات ساکن بود، و از آنجا متوجه دیار هند گردید، طبع لطیف دارد و این ابیات ازو

قلمی گردید:

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۱، ص ۳۷۱-۳۷۲ - سخنران آذربایجان، ج ۱، ص ۳۳۴-۳۳۵؛ به نقل

از: لطایف (نسخه عکسی)، تذکره نصرآبادی، ص ۷۵ - صبح گلشن، ص ۱۵۱ - قاموس الأعلام، ج ۳،

ص ۲۰۳۷ - مجله ارمغان، سال ۱۳، ص ۳۲۴ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۳۵-۱۳۶.

نشد نخل مرادی سبز در باغ تمنایم
 درین محنت سرا با طالع خود در تماشایم
 به هر نوعی که باشد می‌برم زین گلستان فیضی
 گلی گر نبود در دست، خاری هست در پایم

* * *

نالهام، در جگر سوخته مکن دارم خس و خارم، سر آرایش گلخن دارم
 گر ازین خانه به کوش نگر، عیب مکن عندلیب قفسم، چشم به گلشن دارم

* * *

نوگلی را که به خوناب جگر پروردم این زمان دست در آغوش خسانش بینم

* * *

هر که او چون گل رخسار تو باغی دارد از تماشای گل و لاله فراغی دارد
 نیست خورشید که بر گرد فلک می‌گردد آسمان هم ز غم عشق تو داغی دارد

* * *

ندارد در چمن بلبل ز شوق امروز آرامی مگر باد صبا از بوی گل آورده پیغامی؟
 به بستان محبت قمری پروازم بود طوق گلویم یادگار حلقه دامی

* * *

روزگار آسوده گردد چون کند آزار ما شعله، بالش در حنا گیرد چو سوزد خار ما
 بچه ما را در آغوش خزان پرورده‌اند کی گشاید باد نوروزی در گلزار ما؟

* * *

خورشید پی نور کشد دامن دایم ای چرخ برافروز چراغی به چراغم
 من نغمه سرا بلبلم، اما کند آخر آواره زگلزار تو هم چشمی زانم
 مرغ آزاده اگر ذوق قفس دریا بد در گلستان ارم بال فشانمی نکند^(۱)

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۹۲۷-۹۲۸.

۳۶۵- فسونی تبریزی (م ۱۰۲۷ ه.ق)

محمود بیگ فسونی - دانشمندی ذوفنون و در هر فنی ذی فنّ بوده، به سال نهصد و نود و هشت (۹۸۸) پرچم شاعری برافراشته، در سال هزار و یک (۱۰۰۱) به هندوستان رفته، در دربار جلال الدین اکبر شاه عهده دار سمت نویسندگی و منجمی بوده، و در زمان جهانگیر پادشاه منصب استیفای شاهزاده خرم را داشته، در خلال این احوال رساله‌ای در علم حساب و فرهنگی فارسی موسوم به «مفتاح المعانی» تألیف کرده است او علاوه بر معلومات گذشته از غزل سرایان مقرر و مشتهر سبک وقوع بوده و صاحب دیوانست.

امین رازی و ابوالفضل علامی او را شیرازی الاصل نوشته‌اند و دیگران تبریزی، در عرفات، نامش میر محمود بیگ آمده و در سایر منابع محمود بیگ، خوشگو وی را شوهر همشیره چلبی بیگ علامه (فارغ تبریزی) دانسته و وفاتش را به سال هزار و بیست و هفت (۱۰۲۷ ه) در الله آباد نوشته است.

امین احمد رازی در ذیل تبریز آورده است: محمود بیگ فسونی - اگر چه اصلش از شیراز است، اما نهال قابلیتش در آب و هوای آن دیار به بار آمده و سیب و فواکه طبعش از سهیل آن ولایت رنگ گرفته، به هر تقدیر به لطف طبع و حسن خلق موصوف بوده، به غایت ملایم و هموار است، و در خط و شعر و فن نجوم و علم سیاق بخشی وافر و نصیبی تمام دارد.^(۱)

ابوالفضل علامی او را در شمار قافیه سنجان دربار اکبری مسطور داشته است: فسونی شیرازی - محمود بیگ نام و از نامور بتکچیان (=کاتبان) اختر نیکو برشمرده.^(۲) تقی اوحدی گوید: افصح الفصحا، ابلغ البلغا، کامل فاضل عاقل قابل واصل،

(۱) هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۰-۲۴۱.

(۲) آئین اکبری، ص ۱۸۹۶.

جامع کمالات ذوفنونی، میرمحمودبیگ فسونی - به جمله هنرها آواسته و از همه عیوب پیراسته، نهایت فضیلت و کمال و غایت عزت و جلال دارد، بحر دانشش چون محیط وجود بی انتها، گوهر ضمیرش چون خورشید در وسط السماست، در اضاءت ذهن همچون آفتاب تابان، و در سرعت فکر همچون برق، عقل به زیردستی او سر نهاده همچو قلم، و علم به سروری او سرافراز همچون غلّم، سنبل خطش از مسک عذار سلسله مویان پیچان تر، روضه طبعش از باغ عارض خورشید رویان گلستان تر، سحر دیگران با اعجاز بیانش فسون و فسانه‌ای است و نشان بی نشان از خدنگ قوسین شهودش نشانه‌ای، به جمیع علوم و رسوم دانا و تواناست، تنیع دواوین و آثار و تواریخ و اخبار کرده به مراتب فقه و حکمت علمی و عملی و تصوّف بی تکلف رسیده، در سیاق و حساب دفتر صنعت افراد را غنچه‌وار در جوی خجلت شسته، و نخله ثمر فطرتش از فردوس جامعیت رسته، در شیراز و صفاهان مکرّر به صحبت وی رسیده‌ام، و وی با چلبی بیگ فارغ تبریزی و مولانا حالتی تبریزی خصوصیت تامی داشت، و نهایت اتحاد می‌ورزید، الحال که هزار و بیست و پنج است، قریب به بیست و پنج سال است که به هند آمده و همیشه و در همه جا صاحب منصب و عزت و جاه بوده، و الحال عطارد سپهر استیفای ذرّه خورشید جهانگیری شاهزاده خرم است، و عنان مهمات او به سرانگشت کفایتش منضبط، و زمام کفایات به دستیاری کلک با شهامتش منوط گشته، الحق در نویسندگی، ید طولی دارد، بسیار راست قلم و درست رقم است، و اشعار آبدار وی خاصه آنچه در ایران گفته همه بر زبانهاست، و او راست:

هرگز نگذشتم به زیان خامه او را	بر سرنزدم پیش کسان نامه او را
این رسم کجا بود که نگذشت به خاطر	احوال غریبان، دل خودکامه او را
رفت آنکه شدی انجمنی بر سر کویش	کو همچومنی گرمی هنگامه او را؟

* * *

نگهبان کرده چشم غمزه امیدفرسا را که از لب بازگرداند به دل حرف تمنا را

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۶۱

بمیرم غایتش، بیرون میا از خانه یک چندی گره کن در دل اهل هوس، ذوق تماشا را
فسونی خوش دلی پرداختی، اما نمی دانی چه محتهاست در پی این شکایت های بیجا را

* * *

وای ار به جرم عشق نریزند خون من بخشیدن گناه، کم از انتقام نیست

* * *

بسته راه سختم از غضب و پندارد که مرا قدرت اظهار تمنایی هست

* * *

به بزم او دگرم راه گفتگویی هست ز گریه های شب امروزم آبرویی هست
خجل ز بخت نگردیده ام به کام دلی همین شنیده ام از دل که آرزویی هست

* * *

به در خانه ام ای ظم چو رسی، پای مکش بی حجابانه درآ، خانه ما خانه تست

* * *

شب وصل از اثر صبح مناجات منست از چنان سنگدلی رحم، کرامات منست
نشنیدست مشام من و دل بوی صلاح من خراباتی و دل پیر خرابات منست

* * *

آگه ز درد عاشقی خود نیم، ولی می دانم اینقدر که دلم را قرار نیست

* * *

چه عاشق دوست معشوقیست شمع من که می خواهد

که چون پروانه بر گرد سرش هر بلهوس گردد

* * *

رقیم کرده بود آواره از خواری، بحمد الله که باز آن ساعدم از مهربانی طوق گردن شد

* * *

دل بی وفای او را، سر و برگ ما نباشد چه زدست ما برآید، اگرش وفا نباشد؟

* * *

دلم گشت پروانه شمع بزمی که چون شمع خورشید پروانه دارد
 اجل کرده عمریست پیمانه‌ام پر مرا زنده ساقی به پیمانه دارد
 * * *
 خریدار متاع دوستی را درد می‌باید برای هر تهیدستی محبت باز نگشاید
 * * *
 یکبارگی ز مهر تو دل برنکنده‌ام می‌گردد آرزوی تو گردد دلم هنوز^(۱)

۳۶۶- محمد امین حشری تبریزی انصاری (م ۱۰۳۷)

این شاعر در اوایل قرن یازدهم می‌زیسته است. تبریزی الاصل می‌باشد. وی غزوات شاه عباس کبیر را به نظم در آورده است. از آثار او می‌توان به روضه‌الابرار که به طرز مثنوی و در مقابل مخزن الاسرار نظامی است اشاره نمود. تذکره دیگری بنام «روضه‌الاطهار» نیز جزو تألیفات این شاعر گرانمایه می‌باشد که موضوع هر دو در بیان تاریخ حیات و مقابر عرفا و اولیا و مشایخی است که در تبریز مدفونند، کتاب روضه‌الاطهار به «تاریخ حشری» معروف است. تاریخ وفات وی در سال ۱۰۳۷ ه. ق با ۱۰۳۸ ذکر شده. از اوست:

جمله جهان نیست بجز یک سرای هست سراسر همه ملک خدای
 در نظر هر که خدادان بود این سر و آن سر همه یکسان بود^(۲)
 او در موقع قطع جیره‌اش سروده است:
 از قطع وظیفه گر کنم شکوه خطاست آن کس که دهد وظیفه خلق، خداست

(۱) گلچین معانی، احمد، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۰۱۶.

(۲) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۳۱۱-۳۱۳؛ به نقل از: تذکره نصرآبادی، ص ۲۸۰. دانشمندان آذربایجان، ص ۱۱۷-۱۱۸. ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۳۲۷-۳۲۸. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۸، ص ۱۳۳-۱۵۱. شمع انجمن، ص ۱۲۵.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۶۳

جان شد گرو روزی و رازق ضامن دارم گرو و ضامن من پابرجاست
گویا او با این سروده به وظیفه خود دست یافته است.

۳۶۷ - ستار تبریزی (زنده در ۱۰۳۸)

میرزا محمد صادق مینا به سال هزار و سی هشت (۱۰۳۸) محمد صالح ستار
تبریزی را در بنگاله دیده که با مقیم خان ابهری دیوان آن ایالت به سر می برده و به
لطف طبع موصوف بوده است:

محمد صالح ستار تخلص به هند رفته به اعتبار نامرادی اعتبار بهم رسانیده به
خدمت اعتقاد خان^(۱) برادر آصف خان میبود، گویا در هند فوت شده، شعرش اینست:

از اوست:

شادم ز دلشکستگی خود که آینه چون بشکند زیاده شود جلوه گاه حسن

* * *

آب حیات با دم تیغ نو همدست ای دل تو آب خضر مجو دم همین دمست

* * *

بستان هند دوا بخش دردمندانند که مومیایی انسانی این سیاهانند

* * *

دوش در بزم بظ و می با نگار ساده بود شیر مرغ و جان آدم تا سحر آماده بود^(۲)

(۱) میرزا شاپور بن اعتمادالدوله جهانگیری ملقب به اعتقادخان (ثانی) از امرای پنج هزاری جهانگیر پادشاه
و شاه جهان بوده واز هزار و سی تا هزار و چهل و دو حکومت کشمیر را داشته و در هزار و شصت در
آگره وفات یافته است.

(۲) تذکره نصرآبادی، ص ۳۰۹-۳۰۸؛ منقول از گلچین معانی، ج ۱، ص ۵۳۴.

۳۶۸ - عبدالباقی تبریزی (م ۱۰۳۹)

ملاً عبدالباقی تبریزی ملقب به «دانشمند» و متخلص به «باقی» فرزند بیرام خان از فضلا و دانشمندان و سخنوران و خوشنویسان معروف زمان خود بود. وی شاعری صوفی مشرب بوده و در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری قمری زندگی می کرد.

او از محضر علا بیگ تبریزی که از فحول خطاطان بود بهره ها برد و خود در نوشتن انواع خطوط مخصوصاً ثلث و نسخ، استادی گرانمایه گردید. او بر حسب دعوت سپهسالار عبدالرحیم خان خانان به هندوستان رفت و مدتی در آنجا زندگی کرد و بعد به بغداد مسافرت نمود و با دده مصطفی در خانقاه مولویها آشنا و دوست شد. شاه عباس اول به وسیله محمد حسین چلبی و به منظور نوشتن کتابه های مسجد جامع عباسی از او دعوت به عمل آورد. مولانا، ابتدا امتناع ورزید ولی پس از فتح قندهار او را به اصفهان آوردند و نوشتن کتابه گنبد بزرگ و صفحه رو به قبله و طاق مسجد به عهده او گذاشته شد. نصرآبادی در تذکره اش این چنین می نویسد:

«فقیر هم مشقی از او گرفته ام ولی دستم آنقدر نا قابل است که برکت تعلیم او خط مرا صورت نداد!»

در تذکره «امتحان الفضلا» اینگونه آمده است که «مولانا باقی در فنون فضایل و انواع علوم و مسائل مانند: حکمت و ریاضی و علم ادبیه و عربیه و در همه کمالات و مقامات از افراد مسلّم روزگار خود شناخته شد و در عالم شعر طبعی روان داشت صاحب هفت اقلیم مولانا میرزا جان را استاد خط عبدالباقی مغرفی کرده است.

آقای مهدی بیانی می نویسد: «عبدالباقی تبریزی، از معاریف خوشنویسان نسخ، خصوصاً ثلث دوره صفوی است، که سپهر و میرزا سنگلاخ، وی را خوشنویس تعلیق هم دانسته اند.»

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۶۵

آثار او:

کتاب «منهاج الولاية من کتاب نهج البلاغه» در دوازده باب از تألیفات اوست
۱۲ باب کتاب مذکور عبارتند از:

۱- فی تحمید الله تعالی و توحید ذاته و اسمائه و صفاته و بیان عجائب صنایعه.

۲- نعت رسول الله (ص).

۳- شرف العلم والهدی و اوصاف العلماء.

۴- فی التقوی.

۵- ظرائف الحكم و لطایف الامثال و الادب و الشیم.

۶- الوصایا و النصایح.

۷- الاعراض من الدنيا.

۸- مذمة الکبر.

۹- مذمة الظلم.

۱۰- قوانین العداله و الحكم و السیاسه المدنیه.

۱۱- المعاد و احوال الموت.

۱۲- الادعیه.

از جمله خطوط قابل تماشای او مرقع قصیده برده است که در تاریخ ۱۰۳۶
هجری قمری نوشته و در کتابخانه مجلس موجود می باشد.

از اشعار او:

مولانا گاهی به نظم شعر عارفانه می پرداخت و گاهی نیز به حکم ظرافت طبع و
زودرنجی زبان به شکایت می گشود. از اشعار اوست:

با زهرِ غم او سر تریاک ندارم	می میرم و از مردن خود بیاک ندارم
کیخسرو تجریدم و جمشید قناعت	پروای شکوه جم و ضحاک ندارم
در قصه شنیدیم کزین پیش بزرگی	یک بدره زر داد به یک بیت فلانی

ما هم به طمع پیش بزرگان زمانه
بردیم بی رنج و نشد حاصل از این کار
گر تربیت این است پسا کاهل سخن را
عنا و کرم هر دو یکی دان که از ایشان
ای اهل هنر قصه همین است که گفتم
جز خوردن خونی و به جز کندن جانی
دل تافته گردد چو تنور از پی نانی
جز نام نیابند به تحقیق و نشانی
هان تا نفروشید یقینی به گمانی

* * *

عشق تو خمیر مایه هستی ماست
این شعله همه میل به بالا دارد
نو باوه دردت گزگ مستی ماست
این خاک نشینی همه از پستی ماست

وفات او:

مولانا عبدالباقی تبریزی به سال ۱۰۳۹ ه.ق وفات یافته است.^(۱)

۳۶۹- ضیاء الدین یوسف (زنده در ۱۰۴۱)

میرزا محمد صادق مینای اصفهانی ضمن وقایع سالهای ۱۰۳۸-۱۰۴۱ نوشته است: «... و در خدمت مقیم خانابهری دیوان بنگاله به سر می برد، ضیاء الدین یوسف تبریزی - ذکر پدر او مولانا حاجی تبریزی در این اوراق گزارش یافت، ضیاء الدین یوسف طبعی لطیف داشت، چندی به بنگاله به سر برد، در عهد اعظم خان به پشته رفت. نمونه ای از شعر او:

(۱) هفت اقلیم، ج ۳، ص ۲۴۳ - مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۲۲-۲۴ - تذکره نصرآبادی، ص ۲۰۶-۲۰۷ - آتشکده آذر، ص ۱۱ - ریاض العارفین، ص ۱۷۴ - امتحان افلاک، ج ۱، ص ۶۰-۶۸ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۸۷-۱۹۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۴۴-۱۴۶ - ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۱-۱۲ - فرهنگ سخنوران، ص ۷۷-۷۵ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۸ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۷۶-۸۱ - احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی، ج ۱ و ۲، ص ۳۶۴.

باز امشب طرفه شوری با من دیوانه بود دل یکی آتش پرست و سینه آتشیخانه بود^(۱)

۳۷۰ - جوهری تبریزی (م ۱۰۵۷)

میرزا مقیم فرزند استاد علی زرگر تبریزی از شعرا و سخنوران قرن یازدهم هجری قمری بود خانواده او در زمان شاه عباس دوم (۱۰۷۷ - ۱۰۵۲) از تبریز به اصفهان کوچ کردند و در عباس آباد اصفهان سکنی گزیدند. وی پس از فوت پدرش به پیشه زرگری توجّه نکرده و به سیر و سیاحت و تجارت مشغول شد، مسافرتی به هندوستان کرد و با شاهزادگان و امرای هندوستان آشنایی به همراه رسانید و در مجالس آنان به لطیفه گویی و مدّاحی روزگار می گذرانید و از این راه ثروت سرشاری بدست آورد و به اصفهان مراجعت کرد و مشغول تجارت شد و هراز چند گاهی به آن دیار سفر می کرد و با کیسه پر، بر می گشت.

از اشعار اوست:

چون نشینم در جهان آسوده کز تیر شهاب از برای کشتنم هر شب، فلک خط می کشد
مهر تو بر جا ولی هیچ از دل غم پیشه نیست باده این شیشه بر جا هست اما شیشه نیست

قطعه‌ای در مدح حسن خان (حاکم هرات):

حسن خان برارنده لطف شاه	که شد سایه پرورد ظلِّ إلاه
نیارد شد اسکندرش رویرو	عیان است ز آنینه تیغ او
قضا راست افتاده با تیر او	قدر کج نیارد به شمشیر او
ندیدم چنین تیغ تقوی پناه	که دارد چنین حدّ شرعی نگاه
چو سازد کسی کشته از تاب خود	روانش دهد غسل در آب خود

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ص ۷۵۲.

بنوعی رباید زاعداش سر	که یابد اجل بعد صمری خبر
چو در خانه قدس سازد وطن	ر باید سر جدی را از بدن
قلم باشدش جوی آب حیات	بسود چشمه زندگانی دوات
به خطش کجا می رسد خط یار	که این در میان است و آن در کنار ^(۱)

* * *

نصیب و قسمت من بود «جوهری» اسبی که نیست روزی او جز سکندری خوردن
 نخورده کاه، ندیده جو و نکنده گیاه به غیر ایال، و بالیش نیست در گردن
 اگر گره نزنم بر دمش ز هایت ضعف بسان رشته تواند گذشت از سوزن
 ماده تاریخی در تاریخ عمارت شاه عباس ثانی گفته که مصراعهای اول تاریخ
 آغاز بناء و مصراعهای دوم تاریخ انجام آن است. به نقل چند بیت از پانزده بیت آن
 بسنده می کنیم:

بین قصر سلطان صاحب قران	اساس رواق ملک نوآمان
(۱۰۵۶)	(۱۰۵۷)
بود جای شاه سکندر منش	پناه سلاطین بشوکت مکان
ایا با شرف منزل با شکوه	بود آسمان در سرش سایه بان

فوت او:

تاریخ تولد و فوت او در تذکره های موجود روشن نشده است ولی به سال
 ۱۰۵۷ زنده بوده و ماده تاریخهای ذکر شده را برای عمارت شاه عباس ثانی و ورود
 ندر محمدخان پادشاه ترکستان به دربار شاه ثانی سروده است. لطفعلی بیگ آذر
 می نویسد «که او در اصفهان وفات یافت و مزارش نیز در همان جاست»^(۲)

(۱) نشریه ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۱، ص ۱۸۵.

(۲) تذکره نصر آبادی، ص ۱۳۶-۱۳۷ - آتشکده آذر، ص ۳۲-۳۳ - صبح گلشن، ص ۱۱۰ - دانشمندان

۳۷۱- شاه عباس ثانی صفوی (م ۱۰۷۷)

شاه عباس دوم فرزند شاه صفی صفوی در شب جمعه ۱۸ جمادی الاخره سنه ۱۰۴۲ در قزوین بدنیا آمد و در ده سالگی در کاشان جلوس کرد. او آثار و ابنیه زیادی در اصفهان از خود پیادگار گذاشته است. عمارت عالی قاپو و چهل ستون و عمارات سعادت آباد از آن جمله است. به نوشته نصرآبادی وی فوق العاده باهوش بوده و در محاسبات دفتری به درجه‌ای رسیده بود که در حاشیه ارقام و احکام تصرف و تذکراتی می‌داد که به خاطر منشی سیاق نمی‌رسید. میرزا محسن تأثیر مثنوی گلزار سعادت را در توصیف و تعریف عمارات سعادت آباد منظوم ساخته و قلی بیگ شاملو، قصص خاقانی را به سال ۱۰۷۲ هجری قمری به نام همین پادشاه تألیف کرده است.

وی طبعی کامل در ایراد معانی داشته و «ثانی» تخلص می‌کرد.

از اوست:

به باد قامتی، در پای سروی گریه سر کردم

چو مژگان برگ برگش را به خون دیده تر کردم

* * *

از هجر توأم دو دیده خون می‌گردد احوال توام بی تو زیون می‌گردد

ای دوست اگر تو را ببیند ثانی بر گیرد سرت بین که چون می‌گردد

چلأذربایجان، ص ۱۰۰-۱۰۱. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۱، ص ۱۸۵-۱۹۲. مراد التواریخ، ص ۶۶۰. فرهنگ سخنوران، ص ۱۴۱. سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۹۷-۲۹۹. تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۴۸-۱۵۲. گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۳۴۱. گلچین معانی، کاروان هند، ج ۱، ص ۳۰۸-۳۰۹.

فوت او:

ثانی صفوی در تاریخ ۲۵ ربیع الاول ۱۰۷۷ در خسروآباد دامغان درگذشته است و در قم مدفون گشته است.^(۱)

۳۷۲ - معلوم تبریزی (م ۱۰۷۸)

محمد حسین بیگ متخلص به «معلوم» تبریزی است. از خود مایه و استطاعتی دارد و به تجارت مدار می‌کند، طبعش خالی از لطفی نیست، و از این ابیات قدرتش معلوم است، شعر بسیاری در مجموعه لیاقت و شایستگی، مولانا محمد سعید ولد مولانا محمد صالح مازندرانی^(۲) (وقتی که در هند بود) نوشته است.

اصلح کشمیری می‌نویسد: «میرزا حسین بیگ معلوم تبریزی با جعفرخان ناظم صوبه در کشمیر مینو نظیر آمده»^(۳) پس از ایامی چند باز به وطن مألوف مراجعت نموده است.

شادروان سید حسام الدین راشدی در همان کتاب ذیل ترجمه وی نوشته است: دیوان معلوم در ذخیره دانشگاه سیند حیدرآباد بود و از آنجا گم شده است.

نگارنده ساقی نامه وی را که جزو اشعار مزبور و مشتمل بر صد و سی و چهار بیت است به سال هزار و هفتار و هشت هجری در هندوستان سروده شده نقل کرده‌ام که آغاز و انجام و دو بیت از اواسط آن این است:

شنا چون کنم ایزد پای را؟ به خالق چه نسبت کف خاک را؟
بسی شد که در هندم افتاده پیر نه در هند در پند نفسم اسیر

(۱) تذکره نصرآبادی، ص ۹-۱۰ - صبح گلشن، ص ۹۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۹۰-۹۱ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۱۲-۱۵ - تذکره شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۳۴-۳۵.

(۲) مراد اشرف مازندرانی است.

(۳) تذکره شعرای کشمیر، ص ۲۳۱-۲۳۶ - تذکره میخانه، ص ۵۰۳-۵۱۰ - گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۳۲۵ - تذکره نصرآبادی، ص ۲۸۷-۲۸۸.

از آن اینچنین بینوا مانده‌ام	که از کعبه جان جدا مانده‌ام
به روزی که این نخل پر بار گشت	زده صد قزون بود هفتاد و هشت
از مثنوی دیگر او:	
امروز ز صد صفحه خاک	تا خطه دلشین افلاک
هستند دو شهر، مهر و مه خیز	شهر رمضان و شهر تبریز
خورشید چو من وطن ندارد	کس در سخنم سخن ندارد
آن روز که جان، نصیب تن شد	روزی زبان من سخن شد
مثنوی دیگر او:	
در زمین خلق، از کم و بسیار	همچو خساراند بر سر دیوار
نه از آن خواها کز آب و گل‌اند	همه خساراند، لیک خسار دل‌اند
از مثنوی دیگر:	
الا ای عندلیب گلشن راز	صریر خامهات رنگین چو آواز ^(۱)

۳۷۳ - واحد تبریزی (م ۱۰۸۰)

فیلسوف نامی مولانا رجبعلی از مشاهیر فضلا و عرفای زمان خود بوده و شاه عباس ثانی به وی اظهار اخلاص و ارادت می نمود. در کمالات، مسلم اهل آن زمانه و در وجد و حال وحید و یگانه، رساله کلید بهشت از اوست در سال ۱۰۸۰ در اصفهان در گذشت. این رباعیات از اوست:

واحد که به کوی دوست منزل دارد	غم نیست اگر غم تو، در دل دارد
پیوسته به تعمیر بدن مشغول است	بیچاره همیشه دست در گل دارد

* * *

(۱) تذکره شعرای کشمیر، ص ۴۳۱-۴۳۶ - تذکره میخانه، ص ۵۰۳-۵۱۰ - گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۳۲۵ - تذکره نصرآبادی، ص ۲۸۷-۲۸۸.

واحد که چو آتش به بَرّت می‌گردد گر خاک شود خاک درت می‌گردد
 گر آب شود روان بکوی تو شود ور باد شود گرد سرت می‌گردد

* * *

ای آنکه برای تو است رأی همه کس وی آنکه تویی مرا به جای همه کس
 در پای تو اولتاده‌ام دستم گیر کوتاه کن از میانه پای همه کس^(۱)

در سخنوران آورده است: مولا رجب علی تبریزی از مشاهیر فضلا و عرفای زمان شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) است. در تبریز متولد شده ولی مدتی در اصفهان در مدرسه شیخ لطف الله به افاده مشغول بود و بعد از آن به عباس آباد سکنی ساخته، شاه عباس دوم بنابر ارادتی که به ایشان داشت در شمس آباد اصفهان خانه از برای ایشان خریدند و در مراتب عقلیات کمال مهارت داشته‌اند و در آن فن رسانی چند که مملو از تحقیقات محققانه است نوشته‌اند. در سال ۱۰۸۰ به عالم بقا خرامیدند.

تألیفات او:

- ۱ - اشتراک لفظی و معنوی در وجود (موسوم به کلید بهشت) ۲ - تلخیص رساله اشتراک وجود ۳ - ردّ رساله وجود ۴ - دیوان شعر^(۲)

(۱) تذکرة ریاض العارفین، ص ۲۲۸ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۶۵.

(۲) سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص ۷۶۸. (شرح حال تفصیلی او در جلد دوم کتاب حاضر، بخش عارفان و فیلسوفان گذشت). تذکرة نصرآبادی، ص ۱۵۴ - ریاض الجنة، روضه ۴، ص ۶۰۹ - ریاض العارفین، ص ۲۲۷ - نگارستان سخن، ص ۱۳۸ - ۱۳۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۰ - ریحانة الادب، ج ۴، ص ۶۵ - اعیان الشیعه، جزء ۳۱، ص ۱۸۹ - النریعه، ج ۹، ص ۱۲۴۷ - فهرست مجلس، ج ۵، ص ۴۸ - ۵۲ - فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۷۳۳ - فرهنگ سخنوران، ص ۶۳۷.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۷۳

۳۷۴ - عنوان تبریزی (م ۱۰۸۳)

محمد رضا، فرزند حاج صالح تبریزی، مشهور به چلبی است که در فن شاعری زیردست بوده است.

دیوانی مشتمل بر پنج هزار بیت شعر دارد. تاریخ اتمام نگارش دیوانش سال ۱۰۷۸ ه.ق ذکر گردیده. مدفنش در جوار امام رضا (ع) و در دارالسعادة حرم واقع است.

وی هم عصر صائب می باشد. از اشعار او می توان به ابیات زیر اشاره نمود:
تاریخ وفات او را بعضی از تذکره نویسان مربوط به سال ۱۰۸۳ دانسته اند.

نمونه ای از شعر او:

به کوی او که نه دامت و نه کمند آنجا	به هر که می نگرم گشته پای بند آنجا
هزار قافله شوق در سفر دارم	به وادی که غباری نشد بلند آنجا
در طلب زن و امیدوار احسان باش	که هر چه مطلب دلهاست میدهند آنجا
کسی به کعبه کوی توام دلیل نگشت	گرفت دست مرا طالع و فکند آنجا
به راه کوی تو شوقم ز پای ننشیند	مگر دمی که غبارم شود بلند آنجا
میان ما و تو صحبت به مجلسی گرمست	که می رمند زهم آتش و سپند آنجا

باز او گوید:

من کیتم اسیری در دام غم طپیده
از خوشتن دمیده، با دوست آرمیده
تا شاهد خیالت الفت گرفته با من
هر موی من ز وحشت از یکدیگر رمیده

جان چیست بی تو مرغی در دام غم فتاده
 دل چیست بی تو صیدی در خاک و خون طپیده
 در بحر دیده اشکم موجی است ایستاده
 در دشت سینه آهیم گردی است آرمیده
 شوخی که جا گرفته، چون گل به دامن غیر
 از دست کونه ما، دامن چرا کشیده؟
 «عنوان»، بسی بلند است، معراج فکر صائب
 کی می توان رسیدن، جایی که او رسیده؟

* * *

ارباب هنر ز گردش چرخ دو رنگ چون غنچه نباشند دمی بی دل تنگ
 روشن گهران را غم دل بیشتر است آینه فراخور صفا گیرد زنگ^(۱)

۳۷۵ - صالح تبریزی (زنده در ۱۰۸۳)

نصرآبادی می نویسد: «محمد صالح بیگ، ولد میرزا مؤمن مذکور است. جوانی است در کمال اهلّیت و آدمیت. به هنگامی که در مشهد مقدّس سکنی داشت، به سببی از اسباب دلگیری بهم رسانیده به اصفهان آمده در منزل مرحوم حاج حسین ضرابی که از درویشان (کذا) و خالوی مشارالیه است، سکنی نموده، دو سال قبل از حالت تحریر (= ۱۰۸۱) به هندوستان رفته، با برادر خود (ساکت تبریزی) ملاقات نموده، بعد از مدتی برادر خود را برداشته روانه اصفهان شده،^(۲) کشتی ایشان تباہ شده، هفت

(۱) تربیت، محمد علی، دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۷-۱۰۸ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۵۶۳-۵۶۸ - تذکره نصرآبادی، ص ۳۹۶-۳۹۷ - شمع انجمن، ص ۲۷۹ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۱، شماره ۴، ص ۴۰۲-۴۰۸ - نسخه های خطی، ج ۳، ص ۲۴۵۳ - فرهنگ سخنوران، ص ۴۱۰.

(۲) همو در ترجمه «ساکت تبریزی» که ذکرش گذشت گوید: الحال (۱۰۸۳ ه) درینگاه است و در تعیّنات

هشت ماه در دریا سرگردان بود. از قَلت آذوقه و بی آبی آزاری چند کشیده که به شرح راست نیاید، بعد از آن به دیار فرنگ افتاده، نقلهای غریب ازو مسموع شد، بعد از آن که از مخاطره‌ها نجات یافته، به سلامت داخل بندرعباس شد، اکثر اسباب ایشان که متاع ختن بود از اثر تعفن آب دریا به نوعی ضایع شده بود که حضرت شاه‌بندر، ع شور نتوانست گرفت، غرض که نقصان و خسارت، لازمه احوال خوبان و دردمندان است. این رباعی را در باب دریا و کشتی گفته:

هرگز نشگفت این دل زار از طرفی	نشنید نوید وصل یار از طرفی
القصه مرا گرم کشاکش دارد	یار از طرفی و روزگار از طرفی

* * *

تقصیر بسی، گنه فراوان دارم	ای منبع جود، چشم احسان دارم
از کرده زشت خویش تا روز جزا	انگشت تحیری به دندان دارم
یا رب برهان ز شر این عمام	و از کشتی و ناخدا و ملاحانم
نوعی زد و بوسه خاطر من زنجیده	گر حور دهد دو بوسه من تستانم ^(۱)

۳۷۶ - برهان خلف تبریزی (۱۰۸۳ ه.ق)

محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به «برهان» از شعرا و دانشمندان قرن یازدهم هجری است، وی در زمان سلطان عبدالله قطب‌شاه (۱۰۳۵-۱۰۸۳) به گلکنده دکن رفته، نخست از مجلسیان شیخ محمد عاملی مشهور به ابن خاتون پیشوای آن ملک بوده و سپس در سلک ملازمان شاه مزبور منسلک گردیده و کتاب «برهان قاطع» را که اکنون از فرهنگنامه‌های رایج و مشهور است، در آن سرزمین به رشته تألیف کشیده و به نام سلطان عبدالله مصدر ساخته و در تاریخ اتمام آن گفته است:

پلایشته خان است. رک: تذکره نصرآبادی (ص ۱۳۳)

(۱) تذکره نصرآبادی، ص ۱۳۳-۱۳۴. سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۴۶۱-۴۶۰.

چو برهان از ره توفیق یزدان سراین مجموعه را گردید جامع
بی تاریخ اتمامش قضا گفت «کتاب نافع برهان قاطع»

(= ۱۰۶۲)

میرزا نظام الدین احمد صاعدی شیرازی در کتاب حذیقه السلاطین دو رباعی تاریخی از او ذکر کرده است:

در باره تجدید بنای قصر «ندی محل» که در ظاهر حیدر آباد دکن احداث شده
بوده نوشته است: و ملا برهان تبریزی که از اهل مجلس نواب مستطاب مشارالیه (ابن
خاتون) است، در این رباعی مصرع آخر را تاریخ کرده است:

چون گشت جهان ز شاه عبدالله نو گردید نندی محل به دورشه نو
معمار خرد به سال تاریخش گفت «شد قصر نندی محل بسان مه نو»

(= ۱۰۵۰)

و نیز در فتح «اودگیر» که به سال هزار و پنجاه و سه (۱۰۵۳ هـ) واقع شده است و
شعرای عصر، تاریخها برای این فتح گفته‌اند، از آن جمله این چند تاریخ در این مقام
مرقوم شد: رباعی جامع الفنون ملا برهان تبریزی که چهار مصرع چهار تاریخ است:

در عهد گزین پادشه عالمگیر با جدّ وزیر کامل با تدبیر
اقبال چو صبح دوم آمد خندان آورد به ما نوید فتح اودگیر

از آثار او کتاب «برهان قاطع» می‌باشد که در تنوع و جامعیت شهرت مناسبی
کسب کرده است و هم اکنون نیز رایج و معمول است.^(۱)

(۱) برهان قاطع جامع‌ترین فرهنگ پارسی است. مؤلفان برخی از کلمات اجنبی و غیر پارسی را نیز که در
نظم و نثر پارسی معمول است همه را جمع‌آوری کرده و در این مجموعه گنجانده است بر همین اساس
این فرهنگ نیز مانند سایر فرهنگها نیاز به تحقیق، تنقیح و تصحیح دارد بر این اساس برخی از ادبای
نامی هند مانند: غالب دهلوی و غیر او در خصوص این کتاب پر حجم (پنج جلدی) حواشی و تعلیقات
عدیده به عناوین مختلف مانند قاطع برهان - ساطع برهان، رافع هذیان محرق قاطع برهان و تیغ تیز و
جز آنها نوشته‌اند اخیراً سید احمد عاصم عتایی از فضلاء عثمانی نیز در اوائل قرن سیزدهم هجری این
مجموعه را به اسم «تبیان نافع» به ترکی نقل کرده است و در ضمن ترجمه به فرهنگها و معاجم معتبر
للح

۳۷۷ - قاسم تبریزی «خازن» (زنده در ۱۰۸۳)

قاسم خان، فرزند شریف خازن، از نجای تبریز و ساکن عباس آباد اصفهان، متخلص به «خازن» می باشد.

صاحب تذکره لطائف الخیال که با او ملاقاتی داشته است، می نویسد: «قاسم خان، پسر شریف خازن است. جوانی است در غایت درویش نهادی و قناعت. در جهانگیر نگر ملاقات واقع شد، خیالات به طرز میرزا جلال اسیر دارد، و این بیت از اوست:

از باغ رفتی و دل بلبل ز ناله ریخت گل را شراب رنگ تمام از پیاله ریخت

* * *

آنچنان زی که گر از حادثه بر باد روی حسن معنی نگذارد که تو از باد روی

* * *

شمع شبستان کلبه ای که تو باشی خانه همسایه هم چراغ نخواهد

* * *

چند دیگر مراجعه و پس از اصلاح اغلاط و رفع اشتباهات مبلغی نیز از لغات، بر آن افزوده اند و این تالیف در تاریخ ۱۲۵۱ ه.ق در «قاهره» به چاپ رسیده است.

خود برهان قاطع مکرر در ایران و هندوستان به چاپ رسیده است بهترین مطبوع آن نسخه فوق العاده و بی نظیری است که از روی لغات و تواریخ قوامیس عدیده تصحیح شده و با حروف سربی در سال ۱۲۳۳ در کلکته به چاپ رسیده است این کتاب اخیراً با تصحیح شادروان دکتر محمد معین در ۶ جلد چاپ و از سوی انتشارات معتبر امیرکبیر انتشار یافته است.

منابع و مأخذ: سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۳۸-۲۳۵؛ به نقل از: دانشمندان آذربایجان، ص ۶۸-۶۹. ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۶. مقدمه لغتنامه دهخدا، ص ۲۱۷-۱۹۹. مقدمه برهان قاطع، تصحیح دکتر محمد معین و تصحیح محمد عباسی - سبک شناسی، بهار، ج ۱، ص ۲۹۲ - خانبا یا مشار، «ب»، ص ۷۵۵-۷۵۴ - حدیقة السلاطین، ص ۱۹۶۱.

بیشتر برد ز من لذت بال افشانی مرغ تصویر که تهمت زده پروازست^(۱)

۳۷۸ - قاسم تبریزی چلبی (قرن ۱۱)

محمد قاسم تبریزی - برادر محمد حسین چلبی و پدر رحیم تبریزست که ذکرشان گذشت، نصرآبادی گوید: «او به تجارت اوقات مصروف می‌داشت، در هند فوت شد. شعرش این است:

به کویش چون رسم جامی به یاد دوستان نوشم
بلی در کعبه یاد آرند یاران آشنایان را^(۲)

۳۷۹ - وصالی تبریزی (قرن ۱۱)

سلطان محمد وصالی تبریزی یکی از افراد عادی و متوسط تبریز بود. تقی کاشی گوید: «در کتابت نستعلیق دعوی قدرت می‌کرد و الحق بد نمی‌نوشت و فی الجمله طلب علم و دانش داشت و در بحث جانب حق را فرو نمی‌گذاشت، در اوایل شاعری از تبریز بیرون آمده اراده سفر هند نموده در محلی که به دارالمؤمنین کاشان آمد به صحبت وی در رسیدم، طبعش در غایت بلندی بود اما شعر نمی‌فهمید و به این چند بیت که درین اوراق ثبت شده اعتقاد بیش از حد داشت، چنانکه به هر دیوار مسجد و مدرسه و بقعه‌ای که می‌رسید به قلم جلی رقم این ابیات بر آنجا می‌نگاشت، چون به جانب هند رفت متقاضی اجل بنگاه وجودش را ویران ساخت.

(۱) سخنوان آذربایجان، ج ۲، ص ۶۰۸-۶۰۶؛ به نقل از: لطائف الخیال - تذکره نصرآبادی، ص ۱۲۱ - مقالات الشعر، ص ۵۱۴-۵۱۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰۵.
(۲) تذکره نصرآبادی، ص ۱۱۹.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۷۹

لطف پیش آر و جفا بگذار و جور از حد مبر تا نگردي متفعل روزی که یار من شوی
نگذرد در خاطرت هرگز خلاف وعده‌ای شمه‌ای گر با خبر از انتظار من شوی
عشق بیش از پیش من از جور روز افزون تو می‌کند کاری که آخر شرمسار من شوی

* * *

نا امیدی سبب رفتنم از بزم تو بود ورنه اندیشه‌ام از رفتن اغیار نبود(!)

* * *

به زغم من اگر حال رقیبان یار می‌پرسد

ز رشکم تا گشدد، یک حرف را صد یار می‌پرسد

* * *

به بزم وصل مه رویان وصالی چند می‌نازی

گرفتار بلای داغ هجران خواهمت دیدن

* * *

بعد عمری که زمن درد دلی گوش کند بخت بدبین که همان لحظه فراموش کند^(۱)

۳۸۰ - صائب تبریزی (م ۱۰۸۶)

تبریزی الاصل، اصفهانی المولد، از اکابر شعرای نامی ایران زمین است. چون شاه عباس اول اصفهان را پایتخت خود قرار داد و اهل علم و ادب و بازرگانان و صنعتگران را به آنجا دعوت نمود، صائب نیز در اصفهان سکونت گزید.

صائب به هر دو زبان ترکی و فارسی اشعار نغز و طرّفه در نهایت فصاحت و بلاغت گفته است. اشعار او را از ۸۰ تا ۲۰۰ هزار بیت نوشته‌اند و نیز سفینه‌ای فراهم آورده است که شامل ۲۵ هزار بیت از ۸۰۰ تن از شاعران می‌باشد. او از پیشوایان سبک هندی است و در اشعار خود مضامین باریک و دقیق با تعبیرات لطیف و معانی عمیق

(۱) گلچین بهانی، کاروان هند، ص ۱۵۱۹-۱۵۲۰.

فراوانی دارد و از خصوصیات او ارسال مثل است. به صورتی غالب ابیات او شامل مثلی می باشد.

از آثار او:

۱- دیوان شعری که به دیوان صائب معروف است - مشتمل بر معانی بدیعه و انواع تشبیهات و استعارات که در واقع گنجینه عرفان است.

۲- قندهارنامه

۳- محمودیات که این دو مثنوی از آن است.

از اشعار ترکی او:

نه احتیاج که ساقی ویره شراب سنه	که اوز پیاله سنی ویردی آفتاب سنه
شراب لمن ایچون توکمه آبرو زنهار	که دمبدم لب لعلون ویرور شراب سنه
سنون صحیفه حسنون کلام صائب دور	که داغ عیب اولور خال انتخاب سنه

از اشعار فارسی:

ز مستی دیگران را می کنی تکلیف می نوشی

به عیب دیگران خواهی که عیب خویشتن پوشی

* * *

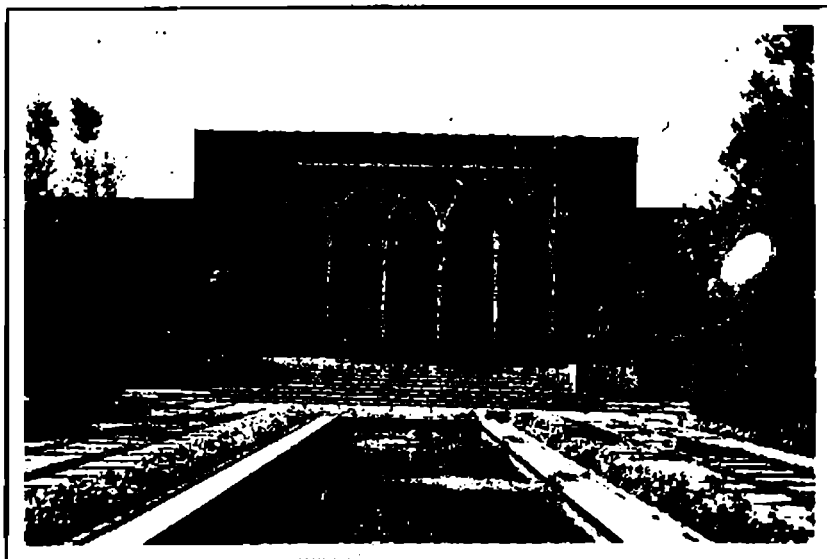
از شیشه بی می، می بی شیشه طلب کن حق را ز دل خالی از اندیشه، طلب کن^(۱)

* * *

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خالی است جای تو
در مشت خاک من چه بود لایق نثار هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو
بزرگان ادب در سخن صائب:

ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش

(۱) ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۴۰-۳۳۷. دیوان صائب به خط خویش - سخن سخنوران، ج ۱، ص ۴۶۲-۴۷۲.



آرامگاه صائب



مجموعه زیبای مسجد جامع اصفهان

۱۳۸۲ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

از گفته مولانا مدهوش شدم صائب این ساغر روحانی صهبای دگر دارد

* * *

شکر نه که بعد از سفر حج، صایب عهد خود تازه به سلطان خراسان کردم

* * *

در این ایام شد ختم سخن بر خاصه صائب مسلم بودگر زین پیش بر سعدی شکر خایی

آثار او:

دیوان - بیاض صایب - مرآة الجمال - میخانه - قندهارنامه - آرایش نگار.

از دل سنگین لیلی کعبه جان ساختند از غبار خاطر مجنون بیابان ساختند
زلف کافر کیش او گردی که از دامن فشانند خاکبازان عمارت کافرستان ساختند
خضر را زخم نمایان گشت عمر جاودان تیغ سیراب ترا روزی که عریان ساختند
هر کجا دیوانه را دید از جا می رود شیشه دل را مگر از سنگ طفلان ساختند
و چه صیادی که از سهم تو شیران جهان هم ز پهلوی نزار خود نیستان ساختند
اهل دل چون نا امید از دامن مطلب شدند همچو دست غنچه صائب پای کویان ساختند
صائب در چند جای به تبریزی بودن خود اشاره می کند:

«صائب» از خاک پاک تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز

* * *

در بهار سرخ رویی هم چو جنت غوطه داد فکر رنگین تو «صائب» خطه تبریز را

* * *

ز حسن طبع تو «صائب» که در ترقی باد بلند نام شد از جمله شهرها، تبریز
صائب در اواخر عمر خود را در اصفهان در باغ تکیه معروف به تکیه میرزا
صائب گذرانید و در سال ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶ درگذشت و در همان باغ مدفون گردید.^(۱)

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۴۷۴-۴۶۲؛ به نقل از: تذکره نصرآبادی، ص ۲۱۷ - دانشمندان

۳۸۱- ارفع تبریزی (قرن یازدهم)

شیخ عماد فرزند میرزا ابراهیم و برادرزاده ملا گرامی است و «ارفع» تخلص می‌کرد از شعرای قرن یازدهم هجری قمری است و مدتی در اصفهان متولی مزار بابا رکن الدین مسعود بن عبدالله بیضاوی بود.

از اوست:

قرب اگر خواهی دل بیدار می‌یابد تو را در دل شب گریه بسیار می‌باید تو را
از دو جانب دوستی سامان الفت می‌شود با خدا آمیزش بسیار می‌باید تو را

* * *

خواهی که دلت محرم اسرار شود از جمله علم حق خبردار شود
از گریه بشو غبار آئینه دل مگذار ز گرد مصیبت، تار شود

* * *

خاموشم آن قدر که تو را یاد می‌کنم نا غافلم ز یاد تو فریاد می‌کنم
قطع نظر ز شاهد و ساغر نمی‌کنی شرم از خدا و ساقی کوثر نمی‌کنی^(۱)

۳۸۲- بایندر خان صفوی (قرن یازدهم)

بایندر خان صفوی از شعرای قرن یازدهم هجری قمری بوده و در طول حیات

۱- آذربایجان، ص ۲۱۷- شعر العجم، ج ۳، ص ۱۵۸- فهرست مجلس، ص ۳۲۶- مقدمه دیوان صائب، به قلم امیری فیروزکوهی- فرهنگ سخنوران، ص ۳۲۸.

(۱) تذکره نصرآبادی، ص ۴۰۴- قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۸۳۵- دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷- الذریعه، ج ۹، ص ۶۸- جنگ دیهیم، ص ۳۸۴- سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۷- تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۲۴.

خود در کمال راحتی و مردانگی می‌زیسته است. در تذکرها به تاریخ تولد و در گذشت وی اشاره‌ای نشده است و چون با سلسله صفویه رابطه نزدیکی داشته او را جزء خویشاوندان سلسله صفویه می‌پنداشتند. وی با مردم به خصوص شعراء و فقرا مربوط و محشور بود.

از اشعار اوست:

کاش زلف تو دگر بو به صبا نفروشد تا صبا منت کونین به ما نفروشد

* * *

به رغم توبه‌ام بزم خوشی آن رشک مه دارد خدا از آفت طاق‌دل ما را نگه دارد

* * *

گویند داغ سوز که واسوزی از غمش خود را تمام سوختم و وا نسوختم^(۱)

۳۸۳ - جعفر تبریزی (قرن یازدهم)

حاجی جعفرخان برادر اسماعیل خان تبریزی، از شعراء و سخنوران قرن یازدهم بوده است و در تذکرها در مورد تولد و وفات و زندگی او چیزی ذکر نشده است.

از اشعار اوست:

ابیات زیر در بیاض صائب به نام او ثبت شده است که در وصف اسب سروده شده است.

حبذا توسن شوخ تو که از تندی خوی هست چون فکرت عاشق بری از حال و محل
خوش خرامی است که هنگام تکاپو چو رود از حسیض کمره خاک سوی اوچ زحل

(۱) تذکره نصرآبادی، ج ۷، ص ۲۹ - روز روشن، ص ۸۹ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۹ - گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۱۹۵ - تذکره شعراء آذربایجان، ج اول، ص ۲۴.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۸۵

وقت رفتن شروری گر به جهد از نعلش آن شرر درگه رجعت شودش داغ کفل^(۱)

۳۸۴ - ثابت تبریزی (قرن یازدهم)

از شعرای قرن یازدهم ه.ق و از معاصرین و پیروان صائب تبریزی بوده است،
روزی صائب تبریزی سرودن غزلی با مطلع زیر را آغاز کرد:

طلوع صبح به تیغ کشیده می‌ماند شفق به سمبل در خون پییده می‌ماند
و ثابت بی‌درنگ این مطلع را به آن اضافه کرد.
دو ابرویش به دو تیغ کشیده می‌ماند دو نرگش به هزال رمیده می‌ماند

از اوست:

گل به تاراج خزان رفت و گلستان شد خراب

دیگر ای بلبل بگو در انتظار چیستی؟^(۲)

۳۸۵ - بختی تبریزی (قرن یازدهم)

ملا بختی تبریزی که «بختی» تخلص می‌کرد از شعرای قرن یازدهم هجری
قمری است. وی مکتب وقوع را تتبع می‌نمود. صاحب عرفات العاشقین به سال
۱۰۱۵ ه.ق به صحبت او رسیده و اینگونه نوشته است:

«در کسب فضایل صوری مجذّب بود، به حکمیّات گاه گاهی می‌پرداخت در شعر

(۱) دانشمندان آذربایجان، ج ۹۵ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۵-۱۹۴ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۸۹ -
تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۴۱-۱۴۰.

(۲) روز روشن، ص ۱۳۷ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۱ - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۹-۸۸ - سخنوران
آذربایجان، ج اول، ص ۳۷۳ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۱۶.

زبان وقوع را تتبع می نمود.

از آثار او:

آزار خاطر من به نهایت رسیده است بی التفاتی تو به غایت رسیده است
امید جور از تو ندارم، چه جای لطف نو میدیم بین به چه غایت رسیده است
مولف مکتب وقوع دوبیت ذیل را جزء منتخبات اشعار وقوعی از او نقل کرده است:

در این ایام حرلی از وفا نشیده ام از تو جفا بسیار با من کرده ای، رنجیده ام از تو
در اثبات وفا از بس که کردی امتحان من نداری اعتقاد آن که برگردیده ام از تو^(۱)

۳۸۶ - بدیعای تبریزی (قرن یازدهم)

بدیع الزمان فرزند علی رضای عباسی از شعرای قرن یازدهم هجری قمری و از مشاهیر خوشنویسان عصر شاه عباس اول صفوی می باشد. او «بدیعا» تخلص می کرد و در فنون حکمت و فلسفه مهارت داشت. و در دربار شاه عباس احترامی خاص برای او قائل بودند. شادروان دکتر «بیانی» درباره او می نویسد:

«این که گویند در جوانی و به قول سپهر به سال ۱۰۳۵ در گذشته است، روا نیست و من قطعه ایی به خط وی دارم که یک رباعی است و شاید از خود او باشد که در مدح شاه صفی سروده و کتابت کرده است، به این مضمون:

بر تاجووان، شاه صفی سر بادا بر فرق زمانه سایه گستر بادا
آوازه بندگی و شاهی تا هست ما بنده و شاه بنده پرور بادا

(۱) صبح گلشن، ص ۵۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۴ - مکتب وقوع، ص ۶۴۴ - فرهنگ سخنوران، ص ۷۹ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۳۲۸ - تذکره ریاض العارفین، ج ۱، ص ۱۰۴ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۸۱.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۸۷

که به این قرار لاقبل تا سال ۱۰۳۸ ه.ق تاریخ جلوس شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) در قید حیات بوده است.

از اوست:

از جمله آثار خطی او قطعه شعری است که در تاریخ ۱۰۳۵ سروده است:

چون به عونِ اِلاه کرد جلوس	پادشاه زمانه عبد الله
شد به تخت شاهی به جای پدر	خلق عالم شدند از این آگاه
سال تاریخ را «بدیع» گفت	«شاه گردون وقار عبدالله»
کردگارا به حق شاه نجف	سال نو باشدش چو جبهه ماه
آفتاب زمانه، ظل الله	برد دولت کنون، به مقصد راه

وفات او:

مؤلف پیدایش خط و خطاطان و همچنین مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان مدفن او را گورستان تخت پولاد اصفهان تعیین کرده‌اند و میرزا سنگلاخ به او لقب «نیک نگار» داده است.^(۱)

۳۸۷- ابوالهادی تبریزی (قرن ۱۱)

ابوالهادی تبریزی از سخنوران عذب البیان قرن یازدهم ه.ق تبریز می‌باشد.

(۱) احوال و آثار خوشنویسان، ج ۱، ص ۹۹-۹۷ - پیدایش خط و خطاطان، ص ۱۲۲-۱۴۱ - فرهنگ سخنوران، ص ۸۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۶ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۳۰ - تذکرة الشعراء آذربایجان، ج دوم، ص ۸۴-۸۵.

از اوست:

ز پیام من جوابی نشنید قاصد از وی دهم به این تسلی که ندیده‌ام هنوزش

* * *

ندانم با که داری وعده‌یی کز انتظار امشب

به وقت حرف چشمی با من و چشمی به ره داری

* * *

میان خوب‌رویان چون برآری سر که گویندت

ز دست بر نمی‌آید که یک عاشق نگهداری^(۱)

۳۸۸ - امین تبریزی (قرن یازدهم)

میرزا امین فرزند بزرگتر میرزا نوری بیگ و برادر میرزا شریف تبریزی، از
شعرای قرن ۱۱ ه.ق می‌باشد. نصر آبادی در تذکره خود از میرزا امین چنین یاد کرده
است:

«جوان قابلی بود، خط نستعلیق را خوب می‌نوشت. مدتها بیکار بود، در آخر
استیفای شیراز به او مرجوع شد و در آن اوقات در گذشت.»

از اوست:

نوگل من خنجه را خندان کند در زیر پوست

عشق او در سینه کار جان کند در زیر پوست

با تهی دستی هنر بی‌قدر باشد زآن، چنان

جوهر خود را چو رگ پنهان کند در زیر پوست

(۱) روز روشن، ص ۲۷ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۲ - عرفات العاشقین - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۹ -
سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۲ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۳۸.

وفات او:

همانگونه که ذکر شد در اواخر عمر استیفای شیراز به او مرجوع شد و در همان مکان نیز وفات کرد.^(۱)

۳۸۹ - مظفر تبریزی (قرن یازدهم)

حاجی مظفر، ولد علی رضا بیگ تبریزی ساکن عباس آباد اصفهان، به علاقه‌بندی مشغول بود، حاجی مظفر مدتی در اصفهان به کسب پدر مشغول بود، به آن مرتبه راضی نشده خود را در سلک شعرگنجاند، به سبب فطرت عالی از همه مقدم است، اراده هندوستان نموده بعد از آن سیر دکن کرده به جهان آباد رفته و جهان آباد از قدوم او تازه‌تر شده، در خدمت و تقرّب خان و سایر امرا اعتبار به هم رسانیده واجب الحج شده به مکه رفته و حج گزارده به هند رفته از آنجا به عراق آمده و مردم اصفهان همگی از نقلهای سلیس او فیض می‌برند خصوصاً کمینه که پیوسته از فیض او بهره‌ور است، گاهی که دماغ یاری می‌کند فکری می‌کند، شعرش اینست:

سراپای وجود در محبت شد کف خاکی هما بر تریتم نشست از بی استخوانیها

* * *

به جستجوی تو هر سو، فروغ دیده من به رنگ شعله یاقوت بر زمین نشست

* * *

ز شرم کشتنم خوی بر گل عارض چه می‌آری؟

کسی زخم شهیدان را به آب گل نمی‌شوید

* * *

مرا ز داغ درون گسریه کم نمی‌آید ز جوش خون لب زخم به هم نمی‌آید

(۱) تذکره نصرآبادی، ص ۹۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۴ - سخنران آذربایجان، ص ۲۲۰ - تذکره شعری آذربایجان، ج دوم، ص ۶۷ و ۶۸.

۱۳۹۰ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

شانه تاکی می‌زنی مشاطه در زنجیر زلف؟ هر گره کز زلف وا شد، عفته دل می‌شود

* * *

تبسم گر کند در گاه گفتار طلوع صبح باشد در نمکزار^(۱)

۳۹۰ - اسماعیل تبریزی (قرن یازدهم)

حاج اسماعیل خان تبریزی از شعرای قرن یازدهم هجری قمری است. او از شاعران صوفی مشرب و از تجار معروف عباس آباد اصفهان بود. به تصوّف علاقه فراوان داشت و گاهی به او حال استغراق دست می‌داد. مردی پاکدل و ستوده اخلاق و خوش مشرب بود. چندین بار به هندوستان مسافرت کرده و به دیدار عرفاء و صوفیان نائل شده بود. وی اغلب رباعی می‌گفت و این چند بیت از رباعیات اوست:

یرون ز جهان زین خم نه طاق بلند	در صیدگه قدس بینداز کمند
لبیض همه کس فراخور همت اوست	فواره شود به قدر سر چشمه بلند

* * *

تا خاک نشین کوی دلدار شدم	از لذت هر دو کون بیزار شدم
چون موج به روی بحر می‌غلطیدم	رو داد کشاکشی و هموار شدم ^(۲)

۳۹۱ - اسعد تبریزی (قرن یازدهم)

اسعد بن سعد الدین بن حسن خان تبریزی از شعرای قرن ده و یازده هجری

(۱) کاروان هند، ص ۱۳۱۳ - سخنوران آذربایجان، ج ۲ ص ۶۸۳-۶۸۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۶۰ - تذکرة نصرآبادی، ص ۴۳۰-۴۲۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۴۳.
(۲) سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۰۷ - تذکرة نصرآبادی، ص ۱۳۷ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸ - تذکرة شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۵۱.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۹۱

قمری می‌باشد. او به سال ۹۷۸ هجری قمری در استانبول متولد گشت. در عهد خود از علماء و محققین کم نظیر بود و به زبانهای عربی، فارسی و ترکی شعر می‌گفت. وی به سال ۱۰۲۳ هجری قمری به زیارت خانه خدا نایل شد و قصیده معروفی سرود.

از اوست:

یا رسول الله انت المقصد انت للرجلین نعم المسند
کل خیر فهو مجموع لديك بین جمع الرسل انت المفرد
در روضات الجنان به نقل از تراجم الاعیان (چاپ دمشق، ج ۲، ص ۵۱)
تخمیس ذیل نیز از او نقل شده است:
الله صلی من دلتی نخدمه ودّر اوصاله کالعقد نظمه
وبالصلاة من الرحمن نعظمه یا خیر من دلت بالقاع اعظمه
فطاب من طیهن القاع والاکم
زوناک یا خیر من صمت محاسنه باللطف ظاهره حلّی وباطنه
طوبی لطیبه روض انت قاطنه نفسی الفداء لقبر انت ساکنه
فیه المغاف و فیه الجود و الکرم

وفات او:

اسعد تبریزی به سال ۱۰۳۴ ه.ق در قسطنطنیه (استانبول) فوت کرده است.^(۱)

۳۹۲- اصولی تبریزی (قرن یازدهم)

اصولی تبریزی یکی از شاعران و ادیبان نامی قرن یازدهم هجری قمری است.

(۱) خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر - روضات الجنان، ج ۲، ص ۶۷۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۰۶ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۵۰.

۱۳۹۲ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

صاحب تذکرة «مآثر رحیمی» ملا عبدالباقی نهاوندی از او چنین یاد کرده است. «مولانا اصولی از دارالسلطنة تبریز است و در علم ادوار و موسیقی مهارت تمام داشته و در دارالسلطنة مذکور به آن امر اشتغال می نمود و از آن جا به دارالموحدین قزوین آمد و تصانیف مشهوره بست و قدرت خود را بر موسیقی دانان آن شهر که در ایران به دانستن موسیقی مشهورند ظاهر ساخت و مصنفات او در میانه مستعدان ایران بسیار است. اصولی از قزوین به هندوستان رفته و در آنجا به حضور میرزا عبدالرحیم خان خانان که ولایت گجرات را به تازگی فتح کرده بود شرفیاب و دست ارادت و مریدی به او داد و در سلک ندیمان و موسیقی دانان حکومت او درآمد و نقش سه گاه به نام ایشان بست و صله و جایزه فراوان از او دریافت نمود و مدت پنج سال به نغمات گوناگون و به ترنمات روح افزای، سامعه افروز مجلسیان ایشان بود و هر دوره نقش تازه و سر آوازه عالم گیر می ساخت تا آن که چون به مطلب و مدعای خود رسیده بود، ندای الرحیل در داد.

از او است:

تا دعای دولت از پیر شد فتح گجرات تو عالم گیر شد^(۱)

۳۹۳- ابوالوفای تبریزی (قرن یازدهم)

از سخنوران قرن یازدهم هجری قمری است و صاحب عرفات العاشقین این دو بیت را به وی نسبت داده است:

از لطیفی جام و لطف می به جام کس نداند این کدام است آن کدام

(۱) مآثر رحیم، ج ۳، ص ۱۶۹۱ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۱۰ - تذکرة شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۵۵.

بخش ششم: شاهران و سرایندگان ۱۳۹۳

گوی این جا باده هست و جام نیست گوی آن جا نیست باده هست جام^(۱)

۳۹۴ - اسد تبریزی (قرن یازدهم)

میر اسد الله تبریزی از سخنوران قرن یازدهم می باشد که در تبریز متولد شده و بعد از مسافرتی که به اصفهان می کند در آنجا ساکن می گردد. به نوشته نصرآبادی، اسد داماد زاهد بیگ پدر میرزا محسن بوده و با نصیرای همدانی نیز هم عصر و مصاحبت داشته است.

او در اواخر عمر مسافرتی نیز به هندوستان داشته که در همان دیار عمرش به پایان رسیده و دار فانی را وداع گفته است.

در آتشکده آذر و قاموس الاعلام آمده است: «میراسدالله تبریزی از سادات و بزرگان دارالسلطنة تبریز معرفی شده و بیت ذیل به او نسبت داده شده است:
چشمی که به رویم زره لطف گشودی خواهم که به آن چشم نینی همه کس را

از اشعار اوست:

طرفه حالی است که آن آتش سوزان از من دورتر می شود و بیشتر می سوزد

وفات او:

میر اسد الله تبریزی در اواخر عمر مسافرتی به هندوستان می کند و در همان دیار نیز وفات می کند.^(۲)

(۱) عرفات العاشقین - الذریعه، ج ۹، ص ۵۲ - دانشندان آذربایجان، ص ۲۹ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۱۹۲ - جنگ دیهیم، ص ۳۳۸ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۳۷.
(۲) دانشندان آذربایجان، ص ۴۰ - تذکره نصرآبادی - ریاض العارفین، ج ۱، ص ۵۳ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۸ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۴۶.

۳۹۵- احمد بیگ تبریزی (قرن یازدهم)

احمد بیگ برادر میرزا محمد مجذوب از شعرای قرن یازدهم هجری قمری است.

از اوست:

در هیچ منزلی دلم آسودگی ندید ما را تمام عرصه عالم وطن شده است

* * *

شاهد غنچه ز باران چمن بود گذشت بوی گل گرد سواران چمن بود گذشت^(۱)

۳۹۶- باقر تبریزی (قرن ۱۱)

میرزا باقر از نوادگان قاضی زین العابدین تبریزی از شعرای قرن یازدهم هجری قمری است او ساکن اصفهان بود و از محضر علامه بزرگ آقا حسین خوانساری کسب فیض و کمال می کرد و از جمله دانشمندان و فضیلائی معروف و در واقع باقر علوم و حائز کمالات بود. مدرس مدرسه قطیبه بود و تقسیم گندم و گوسفند به طریقی که با جد مرحومش قرار داشت، با او بود. در نظم اشعار و معنای طولانی داشته و دیوانش مملو از اشعار نغز و زیبا است:

از اوست:

فصل گل و موسم بهار است گلزار به رنگ و بوی یار است

(۱) تذکره نصرآبادی، ص ۱۹۳ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۵ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۴۱.

بی تو شب ماه تیره روزان چون چشم سفید گشته ناراست

* * *

چمن دیگر به کام قمریان است زعکس سبزه چون سرو روان است

* * *

حاصل زندگی ما سخن رنگین است آن هم از دست تھی در گرو تحسین است

* * *

هم چو غنچه تا به کی دریند خود باشد کسی خیمه زن چون لاله بیرون از سواد خویشتن

* * *

دل که تنگ از خیال آن دهن است سخنان فریب را وطن است

خرقه چاک چاک زنده دلان آرزوهای مرده را کفن است

گشته از خط حساب حش پاک باقی لاکلام او، دهن است

جز سخن نیست در کفم چیزی رهن منقول من حدیث من است^(۱)

۳۹۷- همایی آذربایجانی (قرن ۱۱)

درویش سهراب همایی - از شعرایی است که میرزا صائب او را در کشمیر دیده و مثنوی ذیل را از وی به بیاض خود نقل کرده است:

هر که او درد ترا در خاک برد راحت آسودگان را پاک برد

هر که او در عقل نبود پیشوا هست بی شبهه صوابش هم خطا

ز آن مصای عقلت اکنون داده اند تا که فردا عذر لنگت نشوند

هر کجا تخمی به خاک آغشته اند بسر امید گریه من کشته اند

(۱) تذکره نصرآبادی، ص ۱۷۵ و ۵۳۳-۵۳۲. کلمات الشعراء، ص ۱۰. تذکره المعاصرین، حزین، ص ۳۸-۳۹. صبح گلشن، ص ۵۳. دانشمندان آذربایجان، ص ۶۳-۶۲. سخنران آذربایجان، ج اول، ص ۲۲۴. تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۷۵-۷۲.

ما نفس‌هایم و بود ما دمیت	هستی ما بانگ نایی بیش نیست
خوش عزیزی را به خواری باختیم	قصد و وقت خسویش را نشناختیم
صبر بعد از مرگ هم باشد محال	گر تویی مقصود جان ای بی‌همال
قامتم چوگان شد و گویی نبرد	جان زرنج و محنت پیری فرد
شاهد آوردم به وفق مدعا	از سنایی معنی این بیت را
جمع گشتن نیست با مادر درست	«در حقیقت زال دنیا مام تست
غیر شیری گآن بود سد رمق	نیست از مادر حلال ای مستحق
مادر خود را به عقد آوردنت ^(۱)	بیش ازینست گر تصرف داد دست

۳۹۸ - نعمت تبریزی (قرن ۱۱)

اسمش حکیم مؤمن و از تلامذه ملامحسن متخلص به فیض از شاعران سده یازدهم، حکیمی باحکمت بود و فاضلی بامعرفت و ایمان، در بعضی از علوم هم تألیفات ستوده دارد. احوالش در تذکره علی قلیخان لکزی دیده شد. این بیت از اشعارش انتخاب شده است:

نه بینی روی دل تا روی دل در این و آن بینی
 نیایی خویش را تا خویشتن را در میان بینی
 مکن در می‌نماید صورت از آینه زنگین
 دل خود صاف کن تا صافی خلق جهان بینی
 سر مویی طمع تا در متاع این و آن داری
 مرام خویشتن دائم به دست این و آن بینی^(۲)

(۱) دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۹-۳۹۸.

(۲) سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص ۷۵۱؛ به نقل از: تذکره نصرآبادی، ص ۱۹۴ - ریاض العارفین،

۳۹۹- رحیم تبریزی (قرن ۱۱)

میرزا رحیم - ولد محمد قاسم و برادر محمد حسین چلبی جوان آراسته قابلی
بود، گویا در هند فوت شد، این ابیات ازوست:

رسمی است که رهن به شب تیره زند راه ساقی شب مهتاب، ره توبه مازد

* * *

می ستاند صد دل و یک دل نمی دارد نگاه زلف را با این باد دستیها پریشان کرده است

* * *

بر روی خویش بیند، از خواب خوش چو برخاست

آینه در کف او، هم فال و هم تماشا است

* * *

کام جستن از بزرگان جهان دونه می است

گر توان چیزی گرفت از اهل دولت عبرت است

* * *

به نوعی به من دشمنند امهات که گویی من از مادر دیگرم

* * *

عالم ز بتان هند زیبات چون دیده که روشن از سیاهیست^(۱)

چلایص ۲۳۶ - صبح گلشن، ص ۴۸ و ۵۳۱ - قاموس الأعلام، ج ۶، ص ۴۵۹۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۵۸-۵۷ - ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۱۲۹ - الذریعة، ج ۹، ص ۱۱۵ و ۱۲۱۲ .
(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۱، ص ۳۳۸ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۳۶۹ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵۸ .

۴۰۰ - معصوم تبریزی (قرن ۱۱)

نصرآبادی می نویسد: «میرزا معصوم - نواده حاجی باقر دراز تبریزی، پدرش حاجی مؤمن نام داشت. جدش از کدخدایان معتبر تجار بود، چنانکه در میان تجار تبریزی به کدخدایی و پاکیزگی او کم کسی بود، مشارالیه هم جوان آدمی به شرمی است، گاهی به سفر هند می رود، نهایت راستی و درستی در آن امر به عمل می آورد و طبعش در ترتیب شعر خالی از لطف نیست و این ابیات ازوست:

جور با عاشق دیرینه نمی باید کرد گر محبت نکنی، کینه نمی باید کرد
فیض نه جرعه ایام به از سر جوشست ترک می در شب آدینه نمی باید کرد

* * *

ساغر چون به کف می گیرد آن ماه تمام
هاله می افتد به گرد عارضش از خط جام
بسکه گردیده است در گلشن فضای عیش ننگ
می شود آزاد، هر مرغی که می افتد به دام

* * *

یکسان نمود با خاک، چرخ کبود ما را این آسیا برآورد، گرد از وجود ما را

رباعی:

از دوریت ای تازه نهال امید دل خون شد و قطره قطره از دیده چکید
از بسکه زدیده ریختم گوهر اشک مانند صدف به کانه چشم خشکید^(۱)

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۳۱۸ - سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص ۶۹۳-۶۹۲ - تذکره نصرآبادی، ص ۱۳۶-۱۳۵ - صبح گلشن، ص ۴۳۰ - قاموس الأعلام، ج ۶، ص ۴۳۲۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۵۱ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۷۰.

۴۰۱ - اسماعیل بیگ قراجہ داغی (قرن ۱۲)

مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان شرح حال او را اینگونه آورده است که
رباعی زیر، در جنگی بنام اسماعیل بیگ قراجہ داغی آمده است:

در ملک تجرّد که دلش سلطان است بی‌برگی عیش و بی‌بری سامان است
مردان خدا به بوریا می‌خواهند این بیشه‌نی، تکیه‌گه شیران است^(۱)

۴۰۲ - بهرامی اردبیلی (قرن ۱۲)

در تذکره روز روشن بنام ملا ظهیر الدین از وی یاد شده است و همچنین قید
شده است که وی از شعرای شیرین زبان و شیوا بیان اردبیل بوده است:

از اوست:

زلف تو می‌کند نهان آن رخ همچو روز را شام بلی نهان کند مهر جهان فروز را

* * *

نیاردگر برون از کنج لب گاهی زبانش را سرمویی نیابد هیچ کس راه دهانش را

* * *

دهد تا راهم اندر کویش آن مه پاره بهرامی،

شبی صد بار بوسم دست و پای پاسباتش را^(۲)

(۱) دانشمندان آذربایجان، ص ۳۷-۳۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۷۳ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۱۰۸ -
تذکره شعرای آذربایجان، ص ۲۲۵.

(۲) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۳ - روز روشن، ص ۱۰۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۴۸.

۴۰۳ - جنون اردبیلی (زنده در ۱۱۰۷)

جنونی اردبیلی از شعرا و سخنوران اوایل قرن دوازدهم هجری قمری است. وی به سال ۱۱۰۷ در اردبیل زنده و در حال حیات بوده است.

از آثار او:

در تذکره «الذریعه» درباره دیوان جنون چنین آمده است «جنونی اردبیلی سه هزار و دویست و پنجاه و چهار بیت شعر فارسی و ترکی سروده است دیوانش به جنگ نامه ترکی معروف است و آن را در کتابخانه سلطان القرای تبریز دیده است.»

از اشعار او:

چو از خلوت به صحرا جلوه گر شد حسن پی پروا
به سر هر ذره را سودای شور و عشق شد پیدا
«جنونی» محو روی دلستان خود، چه می‌داند
که مجنون است می‌آید برش یا می‌رود لیل^(۱)

۴۰۴ - تسکین تبریزی (م ۱۱۱۸)

میرزا فتح علی بیگ تبریزی برادر داراب بیگ جويا می‌باشد و میرزا کامران «گویا» نیز یکی دیگر از برادران وی است. او معاصر عالمگیر شاه بوده و در حالیکه هنوز جوان بوده است در عصر همین شاه وفات یافته است. (۱۱۱۸ - ۱۰۶۸ ه. ق.)

(۱) الذریعه، ج ۹، ص ۲۰۶-۲۰۷ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۸ - تذکره شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۳۹.

بخش ششم: شاهران و سرایندگان ۱۴۰۱

از اشعار اوست:

به کیش حق پرستان کفر از پندار، می باشد رگ گردن میان اهل دل زَنار می باشد

* * *

شبى که عارض او را به خواب مى بینم ستاره مى شمرم آفتاب مى بینم^(۱)

۴۰۵ - جویای تبریزی (م ۱۱۱۸)

میرزا داراب بیگ فرزند سامری تبریزی، متخلص به «جویا» از شعرا و سخنوران نامی اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم هجری قمری می باشد. اصلش از تبریز است ولی او و برادرهایش میرزا کامران «گویا» و میرزا فتحعلی «تسکین» در کشمیر متولد شده اند.

مؤلف صبیح گلشن درباره او چنین می نویسد:

«میرزا داراب بیگ، منشأ و اصلش شهر تبریز است و مولد جویا و برادرش میرزا کامران گویا خطه کشمیر مردم خیز بوده و با سالک یزدی و سالک قزوینی و طالب حکیم هم بزمی نموده است و بعد از غنی کشمیری، استاد مسلم الثبوت سخن سنجان آن دیار بوده، علی ابراهیم خان حاکم کشمیر در مراعات او به دل کوشیدی و در حسن سلوک با وی گرم جوشیدی، به عهد عالمگیری در سنه ثمان عشر و مائة الف (۱۱۱۸) با گذشتگان پیوست، یادگارش دیوان متضمن سایر اقسام نظم دست به دست ارباب ذوق است....»

دکتر محمد باقر استاد دانشگاه پنجاب در احوال و آثار جویا چنین نقل قول

کرده است:

«میرزا داراب جویا، صاحب سخن و معنی یاب بود. در فن سخن پردازی

(۱) روز روشن، ص ۱۳۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۷ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۷۰ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۱۲.

پیروی میرزا صایب می نمود. با محمد سعید اشرف و ملا علی رضای تجلی صحبت داشت. میرزا داراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت و صاحب دیوان فصاحت بیان است.»

واله داغستانی، شمس الدین سامی و مرحوم تربیت و محمد علی مدرس در تذکرة‌های خود مطالب مذکور را نقل کرده‌اند و غلامعلی آزاد در تذکرة خود چنین می‌نویسد:

«اغلب شعرای هند که در اوایل قرن دوازدهم هجری بوده‌اند مانند عبدالعلی طالع و عبدالعزیز قبول و ملا ساطع و غیر آنها همه از خوش فکران کشمیر و از تلامذة میرزا جویا هستند و در عهد عالمگیر پادشاه در خانه او هنگامه صاحب سخنان گرم بوده است.

از آثار اوست:

کلیات جویا که دارای چند نسخه بوده و در لاهور نیز به چاپ رسیده است. دیوانش تقریباً دارای هفت هزار بیت شعر می‌باشد و مشتمل است بر دیباچه‌یی به نثر درباره فن شعر و شاعری، قصاید و ترجیعات در مدح ائمة اطهار علیهم السلام و غزلیات، رباعیات، مقطعات، دو مثنوی مختصر به نامهای حاتمیه و مثنوی حسن معنی در تعریف کشمیر می‌باشد، از آثار دیگر او، مقدمه و دیباچه‌ای است که بر سفینه اشعار میرزا صائب و مرقعات میر هدایت الله خان و برخی رقعات دوستانه و خطبه نوروز را می‌توان نام برد.

سبک او:

جویا، هر چند در تمام فنون طبع خود را آزموده است ولی در غزلسرای گوی سبقت را از دیگران ربود، و از صائب تبریزی پیروی کرده است. خصوصیات سبک هندی در اشعارش نمایان بوده، مضامین بدیع و تازه، استعارات و ترکیبات مجاز،

استعمال امثال و اصطلاحات، به کار بردن صنعت مراعاة النظیر، تمثیل ارسال المثل، از جمله خصوصیات اشعار اوست.

از اشعار او:

مگر بگذشت دل آواره‌ای ناشاد زین صحرا
 که همچون آه درد آلود خیزد باد زین صحرا
 همچو آن عینک که در جزوی فراموش کنند
 کردم از شوقش نهان در نامه چشم خویش را
 اگر از گریه خودداری کنم چشمم خطر دارد
 ز ضبط اشک ترسم این جراحت آب بر دارد
 نگاه او چه خونریز است از پهلوی مرگانش
 چو ماهی با خود این، خنجر هزاران نیشتر دارد
 سروکار دل دیوانه‌ام افتاده با طفلی
 که هر جا ناله بر می‌دارد این آن سنگ بردارد
 و در استقبال از اشعار معروف شاعران نامی چنین سروده است:

«جویا» به طور آن غزل صائب است این «در کام همچو غنچه نگردد زبان ما»

* * *

بی تکلف ز شکرریزی صائب، جویا «طوطی نطق تو طرز سخن آموخته است»

* * *

«جویا» زده ناخن به دلم «نبش» قطره شبنم شده چشم تر بلبل»

از آثار او:

سینه صد چاک مانند قفس داریم ما ناله پهلوشکافی چون جرس داریم ما
 راز دار عشق را نبود مجال دم زدن بخیه بر زخم دل از تار نفس داریم ما

هاقبت با گوشه‌یی از هر دو عالم ساختیم کنج چشم سرمه آلودی هوس داریم ما
عشق سرکش را به جسم زار الفت داده‌ایم صد نیستان شعله در آغوش خس داریم ما
زندگانی در گرفتاریست ما را چون حباب از قفس گونیم «جویا» تا نفس داریم ما



هرگز نبود غیر توام آرزوی دل یارب نهی مبدا ازین می‌سبوی دل
جز غنچه‌ای که می‌شکند از نسیم صبح از کس ندیده‌ایم درین باغ روی دل
تا خنجر ترا لب زخم دلم مکید آمد مرا ز فیض تو آبی به جوی دل
تا با خودی ز حضرت دل دور مانده‌ای از خود برون خرام پی جستجوی دل

فوت او:

جویا به عهد عالمگیر شاه در سال ۱۱۱۸ ه. ق فوت کرده است و عبارت
«سخن پرور» ماده تاریخ فوت او است.^(۱)

۴۰۶ - تأثیر تبریزی (م ۱۱۲۰)

میرزا محسن تأثیر تبریزی از شاعران شیعی مذهب معروف قرن دوازدهم
هجری قمری در اواخر عهد صفویه است. او از نوادگان ابوالخان زرگر تبریزی بوده،
از جانب مادر سلسله نسبش به محمد حسین چلبی تبریزی منتهی می‌شود. آباء و
اجداد میرزا در عهد شاه عباس کبیر از تبریز به اصفهان می‌روند و تأثیر در آنجا متولد
می‌شود. از پادشاهان صفوی نیز شاه سلیمان و شاه سلطان حسین را درک کرده،
قصاید و قطعات فراوانی در حق آنها و سایر رجال عهد آنان سروده است.

(۱) تحفة سامی، ص ۱۸۵۴ - مدرس، ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۸۹ - تربیت، دانشمندان آذربایجان،
ص ۱۰۱-۱۰۲ - پرفسور دکتر محمد باقر، احوال و آثار جوهری تبریزی، لاهور، ۱۳۳۳ ه. ش - مشار،
ج ۲، ص ۲۳۹-۲۳۸ - فرهنگ سخنوران، خیام‌پور، ج ۱، ص ۳۳۱، حرف ج.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۰۵

نصرآبادی از تذکره نویسان معاصرش، دوره جوانی وی را چنین توصیف می‌کند:

«میرزا محسن جوانی است در کمال دلچسبی و خوش قماش، ظاهر و باطن غبار جواهر قدسیه است که از والای آسمان بر سر اهل زمین بیخته‌اند. یا پیکریست که به قالب آرزوی من ریخته‌اند. تحریر جلدی از دفاتر ارباب التحویل با ایشان است، تحویلداران را به همه جهت طالع مدد نموده چرا که آن جناب در کمال مروت و سلامت نفس‌اند و در تربیت نظم طبعش شوخی دارد. چنان که در اوایل فکر معانی به ظهور می‌رساند.

شیخ محمد علی حزین لاهیجی نیز وی را صاحب آداب حمیده و اخلاق پسندیده دانسته است، درباره‌اش چنین می‌نویسد: «نواب وحیدالزمان در مقام تربیت او بر آمده، دفتر آوارچه عراق را به او مفوض داشته و بعد از آن به وزارت دارالعباد یزد در رسید. در علم سیاق و انتظام مهام دیوانی و حسن معاشرت با انام بی قرینه و با این خاکسار صدیق دیرینه بود و در اواخر مدتی است از مهمات دنیا باز داشته به عزت و احترام در اصفهان معتکف منزل خویش بوده تا به جوار ملک اعلی رحلت نمود، از هر نوع شعر بسیار گفتی، فکرش بدقایق سخن‌رسا و معنی بیشتر از بعضی یاران اقران آشنا بوده است.

از آثار او:

کلیات او مشتمل بر قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و هفت مثنوی است: زبده قصاید وی در نعت و منقبت چهارده معصوم علیهم السلام است. روان غزلهایش و دلچسب و شیرین و مملو از مضامین و اصطلاحات جدید است و مطلع دیوانش که به ده هزار بیت می‌رسد چنین است:

ای در کف مهر تو سر رشته عنوانها دارند سرافرازی از نام تو دیوانها
و اسامی مثنویات «تأثیر» با این ترتیب است:

مفاخر آذربایجان (ج ۳)

۱- مثنوی منهاج المعراج در بحر متقارب، منحصر به لیلۃ معراج حضرت رسول (ص) است.

۲- مثنوی میمنت در بحر متقارب است

۳- مثنوی دعوة العاشقین در بحر خسرو و شیرین است

۴- مثنوی گلزار سعادت در بحر خسرو و شیرین است در تعریف باغها و عمارتهای سعادت آباد اصفهان.

۵- مثنوی ثمرة الحجاب در بحر هفت پیکر است

۶- مثنوی جهان نما در بحر مخزن الاسرار است، در وصف عمارت و باغ فرح آباد اصفهان

۷- مثنوی حسن اتفاق در بحر لیلی و مجنون است، در این مثنوی «تفت» را توصیف کرده است.

دیوان اشعارش اخیراً از طرف مرکز نشر دانشگاهی در ۸۶۰ صفحه به چاپ رسیده است نسخ خطی متعددی در کتابخانه‌ها از وی موجود است.

از اشعار اوست:

بر کوی رحمت از گنه افتاده راه ما سنگ نشان ما شده کوی گناه ما

* * *

مرا از فطرت خورشید تابان این پسند آمد که با یک چشم می‌بیند بزرگ و خرد دنیا را

* * *

همت سرشارم از دنیا کند پهلوی تهی چشم تا بر دست خود باشد حجاب آسا مرا

* * *

گر چه از نیکان، نیم خود را به نیکان بسته‌ام در ریاض آفرینش رسته گلدسته‌ام

* * *

آسودگی نگردد از راه سعی حاصل تا خواب خود نیاید نتوان به خواب رفتن

فوت او:

تاریخ درگذشت او را معاصرویی، میرزا داوود اصفهانی متخلص به «عشق» چنین گفته است: «آه از تأثیر آه» که محقق می‌شود وی به سال ۱۱۳۱ ه.ق وفات یافته است. اما مولف ریحانة الادب درگذشت او را ۱۱۲۹ ه.ق ۱۰۹۵ شمسی ضبط کرده است. و مؤلف «صحف ابراهیم» درگذشت او را چند سال قبل از استیلای افغان بر اصفهان و کشته شدن سلطان حسین صفوی نوشته است.^(۱)

۴۰۷ - برهان اردبیلی (م ۱۱۲۵)

برهان از سخنوران و شعرای آذربایجان بوده و به نوشته مرحوم تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان، دوبیت زیر در جنگ خطی مورخ ۱۱۲۵ به نام او آمده است:

به یاد روی تو آهم چو باد گللیز است به بوی زلف تو دود دلم سحر خیز است
پی شکست دل ماست چشم غمازت مگر شکست دل ما شکست پرهیز است^(۲)

۴۰۸ - الهی تبریزی (م ۱۱۶۵)

میرزا مهدی متخلص به «الهی» از شعرای قرن یازده و دوازده هجری قمری

(۱) تذکرة شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۰۵-۱۱۲ - تذکرة نصرآبادی، ص ۱۱۹-۱۲۰ - تذکرة المعاصرین، مزین، ص ۷۲-۷۴ - آتشکده آذر، ص ۱۷۵ - صحف ابراهیم (نسخة عکسی) - ریاض الجنة (خطی)، ص ۸۰۸ - شمع انجمن، ص ۹۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۷۷-۸۱ - ریحانة، ج ۱، ص ۱۹۷ - نشریة دانشکدة ادبیات تبریز، ج ۱، ص ۴۷-۵۲ - فهرست نسخها، ج ۳، ص ۱۸۵۰ - فرهنگ سخنوران، ص ۱۰۸ و ۵۱۸ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۴۲-۲۷۰ - تذکرة شعرای آذربایجان، ج دوم.

(۲) دانشمندان آذربایجان، ص ۶۸ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۱۰ - تذکرة شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۲۶.

می‌باشد. اصلش از تبریز ولی مولدش اصفهان بود و در همانجا زندگی می‌کرد. او در عصر خود از شعرای متبحر و فوق‌العاده باهوش بود.

حزین در تذکره خود درباره الهی این چنین می‌نویسد:

«در اصفهان نشو و نما یافته، قدری از اوقات خود را صرف تحصیل نموده، ذکاوت و شعور قوی داشت. در هینت و نجوم خاصه احکام مهارت به هم رسانیده و مشهور شد و سر از خدمت افاضل و فیض استفاده تافته. هر رطب و یا بسی که به خیالش می‌رسید آن را حقایق و معارف پنداشته از بوالهوالی و خود آرای در هرفن دخل نمود. مستقلانه سخنان بی سر و بن در هم می‌یافت و اعوجاجی سخت در سلیقه‌اش پیدا بود. قدم در هیچ مقام استوار نداشت. گاهی خویش را به حکماستی و گاهی به صوفیه تشبیه جستی و گاه از متکلمان گفتی و در سلک هیچ فرقه در شمار نیامدی از دانشوران کناره گرفت و با ساده‌دلان الیف بود آنها را مذمت می‌کرد و اینان را ستایش می‌نمود.»

الهی از شعرای بلندپایه و مشهور بود و ابیات ذیل از اوست:

به مشکین طره‌ای پیوند کردم رشته جان را

ز تو شیرازه بستم نسخه خواب پریشان را

به یاد تو ز بس چون غنچه سر در جیب پنبچیدم

چو گل لبریز نکهت ساختم چاک گریبان را

سخت می‌ترسم به حسرت انتظارم بگذرد رفته باشم از خود آن ساعت که یارم بگذرد

ای که خاکم را به باد از جلوه خود داده‌ای آن قدر بنشین که از پشت غبارم بگذرد

بر سر راهم (الهی) کیست پرسیدی ز غیر کشته تیغ توافل زنده نظاره‌یی

به خوبان غمزه خون خوار دادند به ما هم دیده خونبار دادند

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۰۹

نمی‌گردید از حُسنَت تلی به عاشق وعده دیدار دادند
نهال آفرینش بی ثمر بود محبت را به دلها بار دادند^(۱)

وفات او:

الهی در سن کهولت و در تاریخ ۱۱۶۵ هجری قمری رحلت نمود و در اصفهان مدفون گشت.

۴۰۹ - جوهر تبریزی «میرزا بابا» (م ۱۱۹۴)

از جمله سخنوران گمنام تبریز میرزا بابا متخلص به «جوهر» فرزند حاج کاظم تبریزی می‌باشد، که در هیچیک از کتب تاریخی از وی نامی نیامده است. وی از فضلا و شعرای قرن ۱۲ هجری و با میرزا حسن زنوزی - فانی - معاصر است. او از شاگردان آقا محمد باقر بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی بوده است. از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست ولی در همین حد می‌دانیم که در زمان کریم‌خان زند از علما و شعرای معروف آن عصر به شمار می‌رفت و کریم‌خان زند و ابوالفتح‌خان را مدح می‌کرده تاریخ وفات وی در ۱۱۹۴ ه.ق در زلزله تبریز اتفاق افتاده است.

آثار او:

۱ - به نظم در آوردن داستان یوسف و زلیخا ۲ - سفینه در ماده تاریخها. او در تعریف سخن این شعر را سروده است:

(۱) تذکره المعاصرین، حزین، ص ۱۱۳ - صفح ابراهیم (نسخه عکسی) - صبیح گلشن، ص ۳۵ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۹ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۱۲ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۵۷-۵۸.

بیا جوهر بیا ای من غلامت
 به ترویج سخن خرسند کن دل
 چراغی هر که زین روغن بر افروخت
 سخن باشد ز آبی جانفزا تر
 گرش فیض سخن می بود روزی
 سخن شامت و دلها بارگاهش
 شود مرغ سخن چون سایه انداز
 چون این ظل سعادت یابی از وی
 سخن آن غیرت آنینه مهر
 تنزل کرده سوی رتبه اش راه
 بان یوسف افتاده است در چاه
 وی به سال ۱۱۹۴ در اثر ویرانیهای زلزله تبریز درگذشته است.^(۱)

۴۱۰ - شیخ صالح تبریزی (قرن ۱۲)

« جوانی است به انواع فضایل انسانی آراسته و سخن سنجی است به اصناف
 فنون نکته دانی پیراسته، علم فقه را به غایت خوب می داند و لیکن از عمل آن
 بی نهایت بی خبر است. از مشایخ شهر تبریز است، ولی در دارالموحدین قزوین نشو
 و نمو یافته. »

این دو رباعی از واردات طبیعت اوست:

تا چین سر زلف توام منزل شد صدگونه بلا بر دل و جان حاصل شد
 با مهر رخت، ماه ملک دعوی داشت چون خط بنمود، دعویش باطل شد

(۱) نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۳، ص ۱ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۹۴ - ریاض الجنة،
 روضه ۴، ص ۷۱۸؛ روضه ۵، ص ۸۱۷-۸۱۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۰ - یوسف و زلیخا،
 تألیف دکتر خیام پور، ص ۵۴-۵۰.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۱۱

از دھوی حسن خط خموشش دارد مخمور، ز بند مستی دوشش دارد
 بر مصحف رویش نه خط ریحانست گر در دل ماست سر بگوشش دارد
 استاد گلچین معانی نیز در پاورقی اشاره‌ای دارد بر اینکه تذکره‌ای بر این شاعر
 در جای دیگر ندیده‌اند.

۴۱۱- توسنی تبریزی (قرن ۱۲)

او در کتاب روز روشن از شعرای عهد اکبری ذکر شده و ترجمه‌اش در مأخذ
 دیگری مقدم بر تذکره مزبوره به نظر نرسیده است، و از آنجا که وی در شعر از پیروان
 سبک صائب تبریزی بوده است باید از شعرای قرن ۱۲ هجری باشد.

او شاعری بی‌نظیر بود و اکثر اشعار او رباعیات است و این رباعی نیز از اوست:
 یا رب تا کی بهار و دی خواهد بود؟ سال و مه و هفته پی به پی خواهد بود؟
 تا کی کافر به عیش و مؤمن به عذاب؟ این روز قیامت تو، کی خواهد بود؟
 و این رباعی را در وقت سكرات گفته:

پیمانه چو پر شد، به ضروری رفتیم زین وادی محنت به صبوری رفتیم
 عمری گذرانندیم چو روشن خردان صد حیف که عاقبت به کوری رفتیم^(۱)

* * *

نیم ز پرستش محشر به هیچ باب خجل که خود حساب نمی‌گردد از حساب خجل

۴۱۲- ملا محمد حسین تبریزی (قرن ۱۲)

وی از اهالی تبریز و از بزرگان علم و اکابر فضلا و نخبه خوشنویسان عصر بود.

(۱) گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۵۲۷ - روز روشن، ص ۱۳۶ - منتخب التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۱۴۱۲ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

او در ابتدا به اخذ علوم متنوعه همچون علم ادب و لغت عربی پرداخت و به مقامی عالی رسید و سپس رو به کتابت و خوشنویسی آورد و در این هنر شهره آفاق گردید چنانچه طالبان این هنر از شهرهای دور، به قصد یادگیری خط به تبریز مسافرت کرده و مقیم آن شهر می شدند. از قطعه هایی که برای شاگردان خود در تعلیم خط و پند می نوشته می توان به اشعار زیر اشاره نمود:

قلم را به رنبت فزون دان ز تیغ	بود گر چه کم ره به نیروی تن
قلم کار فرما، اگر بایدت	که گردی سرافراز هر انجمن
نه بینی که از بهر نظم جهان	شود بسته اش خسروان ز من
فرا پیش یک مرد صابت قلم	نیایند صد پهلوان تیغ زن ^(۱)

۴۱۳ - جمالی تبریزی (قرن ۱۲)

بانو خانزاده خانم تبریزی دختر امیر یادگار از شعرای زن آذربایجان است. مولف مرآة الخیال (مؤلفه ۱۱۰۲) درباره او می نویسد: «جمالی تبریزی دختر امیر یادگار است و در فهم بلندش سخن بسیار، اما در حسن و جمال دلفریش گفته اند که نقاش فطرت به رعنائی او نقشی بر صفحه ایام نکشیده و باغبان دهر، گلی به رنگینی او در حدیقه کاینات ندیده بود.

از اوست:

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه؟

انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه؟^(۲)

(۱) پیدایش خط و خطاطان، ص ۳۲۴ - ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۲۶.

(۲) تذکرة ریاض العارفین، ج ۱، ص ۲۲ - خیرات حسان، ج ۱، ص ۱۶۳ - مرآت الخیال، ص ۳۳۸ - ۳۳۹.

۴۱۴ - اثر تبریزی (قرن دوازدهم)

از شعرای قرن دوازدهم هجری قمری و صاحب دیوان است. اسحق بیگ متخلص به عذری (برادر آذر، صاحب آتشکده) در تذکره خود بیت زیر را به نام او ثبت کرده است.

هست صد منت به جان از غیت بدگو مرا چون به این قریب می‌آرد به یاد او مرا^(۱)

۴۱۵ - مفتون «عبدالرزاق بیک دنبلی» (م ۱۲۴۳)

مفتون یکی از بزرگترین دانشمندان و سخن‌سرایان آذربایجان در دوره فتحعلی‌شاه قاجار است. وی در سال ۱۱۷۶ در خوی متولد شد و در سال ۱۲۴۳، در سن ۶۷ سالگی در تبریز دار فانی را وداع گفت.

از آثار او می‌توان به «تجربة الأحرار و تسلیة الأبرار» اشاره کرد که به قول استاد ملک الشعرای بهار، این کتاب یکی از شاهکارهای قرن دوازدهم هجری است که به شیوه و صاف و گلستان تحریر یافته است.

۱ - مختار نامه: غزوات مختار ابن ابی عبیده ثقفی را به طرز شاهنامه فردوسی به نظم در آورده است.

۲ - حدیقه: شامل شرح حال شعرای عرب و معانی بعضی از اشعار آنها به زبان فارسی است.

۱- دانشمندان آذربایجان، ص ۹۸-۹۹ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۵۱ - فرهنگ سخنوران، ص ۱۳۶ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۴ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۴۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۰ - الذریعه، ج ۹، ص ۵۳ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۳ - جنگ دیهیم، ص ۳۴۶ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۳۸.

۳- روضة الاداب و جنة الالباب

۴- حقایق الانوار

۵- حدایق الادباء

۶- نگارستان دارا

۷- مآثر سلطانی

۸- ریاض الجنة مشتمل بر تاریخ سلسله دنباله می باشد

از اوست:

چشم عبرت بین اگر داری بیار

بوی خون می آید از این مرحله

کعبه دل مقصد اهل صفاست

مانده است این خانه از بسیار کس

بر گل و سنبل وزد بی دستان

خاک ما را برده هر سو بادها^(۱)

چشم هیأت بین بسی داری به کار

چند خسبی؟ رفت اینک قافله

کعبه دل معبد اهل وفاست

کس نخواهد زیست در دام هوس

ای بسا بسا در بوستان

رفته ما یکبارگی از یادها

۴۱۶- شوقی تبریزی (زنده در ۱۲۴۸)

عبدالحسین متخلص به شوقی، فرزند خداویردی عبدالرسول وزیر دنبیل

تبریزی، مستوفی زمان فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار بود. از آثار او کلیاتی به خط

نستعلیق می باشد.

(۱) نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱، سال دوم، ص ۱-۱۳ - سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص

۸۸۶-۸۹۳ - تجربه الأحرار و نسلیة الأبرار - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۳ - تاریخ تذکرةهای فارسی،

ج ۱، ص ۶۸۹، ج ۲، ص ۴۰۱-۳۹۳ - فرهنگ سخنوران، ص ۵۵۷.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۱۵

از اوست:

دردا که فراق، ناتوان ساخت مرا بر بستر ناتوانی انداخت مرا
از ضعف چنان شدم که بر بالینم صد بار اجل آمد و نشناخت مرا

از آثار او:

کلیات که به خط نستعلیق خود شاعر، در تاریخ ۱۲۳۸ - ۱۲۴۸ نگاشته شده، که شامل مثنوی، رباعی «عبرة العاشقین» می باشد.^(۱)

۴۱۷ - جانی قراجہ داغی (م ۱۲۵۸)

میرزا آقاخان از شعراء و سخنوران قرن سیزدهم هجری قمری از ارسباران می باشد. اغلب در هزل و هجو به زبان ترکی آذربایجان شعر گفته است و اشعاری نیز به فارسی دارد.

از اوست:

قصیده ای در مدح عزیزخان سردار کل دارد که چند بیت از آن نقل می شود:
به فضل باری، چو شهریاری، شدی سواری، پی شکاری
من افت و خیزان دو دیده گریان چو ابر نیسان به نو بهاری
رکاب اسبت به کف گرفتم به عجز و گریه همی بگفتم
به عشق طاقم به ناله جفتم چو نی بنالم ز بی قراری
ملک طبیعت فرشته خویی بهشت رویی عبیر مویی
ز مهوشان جهان نکویی ولی چه سازم ستم شعاری

(۱) ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۶۶ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۴۵۵ - قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۸۸.

نموده آهم به چرخ تاثیر تو را موثر نشد چه تدبیر
اگر نمایم هم تو تقریر به حال زارم تو اشکباری
در مدح حاجی میرزا حسن وزیر نیز قصیده‌ای سروده و ضمن آن اینگونه گفته
است که:

هر چه بر قامت تو جامه معنی دوزم
قدّ تو هست رسا جامه معنی است قصیر
جبه‌ای وعده به من کرده‌ای آخر تا کی
به درت آید و غمگین رود این «جانی» پیر؟^(۱)

۴۱۸ - سید ابوالقاسم نباتی (م ۱۲۶۲)

مرحوم سید ابوالقاسم بن میر یحیی اُشتینی، متخلص به «مجنون شاه» یا «خان
چوپان»، یکی از شاعران آذربایجان از منطقه ارسباران می‌باشد.
او شاعری علی‌گو و علی‌جو بوده است و در مدح و توصیف مولا علی (ع)
گوی سبقت را از همگنان و خیل شاعران مدّاح اهل بیت عصمت (ع) ربوده است او
اشعار فراوانی در حق آن بزرگ سروده است که در دیوانش ثبت است زادگاه او
روستای «اُشتین» مرکز دهستان دیزمار شرقی از توابع ارسباران به سال ۱۱۹۱ متولد
گردید و سیر معرفت را از همان زمان از تعالیم و ارشادات و برکات وجودی شیخ
شهاب‌الدین اهری کسب نمود و در شعر و ادب به مرتبت والایی نائل آمد که توانست
حدود ۵۰۰۰ بیت شعر را از خود به یادگار بگذارد.

او شاعری مسلمان و شیعه دوازده امامی و مخلص اهل بیت و رسالت (ع) بوده
است. سروده‌های او در نواحی قفقاز، ترکیه، آذربایجان و سراسر ایران طرفدارانی

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ - جنگ شماره ۲۶۲۶، کتابخانه مرحوم نخجوانی -
دانشمندان آذربایجان، ص ۹ و ۹۲-۹۳ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۹۰.

دارد.

همچنان که گذشت او در شعر واله و عاشق مقامات مولای متقیان علی (ع) می باشد و رد و ذکر او علی (ع) و اولاد اطهار آن بزرگوار می باشد در این مورد گوید:
از عرش خدا بلندتر چیزی نیست بالاتر از آن اگر بود جای علی (ع) است

سبک حافظ:

نباتی سبک شعری حافظ لسان الغیب را الگوی اشعار خود ساخته است و او را مُراد و معلم خویش می داند و می گوید:

خواهی که شوی تو نیز موسی (ع) یک چند بکن شبانی من

* * *

در درگه خلق بندگی ما را کشت از بهر دو نان دوندگی ما را کشت

* * *

وقت است دگر که از غم آزاد شوم از وصل نگار خویش دلشاد شوم

از کوه قراجه داغ بر بندم رخت فریادکنان به سوی بغداد شوم

* * *

از هستی من در بدنم جان گِله دارد از خلقت من آدم و حیوان گِله دارد

از بس که زدم بر لب خود مهر خموشی از راز درونم لب و دندان گِله دارد

دیوان دو جلدی شعر نباتی در سال ۱۳۷۲ ه. ش به مناسبت کنگره ای که از سوی اداره کل ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی، در کلیبر برگزار شده بود، توسط انتشارات احرار تبریز به چاپ رسیده و در اختیار طالبان و مشتاقان اشعار او قرار گرفت.

همانطور که گذشت نباتی بیش از هر موضوع و عنوان دیگر عاشق و شیفته مقام مولی علی (ع) می باشد و عشق او دیوان او را مالا مال از ارادت و علاقه نموده است به حدی که گوید:

ایجاد بنای عالم از نام علی است آیین نبی ز ضرب صمصام علی است
میخانه دهر قایم از هستی او است آب رخ می ز جام گلفام علی است
نمونه‌ای از شعر او:

این درد که من دارم، هر روز فزون بادا
این دل که به ما دادی، بگذار که خون بادا
با عشق نسازد عقل، از من بشنو این نقل
امروز برآور قد، فردات چونون بادا
هر کس که شد عاشق‌وش، از جام ازل سرخوش
دیگر چه سخن او را، باید که جنون بادا
از عشق تو ای دلبر، هر دل که نیارد سر
سرگشته و سرگردان چون چرخ نگون بادا
ای ابر کسرم بر خیز، دریاب «نباتی» را
نوخیر گلستان است، حیف است زیون بادا
وفات او: او در سال ۱۲۶۲ وفات نمود. روانش شاد بادا!

۴۱۹ - اشرف تسوجی (م ۱۲۶۸)

مولانا علی اشرف متخلص به «اشرف» فرزند احمد فرزند ملا عبدالنبی فرزند شرف الدین محمد شریف و او فرزند طاهر و او فرزند فخرالدین و او فرزند زین الدین، از اعلم علما و افضل فضلاء و از شعرای قرن سیزدهم هجری قمری تسوج است. وی به سال ۱۱۸۹ ه.ق در شب عید قربان به دنیا آمده است و در سال ۱۲۲۲ با شرف‌نساء دختر حسین قلی خان پسر علی مراد خان، خواهرزاده کریم خان زند در نجف ازدواج کرده و صاحب شش فرزند ذکور به نامهای: احمد، محمد، خلیل، مرتضی، مسیح، کریم، شده است. او روزگار را به خوبی و خوشی می‌گذرانده

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۱۹

و با عباس میرزا نایب السلطنه ارتباط نزدیکی داشته، ولی پس از شکست وی از روسیه، عرصه بر اشرف نیز تنگ گشته و فقر و فاقه بر او چیره شده است. تا به آنجا که کتاب و دستار را در گرو نان، گذاشته است.
در این مورد می گوید:

بریده بسند دلم تیغ نیز فقر و غنا ربوده دل زکفم غصه معاش و مدار
برای لقمه جو پیش این و آن به گرو کتاب پیش یکی، پیش آن یکی دستار
ولی با وجود فقر مادی صاحب ثروت معنوی بوده، چنان که گوید:
اشرف از تأثیر استغنائی خویش دست خالی گنجها اندوخته

آثار او:

دیوان وی حاوی غزل، قصیده و مخمس می باشد و اثر منظوم دیگری به نام «شعله» از او به یادگار مانده است. دو مجموعه دیگر نیز به خط خویش دارد که در نزد آقای احمد اشرفی تسوجی است یکی در ۱۹۰ صفحه و دیگری در ۷۲۰ صفحه، ۶۵۰ صفحه آن مجموعه ای از اشعار شعرای پیشین و باقی به اشعار خود مولانا اشرف اختصاص دارد.

از اشعار اوست:

پرده از رخ بر نیفکنده ست جانانم هنوز ای فلک از پرده تن برمکش جانم هنوز
در ازل تیری زشت ترک مستی خورده ام زخمی حسرت کش آن تیر و پیکانم هنوز
پرتو حسن ازل را مظهري در کار بود زآن سبب محو جمال ماه رویانم، هنوز

* * *

این سنبل تر سنبل مویی بوده است این صفحه گل، صفحه رویی بوده ست
این ژاله قطره قطره در عارض گل از روی بستی چکیده، خوبی بوده ست
اشرف رثای مشهور محتشم کاشانی و چند غزل حافظ را تضمین کرده که چند

۱۴۲۰ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

بیت آن را نقل می‌کنیم.

دردا که درد بیشتر و خرمی کم است کانون سینه پر ز شرر، دیده پر نم است
لب آشنای ناله و دل هر دو در غم است باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
آمد به جوش خون شهیدان کربلا بگرفت موج موج ز عثمان کربلا
شد سیل خیز دشت و بیابان کربلا کشتی شکست‌خورده طوفان کربلا
در خاک و خون فتاده به میدان کربلا

فوت او:

وفات مولانا بنا به تصریح مؤلف وقایع الایام مرحوم حاج ملا علی خیابانی، و
بر اساس یادداشت فرزندش محمد شیخ الاسلام، در پنجم رجب سال ۱۲۶۸ ه.ق
«۱۲۳۰ شمسی» در تسوج اتفاق افتاده است و جسدش به کربلا منتقل و در همان جا به
خاک سپرده شده است.^(۱)

۴۲۰ - جرعه تبریزی (م ۱۲۷۳)

میرزا شمس الدین ابوالفتح، از شعرای قرن سیزدهم ه.ق در تبریز بوده و
«جرعه» تخلص می‌کرد. مولانا جرعه علاوه بر اینکه شاعری توانا بود، خط را خیلی
خوب می‌نوشت و کتابهای متعددی به خط وی در تبریز نوشته شده و به چاپ رسیده
است که از میان آنها می‌توان به کتاب «جهان نما» ترجمه و تألیف «فلوغون رافائل» و
کلیات قآنی اشاره نمود. بر همین اساس است که او به سال ۱۲۷۳ ه.ق در حال حیات
بوده است.

(۱) نگارستان دارا، ص ۵۹-۶۰ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۲ - الذریعه، ج ۹، ص ۷۷ - سخنوران
آذربایجان، ج اول، ص ۱۳۸-۱۳۲ - تذکره شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۴۶۸-۴۷۳.

از آثار او:

دیوان جرعه پیرامون پنج هزار بیت و مشتمل بر قصیده، غزل، قطعه، رباعی و مسط می باشد و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس به شماره‌های ۹۶۱ و ۸۴۳ وجود دارد. از اشعار اوست:

بام و دژ رقصان شد از میلاد شاه تاجدار رقص رقصان ترک من برخیز و جام می بیار



تو شاد باش و دشمن تو از نهیب تو بادا تنش چو نال و رخانش چو زعفران
او مثنوی خسرو و شیرین هم ساخته که ناتمام آن، به ۱۵۰۰ بیت بالغ و با این ابیات شروع شده است:

خداوندا عنایت کن زبانی	که پردازد به معنی داستانی
زبانی عنصرش از عشق و منی	زهر وصفی به ذوقش چیره دستی
نهان یک چرخ مهر اندر سرشتش	نهال چهره رویان بهشتش
زآزادی به جان او را جدایی	به دل‌های اسیرش آشنایی

اشعار جرعه غالباً در مدح اشخاص بوده که ممدوحین وی به شرح زیر هستند:

ناصرالدین شاه قاجار، اتابک اعظم، قوام الدوله، اعتضادالدوله، نصره الدوله
فیروز، افضی القضاة، سید عبدالرحیم آقا، شمس الامرا ابو الفضل میرزای قاجار، بهمن
میرزا، قائم مقام، میرزا نصرالله توقیع نگار، ساعد الملک احمد، شیخ الاسلام ابو القاسم،
ملک حمزه میرزا حشمت الدوله، میرزا حسن خان وزیر نظام، حجت الاسلام
ابو القاسم، حجت الاسلام باقر، داراب میرزا، انوشیروان میرزا، سید احمد خان،
مصطفی قلی میرزا معز الدوله، بیگلربیگی.^(۱)

(۱) فهرست کتابخانه مجلس، ص ۲۴۷-۲۴۸ - فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۲۷۱ - دانشمندان
آذربایجان، ص ۹۳-۹۴ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۸۱ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم،
ص ۱۲۵.

۴۲۱ - علی اکبر قراجیه داغی (م ۱۲۸۶)

شیخ علی بن ابراهیم قراجیه داغی یکی از دانشمندان قراجیه داغ از توابع آذربایجان می باشد که خطیب و واعظ و شاعری خوش کلام نیز بوده است در اشعار خود «دیوانه» تخلص می نموده است.

نمونه‌ای از اشعار او:

جان بود آنچه شود صرف به راه جانان
 نتوان گشت که جز دادن جان کاری هست
 سرو جان گر طلبد یار شود با مقدار
 ورنه بر این دو نگویند که مقداری هست
 عاشق آنست که ناگفته به جانان جان داد
 آن نه عشق است گرش حاجت اظهاری هست
 او دیوانی دارد که بین سالهای ۱۲۷۳ و ۱۲۸۶ گردآوری نموده است.^(۱)

۴۲۲ - جوهری تبریزی (م ۱۲۹۴)

میرزا بابا، فرزند حاجی کاظم تبریزی از دانشمندان و شعرای قرن سیزدهم هجری قمری در تبریز بوده است. وی ریاضیدان و مهندس شایسته‌ای بوده و طبع روانی داشت وی از شاگردان شیخ یوسف بحرانی و آقا باقر بهبهانی و از معاصران فانی زنوزی صاحب ریاض الجنة بود و تخلص او در کتاب دانشمندان آذربایجان «جوهری» قید شده است.

(۱) اشکوری، سید احمد، تراجم الرجال، ج ۱، ص ۳۹۸.

بخش ششم: شاعران و مرابندگان ۱۴۲۳

آثار او:

کتاب «روضه الواعظین» را در وعظ و قصه یوسف و زلیخا را نیز در ادب منظوم ساخته است که دارای ۱۳۲۱ بیت بوده و چنین شروع می شود:

خدایا همچو صبحم سینه بگشای ز فیضت بر دلم آینه بنمای
که نباید نیر فکرم بر اقطار فشانند طوطیم شکر ز منقار
دلم گردد چو نزهتگاه تبریز فرحناک و فرحزاد و قرح خیز
جوهری خوابی دیده و در عالم رویا به حضور نظامی بار یافته و نظامی او را
مشمول مراحم و الطاف خود قرار داده و از وی خواسته که داستان یوسف و زلیخا را
به نام یکی از بزرگان (کریم خان زند) به نظم در آورد.

وی چنین سروده است:

چو سوی تخته گاش یافتم بار نهادم سر به خاکش آسمان وار
به سر برداشتن ننموده آهنگ ز اورنگ جلال آن صاحب اورنگ
فرود آمد دماغ شوق در جوش بسان کهکشان بگشوده آغوش
و باز می گوید:
به خوابم ناگه آن آشوب ایام به خلوتگاه دل بگذاشتی گام
به حسنی کاو چو عشقم بی کران است به مهری کاو چو صبرم بی نشان است
روان رفتی و راه خود نگفتی نشان او جلوه گاه خود نگفتی

فوت او:

او و چند نفر دیگر از شعرا و فضلا و مشاهیر آذربایجان (علامه العلماء، ابوعلی مراغه ای، ملا اسماعیل و میرزا فضل الله طیب، فضلعلی بیگ دنبلی برادر عبدالرزاق بیگ مفتون) در زلزله های وحشت زایی که به سال ۱۲۹۴ هجری قمری ۱۲۵۶ شمسی در تبریز رخ داد، زیر آوار و ویرانیهای زلزله مانده و فوت کرده است. این حادثه در

واقع ضایعه بزرگی بود که در تبریز روی داد.^(۱)

۴۲۳ - اسرار تبریزی (م ۱۲۹۸)

محمد کاظم (علیشاه تبریزی) متخلص به «اسرار»، در سال ۱۲۶۵ هجری قمری متولد شد. او از دراویش منتسب به طریقه شاه نعمت الهی بوده است. اسرار از مردان فاضل و شاعران لایق دوره خود بود و در زمینه شاعران بدله گو و نوحه خوانان سده سیزدهم آذربایجان تألیفاتی از خود به جای گذاشته است.

آثار او:

۱ - حدیقه الشعرا و بهجة الشعرا: مولانا اسرار تبریزی دو کتاب به نامهای حدیقه الشعرا و بهجة الشعرا مشتمل بر اشعار سخنوران بدله گو و نوحه خوان قرن سیزدهم و شرح زندگی آنها تألیف کرده است و از قرار معلوم عمده نظر اسرار از تألیف این دو کتاب نقد و انتقاد بعضی از اشعار سست در کلام سخنوران آن قرن بوده است.

۲ - دیوان شعر: به نوشته مرحوم تربیت مولانا اسرار، دیوانی نیز دارد که مشتمل بر ۲۵ هزار بیت می باشد. اینک نمونه ای از اشعار او:

مکش تو خط خطا بر وجود ناقص ما که ما به دفتر عشق تو فرد مستخیم
مکن تغافل از «اسرار» بیش از این ترسم گمان برند خلاق که رانده غضیم

* * *

اسرار که کسب او همه اشعارست پسیدا و نهان چو نور در ابصارست

(۱) ریاض الجنة، روضه ۴، ص ۷۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۱۰۰ - یوسف و زلیخا، تألیف دکتر فیاسی ص ۵۰-۵۴ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۹۴-۲۹۷ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۵۲-۱۵۴.

تاریخ کتاب خواست از طبع و بگفت الحق که (بهجة کاشف اسرار) است
 ۱۲۹۸ ه. ق. = ۱۸۸۰ ه. ق.

وفات او:

از تاریخ فوت اسرار اطلاع درستی در دست نمی باشد.^(۱)

۴۲۴ - ابراهیم تبریزی (قرن سیزدهم)

مرحوم میرزا ابراهیم فرزند عبدالجلیل وزیر تبریزی، از منشیان قائم مقام، در اوایل جوانی به منظور تحصیل علم به اصفهان رفته و پس از مراجعت به تبریز به کار منشیگری پرداخته است. او مردی باهوش و باذکاوت و فردی باسواد و معلومات بود. گرایشات شیخی‌گری نیز داشته و از جمله شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی به حساب می‌آمد. میرزا ابراهیم در عین حالیکه به زبانهای عربی و فارسی تسلط کامل داشت، به نظم و نثر، مطلب می‌نوشت و در علم نجوم و کلام و حدیث و معانی نیز اطلاعات و معلومات کافی اندوخته بود.

تألیفات او:

از تألیفات او می‌توان به کتابهای: «تحفة الملوك فی سر السلوك»، «حقایق العلوم»، «مآثر السلطان»، «اصول دین و فروع» آن و «حقایق الشریعه» اشاره نمود.

نمونه‌ایی از اشعار او:

ای همایون خطه تبریز ای فخر بلاد چند داد ایزد تو را این وسعت و این حوصله

(۱) ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۱۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۱-۴۰ - الذریعه، ج ۹، ص ۷۲ - مواد التواریخ، ص ۵۰۵ - تاریخ تذکرها، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۰ و ۴۲۸ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۰۶-۱۹۹ - تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۵۰-۲۷.

تا مفر شوکت شه شد زمینت از شرف برتر از اوج سماوات آمدی صد مرحله

* * *

چند گه بهر تفرج شاه گشت ار، از تو دور

شاد باش اکنون به سویت باز گردد خوش دله

گزر بآش شمه‌ای خوانند بر گوش وحوش

گرگ دارد چون شبان روز و شبان پاس گله

* * *

روز نوروز آمد و فصل بهار موسم عیش است و وقت لاله زار

وادی ایمن نماید گلستان یا ندای آتش آن است و نار

گر نه طورستی چرا شد جلوه گر نار موسی هر دم از شاخ انار

در چنین فصلی جهانی در سرور من ز جور چرخ وارون دلفگار

من ندانم چو رود عمر عزیز من ندانم کی بود لیل و نهار

اندین غم دست من گیرد مگر حیدر کزار شیر کردگار^(۱)

۴۲۵ - ابراهیم تبریزی (قرن سیزدهم)

ملا ابراهیم پدر اسماعیل نجاتی تبریزی، از ادبا و هنرمندان عصر خود به حساب می‌آمد. در کتاب «دانشمندان آذربایجان» به نقل از تحفه سامی از او چنین یاد شده است: «اصلش از تبریز و بعضی گفته‌اند از قزوین است. اکثر خطوط خصوصاً نستعلیق را خوب می‌نویسد و در موسیقی و تذهیب نیز وقوفی تمام دارد. در معنائیز بد نیست.»

(۱) دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶ - نگارستان دارا، ص ۵۸ - گلزار جاویدان، ج ۱، ص ۳۴ - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۸۹ - جنگ دیهیم، ص ۳۳۶ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۲۵.

از اوست:

تابه کی یار رقیب از بهر آزارم شوی کی بود گر بهر آزارش دمی یارم شوی^(۱)

۴۲۶- احمد تسوجی (قرن سیزدهم)

احمد تسوجی فرزند اشرف تسوجی به سال ۱۲۳۲ ه.ق پا به عرصه حیات گذاشت. وی از شاگردان آیه الحق حاج شیخ مرتضی انصاری و مردی فاضل، عالم و شاعر بود.

از آثار او:

کتابی با عنوان «کشکول» تألیف کرده است و حواشی متفرقه نیز بر ریاض نوشته است. اینک نمونه‌ای از اشعار او:

ایسا برید صبا ای نسیم جان پرور	ز روی لطف بکن جانب طسوج گذر
ز هر گلی که بیستی ز باده رنگ و صفا	به چین و دسته رنگین به بند تازه و تر
به صد سلیقه و پاکیزگی نگاهش دار	مباد لکّه به برگی فتد ز مدّ نظر
میان جان بگذار و روانه شو به تسوج	سراغ کن در دولت سرای بحر هنر
مهین سلاله اشرف که او سلیل نبی ست	که مرجعند و معرّز همی ز جدّ و پدر

فوت او:

وی در سال ۱۲۵۸ ه.ق (= ۱۲۲۱ ه.ش) در حمله عثمانیها به عراق کشته شده است. یکی از معاصرانش در رثا و ماده تاریخ وفات وی چنین گفته است:

احمد آقا مظهر فضل و کمال آن به اسرار حقیقت برده پی

(۱) تحفه سامی، چاپ وحید، ص ۸۲- الذریعه، ج ۹، ص ۱۴- دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵- سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۱- تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۴۴.

در جوانی در جوار شاه دین چون فلک طومار عمرش کرده طی
هم گلستان فضیلت شد خزان هم بهار معرفت، گردید دی
بعد از این دیگر غم از دل کی برد یا سرود نای و یا آوای نی
گفت تاریخ وفات او خرد شد شهید اشقیا افسوس وی^(۱)

(= ۱۲۵۸)

۴۲۷ - اسیر تبریزی (قرن سیزدهم)

میرزا محمد حسین که «اسیر» تخلص می کرد از سخنوران قرن سیزده هجری
قمری بود. وی خط شکسته را خوب می نوشت و گاهی نیز شعر می سرود.

از اوست:

دل از پی پیکان تو بیرون شد و جان هم لازم شمرد دوست وداع سفری را
نیش تو مرا درد دل و نوش تو به اغیار درد از تو مرا حاصل و درمان دگری را

* * *

بارها یا خود این قرار کنم که دگر ترک عشق یار کنم
باز اندیشه می کنم که اگر نکنم عاشقی چه کار کنم؟

* * *

خواستی دل بردی از من بازگویی گر جز این داری تمنای دگر

* * *

زگریه میل سرشکم بشت روی زمین را ولی چه فایده از بخت من نشست سیاهی^(۲)

(۱) اعیان الشیعه، ج ۱ = ص ۱۴۳ - ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۱ - مکارم الآثار، ج ۳، ص ۹۴۸ - سخنوران
آذربایجان، ج اول، ص ۱۳۲-۱۳۰ - تذکرة شعرای آذربایجان، ج اول، ص ۲۶۶.

(۲) نگارستان دارا، ص ۱۶۲ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۰۸ - دانشمندان آذربایجان، ص ۴۱ -
تذکرة شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۵۲.

۴۲۸ - نیر تبریزی (م ۱۳۱۲)

مرحوم میرزا محمد تقی بن ملا محمد مامقانی الاصل، تبریزی المولد و المسکن، متخلص به «نیر» و مشهور به حجة الاسلام، از دانشمندان اوائل قرن چهاردهم آذربایجان می باشد که علاوه بر مراتب علمیّه، قریحه شعری بسیار عالی داشت.

ترجمه اجمالی حال او را موافق آنچه که در دیباچه چاپ دوم کتاب آتشکده آمده است به ترتیب زیر می باشد: «او به سال ۱۲۴۷ ه.ق در تبریز متولد شد. در بیست و دو سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به نجف اشرف رفت، پس از استفاضه از محاضر اساتید و مشایخ آن سامان به تبریز بازگشت، به نظر حقیقت در آسمان علم و ادب و عرفان آفتابی بوده که صدها ستاره درخشان از انوار علمیّه اش کسب نور و روشنایی کرده اند. آری «ز یک چراغ توان صد چراغ روشن کرد.» شهادت نفس و مناعت طبع او به اندازه ای بوده که جز خانه مسکونی چیزی نداشته و آن را هم بعد از فوت او در قبال وام و بدهی اش دادند، با وجود این، همیشه در شکنجه و فشار مردان حسود و بدخواه بوده و در این معنی گوید:

دستی به خوان دهر نیالوده چون مگس شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای هوش، دیگر آهن سردم به سر مکوب ای فکر، دیگر از رگ اندیشه خون مبار
ای چشمه مداد من از غصّه قیر شو ای خامه نزار من، از غم چو نی بزار
در مدح ادیب الممالک فراهانی گوید:

سزد از سجده برد میر فراهانی را گر ز خافان گذرد مرتبه خاقانی را
ای امیر قرشی زاده کت اعجاز سخن بند ناطقه زد منطق سحیانی را
گر برند این گوهر نظم تو بر سوق عکاظ کس پشیزی نخرد سلعة ذبیانی را
عرق از خجلت تشیب تو از نیل گذشت چهره طبع منوچهری دامغانی را

مدعی گوگله کم کن که به هر خس ندهد فیض روح القدسی رتبه حسانی را
 شعرا را همه گر سحر حلال است حدیث دیده بگشا و بسین آیت عمرانی را
 گر شود ختم سخن بر تو امیری چه عجب کاخرین پایه همین است سخندانی را
 کوس تسخیر فروکوب که در کشور نظم بخت بر نام تو زد سکه قآنی را

تألیفات او:

۱ - آتشکده در مرانی ۲ - الفیه در طرائف ۳ - تفسیر آیه ﴿و ما خلقت الجن والانس﴾ ۴ - دُر خوشاب که مثنوی است به تخلص عمیدا ۵ - دیوان غزلیات
 ۶ - صحیفه الأبرار ۷ - علم الساعة ۸ - لثالی منظومه ۹ - لمح البصر ۱۰ - مفاتیح الغیب
 ۱۱ - نصرة الحق و از این جمله فقره دومی و هفتمی و نهمی و یازدهمی هنوز به طبع
 نرسیده ولی هفت فقره دیگر در تبریز به چاپ رسیده است. او دوازدهم رمضان
 ۱۳۱۲ هـ ق وفات یافت و در وادی السلام نجف ما بین مقام مهدی (عج) و دیوار شهر
 نجف مدفون شد.

ثقة الاسلام در رثای او گفت:

حجت الاسلام آن شمع هدایت کز ثری نا ثریا جمله را مستغرق انوار داشت
 بهر تاریخش سروش غیب از الهام حق گفت الواح سماوی اسم «الفقار» داشت^(۱)

۴۲۹ - ثابت تبریزی (م ۱۳۱۳)

حاج محمد علی که «ثابت» تخلص می کرد از شعرا و سخنوران قرن چهاردهم

(۱) ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرّس، ج ۱-۲، ص ۲۸-۲۹ - تربیت، دانشندان آذربایجان،
 ص ۳۸۹-۳۹۰ - دهخدا، حجة الاسلام تبریز، ص ۳۲۴-۳۲۱ - صفوت ۲۸-۲۲ - خانیاباشار، ج ۲،
 ص ۲۲۷ - فرهنگ سخنوران، خیام پور، ص ۹۶۲ - سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص ۷۵۹-۷۶۷ - دیوان
 اشعار نیز.

است. او با صنعت صحافی و جلد سازی به خوبی آشنا بود و بدین وسیله امرار معاش می کرد و شعر ترکی آذربایجانی و فارسی نیز می سرود.

از اوست:

وین حمد خدا راست که او قادر یکتاست از چشم نهان باشد، از اوصاف میراست
نمونه ای از سرودهای ترکی او:

پیغوبان باشیوه بو خط و خال و زلف و مزگانی
گینه پیغمبر خویان، بو نه اجماع امت دور؟

وفات او:

حاج محمد علی ثابت تبریزی در سال ۱۳۱۳ در ۶۰ سالگی وفات یافت.^(۱)

۴۳۰ - حاج مهدی شکوهی مراغه ای (م ۱۳۱۴)

از شعرای اوائل قرن چهاردهم هجری که با راجی و لعلی معاصر بود. در مراغه سکونت داشت. دیوانش در سال ۱۳۲۱ هجری قمری در تبریز چاپ شده است حاوی قطعات و غزلیات و مدایح و انواع شعر به زبان ترکی و فارسی است. وفات شکوهی در ۱۳۱۴ هجری قمری در ۶۹ سالگی واقع شده است.

از اشعار اوست که در تاریخ ولادت پسرش جمال در ۱۳۰۳ سروده است:

به فضل خدای جهان، در گذشت ز من شکوهی چو پنجاه و هشت
خدایش کرم کرد طفلی که شد سیه چشم او، رشک آهوی دشت

(۱) ریحانة الادب، ج پ، ص ۲۳۱ - الذریعة، ج ۹، ص ۱۸۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۸۹ - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۵۴۵ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۷۳ - تذکرة شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۱۱۶.

..... مفاخر آذربایجان (ج ۳)

رقم زد قلم خوش به تاریخ او جمال جمال عالم افروز گشت
(= ۱۳۰۳)

نمونه‌ای از شعر ترکی او که در مرثیه معاصرش راجی که در دریای جدّه غرق شده بود، سروده است.

ای پیک بد خبر ملک‌الموت سن؟ نه‌سن؟ بی‌نطق ابلدون منی بی‌اختیار هم
واردور نه شرح محنت عظمی بو نامه‌ده؟ کیم دودیله بو نامه عنوان اولوب رقم
کاتب نیجه بو نقل جهانسوزی ثبت ایدوب کاغذ آلشیموب عجبایانمبوب قلم
راجی غریق اولدی شکوهی مگر سنون طوفانه گلدی گوشه چشم ترونده نم
سن آب ایچنده ایتدون اگر غوطه، «راجیا» من رشته‌وار آتش هجرونده پیچ و خم^(۱)

۴۳۱ - توپچی هریسی (زنده در ۱۳۱۵)

محمد علی سلطان توپچی هریسی، از سخنوران آغاز قرن چهاردهم، از منطقه
هریس خانمروود می‌باشد. به ترکی و فارسی شعر می‌گفت. نسخه‌ای از دیوان او در
کتابخانه ملک تهران، تحت شماره (۵۴۵۶) با تحریر ۱۳۱۵ در ۹۸ برگ ۱۵ سطری
موجود است

نمونه‌ای از اشعار او:

ساقیا باده بده این دل من محزون است
اشک جباری کنم از دیده مگر جیحون است

(۱) تربیت، محمد علی، دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۹-۲۰۰ - مدرّس، ریحانة الادب، جلد ۳،
ص ۲۳۳-۲۳۲ - فرهنگ سخنوران، خیام‌پور، ص ۵۰۹ - مولقین، خانباباشار، ج ۶، ص ۴۰۶ -
سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص ۱۰۰۰-۱۰۰۱ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۱۱۳.

در جهان هر چه طلب کردم و نایافتمش
 آن قدر دانم از طالع نامیمون است
 تکیه بر دولت و بر جاه نبایست زدن
 که لجام همه در دست همین گردون است
 هست زاهد پی طامات ریایی شب و روز
 این همه زهد و ریا کرده خودش مفتون است
 رسم بوده است که مجنون پی لیلی می‌رفت
 این زمان لیلی بیچاره، پی مجنون است
 نبود چرخ دو روزی به مراد احدی
 گاه لقمان گاه ارسطو و گاه افلاطون است
 آرزو دارد از آن سرقدش گوشه تو
 «توپچی» مادم از این مسئله، دل پر خون است»^(۱)

۴۳۲ - حاج میرزا باقر خلخالی (م ۱۳۱۶)

او یکی از علما و ادبای اوائل قرن چهاردهم، و از شاگردان برجسته ملا علی صاحب معدن الأسرار می‌باشد. مرحوم میرزا باقر مدتی در خلخال مشغول قضاوت و داوری و مرجع استفاده طلاب و اهل علم گرمرود و خلخال و خمسه بوده است. در اثر مناعت طبع و بی‌طمعی، نزد قاطبه مردم، به ویژه اولیای امور قاجار، محترم و معزز بوده است او طبع شعری روان و سلیس داشته است و در زبان فارسی و ترکی اشعار نغز و طرّفه می‌گفته است از کتابهای ادبی او «تعلیه» می‌باشد که بارها در تبریز و استانبول به چاپ رسیده است و به وسیله آقای قباد طوفانی خلخالی به فارسی

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۲ - دانشمندان آذربایجان، تربیت، ص ۸۷-۸۸ - الذریعه، ج ۹، ص ۱۷۹ - فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳، ص ۲۲۶۰.

۱۴۳۴ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

منظوم ترجمه شده است و در آغاز کتاب از سر تواضع گوید:

فنون معرفتدن خالیم من محمد باقر خلخالیم من
از رباعیات معروف او که بنا به درخواست برادر و یکی از تلامذهاش سروده
است و چهار جنس متباین را در آن گرد آورده است رباعی زیر می‌باشد:
ای سوار اسب عزّت، جام عیشت نوش باد! در بساط غربه قهرت عدو چون موش باد!
دشمنانت همچو زردک دائماً گردد نگون! دوستانت همچو سنجدرخت قرمزپوش باد!
از او آثار فقهی و علمی سراغ نداریم. وفاتش روز شنبه ۱۴ شوال ۱۳۱۶ ه. ق.
رخ داده است.^(۱)

۴۳۳ - شوری بخشایشی (م ۱۳۱۶)

میرزا عبدالحسین خان ملقب به قوام العدالة و متخلص به «شوری» از منشیان و
سخنوران عهد ناصرالدین شاه قاجار بود.

زادگاهش شهر بخشایش از آبادیهای اطراف تبریز است. وی تحصیلات خود
را در تبریز و تهران انجام داد. مردی متدین بود و بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه
می‌کرد. خط خوب و طبعی روان داشت و به سال ۱۳۱۶، پیرامون ۷۰ سالگی در تبریز
درگذشت.

آن مرحوم دو پسر داشت به نامهای غلامعلی خان معین الملک و حسن خان و
یک دختر به نام اختر الملوک و این دختر (اختر الملوک)، مادر پروین اعتصامی شاعره
گرانمایه می‌باشد.

آثار او:

دیوان شوری که شامل ۹ قصیده، ۱۹۳ غزل، ۴ مسمط و یک ترجیع بند، ۳

(۱) ریحانة الادب، ج ۲ - سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص ۸۳۱-۸۳۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۶۲.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۳۵

تضمین، ۳ مثنوی و ۱۱ رباعی و یک ساقی نامه می باشد، که روی هم مشتمل بر ۲۸۵۳ بیت است، و اینک نمونه ای از غزلیات وی:

ای از غمت پریشان، حالم چو نار مویت
بگذشت عمر و در دل صد داغ، زآرزویت
بشکست پای ما را سنگ جفای دشمن
بی خود نه پا کشیدم ای سیمبر ز کویت
باد سحر ندانم گم کرده کوی ما را
بیا خود چرا نماید از ما دریغ بویت
هم خواب می ندارد چشمم به شام هجران
بلکه به خوابم افتد چشمی به ماه رویت
دانم اگر به جانی بر تو نظر توان کرد
پسایی نمی نشینم از راه جستجویت
در بزم، خون بگرید از حسرت لب تو
بعد از هلاک خاکم گردد اگر سیویت
شوری نبود خرم در وصل از جمالت
خوش می گذشت لیکن روزش به های و هویت^(۱)

گفتار محمد دیهیم:

محمد دیهیم صاحب تذکره شعرای آذربایجان تحت عنوان «شوری بخشایشی تبریزی» می نویسد: «شوری بخشایشی تبریزی، نامش میرزا عبدالحسین خان ملقب به قوام العداله که شوری تخلص می کرد، در بخشایش تبریز متولد شده است. مردی متدین و اهل مطالعه بود و اغلب اوقات خود را با مطالعه کتاب مشغول می داشت و

(۱) دولت آبادی سخنوران، ج ۱، ۴۴۵-۴۵۵ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۲، ص ۲۴۲-۲۳۷ - فرهنگ سخنوران، ص ۵۲۵.

خط خوب می‌نوشت، او در تبریز و تهران تحصیل و در هفتاد سالگی در تبریز وفات کرده است. شوری دو پسر و یک دختر داشت به نامهای غلامعلی خان معین الملک و (حسن خان)، دختر شوری مادر پروین اعتصامی شاعره گرانقدر و عالی مرتبت بود. شوری از منشیان و شعرای زمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۴ ه. ق.) بود او شاعری توانا بود و دیوانی دارد که نسخه‌ای از دیوانش در کتابخانه ملی تبریز به خط نستعلیق خودش موجود است. این دیوان شامل ۱۹۳ غزل و ۹ قصیده و ۴ مسمط و یک ترجیع بند و سه تضمین و سه مثنوی و ۱۱ رباعی و یک ساقی‌نامه است که مجموعاً ۲۸۵۳ بیت می‌شود. شوری ضمن قصیده‌ای از ناصرالدین شاه اجازه خواسته است که در سفر مبارکی او هم جزء ملتزمین رکاب باشد و مستمری هم بگیرد ولی از قرار معلوم تقاضایش را ناصرالدین شاه نپذیرفته است او نیز بدون اجازه به تبریز می‌رود، روی این اصل، اقوامش در صدد آزارش بر می‌آیند و او از محمد علی میرزا چنین دادخواهی می‌نماید:

ای خدا کس دیده از دشمن به خویش این چنین ظلمی که من از قوم خویش
 پسر شهزاده غیور و دادخواه ممدعلی میرزای گردون دستگاه
 کی روا دارد که مرد بی کسی بوده باشد دستگیر هر کسی؟^(۱)
 شوری از مقلدان شیوه سعدی و حافظ است. گاهی غزلیات آنها را نیز تضمین کرده است و گوید:^(۲)

ای بُرده خط خدمت از ماه تا به ماهی فقر دیار حنت بهتر ز پادشاهی
 (شوری) و جز رضایت هرگز مباد راهی حافظ مکن شکایت گر وصل یار خواهی

(۱) تذکره شعرای آذربایجان، ج دوم، ص ۳۴۱-۳۴۲.

(۲) دیوان شوری - فهرست کتابخانه ملی تبریز، ج ۲، ص ۵۸۸ - نشریه دانشکده ادبیات، شماره ۲، سال ۱۲، ص ۲۲۷ - سخنوران آذربایجان.

۴۳۴ - لعلی ایروانی (م ۱۳۲۵)

شاعر لطیفه‌گو، میرزا علی‌خان متخلص به «لعلی» به سال ۱۲۶۱ ه.ق در تبریز متولد گردید و در جوانی به تجارت اشتغال داشت سپس از تجارت دست کشید و نزد میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی به تحصیل طب پرداخت و به مقام پزشکی مخصوص مظفرالدین شاه ارتقاء یافت و ملقب به شمس الحکماء گردید. در سفر سوم ناصرالدین شاه همراه او به سفر اروپا رفت و به سال ۱۳۲۵ در «تفلیس» درگذشت. او شاعری بذله‌گو بود و دیوان اشعارش مرکب از ترکی و فارسی است، مستقلاً به چاپ رسیده است. اینک نمونه‌ای از شعر او که در وصف مرحوم جواد آقا مجتهد می‌گوید:

این رتبه را به جهد نبخشند با کسی فضل خداست ذلک یؤتیه من یشاء
در مسند شریعت غراء به خاص و عام قول نو باد رهبر و رأی تو رهنا
با سبطیان کلام تو چون گفته کلیم با قبطیان عصای تو چون کام اژدها
باز می‌نویسد:

جناب مجتهد المصر متقی و جواد

سلیل سلسله احمدی ز نسل و گهر

تویی که شرع مبین از تو در جهان مجری است

چنانکه دین نبی از کتنده خیر

فضیلت و ادب و علم و حلم و زهد و ورع

به دیگران چو عَرَض باشد و ترا جوهر^(۱)

جویند همه هلال و من ابرویت گیرند همه روزه و من گیسویت

(۱) جلد اول مفاخر آذربایجان، ص ۱۸۹.

۱۴۳۸ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

در دوره این دوازده ماه همه یک ماه مبارک است و آن هم رویت^(۱)

۴۳۵ - اسیر تبریزی (م ۱۳۲۶)

حاج میرزا ابراهیم فرزند حاج شیخ علی فرزند محمد امین بوده و مادرش نیز دختر مرحوم میرزا مهدی مجتهد تبریزی معروف به تازی بود. او از شعرای قرن چهاردهم هجری قمری است و در ماه شعبان سال ۱۲۹۳ هجری قمری در تبریز تولد یافته، تحصیلات خود را از علوم متداوله وقت مانند ادبیات و فقه و اصول انجام داد. او مردی تیزفهم و با شهامت بود هنگامیکه شانزده ساله بود معانی و بیان و منطق و طب و فیزیک را به خوبی می دانست و حتی تدریس می کرد. میرزا ابراهیم در نخستین دوره مجلس شورای ملی آن زمان، به عنوان نماینده مردم تبریز برگزیده شد.

آثار او:

میرزا ابراهیم به تقلید الفیه حجت الاسلام نیر، الفیه ای ساخته است که چنین شروع می شود:

هَذَا كِتَابُ فِسْوَةِ الْأَعْنَامِ فِی ذَمِّ كُلِّ مَنْ هَجَا الْأَنْامَ
و هنگامیکه خانه جدیدی خریده بود، موقع انتقال از خانه قدیم او را حالتی دست داد و تحت تأثیر احساسات غزلی ساخت که مطلعش چنین است:

دل ویران به دور خانه ویرانه می گردد چو مرغی پرشکسته از پی کاشانه می گردد

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۲، ص ۶۳۶ - دانشمندان آذربایجان، ص ۳۲۱-۳۲۲ - مقدمه کلیات دیوان لعلی، به فلم صفوت - ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۴۱۷-۴۱۸ - داستان دوستان، ص ۴۸-۵۱ - رجال آذربایجان دو عصر مشروطیت، دکتر مجتهدی.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۳۹

وفات او:

همانگونه که ذکر شد میرزا ابراهیم نماینده مردم در دوره اول مجلس شورای ملی وقت بود و در سال ۱۲۸۷ ه. ش وقتی که محمد علی میرزا مجلس را به توپ بست، شهید شد.^(۱)

۴۳۶ - پسیان تبریزی (م ۱۳۴۰)

کلنل محمد تقی خان پسیان در سال ۱۳۰۹ در شهر تبریز تولد یافت. اجداد وی پس از جنگ ۱۲۴۳ از قره‌باغ آذربایجان کوچ کرده و به ایران آمده‌اند. او خود درباره خویش چنین می‌نویسد: «من به سال ۱۳۰۹ هجری قمری در تبریز متولد شدم و از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ هجری قمری ابتدا در منزل و مکتب و سپس چند حاوی در «لقمانیه»، نخستین مدرسه تبریز به فراگرفتن فارسی و عربی و منطق و زبان خارجی پرداختم و به سال ۱۳۲۴ قمری برای تکمیل تحصیلات به تهران رفتم و سال ۱۳۲۹ به خدمت ارتش در آمدم.»

میرزا حبیب الله خان پوررضا نیز درباره وی می‌نویسد:

کلنل محمد تقی خان در فن انشاء و تحریر نویسنده قابل بود، نه تنها فقط در فن نثر مهارت داشت بلکه از فن شعر و موسیقی نیز بی‌بهره نبود و چندین سرود نظامی از خود به یادگار گذاشته است. البته می‌توان ادعا نمود که کلنل از خانواده‌ای ادیب و ادب‌پرور بود، چرا که پدر او با تخلص «مظهر» و عمویش با تخلص «بینش» نیز طبع شعر داشتند و به سرودن اشعار، مخصوصاً در قالب غزل می‌پرداختند.

(۱) داستان دوستان، ص ۴۸-۴۶ - سخنوران آذربایجان، ج اول، ص ۲۰۹ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۵۴.

از اشعار اوست:

ای رحمت حق سایه یزدان، نظری کن ای پادشه عالم امکان، نظری کن
 مستم ز تو و از تو بود مستی عشاق با یک نگه جانب مستان نظری کن
 تنگ آمدم ای شاه در این گنبد گردون رحمی بنما سوی فقیران، نظری کن
 ذات تو بود مظهر انوار الهی روی تو بود شمع شبستان نظری کن

وفات او:

کلنل محمد تقی خان پسیان به سال ۱۳۴۰، در جعفرآباد قوچان کشته شد.^(۱)

۴۳۷ - فاضلی واعظ بخشایشی (م ۱۳۴۱)

شادروان، حجت الاسلام والمسلمین، مرحوم میرزا محمد فاضلی، واعظ بخشایشی، یکی از ادبا و شعرای خوش ذوق و اهل ولای این دیار بود. او که در بخشایش، و در اواخر، در اهر و ارسباران اقامت داشت، دارای ذوق شعر و قریحه بسیار عالی ادبی بود، و هنر خود را در مسیر هدایت و ارشاد مردم به کار می گرفت. از



تصویر میرزا حسین فاضلی

آن مرحوم یک اثر هفتاد بیتي بجا مانده است که تقدیم ساحت قدسی حضرت امام زمان (عج) نموده است که به نام «الدرر المناضد فی شرح القصائد» توسط فرزند برومندش، عالم بارع، آقای میرزا حسین فاضلی شرح و بسط داده شده است. اینک به عنوان عرض ادب به ساحت ملکوتی امام عصر (عج)، بخشی از صدر و ذیل آن اشعار برای نخستین بار آورده می شود:

(۱) رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۴۳ و ۴۶، شرح حال کلنل محمد تقی خان پسیان - سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۶۰.

هَبَّتْ نَسِيمُ الصَّبَا بِالصَّبَحِ مِنْ حَرَمٍ كَانَتْ مُحَلَّ رِحَالِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ
جَانَتْ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ عَلَى كَبِدٍ حَزَاءٍ مِنْ كَبِدٍ فِيهَا مِنَ السَّقَمِ
أَبْرَدَ الْقَلْبُ مِمَّا كَانَ أَسْخَنَهُ دُورَ الزَّمَانِ بِجَمْرِ مِنْهُ مَظْطَرَمِ
فَقُلْتُ هَلْ جُزِبَ أَرْضَ النَّجْدِ أَوْ طَرَفًا مِنْ دُوْحَةِ الْخُلْدِ أَوْ سَاحًا مِنَ الْأَرَمِ
فَانْكَرْتَهَا وَقَسَّالَتْ لَا وَشَرَفَنِي لَثَمٌ بِنَاحِيَةِ قُدْسِيَةِ الشَّيْمِ ...
أَشْكُو إِلَى سَامِعِ الدَّعَوَاتِ مِنْ نَقَمٍ حَلَّتْ عَلَى مِلَّةِ الْإِسْلَامِ وَالظُّلَمِ
عَجَلْ ظُهُورَ إِمَامٍ قَائِمٍ بِهَدْيٍ فَانْعَمْ عَلَيْنَا يَا بَاسِطَ النِّعَمِ
أَنْوَارٍ وَجْهَهُ طَالَتْ مَفْطَنُهُ أَظْهَرَ أَذَلَّ بِهِ الْأَعْدَاءِ وَانْتَقَمِ
مِنْ ظَالِمِي جَدِّهِ الْمَقْتُولِ فِي ظُلْمٍ وَأَهْلَ بَيْتِهِ بِالْأَسْيَافِ وَالسَّهْمِ

قابل ذکر است که طوطی اهری، شاعر معروف در رثای او شعری سروده است که در شرح حال آن شاعر خواهد آمد.^(۱)

۴۳۸ - طوطی اهری (متوفی حدود ۱۳۴۳)

مرحوم ملا حسن طوطی از شاعران خوش ذوق قرن چهاردهم هجری، از اهر و ارسباران می باشد که با بذله گویی و ادب فراوان شهرت دارد. از او تألیفات قابل توجهی باقی مانده است که از آن میان، منظومه ای به نام سبک المعالی فی المصادر و المبانی است که همانند نصاب الصبیان فراهی شرح و توضیح لغات می باشد و منظومه ای نیز در توقیعات تقویم موزون ساخته است که هر دو به سال ۱۳۴۵ ه. ق. در تبریز به چاپ رسیده اند.

خود طوطی هم چند سال قبل از چاپ منظومه فوق الذکر بدرود حیات گفته

(۱) کتاب الدرر المناضد فی شرح القصائد، که حاوی هفتاد بیت از اشعار پرمعنای آن مرحوم است، توسط انتشارات نوید اسلام به چاپ خواهد رسید.

است. (۱)

نمونه‌ای از شعر او:

در رثا و ماده تاریخ فوت مرحوم میرزا محمد فاضلی بخشایشی سابق الذکر

سروده است:

نکو فاضلی بود با رأی و دانش	هنر بود نقش ختام محمد
نبوت که احمد بدان بود خاتم	چو ختم فضیلت، بنام محمد
رواجش به دین بود باد آب و روحش	درود خدا و سلام محمد
روانش از این تنگنا داشت تنگی	همای سعت گشت رام محمد
دریغ از جوانی و وجه جمیلش	فسوس از کمال کلام محمد
به ما زندگی تلخ گردید چون شد	پر از شربت مرگ جام محمد
به غربت روان شد روانش صبا را	رسد تا رساند پیام محمد
به اقوام و بر شیخ پیرش بداندسان	که ناعی زیالای بام محمد
به مهرانه‌رودان بگوید ز سوگش	شود همچو ما تلخ کام محمد
شب بیست و دوم ز سیم ماه آمد	خسوفی به بدر تمام محمد
به سال وفاتش چنین گفت «طوطی»	ریایی نسیم بوده کام محمد (۲)

(= ۱۳۴۱)

(۱) تذکره شعرای آذربایجان، ج ۱، ص ۲۳۸ - ارمغان انجمن ادبی تبریز، ص ۲۲ - دانشمندان آذربایجان، ص ۲۴۶.

(۲) نقل از کتاب محفوظ الدر المناسد فی شرح القصاعد تألیف مرحوم میرزا محمد فاضلی بخشایشی با شرح و توضیح فرزندش حجة الاسلام آقای میرزا حسین فاضلی بخشایشی.

قابلی ذکر است خاندان فاضلی در بخشایش یکی از دودمانهای علم و روحانیت و فضیلت می‌باشند مرحوم حاجت الاسلام و المسلمین میرزا محمد فاضلی صاحب کتاب نامبرده زادگاهش تبریز است در حوادث سیاسی آن شهر همراه پدر و مادر به آبادی بخشایش کوچیده است. و مدت ده سال در اهر به تبلیغ و ارشاد مردم اشتغال داشته است تا اینکه در ۲۲ ربیع الاول ۱۳۴۱ به رحمت ایزدی نائل و جنازه‌اش را به قم نقل داده‌اند.

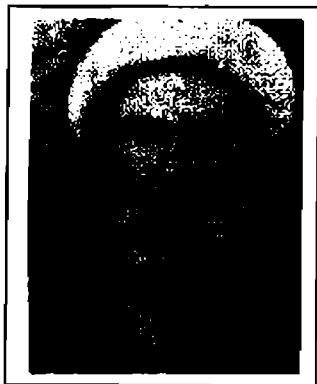
مقصود از شیخ پیر، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاجی میرزا علی آقا برادر بزرگ آن مرحوم و عم گرامی آقای میرزا حسین فاضلی می باشد و اتفاقاً فرزند بزرگ میرزا فاضلی نیز به نام میرزا محمد مشهور به میرزا آقا بود که در سال ۱۴۱۶ ه.ق به رحمت ایزدی پیوست آن مرحوم در احداث راه شوسه جانقور و بخشایش (هفت کیلومتر) با مؤلف کتاب همکاری نزدیک و صمیمی داشت. روحش شاد باد!

از تألیفات میرزا محمد فاضلی بزرگ اشعاری است در هفتاد بیت پیرامون اظهار عشق و ارادت به ساحت قدسی حضرت ولی عصر (عج) که با توضیحات ادبی فرزند برومندش امام جماعت بخشایش شرح و توضیح داده شده است.

مقصود از مهرانرود همان آبادی بخشایش می باشد که پیش از انتزاع از بستان آباد، جزء محال مهرانرود و بزرگترین آبادی آن منطقه به شمار می آمد.

۴۳۹ - ملا عباس افتخار زنوزی (م ۱۳۵۹)

شادروان آخوند ملا عباس زنوزی فرزند حاج میرزا جعفر قلی، ملقب به «افتخار الذاکرین» و متخلص به «افتخار» در سال ۱۲۴۳ شمسی در قصبه زنوز آذربایجان پا به عرصه هستی نهاد و در بهمن ماه ۱۳۱۸ در سن هفتاد و پنج سالگی در همانجا وفات یافت.



او تحصیلات ابتدایی متداول زمان خود را در زادگاه خویش انجام، و پس از تلمذ در حوزه علوم دینی تبریز و کسب فیض کافی و حظ وافعی از محضر اساتید وقت و تکمیل معلومات در فقه و اصول به زنوز مراجعت نمود.

مشارالیه در زادگاه خویش ضمن پرداختن به امور کشاورزی و زنبورداری که از دوران کودکی با

آن آشنا و انیس بوده و ممر عمده معیشت خانوادگی ایشان به شمار می‌رفت، به کار و غط و خطابه و ارشاد اهالی نیز مشغول گردیده و ضمن مطالعه کتب دینی و ادبی در فرصت‌های مقتضی به طبع آزمایی و سرودن شعر نیز می‌پرداخت.

آن مرحوم زارعی آشنا به امور فلاحت و واعظی بی‌پروا و صاحب سطوت، و شاعری آگاه به فنون فصاحت و بلاغت بوده است. او طنزگویی قاهر و بدیهه‌سرایی ماهر به شمار می‌رفت و اشعار خویش را به دو زبان ترکی و فارسی می‌سروده است. نمونه‌هایی از آثار او در اوزان و قوالب مختلف در دست است که از آن میان شعری با ردیف «کتدی» (دهاتی) با مطلع:

گنبدی شاعرا هجوین زنوزه بیر نفر کندی

قولاخ ویرگور نیجه ویرمیش جوابون مختصر کندی
که در جواب هجویه‌ای از حکیم لعلی گفته و او را به عذرخواهی و مدّاحی در همان ردیف و قافیه واداشته است، معروف می‌باشد.
و گفته است:

نه شیرین سخن سن، سنه قربان اولوم ای لب شکر کندی

سنی هر کیسه گورسه دین و دنیادن گیچر کندی
شعر «ماجرای خرمن» مرتبط با اجحاف مبشران امور نسبت به کشاورزان و آزار آنان، «پتک‌لیخ» (کندوگاه) حاوی مشکلات زنبورداری و «دگیرمان» طنزی در احوال شخصی از آثار دیگر صاحب ترجمه می‌باشد که هر یک گویای این واقعیت است که مرحوم افتخار فردی اجتماعی بوده و از حلّ و عقد مسائل و امور محلی بر کنار نبوده است.

چند نمونه از اشعار مرحوم افتخار به شرح زیر است:

ذوق ادبی و قریحه شعری در خاندان افتخار یک امر ارثی بوده است به حدّی که یکی از پسرانش به نام مرحوم میرزا حسین (جعفری مرنّدی) دارای دیوانی چاپ نشده می‌باشد.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۴۵

بر این بازار زردآلو اگر صد افتخار آید هماره باز گردد زرد روی و شرمسار آید
مقام افتخارت بود ملحوظ در مسجد ولی در کارخانه قوت بازو به کار آید

* * *

یوز عاقلانه صحبت، بابت ناهار دگمز جنت نعیم سبز اولسا اگر ی خیاره دگمز
گوزلر منیم بوگوزلر دایم ناهاری گوزلر گزردوم سنون ناهارون بو انتظاره دگمز

* * *

اعمال جمعه دن یتیشیب ایش بو بیر باشا

شیطان دئیر بو باشی دا ور داشا چیخ باشا^(۱)

۴۴۰ - ستاره چرخ ادب پروین اعتصامی (م ۱۳۶۱)

او یکی از شاعران نامدار ادب فارسی و یکی از مفاخر ارزشمند خطه آذربایجان می باشد که در زمینه شعر و ادب همچنان می درخشد و از شاعران کم نظیر در این عرصه می باشد.

نگارنده چندی پیش به قصد چاپ دیوان این شاعره نامدار، متنی را جهت درج در پیشگفتار آن از منابع ادبی مختلف فراهم آورده بود اکنون بی مناسبت نمی بیند آن مقاله را عیناً در این بخش درج نماید. هر چند احتمال تکرار برخی از مفاهیم وجود داشته باشد. اینکه مضمون آن نوشتار:

پروین اعتصامی دختر یوسف اعتصام الملک، در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد گردید، مادرش اخترالملوک دختر غلامعلی خان و نوه شاعر معروف

(۱) با تشکر از آقای بهرام حق پرست که این متن کوتاه را در اختیار مؤلف قرار دادند زنوز یا توجه به کثرت شاعران و نویسندگان و علمای اعلام جا دارد که کتاب تذکره مستقلی پیرامون آنان نوشته گردد نگارنده در مجلد اول و دوم نیز از بزرگان آن نقطه ادب پرور و عالم خیز ذکر خیر فراوانی داشته است به امید دیدار آن سرزمین و استنمام عطر سیهای آن.



شوری بخشایشی بود.^(۱)

در کودکی با پدر خود به تهران آمد و بقیه عمر خود را در این شهر گذراند. ادبیات فارسی و عرب را نزد پدر آموخت. از ابتدا طفلی ساعی و متفکر بود. او کمتر سخن می گفت و بیشتر فکر می کرد.^(۲)

به ندرت در جرگه سایر اطفال وارد می شد. غالباً تنها بسر می برد اندیشه های بزرگ در سر می پروراند. در مجلس درس

همیشه از سایرین پیش تاز بود. از کودکی شروع به شعر گفتن کرد. خانه پدرش میعادگاه ارباب فضل و دانش و ادب بود و پروین همواره آنان را با قریحه سرشار و استعداد خارق العاده خویش دچار حیرت می ساخت.

پروین در قصاید خود از حیث الفاظ شیوه شاعران قرن پنجم و ششم خاصه ناصر خسرو قبادیانی (م ۴۸۱ هجری) را دارد و در اشعار دیگر از قطعات و مثنویهای پر ارزش و غزلها و غیره، سخن او بیشتر رنگ سخن عراقی را داشته، و غالباً ساده و

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۴، ص ۴۵۵ - شناسنامه بخشایش، ص ۷.

منطقه بخشایش: «بخشایش» از مناطق ادب پرور و عالم خیز در منطقه مهرانرود شمالی و یکی از خاستگاههای شعر و ادب در این نقطه می باشد شاعران بنام و ادیبان مخلص از این دیار برخاسته اند که شوری بخشایشی (متوفی ۱۳۱۶ ه.ق) پدر بزرگ پروین اعتصامی شاعره نامدار از آن دیار می باشد. بخشایش زادگاه مادر پروین اعتصامی، از دیرباز مرکز خیزش ادیبان و نویسندگان و شاعران بوده است. کافی است که از گذشتگان به شوری بخشایشی، مرحوم میرزا صمد خوشنویس و میرزا محمد فاضلی و پروین اعتصامی اشاره نمود.

(۲) اطلاعات، شماره ۴۵۱۳، مورخ ۱۳۲۰/۲/۴.

گاه تحت تأثیر لهجه معاصر است. اما اندیشه‌های وی نو و متضمن نکات بدیع و بلند اجتماعی و اخلاقی و انتقادی است و تمثیلات نغز و اندرزهای حکیمانه و تفکرات و تحقیقات بلند او در همه آثارش مایهٔ اعجاب خواننده می‌شود.

او در غالب آثار خویش به منزله مادری مهربانست که با فرزندان دلبند سخن می‌گوید قدرت ادبی او در خلق و ابداع مناظرات و پرسشها و پاسخهایست که غالباً میان اشخاص و اشیاء ترتیب می‌دهد و از آن راه به نتایجی که مطلوب اوست می‌رسد؛ تقریباً در همه آثار خود، شاعری حقیقت‌جو واقع بین است و به همین سبب تلخیهای حیات را از هر کس بهتر درک می‌کند و با مهارتی خاص به خواننده انتقال می‌دهد. درک او نسبت به مبداء حیات روشن و تحت تأثیر شدید اعتقاد دینی و اندیشه عرفانی است.^(۱)

پروین یک قسمت از اشعار خود را که مطبوع طبع و قاد وی نبود، چند سال پیش از مرگ خود سوزاند و بعضی از اشعار وی نیز پیش از آنکه به صورت دیوانی منتشر شود، در مجله «بهار» که به قلم پدر ادیب خود، مرحوم یوسف اعتصام‌الملک انتشار می‌یافت چاپ می‌گشت. (شعبان ۱۳۴۱ = جمادی الاول ۱۳۴۱ هجری).

در مکتب پدر:

میرزا یوسف خان اعتصام‌الملک معروف به «اعتصامی»، آنچنان که شرح حال او خواهد آمد، در تبریز تحصیل کرد. ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و حکمت قدیم را در آذربایجان فراگرفت، از علوم جدید اطلاعاتی کسب نمود، در زبان فرانسه و ترکی زحمتهای کشید، در ادبیات عربی به مرتبه‌ای رسید که نظیر او در ایران، بلکه در مصر و عراق و شام کمتر پیدا می‌شد. چنانکه در جوانی کتابی بنام «قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب» در شرح اطواق الذهب زمخشری که موضوع آن نصایح و حکم و اخلاق است به زبان عربی تألیف کرد. طبق نوشته دهخدا این کتاب در مصر حسن

(۱) گنج و گنجینه، دکتر ذبیح الله صفا، ص ۷۰۴.

انعکاس یافت و جزو کتب کلاسیک گردید.

کتاب عربی دیگر وی بنام «ثورة الهند» مورد تقریظ ادبای مصر واقع گشت. در جوانی با صرفه‌جویی شخصی از خرج جیبی که از پدرش می‌گرفت مطبوعه سربى به تبریز آورد. در این مطبوعه کتاب خود به نام «تربیت نسوان» را درباره حقوق و آزادی به چاپ رسانید. او از نخستین کسانی بود که در این خصوص چیزی می‌نوشت.

اعتصام‌الملک مترجمی توانا بود و بیش از چهل جلد کتاب از نویسندگان و ادبای اروپایی را به زبان فارسی ترجمه نموده، از آن جمله‌اند «خدعه و عشق» تألیف شیلر شاعر آلمانی، و دو جلد «تیره‌بختان» تألیف «ویکتور هوگو» نویسنده فرانسوی. اعتصام‌الملک مردی کم‌معاشرت و انزوا طلب بود. مدت‌ها از شغل دولتی که شغل پدری وی بود امتناع ورزید و به میراث متوسط پدر قناعت نمود و به ترجمه و تألیف پرداخت، در دوره دوم مجلس وکیل بود، در اواخر عمر ریاست کتابخانه مجلس را داشت. با وجود پیری در این ایام چندین هزار جلد کتاب آن کتابخانه را فهرست علمی نوشت. به نوشته دهخدا این فهرست بی‌نظیر بهترین و کاملترین نوع خویش و جامع همه ممیزات و مشخصات هر کتاب و یکی از شاهکارهای این صنعت و این فن می‌باشد.

خدمت بزرگ اعتصام‌الملک به معارف ایران انتشار مجله بهار است که آنرا در دو دوره در ۱۳۲۹ و ۱۳۴۱ قمری انتشار داده است.^(۱)

پروین پس از درگذشت پدر، این ایات را در سوک وی سروده است:

پدر، آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل	تیشه‌ای بود که شد باعث ویرانی من
یوسف نام نهادند و به گرگت دادند	مرگ، گرگ تو شد، ای یوسف کنعانی من
مه گردون ادب بودی و در خاک شدی	خاک، زندان تو گشت، ای مه زندانی من
از ندانستن من، دزد قضا آگه بود	چو ترا برد، بخندید به نادانی من
آنکه در زیر زمین، داد سر و سامان	کاش می‌خورد غم بی سر و سامانی من

(۱) کتاب رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، تألیف مهدی مجتهدی، ص ۱۷-۱۸.

به سر خاک تو رفتم، خط پاکش خواندم
 رفتی و روز مرا تیره تر از شب کردی
 بی تو اشک و غم و حسرت، هم مهمان متد
 صفحه روی زانظار، نهان می دارم
 دهر بسیار چو من سر به گریبان دیده است
 عضو جمعیت حق گشتی و دیگر نخوری
 گل و ریحان کدامین چمن بنمودند؟
 من که قدر گهر پاک تو میدانستم
 من که آب نو ز سر چشمه دل می دادم
 من یکی مرغ غزل خوان تو بودم، چه فتاد
 گنج خود خواندیم و رفتی و بگذاشتیم
 آه از این خط که نوشتند به پیشانی من
 بی تو در ظلمت ای دیده نورانی من
 قدمی رنجه کن از مهر، به مهمانی من
 تا نخوانند در این صفحه، پریشانی من
 چه تفاوت کندش سر به گریبانی من؟
 غم تنهایی و مهجوری و حیرانی من
 که شکستی قفس، ای مرغ گلستانی من
 زچه مفقود شدی، ای گهرکانی من
 آب و رنگت چه شد، ای لاله نعمانی من؟
 که دگر گوش ندادی به نوا خوانی من؟
 ای عجب بعد تو یا کیست نگهبانی من؟^(۱)

نامه علامه قزوینی:

دیوان پروین، نخستین بار در سال ۱۳۴۱ منتشر گردید. پدر شاعره (مرحوم یوسف اعتصامی) یک جلد از آن را همراه نامه‌ای به علامه قزوینی به پاریس فرستادند ایشان پس از مطالعه دیوان، نامه‌ای نوشتند که ذیلأ مورد مطالعه قرار می‌گیرد:

«آقای عزیز و محترم و معظم - مرقومه کریمه، مورخه ۲۴ آبان با یک جلد دیوان خانم پروین اعتصامی، چندی قبل زیارت گردید و با کمال لذت و تمتع، قسمت عمده این دیوان و مخصوصاً قصاید آنرا مطالعه کردم، و هر چه بیشتر می‌رفتم و بیشتر می‌خواندم، استعجاب من به تعجب مبدل می‌شد که چگونه امروزه در این قحط الرجال فضل و ادب، یک چنین «ملکه النساء الشواعر»^(۲) در مرکز ایران ظهور

(۱) دیوان پروین اعتصامی.

(۲) ملکه زنان شاعره.

کرده و به سرودن چنین اشعاری در درجه اول از فصاحت و سلاست و متانت که لفظاً و معنأ و مضموناً و فکرأ با بهترین قصاید اساتید و مخصوصاً ناصر خسرو (که گویا بیشتر شیوه او، مطمح نظر خانم بوده) دم برابری می‌زند، و موفق گشته است! مثلاً این قصیده: (۱)

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی .
 بگفت ای بی‌خبر، مرگ از چه نامی زندگانی را
 اگر زین خاکدان پست، روزی برپری بینی
 که گردونها و گیتی‌هاست، ملک آن جهانی را
 چراغ روشن جان را، مکن در حصن تن پنهان
 میچ اندر میان خرقه، این باقوت کانی را
 مخسب آسوده، ای برنا، که اندر نوبت پیری
 به حسرت یادخواهی کرد، ایام جوانی را (الخ)
 یا این قصیده: (۲)

کارها بود در این کارگه اخضر	لیک دوک تو نگردید، از این بهتر
سر این رشته گرفتی و ندانستی	که هر یمنش گرفته است سر دیگر
موجها کرده مکان در لب این دریا	شعله‌ها گشته نهان در دل این مجمر
تو ندانم به چه امید نهادستی	کاله خویش در این کشتی بی لنگر
پای غفلت چه نهی بر دم این کژدم	دست شفقت چه کشی بر سر این اژدر
به نگردد دگر آزردۀ این پیکان	بر نخیزد دگر افتاده این خنجر (الخ)

یا این قصیده: (۳)

ای سیه مار جهان را شده افسونگر نَرَهَد مار فسای از بد مار آخر

(۱) چاپ هفتم دیوان، صفحه ۷، قصیده ۴.

(۲) چاپ هفتم دیوان، صفحه ۳۳، قصیده ۲۲.

(۳) همان چاپ، صفحه ۳۵، قصیده ۲۳.

نیش این مار، هر آنکس که خورد میرد
 پنه این کیسه و این مهره افسون را
 بکن این پایه و بنیاد دگر بر نه
 تو خداوند پرستی نسزد هرگز
 تو چنان بیخودی از خود که نمی دانی
 جهد کن تا خرد و فکرت و رای هست
 زندگی پر خطر و کار تو سر مستی
 یا این قصیده: (۱)

ای شده شیفته گیتی و دورانش
 نفس دیوی است لرینده از او بگریز
 نامه دیو تباہیت، همان بهتر
 گفتگوهاست بهر کوی ز ناراجش
 مخور ای یار، نه لوزینه و نه شہدش
 نه یکی حرف متنی است در اسنادش
 میزبانی نکنند چرخ سبه کاسه
 منشین بیهده بر سفره الوانش (الخ)

و غیرها من القصاید الفایقه (۲) که اگر به ایمان مغلط (۳) سوگند خورند که از
 بسیاری از قصاید ناصر خسرو به هیچ وجه کمتر نیست، تصحیحی لازم نیاید. و
 چیزی که مخصوصاً بیشتر مایع تعجب و استغراب است، نه چندان جنبه معنوی این
 اشعار است یعنی ابتکار مضامین بدیع و ابداع معانی غریب و اظهار رأی در مسائل
 فلسفی و اخلاقی و اجتماعی و نحو ذالک، که این امور برای کسی که بالفطره دارای

(۱) همان چاپ، صفحه ۳۷، قصیده ۲۴.

(۲) ممتاز.

(۳) محکم و اکید.

هوشی فوق‌العاده معتاد و ذهنی وقاد^(۱) و طبعی خداداد باشد چندان بعید نیست - بلکه موضوع تعجب، جنبه لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است که عبارت باشد از نهایت حسن انتخاب الفاظ و کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات و صوغ^(۲) کلام در غالب معهود متداول بین فحول^(۳) اساتید قدمات و به همان طرز و اسلوب معمول بین ایشان، که این فقرات که چنانکه همه کس می‌داند موهبتی و فطری نیست بلکه فقط و فقط اکسابی است و لاغیر؛ و نتیجه سالها تحصیل و درس و بحث و اعمال و ممارست و معاشرت با فضلاء و علماء و ادباء و ارباب فن است. باری شکی نیست، که در خصوص جنبه‌های صنعتی و فنی شعر، یعنی جنبه فصاحت لفظی آن، این خنساء^(۴) عصر و رابعه^(۵) دهر مدیون توجه و عنایت شماس است.

به راستی جای بسی تحسین و تمجید است که خانم جوانی از خانمهای ایران با اوضاع و کیفیات حاضره، به ساختن اشعاری بدین پایه از استحکام الفاظ و صحت آن نحواً و صرفاً و لغه و املاء و فصاحت عديم النظر و خلّو آن از جمیع عیوب فنی، موفق شده است.

و در خاتمه عرض می‌کنم که چون دیدم آقای لطفعلی صورتگر در نمره هفت از سال سوم مجله «مهر» شرحی در خصوص دیوان حاضر نوشته بودند دیگر اینجانب به ملاحظه اینکه شاید قدری دیر شده باشد جرأت نکردم این مکتوب را به مجله مزبور بفرستم.

(۱) تیز و تند.

(۲) ریختن.

(۳) برگزیدگان.

(۴) تماشای بنت عمرو بن الحرث بن الشریذ السلیمه بزرگترین شاعره عرب که در دوره معاویه وفات کرد.

(۵) رابعه العدویه (ام الخیر - بنت اسماعیل) - شاعره عرب که در زهد و تقوی و اقوال عارفانه و مواعظ، دارای مرتبتی بلند و مقامی ارجمند است و در ۱۲۵ هجری وفات نمود.

ولی خود سرکار عالی به حکم «الشاهد یری ما لا یری الغائب»^(۱) اگر دیدید چندان دیر نشده و خارج از موضوع نخواهد بود، می‌توانید کلیه این مکتوب یا قسمتی از آن را به هر طور که مصلحت بدانید در مجله مذکور یا هر مجله دیگر به طبع برسانید. از طرف بنده مانعی نیست. مخلص حقیقی، محمد قزوینی

این مطالب نظریه یک مرد محقق و خبیر در امر ادب و شعر و تصحیح متون بود که ارائه گردید و نشان می‌دهد که این شاعره جوان از نواذب و حسنات عصر بوده است.

گفتار بهار:

ملک الشعراء بهار را در چاپ اول دیوان پروین اعتصامی، دیباچه‌ای است که قسمتی از آن ذیلاً نقل می‌شود:

این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی، آمیخته با سبکی مستقل آن دو، یکی شیوه شعرای خراسانی، خاصه استاد ناصر خسرو و دیگری شیوه شعرای عراق و فارس بخصوص شیخ مصلح الدین سعدی است و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکماء و عرفاست و این جمله با سبک مستقلی که خاص عصر امروز و بیشتر پیرو تجسم معانی و حقیقت‌جویی است ترکیب یافته و شیوه بدیعی را بوجود آورده است. قصائد این دیوان، عطر و بوی قصائد ناصر خسرو را دارد و در ضمن آنها ابیاتی که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریاد می‌آورد بسیار است، و بالجمله در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فیلسوف و عارف و تسلیت خاطر بیچارگان و ستم‌دیدگان و مفاد «قل متاع الدنيا قليل» و «نجی المخفون» دل‌خونین مردم دانا را سراسر تسلیتی است، در همان حال راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به طرزی دلپسند بیان می‌کند و می‌گوید در دریای شوریده زندگی با کشتی علم و عزم رهنورد باید بود و در فضای

(۱) شخص حاضر می‌بیند آنچه را شخص غایب نمی‌بیند.

امید و آرزو با پر و بال هنر پرواز باید کرد. علم سرمایه هستی است نه گنج زر و مال، روح باید که از این راه توانا گردد ...

هنر و علم

گویند عارفان هنر و علم کیمیاست
فرخنده طایری که بدین بال و پربرد
وقت گذشته را نتوانی خرید باز
گر زنده‌ای و مرده نه‌ای کارجان گزین
تو مردمی و دولت مردم فضیلت است
ز آن راه بازگرد که از رهروان تهی است
سالک نخواست است زگم گشته رهبری
چون معدن است علم و در آن روح کارگر
خوشر شوی ز لعل که در زیر خاکهاست
گر لاغری به جسم شبان تو نیست هیچ
دانی ملخ چه گفت چو سرما و برف دید
جان را بلنددار که این است برتری
آنرا که دیسه هنر و علم دربر است
پروین اعتصامی به تمام شرایط شاعری عمل کرده است، اگر احیاناً به قول
نظامی عروضی، دوازده هزار بیت شعر از اساتید را حفظ نداشته باشد، باز به قدریکه
وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال متقدمین تا آن درجه‌ای که ضرورت دارد
آشنا خواند، آشناست.

هرگاه تنها غزل «سفر اشگ» از این شاعره شیرین‌زبان باقیمانده بود، کافی بود
که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجمند بخشد، تا چه رسد
به «لطف حق»، «کعبه دل»، «گوهر اشک»، «روح آزاد»، «دیده و دل»، «دریای نور»،

«گوهر و سنگ»، «حدیث مهر»، «ذره»، «جولای خدا»، «نغمه صبح»، و سایر قطعات باقیمانده که هر یک برهان آشکار بلاغت و سخنرانی اوست.

شاید خواننده شوریده سری از ما پرسد: پس این دیوان درباره عشق که تنها چاشنی شعر است چه می گوید؟ آری نباید این معنی را از یاد برد، زیرا هر چند شاعره مستوره را عزت نفس و دوریاش عصمت و عفاف رخصت نداده است که یک قدم در این راه بردارد، اما باز چون نیک بنگری صحیفه او از عشق تهی نمانده است، لکن نه آن عشقی که در مکتب لیلی و مجنون درس می دادند، عشقی که جور یار، زردی رخسار، جفای رقیب، سوز و گداز فراق و هزاران افسانه دیگر جزو لاینفک آن می بود، عشقی که جزالفاظی چند از آن بر زبان مقلدان مکتب قدیم برجای نیست.

از این معنی که بگذریم می رسیم به عشق واقعی، آن عشقی که شعرای بزرگ به آن سر نیاز فرود آورده اند، عشقی که به حقایق و معنویات و معقولات وابسته است، عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شده، چنین عشقی همان قسم که گفتیم، اساس این دیوان را تشکیل می دهد.

هنر شاعره بزرگ ما این است که توانسته است این معنای بزرگ را همه جا در گفتار خود به شکلی جاذب و اسلوبی لطیف بهروراند و حقیقت عشق را مانند میوه پاک و منزهی که از یاف خشن و شاخ و برگ بیهوده و مسموم جدا ساخته باشند، با صفای اثیر و درخشندگی نور و چاشنی روح بر سر بازار سخن رواج دهد.^(۱)

زن و تاریخ:

پروین اعتصامی در سوم جوزای ۱۳۰۳، هنگامی که دوره مدرسه انائیه آمریکایی را به پایان رسانید، در جشن فراغت از تحصیل خطابه ای را در شأن زن و حقوق آن ایراد نمودند که حاکی از عمق بیش و درایت او در مسائل تاریخی و اجتماعی می باشد. اینک عین آن گفتار در اینجا آورده می شود، گر چه از آن زمان

(۱) دیوان قصائد و مثنویات و تمثیلات پروین اعتصامی، چاپ سوم، ص ۷-۱۴.

تاکنون تغییرات فاحشی در امور حقوقی زنان پدید آمده است، به ویژه آنکه در دوران انقلاب اسلامی ایران، زنان مسلمان از مواهب طبیعی، حقوقی سیاسی علمی، اجتماعی مناسبی برخوردار شدند که قبلاً از تمام آنها محروم بودند.

در قرون وسطی، معبد ها و صومعه ها زندان علوم و معارف بودند. انظار خلف از مشاهده طلعت دلارای علم محظوظ نمی شد و در مزرعه امید انسانها گیاه ترقی نمی روید.

همینکه طبع و نشر کتب در قرن پانزدهم به وجود آمد،^(۱) تألیفات گرانبها که دیرزمانی در کنج گمنامی پنهان بودند بموقع استفاده گذاشته شده، به بیداری افکار خدمات نمایان کردند. تشنگان بیابان نادانی از چشمه شیرین معرفت سیراب گشتند و در ماندگان جهل از تاریکی به طرف نور و روشنایی رفتند. ارباب تحقیق به واسطه کوشش متمادی، نیک و بدوزشت و زیبا را شناختند.

در نتیجه مجاهده و تلاش دماغهای مستعد و سیر سریع تمدن، معلوم شد که انسان از قرنهای تاریخی قدیمتر است و عصرهای بیشمار در سطح زمین زندگی کرده است. این آگاهی و اکتشاف، علما را وادار نمود که تاریخ طبیعی انسان را به دست آورند. این مبحث به صورت علمی مستقل در آمد و بنام «آنتروپولوژی»^(۲) موسوم گردید. به راهنمایی این علم، بر طبایع و عادات نوع بشر مطلع شده دانستند که مرد، هنگام انتقال از دوره وحشیت به آرامگاه مدنیت در حق به زن که سهم رنج و الم و شریک اوقات شادی و اندوه او بوده است ظلم کرده است. و قتیکه از مرحله محنت به منزل امن و راحت شتافت، زن را وجودی مهمل و آلتی بی اراده قرار داده است. تصدیق کردند که ستمکاری مرد از قدر و منزلت زن کاسته و او را به قصور مدارک وضعف نفس و انحطاط قوای معنوی متهم داشته، تا کار به جایی رسیده که محسنات

(۱) گوتنبرگ Gutenberg آلمانی با اختراع حروف متحرک الفبا صنعت چاپ را توسعه فوق العاده بخشید. (۱۴۶۸-۱۴۰۰ م)

۲) Anteropologie.

حوزه اجتماعی نابود شده و بنای فضایل اخلاقی روی به ویرانی نهاده است. اشخاص خیرخواه از بذل مساعی دریغ نکردند و به ترمیم تخریبات نیاکان خویش مصمم شدند. برای تخفیف مصائب بشریت رنجها بردند. حکما و نویسندگان از ارشاد عقول و افهام باز نایستادند. از چراغ انسانیت، روشنایی صاف و پاک طلوع کرد و امر تعلیم و تربیت زن مقرر گردید.

زن، پس از قرن‌ها در ماندگی، حق فکری و ادبی خود را به دست آورد و به مرکز حقیقی خود نزدیک شد. دایره تعلیم و تعلم نِسوان در خور ارزش ذاتی آن کسب اهمیت کرد. تابش انوار دانش، ملکات عقلیه آنها را پرورش داد. زنها در این وقت به انجام وظیفه مبادرت نمودند و مبادی آدمیت، اجتهاد در سعی و عمل، ضرورت تحصیل علم، مقاومت در میدان مبارزه زندگانی، احتراز از اعمال ناشایست را به فرزندان خودشان که مردان زمان آینده بودند یاد دادند. در این عصر مفهوم عالی «زن» و «مادر» معلوم شد و معنی روح بخش این دو کلمه، که مؤسس بقاء و ارتقاء انسان است، پدیدار گشت.

اینکه بیان کردیم راجع به اروپا بود، آنجا که مدنیت و صنعت، رایت فیروزی افراشته و اصلاح حقیقی بر اساس فهم و ادراک تکیه کرده، آنجا که کالای هنر و خرد خریدار دارد، آنجا که تعلیم صحیح، مربی عواطف شاگردان است و معانی عزم و اراده به اطفال مکاتب می آموزد، آنجا که دختران و پسران، بی تفاوت جنسیت، از تربیت‌های بدنی و عقلی و ادبی بهره مند می شوند، آنجا که معلمین هنرمند برای حل مشکلات تعلیم و تربیت، عمرها صرف کرده‌اند، آنجا که تعمیم معارف را محور سعادت و کلید کامیابی می دانند.

آری، آنچه گفتیم در این ممالک خوشبخت وقوع یافت. عالم نِسوان نیز در اثر همت و اقدام، به مدارج ترقی صعود نمود. اما در شرق که مطلع شرایع و مصدر مدنیت عالم بود، در این ممالک بزرگ نامور که همه از حشمت و شوکت دیرین آن آگاهند، کاربر این نهج نمی گذشت. اخیراً کاروان نیکبختی از این منزل کوچ کرد و

معمار تمدن از عمارت این مرز و بوم روی بر تافت. چنین به نظر می‌آید که این کوکب هدایت فقط در فکر روشن کردن مغرب زمین است و به شناسایی نقاط دیگر مایل نیست.

در طی این ایام، روزگار زنان مشرق زمین همه جا تاریک و اندوه خیز، همه جا آکنده به رنج و مشقت و همه جا پر از اسارت و مذلت بود.

یکی از علماء اجتماعی می‌گوید: «در میان امواج بلیات و طوفانهای حوادث وارده بر شرق، قسمتی از عجز و عدم موفقیت شرقیان، به این سبب است که به تربیت زنان التفات نکردند، آنها را عضو عاطل بشریت پنداشتند، نصف قوای خود را ضایع نمودند؛ مادران نومید و نادان، اولاد خودشان را به بیدانسی بزرگ کردند، اطفال شرق، در داخل از تربیت خانوادگی و در خارج از تأدیب و تهذیب، محروم ماندند، لاجرم، اسباب تباهی و تیره‌روزی دست به هم داده، هشتصد میلیون جمعیت آسیا را به تدنس و تنزل محکوم کردند!

مذتهاست که آسیایی از خواب‌گران یأس و حرمان برخاسته، می‌خواهد آب رفته را به جوی باز آرد. اگر چه برای معالجه این مرض اجتماعی، بسیار سخنها گفته و کتابها نوشته‌اند، اما داروی بیماری مزمن شرق منحصر به تربیت و تعلیم است، تربیت و تعلیم حقیقی که شامل مرد و زن باشد و تمام طبقات را از خوان گسترده معرفت مستفید نماید.

ایران، وطن عزیز ما که مفاخر و مآثر عظیمه آن زینت‌افزای تاریخ جهان است، ایران که تمدن قدیمش اروپای امروز را رهین منت و مدیون نعمت خویش دارد، ایران با عظمت و قوتی که قرن‌ها بر اقطار و ابصار عالم حکمروا بود، از مصائب و شدائد شرق سهم وافر برده، اکنون دنبال گم گشته خود می‌دود و به دیدار شاهد نیکبختی، می‌شتابد.

پیدااست، که برای مرمت خرابیهای زمان گذشته، اصلاح معایب حالیه و تمهید سعادت آتیه چه مشکلاتی در پیش است؟ ایرانی باید ضعف و ملالت را از خود دور

کرده و تند و چالاک پرتگاهها را عبور نماید. امیدواریم به همت دانشمندان متفکر، روح فضیلت در ملت ایجاد شود و با تربیت نسل، اصلاحات مهم اجتماعی در ایران، فراهم گردد.

پروین اعتصامی

زن در ایران

زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود پشاهش جز تیره روزی و پریشانی نبود
زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می گذشت زن چه بود آنروزها جز آنکه زندانی نبود
کس چون زن اندر سیاهی قرنهای منزل نکرد کس چون زن در معبد سالوس قربانی نبود
در عدالتخانه انصاف، زن شاهد نداشت در دبستان فضیلت، زن دبستانی نبود
دادخواهیهای زن می ماند عمری بی جواب آشکارا بود این بیداد، پنهانی نبود
بس کسان را جامه و چوب شبانی بود، لیک در نهاد جمله گرگی بود، چوپانی نبود
نور دانش راز چشم زن نهان می داشتند این ندانستن، زپستی و گرانجانی نبود
زن کجا بافته می شد بی نخ و دوک هنر خرمن و حاصل نبود، آنجا که دهقانی نبود
میوه های دگه دانش فراوان بود لیک بهر زن هرگز نصیبی زبن فراوانی نبود
در قفس می آرمید و در قفس می داد جان در گلستان نام از این مرغ گلستانی نبود
بهر زن تقلید تیغ فتنه و چاه بلاست زیرک آن زن کو رهش این راه ظلمانی نبود
آب و رنگ از علم می بایست شرط برتری با زمرد پاره و لعل بدخشانی نبود
جلوه صد پرنیان چون یک فبای ساده نیست عزت از شایستگی بود از هوسرانی نبود
ارزش پوشنده، کفش و جامه را ارزنده کرد قدر و پستی با گرانی و به ارزانی نبود
سادگی و پاکی و پرهیز، هر یک گوهرند گوهر تابنده، تنها گوهرکافی نبود
عیبها را جامه پرهیز پوشانده است و بس جامه عجب و هوا بهتر ز عریانی نبود
زن سبکساری نبیند تا گرانسنگ است و پاک پاک را آسیبی از آلوده دامانی نبود
زن چو گنجور است و عفت گنج و حرص و آزد دزد وای اگر آگه زانین نگهبانی نبود
اهرمن بر سرفره تقوی نمی شد میهمان زانکه می دانست کآنجا جای مهمانی نبود

پا به راه راست باید داشت کاندرا راه کج توشه‌ای و رهنوردی، جز پشیمانی نبود چشم دل را پرده می‌بایست اما از عفاف چادر پوسیده بنیاد مسلمانی نبود

پس فرستادن نشان علمی:

پروین اعتصامی در عین ادب و فصاحت و بلاغت بانوی مبارز و رشیدی بود که دل به تمتعات دنیوی و لذات فانی آن نبسته بود، از شهرت و وایستگی به مقامات ظاهری و مناصب دنیوی فراری بود و از تکیه بر نظام حاکم آنروز گریزان. در شرح حال او نوشته‌اند:

«پنج سال قبل از وفاتش درست به سال ۱۳۱۵ ش وزرات معارف ایران نشان درجه ۳ علمی را برای پروین فرستاد. او با این پاسخ ادبی که «شایسته‌تر از من بیارنده، نشان ارسالی را پس فرستاد و نپذیرفت.»^(۱)

این عمل شجاعانه او در روزگاری که مردم دو اسبه به سوی حفظ و حیازت مقامات و پستهای ظاهری حرکت می‌کردند، نشانی از واقعیت و وابستگی اعتقادی و معنوی آن زن با ایمان و متدین به ستهای اصیل اعتقادی و باطنی و معنوی بود. خاله مکرّمه‌اش در منزل خود واقع در خیابان سرسیل، در جنوب تهران، به نگارنده تعریف می‌نمود:

«پروین در چند روز آخر عمر که در بستر بیماری افتاده بود از نظر امکانات مالی دسترسی به دارو و دکتر نداشت. ده روز بیشتر در بستر نیارامید که به لقاء حق شتافت!»

پروین و تنهایی:

شاید تا به حال در ارتباط با تجرد و تنهایی پروین برای شما نیز سؤالی ایجاد شده باشد که چرا بانویی با این شایستگی اخلاقی و کمالات روحانی در خانه شوی

(۱) بیست چاپ هفتم دیوان پروین اعتصامی.

تمکین ننمود و از اینهمه خصائص نکو، دست پروریده‌ای را به یادگار نگذاشت. پاسخ آن بسیار دردآور و تأسف‌انگیز می‌باشد. درد و تأسف از فساد محیط اجتماعی آنروز و گرایش به مظاهر غرب و غربزدگی، چون پروین در نوزده تیرماه ۱۳۱۳ با پسر عموی خود ازدواج کرد و چهار ماه پس از عقد ازدواج به کرمانشاه، به خانه شوهر رفت. شوهر پروین از افسران شهربانی و هنگام وصلت او رئیس شهربانی کرمانشاه بود. اخلاق نظامی و تظاهر به غرب و غرب‌گرایی او با روح لطیف و آزاده پروین مغایرت داشت. او که در خانه‌ای سرشار از مظاهر معنوی و ادبی و دور از هرگونه آلودگی پرورش یافته بود، پس از ازدواج ناگهان به خانه‌ای رفت که یک دم از بساط عیش و نوش خالی نبود و طبیعی است همگامی این دو طبع مخالف نمی‌توانست دیری بپاید و سرانجام این ناهمگونی به جدایی کشید و پروین پس از دو ماه و نیم اقامت در خانه شوی ناسازگار، با گذشت از کابین و مهریه خویش، جدایی و انفصال و تجرد و تنهایی را ترجیح داد.

پروین پس از جدایی برای مدتی کوتاه سیمای متین و موقر خویش را باغباری از گرفتگی پوشاند. اما این تغییر حال را فقط اطرافیان پروین که همواره با او بودند می‌توانستند درک کنند.

با این همه، او تلخی شکست را با خونسردی و منانت شگفت‌آوری تحمل کرد و تا پایان عمر از آن سخنی بر زبان نیاورد و شکایتی ننمود.

درباره دوره زناشویی خود فقط سه بیت ذیل را گفته است:

ای گل! تو ز جمعیت گلزار چه دیدی؟ جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی؟
ای لعل دل‌افروز، تو با این همه پرتو جز مشتری سفله به بازار چه دیدی؟
رفتی به چمن، لیک قفس گشت نصیب غیراز قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی؟^(۱)

* * *

(۱) ضمیمه چاپ هفتم دیوان پروین اعتصامی.

۴۴۱ - حالی اردبیلی (م ۱۳۷۴)

حاج میرزا محسن فرزند ملا حسینعلی عماد الفقراء متخلص به «حالی» در حدود ۱۲۸۵ در اردبیل متولد گردید. پس از تحصیلات لازمه به خوشنویسی رو آورد و شاعر صوفی مشرب و از مؤلفان پرکار می باشد.

از آثار او:

- ۱ - بصائر الدرجات (نسخه‌ای از آن در شیراز خانقاه احمدیه موجود است، که در دهم شعبان ۱۳۵۶ در اردبیل به خط مؤلف نگارش یافته است.
- ۲ - ترجمه انوار الولاية اصل آن از قطب الدین محمد ذهبی (م ۱۱۷۳) آن هم در همان خانقاه موجود است.
- ۳ - ترجمه عشقیه که متن اصلی آن از قطب الدین محمد ذهبی می باشد.
- ۴ - ترجمه فصل الخطاب.
- ۵ - تمییز المشرب که به سال ۱۳۱۵ تحریر یافته و مرحوم مشار در فهرست خود ص ۴۲۷ و مؤلفین ج ۵ ص ۲۱۳ از آن یاد نموده است.
- ۶ - سخنان کوتاه علی (ع) این کتاب نیز در همان خانقاه موجود می باشد.
- ۷ - حاشیه بر گلشن راز شبستری گزیده‌ای است از مفاتیح الإعجاز لاهیجی و از دیگر آثار او رساله‌ای در تصوف، آیات الرجعه که ترجمه و تفسیر یرخی از آیات می باشد و در شهریور سال ۱۳۱۸ در تهران به چاپ رسیده است و کتاب شرح صیغ العقود در باب نکاح تعلیقی است بر این باب که به سال ۱۳۳۳ ش. در اردبیل به چاپ رسیده است.

نمونه‌ای از اشعار او:

صبح سعادت دمید، عید ولایت رسید فیض ازل یار شد، نوبت دولت رسید
 در غم گیسوی یار بود دلم بی‌قرار بعد بسی انتظار مژده رحمت رسید
 درگه رحمت گشود ظلمت غم را زدود سبیل تر وانمود، لمعه طلعت رسید
 شمع‌نور شه - داد به عالم ضیاء آتش آذر فشرد رشحه خُلت رسید
 از کرمش بر گدا داد می جان نزا گفت بخور زین هلا، کز خُم جنت رسید
 در پس زانوی غم هین منشین با اَلَم کز در آن ذوالکرم صیت بشارت رسید
 آمد وقت فرح دافع حزن و ترح عید غدیر است خیز بر همه عشرت رسید
 روی به گلزار کن پشت به اغیار کن دوره شدت گذشت، نوبت راحت رسید
 خیز بزن الصّلا بر در هر پارسا باده شدستی حلال، حکم حقیقت رسید
 بهر شه آنما خواند رسول خدا آیه اکملت لک کز سوی عزّت رسید
 وقت رجوع نبی از سفر کعبه شد منزل خُم را زحق حکم اقامت رسید
 شه ز جهاز شتر کرد بنا منبری وز قدم شه بر آن عزّ و شرافت رسید
 دست علی برگرفت برد به بالای سر تا به همه مردمان، دیدن طلعت رسید
 گفت ای‌ا مردمان آمده بلّغ زحق چو تو رسولی، بگو عهد و صایت رسید
 من به همه مؤمنان گشته‌ام اولی زحق هم به شه لافنی حکم ولایت رسید
 گشت علی و لّی، بر همگی پیشوا از پی اکمال دین، امر عنایت رسید
 دور علی جلوه‌گر، بر همه جنّ و بشر طاعت او مستقرّ بهر عبادت رسید
 مژده به اهل ولا حبّ شه «قل کفی» از کرم ذوالمنن بر همه منت رسید
 خاصّه به آن سالکان در ره شه، رهروان کز کرم شیر حق، لطف و عنایت رسید
 هر که جمالش بدید مهر رخس را گزید باده خلت کشید بر سر عزّت رسید.^(۱)

(۱) دولت‌آبادی، سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۲۳-۱۹ - فهرست نسخه‌های خطی، ج ۲، ص ۱۷۱ -
 فهرست آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۵۸۱.

۴۴۲ - نیمتاج سلماسی (متوفاه ۱۳۸۰)

بانو نیمتاج سلماسی، یکی از بانوان شجاع و وطن دوست و از شاعران نامدار کشور در قرن چهاردهم می باشد. وی فرزند یوسف لکستانی و از خاندانهای بنام آن حدود بود. تحصیلاتش تا یازدهم دبیرستان بوده و به زبانهای انگلیسی و عربی نیز آشنایی داشت. این بانو طبع موزونی داشته و در اشعارش مضامین لطیفی آورده است. هنگام شورش آشوریان در آذربایجان که در سال ۱۳۳۷ ه.ق (۱۲۹۷) روی داد، قطعه ای بنام «کاوه» ساخته که فوق العاده مؤثر و مهیج بود. در این شورش حتی قوم و خویشهای این بانو را هم کشتند. نیمتاج سلماسی در ساختن این قطعه، مردم را تشویق به مبارزه علیه اخلاصگران و آشوب طلبان کرد. اشعار این بانوی شجاع مردم را طوری به هیجان آورد که متصور نبود و کار به جایی رسید که مردم جان به کف، ریشه فساد را کنند.

متأسفانه اشعار بیشتری از وی در دسترس ما نیست، تنها به نمونه ای از اشعار او که نشانی از طبع بلند وی می باشد، اشاره می شود:

کاوه

ایرانیان که لر کیان آرزو کنند	باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر	تا حل مشکلات به تیروی او کنند
آزادگی به دست شمیر بسته است	مردان همواره تکیه خود را بدو کنند
ایوان پی شکسته مرمت نمی شود	صد بار اگر به ظاهر وی رنگ و رو کنند
شد پاره پرده عجم از غیرت شما	اینک بیاورید که زنها رفو کنند
نشان رشت موی پریشان کشیده صف	تشریح عیبهای شما، مو به مو کنند
دوشیزگان شهر ارومی گشاده رو	دریوزه ها به برزن و بازار و کو کنند

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۶۵

بس خواهران به خطّه سلماس تاکنون خون برادران همه سرخاب رو کنند
نوحی دگر ببايد و طوفان دیگری تا لگه‌های ننگ شما شستشو کنند
قانون خلقت است که باید شود ذلیل هر ملتی که راحتی و عیش، خو کنند^(۱)

۴۴۳ - آذر تبریزی (قرن چهاردهم)

میرزا ابوالقاسم مرتضوی فرزند حاج سید مرتضی صرّاف به سال ۱۲۵۰ شمسی در تبریز پا به عرصه حیات نهاد و در همان خطّه به تحصیل علم پرداخت و از جمله مردان فاضل و ادیب و سخنور عصر خویش گشت. او فردی روشنفکر و مبارز بود به حدّی که در اواخر عمر به استانبول سفر کرد و به دیدار مبارز نستوه مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی شتافت و از محضر او کسب فیض نمود.

از آثار او:

از او آثاری باقی مانده است که یکی از آنها کتاب «اوراق پریشان» می باشد که در سال ۱۳۴۴ در تبریز به چاپ رسیده است. او موقع انقلاب مشروطیت ایران از اعضای مؤثر و فعال انجمن آذربایجان در تهران به حساب می آمد و با طالبوف نیز مکاتباتی داشته است که چند فقره از این نامه ها را در کتاب اوراق پریشان خود نیز درج نموده است. دیوان اشعاری نیز دارد که مشتمل بر هزار بیت می باشد.

از اشعار او:

دانی که جام و باده چه سود و ثمر دهد کساهد زعقل و زر ببرد دردسر دهد
این مایه هلاکت و این جوهر ممات تأثیر سم خویش به قلب و جگر دهد

(۱) تذکره الشعراء آذربایجان، تألیف محمد دیهیم، جلد ۴، ص ۲۴۸-۲۵۰ - زنان سخنور، ج ۲، ص ۳۷۸ - سخنوران آذربایجان، دولت آبادی، ج ۲، ص ۹۶۳.

عاقل نمی‌فشانند تخمی که عاقبت درد و تعب بپرورد و مرگ بردهد
هرگز سزد که مرد خرد اختیار خویش دست هوس سپارد و بر شور و شر دهد
«آذر» چه گونه می‌شمرد مرد با خرد آن را که مرگ می‌خرد و سیم و زر دهد^(۱)

۴۴۴ - حیرت تبریزی (قرن چهاردهم)

شاهزاده ابوالحسن میرزا معروف به شیخ الرئيس پسر حسام السلطنة محمد تقی میرزا بن فتحعلی شاه قاجار از خطبا و ادبای آذربایجان می‌باشد که در سال ۱۲۶۴ در تبریز تولد یافته است و مدتی به سیر و سیاحت ایران، مصر، هندوستان و عثمانی پرداخته است چندین کتاب و اثر از او به یادگار مانده است. از آن میان: اتحاد الإسلام کتاب الأبرار، منتخب نفیسی و این آخری گزیده اشعار فارسی و عربی و منشآت او است که در سال ۱۳۱۲ در بمبئی به چاپ رسیده است او در دوره دوم مجلس شورای ملی، نماینده مردم مازندران شده است و این اشعار را که نشانی از وجود اختلاف تشنّت آن دوره‌ها می‌باشد به مرحوم تربیت احفاد و هدیه نموده است:

ای ماه مجلس‌آرا از ابروی هلالی چشم تو انقلابی، فد تو اعتدالی
رقص تو ارتجاعی نام تو امتاعی وصل تو اجتماعی، هجر تو اختلالی
ماذب مؤتلف مات یا فرقه و موکرات الفت کنیم هیئات فکری بود محالی
در مجلس مقدس با قامتی مقدّس شمری بدیع و نورس بسرودم ارتجالی^(۲)

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۱۸۷ - تذکره شعرای آذربایجان، ج ۲، ص ۲۱ - داستان دوستان، ص ۱۵۷.

(۲) دانشمندان آذربایجان، ص ۱۲۷ - ربخانة الأدب، ج ۱، ص ۲۹ - الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۴-۲۷۵ - سخنوران نامی معاصر، ج ۳، ص ۹۲-۹۳.

۴۴۵ - میرزا عباس ترابی (خاکی)

دربارهٔ این شاعر، تنها در تذکرهٔ ریاض العاشقین آگاهی مختصری آورده شده. طبق نوشتهٔ مجتهدزادهٔ مشتری، میرزا عباس فرزند حاجی میرزا علیقلی بوده و در شهر شوشا تولد یافته، در این شهر به تحصیل علوم دینی، پرداخته و مخصوصاً از محضر پدر دانشمند فیض‌ها برده، بعد از وفات پدرش به شهر سلیمان مراجعت کرده و در آن شهر در خدمت علمای فاضل داخل شده و چند سالی تلمذ کرده است، سپس به وطن خود شوشا برگشته و به تدریس و تعلیم پرداخته. در سن ۶۳ سالگی وفات یافته و در قبرستان «میرزا حسن» دفن گردیده. میرزا عباس در شعر هم «ترابی» و «خاکی» تخلص می‌کرده است. به زبانهای عربی و فارسی تسلط کامل داشته و به زبان ترکی و فارسی و عربی نیز شعر سروده است. لازم به یادآوری است که مجتهدزاده مشتری تاریخ دقیق وفات میرزا عباس را مشخص نکرده، به هر حال این شاعر از سخنوران باسواد اوایل قرن چهاردهم هجری قمری آذربایجان محسوب می‌شود. در تذکرهٔ ریاض العاشقین سه قطعه شعر از این شاعر نقل شده که دو قطعه به زبان عربی و یک قطعه که حدود ۵۵ بیت است به فارسی می‌باشد، ما اینجا ابیاتی چند از شعر فارسی میرزا عباس را در مدح حضرت علی (علیه السلام) می‌آوریم:

سحرگاهی شدم بیدار چون از خواب غفلت

چه دیدم صبحی روشن‌تر ز مهر خاوری نسبت

فروزان در نه‌ای کوکب اندر دشت مبتانی

عروس چرخ آویزان به گردن عقد پر قیمت

افق را چهره از گلگونهٔ نور و شفق حمرا

برای کاروان شب رسیده موسم نهضت

سپاه ظلمت شب سر به جیب و پای در دامن
 کشیده دست از دنیا گرفته گوشه عزلت
 علمدار سپه سالار جنبش روز فیروزی
 علم بر قلعه کوه افق زد از ره شوکت
 نگه کردم در اوضاع جهان اوضاع دیگر بود
 فرح افزا و دل افروز چون محبوب مه طلعت
 گل گلزار خندان، بلبل از شادی غزل گویان
 شده مسدود بر خیل سپاه غم، ره فرصت
 گل حمرا که محبوب دل آرای است بلبل را
 به خود داده ز مروارید شبنم زیور و زینت
 جمیع سیم دار آن چمش اطباق و سیم و زر
 به سر برداشته ایستاده اند در موقف خدمت
 که در وقت طلوع خسرو و خورشید عالم گیر
 کتد ایثار بریمن قدومش از سر همت
 نظر بر هر چه افکندم فرح دیدم
 افتاد از لجه، کشتی دل، درون ورطه حیرت
 که یارب باعث شادی ذرات جهان از چیست؟
 به فرق عالم افتاد از کجا این سایه دولت؟
 که ناگه هاتفی گفتا در آن حیرت به گوش جان
 که فیض معجز شاه عرب گسترده این بسطت
 وصی احمد مختار امام الکمل آن شاهی
 که هست او صاحب علم لدنی مظهر قدرت
 مفیض فیض مطلق از خدای قادر مطلق
 به امر حق باشد خلق را از حق در رحمت

شه مسندنشین هل انی و انماناجی
 سلونی تخت سالاری، امیر او کاشف رتبت
 به انوار الهی مطلع محرم بر اسرارش
 کلام الله ناطق شیر یزدان شافع امت
 بود وجه الله باقی که از فیض بقای او
 شود باقی جمیع کائنات از نور و از ظلمت
 عجب ناید که فیض ظلمت از درگاه وی باشد
 برای مؤمنان رحمت بود، بر کافران نقت
 بود محبوب حق از نص پیغمبر که در خیر
 به دستش داد رایت را که آن سردار ذی صولت
 نظر بر پشت ناکرده، قدم را پیش بنهاد
 کُشد مرحب، کُشد در را منافق را دهد خجالت
 محل فعل سبحانی، محیط جمله عالم
 به افعال همه شاهد وجود خلق را علت
 عقول انبیاء حیران در اوصاف کمالاتش
 ز تعداد صفاتش اولیا در لجة فکرت
 بودی هیچ کس اقرب از آن حضرت به پیغمبر
 به ایمان کرد از آن رو وقت بعثت بر همه سبقت
 بود مدلول ما قرط فی جنب الله از آنرو
 کُشد منکر ز تفریط مقاماتش بسی حسرت^(۱)

* * *

(۱) تذکره ریاض العاشقین، مجتهدزاده.

۴۴۶ - شهریار، فرمانروای ملک سخن (م ۱۴۰۸)

سخن گفتن از شهریار ملک سخن و سخنوری، در توان قلم نارسای نگارنده نیست. سخن گفتن از او، شهریار دیگری را می‌طلبد که در حق او شعر سراید و قلم زند. او مرد ادب و اخلاص، مرد وفا و صفا، انسان شیفته و عاشق قرآن و اهل بیت (ع) بود. شهریاری که در ایام حیات شناخته نشد، قلم‌فرسایی بعد از حیات او چه سودی می‌تواند داشته باشد؟ جز آه و افسوس!

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم
گلشن کردستانی گوید:

جهان سخن را مگر شهریاری	شکوهی به پیشانی روزگاری
که دیباجه دفتر افتخاری	ترا نکته‌دانان ستایند و بالتد
که در بزم اندیشه افسون‌گرایی	که در شاهد شعر، افسون خزانگی
به طبع شکوفنده آئینه‌داری	بهار آفرینان شعر دری را
که از ساحران هنر یادگاری	ز جادوی جاوید شعرت چه گویم؟
که گلشن نوازی که خرم بهاری ^(۱)	ستایم ترا روز و شب «شهریار»

سخن استاد اوستا:

«بی‌تردید در میان سخنوران روزگار از طلوع شعر دری که با سلطان شاعران رودکی سمرقندی آغاز می‌شود تا کنون کمتر شاعری به روزگار خویش به نام و آوازه‌ای همچون شهریار دست یافته است.»^(۲)

(۱) کیهان فرهنگی، شماره ویژه سال ۱۳۶۳ ه.ش.

(۲) کیهان فرهنگی شماره ویژه سال ۱۳۶۳ ه.ش.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۳۷۱



ارادت نگارنده:

نگارنده گر چه شاعر نیست که شعر موزون را درست تشخیص دهد و نقاد ماهری نیز نیست که سره را از بدلی تشخیص دهد، ولی این مقدار نسبت به لطف الهی شاکر است که سخن با روح را غیر از بی روح می‌شناسد کلمات هدف‌دار را از بی هدف و هزل را از جدّ تمیز می‌دهد. درست است قطعات شعری را به زحمت سروده است، ولی اشعار را به راحتی تشخیص می‌دهد که تا چه حد از نظم و نظام و روح شعری و سخنوری بهره و مایه‌ای دارد، از اینرو تا نخستین بار در روزگار جوانی با حیدر بابایی استاد شهریار آشنا شدم، این اشعار همانند آب جاری و ساری شیرین و خوش مشرب به کام جان او رفت و با وجود او عجین و قرین گشت و آنگاه که مدیحه «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را» شنید و به دنبال آن «علی آن شیر خدا میر عرب - ناله‌ها داشته با این دل شب»، این اشعار جاندار و باروح، همانند آیات رحمانی بر دل او نشست و ارادت را هم به مولی الموحّدین و هم به شاعر مدّاح و سخن از جان بر آمده او صد چندان نمود، گرچه علاقه سرشار و ارادت قلبی‌اش را در ایام حیات سراینده در کتاب «علی (ع) حماسه جاودانه» در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ ابراز داشته است و شاید به سمع خود آن بزرگ نیز رسیده باشد، ولی به مناسبت خط سیر کار فرهنگی و روش تحقیق و بررسی‌های اسلامی که خارج از محور ادب و ادبیات فارسی بوده است تا کنون نتوانسته است آن عشق توفنده و آن ارادت زلال و پاک و صاف را به ساحت این شاعر مدّاح علی (ع) و حسین (ع) و فرزندان زهرای اطهر (س) در آن روزگاری که مدیحه‌سرایان به درگاه شاهان و دربار حاکمان می‌رفتند ابراز و اعلام نموده باشد.

اکنون که به مناسبت تألیف سخنوران و شاعران آذربایجان این فرصت شایسته نصیب او شده است، تلاش دارد که علاقه دیرین خود را با تقدیم شناسنامه فرهنگی و ادبی نسبت به این سلیل زهراء و سخنگو و مدّاح علی (ع) و حسین و زهرا (س) ابراز نماید هر چند صفحاتی را فرا گرفته باشد چون اگر تمام دنیا به صورت لقمه‌ای در آمده

(یار قدیم)

کار گمن ز در نرود، مگر تو بگذرد آرد
 نرخی یوسف شکست چون تو باز آرد آرد
 ماه در برابر رود چون تو بر آرد لب بام
 غم که از غار نود چون تو به غم آرد آرد
 سانه زو زلف جلفای جیم، باد بهار
 تا تو هر چه سر آمد دل به سر کار آرد
 درخت شکر در شاخه کن و ماه سپاه
 سحر زخمه کم بر چه به چکار آرد
 روز روشن بخود از من تو کوه منب تار
 مهرب که تو دم منب تار آرد
 گرچه یار در علم منب بجای نیست
 سیکشم تا تو پر بچه من یار آرد
 چشم دهر که تو بازگی خواب آلوده
 در دل منب فتنه کنی بیدار آرد
 سایه و روشن منب چمن آفت
 که تو از هر دور دیور پرده آرد آرد
 مرده از زلف کز گر چلب منب زلف
 همی کنی به دم رسیده سر آرد آرد
 فخر من حاکم سجده رود که زور باد
 که تو از سیکه با آتش خور آرد
 بر سر رشته بستج گشتن و درد
 چه تو ترس بچه با علقه ز ناز آرد
 عمر روز جان پرستم منب بهار آرد
 که تو کیمین به پندار منب آرد
 و کی زنده است از حال گرفتار نیست
 بار زنده از دکن کن که گرفتار آرد
 بان و رفقه قضا اردل کز زده کن
 که تو کز زده یاران دل کز زده آرد
 چنین و کنی در غطره یار قدیم
 حیفم آید که تو در غطره آرد آرد
 دلم از خاک جوفان بر آرد که تو ام
 شریما به سر تربت (شیر) آرد

جهت نمره خط در ۲۵ سالگی ننتم - تبریز - کورد ۴۸ - سید محمد بن محمد

باشد و آنرا در دهان گوینده حکمت یا بیانگر یک فضیلت از فضائل اهل بیت (ع) قرار دهند باز هم کم است و هرگز پاسخگوی اجر و مزد او نیست.

در این فرصت طلایی، مصاحبه تفصیلی کیهان فرهنگی را که پس از انعقاد کنگره تجلیل از مقام شامخ ادبی او در آذربایجان توسط جمعی از شعراء و دانشمندان و گروه «کیهان فرهنگی» انجام گرفته است و گفتگوهای ادبی و علمی ارزشمندی توسط دست‌اندرکاران ادب و هنر شعر کشور با شهريار عزیز انجام پذیرفته است در ذیل می‌آوریم که گویای بسیاری از مسائل و روحیات و اعماق درونی روان ایشان است که در طی سوال و جواب آمده است با این همه تفصیلات، شناخت شهريار باز هم به آن آسانی هم نیست که تصوّرش می‌رود.

غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهريار

آخرین مصرع از غزل بسیار معروف و والای استاد شهريار در مدح امام علی (ع) که سالهاست در شهر و روستا، کوچه و خیابان بر منابر و در تنهایی‌ها زمزمه پیر و جوان است.

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را که به ما سوافکندی همه سایه هما را
ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب غم دل بدوست گفتن چه خوشست شهريارا

مصاحبه کیهان فرهنگی با استاد شهريار:

کنگره بزرگداشت استاد محمد حسین شهريار، در روزهای ۲۹ تا ۳۱ فروردین ۱۳۶۳ در تالار وحدت دانشگاه تبریز برگزار شد. این بزرگداشت با استقبال کم‌نظیر و پرشکوه ادب‌دوستان و اقشار مختلف مردم آذربایجان روبرو گردید. آنچنان که به دلیل کمبود جا و اشتیاق بسیار مردم برای حضور در مجلس، برخی شیشه‌های درهای ورودی تالار، شکست. آیت الله ملکوتی امام جمعه سابق تبریز، استاد محمد تقی جعفری، نماینده رئیس جمهور، قائم مقام وزیر ارشاد اسلامی و بسیاری از

شاعران و ادیبان سراسر کشور، در این مراسم حضور داشتند.

«کیهان فرهنگی» که برای دومین شماره، شخصیت ارزنده دیگری را در نظر گرفته بود. گذشته از مناسبت برگزاری آن مجلس، با اصرار بسیاری از دوستان شعر شهریار، که از نخستین شماره این مجموعه استقبال کرده بودند مواجه شد. و نیز چند تن از صاحب نظران ارجمند، ایجاد تنوع در روند معرفی و قدردانی شخصیتها را تذکر دادند. گذشته از نکات فوق، ضرورت ایجاد ارتباط بیشتر، با اقشار گوناگون مردم که چهره‌ای آشنای همگان را می‌طلبید ما را بر آن داشت تا شماره ویژه‌ای را در خدمت استاد سید محمد حسین شهریار باشیم:

شهریار به قول استاد اوستا، «با اینکه از آوازه نامی استثنایی بهره‌ور است، یکی از ناشناخته‌ترین شاعران معاصر پارسی است» و این جمله بدین سبب است که تحولات درونی وی که او را اینک به قله‌های بلند معنوی خاصی رسانده است و به تعبیر خود استاد، بت شکنی‌هایی که به ثواب شدن وی انجامیده، برای بسیاری نا آشناست. همچنین میزان انس او با قرآن و مراتب عشق و ارادتش به ائمه هدی (ع)، حتی بر بیشتر دوستانش نیز، پوشیده مانده است.

استاد شهریار اکنون در آستانه هشتاد سالگی بر آن است تا دیوان چاپ شده‌اش را به عنوان آخرین نظرگاهش، از شعرهای ضعیف و نادرست چه به لحاظ مضمون و چه قدرت شعری، تهی کند.

و «حافظ گونه»‌های چاپ نشده و شعرهای پس از انقلاب اسلامی خود را که به روشنی نشانگر همان تحول درونی و اساسی استاد و تغییر منبع الهام وی است، به چاپ بسپارد.

استاد چنانکه خود تصریح می‌کند در این سالهای اخیر هیچگاه از «جهاد قلمی» باز نایستاده است از این گذشته در «جهاد مالی» نیز در حد توان خویش شرکت داشته است.

ما شاهد بودیم که خالصانه چک اهدایی ریاست جمهوری را، برای جبهه‌ها

پشت‌نویسی کرد و توضیح داد: «نصف حقوق بازنشستگی خود را ماهیانه به جبهه‌ها تقدیم می‌کند».

اکنون از این پیر شعر و عرفان، شهریار ملک سخن، که با ناتوانی جسمی، مصاحبه را پذیرفتند تشکر فراوان داریم، و نیز از شاعران ارجمند آقایان: مهرداد اوستا، حمید سبزواری، محمود شاه‌رخ، قدسی خراسانی، گلشن کردستانی، مشفق کاشانی و خانم سپیده کاشانی قدردانی می‌کنیم که دعوت «کیهان فرهنگی» را برای شرکت در این جلسات گفتگو که در منزل استاد شهریار برگزار می‌شد قبول فرمودند. استاد اوستا: هدف از این مجلس این است که در موارد مختلف تا آنجا که فرصت باشد از جنابعالی استفاده ببریم، از جمله در مورد زندگی شما بویژه آنجا که مربوط به شعر و ادب و هنر است و خاطراتی که بیادتان مانده. اگر ممکن است از آغاز تولد و دوران کودکی شروع بفرمائید.

استاد شهریار: تولد من تحقیقاً معلوم نیست ولی اواخر ۱۳۲۴ یا اوائل ۱۳۲۵ قمری است. تاریخ تولد من پشت یک قرآن نوشته شده بود، ولی دو دفعه خانه ما را ویران کردند. یکدفعه مشروطه‌طلبان و یکدفعه هم مستبدین.

در سال ۱۳۰۲ در تهران اداره آمار تشکیل شده بود که ما رفتیم شناسنامه گرفتیم. آنروز هم نمی‌شد تحقیقاً سال قمری را با شمسی تطبیق کرد که ۱۳۲۵ قمری به چه سال شمسی مطابق می‌شود. بعدها فهمیدیم ۱۲۸۵ است و من تولدم را ۸۳ گرفتم در صورتیکه ۸۵ شمسی بود. مخصوصاً دو سال بیشتر می‌گرفتیم که بتوانیم در انتخابات شرکت کنیم. معلمی داشتیم بنام مرحوم مترجم السلطنه، خیلی علاقمند بودیم که او وکیل بشود فقط ۳۰۰ رأی از دارالفنون برایش جمع کردیم. سیصد تا هم از دبیرستان دیگر. آن موقع در تهران دو دبیرستان بود. به این‌نشانی که یکدانه از رأی هم به اسم مترجم السلطنه خوانده نشد.

من از آنروز دیگر در انتخابات شرکت نکردم، تا بعد از انقلاب اسلامی که امام فرمودند تکلیف شرعی است و رفتیم رأی دادم.

کیهان فرهنگی: نخستین مربیان و اساتید شما چه کسانی بودند؟

استاد شهریار: اولین استاد مربی، پدر من بود که از خوشگناب آمده بود. طلبه‌ای بوده خیلی نورانی. جذمان آقا سید میرعلی هم همین جور بود، ایشان هم اهل علم بود.

پدر من که نجف هم رفته بود. اجتهاد داشت. مردم می‌خواستند او را امام جماعت کنند. ولی قبول نکرد. طلبه که بوده یک خانمی می‌آید مدرسه و می‌پرسد که یک خوش خطی را به او نشان بدهند. می‌خواسته است به امیر نظام عریضه بنویسد. او را می‌آورند پیش پدر من می‌گویند که این آقا خطش از همه بهتر است.

امیر نظام هم خیلی مشوق بوده. پدرم برای آن خانم عریضه می‌نویسد و او عریضه را می‌برد برای امیر نظام او هم تا چشمش به خط می‌افتد می‌گوید «این خط را چه کسی نوشته است؟» آن خانم می‌گوید «یک طلبه‌ای نوشته است.» می‌گوید: «برو او را بیاور تا کارت را درست کنم.» پدرم می‌ترسد، طلبه بوده، تازه از ده رفته بوده. ۱۷ - ۱۸ سال بیشتر نداشته. به او می‌گویند: «آقا نرسید امیر نظام از خط شما خوشش آمده است.» و وقتی پدرم آنجا می‌رود امیر نظام به او خیلی محبت می‌کند. به پدرم می‌گوید: «روزهای جمعه اذان صبح شاگردهای من می‌آیند» هم خط مشق می‌داده و هم یک کتابی را می‌خواندند مثل گلستان یا چیزی در این حد. از آن وقت پدرم می‌شود شاگرد امیر نظام. فقه و اصول را اینجا می‌خواند، بعد با حاج آخوند که شوهر عمه من بود به نجف می‌روند. وقتی که بر می‌گردند، حاج میرزا حسن مجتهد از امیر نظام یکنفر محرز می‌خواهد. آن وقت پدرم به اسم «مجتهدی» معروف شده بود خیلی هم درستکار بود. بعد هم به کار وکالت پرداخت. تمام قوانین اسلام در سینه‌اش بود. عین عبارات را می‌خواند.

او به گونه‌ای مورد اطمینان عموم بود که حاج میرزا حسن مجتهد می‌گفت حاج میرآقا وقتی قلم بدست می‌گیرد، مثل این است که امیر اشرف سوار اسبش شده است. مردم می‌گفتند: مَهر همه مجتهدین در جیب حاج میر آقا است. چندین بار حاج میرزا

حسن گفت اگر این حاج میرآقا نبود، ما کج رفته بودیم. من در بیت پدرم ادبیات فارسی و عربی را آموختم.

کیهان فرهنگی: استاد! تحصیلات رسمی شما که در تبریز شد به کجا انجامید؟
استاد شهریار: من سیکل اول دبیرستان را در تبریز خواندم، ۱۴ سال داشتم که به تهران رفتم. از اول سال ۱۳۰۰ من در تهران بودم. رضاخان در سوم اسفند کودتا کرده بود و من ۲۹ اسفند وارد تهران شدم. بعد تحصیلاتم را تا سال آخر دانشکده طب ادامه دادم.

مشفق کاشانی: استاد ممکن است بفرمائید که در اوایل جوانی در تهران یا در تبریز معاصران شما یعنی افرادی که با شما در حال و هوای شعر بیشتر مانوس بودند چه کسانی بودند و اگر از آن بزرگان که الآن نیستند، خاطراتی دارید بیان بفرمائید.

استاد شهریار: من شانس ادبی که آوردم، مدیون این هستم که در ده بودم، ۶ سال داشتم، الفبا را خوانده بودم، می توانستم عبارات را بخوانم، ولی معانی آنها را نمی دانستم. در اطاق عمه ام که ما زندگی می کردیم یک طاقچه بود. در آن طاقچه دو کتاب بود با جلد مندرس، یکی قرآن مجید بود و دیگری دیوان حافظ. من می رفتم بازی می کردم و می آمدم یکدفعه آیات قرآن را می خواندم و یکدفعه حافظ را.

از اول مغزم پر شد با این کلمات موزیکال آسمانی قرآن مجید و اشعار حافظ. بطوریکه وقتی بزرگتر شدم شعرهای دیگر و هر چیز دیگری را که می شنیدم، می دیدم بنظم سبک می آمد. عمده شانس من این است از اول با قرآن و حافظ شروع شد که هنوز هم هست. بعد هم استاد خوبی داشتم، مرحوم امیرخیزی بود که در فرهنگ ایران نظیرش نیست.

گلشن کردستانی: بیشتر تخصص ایشان در تاریخ ادبیات بود؟

استاد شهریار: در همه چیز، شاعر بسیار توانایی بود من آن جور شاعر ارتجالی ندیده ام.

مشفق کاشانی: مرحوم استاد فرخ خراسانی به ایشان بسیار ارادت داشت. نزد

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۷۹

آن مرحوم آثار فراوانی در مورد مرحوم امیرخیزی وجود داشت.

استاد شهریار: در مورد من اصلاً پدری کرد. حتی خرج تحصیل من را داد. رقت قلب فوق العاده‌ای داشت. مثلاً در کرمانشاه رفقای داشت، تابستانها که تعطیل بود دعوتش می‌کردند. روز آخر تحصیل که از ما خداحافظی می‌کرد و می‌دانست که دو سه ماه ما را نخواهد دید اشک در چشمانش پر می‌شد. بغض گلویش را می‌گرفت. مدیر مدرسه بود و خیلی هم مدیریت داشت. در حق من که خیلی لطف کرد، مثل پدر خودم، به من توجه می‌کرد.

استاد اوستا: استاد از هنرمندانی که بیشتر با آنها سروکار داشتید و همین طور چگونگی چاپ اولین اشعارتان ممکن است مطالبی بفرمائید؟

استاد شهریار: من بچه محجوبی بودم. چهارده ساله بودم که به تهران رفتم درست سال ۱۳۰۰ بود. تا سال ۱۳۰۸ هیچکس را در تهران نمی‌شناختم، مدرسه بود و منزل. رفیقی داشتم بنام شهیار که از بچگی از تبریز با من بود. گلشن کردستانی: در آثارتان خیلی اسمش را آورده‌اید.

استاد شهریار: او آثار مرا نوشته بود و در ۱۳۰۸ در کتابخانه خیام داده بود کتابچه کوچکی چاپ شده بود. بنام دیوان شهریار. مشفق کاشانی: استاد آن را دیده‌ایم. ملک الشعرای بهار هم مقدمه‌ای بر آن نوشته است.

استاد شهریار: اول مرحوم سعید نفیسی نوشته بود. من به خیام گفتم که خوب بود ملک الشعرای بهار می‌نوشت. چون نفیسی نویسنده است. مقدمه شعر را باید شاعر بنویسد. گفت: «یک فکری می‌کنم.» تصادفاً همان روز برخورد کردیم به آقای امیرخیزی که از تبریز آمده بود. من گفتم که می‌خواهند کتابچه مرا چاپ کنند. گفت: «فردا ظهر ملک الشعرای دعوت‌مان کرده است، می‌رویم، منزل ایشان، شما هم بیائید برویم.» گفتم که من دعوت نشده‌ام نمی‌آیم، بعد از ناهار می‌آیم. خندید و گفت: «خیلی خوب!» بعد از ظهر خیام من را با درشکه برد منزل ملک، منزل ملک هم در

همین خیابان بهار فعلی بود.

قبلاً آقای امیرخیزی کتابچه من را داده بود ملک خواننده بود. وقتی وارد شدم و من را دید، از جایش بلند شد و مرا بغل کرد و خیلی تشویق کرد. سی چهل روز بعد که یکروز عید بود و همه شعرا به دیدنش می رفتند مرحوم عماد عصار که مجله آشفته را می نوشت هم آنجا بود. آنروز چهل و پنجاه نفر شعرای اهل ادب آنجا بودند.

مشفق کاشانی: استاد آنها را بخاطر دارید.

استاد شهریار: اورنگ، هجرت، پژمان بختیاری و آن بختیاری دیگر هم بود که شعر می گفت. منظور این است که این عبارت را آن روز گفت. او گفت: «من از وقتی این کتابچه شهریار را بدست آوردم، هر وقت می خواهم شعر بگویم آنرا باز می کنم و چسند تا غزل از آن را می خوانم طبعم را تشحیذ می کنم. بعضی ها تشحیذ را نمی فهمیدند من برایشان توضیح دادم تشحیذ یعنی چاقو تیز کردن.

کیهان فرهنگی: استاد این اولین چاپ از آثارتان بود؟

استاد شهریار: بلی اولین کتاب شعرم بود. پیش از آن یک «روح پروانه ای» هم چاپ شده بود. «روح پروانه» مثنوی است. منظوم آن حرف ملک بود که حضار از شنیدن آن یکّه خوردند: «این چه کسی است که ملک اینقدر در حق او مبالغه می کند؟!» از آنروز نام من بر سر زبانها افتاد. تا آنروز کسی من را نمی شناخت.

مشفق کاشانی: بعدها چاپ آثارتان چه سرنوشتی داشت؟

استاد شهریار: بعد گرفتار شهریور ۲۰ شدم و من اصلاً حق حیات نداشتم. نه اسمی از من می گذاشتند. نه شعری چاپ می کردند اما خود شعر پا می گرفت و جلو می رفت. هر چه خواستند آنرا بیوشانند، ممکن نشد.

کیهان فرهنگی: آن مجموعه ای که اول چاپ شد در چه سالی بود.

استاد شهریار: در سال ۱۳۲۵ شروع شد. ولی مدتها در مطبعه ماند. و سرانجام در سال ۱۳۲۹ چاپ شد. یک مقداری هم روی آن گذاشتیم. دوباره سال ۳۱ و ۳۲ در تبریز چاپ شد. کلیات دوم هم ۱۵ - ۱۶ سال پیش چاپ شد.

استاد اوستاد: استاد از چاپ کتابهایتان راضی هستند؟

استاد شهریار: نه، غلط زیاد دارد. بعضی‌ها را روتوش کرده‌ام. بعضی چیزهایی هم است که حتماً باید برداشته بشود و راضی نیستم دوباره چاپ بشود. قدسی خراسانی: کسی هست این کارها را بر روی آثارتان بکند؟ تصمیم به اقدام دارید؟

استاد شهریار: یک کسی باید همت کند. من که حرفی ندارم. این به نفع من است. شاعر دیوانش باید آخر عمرش چاپ بشود. چون انسان تا موقعی که خودش زنده است، اصلاح می‌کند، حق این است که بعد از خودش چاپ بشود یا آخر عمرش چاپ شود، زودتر که چاپ شود، پشیمان می‌شود.

استاد اوستا: استاد ممکن است نظرتان را در مورد ادبیات فارسی بخصوص در این ۵۰ سال اخیر از نظر اوج یا حضيض بفرمائید و ضمناً به نظر جنابعالی ادبیات ایران سیر تکاملی داشته یا قهقرای؟

استاد شهریار: تا شهریور ۲۰ اوج داشته مخصوصاً از جهت صنعت شعری. آخر شعر دو جنبه دارد مثل خود انسان که یکی جنبه حیوانی و یکی هم جنبه انسانی دارد شعر هم بیان است و عکسبرداری از روح آدمی است. از نظر صنعت شعر دائماً بالا می‌رفته مثلاً ایرج شاعر معاصر است از حیث قدرت بیان و ملک الشعرا اشعر شعرا از حیث بیان است. متها کلاس بینش آنها پایین است، یعنی اخلاقیات عرفانی ندارد.

سپیده کاشانی: خانم پروین اعتصامی چطور؟

استاد شهریار: بنظرم پیش از من پروین اعتصامی است که عفت و عصمت و اخلاقیاتش کامل بود، بقیه دیگر که اهل معصیت بودند. نمی‌توانست کلاشان بالا باشد. تزکیه نداشتند.

سپیده کاشانی: شعر خانم اعتصامی چه ویژگیهای بارزی دارد؟

استاد شهریار: اخلاقیات و کلاش والا و بالاست. هم کلاش و هم صنعتش

و هیچ عیبی در شعرش نیست. دیوان یکدست کمتر مثل پروین داریم. علتش هم همان است که پاک و پاکیزه بود.

سپیده کاشانی: استاد از خانم پروین در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی چیزی به خاطر دارید؟

استاد شهریار: نه آخر آن موقع‌ها هیچ‌گونه حق دخالتی در سیاست نداشتیم، با وجود این آثار فراوانی در این زمینه دارد. بیشتر اشعارش جنبه اجتماعی دارد.

محمود شاه‌رخ: استاد در طول تاریخ ادب فارسی بین خانمها، نظیر خانم پروین کسی را داریم؟ چه از نظر لفظ چه از نظر معنا.

استاد شهریار: هیچ نداریم. در بین مردها هم نداریم. شعری دارد که عنوانش «در تعزیت پدر» است. آتش می‌زند آدم را.

کیهان فرهنگی: استاد! شما کلاس شعر بطور خاص، یا جلسات انجمنهای ادبی و محفلی که روی صنعت شعر کار بکند بطور جداگانه دیده‌اید؟

استاد شهریار: من پیش از اینکه به تهران بروم مطول خواندم بعد خلاصه‌اش از بیروت آمد. من هم مطول را تلخیص کرده بودم، به طوریکه بعضی از عباراتش اصلاً تطبیق می‌کرد. شمس‌العماد قریب تعجب می‌کرد که بچه ۱۳ ساله تبریزی مطول عربی را تلخیص کند عین عباراتی باشد که دانشمند مصری در آن کتابش که درباره معانی و بیان و عروض است، آورده بود. من فقط اینها را خواندم، چون می‌خواستم طیب بشوم، اما در تبریز ادبیات عربی من خیلی خوب بود.

قدسی خراسانی: استاد شما شعر عربی هم که دارید.

استاد شهریار: کم دارم. یک قصیده دارم عربی است.

قدسی خراسانی: دیدم ملمعی دارید در یغما خطاب به حبیب یغمایی.

استاد شهریار: بله آن ملمعی بود برای امیری فیروزکوهی که عربی است و به خودش داده‌ام.

گلشن کردستانی: استاد نظر تان راجع به استاد امیری فیروزکوهی چیست؟

استاد شهریار: ایشان با سوادند. اگر وسیله‌ای بود، بنده گاهگاهی خدمتش می‌رسیدم.

کیهان فرهنگی: فرمودید ادبیات تا ۱۳۲۰ اوج داشت.

استاد شهریار: بله از نظر صنعت شعر اوج داشت ایرج بود، ملک الشعرای بهار بود، عشقی بود و حتی عارف بود. عارف سوادش کم بود، ولی ذوقش خوب بود. خودتان می‌دانید منظورشان خراب کردن بود. خودشان علناً می‌گفتند ما ویران‌گریم به خیالشان اگر آدم بد شعر بگوید حافظ و سعدی هم از بین می‌رود.

کیهان فرهنگی: استاد نظرتان راجع به نیما چیست؟

استاد شهریار: نیما شاعر بسیار خوبی بود، شاگرد ملک الشعرای بود، سبکش یک سبک ترکستانی بود قصائد خوبی داشت و قطعات خوبی داشت. افسانه‌اش یک شاهکار است. من خیلی تحت تأثیرش واقع شدم. «دو مرغ بهشتی»، «هذیان دلی» من تحت تأثیر اوست، اما مجبورش کردند. بنظر من سال ۳۴ بود. اینجا گریه کرد و گفت تو باز تبریزی داشتی، در رفتی. من کجا می‌توانستم بروم؟ گفتم نیما جان! آخر تو که افسانه داری، تو که قصاید داری، اینها چیست که تو می‌نویسی؟ آنوقت گریه کرد و گفت مجبورم می‌کردند. بعد از آنکه کلکش را کردند، آنوقت او را قائل مخربین کردند. گلشن کردستانی: چند وقت پیش از اینکه فوت کند، من به اتفاق آقای اوستا خدمتشان رسیدم و همین مسئله جنابعالی را سؤال کردم.

ایشان گفت: «من از تمام کارهایی که کردم نادم هستم. و طرفداران من آبروی مرا بردند و من الان دارم شیوه نظامی را کار می‌کنم.»

کیهان فرهنگی: اگر ممکن است در مورد اعتقادات نیما برایمان بیشتر توضیح بدهید.

استاد شهریار: اعتقادات نیما خوب بود. متنها به عرفان نرسید. نزدیک بود برسد، در همان «افسانه» می‌بینید خدا با همه چیز هست. نزدیک بود که برسد، متنها موفق نشد. در «افسانه» که می‌گوید «همیشه تو با منی» منظورش خداست.

کیهان فرهنگی: استاد! آخر بعضی‌ها تلاش می‌کنند که شخصیت اعتقادی نیما را جدای از آنچه که بود معرفی کنند. شما به عنوان کسی که از نزدیک با ایشان مانوس بوده‌اید، نظر تان چیست؟

استاد شهریار: تا آنجا که ما می‌دانیم مرحوم نیما مرانی و مدایح چندی در مورد انمه اطهار (ع) گفته است که خود نیما برای من خوانده است، همین حدیث «الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر» را من از نیما یاد گرفتم، او برای من خواند.

مشفق کاشانی: اولین مجلس شعر و ادب فارسی تا جایی که حافظه بنده یاری می‌کند در ۴۰ سال پیش به ریاست مرحوم ملک الشعرا بهار در تهران تشکیل شد که در آن مجلس مرحوم نیما هم بوده، آیا حضرت تعالی هم در آن کنگره شرکت داشتید.

استاد شهریار: یادم نیست. چون من منزوی بودم، اما یک انجمنی بود به اسم «انجمن ادبی ایران» که اولین انجمنی بود که مرحوم وحید و اینها تشکیل دادند و رئیس آنهم «شازده افسر» بود. من به انجمن دو دفعه رفتم که اصرار هم داشتند بروم. ولی روی آنرا نداشتم که بروم.

مهرداد اوستا: مثل اینکه استاد در این انجمن ادبی چهره‌های بسیار سرشناسی شرکت می‌کردند. مرحوم شازده افسر که رئیس انجمن بود وحید دستگردی، مرحوم همایی، ادیب السلطنه سمعی، فصیح الزمان رضوانی، آیا اینها را حضرت تعالی دیده بودید؟

استاد شهریار: بله، بله یکی از بهترین غزل‌سراهای معاصر فصیح الزمان بود. بعضی از غزل‌های او به اسم «شاطر عباس» چاپ شده است. با من خیلی دوست بود. اهل منبر بود، بر منبر هم شعرهای بسیار خوب می‌خواند. نطق و خطابه‌اش هم خیلی قوی بود.

لطیف‌ترین غزل‌ها را می‌خواند. مثلاً یک ماه رفته بود رشت، نامه‌ای برای من نوشت آن غزل معروفش را هم نوشت گفت این را اینجا ساخته‌ام به بینید چطور است که من هم از او استقبال کردم: «همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی

کیهان فرهنگی: هیچ فرصتی دست داده شعر این چند سال اخیر را از نظر بگذرانید؟

استاد شهریار: چشم هایم ضعیف شده، مطالعه نمی‌کنم، مگر چیز خوبی باشد. اصلاً به شما هم توصیه می‌کنم شعر متوسط را نخوانید. شعر متوسط آدم را متوسط می‌کند. تا شاهکار نباشد نخوانید. «لرمان تف» یک شاعر روسی است که تبعیدش کردند، به قفقاز آمده، قزاقستان را دیده است. سر ذوق آمده و شعر زیبایی دارد، ترجمه کرده بودند به فارسی. در روزنامه‌ها هم به صورت پاورقی چاپ شده بود. نیما آورد آنرا و من خواندم، آنهم در من خیلی تأثیر کرد. شاهکارهایی که در انگلیسی بود ترجمه شده است. اینها هر کدام اثر گذاشته است.

محمود شاهرخی: استاد یکی از توصیه‌هایی که به شعرا فرمودید این است که شعرهای متوسط را نخوانند، چنانچه توصیه دیگری دارید، چه از نظر مسائل اخلاقی، اجتماعی و اعتقادی و چه مسایلی دیگر، بفرمائید!

استاد شهریار: اصلاً انسان باید از خدا نبرد، وقتی از خدا نبرید، خدا خودش تلقین می‌کند: (الرَّحْمَانُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ)، یعنی خدا است معلم قرآن، شاعر هم همین جور است. شاعر یکدرجه پایین‌تر از پیغمبر است. شعر خوب و کامل و عرفانی از روح مجرد است. منتها به انبیا وحی می‌شود ولی به شاعر الهام.

اما بالاخره باید شعر همه‌اش یک موضوع باشد، همه‌اش بیان توحید باشد.

محمود شاهرخی: از نظر صنعت ادبی بفرمائید؟

استاد شهریار: اول اینکه صنعت شعر بسیار صنعت ظریفی است، باید تمرین کرد. مرحوم سرمد ۱۰ سال سر یک قصیده کار کرد. هر سال برای من می‌خواند می‌گفتم نشد. تا یکروزی گفتم حالا شده است، منظور این است که صنعت شعر بسیار ظریف است و زمان می‌خواهد باید تمرین کرد و شعرهای خوب خواند. باید شاهکار بخوانند و شعر گفتن را تمرین کنند تا واقعاً شعر نشده اصلاً چاپ نکنند. بعد پشیمان می‌شوند. شعر متوسط فایده‌اش چه است. کم گوی و گزیده گوی چون دُر. ببخود در

چاپ کتاب عجله نکنند.

مشفق کاشانی: استاد مجموعه آثار نان به زبان ترکی، ما شنیده‌ایم که چاپ شده است.

استاد شهریار: الان چاپ شده است.

- تمام آثار شما در آن مجموعه هست؟

استاد شهریار: بلی فقط حیدر بابا نیست. آنرا هم می‌شود ضمیمه کرد.

مهرداد اوستا: استاد بفرمائید که در ادبیات ترکی هم آن گستردگی و وسعتی که در ادبیات فارسی است وجود دارد؟

استاد شهریار: از حیث محاوره و بیان احساسات، شاید هیچ زبانی به ترکی نرسد. اما متأسفانه چون زبان زنده‌ای نبوده و کتاب نداشته، لغات علمی و فنی نداشته است و کلماتش چون بسیط است اشتقاق خیلی کم دارد این است که قافیه هم ندارد آخرین شعر ترکی‌ام هم شعر آزاد است. دو تا شاهکار دارم در شعر ترکی که مجبور شدم آزاد (نو) بگویم مثل «ای وای مادر».

سپیده کاشانی: استاد علت اینکه شعر آزاد هم شما سرودید چه بوده؟

استاد شهریار: شعر آزاد تقریباً همان بحر طویل است که سابقاً هم بوده، منتها در فارسی کم بوده، اما در ترکی زیاد بوده. آنجا هم دو صفحه شعر را می‌گفت فقط یک کلمه را قافیه می‌کرد. مثلاً نیما را در آن «افسانه» می‌بینید که یک مصرع آن را آزاد گذاشته است تقریباً همان بحر طویل است و چیز تازه‌ای نیست. منتها مضافاً اینکه حالا خیلی مورد لزوم است. بسیاری از موارد هست که جز در آن قالب در قالب دیگری نمی‌شود به آن خوبی بیان کرد. خیلی موضوعات است که نه با قصیده می‌شود بیان کرد و نه با غزل. مثنوی هم همینطور، مثلاً همین سرود اسلامی که من اخیراً نوشته بودم، اگر آزاد نمی‌بود چه جوری می‌شد حرف را زد. به آن خوبی. شعر آزاد الآن لازم است، چیزی است که نوپردازان و جوانانی را که می‌گویند قافیه نباشد را هم سیراب می‌کند، می‌گویند قافیه نباشد، خُب نباشد. اما وزن که باید باشد.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۸۷

مشفق کاشانی: استاد! با توجه به مطلبی که الان فرمودید در مورد زبان ترکی ما چند ترجمه از حیدر بابا دیده‌ایم و مسلماً اینها نمی‌تواند ترجمه شایسته‌ای برای آن باشد. خود حضرتعالی چرا حیدر بابا را به شعر فارسی نه سروده‌اید. استاد شهریار: هر کاری کردم که بتوانم چند بیتش را ترجمه و تکمیل کنم نتوانستم.

حمید سبزواری: استاد نمی‌شد خود جنابعالی همان مضامین را به شعر فارسی در آورید؟

استاد شهریار: همان هذیان دل من، حیدر بابای فارسی است دیگر، اما هیچوقت به پای حیدر بابای ترکی نمی‌رسد، آن چیز دیگری است. کیهان فرهنگی: استاد شنیده‌ایم که حضرتعالی به خط خودتان قرآن هم نوشته‌اید.

استاد شهریار: بله این آخری هم دوباره شروع کردم اما دیدم چشمم ضعیف است و قدرتش را نداشتم گذاشتم زمین و گرنه خط نسخ من خوب است. حمید سبزواری: استاد تقریباً چند جزء قرآن را با خط نسخ نوشتید. استاد شهریار: شاید یک جزء باشد. اگر قدرت داشتم تمام آنرا می‌نوشتم. کیهان فرهنگی: استاد شما از همان موقع که شعر فارسی می‌گفتید به ترکی هم می‌گفتید؟

استاد شهریار: نه من فقط آن حیدر بابا را بار اول گفتم، آنهم بواسطه آمدن مادرم به تهران بود. ترکی را فراموش کرده بودم. مادرم که آمد خاطرات تجدید شد جلد اول حیدر بابا را در تهران ساختم که بسیار خوب شد اصلاً ترکی تأثیر عجیبی دارد، هر جا می‌خواندم در و دیوار می‌نالید. بعد که به تبریز آمدم جلد دوم هم برایش نوشتم که آنهم شاهکار است. اول به فارسی شعر گفتم و اولین شعرم این بود:

من گناهکار شدم وای به من مردم آزار شدم وای به من
محمود شاه‌رخ: استاد آن موقعی که این غزل «علی ای همای رحمت» را که

اینقدر مشهور شده است می‌سرودید به خاطر دارید؟

استاد شهریار: این غزل مربوط به دوران تائب شدنم است. آخر من یکباره سخت دل شکسته شدم اصل من هم پاک بود چون پدرم خیلی پاکیزه و خوش قلب بود. یکدفعه پنج بت را از من گرفتند. تریاک را ترک کردم. ۱۵ سال عشق سوزانی داشتم که آنهم باعث شد که من پاک بمانم. حالا می‌فهمم که خدا چه لطف عجیبی در حق من کرده است ۱۵ سال من را نگه داشته بود آنهم در جوانی در محیطی مثل تهران.

یکی دیگر مثلاً موسیقی بود وقتی که سه تار می‌زدم اشک صبا می‌ریخت او می‌گفت تو یک آتشی در دل من می‌ریزی آخر از همه سه تار را هم کنار گذاشتم. دیگر اینکه صوفی شده بودم گیر درویش‌ها افتاده بودم.

آن موقع که اسلامی در بین نبود باز درویشی یک چیز غنیمنی بود یک هو حقی می‌گفت، یک مولایی می‌گفت اما حالا، حالا که اسلام آمده است به هیچ اسمی آدم نمی‌تواند خرجش را از امت اسلام جدا کند. بدعت می‌شود. شق عصای مسلمین می‌شود.

حافظ هم شاید همینطور بوده.

آنهم همان بت‌ها را شکسته که حافظ شده. من هم این ۵ بت را شکستم و الا شعر گفتن به این سادگی نیست که هر شاعری بتواند حافظ بشود. محمود شاهرخی: استاد در زمینه مدح مولا علی (ع) همچون «علی ای همای رحمت» و «شب علی» تازگی چیزهای دیگری هم گفته‌اید.

استاد شهریار: در هر غزلی اشاره‌ای دارم اگر جلد دوم دیوان من را دیده باشید فراوان است. همین اخیراً یک «یا علی» خواندم که با این مطلع شروع می‌شود:

ای جلوة جلال و جمال خدا، علی وز هر چه جز خدا به جلالت جدا، علی
در تو جمالی از ابدیت نموده‌اند ای آبگینه ابدیت‌نما، علی
قدسی: در مدح مولا علی می‌دانید همه شاعران گفته‌اند اما آن شعری که گل

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۸۹

می‌کند پیداست که مورد عنایت مولاست، شما شاعری را سراغ دارید که مسلمان باشد، شیعه باشد و در مدح مولا شعری نداشته باشد، اما آنکه گل می‌کند من به نظر می‌آید که آن مورد عنایت مولاست.

مشفق کاشانی: این جزوه اشعار به نام «نغمه‌های خون» که اخیراً چاپ شده تحت نظر خود جنابعالی بوده؟

استاد شهریار: نخیر ولی خطش را دیده‌ام. در تبریز وضع خط و خطاطی هم خوب شده است.

گلشن کردستانی: استاد بد نیست این مساله را شما هم اطلاع داشته باشید، قبلاً در تهران ده تا کلاس خط بوده و حالا چند برابر شده است و شهرستانها هم به همین ترتیب.

کیهان فرهنگی: استاد با توجه به اینکه دیوان قدیم شما را بدون اجازه به همان شکل سابق چاپ کرده‌اند، در مورد تحولات شعرتان چه از نظر صنعت و چه مضامین بفرمائید.

استاد شهریار: اما آنچه از من چاپ شد همان شعرهای سابق است که بعضی از آنها باید حذف گردد چه از نظر صنعت و چه از نظر مضامین. آنها در حقیقت شعر دبستان و دبیرستان است. شعر دانشگاهی‌ام هنوز چاپ نشده است. آنکه دانشگاهی است از دبستانی، خودش را نشان می‌دهد. آخرش عرفان است، خلاصه‌اش ناسوت و جبروت و ملکوت را باید طی کند تا برسد به راه، تا آنجایی که می‌گوید جز خدا چیزی نمانده است. آنجا دیگر شوخی نیست، دل پاک می‌خواهد، دل شکسته می‌خواهد و نفس شکستن می‌خواهد. تنها درس خواندن نیست، کتاب خواندن نیست، مشابهاات قرآن را فهمیدن، به لطف الهی بسته است.

این مشابهاات سببل است. خود در پرده بیان فرموده، انبیا و اولیا هم اجازه کشف تمام آنرا نداشتند، مانده است برای امام زمان (ع). اما شعرهای اصل کاری من چاپ نشده است خیلی چاپ نشده دارم.

شعر باید به مقام ذکر برسد و جزو عبادت بشود و خدا ضامنش بشود. آقای قدسی از آقای «کمال» چه خبر دارید؟

قدسی خراسانی: آقای کمال می‌خواستند بیایند، ولی یک گرفتاری برایشان پیدا شده بود در مشهد هستند جزو لیست بودند که بیایند و عذرخواهی کردند و سلام گرمی هم او و هم سایر دوستان شاعر خدمت شما ابلاغ کردند. استاد شهریار: آقای سبزواری قصیده شما خیلی خوب بود ولی هر چیزی میزان دارد.

در سوره الرحمن در دو سطر چهار تا میزان است. عسل که عسل است انسان می‌تواند دو یا سه انگشت بخورد اگر یک باده عسل را جلوی آدم بگذارند بگویند بخور نمی‌تواند. قصیده شما مثلاً بایستی سه قسمت می‌شد. مثل ترجیع‌بند سه قافیه عوض می‌کردید که خسته کننده نباشد. فوق قصیده سی چهل بیت است بیشترش خسته کننده است. حافظ را ببینید چقدر رند است و شش هفت بیت است اما آنوقت هر مصرع آن نقش ضمیر است.

شعر شما خیلی خوب بود. این را تنظیم کنید. نظرتان باشد که میزان را در نظر بگیرید. نه یک ذره بالاتر نه یک ذره کمتر. قصیده بلند هر چقدر هم خوب باشد خسته کننده است. حتی اگر شعر حافظ و سعدی هم باشد.

حمید سبزواری: فرمایش سرکار درست است.

استاد شهریار: آن جور شعرها را باید تکه تکه کرد که قافیه عوض بشود تا خسته کننده نباشد. بصورت ترجیع‌بند بهتر است. یا مسقط باشد.

حمید سبزواری: مسقط را هم دارم. عرض کردم چون بیان یک واقعیت است.

استاد شهریار: آن شعر شما پیدا است که این سی چهل سال ریاضت کشیده و تمرین کرده از نظر شریعت هیچ نقصی نداشت. آقای قدسی، شما هم قصیده سرا هستید؟

قدسی: بنده بیشتر غزل سرا هستم.

استاد شهریار: خراسانی‌ها بیشتر قصیده می‌گویند.

قدسی: لکن من غزل را انتخاب کرده‌ام.

استاد شهریار: غزل لطیف‌تر است.

قدسی:

مثنوی گر چه سنت شعر است من غزل فرض عین می‌دانم
پنج بیتی که دلپذیر بود بهتر از خمس عین می‌دانم
استاد شهریار: آفرین! این حافظ را ببینید که غزلش هیچگاه بلند نیست. هر
مصرع آن نقش ضمیر همه فارسی‌زبانها است. این همه شاعر مثل فردوسی، نظامی و
دیگران هستند، هیچکدام سعدی و حافظ نمی‌شوند، بقول نظامی «کم گوی و گزیده
گوی چون دُر».

حمید سبزواری: استاد سابقاً در زمینه‌های دیگر هنری هم کار کرده‌اید؟

استاد شهریار: در سبزواری و نیشابور در اداره ثبت بودم. سال ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰
بود. در نیشابور افسوس که نماندم. دو تا نمایشنامه نوشتم. در تهران خودم یکبار روی
سن نرفته بود، فقط دیده بودم. اما در آنجا هفت هشت تا هنریشه تربیت کردم. دو تا
نمایشنامه نوشتم که هم آهنگ‌های آن از خودم بود و هم شعرش.
مشفق کاشانی: آوازتان هم خوب بود.

استاد شهریار: بله آموغ‌ها آواز هم خیلی خوب بود. اقبال السلطان معروف
را هم که یادتان هست.

افسوس که از صدای او نوار برداشته نشده است. چند بیت از غزل‌های عطار را
در مناجات می‌خواند که جاذبه‌اش فوق‌العاده عجیب بود. اقبال هم از معجزات به تمام
معنی بود. آدمی ساده و عوام که اصلاً تکنیک و این حرف‌های صدا را هم نمی‌دانست.
اما اگر آدم صدایش را گوش می‌داد، دیگر هیچ صدایی را گوش نمی‌داد و از چشمش
می‌افتاد.

یکشب در مسجد سپهسالار نمی‌دانم یادتان می‌آید که شب احیاء بود، هفت

هشت نفر بودند هر کدام یکدستگاه را مثل ماهور می خواندند. درآمدش را یکنفر می خواند و راست آنرا یکنفر دیگر می خواند و شکسته اش را کس دیگری می خواند. آذربایجانی اش را یکی دیگر می خواند. عراق آنرا گذاشته بودند برای ظلی حالا ما نمی دانیم. و آن شب به آنجا آوردند، درست روبروی ما قرار داشت یکدفعه صدای اقبال السلطان بلند شد.

با بلند شدن صدا، تپش قلب من زیاد شد، آدم به شوق و ذوق می آید. تأثیر صوت او از عجایب بود. هر کس می شنید میخکوب می شد. در حیوانات، غالباً دیده ایم وقتی که سواره می آمدیم، صدای اقبال که بلند می شد، حیوان گوشه اش را تیز می کرد. اسب وقتی خسته می شود دست هایش را بلند می کند و به زمین می زند. اسب بطوری یواش دستش را بلند می کرد مبادا صدایی شنیده بشود. او از نواغ بود، خواستند و گفتند اجازه بدهد بعد از مرگش حنجره اش را نگاه کنند و ببینند چه جور حنجره ای دارد. محال است یکصدا هم زیر زیر باشد و هم بم بم. چون فاصله دارد، اگر فاصله داشته باشد، صدا بم است، کیپ باشد نزدیک هم باشد صدا زیر است. مثل اینکه مال او لاستیک بود. از عجایب بود. آن صدا و آن تکنیک.

قدسی خراسانی: استاد، بنده اینجا که آمدم یک رباعی فی البداهه گفتم. بعد دیدم خودخواهی شده بعد یک رباعی ساختم برای جمع مان.

گفتم:

پروازکنان به شهریار آمده ام	از شوق به بزم شهریار آمده ام
چون گل بشکفت گر که طعم نه عجب	در شور ز نسف هزار آمده ام

رباعی دیگر

چون پیک صبا در این چمن آمده ایم	از مصر به بوی پیرهن آمده ایم
شاداب چو گل چرا نباشیم که ما	در محضر استاد سخن آمده ایم ...

محمود شاهرخی: استاد اگر اجازه بفرمائید من نیز شعری برای این بزرگداشت

بسزا سروده ام که می خوانم:

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۴۹۳

بیا بر کلک آن نقاش، جان و دل برافشانیم
 که نقشی این چنین دلکش، به باغ و مرغزاران زد
 به دور گل، به گلشن شد، می سوی شقایق بین
 نگر داغی که بر دلها ز سوگ گلمذاران زد
 ز مرغان چمن بشنو که جمهوری اسلامی
 به دست مرحمت حالی در امیدواران زد
 تعالی الله، که دارد پاس حرمت، شهریار را
 نظامی، کو خطِ بطلان، به نام شهریاران زد
 بنام ایزد، که بنوازد، به عزت بخت یاری را
 همان دولت که دست زد، به وی بختیاران زد
 به جا بود این چنین حرمت به جان شهریار، آری
 زمانه قرعه دولت به نام حق‌گزاران زد
 همان نام آور دوران، که با کلک فسونگارش
 چومانی، جاودان نقشی، به لوح روزگاران زد
 همان پیر مسیحا دم، که با تأیید روح القدس
 به گردون، رایت شوکت، میان نامداران زد
 دل آگاه او باشد، چو جان صبحدم روشن
 که راح معرفت از ساغر شب زنده‌داران زد
 بسان صبح صادق شد، جهان افروز و عالمگیر
 به صدق دل، چو دم از مهر خورشید جماران زد
 مشفق کاشانی: من نیز به سهم خود عرض ارادت می‌کنم:
 ای هنر را پایگاه از پایه بسریالا نهاده
 تا قدم بر عرش، از اندیشه و الا نهاده

نوعروسان سخن را جلوه‌ها از نو فزوده
 لولیان ذو قرا، در پیش چشم ما نهاده
 لفظ را با گوشمالی چون صدف دامن گشوده
 مایه از خون جگر، در گوهر معنا نهاده
 شهریار پهنه شهناور اندیشمندی
 کز هنر، تاج شرف، بر تارک شعرا نهاده
 نی ترا امروز، تنها زیب دامن کرده، گوهر
 پارسی را گنج در گنجینه فردا نهاده
 سیدی والاتبار، از دوده پاک پیمبر
 مت و شیدا، سر به پای سید بطحا نهاده
 جویبار لحظه‌های عمر، بی او طی نکرده
 چشمه‌سار زندگی از چشم خون پالانها
 دیده بر مرآت حق، قرآن سبجانی گشاده
 گوش جان را بر کلام ایزد دانا نهاده
 سوده از روشندلی، سر بر غبار کوی حیدر
 نقد عمر خود به ذکر عترت طاها نهاده
 در مدیح آل احمد، بس سپهر آئین چکامه
 با فروغ جاودان، چون کوکب رخشا نهاده
 تا بسوزاند سراپا، دشمن دین خدا را
 ذوالفقاری خامه را، در آذرخش لانها
 تا برآرد ماه را، بر پهنه نیلی شتابان
 مهر چون قندیل، بر دروازه آلا نهاده
 دل به عشق دختر شورآفرین شعر داده
 جان به لب آورده، سر در پای این سودا نهاده

در گلستان ادب، چو نان نسیم نویهای
 دفتر گل باز کرده، لاله حمرا تهاده
 در حریم عشق و مستی، گوشه عزلت گزیده
 در شبستان وفا، پا بر سر دنیا نهاده
 کساروان اشک و خون را، ناقه‌ها در گِل فتاده
 خیمه بر گردون گردان، ز آه بی پروا نهاده
 نشنه کامی در طریق چشمه کوثر دویده

رهنوردی رویه سوی سدره و طویا نهاده
 کیهان فرهنگی: استاد اگر ممکن است توصیه‌ای و پند و اندرزی برای جوانها و
 برای علاقمندانان بفرمائید.

استاد شهریار: «قرآن می‌فرماید: ﴿واعتصموا بحبل الله جميعاً﴾ توسّل به
 حبل‌الهی در مقابل قضا و قدر باید امر به معروف و نهی از منکر کنیم که جهاد دائمی
 است و صبر هم بکنیم که ناملازمات بر طرف بشود. ولی وجود خود شیطان هم
 واجب است. اگر شیطان نباشد همه می‌روند قبرشان را می‌کنند و می‌نشینند، اشک
 می‌ریزند که خدایا ما را ببخش ببر، ما که خواهیم مرد. چرا خانه بسازیم و چرا لباس
 بدوزیم، شیطان است که باید باشد و دنیا را زینت بدهد در نظر آدمی، که آدم بتواند
 بماند.

خدا هم منظورش این است که امتحان بدهیم، ﴿لَیْلُکُمْ اَیْکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا﴾
 باید سر بزنگاه برسد و رشوه را بیاورند و معلوم بشود که شما رشوه را می‌گیرید یا
 نمی‌گیرید. والا خدا که خودش می‌داند شما باید عملاً نشان بدهید، میدان باید هم
 برای بدکار باشد و هم برای افراد سالم. که عملاً امتحان بدهد.»

شهرت و اعتبار شهریار:

بی‌تردید در میان سخنوران روزگار، از طلوع شعر دری که با سلطان شاعران،

رودکی سمرقندی آغاز می‌شود تاکنون کمتر شاعری به روزگار خویش به نام و آوازه‌ای همچون شهریار دست یافته است.

تحقیق در احوال و آثار شاعران بزرگ به روشنی این معنی را نشان می‌دهد که هنر ناشناسی و عدم آگاهی زمانه به اصالت کلام، رقت معانی و قدرت ابداع آنان، نامشان را در پرده‌ای از ابهام، تردید و گمنامی پنهان کرده است و بسا که آنان با وجود خلاقیت‌های شگفت‌انگیزی که در آثارشان، همچون مثل سائر به تمثیل آمده است، کمتر تحسینی و آفرینی از زبان کسی به همه عمر نشنیده باشند و بسا شاعر که بدین قول دل شادمانه کرده است که:

خوشا حالت خوب مرد سخن

که مرگش به از زندگانی بود

درین میان به گواهی تذکره حال و نقد آثار شاعران بزرگ، اگر بخت با استادی سخنور یار می‌آمده است و ممدوحی کریم و سخن‌دان، وی را در کف حمایت و ذیل عاطفت به یاری بر می‌خاسته است، از جمله نوادر بوده است چه آنکه، پادشاهان به غرور سلطنت و خوشامد گویی چاپلوسان بی هنر و سخن ناشناس، اندیشه‌هایی محدودتر از آن داشته‌اند که به لطف کلام و وسعت معنی در آثار خداوندان سخن راه یافته باشند و در این پرده که خاصه اهل درد است، بار پیدا کرده باشد هر گاه پادشاهانی یا امیرانی همچون برخی از امیران سامانی، غزنوی، سلجوقی و بجز اینان را اقبال به هنر و تحقیق و دانش بوده است، بیشتر به برکت وجود وزیران خردمند و مصاحبان دانشوری بوده که توانسته‌اند با صیلات نواخت، دانشمند و یا شاعرانی را به آوازه بلند برسانند. همچنان که رودکی به پرورش خواجه ابوالفضل بلعمی، مورخ، مفسر و محقق نام آور عصر سامانیان به مقامی که شایسته آن بود برسید؛ هر چند از این شاعر بزرگ، و شاعرانی همچون شهید بلخی، ابوشکور، لبیبی، کسایی، مرادی، مصعبی و بو طاهر خسروانی به سبب تعصب دست‌نشانندگان خلفای عباسی بجز ایاتی چند برجای نمانده است.

پادشاهان دیلمی از جمله عضدالدوله به تشویق و ترغیب دانشورانی همچون: ابن عمید و صاحب بن عبّاد که به فساد خلفای عباسی آگاه و هواخواه عترت پیامبر بودند به سوی عالمان و شاعرانی که در اقصای بلاد اسلامی مناقب اهل بیت عصمت را به تازی و درّی می‌ستودند، صلات گرانمایه روانه می‌ساختند.

سرگذشت شریف رضی (م ۴۰۶)، که پنجاه هزار دینار صلت عضدالدوله را بازپس فرستاد، مشهور است و معروف، و گویای بلندی همت و تبار عالی و کمال عقیدت آن عالم ربانی و شاعر بزرگ است.

همچنین محمود، به واسطه دبیران و وزیرانی همچون احمد حسن میمندی، ابونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی، دربار خویش با حضور عالمانی همچون ابوریحان بیرونی و شاعرانی همانند عنصری، فرخی، و دیگر سخنوران بزرگ و حکمای نامبردار، حشمت و جلال بخشید. در حالی که همین سلطان نیز به تعصبی که تاریخ کمتر نشان می‌دهد، پس از انقراض دیلمیان درّی بیش از هزار عالم، حکیم، محقق و شاعر را به دار آویخت و یا آثارشان را تسلیم آتش ساخت.

با اینهمه خاقانی آن شاعر بزرگ که بی‌تردید یکی از ارکان بزرگ شعر درّی است با حسرت از روزگار محمود یاد می‌کند، و افسوس می‌خورد که خود با وجود تسلط به حکمت ادیان، فقه، تفسیر، و دیگر فنون ارجمند، از آنچنان ممدوحی، بی‌بهره بوده است.

انوری که یکی از پیامبران شعر پارسی است و در این فن، خاصه چکامه‌سرایی، سرآمد شاعران روزگار خود بوده است، پیوسته از مسکنت و فقر نالان بوده و هنر شعر را که خریداران آن، گروهی نامردم فرومایه و سخن‌ناشناس بوده‌اند به دشنام گرفته است، آنجا که شاعری بی‌مایه همچون «فتحی» را بر وی برتری می‌نهادند: دشمن جان من آمد شعر، تا کی پرورم ای مسلمانان فغان از دست دشمن‌پروری و یا آنجا که از برهنگی می‌نالند:

طاق بو طاهر مهنه است که دارم ز برون و ز درون پیرهن بوالحسن عمرانی

و سرانجام شاعری که بدین درد می‌نالند:

یارب این قاده شعر به گیتی که نهاد که چو جمع شعرا خیر دو گیتیش مباد
از شاعران بزرگی که حتی خواجه حافظ، کلام خود را به قول او در مقام بلندی
می‌سنجد، ظهیرالدین فاریابی است، که پیداست به فضیلت علوم در روزگار خویش
ممتاز و در هنر شاعری بی‌همانند بوده است و از همین غزل بلاغت کلام، جودت
طبع و کمال او را توان دانست:

خراج چین، سرزلفت، ز مشک ناب گرفت رخ تو آینه از دست آفتاب گرفت
گر آفتاب نشی، از چه ای کمان ابرو تو چون سوار شدی، ماه نو رکاب گرفت
بگوبه خواب که امشب میا به دیده من جزیره‌ای که مکان تو بود، آب گرفت
وی با وجود اینکه نه کرسی فلک را زیر پای اندیشه می‌نهد تا به رکاب قزل
ارسلان که مغولی ابله بوده است، بوسه زند، در همین قصیده که خود رسوای
مضمون، از غرر قصائد و مدایح است شکوه می‌کند که:

شاید ز بعد خدمت سی ساله در عراق نایم هنوز خسرو مازندران دهد
باری هر گاه، گزارنده سخن خواسته باشد، بئ الشکوی، و آه و دریغ هنروران
بزرگ را که خود داستانی بس جانسوز و دردناک دارد و حالی از خود کامگی‌های
زمانه با بزرگان علم و فضیلت است، باز گوید هر چند به اختصار بیان کرده باشد به
کتابها بر می‌آید، خواننده را از آنچه مطلوب خاطر است دور می‌دارد.

پس باز سرسخن می‌آید که مقام و موقع شهریار، این استاد بلامنازع سخن در
دو زبان دُری و ترکی تا کجاست و ویژگی شهرت او در روزگار خودش چگونه
است؟

امروز اگر خواسته باشیم کشورهای ترک‌زبان را از اقصای مغولستان و خراسان
شمالی، و آن شهرها که روزگاری جایگاه پرورش ریاضیدانان بزرگی چون خوارزمی،
بوعلی سینا، بیرونی و محدثانی همچون بخاری و همانندان این بزرگمردان بوده
است، و اینک به چندین جمهوری بدل گشته است، و بشس البدل، قرقیزستان،

قزاقستان و تاجیکستان، و چه و چه ها، تا آذربایجان شمالی که همانا قفقاز و گرجستان و ارمنستان باشد، و از ترکیه و کشورهای بالکان که به روزگار طلایی خلفای عثمانی جزیری از امپراتوری عثمانی بوده‌اند به شمار آوریم، به گواه انتشار آثار ترکی شهریار، در معیاری که بتواند خوانندگان اشعار وی را بیرون از مرزهای جغرافیای زبان فارسی در برگیرد، به اندازه‌ای است که مطابق با برآورد یکی از محققان به بیش از هشتصد میلیون می‌رسد. در حالی که بسیاری از آثار فارسی استاد شهریار به زبانهای ترکی، روسی و دیگر زبانهای معمول در شبه جزیره بالکان، به بلغاری، یوگسلاوی، آلبانی، لتونی، استونی و لیتوانی انتشار یافته است و بدینسان می‌توان با جرأت گفت که این شهرت عالم‌گیر را علاوه بر قبول طبع و لطف سخن، عاملی الهی نیز در کار است که از نظر گزارنده این مقامه سر چشمه آن را می‌باید در ایمان شاعر یافت. شاعر مداومتی بسیار در قرآن کریم که منشأ فیض‌های بی‌کرانه و کرامات بی‌حصر و حد است داشته و همین کتاب که آبشخور طبع همه حکما و عرفا بوده است و از این پس تا دامن قیامت هم خواهد بود، تازگی و جزالتی به سخن استاد شهریار داده است که وی را از امثال و اقران ممتاز ساخته است.

سبک و شیوه سخن استاد شهریار

درباره سبک‌شناسی یا متدولوژی سخنان بسیار گفته، و نگاشته‌اند، برخی سبک را به طرز بیان خاصی، با لحنی خاص، در زمانی خاص و احیاناً مکانی، محدود ساخته‌اند.

به مثل سبک خراسانی، یا ترکستانی، سبک عراقی، هندی، و به تعبیری سبک اصفهانی و دوره بازگشت، تا امروز؛ لیکن این گروه‌بندی، به تقریب شیوه‌ای است که اروپائیان از برای دوره‌های هنری به کار گرفته‌اند.

سبک‌شناسی در ایران، خاصه درباره هنر به شیوه غربی نیز بر اساس این پندار که چون اروپا و اروپایی در تکنیک چنین پیشرفت‌های چشم‌فریبی کرده است، به

شیفتگان این بت‌های مردم، حق داد که هر چیز را از دریچه چشم آنان بنگرد، حتی اگر هنر نقاشی ایران را «میناتور» بنامند!

این نخستین فرق میان دو نظریه متفاوت و کاملاً متمایز از یکدیگر است هنگامی که بدانیم: هدف علم و فلسفه علوم در غرب چیزی است، و در شرق چیزی دیگر؛ در غرب هدف علم، جهان است و انسان جزئی ناچیز از جهان خواهد بود، و در شرق (هر جا که انسان با نام یک ارزش والا عنوان می‌شود) مقصد علم، انسان است و جهان که بالقوه یک بهره از دانش و حکمت انسانی است. لاجرم هنگامی که سخن از انسان به میان می‌آید، با این حیثیت که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هیچ دو چیز همانند از یک جنس یا نوع منطقی وجود ندارد که همچون دو انسان با یکدیگر متناقض باشند! پس چگونه می‌توان گروهی متفکر و هنرمند خلاق را در زیر یک عنوان در تعریف در آورد. انسانی که یک تجلی از تجلیات ربانی است، و «لا تکرار فی التجلی» هرگز این معنی را که بتوان دو شاعر را همانند دانست امکان پذیر نشاید دانست.

از برای مثال شاعرانی که مشرب عرفان دارند، همچون سنایی، عطار، مولوی، اگر چه هر سه ملهم از معارفی مبتنی بر وحی هستند، اما برداشت هر یکی آنچنان با دیگری متباین است و متفاوت که سیر در عالم اندیشه هر کدام، آن‌گونه است، که به آب و هوا، حال و کار، و چون و چند، بیگانه از دیگریست، و هم اینجاست که با صراحتی تردید ناپذیر می‌باید گفته شود، مکتب سنایی، مکتب سنایی است و مکتب عطار، مکتب عطار و مکتب مولوی، خاص مولوی است. همچنانکه هیچ یک از اینان دیگری نیست.

پس شیوه و سبک، نخست بیان تفکر گوینده است، تفکری خاص که حتی برداشت هر کسی از هر سخنی، با آن دیگری فرق دارد.

و دیگر بیان حالات روحی، عاطفی، و عوارض مادی و معنوی گوینده، نه بدان شیوه که «فرویدیزم» آدمی را تجزیه و تحلیل می‌کند که وی را با جمله تفکرات،

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۵۰۱

خواهش‌ها، ابداعات و دیگر عوامل، مجموعه‌ای از عقده‌ها «کمپلس»‌ها به تعریف در می‌آورد، و به دیگر سخن منش و گوهر آدمی را معلول علت‌هایی می‌داند که روانشناسی غربی بیان می‌کند.

بل، آن نهفته‌ترین رازها در سرّ سویدای آدمی، که حیرت‌آمیزترین کشفیات علمی در قیاس با یکی از آن جمله، قیاس محدود با نامحدود خواهد بود.

لاجرم شرایط و روش تحقیق در آثار هر شاعری، ملازمه با معلوماتی دارد، که دانشجویان و طالبان ادب و هنر با شیوه آن شاعر آشنایی پیدا کنند.

یکی از آن مسائل، دانستن این حقیقت است که الفاظ، کلمات و مصطلحات (از تشبیه گرفته تا کنایه، استعاره و دیگر دقایق بیانی) ظرف‌هایی هستند که معنی را در خود نهفته دارند، معنی پرورده‌گی عبارات، یا به قول حکیم سنایی «روی پوشیدگان» عالم غیب، عروسان حرم نشین الفاظ! که محقق می‌باید با ذهنی معنی جوی، که اشراف با این عالم اسرار آمیز دارد، بتواند از حریم این پرده‌ها راهی به سوی آن پری نهفته روی پیدا کند.

و این که شاعر دارای آن ظرافت عاطفی است که اندک غمی، و یا شادی، ناهمواری، محبت، کینه، دوری، خشونت، محرومی در وجود وی، توفانی بر می‌انگیزد، این عواطف، یک بهره، بیان غم‌ها و شادی‌ها، و خواهش‌ها، امیدها، آرزوهای هنرمند وابسته به روزگار جوانی و خواست‌های مادی آدمی ست، که هنر با لطیف‌ترین و مؤثرین بیان آنها را القاء می‌کند.

این حالات عاطفی، بیان مادی همان واقعیتهایی است که در منطق اروپایی عشق نامیده می‌شود و شاعر راستین، این مرحله را که پرده چشم‌فریب و جادویی حواس است تا به همه وجود خود احساس نکند، و درد و رنج آن را در نهایت رقت در نیابد و با مناسب‌ترین کلمات و شیواترین زبان به نظم در نکشد نمی‌تواند شاعر باشد. گذشته از این مرحله، خشت نخستین هنر، شاعر است.

شهریار بی تردید یکی از موفق‌ترین شاعران در گذشتن از این راه پر خم و پیچ

بوده است. شاعر در این آزمون درد و رنج آنچنان نیکو و دقیق از عهده برآمده است که پایه هنر خود را به اقصای عالم تخیل رسانیده است.

در وصل غم ز عشق تو جانا در آتشم عاشق نگشته‌ای که ببینی چه می‌کشم؟
 با عقل آب عشق به یک جو نمی‌رود بیچاره من که ساخته از آب و آتشم
 باور مکن که طعنه توفان روزگار جز در هوای زلف تو دارد مشوشم
 لطف سخن شهریار، در بیان ادراکهای غریزی که لازمه جوانی ست به حد
 اعلای رقت می‌رسد، شهریار با گنجینه پایان ناپذیری از لغات و مصطلحات و امثله‌ای
 که بیش از هر عبارتی از برای القاء احساس، همنوای دل عارف و عامی ست، کلام
 خود را به نهایت تأثیر و نفوذ می‌رساند.

در بیان این عواطف که شاعر درد خویش را بهانه می‌جوید و تلخی پند را به شیرینی کلمات و شور بیان می‌زداید، کمتر شاعری است که جسارت آوردن اصطلاحات رایج را، در نشان دادن رنج خود به کار گیرد و ایهامی بدیع بیافریند.

گاهی گسر از ملال محبت، برانمت دوری چنان نکن که به شیون بخوانمت
 چون آه من به راه کدورت مرو که اشک پیک شفاعتی ست که از پی دوانمت
 نو گوهر سرشکی و دردانه صفا مزگان فشانمت که به دامن نشانمت
 سرو بلند من که به دادم نمی‌رسی دستم اگر رسد به خدا می‌رسانمت
 این ضرب المثل عامیانه، که به خدا می‌رسانمت، زبان کوی و برزن است جز با
 طبع شهریار، با چنین ایهامی از که بر می‌آید.
 و آنگاه که:

پدرت گوهر خود تا به زر و سیم فروخت پدر عشق بسوزد که در آمد پدرم
 و کدام شاعر را در بیان درد خویش از غمی که به ناکامی در پیوسته است با این
 الفاظ پیش پا افتاده این جرات و قدرت تواند بود، تا که سخن را چندان تأثیر بخشد که
 دل سنگ را آب کند؟ من به جز شهریار هیچ شاعری دیگر را نمی‌شناسم که بتواند این
 چنین سخنانی را آنچنان جانب ببخشد که بلیغ‌ترین عبارات را به دست فراموشی

سپارد.

و این غزل: چه انتظاری سوزان و چه اشتیاقی نوید و آمیخته با گله.
باز امشب ای ستاره تابان نیامدی باز ای سپیده شب هجران نیامدی
و سرانجام آنجا که شاعر به نهایت نوامیدی می‌رسد چاره دل را دوا می‌جوید:

چو در بستی به روی من به کوی صبر رو کردم

چو درمانم نبخشدی به درد خویش خو کردم
این جمله، اندکی از بسیار سخن شهریار است که شیواتر و فصیح‌تر و کاری‌تر
و مؤثرتر از هر شاعری حالات عاشقانه را به اقتضای جوانی باز گفته است.
لیکن شاعر به هر دوره از دوران شاعری موافق با آن زمان، زمانی که با جوانی
به دور می‌گردد، سخن هنجاری دیگر می‌گیرد:

جوانی حسرتا با من وداع جاودانی کرد وداع جاودانی حسرتا، به من جوانی کرد
همانگونه که نگاشته شد، دلیری طبع و غنای اندیشه و دستیابی شهریار به
خزائن از مصطلحات روزمره برای بیان حال و هوایی که در آنست وی را قادر ساخته
است تا فراتر از تمنّاهای مادی که بجای خود شایسته تعظیم و اجلال است پُرگشتد و
به سوی ملکوت، عالم عرفان و الهیات به پرواز درآید، تمایل روحی شاعر به عشقی
آسمانی و ملهم از آیات قرآنی، احادیث و روایات و اخبار عارفان و سیر در معراج
حکما، اشراق وی را به سوی محبتی آسمانی عروج می‌دهد که براننده طبع شکوهمند
و هنر مجلل اوست.

یکی شکسته نوازی کن ای نسیم عنایت که در هوای تو لرزنده‌تر ز شاخه بیدم
شاعر عنایات غیبی را با تارهای حساس روح خود به طلب بر می‌خیزد و در
این هنگام است که غزل پرشور و دل‌ویز «مناجات» را می‌سراید:

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را که به ما سوی فکندی همه سایه هما را
دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من بخدا قسم خدا را

با سرودن این غزل پر شور و عارفانه و «شب و علی» در مثنوی‌های شیوای خویش، سیمای شهریار، آن سیمای ملکوتی و آن نغمه آسمانی، همانند با خورشید، تابندگی می‌گیرد.

آبشخور اندیشه او زلال زندگی بخشی است الهی و منشاء الهام او عرصه‌ای است و رای عالم و مرزهای کیهانی، آنجا که زمان از حرکت باز می‌ماند و دل بی واسطه چشم و جان بی پرده گوش، جمال زیبای زیبایی مطلق را می‌نگرد.

سیری در جهان شعر و تخیل و تفکر استاد شهریار

در چکامه «شاهد شعر»، قلم نقش آفرین شهریار توصیف پری افسونگر شعر را که در تخیل خلّاق هنرمند به هزار جلوه خودنمایی می‌کند تصویر می‌کند و این چکامه را که همچون خورشیدی بر آسمان شعر پارسی می‌درخشد خلق کرده است:

شاهد شمرم عروس حجله دنیا نغمه شاعر، سروس عالم بالا
جلوه زیبای و لطافت و رقت این همه لفظ آمده ست و من، همه معنا
عشو، شدم ربختم به بستر شیرین نغمه شدم واشدم ز چنگ نکبسا
تا آخر قصیده که هر یکی پرده‌ای جادویی را می‌نماید که از چهره عالی پر از رمز و راز، پرده‌گشایی می‌کند. شیوه شعر شهریار خاص خود او و روح به ظاهر آرام و به باطن سرکش این شاعر بزرگ است.

تخیل: یکی از خصوصیات سبک هر هنرمند قدرت خلاقه تخیل اوست، هنگامی که یک معنی را دو شاعر به دو بیان می‌گویند. شاعری که دامنه تخیلش گسترده‌تر و پهنارتر است، و شنندگان سخن خود را به عوالمی برتر از این عالم محسوس می‌کشاند به همان اندازه در ابدیت سهیم است.

تخیل شهریار که نقش عمده‌ای در استقلال سبک و امتیاز شیوه او دارد حدّ و مرزی نمی‌شناسد، حتی بدان پایه که پای از محدوده متعارف شرایط معانی و بیان فراتر می‌نهد، تخیلی زنجیر گسل و دیوانه، همان ویژگی والایی که سنایی را از

شاعرانی همچون عنصری، فرخی، امیر معزی و دیگر خداوندان سخن ممتاز می‌سازد.

و همان خصوصیت که عطار را متمایز می‌کند و سرانجام مولوی را بدان پایه والا در کلام می‌رساند.

شرط آخرین در استقلال سبک، همانا ایجاد و خلق آثاری است که به مثل آنان از عهده دیگری بیرون باشد.

قطعه زیارت کمال الملک، در سلسله مثنوی‌های استاد شهریار شاهکار است فناپذیر؛ به هنگامی که خودکامگی زمانه، آزاد مردانی بزرگ را همچون، مدرّس، آن عالم ربانی، شهید بزرگمرد را، تبعید می‌کند، هنرمندی بزرگ و موحد را که کمال الملک باشد به نیشابور، شهر بند می‌سازد، و هم در آن شهر است که شهریار با دیدار آن نقاش اثر جاودانی خود را پدید می‌آورد:

قد کشیده، گشاده پیشانی گیسوان مسجّم پریشانی
چشم چون نرگشیش بشکفته نرگس دیگرش فرو خفته
در سبویی نهفته دریایی با بکنجی خزیده دنیایی ...
که اشارتی بس لطیف است به عارضه نابینایی یک چشم استاد کمال الملک به این زیبایی «نرگس دیگرش فرو خفته».

این یکی چون چراغ عالمتاب و آن دگر همچو بخت من در خواب
چیده آن نرگس جهان بین است چکنم روزگار گلچین است
از غزل‌های شهریار به اختصاری غیر منصفانه توصیفی شد که به حق، حق آن داده نیامد. دو نوع دیگر سخن استاد شهریار یکی مثنوی‌های برآستی پر شور و حال و سرشار از معانی و شیرینکاری است و دیگری دوبیتی‌های اوست که باز هم معتازی و استیلای شاعر را در خلق معانی والا، نشان می‌دهد. «مثنوی شب» که حق آن است به دفتری نگاشته آید و جداگانه کتابی شود.

همچون شب شاعر هر لحظه‌اش معراجی است که با «افسانه شب» به شیوه

حذیقہ‌ای نو آیین سروده شده است. و چنین آغاز می‌شود:

ساقی روز چو خسام خورشید واژگون کرد و شکست و پاشید
 مثنویها، در خاطر نقش آفرین شهریار زمان و مکان را در هم می‌نوردد تا به
 قطعہ شب و علی می‌رسد:

علی آن شیر خدا شاه عرب الفتنی داشته با این دل شب
 شب ز اسرار علی آگاہ است دل شب مظهر سرّ الله است...
 و آنگاه دوبیتی‌های پیوسته‌ای، مسط‌هایی بی‌مانند همچون «دو مرغ بهشتی»،
 قطعات زیبایی که هر یکی بجای خود نو آیین‌اند و دل‌اویز. نمونه را، دردی که در
 قطعہ «در جستجوی پدر» موج می‌زند یادآوری می‌کنم. این قطعہ که حد اعلای سهل
 و ممتنع در بیان حالتی عاطفی است غیر از شهریار و آن طبع زنجیر گسل کار چه کسی
 تواند بود؟

شهریار با اینکه از آوازه و نامی استثنایی بهره‌ور است، یکی از ناشناخته‌ترین
 شاعران معاصر پارسی است.

البته، در همین روزگار ما شاعران بزرگی است که هر یکی بدان گونه که نگاشته
 آمد دارای سبکی خاص خویش و شیوہ‌ای هستند که آشنایی با آثارشان مستلزم
 تحقیق پر دامنه است که ادای آن بر عہدہ وجدان دانشگاه و صاحب‌نظران خواهد بود از
 آن جمله، استاد بزرگ و محقق دانشمند سید عبدالکریم امیری فیروزکوهی است با
 وجود گرمی‌اش روزگار ما به هنر و معارف اسلامی مباحی و سرافراز است.

و جان کلام اینکه به سخت‌گیری و شیفتگی، شاعری بزرگ را بر شاعر بزرگی
 دیگر بی آنکه سبک استقلال شیوہ او را در نظر گیرند، ترجیح دهند و این خود یکی از
 کژآموزیهای خاطر آشوب محققان در دور روزگار بوده است.

بی تردید شاعرانی بزرگ همچون فردوسی، عنصری، فرخی، منوچهری، ناصر
 خسرو، ظہیر فاریابی، نظامی، کمال اسماعیل، سعدی، مولوی، حافظ، سلمان
 ساوجی، امیر خسرو دهلوی و جامی، از متقدمان، هر یکی را شیوہ‌ای است به هنر

سخن‌سرایی، که دیگری را در آن شیوه هرگز قدرت نظیره‌گویی نبوده است و این معنی را تقلیدهای بسیار استادانه با عدم کامیابی بر صحیفه روزگار ثابت کرده است.

شاعرانی همچون اسدی، خواجو، صبا در گرشاسب‌نامه، سام‌نامه و شاهنشاه‌نامه به تقلید آثار فردوسی، عظمت فردوسی را آشکار می‌سازد و بس. از میان شاعران میانین تاریخ ادب، شاعرانی همچون وحشی، بابافغانی، جمال الدین محمد بن حسام، صائب، کلیم، بیدل، و شاعرانی دیگر همچون طالب املی، هر یکی را منشی و اعتباری است که در قیاس با دیگری، تحقیق را سر در گم می‌سازد، و بدین روزگار که شاعران بزرگ زمانه، هر یکی دست پرورده دوازده قرن شعر و ادب و فرهنگ هستند انصاف را که بایسته است، آثارشان آنچنان که داد هر یکی داده شده باشد، محققان به ارزیابی و تعیین شاعری‌شان دست به تحقیقی پر دامنه زده باشند، باشد که در شناخت مکاتب هر یکی از شاعران بزرگ معاصر، در دانشگاه خاصه در رشته ادبیات سعدی شناسی، حافظ شناسی، مولوی شناسی، و دیگر خداوندان سخن دری تا بدین روزگار کاری در خورد اعتبار خویش گذارده شده باشد.

از جمله معاصران، ابونصر شیانی، سروش، صبا محمود خان و فتحعلی خان، ادیب پیشاوری، ادیب الممالک، اقبال پاکستانی، ملک الشعراء بهار، پروین اعتصامی، از در گذشتگان و از آنان که برکت وجودشان روشنی‌بخش دل شیفتگان هنر است جوانان را به خلق آثار بدیع برانگیزند.

انقلاب در شعر شهریار:

از خصوصیات بسیار والای شعر شهریار همعنائی طبع وی با انقلاب شکوهمند اسلامی است. این معنی را آنانکه از انصاف بهره‌ورند می‌دانند که منشأ این تحوّل، ایمان و اعتقاد او به معارف اسلام و عرفان است.

اینکه سخن را به برخی از این آثار زیور می‌دهیم و به دو کتاب منتشر شده از اشعار پس از انقلاب استاد به نامهای «انقلاب در شعر شهریار» و «نغمه خون» سر

می‌زنیم.

پس از پخش سخنان مؤثر و شعر خوانی استاد شهریار از طریق تلویزیون، به دلیل ویژگی‌های والا و جذابیت‌های فراوان کلام استاد، آن گفته‌ها و اشعار طولی نکشید که در جزوه‌ای با نام «انقلاب در شعر شهریار» از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر شد که به عنوان معرفی و یادآوری، پاره‌ای از عبارات استاد را از مقدمه کتاب نقل می‌کنیم:

«سلام به رهبر کبیر ما، نایب بر حق امام غایب، علیه‌السلام - که خدا لطف کرده است به ما ... - و امت این امام، که علاوه بر تمام مسلمین جهان، شامل همه آزادگان است، و همه دل شکستگان، و همه ستم‌دیدگان، و همه صالحان. و مقدمه همان وعده خداست که: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾.

بعد از سلام بر همه ... از اینکه یادی از من کردید، قبلاً تشکر می‌کنم، اما بقول غزل معروف خودم:

«حالا چرا؟»

حالا دیگر من قدرت حرکت ندارم، ولی الحمدلله، الهام شعری، و زبان الکن هنوز هست. و از زمان انقلاب به این طرف هم، از جهاد قلمی، یک لحظه من باز نایستاده‌ام ...

... اما ادبیات، می‌دانید که زبان و ادبیات، همان جور که خدا وعده فرموده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.

یکی از والاترین محافظ‌های دین است. من خود شخصاً، از شعر حافظ که می‌گوید:

هر چه کردم من از دولت قرآن کردم. مجذوب قرآن شدم. شعر این قدر اهمیت دارد. به جهت اینکه شعر با ذوق و احساسات آدم کار دارد. پیش از اینکه انسان به تعقل برسد، (از راه شعر) به احساسات و ذوق و لطف هم رسیده است این است که ادبیات، بهترین عنصر است برای ارشاد مردم، برای اشاعه دین. ... شعری که

ما می‌گوییم، معمولاً، شعر زمان فراغت است، که اعصاب راحت باشد. به جهت اینکه وزن دارد، قافیه دارد، لطایفی دارد. شعر انقلاب، همین شعارهایی است که مردم می‌دهند. یعنی: حقیقت شعر، حرفی است که از دل بر بیاید و در دل بنشیند. من در این دور انقلاب، از این شعر، شاهکارتر ندیدم که، این جمعیت، یکدفعه، فریاد می‌زنند: «خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگه دارا»

شاید این شعر، صدها بار مرا متقلب کرده است، که هیچ غزلی این تأثیر را در من نداشته است.

شعر، هیچ وقت تعطیل نمی‌شود، جریان دارد، متها به اقتضای زمان...
از میان شعرهای کتاب نیز غزل بسیار والا و حافظ گونه «تشریف قبول» را همراه با توضیح استاد می‌آوریم.

تشریف قبول:

از غزلیات حافظ گونه‌ام، یک غزل می‌خوانم. می‌دانید یکی از غزلیات معروف خواجه این است:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و ندر آن ظلمت شب، آب حیاتم دادند
عنوان غزل من «تشریف قبول» است. چون این هم در زندگی یک شاعر سندیت دارد، به آن جهت می‌خوانم:

مژده ای دل! که نجات از ظلماتم دادند وز کف خضر نبی، آب حیاتم دادند
تشنه بادیۀ عشوه ذاتم دیدند جامی از چشمه اسماء و صفاتم دادند
چه مبارک شب قدوی، که به چندین برکات از بر لوح و قلم، برگ و براتم دادند
کورسویی زدم آنقدر به شب تا چون شمع محرم دیده، و ره در خلواتم دادند
بس وضو ساختم از زمزم میزاب سرشک تا به جان رفرف معراج، صلاتم دادند
بیر میراث نبی داشتم و سحر کلام که کلید در گنج، کلماتم دادند
با بیاض سحر از مردمک دیده حور مشک سودند و سیاهی به دواتم دادند

تا کنم کام جهانی شکرین، چون حافظ، کلکی از نیشکر و شاخ نباتم دادند
 جز شهیدانه به سر چشمه کوثر نرسی تشنگیها به لب شطّ فراتم دادند
 پایمردی است که آن صبر و سکونم بخشید تلخکامی است که این قند و نباتم دادند
 باری از چشمه عشق آب حیاتی خوردم که دگر ایمنی از چاه ممانم دادند
 ناکریمان، به گدایان «برکت» می‌گفتند^(۱) مدح او گفتم و چندین برکاتم دادند
 شهریارا چه کنی فاش که تشریف قبول با چه تشییع و سلام و صلواتم دادند

نغمه‌های خون:

مجموعه شعر دیگری با نام «نغمه‌های خون» اخیراً در مراسم بزرگداشت استاد
 شهریار در تبریز منتشر شد. در این مجموعه هفده غزل و قصیده با خط خوش فراهم
 آمده است. همراه با «لغت نامه و تعلیقات و تذکار مطالع» در پایان کتاب، نمونه‌ای از
 نخستین غزل کتاب آورده می‌شود و خوانندگان را به مطالعه سایر اشعار به این
 مجموعه ارجاع می‌دهیم.

مقام رهبری

تو آن سروی که چون سربر کنی سرها بیارایی
 و گر سرور شدی آنین سرورها بیارایی
 به نقاش ازل مانی که با نقشی جهان آرا
 چمن‌ها با گل و سرو و ستورها بیارایی
 نه هر کو کاروان راند رموز رهبری داند
 تو روح الله رهی داری که رهبرها بیارایی
 بدین شوق شهادتها چه بیم از لشگر کافر
 که هر آنی تو آن دانی که لشگرها بیارایی

(۱) اشاره است به سخنی که برای ردّ سائل می‌گویند.

همان تیغ جهاد و خطبه‌های مسجد کوفه است
 که رنگین می‌کنی محراب و منبرها بیارایی
 به فرمان تو پاکان، با لقاء الله پیوستند
 چه رنگین حجله‌ها کز سنگ و سنگرها بیارایی
 به روزنهای چشم و دل، همه نور جمال توست
 به هر روزن تو منظوری و منظرها بیارایی
 تو بودی آفتاب از مغرب آن کو در حدیث آمد
 به کشورها گذر کردی که کشورها بیارایی
 اگر خاور به خورشیدی درخشان می‌کند آفاق
 تو آن خورشید رخشانی که خاورها بیارایی
 کجا با مشک و عنبر کلک مشکین تو آرایند
 تویی کز خط مشکین، مشک و عنبرها بیارایی
 دل و جان همه مردم پر از نقش تو جانانه است
 جللوخانها بسفروزی و سردرها بیارایی
 من این یک بیت سعدی با تو ای خواننده می‌گویم
 مگر گیری قلم در دست و دفترها بیارایی
 «به زیورها بیارایند مردم گلمذاران را
 «تو شاخ گل چنان زیبا» که زیورها بیارایی
 تو هم خود شهریارا گوهر آرای و گوهرسج
 به هر گنجت گذار افتاد، گوهرها بیارایی^(۱)

شاعران گمنام:

استاد شهریار در پیشگفتار دیوان خویش از شاعران ترک‌سرایی نام می‌برد که

(۱) نقل از کیهان فرهنگی ویژه‌نامه ۱۳۴۳ ش.

نقل و بازگویی او مهر تأییدی بر مقام ادبی آنان می‌باشد او می‌نویسد:
 در آذربایجان ما غیر از شعرای پارسی‌گو، شعری هم داریم که به زبان محلی
 شعر گفته و بیداد کرده‌اند در همین قرن اخیر چندین نابغه ادبی به شرح زیر داشته‌ایم:

۴۴۷ - خازن

الف: مرحوم میرزا عبدالحسین خازن: در اول مشروطه غزلیات وطنی او نقل
 محافل و مجالس بود من بادم می‌آید ممکن نبود کسی یک بیت او را بشنود و منقلب
 نشود او هیچ نوع سواد نداشته اما شخصیت عجیب ادبی دارد اگر تربیت شده بود،
 حافظ می‌شد. سه بیت از یک غزل ترکی او را یاد دارم که می‌آورم:
 ایاقدان دوشموشم ساقی الیعدن دوت ایاغلیه

النده ساغر زرین گوروم همواره وار اولسون
 قیزیل گل غنچه‌سی تک لخته فان اولان گوگلو
 آچیلماز بیرده عالمده اگر یوزمین بهار اولسون
 نه شه دن چاره‌وار بیز ملته یاران نه مجلدن
 بیزه هر کیمسه یار اولسا اونا، الله یار اولسون

۴۴۸ - حاج رضا صراف

ب: مرحوم حاج رضا صراف او هم از نوابغ ادبی آذربایجان است. دیوانش
 چاپ شده، اشعارش هنوز ورد زبانها است.

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۵۱۳

حکیم لعلی

ج: حکیم لعلی تقریباً استاد مرحوم ایرج و با مطالعه دیوان او، ریشه فراق و مشرب و فوت و فن شاعرانه مرحوم ایرج را می توان یافت بالاخره مرحوم ایرج و سبک ساده ای که تقدیم زبان پارسی کرده است قسمتی مدیون این مرد است.

۴۴۹ - عباسعلی مظهر

مرحوم عباسعلی مظهر که در دوره محمد شاه و ناصرالدین شاه می زیسته و به حسن و زیبایی معروف است دیوان اشعاری دارد که فعلاً نایاب است:
نه غم از کفر و نه اندیشه زایمان دارم بار عشقت کشم ای یار که تا جان دارم

۴۵۰ - بهار شیروانی

هـ. مرحوم بهار شیروانی که حقاً از نوایغ بوده است.

۴۵۱ - ایرج

او از شاعران ساده گو و ساده پرداز بود.



ادبیات عاشورایی در آذربایجان

مرثیه‌سرایی و تعزیه‌خوانی در فرهنگ و تاریخ آذربایجان از قدمت دیرینه‌ای برخوردار می‌باشد که نمی‌توان به آن مبدا تاریخی مشخص را تعیین نمود چون عزاداری به صورتهای مختلف در طی قرون گذشته در بین مردم این سامان جریان داشته است و هنوز هم در سرحد کمال، معمول می‌باشد.

منظومه‌هایی در مورد مرثیه و عزا سروده می‌شد نخست به صورت و در قالب «بایاتی»‌ها بود این نوع منظومه‌ها غالباً در فقدان پهلوانان، جوانمردان، شیوخ قبائل و جوانمردگان انجام می‌پذیرفت از دوره صفویه به بعد مرثیه‌سرایی و تعزیه‌خوانی در گستره زبان آذری به مصائب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) اختصاص یافت و توجه شاعران و ادیبان شیعی ترک‌زبان بیش از هر موضوع دیگر به حادثه کربلا و مصائب خونبار حسینی (ع) معطوف گشت و به تدریج قسمت اعظم ادبیات کلاسیک (نظم و نثر) آذری به ماجرای حماسی عاشورا اختصاص یافت.

در پنج قرن گذشته، شاعران و نویسندگان شیفته و دلسوخته اهل بیت (ع) در قلمرو وسیع زبان آذری در ایران، عراق، آذربایجان، قفقاز، ترکیه، سوریه و ... در ماتم بزرگ سالار شهیدان با اشعاری جانسوز و سوگنامه‌های آتش افروز دیوانها پرداخته و حماسه‌ها ساخته‌اند!

صدها دفتر و دیوان عاشورایی انبوه این شاعران و سخنوران آل محمد (ص) در دست است که شاهد صادق و نمونه بارز این مدعای است.

از مصادیق روشن این شاعران مخلص می‌توان از ملا محمد فضولی قفقازی (م ۹۹۷) مدفون در کربلا و صاحب کتاب «حدیقة السعداء» نام برد.^(۱) بعد از فضولی

(۱) این کتاب در ده باب قرار گرفته است که بخش اعظم آن اختصاص به واقعه کربلا دارد.

شاعران بزرگی مانند: نظام الدین محمد توفارقانلو (ق ۱۲) سید عبدالفتاح مراغی متخلص به «اشراق» صاحب کتاب ریاض الفتوح (ق ۱۲)، آخوند ملا حسین مراغی متخلص به «دخیل»، نویسنده هفت جلد کتاب نظم و نظر در مورد عاشورا و فرهنگ آن، میرزا محمد تقی متخلص به «قمری» (قرن ۱۳) صاحب کتاب «کنز المصائب» در مدح منقبت و مرثی اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، میرزا ابوالحسن راجی تبریزی (قرن ۱۳) بانو خورشید ناتوان (ق ۱۳) حاج رضا صراف تبریزی (م ۱۳۲۵) (قرن ۱۴) قاسم بیگ ذاکر، سید عظیم شیروانی (اوایل قرن ۱۴) عماد مراغه‌ای (۱۳۱۴)، میرزا علی اکبر صابر (م ۱۳۲۹ ه. ق)، ملا محمد نخجوانی شاعر بزرگ، صاحب کتاب «سحاب الدموع» در ماجرای عاشورا (م ۱۳۳۴ ه. ش.)^(۱) حسینی تبریزی (ق ۴)، سید حسین کهنمویی، استاد عابد (معاصر)، یحیوی، منزوی اردبیلی، ذاکر مراغه‌ای (کریمی)، تا استاد سید محمد حسین بهجت شهریار بزرگ در موضوع کربلا حماسه‌هایی ساخته‌اند و اشعاری را پرداخته‌اند که بسیار بلند و ماندگار و جاودانی می‌باشند.

افسوس فرصت ما و امکانات تألیف، اجازه پرداختن به همه آنان را نمی‌دهد فقط به احترام نام نامی امام حسین (ع) از تعدادی از آن دلسوختگان و پاک‌باختگان با اشاره و اختصار یاد می‌شود، چون گزارش تفصیلی به علت دامن گستر بودن ابعاد موضوع حقیقتاً غیر ممکن و نامیسور می‌باشد.



(۱) در ذکر اسامی از مقاله آقای قلی‌زاده علیاری از کتاب چکیده مقالات دومین کنگره بین‌المللی فرهنگ عاشورا ص ۱۲۸ بهره گرفته‌ایم.

جمعی از شاعران معاصر آذربایجان

۴۵۲ - محمد آقاسی (متولد ۱۲۹۶ ش)

استاد محمد آقاسی متخلص به «دانش» از شعرای سرشناس و توانا و فرهنگ دوست و از خانواده‌های اصیل شهرستان خوی هستند که بیشتر عمر پربرکت ایشان در خدمت فرهنگ و شعر و ادب سپری شده و شاگردان بسیاری پرورش داده‌اند بسیار از غزلیات ایشان در استقبال از حافظ سروده شده و با استاد شهریار نیز دوستی نزدیک داشته است.

دیوان اشعار آقاسی (دانش خویی)، از انتشارات ستوده تبریز به دستداران عرضه شده است. بخشی از مثنوی بلند «غدیریه» او که اثری ماندنی می‌باشد بشرح زیر است:

در صفایی به صفای مهتاب	قصر شاهانه‌ای از مرمر ناب
می‌درخشد چو ستونی از نور	قصر شاهانه از آن دورادور
«ها علی بِشَرِّ کَیْفِ بشر»	لوحه‌ای بر سر در با خط زر
«رَیْه فیه تَجَلّی و ظَهر»	پرده‌ای بافته از در و گهر
در ندایی که تدای او بود	ارتعاشی است به ذرات وجود
سر کنند زمزمه نَادَ علی	همه ذرات به فریاد جلی
می‌بُرد دل را تا عرش خدا	کشتی هست در این بانگ و ندا
حلقه ذکر علی یا مولا	صوفی‌انند و تبرزین طلا
سینه رخشنده‌تر از آئینه	تاج‌داران کله پشمینه
ای علی ای گل بسی خار بشر	ای علی قافله سالار بشر

همه در حلقهٔ مستان علی	بزم عشق است و شبستان علی
ساقی و باده و پیمانه علی	بزم عشق است و خدا خانه علی
همه پیمانه کشان دیوانه	های و هو غریبهٔ مستانه
با محمد به غدیر آمده‌اند	همه از عرش به زیر آمده‌اند
خار این بادیه هم دامن گیر	اندر این بادیه لرزد دل شیر
منبرش بار جهاز شتران	همه بر چهرهٔ احمد نگران



می‌رود بحث در اوصاف علی	جام‌ها پر ز می صاف علی
آفتاب آیتی از روی علی	مه نو، یا خم ابروی علی
چلچراغ شب معراج علی	به سر از هالهٔ مه تاج علی
می‌پرد یکباره تا گلشن راز	با نبی هم قدم و هم پرواز
چون که آنجا علی از مادرزاد	خانهٔ کعبه چرا شد آباد؟
جان عالم به فدای قدمش	حرم قدس حریم حرمش

ترمهٔ مهتاب

شبانه از در میخانه آفتاب دمید	لب تو خواند فسونی و در شراب دمید
چو آفتاب می از ساغر شراب دمید	بیند روزنهٔ خواب را به مردم چشم
چون ماه روی تو از گوشهٔ حجاب دمید	کشید ترمهٔ مهتاب روی سرمهٔ شب
که بوی خنجر ز پیراهن گلاب دمید	به یاد بود گل روی گونه‌های تو بود
صبا که بر سر زلف تو پیچ و تاب دمید	دل شکستهٔ ما را به پیچ و تاب افکند
به ضعف و سستی من مستی شباب دمید	خوشم به عشق که با آن دم فسونکارش
به روی آب چون نیلوفر حباب دمید	نشان ز سستی عهد گریز پای تو داد
تجلی سربابی است، کز سراب دمید	مشو فریفتهٔ لطف دوستان «دانش»

۴۵۳ - یحیی شیدا (متولد ۱۳۰۳ ه. ش.)

نامی آشنا در عرصه ادبیات آذربایجان که در اشعارش «شیدا» تخلص دارد، در سال ۱۳۰۳ شمسی در شهرستان تبریز دیده به جهان گشود. وی از سال ۱۳۱۹ شروع به سرودن شعر کرده است.

استاد شیدا از سال ۱۳۲۷ به عنوان سردبیر در روزنامه‌های محلی آذربایجان اشتغال داشته و در این راه فعالیت‌های شایانی نموده است. وی به زبان‌های ترکی، فارسی، عربی، آلمانی آشنایی دارد. از آثار فارسی وی می‌توان از: «فرآوردها، در زوایای تاریخ، در زوایای ادبیات، دریای متلاطم، تلواسه‌ها، اوودلار وطنی، اودلوسوزلر، اون جزوه‌لر، دیوان ترکی استاد شهریار، ادبیات اوجاغی» را نام برد. وی یکی از شاگردان شایسته استاد شادروان مولانا یتیم است. اینک غزلی از او:

شکست طاغوت

تا در رگ جان نور، ز پیمانۀ درخشید	خون شفق از باده، در این خانه درخشید
بگرفت چو ساقی به کف آن جام بلورین	هر ذره چو خورشید، ز میخانه درخشید
آن ماه که شد مایه‌ور، از پرتو جانم	افسوس به خلوت‌گه بیگانه درخشید
قندیل خرابات. مغان شد به حقیقت	آن در، که از گریه مستانه درخشید
هر پرتو رخسار، که شد جلوه‌گر از شمع	در سوخته بال و پر، پروانه درخشید
از یاس تست، عطر دلاویز بهاران	چون گنج به کاشانه ویرانه درخشید
دستی به نوازش که کشیدی سر گل‌ها	گل‌بوته به رقص آمد و گلخانه درخشید
از فیض «صمد» بود که بشکست «صنم»‌ها	اسلام چو خورشید ز بتخانه درخشید
در ظلمت نامردمی، آن جلوه جاوید	فرزند علی بود که مردانه درخشید
در پای علی بود که آن مهر نبوت	زد برق و نبی را به سرشانه درخشید

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۵۱۹

«شیدا» که به هر یزم زوصف تو سخن راند در دهر سمرگشت و چو افسانه درخشید

۴۵۴ - علی نظامی تبریزی (متولد ۱۳۰۶ ش)

علی نظامی، متخلص به «نظمی» از شعرای بنام تبریز و اهل فضل کمال است.



همگان او را به حسن اخلاق و صفا و صداقت می‌شناسند. ایشان سالهاست در خطه شعر و ادب شناخته شده و در فن ساختن ماده تاریخ مهارت خاص دارد، دیوان اشعارش تحت عنوان «هفت شهر» به طبع رسیده است. اثر ارزنده دیگر وی کتاب «دویست سخنور» یا تذکره شعرای منظوم و منثور می‌باشد که خدمتی ارزنده در عرصه شعر و ادب بشمار می‌رود. نمونه‌ای از اشعار او، غزلیات زیر است:

زیارت دل

شب از غم تو ندانم چه سوز در دل بود	که باز پای من از خون دیده در گیل بود
به بوی سنبل زلف تو شهره شد در شهر	و گرنه این دل دیوانه نیز عاقل بود
شب گذشته کجا بوده‌ای؟ نمی‌دانم	که باز دست که بر گردنت حایل بود
مرا که در طلبت دین و دانش از کف رفت	بجز ملامت و بی حاصلی چه حاصل بود
اسیر زلفش اگر آدمی بود چه عجب	فرشته بنده آن نازنین شمایل بود
فغان و ناله من در دلش اثر نگذاشت	تو گویی آن بت سیمین تن آهین دل بود
کسی به نیت حج، راه کعبه پیش گرفت	که از زیارت دل‌های خسته غافل بود
دلم چو «نظمی» از آن خونبها نمی‌طلبم	که زیر تیغ، نگاهش به روی قاتل بود

حدیث عشق

در پرده‌ای و طاقت ما طاق می‌کنی وای آن زمان که بفکنی از روی خود نقاب
 گفتم که زلف او به دعا در کف آورم دردا نشد دعای من خسته مستجاب
 این اشک و آه نیست، به یادش نشسته‌ام گه در میان آتش و گه در میان آب
 تنها به عشوه‌های تو من دل نداده‌ام چشمت به نیم غمزه برد دل ز شیخ و شاب
 ای گل مگر که حسن تو گویم حکایتی چون غنچه شسته‌ام لب و دندان خود به آب
 آن به که شرح شوق تو را مختصر کنم ورنه چنین حدیث نگنجد به صد کتاب
 چندین به حسن خویش مشو غره زینهار کاین جلوه رفتی بود و پای در رکاب
 با مهر مرقضی چو دلم میرد بخاک دارد همیشه تربت من بوی بو تراب
 «نظمی» ز آستان تو بیرون نمی‌رود افکنده است زلف تو در گردنش طناب

۴۵۵ - نصیر پایگزار (متولد ۱۳۱۱ ش)

نصیر پایگزار که در شعر «نصیر» تخلص می‌کند، در سال ۱۳۱۱ در تبریز متولد شد. لیسانسیه زبان و ادبیات فرانسه بوده و دارای تألیفات: «تاریمین تئلیری» و «اشک شمع»، «باللی بایاتیلار»، «جلوه‌های جناس در شعر فارسی» و «ایپیک خیال‌لار» که همه از صنعت جناس بهره فراوان برده‌اند. چند دوییتی جناس از ایشان آورده‌ایم.

قلم

دادند قلم، که با قلم، داد گنی بیداد کنی، داد قلمداد کنی
 دادست قلم ترا بسی عزّ و شرف می‌کوش هر آنچه آن قلم داد، کنی



چه شبی هست

امشب که گل روی تو دیدم چه شبی هست
 شب نیست، شبی هست که برروز شبیه است
 از اوج به زیر آمده امشب خود خورشید
 هر شب نه چنین است که در عمر شبی هست

برنامه‌ای

عطر گل افشانده‌ام بر، نامه‌ای ای کبوتر سویی او بر، نامه‌ای
 گو ندارد این دل دیوانه‌ام غیر ذکر یاد و او، برنامه‌ای

درگذشت

هر چه بوده در گذشته در گذشت لذت آیینده باشد در گزشت
 از کجا معلوم فردایی بُود یا چه اسراری که پشت در گذشت

تیکانسیز گول

چالیشین سیزده بو دونیاده تیکانسیز گول اولون
 بیر باخین آینایا گوردوزکی تیکانسیز، گول اولون
 دمه‌ین گلمه‌یجک بیر گولونن یاز، بو باغا
 تازا دونیاده، هامی اولسا تیکان، سیز گول اولون

نم آنه

گوزل اولار گول اوستونه نم، آنه گول ده عطیر یایا اولار نَمَه؟
 بال آریی کیمی گوللردن کام آل یاز نه سَنَه قالا جاقدیر نه، مَنَه!

۴۵۶ - محمود پدیده (متولد ۱۳۱۲ ش)

محمود تبریزی، متخلص به «پدیده» از شعرای بنام تبریز است که در سال ۱۳۳۹ شمسی از دانشگاه فارغ التحصیل و به شغل تدریس اشتغال پیدا کرد. پس از مدتی به ترکیه عزیمت نموده و به اخذ دکترای ادبیات عرب توفیق یافت. ایشان در حال حاضر عضو شورای علمی دانشگاه آزاد اسلامی است. مجموعه اشعار وی به حدود ۲۰۰۰ بیت می‌رسد.

چلیا

دل به بوی سر زلف تو به دریا زده‌ام	در ره عشق تو بر کون و مکان پازده‌ام
نپذیرد چو دلم رنگ تعلق زین دهر	خیمه بر چرخ چهارم چو مسیحا زده‌ام
تا درین شهر شوم شهره به دیوانگی‌ات	قید بر پای از آن زلف مطرا زده‌ام
عشق از صومعه بر دیر کشد ز آنکه به دل	نقشی از صورت گیسوی چلیا زده‌ام
تا دل سلسله‌ای در خم مویت دیدم	خوشتن یکتنه بر لشکر اعدا زده‌ام
گوهر عقل به یک جو نخرد ناقد عشق	ز لب لعل تو زآن لحظه که صها زده‌ام
تا «پدیده» نکنم خطبه بهر شاه و گدا	سگه عشق بنام بُت رعنا زده‌ام

۴۵۷ - محمد عابد تبریزی (متولد ۱۳۱۳)

استاد محمد عابد، فرزند شادروان استاد مولانا یتیم، متخلص به «عابد»، از اساتید مسلم شعر فارسی و شاعری توانا و اندیشمند است. وی انسانی وارسته و عارف پیشه و اهل فضل و صاحب قریحه‌ای سرشار و لطیف می‌باشد. ایشان علاوه بر فارسی، اشعاری نیز به زبانهای ترکی و عربی دارند که در حد کمال است. استاد عابد از

شدت تواضع هنوز دیوان اشعار خود را که شامل هزاران بیت شعر در انواع مختلف و شیوه‌های بدیع می‌باشد، انتشار نداده است. اشعار زیر از این استاد فرزانه است:

آنانکه در این مرحله مجذوب خدایند	یارب چه کسانند و چه نامند و کجایند
گفتند ندارند نشائی و مکانی	ایسن شسيفتگان رخ دلدار کیانند
هرگز نه اسیرند به زنجیر علایق	کز خویشتن خویش هم این قوم رهایند
تا پای بسر جذبه و شورند و شعورند	هر چند به چشم دگران بی سر و پایند
چون سرو به برگند و نوا در همه احوال	هر چند خود آزاده ز هر برگ و نوایند
شاهی نپذیرند پی خدمت درگاه	خود گرچه به اقلیم رضایند و گدایند
هر بی‌بصری جلوه ایشان نتوان دید	گل میخ دلاویز سپهرند و سهایند
سر مست خرابند نه از باده انگور	مسخمور ز پیمانۀ جان‌بخش لقایند



چون بارش نیشان همه پاکند و زلاند
 هستند به هر جای اگر جای ندارند
 گفتم چه کسانند بدین وصف خرد را
 خورشید و شاند که از کثرت انوار
 دُردی کش پیمانه فقرند و قناعت
 «عابد» ره سلطان شهیدان بپارند
 بیزار ز آرایش هر رنگ و ریایند
 چون پیک نسیم سحر و باد صبا یند
 گفتا همگی خادم شاه شهدایند
 در دیده ظاهر نگران تیره نمایند
 در مملکت عشق امیرالامرایند
 آن قوم که از بیخودی خود بخود آیند

۴۵۸ - احمدی صائب (متولد ۱۳۱۵ ش)

آقای محمد احمدی صائب در تبریز دیده به جهان گشود و از نوجوانی به سرودن شعر پرداخت. بیشتر اشعار وی در رثای ائمه اطهار (ع) و پر از احساس و ایمان است.

مشکل گشا

تا خار مُحنت تو خلیده به پای دل
 چون سر کنم حکایت حُسْنُ کمال تو
 عمریست مرغ جان به هوای لقای تو
 اَلَفْتُ گرفته با غم عشقت درون من
 بشنو صدای زمزمه از نای بی نوا
 از غیر دل بیردم و دل بسته‌ام به تو
 دانند در طریقت خود جمله عارفان
 ای نیر جهان فضیلت دمی بتاب
 بگرفته‌ام بدر گه تو دستِ التجاء
 ای بحر جود لامتاهی خدای را
 از نای جان بر آمده چون نی نوای دل
 در عرصه جلال تو لنگ است پای دل
 پرواز می‌کند همه اندر فضای دل
 ای نام دلربای تو زینت فزای دل
 ای آگه از همه غم درد و بلای دل
 تنها تویی به کوی وفا آشنای دل
 یاد حدیث عشق ترا کیمیای دل
 روشن شود ز نور تو ظلمت سرای دل
 دارم امید آن که بر آری رضای دل
 بگذر ز روی لطف و کرم از خطای دل

چشم امید احمدی آری به لطف تُست ای مهر جان فزای تو مشکل گشای دل

۴۵۹ - کریم دادمهر

آقای کریم دادمهر یکی از شاعران غزلسرای معاصر تبریز می باشد که غزلیات دلنشینی دارد، قطعه زیر نمونه ای از غزلیات او می باشد:

گفتی برو که در به رخت و نمی کنم من باور این سخن ز تو زیبا نمی کنم
از بیم آنکه درد من از من جدا کند پیش طیب، عقده دل و نمی کنم
تیغم بزن که من به هوای رضای تو آهسته جان سپارم و غوغا نمی کنم
در طور عشق، تا دل من ناله می کند عرض نیاز خویش به سینا نمی کنم
زان شب که بسترم شده خاشاک کوی تو دیگر هوای بستر دیبا نمی کنم
ترکم کند اگر به هوای تو زندگی ترک محبت تو دل آرا نمی کنم
یک سینه درد سینه هست مرا در نهان ولی بی مهربان خویش هویدا نمی کنم
بنگر به دود سینه سوز «دادمهر» وانگه بگو که در به رخت و نمی کنم

۴۶۰ - ابراهیم ترابی مرند (متولد ۱۳۲۰ ش)

ابراهیم ترابی متخلص به «ترابی» از شعرای بنام شهرستان مرند و صاحب ذوقی سلیم و روحی سرشار از عشق به اهل بیت عصمت و انسانی وارسته و متقی است. ایشان از محضر فضلالی روحانی مرند فیض فراوان برده و از ایام جوانی قریحه سرشار خود را از سرودن اشعاری دلنشین بکار گرفته است. مجموعه اشعارش به ۲۰۰۰ بیت می رسد که غالباً در زمینه مسائل مذهبی و رثای ائمه اطهار (ع) و غزلیات می باشند. اینک نمونه هایی از غزلیات وی بشرح زیر است:

میلاد کوثر

بهار عاطفه پشت نقاب گل می‌کرد شکوه فصل نجیب حجاب گل می‌کرد
 یگانه کوکب زیبای آسمان وجود به زیر پنجره آفتاب گل می‌کرد
 عطیه‌ای که ز کوثر نشان عزت داشت میان گستره خاک و آب گل می‌کرد
 شکفته شد گل سرخ محمدی آنگاه که اشک شوق به چشم سحاب گل می‌کرد
 حضور فاطمه را با نگاه می‌بوسید نسیم صبح که با آب و تاب گل می‌کرد
 جمال عشق به شکرانه ولادت او نهاده بود جبین بر تراب گل می‌کرد
 دریغ و درد نهان ماند راز سبز بهار زلحظه‌ای که به پشت نقاب گل می‌کرد
 مگر چه دید ز دست زمانه زود افسرد شقایقی که به وقت شباب گل می‌کرد
 به واژه واژه شعرم شکوه می‌بخشد نجابتی که به ناز و عتاب گل می‌کرد
 به دستهای «ترابی» جوانه‌های دعا به بوی آنکه شود مستجاب گل می‌کرد

آفتاب

برگری از ز چهر دل‌آرا نقاب را سازد خجل فروغ رخت آفتاب را
 ای بُرده گوی حسن ز مجموع دلبران ای برگزیده شیوه ناز و عتاب را
 بگشاگره ز کار زمان با کرشمه‌ای بسزای از بسط زمین اضطراب را
 با عشق روی خوب تو گل سرکشد ز خاک ریزد به پای مزرعه باران گلاب را
 ای بر کشانده چشم تمنا بسوی خود ای برگرفته از دل من صبر و تاب را
 ای گشته در فراق تو خون سینه شفق ای کرده مات در ره شب ماهتاب را
 بگرفته‌ای ز هجر خود آرام عالمی برسته‌ای به دیده دل راه خواب را
 گیری اگر زمام عدالت به دست خویش روشن کنی حقیقت فصل الخطاب را
 با این امید قلب ترابی زند که حق ظاهر کند ز پرده غیب آنجتاب را

رازِ دل

نازینا تا تویی دمساز دل	با کی دیگر نگویم راز دل
چشم اغیار است نامحرم ورا	نشود غیر از تو کی آواز دل
نالهایم را بده سوزی دگر	زخمهای دیگر بزن بر ساز دل
جلوه کن در سینه سینائیم	تا در آن ظاهر شود اعجاز دل
دورکن از پیش چشمانم حجاب	تا شود گسترده چشم انداز دل
دلبر از پای من بگشای بند	تا گشاید بال و پر شهباز دل
نغمه زیبای آزادی بخوان	تا بسیند آسمان پرواز دل
ماسوا را قبله گاهی جز نو نیست	نیست آری جز تو اش دمساز دل
شد ترابی گر چه دلنگ از فراق	می کشد اما بیادت ناز دل

۴۶۱ - محمد حسین علیزاده (متولد ۱۳۲۶ ش)

محمد حسین علیزاده متخلص به «خوشدل» از روحانیان اهل ذوق و شناخته شده شهرستان مرنند و شاعری پراحساس و پاک دل است. به زبانهای ترکی و فارسی شعر می گوید. غزل زیر از اوست:

فریاد

زلف سیاه و صورت زیبای یار من	آشفته کرده روز من و روزگار من
پیچیده دور گردن من تا دو زلف تو	در بند خویش برده ز کف اختیار من
افرنده از فراق تو باغ امید دل	پژمرده از جفای غمت لاله زار من
دانی که ورشکسته عشق تو گشته ام	لطفی کن از کرم که نمائد اقتدار من
جانا چو بی حضور تو هر جا که رو کتم	هر لحظه از دلم بگریزد قرار من

دیگر بس است این همه فریاد «خوشدلا» خونبار گشت از تو دل داغدار من

۴۶۲ - علی اکبر باغبان (متولد ۱۳۲۷ ش)

عنی اکبر سیروس متخلص به «باغبان» از شعرای پراحساس و از شاگردان محضر استاد عابد هستند و اشعارش لطافت خاص خود را دارند. غزلی از ایشان آورده می‌شود:

ترانه صبح

دوست دارم که در کرانه صبح خانه‌ای باشم چو خانه صبح
 سر دهم در حریم روحانی با نسیم سحر ترانه صبح
 بیدلان ناشکیب و بسی صبرند بقرارند با بهانه صبح
 موی آشفته را سحرگاهان شانه کن با سرود شانه صبح
 روز و شب را اگر زمان سنجی می‌پسندی از آن، زمانه صبح
 به به از مرغکان نغمه‌سرا به به از شور عاشقانه صبح
 راه گم کرده را نشانه دهید از سر کوی خوش نشانه صبح
 مستم از نغمه‌های داودی از دو بربط و چغفانه صبح
 «باغبان» گر صفای دل جویی خوشه‌چین از گل و جوانه صبح

۴۶۳ - احمد خانی ساتلو (متولد ۱۳۲۸)

احمد خانی متخلص به «شکیب» از شعرای پراحساس تبریز بوده و از افتخارات وی همین بس که از شاگردان محضر شاعر توانا استاد محمد عابد می‌باشد. غزلیات و سروده‌های رثایی ایشان به زبانهای ترکی و فارسی بوده و بسیار

دلنشین است.

اشعار زیر از اوست:

راز سحری

نرگس مست تو چون شعبده‌باز سحری	کاش می‌کرد مرا جلوه به ناز سحری
جوشش چشمهٔ اتوار رُخت در شب قدر	صورت و معنی رازی است ز راز سحری
اختر صبحگان جویم و خال سیهت	به تمنای تو ای بنده نواز سحری
مأذن عرش پر از زمزمهٔ تکبیر است	قدسیان راست به یاد تو فرّاز سحری
از جبین تو تراویده سحرگاه ازل	خط نوری که بود نقش و طراز سحری
بوی نعلین تو بشنید دل از قاصد شب	همره فاصلهٔ شور حجاز سحری
تو همان جلوهٔ نوری ز جمال ازلی	با خیال تو کنم راز و نیاز سحری
سوز و آهی است در این میکده از غیت تو	کی نوازی دل عشاق به ساز سحری
دیدن حسن تو در جام طربناک لعل	می‌رهاند دلم از سوز و گداز سحری
پرده برگیر از آن کعبهٔ مقصود که خلق	رو به سوی تو بخوانند نماز سحری
دست بردار دعا را ز سر صدق «شکیب»	دیده بگشای که بینی در باز سحری

۴۶۴ - مسعود عالم‌پور رجبی (متولد ۱۳۲۹ ش)

مسعود عالم‌پور رجبی متخلص به «مسعود»، تحصیلات ابتدایی خود را در شهرستان مرند و دوره دبیرستان را در مهاباد و تحصیلات عالیه را در رشته زبان و ادبیات انگلیسی در دانشگاه تبریز ادامه داد.

او پس از مدتی تدریس در آموزش و پرورش، با سمت موزه‌دار موزه آذربایجان (تبریز) تاکنون به انجام خدمات فرهنگی خویش ادامه داده است. ذوق ادبی و احساسات لطیف شاعرانه وی از کودکی با مطالعه اشعار بزرگان

شعر و ادب فارسی، بویژه سعدی و حافظ شکوفا گردید و بتدریج در سرودن شعر به شیوه گذشتگان، مهارت لازم را کسب نمود. اشعار وی، غالباً متأثر از شیوه شعرای پیشین و در قالبهای مختلف غزل و قصیده و مثنوی می باشند اما همواره در استفاده از تعبیرات و تشبیهات و اصطلاحات تازه، تلاش فراوان بکار برده و اندیشه های خود را با ترکیباتی زیبا آراسته است.

اغلب غزلیات مسعود، تصویری از احساسات عاشقانه و عواطف لطیف انسانی را در برداشته، تلخیها و شادبهای زندگی را منعکس ساخته است. ارادت خالصانه «مسعود» به انمه اطهار و اولیای دین در اشعار وی منزلتی خاص دارد و اخلاص او در ایمان به پروردگار در بسیاری از اشعار ایشان بروشنی تجلی یافته است. مجموعه اشعار وی به صورت دیوانی تحت عنوان «حکایت دل» که شامل ۳۵۰۰ بیت می باشد در دست انتشار است. از دیگر آثار وی کتابهای: تاریخچه فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، تاریخچه تبریز، مجموعه مقالات، می باشد. اینک نمونه ای اشعار او:

علی (ع)

اگر قطره ای، سیرِ دریا کند	نماشای آن، عرض و زرفا کند
سراپا شود، چشم و گوش و زبان	بسدیدارِ او، دیده بینا کند
چه گوید ز توصیفِ دریا، اگر	زبانِ فروسته، گویا کند
علی همچو دریا و، من قطره ای	کجا قطره ای، وصفِ دریا کند
وگر ذره، خورشید را بنگرد	کجا را تواند، تماشا کند
علی همچو خورشید و، من ذره ای	کجا ذره ای، ره در آنجا کند
خی را، به باغی چو باد آورد	نظر چند، بر سرو بالا کند
جهانی شگفتی است، آری علی	چو چشم بصیرت، کی وا کند
فرومانده عالم، ز ادراک او	نداند، ز حیرت، چه پیدا کند

که خواهد، که کشف این معما کند
 خدا باید این راز، افشا کند
 وزین فیض، خود را مملأ کند
 خودش را سرانجام رسوا کند
 خوش آنکس که، دل زو مُصَفّا کند
 که بر نام مولا، تَوَلّا کند
 بر او رَشکها، دستِ بیضا کند
 که مولا بر او، رازِ دل وا کند
 ترا گر کسی، خوب معنا کند
 جهان را، به عشق تو سودا، کند
 چو زان روی قُدسی، تَجَلّا کند
 که گه گه، تجلّی ز سِینا کند
 ز خون، چون تو رنگین، مُصَلّا کند
 ز طوفان خشم تو، پروا کند
 دلت با اسیران، مُدارا کند
 ز شوقِ تو، خود را تَسَلّا کند
 به یسارِ تو دل را، شکِیّا کند
 چو تحینِ خدای تعالا کند
 به درگاه دادار یکتا کند
 چو یادی ز روز مبادا کند
 لِقای رُخت را، تَسَمّنا کند
 که او را، کفایت به عبا کند
 دل زار ما را، مِداوا کند
 که جان فنا گشته، احیا کند

معمای هستی، وجود علی است
 علی، راز پسروردگار است، همان
 رسد، گر دل من، به توفیق حق
 زبان هم، گر از فضل او دم زند
 گل روی مولا بهشت خداست
 قضا را بگردانند، آن عاشقی
 یدالله مافوق این دستهاست
 دلِ چاه را هم، تحمّل نمائند
 تو ظلّ خدایی، به خلق زمین
 خوش آن پاکبازی، که در زندگی
 لقای جمال تو، جَمَنَتِ نَماست
 فروغِ جمالت، همان پرتوی است
 کدامین شهیدی، به محرابِ عشق
 تو شیر خدایی، که هر شرزه شیر
 چو قاتل، بدستِ تو گردد آسیر
 دلِ عاشقانِ تو، روزِ فراق
 به روزِ بلا، خسته دردمند
 چگویم ز حُسن، به قرآن، ترا
 چو «معمود» هر شب، مناجات دل
 شفاعت، ز نام تو جوید مگر
 و گر در دم واپسین، از خدا
 در آن دم، ز رحمت، بفریاد رس
 و گر جامی از آب کوثر دهی
 بنوشان مرا، نوشداروی عشق

در توصیف کتاب مفاخر

کتاب مفاخر آذربایجان

چه چهره‌ای درخشنده در کتاب مفاخر
 چه احترام غیر از حجاب علم و ادب
 ز سرزمین هنر و مدّ عشق و آرا داد
 چه شاعران شهر و چه عارفان بزرگ
 هرگز نبود سبّه ز به ملک دانش دین
 چه گنجی نهان کرد دل خستید این بگو
 چه دانه‌ای نهان کرد درون پیله چرخ
 به از زلف شیرین بود به اوراقش
 زباده ادب و معرفت شود دست
 نوای دلکش عشق آید حدیث محبت
 فیه دست بر آن دل که هر نفس مقدّس
 مغرب باوج برین نگینان عسل کند
 جعقی آنچه توانست در فغانی کرد
 چه غنیمت بر این کاین کلامه میخواند
 شد جلوه گز از مطلع کتاب مفاخر
 که گشته اند نور از آفتاب مفاخر
 سران اهل قلم گشته آفتاب مفاخر
 چه عالمان نخبور و شیخ و شایب مفاخر
 معرفی شده اند هر هنر از باب مفاخر
 بر آرد مدّ و فیض اختلاص مفاخر
 شد آشکار به مراتب از باب مفاخر
 چه خطبه که آید باز از محاب مفاخر
 هر آنکی که بنوشد شراب باب مفاخر
 زیاده بود روان پرور باب مفاخر
 ز شوق این همه عشق و ز الیهاب مفاخر
 مکر به نعت پر حیرت و شایب مفاخر
 که گنج نامه تحسین شد کتاب مفاخر
 بود در اول هر نسخه فتح باب مفاخر

در سینه اسرار عالم در جلد تریز -

میراث فرهنگی ایران

بود ایران زمین، گنجینه میراث فرهنگی
 چنین ملک هنرپرور نباشد جای دلتنگی
 بهر جا بنگری قصری ز عهده باستان بینی
 بهر سو رو کنی دارد ز آثار هنر، رنگی
 هزاران قلعه و ارک و سرای کاروان بنگر
 که هر کاخ کهن دارد، نشان از نامی و ننگی
 منار و گنبد و تالار و طاق و برج بسیاری
 کشیده قامت از هر سو ز فرسنگی به فرسنگی
 مزین گشته بس محراب با آیات قرآنی
 منور هر شبستانی به کاشیهای خوشرنگی
 مصلّا را ز کاشیهای رنگین، نقشها بینی
 که در پیشانی طاقش ز دوران بسته، آژنگی
 ز آثار هنر بنگر، هزاران نقش بی همتا
 ز شعر و خط و نقاشی چه تلفیق هماهنگی
 به هر گلدسته می خواند مژدن، بانگ گلبانگی
 ز برج هر کلیسای بود ناقوسی، آونگی
 بگوش دل شنو، کاندلر دل محراب، می پیچد
 سرودی گرم و آهنگین به آوای دف و چنگی
 به ایوان مداین بین، نگار کلک مانی را
 نمانده جلوه و رنگ و جلای نقش ارزنگی
 نهان در تخت جمشید است، دنیایی هنر، بنگر
 کجا بیند جهان دیگر چنان فری و اورنگی

تو کاخ داریوش و کوروش و تخت سلیمان بین
 که جای پای شاپوری بُود، یا قصر هوشنگی
 بسی کاخ مجلل گشته ویران، از ستمکاران
 ز چنگیز و ز اسکندر، و یا تیمور پالنگی
 بسی گنجینه فرهنگ و آثار تمدن را
 به غارت برده چرخ از ما، به هر مکرری و نیرنگی
 به قهر خودپرستیها چه آثاری شده، ویران
 جهان مهد هنر می شد، نمی بودی اگر جنگی
 دمی با دیده عبرت نگر «مسمود»، تا بینی
 بسی آثار فرهنگی، به هر خشتی، به هر سنگی

۴۶۵ - محمد سهرابی صدیق (متولد ۱۳۲۹ ش)

آقای محمد سهرابی صدیق، که در اشعارش «صدیق» تخلص دارد در تبریز متولد شد. وی تحصیلات خود را در رشته ادبیات فارسی از دانشگاه تبریز به پایان رسانده است.

ایشان علاوه بر شعر از هنر خوشنویسی و نقاشی و قالیبافی نیز برخوردار است.

راز و نیاز

ز رخ بگشا حجاب خویش خورشید وار ای شب
 سحر شو تا سر آبد روزگار هجر یار ای شب
 سحر شو تا ز خون گرم من این دشت بی حاصل
 سراسر لاله رویاند بسان لاله زار ای شب

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۵۳۵

چه سنگین است پایت جان به لب آمد ز رفتارت
 به سوی صبحگاهان تندتر ره می‌سپار ای شب
 اشارتها مکن با من ز راز روزگار اینک
 که من خود عالمم بر رمز و راز روزگار ای شب
 من آن آب بقا را جوهر فیاض می‌باشم
 که در ظلمات تن‌ها جاریم چون آبشار ای شب
 غمی کز سوی جانان می‌رسد منت بود بر جان
 پذیری بلایا گشته‌ام با اختیار ای شب
 چو بلبل با گل آراید حریم انس و الفت را
 ندارد با کی از آزارهای نیش خار ای شب
 به مرگ خود نیندیشم به وصل یار می‌کوشم
 که از مرگ است مشکل‌تر زمان انتظار ای شب
 ز شوق دیدن رخسار او هر قطره اشکی
 در آغوش دو چشم بشکند صدها بهار ای شب
 جهان غرق است در ظلمت ولی با چشم جان بینم
 من آن نور و فروغ لایزال آشکار ای شب
 چه شب‌هایی که با یاد من و غم‌های من ریزد
 سرشگ از دیده هر دل‌داده شب زنده‌دار ای شب
 شب پایانی عمر من است امشب ولی باید
 مرا هم هر چه باشد گردش لیل و نهار ای شب
 شب عاشور من فردای جانبازی ز پی دارد
 که نشأت یابد از آن فیض دیدار نگار ای شب
 شب عاشور من شور آفرین هر دلی باشد
 به محشر سرزند این شورش و این گیسو دار ای شب

شب عاشور من روشن کند جان محبتان را
ولی روز سیه کاران کند چون شام تار ای شب
ز عاشورای من باشد که یاران «صدیقم» را
بود ذکر حسینی هر زمان بر لب شعار ای شب

۴۶۶ - احمد سلطان آبادی فرشی (متولد ۱۳۳۰ ش)

وی در اشعارشان «فرشی» تخلص دارد. او در یک خانواده مذهبی و فرهنگی در تبریز متولد شده است. پدر ایشان مرحوم شادروان، سلطان آبادی متخلص به سلطانی از شعرای خوب تبریز بوده‌اند.
اشعار ایشان به زبان ترکی و فارسی است که در زمینه‌های مختلف سروده شده است.

در هوای دوست

با سر زلف بتان تا گفتگو داریم ما
سجده تا بر طاق محراب دو ابرویت بریم
روزگاری معتکف در کوی وصلت بوده‌ایم
دولت وصلت به بیداری نمی‌آید به دست
مستحق ابر رحمت چون کویر تشنه‌ایم
چهره خندان ما منگر چو ساغر، کز غمت
عکس رویت هست در آئینه دل جلوه‌گر
ای درینا رفت بر پایان، شب وصلت، هنوز
جز خیالت محرمی کو آشنای عشق را
هیچ جا از او نشانی چشم ما «فرشی» ندید
خون دل جای شراب اندر سبو داریم ما
از سرشک دیده خونین وضو داریم ما
طفل عشقیم و بدامان تو خو داریم ما
دیدن روی تو در خواب آرزو داریم ما
باشد از فیض تو آبی گریه جو داریم ما
گریه‌ها همچون سبو اندر گلو داریم ما
بی تو این آئینه هر دم پیش رو داریم ما
داستان‌ها با شکنج تار مو داریم ما
بالت آخر دو صد راز مگو داریم ما
حالیا در خود هوای جستجو داریم ما

۴۶۷ - ایوب شهبازی (متولد ۱۳۳۸ ش)

ایوب شهبازی متخلص به ایوب در تبریز از جوانان باذوقی است که اشعاری لطیفی دارد. ایشان علاوه بر شعر در هنر خطاطی نیز تا مرحله ممتازی پیشرفته است.

اهل دل

اهل دل جانی فدای عشق جانان انتدیلر ناپدیدلار جانانی تا ترک سر و جان انتدیلر
فاتدیدلار جانانه جانی اولدولار جانان اوزی بو طریق انیله علاج درد هجران انتدیلر
عشق اودون روز ازلدن بیلدیلر جانسوز دور اول سیدن دیر کونول خوراکینی فان انتدیلر
آت تعلق قیدینی دنیا وفا قیلماز سنه کاروانیق بنش گونه یول اوسته مهمان انتدیلر
هر کسه بیر نوعیله ذکر انیله یار اوز یارینا «ایوبی» بلبل کیمی یاره غزلخوان انتدیلر

مولا عشقینه

صورت عالمدی بو سیر انیله معنا عشقینه
فیزلانیر کون و مکان حیّ توانا عشقینه
باغیرم آل فان اولسادا بلبل تک افغان ائتمهرم
مست دیر دائم گولره پیمانه مینا عشقینه
تیر مزگانین ویرامین یاره خوشدور گویلوم
خار صحرا نوشدور مجنون لیلی عشقینه
نوجوانلار دین یولوندا اوزدولر ال دنیادان
یوسف کنعان کؤنول وئرمز زلیخا عشقینه
منده حقین بنده سی مولا علی دیر سروریم
یازمیشام شوقیله بو ابیاتی مولا عشقینه

جاهل مطلق دی «ایوب» کیمسه من من سؤیله سه
بیز حباییق قالمیشیق دنیا ده دریا عشقینه

۴۶۸ - یونس محمدی (متولد ۱۳۴۱)

یونس محمدی، متخلص به «مشعل» یکی از شاعران جوان و باذوق شهرستان مرند می‌باشند، نامبرده مجموعه‌ای از غزل به زبانهای ترکی و فارسی سروده‌اند که حاکی از استعداد وی در زمینه شعر است. ایشان در زمینه رسم مینیاتوری روی قالی نیز فعالیت دارند. و از غزلیات اوست:

ای بت و سرور و سلطان همه	ای فسدای قدمت جان همه
ای قدمگاه تو عرش و ملکوت	ای نگار من و جانان همه
ای کلامت همه اکسیر حیات	نطق تو آیه و قرآن همه
ای که بی مهر تو عالم دوزخ	باغ رخسار تو رضوان همه
تیر مژگانه تو ای زهره جبین	زخنه کردست در ایمان همه
آتش عشق تو ای مسایه ناز	سوخت جان و دل و بنیان همه
مظهر عدلی و ویرانگر ظلم	تیغ تو حجت و برهان همه
پای هر جا که نهی قبله ماست	خاکپای تو گلستان همه
روش از ماه رخت کون و مکان	روی تو شمع شبستان همه
توسن عشق تو چون می‌تازد	می‌کند قصد دل و جان همه
دل ز هجران تو غلتیده به خون	غم عشقت شده مهمان همه
بوسه بر تیغ عدالت زدن است	مطلب سینه سوزان همه
می‌چکد بی تو ز بیداد زمان	خون دل از سر مژگان همه
دوخته دیده براهت شب و روز	منتظر دیده گریان همه
شعله‌ور «مشعل» عشقم ز فراق	ای رخت شمس قروزان همه

۴۶۹ - میرداود میرمحمدزاده (متولد ۱۳۴۶ ش)

شاعری است جوان و خوش قریحه از شهرستان مرند، متخلص به «ناصر» در سرودن غزل به زبان ترکی و فارسی مهارتی تمام دارد و اشعارش از احساسی لطیف سرشار است. اشعار زیر از اوست:

تازیانه هجر

که عقده‌ها بگشانیم با بهانه هجر	دی امان ندهد ضرب تازیانه هجر
شکسته بال من از دست تازیانه هجر	من آن ستم‌زده مرغی فتاده در قفسم
چه شکوه‌هاست نهانی مرا ز شانه هجر	بُرید با سر زلف تو الفت ما را
که خون شوی و بشویی ز رخ شانه هجر	تو هم دگر نرسیدی به داد من ای اشک
چه آورد به سرم بحر بی کرانه هجر	شکسته کشیم از موج غم، نمی‌دانم

* * *

وی مرهم زخم داغ قلبم باز آی	ای محرم کوچه باغ قلبم باز آی
باز آی شبی سراغ قلبم با آی	بی روی تو غنچه‌های دل پژمردند

یومازلار قانی قانيله

گوزومدن قانلی یاش توکدوم ز بی آه و فغانيله
 قیزاردی لاله تک رنگیم، تانیندیم بو نشانيله
 تلاش بی ثمردن آل چکون ای بینوا گوزلر
 مگر هجران اودی خاموش اولار اشک روانيله
 اسیر درد هجرانم فغان و آن و نالمدن
 فلکده تنگه گلیمیش بی بئله خواب گرانيله

بو سوداده منیم قوی باشیمه هر نه گلیر گلین
 اسیر بند عشقم یوخ ایشیم سود و زیانیله
 فراقون دردینی گیزلتمیش ایللردی من، یوخسا
 جهانی داغلارام سینمه کی آتشفانیله
 جانیمداند ا عزیز، افسوس الیمده بیر متاعیم یوخ
 اندیدیم هدیه جانانه بو جسم نیمه جانیه
 گوزوم ایللردی آغلیر بیر کمان ابرو لراقونده
 ملامت ائمیون گورسز منی قد کمانیه
 گوزومدن ای دلی کونلوم بونوعی انتقام آلم
 ائل ایچره بیر مئل وارکی، یومازلار قانی قانیله
 قتیل غمزه یار اولماقا چوخداندی مشتاقم
 حیات جاودان آلام بو فیض جاوداتیله
 سر کوی نگاری من الیمدن ویرمزم آسان
 منی آلداتما «ناصح» وعده حور و جانیله

* * *

از کثرت غم به جام خون ماند دل شب تا به سحر حدیث غم خواند دل
 دارد به سرش هوای وصلت، گویی مفهوم فراق را نمی داند دل

۴۷۰ - یوسف قیمتی آبریزی (متولد ۱۳۲۹ ش)

یوسف قیمتی آبریزی بستان آباد، کشاورز فعال و دامدار پرتوانی است که به
 عشق استقلال و سربلندی کشور عزیز، همراه با زمزمه های شاعرانه به فعالیت
 کشاورزی خود می پردازد. چند بیت از سروده های او محض تشویق آورده می شود:

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۵۴۱

گینه قلییم سیخلب یادیمه دوشدی اوجا داغلار
گینه مسینه دلسیر یتمسه داده قوجا داغلار

نمعتوز وار بیزه داغلار

پست اولانماز اوجا داغلار

گینه آدلانش آدون اورکده آی خان ساوالانیم
گینه باشوندا بولودلار دولاتور جان ساوالانیم
غصه لنمه گچه جک قیش گنده باز گله جکدور
آلا جاق عاشیق علی اصغر الینه ساز گله جکدور...
گولوه فاز گلجکدور...^(۱)

۴۷۱ - محمود اشرفی بستان آبادی (متولد ۱۳۱۷ ش)

او یکی از سرایندگان بستان آباد می باشد و حدود ۴۰ غزل به سبک عراقی سروده اند و اکنون عضو انجمن ادبی استاد شهریار شهر خود می باشد.
مطرب بگوز هستی از عشق و شوق و مستی تا بسی خبر نباشم از فیض می پرستی

(۱) «آبریزه: آبادی دوپست خانواری فعال در ۶ کیلومتری شمال بستان آباد قرار دارد. این روستای زیبای کوهستانی، در امتداد جاده سراب، با جمعیتی بالغ بر ۱۵۰۰ نفر و با دارا بودن مزارع و باغات سرسبز و استخرهای آب، هر ساله در فصل گرما، پذیرای میهمانان و مسافرانی است که از اقصای نقاط کشور به سوی شمال کشور در جریان می باشند.

اغلب اهالی به کارهای کشاورزی و امور ترابری و ترانزیتی مشغول هستند. ویژگی بارز این آبادی، در اثر داشتن شغل و اشتغال در کارخانه آسفالت الیزاف، عدم مهاجرت اهالی آن به مراکز شهری می باشد و برعکس، چندین خانواده شهری نیز به این منطقه نقل مکان نموده اند.

در این روستای کوچک، بالغ بر ۵۰۰ دانش آموز و دانشجوی دختر و پسر مشغول تحصیل می باشند. شادروان قادر اسلامی در تهیه شرح حال شاعران بستان آباد زحمت زیادی کشید. افسوس که چاپ شده کتاب را ندید. وی در تابستان ۱۳۷۵، در اثر تصادف بین بستان آباد و تبریز درگذشت. روانش شاد باد!

... مفاخر آذربایجان (ج ۳)

عاشق شدم که شاید تا کام من برآید جانم به لب بر آمد از کار زیردستی
دیشب به من چه خوش گفت آن نازنین دلها با کاروان چه کارت در جای خود نشستی
در گوشه‌ای نشستم مستور و می پرستم ای ساریبان رحمت ما را ببر به هستی
جانم به درد مزگان آن از نگاه چشمان بیمار این مطالب بهتر زتن درستی
کن اشرفی نیایش از روی علم و دانش سودای دل بگردد ذوق و شراب و مستی

۴۷۲ - اروج‌علی شهودی (متولد ۱۳۵۶ ه. ش.)

او که متخلص به «واعظ» است، یکی دیگر از نوسرایندگان بستان آباد می‌باشد.
اینک نمونه‌ای از شعر او:

شب موعود

یارب دل من تنگ ز هجران که باشد؟ اینقدر شب و روز پریشان که باشد؟
آن شاهد مقصود که از خانه ما رفت یارب به سرای که و مهمان که باشد؟
ما را که بُود گویِ دل اندر خَم زلفش او گویِ دلش در خَم چوگان که باشد؟
بس عهد و وفا بسته ندانم شب موعود ثابت قدم اندر سر پیمان که باشد؟

۴۷۳ - سجاد قهاری (متولد ۱۳۴۰)

او از نوسرایندگان شهر بخشایش می‌باشد. قطعه شعر مفصلی پیرامون حوادث
انقلاب اسلامی ایران و تلاش مردم زادگاه خود در آن روزها دارد که ضمن تجلیل از
جوانمردی و دلاوری ۲۲ تن شهید آن سامان از خدمات ناچیز مؤلف کتاب با این بیان
ذکری دارد که محض ثبت در تاریخ اقدام به درج آن می‌گردد:

بیر گوزل عالم عقیقی تک ایدوبدی پرورش
 مشکلات اهل بخشاشیده چوخ یار ایلدی
 بیر پل عباسی ویردی غرب بخشاشیده او
 بیر دبیرستان علی آدیله ایجاد ایلدی
 جاده ویردی قبله دن مولا حسین آدینه
 چوخلی ایش واردور هله جداً مدد کار ایلدی
 ای خدا سن بیل حسینون دلربا عباسینه
 طول ایله عمرینی بخشاشیده ایثار ایلدی
 بیر نفر عالمدی اما صبری دریا قدردی
 شاهدِم اوّل گونونده صبرین اظهار ایلدی
 بیر بیرنچه زالو صفتلر اولدولار مانع اونا
 صبر ایدوب دوزدی عدو قلین اوگون خوار ایلدی

۴۷۴ - مقدسی بخشایشی (متولد ۱۳۲۵ ش)

آقای موسی مقدسی، از شاعران نوسراینده بخشایش می باشد که در تشکیلات ابا عبد الله الحسین (ع) ساعی و کوشا است و از خود ابتکارات و نوآوریهای در این زمینه دارد.

شعری را که به مناسبت سفر یکی از مقامات کشوری سروده بودند روزنامه مهد آزادی شماره ۱۴۷۱ به چاپ رسانده است در آن قطعه چند بیت پیرامون زادگاه خود «بخشایش» دارد که با پوزش از بزرگان شعر و ادب صرفاً محض تشویق آورده می شود:

نام این گلشن بود «بخشایش» از بخش هریس
 ده هزار انسان خیر در دهستان آمده است^(۱)
 گلشن ما لاله‌های پرپری دارد بسی
 مژده ده چون بلبل ایمان و قرآن آمده است
 گرچه محروم است این گلشن ندارد شکوه‌ها
 افتخار انقلابی بودن عنوان آمده است

* * *

میم و میم از خاک بخشایش به سوی جبهه‌ها
 هدیه را پای ملخ سوی سلیمان آمده است

۴۷۵ - ناظر شرفخانه‌ای (متولد ۱۳۲۰)

شاعر پرشور، محمدرضا ملکپور شرفخانه‌ای، متخلص به «ناظر»، یکی از سرایندگان خوش ذوق و وطن‌دوست آذربایجانی ساکن کرج می‌باشد. از این شاعر خوش قریحه دیوان «اولدوزلو دهنیز» را در اختیار داریم که شاعر محترم احساسات و عواطف خود را در گفتگو با طبیعت به دوستان ادب و شعر انتقال داده است. این کتاب پیرامون سی سوژه شعر تألیف یافته است. در آن میان شعر او پیرامون آذربایجان خطاب به استاد شهریار و شعر «شهریاریم گیدیبد الدن» در سوگ شاعر بزرگ آذربایجان بسیار سوزناک و تکان‌دهنده است. وی با سوز دل خاصی تحت عنوان دوم می‌گوید:

گون باتیب ماتم و محنت بورویوب شهر و دیاری
 سانکی غم پرده‌سینی آسیدیلار آفاقین اوزوندن
 الهنیر قیرمیزی مرجان شافافین قانلی گوزوندن

(۱) خوشبختانه این منطقه طی مراسمی در مهر ماه ۱۳۷۵ به «شهر» تغییر عنوان داد.

بخش ششم: شاهران و سرایندگان ۱۵۴۵

جارچی غم جاری چکیر، مارش عزا قالدخیری سازدان

آخیری قان-یاش آرازدان

زخمه‌نین سینه‌سی زخمی، سیزلایر تاری، مه‌تارین

سوروپور هر طرفه پیک بلا غصه قاتارین

اولما گلزار ادب‌ده اوخویان بلبل اولویدور؟!

یوخسا گلشن پوزولوب، باغ و بهاریم گدیب الدن

شهریاریم گندیب الدن ...

۴۷۶ - سهیلا عالی مزرعه (متولد ۱۳۴۹ ش)

او در یک خانواده مذهبی و فرهنگی در شهرستان تبریز دیده به جهان گشود. وی دارای غزلیات زیبایی است که بیانگر روح لطیف اوست. نمونه‌ای از اشعار او:

تنهاتر

باشد، اما چه کسی از دل من تنهاتر یا کدامین شیخ از سایه من رسواتر
همه وحشت من از شب تنهائی بود و کدامین شب از این وحشت من بالاتر
بوی آوارگیم بود که هر سو پیچید آن ز شولای هزارینه خود پیداتر
من پر از وسوسه چیدن یک سبب از شاخ و هم از دست نخستین گنه حواتر
دیگران خیره به زیبایی طوبای بهشت تو به ذهن من و تنهائی من زیباتر

۴۷۷ - محمد نیک‌پناه (متولد ۱۳۴۵ ش)

یکی از نو سرایندگان بخشایش، آقای «محمد نیک‌پناه بخشایشی» می‌باشد. او نخستین شکوفایی احساسات ادبی و ذوقی خود را نثار مؤلف ناچیز کتاب و خدمات

عمران و آبادانی او در بخشایش و حومه نموده‌اند، که محض احترام به احساسات پاک او، اقدام به چاپ و تکثیر آن می‌شود. امید است همین امر موجب سرودن اشعار پخته‌تری در زمینه‌های اجتماعی و تربیتی گردد:

«بخشایش» از وجود تو نامش جلا گرفت در پرتو تلاش تو لطف و صفا گرفت
کار و تلاش بهر خداوند ذوالجلال سمی و تلاش تو به خدا بی ریا گرفت
باشد تلاش و کوشش تو در رضای حق خلق از تلاش و کوشش تو هم رضا گرفت
آن پل که هست نام «ابوالفضل» را شعار از همت تو بود «عقیقی» که پا گرفت
فرهنگ‌خانه‌ای که بنام «علی» بود بانی تو هستی، از تو بنا بر ملا گرفت
روحانی بلند مقام و جلیل قدر! ایثار بی دریغ تو محض خدا گرفت
بهر اهالی، خدمت شایان نموده‌ای امداد را ز مهدی میر هُدی گرفت
سختی کشیده‌ای به خدا از برای ما پاداش و اجر از کرم کبریا گرفت
جاوید ماند نام تو در سالهای سال «بخشایش» از وجود تو نام و علاء گرفت

* * *

واپسین طرح در معرفی کوتاه شاعران آذربایجان

خطهٔ آذربایجان، سرزمین ادب پرور، هنرآموز، فسونگر و شاعرخیز می‌باشد. فهرست اسامی و دواوین نغز و پر مغز برخاستگان از آن دیار، مجلداتی را می‌طلبد که تنها نام شاعر و نمونه‌ای از اثر خیال انگیز او را در بر گرفته باشد محدود ساختن و گنج‌نایدن آثار این همه شاعران پر آوازه، در طول قرون و اعصار که هر کدام شعری گفته‌اند، دیوانی ساخته‌اند، پیامی داشته‌اند در یک مجلد وزیری ۶۰۰ و ۷۰۰ صفحه‌ای امری ناممکن و غیر مقدور و مصداق بارز ﴿حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾^(۱) می‌باشد که در قرآن کریم آمده است. نگاه اجمالی و گذرا به فهرست محتویات و عناوین و اسامی و تذکرهٔ ارزندهٔ معاصر و جدید التالیف پیرامون شعراء و سخنوران که هر دو از بهترین‌ها در این باره می‌باشند ما را بی‌نیاز از این اعتذار می‌نماید و آنها عبارت از آثار ارزشمند زیر می‌باشند:

الف: سخنوران آذربایجان تألیف شیخ الشعراء منطقه، دانشمند نامی جناب آقای عزیز دولت‌آبادی متخلص به «درویش» است. که ده سال تمام در گردآوری آن از منابع معتبر رنج کشیده‌اند و اثر مفید و ماندگاری را ارائه نموده‌اند این کتاب نفیس مشتمل بر دو جلد در ۱۲۰۰ صفحه وزیری می‌باشد.

جلد اول آن مشتمل بر شرح حال و ذکر مقال ۳۵۰ شاعر، از شعرای نامدار آذربایجان می‌باشد.

جلد دوم آن مشتمل بر شرح حال ذکر مقال ۴۹۹ شاعر از شعرای بزرگوار این دیار می‌باشد که محصول معرفی شده دو جلد شرح و مقال ۸۴۹ تن می‌باشد.

ب: تذکرهٔ شعرای آذربایجان تألیف ادیب ارباب دانشمند فهیم جناب آقای

(۱) اعراف، آیه ۴۰.

محمد دیهیم از فضلاء و شعرای آذربایجان، با استفاده از منبع نخست و دیگر منابع ارزشمند، مشتمل بر ۵ مجلد وزیری قطور با این مشخصات می‌باشد.

جلد اول مشتمل بر شرح حال و ذکر مقال ۲۷۶ شاعر

جلد دوم مشتمل بر شرح حال و ذکر مقال ۳۷۹ شاعر

جلد سوم مشتمل بر شرح حال و ذکر مقال ۲۵۰ شاعر

جلد چهارم مشتمل بر شرح حال و ذکر مقال ۲۴۲ شاعر

جلد پنجم مشتمل بر شرح حال و ذکر مقال ۳۵۱ شاعر

مجموع ۱۴۹۸ و با افزودن آمار و اثر اول که ۸۴۹ بود جمع کل دو تذکره ۲۳۴۷

تن می‌باشد.

این رقم قابل توجه با حذف مکررات هر دو تذکره به رقم ۲۰۰۰ تن شاعر نامی می‌رسد یقیناً تعداد شعرای معاصر هم بیشتر از این رقم می‌باشد و قطعاً بالغ بر ۳۰۰۰ تن می‌گردد که مجموعاً رقمی بالغ بر ۵۰۰۰ تن خواهد شد جادادن چنین رقم بزرگ و پربرکت در یک کتاب و حتی اکفاء به ذکر نام ولادت و وفات آنان چندین مجلد را می‌طلبد که در واقع یک دوره دائرةالمعارف «شعر و شعور و شعراء» را تشکیل می‌دهد که خارج از عهده نگارنده در شرایط فعلی نشر و پخش و چاپ می‌باشد، به ویژه آنکه شرح حال جمع کثیری از این بزرگان در خود این دو اثر ارزنده به خوبی معرفی شده است و نیازی به تکرار مکررات نیست و چیزی که باقی می‌ماند در مورد معاصرین است جا دارد که اداره کل محترم ارشاد اسلامی آذربایجان که متولی و مباشر این قبیل مسائل فرهنگی هستند در این باره گامی بردارد و خدمتی ارائه دهد که ظاهراً شروع نموده است و اثر مختصری هم در این ارتباط به چاپ رسانده‌اند ولی کافی نیست همت و سعی بیشتری را می‌طلبد و از سوی دیگر از آنجایی که نمی‌خواستیم کتابی که به نام «مفاخر آذربایجان» چاپ می‌شود خالی و عاری از افتخارآفرینان شعر و ادب آذربایجان باشد لذا تصمیم گرفته شد لیست اسامی این بزرگواران با تاریخ وفات و اسامی دواوین یا مجموعه‌ای که داشته‌اند در جدول پایانی

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۵۴۹

همراه بایبست شماره و ردیف افتخاراتی آورده شوند و به منابع یاد شده ارجاع و آدرس داده شود.

در پیاده نمودن این هدف منبع نخست را که تألیف آن جلوتر است اصل قرار دادیم تا اسامی مشترکی را که در هر دو آمده بود یکی را حذف نمائیم و متعاقباً اسامی دیگری را که اختصاصاً در منبع دوم آمده و جزو متأخرین بودند به لیست موجود افزودیم تا تعداد واقعی مشخص گردد. این امر در لیست اسامی بر اساس حروف تهجی در هم ادغام و مکررات حذف شده است.

ذکر خیری هر چند کوتاه از همه آن بزرگواران صورت گرفته باشد اگر توفیقی دست دهد و مقلری شده باشد و اهل فضل و ذوق با در نظر گرفتن مزایای این دو منبع و حذف نواقص و معایبی که احیاناً ظروف زمانی و مکانی ایجاد نموده است همراه شرح آثار معاصرین جا مانده در چند مجلد وزین تحریر و تنظیم نمایند که یقیناً خدمتی ارزنده به تاریخ و فرهنگ و ادب و هنر کشور و خصوصاً آذربایجان خواهد بود خداوند متعال توفیق خدمت به همگان عنایت فرماید.



فهرست اسامی شعرای معاصر

- ۴۷۸ - آتشاک (معاصر)
 ۴۷۹ - آتشی شروانی
 ۴۸۰ - آتشی مراغه‌ای (سده ۱۳)
 ۴۸۱ - آخشین (معاصر)
 ۴۸۲ - آخوند اوغلی اکبر شهباز
 ۴۸۳ - آخوند زاده (م ۱۲۹۵ ق)
 ۴۸۴ - آدلی تبریزی (تولد ۱۳۳۲ ش) (معاصر)
 ۴۸۵ - آذر تبریزی (تولد ۱۳۱۰ ش) (معاصر)
 ۴۸۶ - آذرلو تبریزی (تولد ۱۳۰۵ ش)
 ۴۸۷ - آذر منیر تبریزی (م ۱۳۱۸ ش) (معاصر)
 ۴۸۸ - آذری تبریزی (م ۱۳۵۴ ش) (معاصر)
 ۴۸۹ - آذری چلبی (م ۹۹۳ ق)
 ۴۹۰ - آرزوی تبریزی (تولد ۱۳۱۲ ش)
 ۴۹۱ - آرش تبریزی (تولد ۱۳۴۴ ش) (معاصر)
 ۴۹۲ - آرنک تبریزی (تولد ۱۳۱۲ ش)
 ۴۹۳ - آزاده تبریزی (تولد ۱۳۲۹ ش) (معاصر)
 ۴۹۴ - آزاده خلخالی (معاصر)
 ۴۹۵ - آشفته ایروانی
 ۴۹۶ - آشوب ایروانی (دوره فتحعلی شاه)
 ۴۹۷ - آشوب دیلمقانی (سده ۱۳)
 ۴۹۸ - آغاباجی قراباغی (جمهوری آذربایجان)
 ۴۹۹ - آغا مهدی عظیم اف (جمهوری آذربایجان)
 ۵۰۰ - آغای تبریزی (سده هشتم)
 ۵۰۱ - آغ یارلی هریس تبریزی (تولد ۱۳۲۶ ش)
 ۵۰۲ - آقا لار مهرزاد باکوئی (جمهوری آذربایجان)
 ۵۰۳ - آقا مسیح شروانی (سده ۱۳)
 ۵۰۴ - آگهی تبریزی (زنده در ۸۹۶)
 ۵۰۵ - آلتای تبریزی (تولد ۱۳۳۳ شمسی)
 ۵۰۶ - آنا عباس او (جمهوری آذربایجان)
 ۵۰۷ - آواره (متولد ۱۳۵۳ شمسی) (معاصر)
 ۵۰۸ - آیدین (معاصر)
 ۵۰۹ - آینه تبریزی (تولد ۱۳۱۵ شمسی)
 ۵۱۰ - ائل اوغلو (جمهوری آذربایجان)
 ۵۱۱ - ائلجان (معاصر)
 ۵۱۲ - ائلشن سرابی (معاصر)
 ۵۱۳ - ائلنار عسگرزاده وفایی
 ۵۱۴ - ایراهیم ادیبی (متولد ۱۳۰۶ ش)
 ۵۱۵ - ایراهیم اردوبادی
 ۵۱۶ - ایراهیم ارموی (م ۶۹۲)
 ۵۱۷ - ایراهیم بنیسی (م ۹۱۹)
 ۵۱۸ - ایراهیم تبریزی
 ۵۱۹ - ایراهیم سرابی
 ۵۲۰ - ایراهیم نخجوانی (سده ۱۱)
 ۵۲۱ - ابن الحاج هزار میردی (معاصر)
 ۵۲۲ - ابن ساوجی نخجوانی (سده ۸)
 ۵۲۳ - ابوالعباس الاعمی (م ۱۰۰ ق)
 ۵۲۴ - ابوالفضل شهبازی (متولد ۱۳۱۵ ش)
 ۵۲۵ - ابوالفضل علی محمدی مرندی

- ۵۲۶- ابوالمحارم اسکویی (سده ۱۰)
 ۵۲۷- ابوالوفای تبریزی (سده ۱۱)
 ۵۲۸- ابوالهادی تبریزی (سده ۱۱)
 ۵۲۹- ابوترابی (معاصر)
 ۵۳۰- ابو خیر اردبیلی (زنده در ۶۰۶)
 ۵۳۱- ابوطاهر شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۵۳۲- ابونصر آذربایجانی (جمهوری آذربایجان)
 ۵۳۳- اثر تبریزی (م ۱۱۸۵)
 ۵۳۴- احد روحبخش خسروشاهی
 ۵۳۵- احمد اردبیلی (م ۹۹۷)
 ۵۳۶- احمد تبریزی (سده ۱۱)
 ۵۳۷- احمد تبریزی (عمده‌الدین) (زنده در ۶۵۹)
 ۵۳۸- احمد ترجانی زاده (م ۱۴۱۲)
 ۵۳۹- احمد تسوجی (م ۱۲۵۸)
 ۵۴۰- احمد جمیل (جمهوری آذربایجان)
 ۵۴۱- احمد جواد (جمهوری آذربایجان)
 ۵۴۲- احمد حامدی (۱۳۴۲ ه. ش.) (معاصر)
 ۵۴۳- احمد سلماسی (سده ۱۴)
 ۵۴۴- احمد شروانی (سده ۱۳)
 ۵۴۵- احمد قشم اوغلو (جمهوری آذربایجان)
 ۵۴۶- احمد کور (جمهوری آذربایجان)
 ۵۴۷- احمد کوزه‌کنانی (م ۱۳۲۶)
 ۵۴۸- احمد گیوی (تولد ۱۳۰۶ شمسی)
 ۵۴۹- احمد مجتهد (میرزا) (سده ۱۳)
 ۵۵۰- احمد مختار باکویی (جمهوری آذربایجان)
 ۵۵۱- احمد نوایی زمهریر مرند (نوایی)
 ۵۵۲- اخگر (م ۱۳۲۶ شمسی) (معاصر)
 ۵۵۳- ادیب ابوبکر شروانی
 ۵۵۴- ادیب اهری (م ۱۳۰۷ شمسی)
 ۵۵۵- ادیب زندی (متولد ۱۲۹۱ ق)
 ۵۵۶- ادیب طوسی (محمد امین) (معاصر)
 ۵۵۷- ادیب مراغه‌یی (م ۱۳۰۲)
 ۵۵۸- ادیبی - سید ابراهیم (م ۱۳۵۴ شمسی)
 ۵۵۹- ارادا تبریزی (تولد ۱۳۲۰ شمسی)
 ۵۶۰- ارغوان (تولد ۱۳۴۱ شمسی)
 ۵۶۱- ارکانی تبریزی (تولد ۱۲۸۱ شمسی)
 ۵۶۲- اسلام نورکان (جمهوری آذربایجان)
 ۵۶۳- اسلامی (معاصر)
 ۵۶۴- اسماعیل آذربایجانی
 ۵۶۵- اسماعیل افشار
 ۵۶۶- اسماعیل ایمان زاده (جمهوری آذربایجان)
 ۵۶۷- اسماعیل پناهی (همایی) (معاصر)
 ۵۶۸- اسماعیل تبریزی (سده ۱۱)
 ۵۶۹- اسماعیل جدی (سائل) (معاصر)
 ۵۷۰- اسماعیل زاده (معاصر)
 ۵۷۱- اسمعیل اکبر زاده (سجاده) (متولد ۱۳۱۹ ش)
 ۵۷۲- اسیر تبریزی (تولد ۱۳۱۴ شمسی)
 ۵۷۳- اشتیاق گنجوی (سده ۱۳)
 ۵۷۴- اشراق قرباغی (تولد ۱۲۹۲ قمری)
 ۵۷۵- اشراق مراغه‌ای (م ۱۱۷۵)
 ۵۷۶- اشرف تسوجی (م ۱۲۶۸)
 ۵۷۷- اشرف گمرودی (م ۱۲۶۴)
 ۵۷۸- اشرف مراغه‌یی (م ۸۷۰)
 ۵۷۹- اصولی تبریزی (معاصر)

- ۵۸۰- اصولی خویی (میرزا محمود) (م ۱۳۱۴)
 ۵۸۱- اطلسی (جمهوری آذربایجان)
 ۵۸۲- اظهار اردبیلی
 ۵۸۳- اعتماد ناطق تبریزی (معاصر)
 ۵۸۴- اعرجی (قرن ۱۰)
 ۵۸۵- اهرضی مراغه‌ای (سده ۱۰)
 ۵۸۶- افشار اردبیلی (زنده در ۱۲۸۵)
 ۵۸۷- افشار تبریزی (معاصر)
 ۵۸۸- افغان گمرودی (اوائل سده ۱۱)
 ۵۸۹- افلاطون سراجلی (جمهوری آذربایجان)
 ۵۹۰- افلاکی تبریزی (سده ۱۱)
 ۵۹۱- اقبال ارسبارانی
 ۵۹۲- اقدام (معاصر)
 ۵۹۳- اکبر مدرّس (شیوا) (معاصر)
 ۵۹۴- اکرام زینالاف (جمهوری آذربایجان)
 ۵۹۵- اکرم احسان (جمهوری آذربایجان)
 ۵۹۶- اکرم شهبازی (متولد ۱۳۰۴ ش) تبریز
 ۵۹۷- المیرا قاسم‌اوا (جمهوری آذربایجان)
 ۵۹۸- الهی اردبیلی (م ۹۳۷) یا (۹۲۷)
 ۵۹۹- امامی خلخال (سده ۱۳)
 ۶۰۰- امراة غزنوی (معاصر)
 ۶۰۱- امنی تبریزی (سده ۱۰)
 ۶۰۲- امید تبریزی (معاصر)
 ۶۰۳- امیرالدین نخجوانی (سده ۶) (م ۵۸۲ ق)
 ۶۰۴- امیرخانی تبریزی (معاصر)
 ۶۰۵- امیرخیزی تبریزی (معاصر)
 ۶۰۶- امین پور (معاصر)
- ۶۰۷- امینی مراغه‌یی (سده ۱۴)
 ۶۰۸- انور آق‌وردی اوغلو (جمهوری آذربایجان)
 ۶۰۹- انور اردبیلی
 ۶۱۰- انیس خویی (سده ۱۳)
 ۶۱۱- اوحدی مراغه‌یی (م ۷۳۸)
 ۶۱۲- اورمان (معاصر)
 ۶۱۳- اولدوز تبریزی (معاصر)
 ۶۱۴- اوپس آذربایجانی (جمهوری آذربایجان)
 ۶۱۵- اوپس اردبیلی
 ۶۱۶- ایرج میرزا (معاصر)
 ۶۱۷- ایزد (معاصر)
 ۶۱۸- ایلیچی نامی (زنده در ۱۱۱۰ شمسی)
 ۶۱۹- ایلدریم تبریزی (معاصر)
 ۶۲۰- ایلیاس تاپدین (جمهوری آذربایجان)
 ۶۲۱- ایواوغلی (میر محمد) (سده ۱۰)
 ۶۲۲- بابا ذکری (م ۱۲۴۸ شمسی)
 ۶۲۳- بابا شیروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۶۲۴- بابک عارفی (فریاد) (معاصر)
 ۶۲۵- بارز (جمهوری آذربایجان)
 ۶۲۶- بارشیماز (معاصر)
 ۶۲۷- باغچه‌یان (تولد ۱۲۶۴ ش)
 ۶۲۸- باغشمالی تبریزی (معاصر)
 ۶۲۹- باقر رشادتی (۱۳۲۵ ش) (معاصر)
 ۶۳۰- باقری (معاصر)
 ۶۳۱- باقی (معاصر)
 ۶۳۲- باله حسن ینسی (م ۶۹۵ یا ۶۹۸)
 ۶۳۳- بانو شاهین ابروانی (جمهوری آذربایجان)

- ۶۳۴ - بانو گنجهای (جمهوری آذربایجان)
 ۶۳۵ - بانو ناتوان (سده سیزده)
 ۶۳۶ - بایرامعلی حسین زاده (معاصر)
 ۶۳۷ - بایندر خان صفوی (قرن ۱۱)
 ۶۳۸ - بحرئیه میانجی (سده ۱۳)، (م ۱۲۸۹)
 ۶۳۹ - بختیار شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۶۴۰ - بختیاری اردبیلی (جمهوری آذربایجان)
 ۶۴۱ - بختیار وهاب زاده (جمهوری آذربایجان)
 ۶۴۲ - بدرالدین لالوی آذربایجانی (سده ۱۰)
 ۶۴۳ - بدر شروانی (م ۸۳۹ شمسی)
 ۶۴۴ - بدیعای تبریزی (زنده در ۱۰۳۸)
 ۶۴۵ - بدیع تبریزی (م ۷۹۴)
 ۶۴۶ - بدیمی تبریزی (زنده در سده ۱۰)
 ۶۴۷ - بدیمی صفوی (م ۹۸۴)
 ۶۴۸ - براهنی تبریزی (معاصر)
 ۶۴۹ - برزگر (معاصر)
 ۶۵۰ - برقی خویی (سده ۱۳)
 ۶۵۱ - برگه تبریزی (اواخر سده ۱۵ و اوایل سده ۱۱)
 ۶۵۲ - برهان اردبیلی (قرن ۱۱)
 ۶۵۳ - برهان تبریزی (سده ۱۱)
 ۶۵۴ - برهان خلخالی (معاصر)
 ۶۵۵ - برهان گنجهای (جمهوری آذربایجان)
 ۶۵۶ - بزمی اردبیلی (م ۹۸۷)
 ۶۵۷ - بسام کرد (سده ۳)
 ۶۵۸ - بسیج خلخالی (تولد ۱۲۹۷ شمسی)
 ۶۵۹ - بشیر فرهخت (معاصر)
 ۶۶۰ - بقایای اردبیلی
- ۶۶۱ - بنایی مرندی (معاصر)
 ۶۶۲ - بنده تبریزی (زنده در ۱۲۳۳)
 ۶۶۳ - بوذری تبریزی (معاصر)
 ۶۶۴ - بویوک آغا فایق (جمهوری آذربایجان)
 ۶۶۵ - بهادر تبریزی (معاصر)
 ۶۶۶ - بهادر شروانی (م ۱۲۴۷)
 ۶۶۷ - بهرامی اردبیلی
 ۶۶۸ - بهرام یگ (۵۰۰)
 ۶۶۹ - بهرام میرزای صفوی (م ۹۵۶)
 ۶۷۰ - بهشتی تبریزی (م ۱۳۵۱)
 ۶۷۱ - بهلول قراچورلو (جمهوری آذربایجان)
 ۶۷۲ - بهمنی (معاصر)
 ۶۷۳ - بیات (معاصر)
 ۶۷۴ - بیانی تبریزی (زنده در ۱۰۱۶)
 ۶۷۵ - بیانی تبریزی (سده ۹) (زنده در ۸۹۶)
 ۶۷۶ - بیت الله جعفری (معاصر)
 ۶۷۷ - بیدار تبریزی (معاصر)
 ۶۷۸ - بیرای گیلانی (شیدا) (معاصر)
 ۶۷۹ - بیژن تبریزی (معاصر)
 ۶۸۰ - بی سواد (جمهوری آذربایجان)
 ۶۸۱ - بینش تبریزی (م ۱۳۳۶)
 ۶۸۲ - بی نوا (جمهوری آذربایجان)
 ۶۸۳ - پاشا زاده (معاصر)
 ۶۸۴ - پاشا قلبی نور (جمهوری آذربایجان)
 ۶۸۵ - پاکباز تبریزی (معاصر)
 ۶۸۶ - پایدار (معاصر)
 ۶۸۷ - پرنگنجهای (جمهوری آذربایجان)

- ۶۸۸- پرنوی تبریزی (زنده در ۹۳۶)
 ۶۸۹- پرغم ارموی (م ۱۳۴۸ ق)
 ۶۹۰- پرغم تبریزی (زنده دز ۱۲۸۰)
 ۶۹۱- پرویزی خویی (سده ۱۴)
 ۶۹۲- پریشان ارموی (سده ۴)
 ۶۹۳- پریناز موسوی (پریناز)(معاصر)
 ۶۹۴- پریش محمدیان (شکیب)(معاصر)
 ۶۹۵- پسیان تبریزی (م ۱۳۰۰ شمسی)
 ۶۹۶- پسیان قراجه داغی (جمهوری آذربایجان)
 ۶۹۷- پورباروقی گنجه‌ای (م ۷۲۲ ق)
 ۶۹۸- پورخطیب
 ۶۹۹- پهلوان تبریزی (سده ۱۰)
 ۷۰۰- پیام یار (معاصر)
 ۷۰۱- پیردق آذربایجانی (م ۸۴۴ شمسی)
 ۷۰۲- پیرقلی افشار (سده ۱۰)
 ۷۰۳- پیمان (معاصر)
 ۷۰۴- تاثیر تبریزی (سده ۱۱)
 ۷۰۵- تاج‌الدین اشنوی (قرن ۴)
 ۷۰۶- تالاندی (م ۱۲۸۳)
 ۷۰۷- تاملای شافاق (جمهوری آذربایجان)
 ۷۰۸- تائب خویی (م ۱۲۰۱)
 ۷۰۹- تائب مراغه‌یی (م ۹۳۰)
 ۷۱۰- تبریزی (سده ۱۰ و ۱۱)
 ۷۱۱- تراب آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۷۱۲- تزریقی اردبیلی (قرن دهم)
 ۷۱۳- تسکین تبریزی (زنده در ۱۰۶۸ ق)
 ۷۱۴- تشنه مراغه‌یی (م ۱۲۵۹)
 ۷۱۵- تقی خویی (فرزند محمد) (سده ۱۳)
 ۷۱۶- تقی خویی (صمد علیشاه) (سده ۱۳)
 ۷۱۷- تقی‌زاده (معاصر)
 ۷۱۸- تمکین شروانی (م ۱۲۵۴ ق)
 ۷۱۹- تنهای ارمساری (سده ۱۰)
 ۷۲۰- توپچی هریسی (سده ۱۴)
 ۷۲۱- توسنی تبریزی (سده ۱۲)
 ۷۲۲- توفیق غفاری دوشگون (جمهوری آذربایجان)
 ۷۲۳- توفیق مطلب او (جمهوری آذربایجان)
 ۷۲۴- تیمور داداشی (معاصر)
 ۷۲۵- ثابت اردبیلی (سده ۱۳)
 ۷۲۶- ثابت تبریزی (سده ۱۱)
 ۷۲۷- ثابت تبریزی (معاصر)
 ۷۲۸- ثابت نسوجی
 ۷۲۹- ثابت خلخالی (سده ۱۳)
 ۷۳۰- ثابت خویی (سده ۱۴)
 ۷۳۱- ثاقب اهری (معاصر)
 ۷۳۲- ثانی صفوی (م ۱۰۷۷)
 ۷۳۳- ثانی (معاصر)
 ۷۳۴- ثباتی اردویادی
 ۷۳۵- ثقة‌الاسلام تبریزی (م ۱۳۳۰)
 ۷۳۶- جانی تبریزی (زنده در ۱۰۵۰)
 ۷۳۷- جانی قراجه‌داغی (سده ۱۳)
 ۷۳۸- جاهی صفوی (م ۹۸۴)
 ۷۳۹- جدیری تبریزی (معاصر)
 ۷۴۰- جرعه تبریزی (زنده در ۱۲۷۳ ق)
 ۷۴۱- جزمی تبریزی (زنده در ۹۷۶)

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۵۵۵

- ۷۴۲- جرمی تبریزی (زنده در ۱۳۱۵ ق)
 ۷۴۳- جعفر اعتمادی (معاصر)
 ۷۴۴- جعفر تبریزی (سده ۱۱)
 ۷۴۵- جعفر خطاط تبریزی (زنده در ۸۳۷)
 ۷۴۶- جعفر سلماسی (معاصر)
 ۷۴۷- جعفر قره‌پور «سرمد» (متولد ۱۳۳۴ ش)
 ۷۴۸- جعفری تبریزی (سده ۱۰)
 ۷۴۹- جلال‌الدین شروانی (زنده در ۷۳۴ ق)
 ۷۵۰- جلال تبریزی (م ۹۳۰)
 ۷۵۱- جلال محمدی (معاصر)
 ۷۵۲- جمال خلیل شروانی
 ۷۵۳- جمال خویی
 ۷۵۴- جمال گنجه‌ای (جمهوری آذربایجان)
 ۷۵۵- جمالیان تبریزی (معاصر)
 ۷۵۶- جمالی تبریزی (خان زاده خانم)
 ۷۵۷- جمالی تبریزی (شیخ محمد) (سده ۹)
 ۷۵۸- جمشید هلیزاده (معاصر)
 ۷۵۹- جمشید مرتضوی (معاصر)
 ۷۶۰- جمشید واقف (رواف) (متولد ۱۳۱۶ ش)
 ۷۶۱- جنابی (معاصر)
 ۷۶۲- جنانی‌المشار (سده ۴)
 ۷۶۳- جنونی اردبیلی (قرن ۱۱)
 ۷۶۴- جواد پورکاوس (کاوس) (معاصر)
 ۷۶۵- جواد کناره‌چی (آذر) (معاصر)
 ۷۶۶- جوانشیر (خان) (معاصر)
 ۷۶۷- جودی (معاصر)
 ۷۶۸- جوهر تبریزی (م ۱۱۹۴)
 ۷۶۹- جوهری تبریزی (عبدالله) (زنده در ۶۹۰)
 ۷۷۰- جوهری تبریزی (میرزا مقیم)
 ۷۷۱- جهانگیر معصومی (متولد ۱۳۱۸ ش)
 ۷۷۲- جیشی آذربایجانی (جمهوری آذربایجان)
 ۷۷۳- چاوش اردبیلی
 ۷۷۴- چشمه ایروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۷۷۵- چلبی تبریزی (محمد حسین) (سده ۱۱)
 ۷۷۶- چلبی تبریزی (محمد قاسم)
 ۷۷۷- چیچک اردبیلی
 ۷۷۸- حاج اردبیلی (م ۱۰۳۰)
 ۷۷۹- حاج تبریزی (م ۹۰۲ ه.ق)
 ۷۸۰- حاج سید عظیم شروانی (م ۱۳۰۸ ق)
 ۷۸۱- حاج محمد حاجی‌یوف
 ۷۸۲- حاذق طیب تبریزی (نیمه اول قرن ۱۲)
 ۷۸۳- حصارلی (جمهوری آذربایجان)
 ۷۸۴- حاصلی تبریزی (قرن ۱۰ ه.ق)
 ۷۸۵- حافظ تبریزی (قرن ۱۱ ه.ق)
 ۷۸۶- حافظ مجلسی (قرن ۱۰ ه.ق)
 ۷۸۷- حالی آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۷۸۸- حالی اردبیلی (م ۱۳۳۳)
 ۷۸۹- حامد تبریزی (معاصر)
 ۷۹۰- حامد مراغه‌یی (م ۱۳۱۸)
 ۷۹۱- حبیبی آذربایجانی (م ۹۲۶-۹۱۸ ق)
 ۷۹۲- حجاب آذربایجانی
 ۷۹۳- حجاب تبریزی (ق ۱۲ ه.ق)
 ۷۹۴- حجابی اردبیلی (م ۱۰۳۰)
 ۷۹۵- حجت آذربایجانی

۱۵۵۶ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

- ۷۹۶ - حجة الاسلام جعفر
۸۲۳ - حسین خویی (سده ۱۳)
۷۹۷ - حریری (معاصر)
۸۲۴ - حسین رازی
۷۹۸ - حریف آذربایجانی
۸۲۵ - حسین زاده
۷۹۹ - حزین تبریزی (معاصر)
۸۲۶ - حسین شاهین (۱۳۷۰)
۸۰۰ - حاتم چورسی معاصر
۸۲۷ - حسین صحاف (صحاف) (متولد ۱۲۹۰ ش)
۸۰۱ - حاتم خویی (سده ۷)
۸۲۸ - حسین کورد اغلو
۸۰۲ - حسان (معاصر)
۸۲۹ - حسینی تبریزی (معاصر)
۸۰۳ - حسرت ارموی (سده ۱۳)
۸۳۰ - حسری تبریزی (اوائل قرن ۱۱ ه.ق)
۸۰۴ - حسرت مراغه‌ای (سده ۱۳)
۸۳۱ - حضوری سلماسی (م ۱۳۳۰ ق)
۸۰۵ - حسرت (معاصر)
۸۳۲ - حفظی تبریزی
۸۰۶ - حسن اردبیلی
۸۳۳ - حقیر خویی (م ۱۳۱۸)
۸۰۷ - حسن ایل ستور
۸۳۴ - حقیر مرندی (م ۱۲۸۲)
۸۰۸ - حسن بیگ اردبیلی
۸۳۵ - حقیری تبریزی (درویش علی)
۸۰۹ - حسن جداری (اسیر) (متولد ۱۳۱۴ ش)
۸۳۶ - حقیقی ترکمان (م ۸۷۲ ه.ق)
۸۱۰ - حسن چکاک (سده ۱۳)
۸۳۷ - حقیقی صفوی (م ۹۸۵)
۸۱۱ - حسن خان شاملو
۸۳۸ - حکمت محمود (جمهوری آذربایجان)
۸۱۲ - حسن سرایی
۸۳۹ - حکیم الهی اردبیلی (م ۱۲۹۶)
۸۱۳ - حسن صفوی (م ۹۸۴)
۸۴۰ - حکیم قویولی (سده ۱۳)
۸۱۴ - حسن محسنی حاجت (معاصر)
۸۴۱ - حلیمی شرواتی (سده ۱۰)
۸۱۵ - حسنی افشرد (معاصر)
۸۴۲ - حمدالله اردبیلی (زنده در ۱۰۰۰)
۸۱۶ - حسین اردبیلی
۸۴۳ - حمدالله شکری (متولد ۱۳۰۳ ش)
۸۱۷ - حسین ارموی (سده ۱۳)
۸۴۴ - حطی اردبیلی
۸۱۸ - حسین اسرافیلی (معاصر)
۸۴۵ - حمید شرواتی (جمهوری آذربایجان)
۸۱۹ - حسین اسرافیلی (معاصر)
۸۴۶ - حمید گنجه‌ای (جمهوری آذربایجان)
۸۲۰ - حسین امید (امید) (متولد ۱۲۸۱ ش)
۸۴۷ - حمید نظری (آینته) (متولد ۱۳۱۵ ش)
۸۲۱ - حسین پسیان تبریزی (پسیان)
۸۴۸ - حوکومه علی‌اوا (جمهوری آذربایجان)
۸۲۲ - حسین حسنی افشرد (حسینی) (معاصر)
۸۴۹ - حیدر اوسبارانی (جمهوری آذربایجان)

بخش ششم: شاعران و هرایندگان ۱۵۵۷

- ۸۵۰ - حیدر اسماعیل افکاری (ساقی) (معاصر)
 ۸۵۱ - حیدر خوندل (خوندل) (معاصر)
 ۸۵۲ - حیدر سید نقوی (حامد) (متولد ۱۳۲۶ ش)
 ۸۵۳ - حیدر گنجعلی خسروشاهی (حزین)
 ۸۵۴ - حیدری تبریزی (م ۱۰۰۰ ه. ق)
 ۸۵۵ - حیدری مهابادی
 ۸۵۶ - حیران دنبلی (ولادت ۱۲۶۴ ه)
 ۸۵۷ - حیرت تبریزی (زنده ۱۲۴۱ ه. ق)
 ۸۵۸ - حیرت قاجار (م ۱۳۳۶ ه. ق)
 ۸۵۹ - خاتم پیگ (جمهوری آذربایجان)
 ۸۶۰ - خاتمی تبریزی (سده ۹)
 ۸۶۱ - خاتمی تبریزی (سده ۱۰)
 ۸۶۲ - خادم تبریزی (سده ۱۱ ه. ق)
 ۸۶۳ - خادم عطار آذربایجانی (م ۱۲۹۰ ق)
 ۸۶۴ - خازن تبریزی (محمد امین) (سده ۱۱)
 ۸۶۵ - خازن تبریزی (میرزا شریف) (سده ۱۱)
 ۸۶۶ - خازن (ولادت ۱۳۲۲ ه)
 ۸۶۷ - خاقانی خلخالی (سده ۱۳)
 ۸۶۸ - خالسی تبریزی (سده دهم)
 ۸۶۹ - خامنه‌یی (معاصر)
 ۸۷۰ - خامه یار (معاصر)
 ۸۷۱ - خان میرزا صفوی (دوره شاه طهماسب)
 ۸۷۲ - خاور تبریزی
 ۸۷۳ - خاور دنبلی (سده ۱۳)
 ۸۷۴ - خاور کردشتی (م ۱۳۲۰)
 ۸۷۵ - خاوری کوزه‌کنانی (زنده در ۱۲۳۳)
 ۸۷۶ - خداداد امیری (۱۳۱۳ ه. ق)
 ۸۷۷ - خدیجه حسن زاده (جمهوری آذربایجان)
 ۸۷۸ - خدیجه سلطان آذربایجانی
 ۸۷۹ - خدیوی خلخالی (تولد ۱۳۱۰ شمسی)
 ۸۸۰ - خرامی تبریزی (سده دهم)
 ۸۸۱ - خرم کردشتی (م ۱۲۴۱)
 ۸۸۲ - خرمی تبریزی (سده دهم)
 ۸۸۳ - خروشی تبریزی (سده یازدهم)
 ۸۸۴ - خسرو دارایی (معاصر)
 ۸۸۵ - خشنود (معاصر)
 ۸۸۶ - خطایی صفوی (م ۹۳۰)
 ۸۸۷ - خطیبی ارموی (سده ۵)
 ۸۸۸ - خطیبی تبریزی (معاصر)
 ۸۸۹ - خلف تبریزی (سده نهم)
 ۸۹۰ - خلوتی تبریزی (م ۸۱۲ ه. ق)
 ۸۹۱ - خلیل باقری تبریزی (م ۱۳۴۱)
 ۸۹۲ - خلیل خلخالی
 ۸۹۳ - خلیل نخجوانی
 ۸۹۴ - خواری تبریزی (۹۷۴ ه. ق)
 ۸۹۵ - خوش خبر (جمهوری آذربایجان)
 ۸۹۶ - خوش طبع پالی (سده ۱۰)
 ۸۹۷ - خوشنرام (معاصر)
 ۸۹۸ - خوشنم نخجوانی (م ۴۵۷ ق)
 ۸۹۹ - خیرالله کریم اوف (جمهوری آذربایجان)
 ۹۰۰ - خیرالعلی آذربایجانی
 ۹۰۱ - خیری تبریزی (قرن دهم)
 ۹۰۲ - خیری (معاصر)
 ۹۰۳ - داشقین (معاصر)

- ۹۰۴ - دانش تبریزی (ارفع الدوله) (۱۳۵۶)
 ۹۰۵ - دانش تبریزی (لطفعلی) (۱۳۵۰)
 ۹۰۶ - دانش تبریزی (نجفعلی) (م ۱۳۱۰ ه. ق.)
 ۹۰۷ - داود جوادی (جوادی) (معاصر)
 ۹۰۸ - داود نصیب (جمهوری آذربایجان)
 ۹۰۹ - دختر خطیب گنجهای
 ۹۱۰ - دخیل مراغه‌ای (ملاحسین) (سده ۱۳)
 ۹۱۱ - دردی افشار (سده ۱۰)
 ۹۱۲ - درفش (معاصر)
 ۹۱۳ - درونی آذربایجانی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۱۴ - درویش کاهن تبریزی (سده ۱۳)
 ۹۱۵ - دلسوز تبریزی (سده ۱۳ ه. ق.)
 ۹۱۶ - دلگیر آذربایجانی (م ۱۲۸۲ ق.)
 ۹۱۷ - دلیل ابروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۱۸ - دیده تبریزی (م ۱۲۷۷ ه. ق.)
 ۹۱۹ - دیلباز اوغلو (زنده در ۱۱۸۳ شمسی)
 ۹۲۰ - دیلمقانی (معاصر)
 ۹۲۱ - دیوانه تبریزی (سده ۹)
 ۹۲۲ - دیوانه خویی (زنده در ۱۳۲۸)
 ۹۲۳ - ذاکر (تولد ۱۱۶۲ شمسی)
 ۹۲۴ - ذاکر ثانی آذربایجانی (م ۱۲۷۵ شمسی)
 ۹۲۵ - ذبیح گنجوی
 ۹۲۶ - ذکری اردبیلی
 ۹۲۷ - ذلیل آذربایجانی
 ۹۲۸ - ذوالفقار اوسبارانی
 ۹۲۹ - ذوالفقار شروانی (سده ۷)
 ۹۳۰ - ذهنی تبریزی (سده ۱۰)
 ۹۳۱ - ذهنی تبریزی (مشهد علی اصغر) (۱۳۴۹)
 ۹۳۲ - رابط اردبیلی (سده ۱۱)
 ۹۳۳ - رانی اردبیلی
 ۹۳۴ - راجی تبریزی (م ۱۲۹۳ ه. ق.)
 ۹۳۵ - راحمی (معاصر)
 ۹۳۶ - رازی آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۹۳۷ - رازی خویی (معاصر)
 ۹۳۸ - راستی تبریزی (سده ۱۰ ه. ق.)
 ۹۳۹ - راسم کریملی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۴۰ - راشدی تبریزی (معاصر)
 ۹۴۱ - راضی آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۹۴۲ - راضی تبریزی (زنده در ۱۰۵۰ ه. ق.)
 ۹۴۳ - راغب اردبیلی (معاصر)
 ۹۴۴ - راغب تبریزی (سده ۱۲)
 ۹۴۵ - رامیز محمدزاده (معاصر)
 ۹۴۶ - رانی اردوبادی (معاصر)
 ۹۴۷ - رباطی خویی (م ۱۳۳۱)
 ۹۴۸ - ریعی آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۹۴۹ - ریعی میانجی (سده ۱۳)
 ۹۵۰ - ریعی - میرزا عبدالعلی
 ۹۵۱ - رحمت کوزه‌کنانی (زنده در ۱۲۳۲)
 ۹۵۲ - رحمتی تبریزی (سده ۱۰)
 ۹۵۳ - رحیمی تبریزی (سده ۱۰)
 ۹۵۴ - رحیم تبریزی (سده ۱۱)
 ۹۵۵ - رحیم چاوشی (ینا) (متولد ۱۳۱۵ ش)
 ۹۵۶ - رحیم عزیزی (متولد ۱۳۲۰ ش)
 ۹۵۷ - رحیم عیانی اسکویی (متولد ۱۳۱۵)

- ۹۵۸ - رستمی میانجی (سده ۱۳)
 ۹۵۹ - رسول رضا (معاصر)
 ۹۶۰ - رسولی ارسبارانی
 ۹۶۱ - رشید افشار (سده ۱۳)
 ۹۶۲ - رشید تبریزی (سده ۱۱)
 ۹۶۳ - رشید شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۶۴ - رشید گنجهای (جمهوری آذربایجان)
 ۹۶۵ - رضایی (معاصر)
 ۹۶۶ - رضا آذربایجانی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۶۷ - رضا رضی پور (۱۳۴۹ ه. ش) (معاصر)
 ۹۶۸ - رضا صدیقی نخجوانی (صدیقی)
 ۹۶۹ - رضای تبریزی (م ۱۰۳۴ ه. ق)
 ۹۷۰ - رضی گنجهای (جمهوری آذربایجان)
 ۹۷۱ - رفعت احمدزاده
 ۹۷۲ - رفعت تبریزی (م ۱۲۹۹)
 ۹۷۳ - رفعت شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۷۴ - رفعتی تبریزی (سده ۱۱ ه. ق)
 ۹۷۵ - رفیع شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۷۶ - رفیع گنجوی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۷۷ - رفیعی تبریزی (سده ۱۰)
 ۹۷۸ - رکن خویی
 ۹۷۹ - رمزی تبریزی (معاصر)
 ۹۸۰ - روحانی تبریزی (۹۱۱ ه. ق)
 ۹۸۱ - روحی انارجانی (۹۹۵ ه. ق)
 ۹۸۲ - روزگار (معاصر)
 ۹۸۳ - رومی میاندوآبی (م ۱۳۰۷)
 ۹۸۴ - رهگذر (معاصر)
- ۹۸۵ - رهی جهانگیری (سده ۱۴)
 ۹۸۶ - ریاحی خویی (کلبعلی)
 ۹۸۷ - زاهد تبریزی (م ۱۱۰۲ ه. ق)
 ۹۸۸ - زاهد صابین قلعه‌یی
 ۹۸۹ - زجاجی تبریزی (سده ۷)
 ۹۹۰ - زکی مراغه‌یی (م ۶۷۰)
 ۹۹۱ - زلالی تبریزی (سده ۱۱ ه. ق)
 ۹۹۲ - زهرا عباس قیزی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۹۳ - زهرا علی (زهرا) (معاصر)
 ۹۹۴ - زیادی فراباغ (جمهوری آذربایجان)
 ۹۹۵ - زبیب آذربایجانی (جمهوری آذربایجان)
 ۹۹۶ - زینال خلیل (جمهوری آذربایجان)
 ۹۹۷ - ساپلاق (معاصر)
 ۹۹۸ - ساجدی شبستری (زنده‌در ۱۰۲۴)
 ۹۹۹ - ساحل ارسبارانی
 ۱۰۰۰ - ساغر تبریزی (اوائل قرن ۱۳)
 ۱۰۰۱ - ساقی ارسبارانی
 ۱۰۰۲ - ساکت تبریزی (اوائل قرن ۱۱)
 ۱۰۰۳ - سالار سرابی (سده ۱۴)
 ۱۰۰۴ - سالک ارموی (سده ۱۴)
 ۱۰۰۵ - سالک تبریزی (م ۱۲۳۸ ه)
 ۱۰۰۶ - سالک خلخالی (م ۱۳۳۶)
 ۱۰۰۷ - سالک خویی (سده ۱۳)
 ۱۰۰۸ - سالکر اردوبادی (سده ۱۳)
 ۱۰۰۹ - سالک (سده ۱۲)
 ۱۰۱۰ - سالم اردبیلی (حدود سده ۱۱)
 ۱۰۱۱ - سالم (م ۹۸۳ ه. ق)

- ۱۰۱۲ - سامری تبریزی (سده ۱۱ ه.ق.)
 ۱۰۱۳ - سامی صفوی (م ۹۷۵)
 ۱۰۱۴ - سامی میانجی
 ۱۰۱۵ - ساوالان اردیلی
 ۱۰۱۶ - ساهر (معاصر)
 ۱۰۱۷ - سایر اردوبادی (سده ۱۱)
 ۱۰۱۸ - سایر تبریزی
 ۱۰۱۹ - سپهری آذربایجانی
 ۱۰۲۰ - سپهری (معاصر)
 ۱۰۲۱ - صاحب اردوبادی (م ۱۲۲۲ ه.ق.)
 ۱۰۲۲ - سخای تبریزی (معاصر)
 ۱۰۲۳ - سخنور اردیلی
 ۱۰۲۴ - سخنور اردیلی (معاصر)
 ۱۰۲۵ - سراج الدین ارموی (م ۶۸۲)
 ۲۰۲۶ - سردار زینال (جمهوری آذربایجان)
 ۱۰۲۷ - سردار مؤید مراغه‌ای (م ۱۳۰۶ شمسی)
 ۱۰۲۸ - سرشاور قزاقه داغی (م ۱۲۳۴)
 ۱۰۲۹ - سرمست آذربایجانی
 ۱۰۳۰ - سرهنگ تبریزی (م ۱۲۲۹ ه.ق.)
 ۱۰۳۱ - سری آذربایجانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۰۳۲ - سطوت کاغذکنانی (سده ۱۴)
 ۱۰۳۳ - سعادت اردیلی
 ۱۰۳۴ - سعدالدین وراوینی (سده ۷)
 ۱۰۳۵ - سعد گنجه‌ای (جمهوری آذربایجان)
 ۱۰۳۶ - سعدی زمان (معاصر)
 ۱۰۳۷ - سعید بهروز اقدم (متولد ۱۳۲۰ ش)
 ۱۰۳۸ - سعید تبریزی
 ۱۰۳۹ - سعید سلماسی (معاصر)
 ۱۰۴۰ - سعید شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۰۴۱ - سعید مهابادی (اوائل سده ۱۴)
 ۱۰۴۲ - سعید مهابادی (اوائل سده ۱۴)
 ۱۰۴۳ - سعید وزیریان (فانی) (متولد ۱۳۰۴ ش)
 ۱۰۴۴ - سعیده یوسف‌زاده (معاصر)
 ۱۰۴۵ - سعیدی تبریزی (اوائل سده ۱۸ ه.ق.)
 ۱۰۴۶ - سلامی اردیلی (سده ۱۰)
 ۱۰۴۷ - سلطان بنابی
 ۱۰۴۸ - سلطان تبریزی (معاصر)
 ۱۰۴۹ - سلطانی تبریزی (م ۱۲۹۷ شمسی)
 ۱۰۵۰ - سلیمان امینی (امینی) (متولد ۱۳۰۱)
 ۱۰۵۱ - سلیمان ییگ آذربایجانی
 ۱۰۵۲ - سلیمان جودی (متولد ۱۳۲۴) (معاصر)
 ۱۰۵۳ - سلیمان رستم اوغلی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۰۵۴ - سلیمان وثوقی (متولد ۱۳۱۵ ش)
 ۱۰۵۵ - سلیمان وثوقی (معاصر)
 ۱۰۵۶ - سمطوری اردیلی
 ۱۰۵۷ - سنبل اغلو اربارانی
 ۱۰۵۸ - سواره ایلخانی زاده (م ۱۳۹۵ ق)
 ۱۰۵۹ - سهای تبریزی (م ۱۲۷۲ ه.ق.)
 ۱۰۶۰ - سهتد (معاصر)
 ۱۰۶۱ - سهوی تبریزی (نیمه اول سده ۱۱ ه.ق.)
 ۱۰۶۲ - سهیل ارموی (م ۱۳۴۹)
 ۱۰۶۳ - سهیلی تبریزی (م ۱۳۳۰ ه.ق.)
 ۱۰۶۴ - سهیلی (معاصر)
 ۱۰۶۵ - سیار تبریزی (م ۱۰۶۸ ه.ق.)

- ۱۰۶۶ - سیاهپوش (م ۸۱۵)
 ۱۰۶۷ - سید اردبیلی
 ۱۰۶۸ - سیدا (معاصر)
 ۱۰۶۹ - سید تبریزی (م ۱۳۳۰ ه.ق)
 ۱۰۷۰ - سید جعفر موسوی زاده اردبیلی
 ۱۰۷۱ - سید رضا خشنگانی (معاصر)
 ۱۰۷۲ - سید صدر هریمی روحانی
 ۱۰۷۳ - سید منصور دیبا (۱۳۱۹) (معاصر)
 ۱۰۷۴ - سید ولی الله معینی کوه کمری (معاصر)
 ۱۰۷۵ - سیف الدین تبریزی
 ۱۰۷۶ - سیف القضا مهاپادی
 ۱۰۷۷ - سیف تبریزی
 ۱۰۷۸ - مؤنمز (معاصر)
 ۱۰۷۹ - شادمان (معاصر)
 ۱۰۸۰ - شاکر تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۰۸۱ - شاکر سلماسی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۰۸۲ - شاکر شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۰۸۳ - شامیل دلی داغ (جمهوری آذربایجان)
 ۱۰۸۴ - شانی (معاصر)
 ۱۰۸۵ - شاه حسین اردوبادی
 ۱۰۸۶ - شاه حسین ولی (م ۸۶۱ ه.ق)
 ۱۰۸۷ - شاهده آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۱۰۸۸ - شاه فضل الله (سده ۸)
 ۱۰۸۹ - شاهقلی خلخالی (سده ۱۰)
 ۱۰۹۰ - شاهی اردبیلی
 ۱۰۹۱ - شاهین (معاصر)
 ۱۰۹۲ - شایق آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۱۰۹۳ - شایق ارموی
 ۱۰۹۴ - شایق (هاشم) (معاصر)
 ۱۰۹۵ - شبگیر (معاصر)
 ۱۰۹۶ - شجاع الدین اردبیلی
 ۱۰۹۷ - شرف الدین تبریزی (م ۱۰۶۸ ه.ق)
 ۱۰۹۸ - شرف رامی تبریزی (م ۷۹۵ ه.ق)
 ۱۰۹۹ - شرف زرد تبریزی اوائل سده ۱۱)
 ۱۱۰۰ - شرف مراغه‌ای
 ۱۱۰۱ - شریف الدین سلماسی (معاصر)
 ۱۱۰۲ - شریف تبریزی (م ۹۴۱ ه.ق)
 ۱۱۰۳ - شریفی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۱۰۴ - شعوری تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۱۰۵ - شفای تبریزی (سده ۱۲)
 ۱۱۰۶ - شفق تبریزی (معاصر)
 ۱۱۰۷ - شفیع تبریزی ۱۰۹۰
 ۱۱۰۸ - شفیمی بوکانی (م ۱۳۷۴ ق)
 ۱۱۰۹ - شکر اصلان (جمهوری آذربایجان)
 ۱۱۱۰ - شکوهی تبریزی (متولد ۱۲۸۳) (م ۱۳۱۴)
 ۱۱۱۱ - شکوهی مراغه‌ای (م ۱۳۱۴)
 ۱۱۱۲ - شکویی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۱۱۳ - شمس الدین تبریزی (سده ۷ ه.ق)
 ۱۱۱۴ - شمس تبریزی (سده ۸ ه.ق)
 ۱۱۱۵ - شمس خلخالی (م ۷۲۵)
 ۱۱۱۶ - شمس سرایی (سده ۱۳)
 ۱۱۱۷ - شمس کماپی (متوفای ۱۳۳۰ ش)
 ۱۱۱۸ - شمس گنجه‌ای (جمهوری آذربایجان)
 ۱۱۱۹ - شمسی الیاس گنجه‌ای (معاصر)

- ۱۱۲۰ - شمسی شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۱۲۱ - شمشاد رضا (جمهوری آذربایجان)
 ۱۱۲۲ - شمشک (معاصر)
 ۱۱۲۳ - شوری اردبیلی
 ۱۱۲۴ - شوریده خویی (سده ۱۲)
 ۱۱۲۵ - شوقی تبریزی (م ۱۲۴۸ ه. ق)
 ۱۱۲۶ - شهاب الدین خویی (م ۶۹۳)
 ۱۱۲۷ - شهاب کاغذی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۱۲۸ - شهاب گنجه‌ای (جمهوری آذربایجان)
 ۱۱۲۹ - شهاب مرتندی (سده ۱۰)
 ۱۱۳۰ - شهبازی (تولد ۱۳۱۵)
 ۱۱۳۱ - شهرک تبریزی (معاصر)
 ۱۱۳۲ - شهنازی تبریزی (معاصر)
 ۱۱۳۳ - شهین پورحسین (متولد ۱۳۳۵)
 ۱۱۳۴ - شیاری (معاصر)
 ۱۱۳۵ - شیخ مجیدالدین اسمعیل
 ۱۱۳۶ - شیخی اردبیلی (زنده در ۱۱۶۱)
 ۱۱۳۷ - شیدای شستر (قرن ۱۳)
 ۱۱۳۸ - شیوای تبریزی (معاصر)
 ۱۱۳۹ - صائبی (معاصر)
 ۱۱۴۰ - صابر آذربایجانی (م ۱۳۲۹ ق)
 ۱۱۴۱ - صابر دیلمقانی (سده ۱۴)
 ۱۱۴۲ - صابر سلماسی (معاصر)
 ۱۱۴۳ - صابر مصطفی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۱۴۴ - صابری آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۱۱۴۵ - صابری تبریزی (معاصر)
 ۱۱۴۶ - صاحبه دنبلی (سده ۱۲)
 ۱۱۴۷ - صادق اردبیلی (علی اکبر صادق)
 ۱۱۴۸ - صادق اردبیلی (محم نوروزی)
 ۱۱۴۹ - صادق خویی (سده ۱۳)
 ۱۱۵۰ - صادق (سده ۱۰)
 ۱۱۵۱ - صافی اردوبادی
 ۱۱۵۲ - صافی تبریزی (۱۲۳۶ ه. ش)
 ۱۱۵۳ - صافی خلخالی (معاصر)
 ۱۱۵۴ - صالح تبریزی (شیخ الاسلام) (۱۰۲۸ ه. ق)
 ۱۱۵۵ - صالح تبریزی (فرزند استاد غضنفر) (سده ۱۱)
 ۱۱۵۶ - صالح تبریزی (فرزند میرزامومن)
 ۱۱۵۷ - صالحی (معاصر)
 ۱۱۵۸ - صایب تبریزی (۱۰۸۱ و ۱۰۸۷ ه. ق)
 ۱۱۵۹ - صاین الدین تبریزی (سده ۷ ه. ق)
 ۱۱۶۰ - صاین مراغاهی
 ۱۱۶۱ - صبا (معاصر)
 ۱۱۶۲ - صبور اردوبادی (معاصر)
 ۱۱۶۳ - صبوری تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۱۶۴ - صبوری تبریزی (سده ۱۲۶۹ ه. ق)
 ۱۱۶۵ - صحتی تبریزی (معاصر)
 ۱۱۶۶ - صدر اردبیلی (م ۷۹۴)
 ۱۱۶۷ - صدر اسکویی (۹۶۸ ه. ق)
 ۱۱۶۸ - صدرالدین تبریزی
 ۱۱۶۹ - صدرالشریعه (معاصر)
 ۱۱۷۰ - صدر تبریزی (سده ۱۳)
 ۱۱۷۱ - صدرخیابانی
 ۱۱۷۲ - صدیق تبریزی (معاصر)
 ۱۱۷۳ - صدیق سلماسی (معاصر)

- ۱۱۷۴ - صدیق نخجوانی (معاصر)
 ۱۱۷۵ - صراف تبریزی (معاصر)
 ۱۱۷۶ - صراف تبریزی (۱۳۲۵ ه.ق)
 ۱۱۷۷ - صفا (حسین) (معاصر)
 ۱۱۷۸ - صفا (سده ۱۳)
 ۱۱۷۹ - صفای اردبیلی
 ۱۱۸۰ - صفای تبریزی (م ۱۳۳۹)
 ۱۱۸۱ - صفای تبریزی (سال ۱۰۱۶)
 ۱۱۸۲ - صفری (معاصر)
 ۱۱۸۳ - صفوت تبریزی (معاصر)
 ۱۱۸۴ - صفی الدین اردبیلی (م ۷۳۵)
 ۱۱۸۵ - صفی خلخالی (معاصر)
 ۱۱۸۶ - صفی شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۱۸۷ - صفی صفوی (م ۱۰۵۲)
 ۱۱۸۸ - صمیمی تبریزی (معاصر)
 ۱۱۸۹ - صنع الله کوزه‌کنانی (۹۳۱)
 ۱۱۹۰ - صوفی تبریزی (محمد صالح)
 ۱۱۹۱ - صوفی تبریزی (محمد علی)
 ۱۱۹۲ - صهبای تبریزی (سال ۱۱۴۲ ه.ق)
 ۱۱۹۳ - صیاد خلخالی
 ۱۱۹۴ - صیرفی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۱۹۵ - ضیایی اردبیلی
 ۱۱۹۶ - ضیایی مرندی (م ۱۳۵۲)
 ۱۱۹۷ - ضیاء الدین تبریزی (م ۷۱۳ ه.ق)
 ۱۱۹۸ - ضیاء تبریزی - محمد علی
 ۱۱۹۹ - ضیاء زنوزی (سده ۱۳)
 ۱۲۰۰ - ضیاء (معاصر)
- ۱۲۰۱ - طالب الشار
 ۱۲۰۲ - طالبوف (جمهوری آذربایجان)
 ۱۲۰۳ - طالب تبریزی (بیگ‌خان) (سال ۱۲۲۰)
 ۱۲۰۴ - طالب تبریزی (حکیم‌ابوطالب)
 ۱۲۰۵ - طالب تبریزی (خان کمال) (م ۱۰۱۵ ه.ق)
 ۱۲۰۶ - طالب سلماسی
 ۱۲۰۷ - طاهر اردبیلی (م ۱۰۸۵)
 ۱۲۰۸ - طاهر تبریزی (معاصر)
 ۱۲۰۹ - طایر اردبیلی (م ۱۳۳۱)
 ۱۲۱۰ - طباطبایی (معاصر)
 ۱۲۱۱ - طیب گنجوی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۲۱۲ - طرزی افشار (م حدود ۱۰۸۳)
 ۱۲۱۳ - طرزی شبتری (قرن دهم)
 ۱۲۱۴ - طرلان (معاصر)
 ۱۲۱۵ - طفری تبریزی
 ۱۲۱۶ - طفیلی تبریزی (سده دهم)
 ۱۲۱۷ - طوطی آذربایجانی (م ۱۲۵۵ ق)
 ۱۲۱۸ - طوطی امری
 ۱۲۱۹ - طوطی تبریزی (م ۱۳۳۱ ه.ق)
 ۱۲۲۰ - طوفان تبریزی (معاصر)
 ۱۲۲۱ - طوفی تبریزی (زنده در ۱۰۳۲ ه.ق)
 ۱۲۲۲ - ظریفی تبریزی (سده دهم)
 ۱۲۲۳ - ظفر الدوله (سردار مؤید مراغه‌ای)
 ۱۲۲۴ - ظهوری تبریزی (۱۳)
 ۱۲۲۵ - ظهوری تبریزی (سال ۱۰۱۰)
 ۱۲۲۶ - ظهیر الدین مراضی
 ۱۲۲۷ - عابدی اندرآب

- ۱۲۲۸ - عاجز افشار ۱۲۵۵ - عباس اسلامی (بارز) (معاصر)
- ۱۲۲۹ - عاجز گرمودی ۱۲۵۶ - عباس رسولی ۱۳۱۷ (معاصر)
- ۱۲۳۰ - عاجز مرندی (سده ۱۳) ۱۲۵۷ - عباس سهرابی بنایی (متولد ۱۳۲۷)
- ۱۲۳۱ - عاجز میانجی ۱۲۵۸ - عباس شبخیز قراملکی (شبخیز)
- ۱۲۳۲ - عادل صفوی (م ۹۸۴) ۱۲۵۹ - عباس صفوی (شاه) (م ۱۰۳۸)
- ۱۲۳۳ - عادل ظاهر (جمهوری آذربایجان) ۱۲۶۰ - عباسعلی هاتف (صفرزاده) (معاصر)
- ۱۲۳۴ - عادل عیدالله‌زاده (جمهوری آذربایجان) ۱۲۶۱ - عباسقلی خان
- ۱۲۳۵ - عادل قلی‌یف (جمهوری آذربایجان) ۱۲۶۲ - عبدالله اصلی (اصلی) (معاصر)
- ۱۲۳۶ - عادل صفوی (م ۹۸۵) ۱۲۶۳ - عبدالله اصلی (معاصر)
- ۱۲۳۷ - عارض (معاصر) ۱۲۶۴ - عبدالله یک مصباح (۱۳۳۵)
- ۱۲۳۸ - عارف اردیلی (سده هشتم ۷۷۱) ۱۲۶۵ - عبدالله تبریزی (سده ۹)
- ۱۲۳۹ - عارف تبریزی (حاجی عبدالله) (سده ۱۲) ۱۲۶۶ - عبدالله طوطی قراباغی (سده ۱۳)
- ۱۲۴۰ - عارف تبریزی (زنده ۱۰۸۸) ۱۲۶۷ - عبدالخالق یوسف (سده ۱۳)
- ۱۲۴۱ - عارف تبریزی (میرزاابراهیم) (زنده ۱۰۸۳) ۱۲۶۸ - عبدالصمد امیر شقاقی (ناطق)
- ۱۲۴۲ - عارف (تولد ۱۱۸۸ ه.ق) ۱۲۶۹ - عبدالصمد خامتجی (م قرن ۱۴)
- ۱۲۴۳ - عارف شیروانی (جمهوری آذربایجان) ۱۲۷۰ - عبداللطیف تسوجی
- ۱۲۴۴ - عاشق‌پری (م ۱۲۱۲ ش) ۱۲۷۱ - عبدالعزیز گنج‌های (جمهوری آذربایجان)
- ۱۲۴۵ - عاشق (معاصر) ۱۲۷۲ - عبدالعلی خلخالی (سده ۱۳)
- ۱۲۴۶ - عاشق‌واله (جمهوری آذربایجان) ۱۲۷۳ - عبدالعلی نصف (شائق) تبریز (معاصر)
- ۱۲۴۷ - عاصی ارموی (سده ۱۴) ۱۲۷۴ - عبدالغنی قراجه دافی (م ۱۳۱۶)
- ۱۲۴۸ - عاصی (تولد ۱۲۱۹ شمسی) ۱۲۷۵ - عبدالقادر مراغه‌یی (م ۸۳۷)
- ۱۲۴۹ - عاصیم یادگار (جمهوری آذربایجان) ۱۲۷۶ - عبدالله جانی اوغلو (جمهوری آذربایجان)
- ۱۲۵۰ - عاطیف زیناللی (جمهوری آذربایجان) ۱۲۷۷ - عبدالله شبرتری
- ۱۲۵۱ - عالم‌تاج تبریزی (معاصر) ۱۲۷۸ - عیدی آذربایجانی (سده ۱۳)
- ۱۲۵۲ - عالم تبریزی (سده ۱۱ ه.ق) ۱۲۷۹ - عیدی تبریزی (سده ۱۰)
- ۱۲۵۳ - عالی‌نسب تبریزی (معاصر) ۱۲۸۰ - عیدی شروانی (م ۹۴۶ ق)
- ۱۲۵۴ - عامل‌الدین اردیلی (م ۱۳۳۱) ۱۲۸۱ - عتیقی تبریزی (سده ۵۱۹-۵۲۴)

- ۱۲۸۲ - عثمان مراغهای
 ۱۲۸۳ - هجری تبریزی (سده ۷۴۱.ه ق)
 ۱۲۸۴ - عدل شام غازانی
 ۱۲۸۵ - عذرا تبریزی
 ۱۲۸۶ - عرشی تبریزی
 ۱۲۸۷ - عرفان تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۲۸۸ - عرفی تبریزی (سده ۹)
 ۱۲۸۹ - هریان
 ۱۲۹۰ - عز شروانی
 ۱۲۹۱ - عزلی خلخالی (ملادهم) (سده ۱۱)
 ۱۲۹۲ - هزمی تبریزی (سده ۱۰۱۰.ه ق)
 ۱۲۹۳ - هزیز آقا کریم‌اوا (جمهوری آذربایجان)
 ۱۲۹۴ - عزیز تبریزی
 ۱۲۹۵ - هزیز دولت‌آبادی (درویش)
 ۱۲۹۶ - عزیزی الدین شروانی
 ۱۲۹۷ - عزیزی تبریزی (معاصر)
 ۱۲۹۸ - عس تبریزی
 ۱۲۹۹ - عسگری آذربایجانی
 ۱۳۰۰ - هشرت جبارزاده (معاصر)
 ۱۳۰۱ - عشقی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۳۰۲ - عشقی خلخالی (م ۱۳۲۱)
 ۱۳۰۳ - عصار تبریزی (سده ۸)
 ۱۳۰۴ - عصری تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۳۰۵ - عصمت اسپستی (قرن ۹) (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۰۶ - عطایی تبریزی
 ۱۳۰۷ - عقیقی شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۰۸ - علایگ تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۳۰۹ - علایگ مشکى تبریزی (قرن ۱۰)
 ۱۳۱۰ - علای تبریزی (سده ۷)
 ۱۳۱۱ - علومی اردبیلی
 ۱۳۱۲ - علومی تبریزی (معاصر)
 ۱۳۱۳ - علوی خلخالی
 ۱۳۱۴ - علی آستانه
 ۱۳۱۵ - علی آقا باکیر (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۱۶ - علیاری (تولد ۱۲۳۶) (م ۱۳۲۷)
 ۱۳۱۷ - علیاری قراجه دافی (تولد ۱۲۳۶ ق)
 ۱۳۱۸ - علی اکبرکیانفر (کیانفر) (معاصر)
 ۱۳۱۹ - علی اکبرناجیان (ناجیان) (متولد ۱۲۹۵ ش) ۲
 ۱۳۲۰ - علیایی (معاصر)
 ۱۳۲۱ - علی بالاظاهر (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۲۲ - علی بن حکویه (م ۵۱۶)
 ۱۳۲۳ - علی پور کفاش (متولد ۱۳۳۳ ش)
 ۱۳۲۴ - علی تبریزی (جواهر رقم) (۱۰۹۴)
 ۱۳۲۵ - علی تبریزی (واضع) (قرن ۹)
 ۱۳۲۶ - علی حریرچی (بینام) (تولد ۱۳۱۱ ش)
 ۱۳۲۷ - علی حسن زاده (مشتاق) (معاصر)
 ۱۳۲۸ - علی خویی بادامیاری (م ۶۹۹)
 ۱۳۲۹ - علی خویی (متولد ۱۲۹۲) م - ۱۳۵۰
 ۱۳۳۰ - علیرضا انباز (معاصر)
 ۱۳۳۱ - علیرضا ییگ (م ۱۳۲۷ ق)
 ۱۳۳۲ - علی رضای عباسی تبریزی (م ۱۰۸۴.ه)
 ۱۳۳۳ - علی صحتی مراغهای (متولد ۱۳۵۲)
 ۱۳۳۴ - علی صفوی (م ۸۳۲)
 ۱۳۳۵ - علی عالیفر تیلی (متولد ۱۳۱۵ ش)

۱۵۶۶ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

- ۱۳۳۶ - علی عباس ذکی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۳۷ - علی عبدالحی برف جانی (معاصر)
 ۱۳۳۸ - علی مجتهد تبریزی (م ۱۳۴۰)
 ۱۳۳۹ - علی مصباح تبریزی (متولد ۱۳۲۲)
 ۱۳۴۰ - علی یو فاضل (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۴۱ - عماد شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۴۲ - عماد مراغه‌یی (م ۱۳۱۴)
 ۱۳۴۳ - عمده تبریزی (سده ۸)
 ۱۳۴۴ - عنایت تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۳۴۵ - هندلیب افشار (م ۱۳۳۵)
 ۱۳۴۶ - هندلیب تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۳۴۷ - هندلیب قراجه دافی
 ۱۳۴۸ - عنوان تبریزی (سال ۱۰۸۳)
 ۱۳۴۹ - عیانی گنجهای (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۵۰ - عیسی تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۳۵۱ - عیسی هریسی نژاد (متولد ۱۳۰۵ ش)
 ۱۳۵۲ - عیسی اردبیلی (زنده در ۱۱۳۵)
 ۱۳۵۳ - عین القضاة خویی (زنده ۱۳۱۹)
 ۱۳۵۴ - عین القضاة میانجی (سده ۶)
 ۱۳۵۵ - غاصی (معاصر)
 ۱۳۵۶ - غافل سلماسی (پرویز) (م ۱۳۳۶)
 ۱۳۵۷ - غالب آذربایجانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۵۸ - فریب دنبلی (زنده در ۱۲۷۵)
 ۱۳۵۹ - غزالی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۳۶۰ - غفاری (معاصر)
 ۱۳۶۱ - غفورای مراغه‌یی (زنده در ۱۳۰۷)
 ۱۳۶۲ - غلامحسن کهنه (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۶۳ - غلامرضا صحتب (متولد ۱۲۹۲ ش)
 ۱۳۶۴ - غلامرضا علیزاده امامی (معاصر)
 ۱۳۶۵ - غلامرضا هادی (معاصر)
 ۱۳۶۶ - غلامعلی رعدی آذرخشی (رعدی)
 ۱۳۶۷ - غمدل دیلمانی (سده ۱۳)
 ۱۳۶۸ - غمزده (معاصر)
 ۱۳۶۹ - غنی تبریزی (۳ نفر با این اسم مشهوراند)
 ۱۳۷۰ - غنی زاده سلماسی (تولد ۱۲۹۶)
 ۱۳۷۱ - غیاث تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۳۷۲ - فاخر تبریزی (معاصر)
 ۱۳۷۳ - فارغ تبریزی (چلبی بیگ) (م ۱۰۱۱)
 ۱۳۷۴ - فارغ تبریزی (م ۱۰۱۰)
 ۱۳۷۵ - فارغی تبریزی (قرن ۱۳)
 ۱۳۷۶ - فاضل ایروانی (سده ۱۴)
 ۱۳۷۷ - فاضل سرابی
 ۱۳۷۸ - فامیل محمدی
 ۱۳۷۹ - فانی اهری (سمید وزیران)
 ۱۳۸۰ - فانی اهری (م ۱۳۰۴)
 ۱۳۸۱ - فانی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۳۸۲ - فانی تبریزی (سده ۱۳)
 ۱۳۸۳ - فانی خویی (م ۱۲۹۶)
 ۱۳۸۴ - فانی زنوزی (م ۱۲۱۸)
 ۱۳۸۵ - فایز تبریزی
 ۱۳۸۶ - فایض اردبیلی (م ۱۰۸۹)
 ۱۳۸۷ - فایض (سده ۱۳)
 ۱۳۸۸ - فایض (م ۱۳۸۵)
 ۱۳۸۹ - فایق اردبیلی

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۵۶۷

- ۱۳۹۰ - فتحی افشار (سده ۱۳)
 ۱۳۹۱ - فتحی تبریزی (قرن ۱۰)
 ۱۳۹۲ - فتحی شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۳۹۳ - فتح الممالک (معاصر)
 ۱۳۹۴ - فتوحای مراغه‌ای (سده ۱۱)
 ۱۳۹۵ - فنی تبریزی (معاصر)
 ۱۳۹۶ - فجر تبریزی (معاصر)
 ۱۳۹۷ - فخرالدین محمد تبریزی (زنده در ۷۰۷)
 ۱۳۹۸ - فخر خلخالی
 ۱۳۹۹ - فخر گنجه‌ای (جمهوری آذربایجان)
 ۱۴۰۰ - فخر مراغه‌ای (قرن هفتم)
 ۱۴۰۱ - فخری ایروانی (م ۱۱۴۰ ق)
 ۱۴۰۲ - فدایی تبریزی
 ۱۴۰۳ - فدوی زنوزی (م ۱۲۶۲)
 ۱۴۰۴ - فدوی زنوزی (م ۱۲۶۲)
 ۱۴۰۵ - فراقی تبریزی (م ۹۳۶)
 ۱۴۰۶ - فربودی تبریزی (معاصر)
 ۱۴۰۷ - فرج‌الله شبستری
 ۱۴۰۸ - فرخ تبریزی (معاصر)
 ۱۴۰۹ - فرخی شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۴۱۰ - فردی اردبیلی (سده دهم)
 ۱۴۱۱ - فردی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۴۱۲ - فردین ناصری (متولد ۱۳۴۶ ش)
 ۱۴۱۳ - فرزانه بدرپور (معاصر)
 ۱۴۱۴ - فرش تبریزی (معاصر)
 ۱۴۱۵ - فروردین ارموی (سده ۱۴)
 ۱۴۱۶ - فروغ تبریزی (م ۱۲۰۱)
 ۱۴۱۷ - فرهخت تبریزی (معاصر)
 ۱۴۱۸ - فریا ابراهیمی (آفاق) (معاصر)
 ۱۴۱۹ - فریدون (معاصر)
 ۱۴۲۰ - فسونی تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۴۲۱ - فصیحی تبریزی (سده ۱۰) (م ۹۵۶)
 ۱۴۲۲ - فضل خلخالی (سده ۱۰)
 ۱۴۲۳ - فضلی شبستری (زنده در ۹۲۷)
 ۱۴۲۴ - فضولی آذربایجانی (سده ۱۰)
 ۱۴۲۵ - فطرت (معاصر)
 ۱۴۲۶ - فغان اردبیلی
 ۱۴۲۷ - فقیر خویی
 ۱۴۲۸ - فقیه زاهد تبریزی (م ۹۵۲)
 ۱۴۲۹ - فکری اوردوبادی
 ۱۴۳۰ - فلاحی مقیمی (متولد ۱۳۱۵) (معاصر)
 ۱۴۳۱ - فنانی زنوزی (م ۱۲۶۳)
 ۱۴۳۲ - فنانی خلخالی (سده ۱۰)
 ۱۴۳۳ - فهمی صفوی (م ۱۰۰۵)
 ۱۴۳۴ - فیروز جوانشیر (خادم) (معاصر)
 ۱۴۳۵ - فیضی شروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۴۳۶ - قابل ایروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۴۳۷ - قایل باکوئی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۴۳۸ - قاران کوشکی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۴۳۹ - قاسم انوار (شاه ...) (م ۸۳۷)
 ۱۴۴۰ - قاسم تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۴۴۱ - قاضی ابوالمجد شروانی (معاصر)
 ۱۴۴۲ - قاضی فلاح مهابادی (م ۱۳۱۳)
 ۱۴۴۳ - قافلاتی (معاصر)

۱۵۶۸ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

- ۱۴۴۴ - قالچی تبریزی (معاصر)
 ۱۴۴۵ - قایمی تبریزی (معاصر)
 ۱۴۴۶ - قباد طوقانی (معاصر)
 ۱۴۴۷ - قدسی آذربایجانی (متولد ۱۲۰۸ ق)
 ۱۴۴۸ - قدسی خلخالی (م ۱۳۱۴ ش)
 ۱۴۴۹ - قدسی گنجوی (سده ۱۳)
 ۱۴۵۰ - قدوسی (معاصر)
 ۱۴۵۱ - قرداش تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۴۵۲ - قزروچایلی (معاصر)
 ۱۴۵۳ - قطب تبریزی (سده ۷)
 ۱۴۵۴ - قطران تبریزی (سده ۵)
 ۱۴۵۵ - قلی‌یو علمدار عبدالرحیم اوغلی
 ۱۴۵۶ - قمرالدین اسکویی
 ۱۴۵۷ - قمر تاج شاهگللی (منظر) (متولد ۱۲۹۸ ش)
 ۱۴۵۸ - قمری (متولد ۱۲۳۵ ق)
 ۱۴۵۹ - قواس تبریزی
 ۱۴۶۰ - قواسی گنجهای (سده ۶)
 ۱۴۶۱ - قوسی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۴۶۲ - قوسی تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۴۶۳ - کاتب سلماسی (م ۱۳۳۱)
 ۱۴۶۴ - کاتبی تبریزی (معاصر)
 ۱۴۶۵ - کاشف قراباغی (سده ۳)
 ۱۴۶۶ - کاظم تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۴۶۷ - کاظم رجوی (ایزد) (متولد ۱۳۱۳ ش)
 ۱۴۶۸ - کاظمی (معاصر)
 ۱۴۶۹ - کافی اردبیلی
 ۱۴۷۰ - کافی خلخالی (سده ۱۱)
- ۱۴۷۱ - کامران اسدی (کامران) (معاصر)
 ۱۴۷۲ - کامران اسدی (معاصر)
 ۱۴۷۳ - کامل خلخالی (سده ۱۰ و ۱۱)
 ۱۴۷۴ - کججی تبریزی (سده ۸)
 ۱۴۷۵ - کحلی تبریزی
 ۱۴۷۶ - کریم الدین خلخالی
 ۱۴۷۷ - کریمی مراغه‌ای (معاصر)
 ۱۴۷۸ - کشفی نعمنی (قرن هشتم)
 ۱۴۷۹ - کشوری دیلمقانی
 ۱۴۸۰ - کشوری قراباغی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۴۸۱ - کفایی قراباغی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۴۸۲ - کلبللی تبریزی (م ۱۰۰۲)
 ۱۴۸۳ - کلیمی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۴۸۴ - کمال الدین آذربایجان (م ۶۸۷ ق)
 ۱۴۸۵ - کمال الدین مراغه‌ای (سده ۳)
 ۱۴۸۶ - کمال الدین مسعود شروانی (م ۹۰۵ ق)
 ۱۴۸۷ - کوثری اردبیلی (زنده در ۸۰۰)
 ۱۴۸۸ - گرامی تبریزی (قرن ۱۱)
 ۱۴۸۹ - گلشن (سده ۱۳)
 ۱۴۹۰ - گلشنی (زنده در ۸۹۲ ق)
 ۱۴۹۱ - گلشنی شبستر (سده ۱۰)
 ۱۴۹۲ - گنجوی تبریزی
 ۱۴۹۳ - گنجی آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۱۴۹۴ - گنجی خوبی
 ۱۴۹۵ - گوهر تبریزی (معاصر)
 ۱۴۹۶ - گوهر خانم آذربایجانی
 ۱۴۹۷ - گوهری تبریزی (سده ۱۳)

- ۱۴۹۸ - گویای تبریزی (سده ۱۲)
 ۱۴۹۹ - لاله (معاصر)
 ۱۵۰۰ - لسان‌زاده خویی
 ۱۵۰۱ - لطفعلی ملک‌پور (۱۳۴۱) (معاصر)
 ۱۵۰۲ - لطفی تبریزی (م ۱۰۲۵)
 ۱۵۰۳ - لطیفی اردبیلی (شمس‌الدین) (زنده ۹۲۸)
 ۱۵۰۴ - لطیفی اردبیلی (ظهیرالدین) (م ۹۳۰)
 ۱۵۰۵ - لعلی ابروانی تبریزی (م ۱۳۲۵)
 ۱۵۰۶ - لکستانی امیر اقبال (متوفی ۱۳۲۰ ش)
 ۱۵۰۷ - لیلی علی‌یوا (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۰۸ - مالک راهنما (متولد ۱۳۳۹) (معاصر)
 ۱۵۰۹ - مانوس تبریزی (معاصر)
 ۱۵۱۰ - ماهر عبدالله‌یوا (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۱۱ - ماهر (م ۱۱۶۱)
 ۱۵۱۲ - ماهی خانم تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۵۱۳ - مایل افشار (اسماعیل) (سده ۱۴)
 ۱۵۱۴ - مایل افشار (امیرزا حسن) (سده ۱۳)
 ۱۵۱۵ - مایلی اردبیلی (م ۱۰۳۸)
 ۱۵۱۶ - مبدع تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۵۱۷ - متینی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۵۱۸ - مثال تبریزی
 ۱۵۱۹ - مثلی تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۵۲۰ - مجاهد تبریزی (معاصر)
 ۱۵۲۱ - مجد السلطنة افشار (سده ۱۴)
 ۱۵۲۲ - مجدد تبریزی (معاصر)
 ۱۵۲۳ - مجدفر تبریزی (معاصر)
 ۱۵۲۴ - مجذوب تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۵۲۵ - مجرم مراغهی (م ۱۳۱۶)
 ۱۵۲۶ - مجرمی اردبیلی (سده دهم)
 ۱۵۲۷ - مجروح مقانی
 ۱۵۲۸ - مجنون مراغهی (م ۱۳۶۲)
 ۱۵۲۹ - مجید گنجویان (روزگار) (معاصر)
 ۱۵۳۰ - محبوب علی‌شاه (معاصر)
 ۱۵۳۱ - محبی تبریزی (معاصر)
 ۱۵۳۲ - محبوب تبریزی
 ۱۵۳۳ - محزون ارموی (زنده در ۱۳۱۹)
 ۱۵۳۴ - محزون تبریزی (تولد ۱۲۷۸ ه.ق)
 ۱۵۳۵ - محسن ساهی (معاصر)
 ۱۵۳۶ - محمد آبادی باویل (معاصر)
 ۱۵۳۷ - محمد آراز (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۳۸ - محمد احمدی صائب (احمدی) (معاصر)
 ۱۵۳۹ - محمد اردبیلی (سده ۱۱)
 ۱۵۴۰ - محمد اسماعیل یاکوبی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۴۱ - محمد اصلان (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۴۲ - محمد باقر بنایی مرندی (معاصر)
 ۱۵۴۳ - محمد باقر خلخالی (سده ۴)
 ۱۵۴۴ - محمد بیگ جوانشیر (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۴۵ - محمد تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۵۴۶ - محمد نسوجی (م ۱۲۹۵)
 ۱۵۴۷ - محمد نقی بیگ (م ۱۰۹۸ ق)
 ۱۵۴۸ - محمد نقی دهخوارقانی (م ۱۰۹۳)
 ۱۵۴۹ - محمد نقی یعقوبی (فاخر) (معاصر)
 ۱۵۵۰ - محمد حجة الاسلام تبریزی (م ۱۲۶۹)
 ۱۵۵۱ - محمد حسن خان مشتاق

- ۱۵۵۲ - محمد حسین گرمودی (سده ۱۳)
 ۱۵۵۳ - محمد حسین گوهرزای (گوهر)
 ۱۵۵۴ - محمد خلخالی (سده ۱۳)
 ۱۵۵۵ - محمد رنجبر باهر (رنجی) (متولد ۱۳۴۰)
 ۱۵۵۶ - محمد رنجبر (معاصر)
 ۱۵۵۷ - محمد ریاحی (ریاحی) (متولد ۱۳۰۲)
 ۱۵۵۸ - محمد شروانی (م ۹۸۸ شمسی)
 ۱۵۵۹ - محمد علی بلوری (بلوری) (معاصر)
 ۱۵۶۰ - محمد علی تیریزی (برادر محزون)
 ۱۵۶۱ - محمد علی جنبی (معاصر)
 ۱۵۶۲ - محمد علی فتی (فتی) (متولد ۱۱۳۰ ش)
 ۱۵۶۳ - محمد علی نهاوندی (مغان) (معاصر)
 ۱۵۶۴ - محمد فرقانی سهرابی (متولد ۱۳۰۹ ش)
 ۱۵۶۵ - محمد فقیه دینوری (متولد ۱۳۲۰ ش)
 ۱۵۶۶ - محمد قاسم بیگ (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۶۷ - محمد فیچاقی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۶۸ - محمد مصری (ساقی) (متولد ۱۳۱۲ ش)
 ۱۵۶۹ - محمد مومن بیگ (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۷۰ - محمد هاشم تسوجی مرندی (م ۱۳۵۸)
 ۱۵۷۱ - محمود تیریزی (فرزند عبدالاحد) (سده ۱۳)
 ۱۵۷۲ - محمود تیریزی (ملک) (سده ۸)
 ۱۵۷۳ - محمود خویی (زنده در ۱۲۹۴)
 ۱۵۷۴ - محمود شبستری (شیخ) (م ۷۲۰)
 ۱۵۷۵ - محمود شیخ الاسلام تیریزی (سده ۱۳)
 ۱۵۷۶ - محمود صبور اردوبادی (متولد ۱۲۹۹ ش)
 ۱۵۷۷ - محمود ملماسی (آزرم)
 ۱۵۷۸ - محتی اردبیلی (سده ۱۰)
- ۱۵۷۹ - محوی اردبیلی (م ۱۰۲۴)
 ۱۵۸۰ - محوی خویی
 ۱۵۸۱ - محیط (میرزا علی اصغر) (م ۱۳۲۰)
 ۱۵۸۲ - محی الدین ارموی
 ۱۵۸۳ - مختار فریودی (فریودی) (متولد ۱۳۰۵ ش)
 ۱۵۸۴ - مختار قاسم‌زاده
 ۱۵۸۵ - مختصر گنجهای (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۸۶ - مخفی افشار (تولد ۱۲۹۱ ق)
 ۱۵۸۷ - مخلص آذربایجانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۵۸۸ - مخلص تیریزی (سده ۱۳)
 ۱۵۸۹ - مخلص بنیسی (سده ۱۰)
 ۱۵۹۰ - مخمور تیریزی (م ۱۱۶۴)
 ۱۵۹۱ - مداح دیلمقانی (سده ۸)
 ۱۵۹۲ - مدحت (م ۱۳۳۹ شمسی) (معاصر)
 ۱۵۹۳ - مدرس تیریزی (معاصر)
 ۱۵۹۴ - مدرس زنوزی (م ۱۳۰۷)
 ۱۵۹۵ - مذهب تیریزی (زنده در ۱۲۴۹)
 ۱۵۹۶ - مراد طسوجی (سده ۱۱)
 ۱۵۹۷ - مرتضوی تیریزی (معاصر)
 ۱۵۹۸ - مرتضی شمی (متولد ۱۳۰۷ ش) خوی
 ۱۵۹۹ - مرتضی قلیخان آذربایجانی
 ۱۶۰۰ - مرشد تیریزی (معاصر)
 ۱۶۰۱ - مروارید دل‌بازی
 ۱۶۰۲ - مریم پناهشاهی (مریم) (معاصر)
 ۱۶۰۳ - مست تیریزی (سده ۱۳)
 ۱۶۰۴ - مستوفی اردبیلی (سده ۱۱)
 ۱۶۰۵ - مسکین افشار (م ۱۳۳۹)

- ۱۶۰۶ - مسکین زنوزی (م ۱۲۹۴)
 ۱۶۰۷ - مسیح افشار تبریزی (سده ۱۲)
 ۱۶۰۸ - مسیحی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۶۰۹ - مشتاق (م ۱۱۲۹ ش)
 ۱۶۱۰ - مشتری (زنده در ۱۱۱۰ ش)
 ۱۶۱۱ - مشربى تكلو
 ۱۶۱۲ - مشعوف تبریزی (سده ۱۳)
 ۱۶۱۳ - مشفق سراپی (سده ۱۳)
 ۱۶۱۴ - مشکوة تبریزی (متولد ۱۲۸۹)
 ۱۶۱۵ - مشکى تبریزی (علاء بیگ) (سده ۱۰)
 ۱۶۱۶ - مشکى تبریزی (میر محمود) (سده ۱۰)
 ۱۶۱۷ - مشهور تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۶۱۸ - مصاحب تبریزی (سده ۱۰ و ۱۱)
 ۱۶۱۹ - مصاحب گنجوی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۶۲۰ - مصرى سلماسی (زنده در ۱۳۳۱)
 ۱۶۲۱ - مصطفی آقا ناصر (جمهوری آذربایجان)
 ۱۶۲۲ - مصطفی صفوی (م ۹۸۴)
 ۱۶۲۳ - مصطفی مجتهد تبریزی (م ۱۳۳۸)
 ۱۶۲۴ - مضطر زنوزی (م ۱۳۰۸)
 ۱۶۲۵ - مطلع هریسی (م ۱۳۱۲)
 ۱۶۲۶ - مطیع تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۶۲۷ - مظفر شکوو تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۶۲۸ - مظلومی (معاصر)
 ۱۶۲۹ - مظهر خویی (سده ۱۳)
 ۱۶۳۰ - معاذی تبریزی (سده ۸ و ۹)
 ۱۶۳۱ - معجز شبثری (م ۱۳۱۳)
 ۱۶۳۲ - معجزی تبریزی
 ۱۶۳۳ - معروف تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۶۳۴ - معروف کوکویی مهابادی
 ۱۶۳۵ - ممرالایه افشار (م ۱۳۳۷)
 ۱۶۳۶ - معز تبریزی (م ۱۱۸۳)
 ۱۶۳۷ - معصوم تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۶۳۸ - معصومی (معاصر)
 ۱۶۳۹ - معلوم تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۶۴۰ - مغربی تبریزی (م ۸۰۹)
 ۱۶۴۱ - مغربی (محمد شیرین) (م ۸۰۹)
 ۱۶۴۲ - مفتون دنبلی (م ۱۲۴۳)
 ۱۶۴۳ - مفتون دونیامالی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۶۴۴ - مفتی ارموی (سده ۱۳)
 ۱۶۴۵ - مفتی تبریزی (سده ۱۳)
 ۱۶۴۶ - مفخر سلماسی
 ۱۶۴۷ - مفرد تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۶۴۸ - مقصود تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۶۴۹ - مقصود جوانی (۱۳۳۷) (معاصر)
 ۱۶۵۰ - مقصود علی خلخالی
 ۱۶۵۱ - مقیم تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۶۵۲ - مقیمی ترکمان (سده ۱۰ و ۱۱)
 ۱۶۵۳ - ملا پناه واقف (تولد ۱۰۹۶ ش)
 ۱۶۵۴ - ملا معروف کوکه‌ای (معاصر)
 ۱۶۵۵ - ملتجی چشمه‌کنانی (م ۱۳۵۲)
 ۱۶۵۶ - ملک‌زاده‌عامل
 ۱۶۵۷ - ملولی آذربایجانی
 ۱۶۵۸ - مله‌می تبریزی (م ۱۰۴۹)
 ۱۶۵۹ - منت افشار (سده ۱۲)

- ۱۶۶۰ - منتخب خلخالی (معاصر)
 ۱۶۶۱ - منجم یاشی تبریزی (سده ۱۳)
 ۱۶۶۲ - منشی اردوبادی (زنده در ۱۰۱۴ ق)
 ۱۶۶۳ - منشی تبریزی (متولد ۱۰۹۴)
 ۱۶۶۴ - منشی خوبی (سده ۱۳)
 ۱۶۶۵ - منشی سلماسی (م ۱۲۸۶)
 ۱۶۶۶ - منظر (معاصر)
 ۱۶۶۷ - منظوری خامته‌ای (متولد ۱۳۰۸ ش)
 ۱۶۶۸ - منعم اردبیلی
 ۱۶۶۹ - منعم تبریزی
 ۱۶۷۰ - منفرد ارسبارانی
 ۱۶۷۱ - موج آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۱۶۷۲ - موجی آذربایجانی
 ۱۶۷۳ - موجی اهری
 ۱۶۷۴ - موسوی مراغه‌ای (معاصر)
 ۱۶۷۵ - موسی علی اکبرلی
 ۱۶۷۶ - مهجور آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۱۶۷۷ - مهجور خلخالی
 ۱۶۷۸ - مهجور شیروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۶۷۹ - مهدی بیگ شقاقی (م ۱۲۱۴)
 ۱۶۸۰ - مهدی خلخالی (سده ۱۳)
 ۱۶۸۱ - مهدی خوبی (سده ۱۳)
 ۱۶۸۲ - مهدی دهقان زاده (۱۳۴۵) (معاصر)
 ۱۶۸۳ - مهدیقلی خوبی (م ۱۲۳۲ شمسی)
 ۱۶۸۴ - مهدی مازندرانی (آذر) (معاصر)
 ۱۶۸۵ - مهذب الدین امیر شیروانی (زنده ۵۵۲)
 ۱۶۸۶ - مهستی گنجوی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۶۸۷ - میرابوالفضل عالی نصب (معاصر)
 ۱۶۸۸ - میرحمزه سید نگاری (۱۱۹۴ ش)
 ۱۶۸۹ - میرزاجان مددوف (جمهوری آذربایجان)
 ۱۶۹۰ - میرزا حسن باخیش نادم (سده ۱۳)
 ۱۶۹۱ - میرزا حسین کوزه‌کنانی
 ۱۶۹۲ - میرزا رحیم علی عسکرلی
 ۱۶۹۳ - میرزا سعید نواده شهاب
 ۱۶۹۴ - میرزا شفیع واضح (۱۳۲۰ ه. ق)
 ۱۶۹۵ - میرزا صادق اوردوبادی (۹۷۰ ه. ق)
 ۱۶۹۶ - میرزا صفر (جمهوری آذربایجان)
 ۱۶۹۷ - میرزا کافی اوردوبادی (۹۶۹ ه. ق)
 ۱۶۹۸ - میرزا محمد آقای
 ۱۶۹۹ - میرزا محمد منشی اوردوبادی (سده ۱۰)
 ۱۷۰۰ - میرزای شیروانی (۱۰۹۹ ه. ق)
 ۱۷۰۱ - میر محمود مشکی تبریزی (قرن ۱۰)
 ۱۷۰۲ - میرهادی سعید ارموی (متولد ۱۳۴۳)
 ۱۷۰۳ - میلانی (معاصر)
 ۱۷۰۴ - میلی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۷۰۵ - مینا جبارزاده (مینا) (معاصر)
 ۱۷۰۶ - مینای افشار (م ۱۲۳۵)
 ۱۷۰۷ - مؤید آذربایجانی (سده ۱۳)
 ۱۷۰۸ - ناجی تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۷۰۹ - ناجی (معاصر)
 ۱۷۱۰ - نادر تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۷۱۱ - نادر میرزا (تولد ۱۲۴۲ - م ۱۳۰۳ ه. ق)
 ۱۷۱۲ - نادم (معاصر)
 ۱۷۱۳ - نازکی تبریزی (سده ۱۰)

بخش ششم: شاعران و سرایندگان ۱۵۷۳

- ۱۷۱۴ - ناصح تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۷۱۵ - ناصح ناطق (معاصر)
 ۱۷۱۶ - ناصحی اردبیلی
 ۱۷۱۷ - ناصر تبریزی (۱۳)
 ۱۷۱۸ - ناصر خویی (م ۴۹۲ قمری)
 ۱۷۱۹ - ناصر روایی (م ۱۳۲۶ شمسی) (معاصر)
 ۱۷۲۰ - ناصری خلخال (سده ۱۳)
 ۱۷۲۱ - ناطق (معاصر)
 ۱۷۲۲ - ناظم تبریزی (محمد حسین) (سده ۱۳)
 ۱۷۲۳ - ناظم تبریزی (محمد صادق) (سده ۱۱)
 ۱۷۲۴ - ناظمی رضوان باکوئی
 ۱۷۲۵ - ناقص تبریزی (سده ۱۳)
 ۱۷۲۶ - ناقوس (معاصر)
 ۱۷۲۷ - ناکام (۱۲۸۴ ه. ش)
 ۱۷۲۸ - فالاندی (م ۱۲۸۳) (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۲۹ - نامی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۷۳۰ - ناهید (معاصر)
 ۱۷۳۱ - نباتی قراجه داغی (م ۱۲۶۲)
 ۱۷۳۲ - نبی خزری (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۳۳ - نثار گرم رودی (سده ۱۳) (م ۱۲۵۷)
 ۱۷۳۴ - نثاری تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۷۳۵ - نجات تبریزی (سده ۱۴)
 ۱۷۳۶ - نجاتی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۷۳۷ - نجار اوغلو (معاصر)
 ۱۷۳۸ - نجفی (معاصر)
 ۱۷۳۹ - نجم گنجهای (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۴۰ - نجمی تبریزی (معاصر)
- ۱۷۴۱ - نجیب تبریزی (م ۱۰۷۵)
 ۱۷۴۲ - نجیب گنجهای (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۴۳ - نخستین اردبیلی
 ۱۷۴۴ - ندیم خلخال (سده ۱۳)
 ۱۷۴۵ - نرملی خویی (معاصر)
 ۱۷۴۶ - نریمان حسن زاده (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۴۷ - نزاری اردبیلی
 ۱۷۴۸ - نزهت تبریزی (معاصر)
 ۱۷۴۹ - نسبت تبریزی
 ۱۷۵۰ - نسودی تبریزی (متولد ۱۲۸۰)
 ۱۷۵۱ - نسودی تبریزی (معاصر)
 ۱۷۵۲ - نسیمی سید عماد الدین (م ۸۹۰ ه. ق)
 ۱۷۵۳ - نشئه تبریزی (سده ۱۲)
 ۱۷۵۴ - نشاط شیروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۵۵ - نشاطی افشار (م ۱۳۳۷)
 ۱۷۵۶ - نشانی شبنری
 ۱۷۵۷ - نشانی شیروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۵۸ - نشید (معاصر)
 ۱۷۵۹ - نصرت اردبیلی (نصرالله) (سده ۱۳)
 ۱۷۶۰ - نصرت اردبیلی (هادی) (م ۱۳۰۶)
 ۱۷۶۱ - نصری اوردوبادی
 ۱۷۶۲ - نصیر (اوائل قرن ۱۴)
 ۱۷۶۳ - نصیری مراغه‌یی (سده ۱۲) (۱۱۴۳)
 ۱۷۶۴ - نصیر تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۷۶۵ - نصیر گنجهای (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۶۶ - نصیری (معاصر)
 ۱۷۶۷ - نطقی تبریزی (سده ۱۲)

- ۱۷۶۸ - نطقی (معاصر)
 ۱۷۶۹ - نظام اردبیلی (زنده ۱۲۹۳)
 ۱۷۷۰ - نظام اسکویی (سده ۱۰)
 ۱۷۷۱ - نظام افشار (سده ۱۳)
 ۱۷۷۲ - نظام الشریعة ارموی
 ۱۷۷۳ - نظام تبریزی (محمد رفیع) (م ۱۳۲۶)
 ۱۷۷۴ - نظامی تبریزی
 ۱۷۷۵ - نظامی گنجوی (۵۵۹۷ه)
 ۱۷۷۶ - نعمت تبریزی (م ۱۰۹۱)
 ۱۷۷۷ - نعمت صفوی
 ۱۷۷۸ - نفیس شیروانی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۷۹ - نکهت اردبیلی (سده ۱۱)
 ۱۷۸۰ - نور آذر (معاصر)
 ۱۷۸۱ - نورانگیر گون (جمهوری آذربایجان)
 ۱۷۸۲ - نوری اردبیلی (دوره شاه عباس اول ۱۰۳۸)
 ۱۷۸۳ - نوری تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۷۸۴ - نیاز تبریزی (میرزا اسماعیل) (م ۱۳۱۷)
 ۱۷۸۵ - نیازی شبستری (زنده در ۹۳۰)
 ۱۷۸۶ - نیانی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۷۸۷ - نیر تبریزی (حجة الاسلام) (متولد ۱۲۴۸)
 ۱۷۸۸ - نیساری (معاصر)
 ۱۷۸۹ - نیستی
 ۱۷۹۰ - نیک گهر اردبیلی
 ۱۷۹۱ - نیکنام (معاصر)
 ۱۷۹۲ - وائق (معاصر)
 ۱۷۹۳ - واجد تبریزی (م ۱۰۸۰)
 ۱۷۹۴ - واجد (معاصر)
- ۱۷۹۵ - وادی (سده ۱۱۸۷ ش)
 ۱۷۹۶ - وارثی اردبیلی (زنده در ۹۸۹)
 ۱۷۹۷ - واصف سلماسی (زنده ۱۲۹۳)
 ۱۷۹۸ - واصلی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۷۹۹ - وافی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۸۰۰ - واقف خلخالی (ابوطالب) (سده ۱۳)
 ۱۸۰۱ - واقف خلخالی (ملاعقلی) (سده ۱۱)
 ۱۸۰۲ - واقف خلخالی (ملا قسراة) (سده ۱۰)
 ۱۸۰۳ - والای تبریزی (سده ۱۴)
 ۱۸۰۴ - واله اردبیلی
 ۱۸۰۵ - واله ارموی (م ۱۳۳۰)
 ۱۸۰۶ - واله ایروانچی (سده ۴)
 ۱۸۰۷ - والهی اردبیلی (سده ۱۱)
 ۱۸۰۸ - والی افشار (م ۱۳۳۸)
 ۱۸۰۹ - وامق خویی (سده ۱۳)
 ۱۸۱۰ - وجدان تبریزی (سده ۱۱)
 ۱۸۱۱ - وجدی (قرن ۱۳)
 ۱۸۱۲ - وحدت شبستری (متولد ۱۳۰۰ ش)
 ۱۸۱۳ - وحشی تبریزی
 ۱۸۱۴ - وحید تبریزی (سده ۱۰) (م ۹۴۲)
 ۱۸۱۵ - وحید محمد رحیمی (وحید) (معاصر)
 ۱۸۱۶ - وحیده کاظمیان (وحیده) (معاصر)
 ۱۸۱۷ - وصالی تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۸۱۸ - وصالی (معاصر)
 ۱۸۱۹ - وفایی (دوره ناصرالدین شاه)
 ۱۸۲۰ - وفایی اردبیلی (سده ۱۰)
 ۱۸۲۱ - وفایی مهابادی (م ۱۳۳۲)

- ۱۸۲۲ - وقار ارموی (سده ۱۳)
 ۱۸۲۳ - ولی تبریزی (سده ۱۳)
 ۱۸۲۴ - هانم خلخالی (تولد ۱۳۴۲ ش)
 ۱۸۲۵ - هاتف تبریزی (معاصر)
 ۱۸۲۶ - هادی تبریزی (اواخر سده ۱۱)
 ۱۸۲۷ - هادی تبریزی (معاصر)
 ۱۸۲۸ - هاشمی (معاصر)
 ۱۸۲۹ - هجران تبریزی (معاصر)
 ۱۸۳۰ - هجری هریسی
 ۱۸۳۱ - هریسی تبریزی (معاصر)
 ۱۸۳۲ - هشتودی (معاصر)
 ۱۸۳۳ - هشیار افشار (زنده در ۱۲۹۷)
 ۱۸۳۴ - هلال ناصری (معاصر)
 ۱۸۳۵ - همای تبریزی (سده ۸ و ۷)
 ۱۸۳۶ - همایی تبریزی
 ۱۸۳۷ - همت اردبیلی (قرن ۱۰)
 ۱۸۳۸ - هوشنگ رحیمی (متولد ۱۳۱۵ ش)
 ۱۸۳۹ - یادگاری (معاصر)
- ۱۸۴۰ - یار احمد تبریزی (سده ۹)
 ۱۸۴۱ - یاری تبریزی (سده ۱۰)
 ۱۸۴۲ - یالچین قوجا (جمهوری آذربایجان)
 ۱۸۴۳ - یالقیز (معاصر)
 ۱۸۴۴ - یانار اردبیلی (جمهوری آذربایجان)
 ۱۸۴۵ - یاور مرندی
 ۱۸۴۶ - یاور (معاصر)
 ۱۸۴۷ - یاهوی خویی (م ۱۳۳۱)
 ۱۸۴۸ - یحیی سلیمانزاده (قرن ۱۴)
 ۱۸۴۹ - یحیی افغانی (افغانی) (معاصر)
 ۱۸۵۰ - یدالله امینی (مفتون) (متولد ۱۳۰۴ ش)
 ۱۸۵۱ - یعقوب اردبیلی (قرن ۱۰)
 ۱۸۵۲ - یعقوب حضرتی (وفا) (معاصر)
 ۱۸۵۳ - یقینی خلخالی
 ۱۸۵۴ - یلدای ماکویی ۱۳۱۳
 ۱۸۵۵ - یوسف تبریزی (معاصر)
 ۱۸۵۶ - یوسف قزاقی (۱۰۳۵ ه. ش)
 ۱۸۵۷ - یوسف مجتهد تبریزی (م ۱۳۳۷)
- * * *

(۱) در تهیه فهرست اسامی شعرای آذربایجان از منابع زیر استفاده شده است:

- ۱ - سخنوران آذربایجان جلد اول و دوم، عزیز دولت آبادی
- ۲ - دویت سخنور، تألیف علی نظمی
- ۳ - بهجة الشعراء، عزیز دولت آبادی
- ۴ - تذکره شعرای آذربایجان، محمد دیهیم
- ۵ - نغمه‌های تبریز، محمد حسین گوه‌رزی
- ۶ - طبع تبریز جلد ۱، ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی
- ۷ - حدیث عشق، ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی
- ۸ - فهرست شعرای انجمنهای ادبی شهرستانهای آذربایجان

بخش هشتم

نویسندگان و سخنوران آذربایجان

نویسندگی و سخنوری، عشق به کمال، عشق به پویندگی و جویندگی عشق به جستجوی حقیقت و فنا و ایثار در راه کمالات علمی و معنوی و ادبی می‌باشد.

نویسندگان و سخنوران، جوياگران راستين و صديق معارف عاليه الهی و پویندگان حق و حقیقت در محدوده اندیشه‌های خاص خویشان می‌باشند سخنوران در راستای اهداف کمال‌جویی به زوایای مختلف روح انسانی سرکشیده‌اند و حقایق تابناک و دره‌های ارزشمندی را از صدفهای خود بیرون کشیده‌اند و در منظر تماشای افکار و اندیشه‌های همگان قرار داده‌اند.

بی‌جهت نیست که پیشرفت انسانیت مرهون زحمات و تلاشهای شبانه‌روزی آنان تلقی گردیده است و آنان معماران سازندگی و استادان ترقی و کمال لقب گرفته‌اند. آذربایجان همانند دیگر مناطق جهان از وجود کاوشگران و محققان و سخنوران وارسته در طول تاریخ، خالی نبوده است؛ به قول ابوطاهر سلفی (م ۵۷۴)، آنجا که می‌گوید:

«ديار آذربيجان في الشرق، عندنا كاندلس في الغرب في النحو والأدب، فلست ترى في الدهر شخصاً مقصراً من أهلها إلا وقد جدّ في الطلب.»^(۱)

یعنی: سرزمین آذربایجان در شرق، از نظر ادب‌پروری همانند اندلس در دیار غرب می‌باشد، هرگز را فردی را پیدا نمی‌کنی که از نظر ادبیات قصور و کوتاهی داشته باشد. همگان در فراگیری ادبیات تلاش و کوشش دارند.

با توجه به این زمینه استعدادی و با توجه به ظهور نوابغ و افراد فوق‌العاده در آذربایجان، آثار و تألیفاتی ارائه شده که نوعاً از منابع و مراجع کتابخانه‌ها و مراکز علمی به شمار می‌آیند. البته این منطقه هم، همانند دیگر نقاط جهان از نویسندگان منفی و سخنوران غیر مقبول نیز عاری و خالی نبوده است که در این کتاب ما را سر و کاری با آنان نیست. اصولاً ذکر از آنان به میان نیاورده‌ایم تا نیازمند توجیه و تفسیر

(۱) اربعین البلدانية، ابوطاهر سلفی.

۱۵۷۸ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

نباشیم.

پس از ذکر احوال زکریا یحیی بن علی معروف به «خطیب تبریزی» (متولد ۴۲۱ - متوفی ۵۰۲) که کتابدار مدرسه نظامیه بغداد، و خود یکی از نویسندگان و ادیبان معروف جهان اسلام بود، و شرح حال او در مجلد نخستین گذشت، اکنون به سراغ جمعی از نویسندگان و پدیدآورندگان آثار مشهور و منظوم آذربایجان می‌رویم که در فرهنگها و معاجم معرفی شده‌اند و ما به اختصار به بازگویی شرح حال اجمالی آنان می‌پردازیم، و از حسن اتفاق، چند نفر از نخستین معرفی شدگان با القاب «خطیب» موصوف می‌باشند، و معلوم می‌شود که عنوان خطابه و بیان، یکی از القاب علمی آن روزها مطرح بوده است.



۱۸۵۸ - زکی مراغه‌ای (م ۶۰۷)

لطیف الدین زکی مراغه‌ای، یکی از بزرگان ادب می‌باشد. اصل او از مراغه بوده، ولی در کاشغر تولد یافته است.

در لباب الألباب گوید: «لطایف اشعار او از حد و شمارش متجاوز است و همه مقبول. ابوالفرح رونی در حق او گفته است:

سلطان نظم و نثر زکی آنکه در جهان	داد سخن بداد به معیار شعر خویش
در دیده افاضل خار و خشک نهاد	از گلبن ضمیر و ز گلزار شعر خویش
رباعی زیر از اشعار اوست:	

در طاعت اگر مقصّر مای قادر	نومید نیم ز رحمت من قاصر
زیرا که گناهان ارچه بس بسیار است	از رحمت تو بیش نباشد آخر ^(۱)

۱۸۵۹ - شریف ارموی (م ۶۵۰)

شمس الدین ابو عبدالله محمد بن حسین بن محمد علوی حسینی ارموی، ساکن مصر، معروف به قاضی عسگر، نیای بزرگ نقیب الاشراف در دیار مصر، یکی از نویسندگان و فرهیختگان برخاسته از آذربایجان می‌باشد.

او فرد فقیه، ادیب و اصولی بود. دروس خود را پیش صدر الدین حمویه در مدرسه شریفیه، نزدیک جامع مصر که صلاح الدین ایوبی آن را وقف نموده بود، تلمذ نموده است. پس از فراغت از تحصیل به تألیف و تحقیق پرداخته است و از ثمرات آن تحقیقات، شرح کتاب المحصل و فرائض الوسیط می‌باشد که هر دو از کتابهای معتبر فقه و اصول هستند.

(۱) دانشمندان آذربایجان، ص ۱۶۸-۱۶۷. فرهنگ سخنوران، ج ۱.

۱۵۸۰ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

او در اواخر به تولیت نقابت اشراف و دادستانی ارثش نائل آمده بود، تا آنکه در ماه شوال ۶۵۰، در سن بالاتر از شصت، بدرود حیات گفت.^(۱)

۱۸۶۰ - فخرالدین غضنفر تبریزی (قرن ۷)

فخرالدین ابواسحاق ابراهیم بن محمد، معروف به غضنفر تبریزی، یکی از علما و فضلاء اواخر قرن هفتم هجری است. کتابی به عنوان «المشاطة لرسالة الفهرست» تألیف نموده است و کتاب المسائل حنین بن اسحاق را که یکی از مشاهیر کتب طب است، بعنوان حل المسائل تلخیص نموده است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه موصل موجود می‌باشد.^(۲)

۱۸۶۱ - شمس الدین عبیدی تبریزی (م ۷۰۷)

شمس الدین عبدالکافی عبیدی تبریزی، یکی از علمای ذوفنون و از نویسندگان صاحب اطلاع قرن هفتم هجری می‌باشد. از آثار او شرح مطالع در منطق و متن اقلیدس و رسالة الحساب می‌باشد. او در ۱۵ ذیقعدة الحرام ۷۰۷ در تبریز رخت از جهان بست و در همانجا مدفون گردید.^(۳)

۱۸۶۲ - صاحبی نخجوانی (م ۷۱۴)

هندو شاه صاحبی نخجوانی مؤلف تجارب السلف (در احوال خلفاء -

(۱) دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۸؛ به نقل از طبقات شافعیه اسنوی.

(۲) سخنوران آذربایجان، ص ۲۸۶.

(۳) سخنوران آذربایجان، ص ۲۶۹؛ به نقل از تلخیص الآثار - تاریخ گزیده - مجمل فصیحی - هفت اقلیم.

هوزراء^(۱) نویسنده خوش قلم و منشی باذوق و زبردست آذربایجان در سال ۶۷۴ نایب الحکومه کاشان بوده است. در همان ایام کتاب خود را در قالب عباراتی سلیس و فصیح تألیف نموده است. او در آوردن حکایات جذاب و داستانهای دلکش، نهایت خوش ذوقی را به خرج داده است، او در تألیف خود به کتاب عربی الفخری علوی معروف به ابن الطقطقی توجه کامل داشته است، چون ضمن آوردن مطالب اصلی آن، حواشی و مطالب بسیار فراوانی را بر آن افزوده است به حدی که کتاب فرعی او سه برابر کتاب اصلی «الفخری» در آمده است.

معرفی او:

هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی کیرانی نخجوانی (زنده در سال ۷۱۴) یکی از مورخان نامدار اوائل قرن هشتم هجری می باشد. کران، شهری در آذربایجان بین تبریز و ییلاقان جزء بلوک نخجوان بوده است. از خانواده و اصل و تبار او هیچگونه اطلاع دقیقی در دست نیست، شاید از نسبت «صاحبی» که در پسوند نام او دیده می شود، بتوان حدس زد که او در سلک حواشی و خدمت خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان بوده باشد یا در دستگاه خواجه شمس الدین یعنی علاء الدین عظاملک جوینی اشتغال داشته است، و چون او صاحب دیوان بغداد بوده است، برخی از وابستگان و همکاران او نیز صاحبی شهرت یافته باشند. او در اواخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم می زیست و عصر زندگی او یکی از دوره های نسبتاً درخشان در ادب عربی و فارسی است، نثر عربی به تقلید از نویسندگانی چون زمخشری و حریری رو به کمال می رفته است. کتابهایی چون بدایع «البدائنه ابن ظافر (م ۶۱۳)، المثل السائر ابن اثیر (م ۶۳۷) شرح مقامات حریری شریشی (م ۶۱۹) منهاج

(۱) شادروان سید حسن قاضی طباطبایی حواشی و تعلیقات فراوانی بر سراسر کتاب تجارب السلف نگاشته اند که در مجموعی نزدیک به ۴۰۰ صفحه به نام تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف در سال ۱۳۵۱ ش به اهتمام دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز چاپ شده است.

البلغاء و سراج الادباء جازم قرطاجنی (م ۶۸۴) نمایشگر کیفیت نگارش و ادب آن قرن می‌تواند باشد، کتاب تجارب السلف ترجمه آزادی از کتاب «الفخری» می‌باشد و از دیگر آثار پسر او معروف به شمس، صحاح العجم و تحفة العشاق می‌باشد که در مجله وزین «آینده» به سال ۱۳۶۰ ص ۴۸۰ به بعد شماره ۸ ص ۶۲۶ به بعد معرفی گردیده است.^(۱)

شعری در تاریخ بنی امیه:

او اسامی حاکمان و زمانداری بنی امیه را در چهار بیت و بنی عباس را در هفت بیت آورده است و گوید:

بنی‌امیه تحامت چهارده بودند ملوک عصر در این قطعه نام ایشان است
معاویه پسر هند، بعد از اوست یزید معاویه است چو او درگذشت مروان است
رسید ملک به عبدالملک وز او به ولید عمر که بود بهیشان پس از سلیمان است
یزید بود و هشام و ولید باز یزید دگر براهم و آنکه حمار مروان است

۱۸۶۳ - عتیقی تبریزی (م ۷۴۱)

جلال الدین محمد عتیقی، فرزند قطب الدین، از دانشمندان و سخنوران اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. او به انواع علوم و فضایل و کمالات آراسته، فصاحت و بلاغتش بسیار رفیع، و در عصر خویش مرجع فضلا و اکابر بود. گویند نسبش به برادر شیخ شهاب الدین محمود تبریزی می‌رسد. او از جمله دوستان نغری است که در تاریخ ۷۰۶ بر توضیحات رشیدیه و تفسیر او تقریظ نوشته و

(۱) شرح حال او را می‌توان در: مقدمه تجارب السلف به قلم آقای اقبال ص ۳۵۴-۳۴۱؛ و مقدمه و تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، سید حسن قاضی طباطبایی. چاپ تبریز، ۱۳۵۱، ص ۳۵۸-۳۵۵. دانشمندان آذربایجان، ص ۳۹۹، چاپ تهران، ۱۳۱۴ به دست آورد.

قطعه‌ای از آن را مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان نقل کرده است.
از او دیوان بسیار بزرگی در تاریخ ۷۴۴ استنساخ شده و در کتابخانه فاتح
استانبول، تحت شماره ۳۸۴۳ موجود است.

در تاریخ برگزیده، این رباعی را از او نقل کرده است:

از تو نبرم صد ره چون عود اگرم سوزد دود دلم آید باز در دامت آویزد
ای جان عتیقی کی با عشق برآید عقل با شاه کجا یازد بر سفله که بستیزد^(۱)

۱۸۶۴ - خطیب خلخالی (م ۷۴۵)

او از فحول علما و دانشمندان آذربایجان است. در علوم معقول و منقول یکتا
بود. آثار نفیسی از خود به یادگار گذاشته است، از آن میان: مصابیح امام بغوی را به
عنوان تنویر شرح کرده و بر هر یک از کتابهای مفتاح، مختصر و تخیص، شرح
علیحه‌ای نوشته و مختصر ابن حاجب را نیز شرح کرده و قصیده‌ای نیز در منطق گفته
است.

مرحوم سید شریف جرجانی در حاشیه حکمة العین، با کمال تعظیم و تکریم
از وی اسم برده و این دوبیت از اشعار اوست:

وذو سنفه یواجهتی بجهلی واکره ان اکون له مجیباً
یزید سفاهة وازید حلماً کمود زاده الاحراق طیباً
(یعنی: کم خرد و کم دانی، با جهل و نادانی خود با من روبرو می‌گردد.
کراحت دارم که پاسخگوی او باشم. او در سفاهت خود پافشاری می‌کند و من حلم و
بردباری خود را افزون می‌کنم، همانند عودی که سوزاندنش، عطرش را بیشتر
می‌سازد.)

(۱) سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۵۲۴-۵۱۹. دانشمندان آذربایجان، ص ۲۶۹.

وفات او:

خطیب خلخال، بنا به روایت اسنوی، در سال ۷۴۹ در آران، و به روایت حشری در تبریز دار دنیا را ترک کرده و در مقبره چرنداب تبریز، جنب مرقد مولانا قطب الدین شیرازی مدفون است. جای تذکر است که والد خطیب نیز از فضلا و ادبای خلخال بوده است.^(۱)

۱۸۶۵ - شرف الدین رامی تبریزی (م ۷۹۵)

شرف الدین مولانا حسن بن محمد رامی تبریزی، مؤلف حقائق الحقائق و انیس العشاق، یکی از نویسندگان و سخنوران قرن هشتم، از معاصران سلمان ساوجی و خواجه عبدالقادر مراغه‌ای می‌باشد. او صاحب نثر و نظم هر دو بوده است. قصیده‌ای در مدح شرف الدین محمد ماستری، وزیر شروان در بحر کامل به نظم درآورده است.

او در صنعت شعر استاد ماهر بوده است. در مقابل حقائق السحر رشید الدین وطواط، کتابی به نام «حقائق الحقائق»، بنام سلطان اویس تألیف کرده است که بسیار قابل تمجید می‌باشد. از دیگر تألیفات او، انیس العشاق می‌باشد که مجموعه مترادفات جواهر و اعضای بدن انسان است که اخیراً در پاریس به چاپ رسانده‌اند و مطبوع و مقبول واقع شده است.

مولانا شرف الدین در عهد شاه منصور، آخرین پادشاه آل مظفر، ملک الشعراى عراق بوده، و در تاریخ فوق از این عالم فانی به سرای باقی کوچید.^(۲)

(۱) دانشمندان آذربایجان. ص ۱۳۹.

(۲) دانشمندان آذربایجان، ص ۱۹۱-۱۸۹.

۱۸۶۶ - عبدالقادر مراغه‌ای (م ۸۳۷)

کمال الدین خواجه عبدالقادر بن غیبی حافظ مراغه‌ای، یکی از فرزندان و هنرمندان اهل فضل و ادب برخاسته از آذربایجان می‌باشد.

او در بیستم ذی‌قعدة ۷۵۴ در مراغه به دنیا آمد. در چهار سالگی به مکتب سپرده شد. در هشت سالگی حافظ قرآن مجید گردید و در ده سالگی در اثر استعداد درخشانی که داشت، فارغ از تحصیل علوم ادبی، صرف، نحو، معانی و بیان گردید. نظر به فطرت کمال‌جویی که در خود داشت، به علوم ریاضی و فن موسیقی تمایل بیشتری نشان داد. تمام رسائل و کتب مدونه در این زمینه از پیشینیان و متأخرین را گردآوری نمود. پس از بررسی و دقت به جزئیات این فن واقف گشت. به ترجمه برخی از متون عربی پرداخت. از روی علم و آگاهی با عملیات آن پرداخت. در استنباط اوزان و استخراج الحان مهارت فوق العاده‌ای از خود نشان داد، تا اشهر مشاهیر موسیقی‌شناسان عهد خود گردید.

بروز استعداد او در عهد شیخ اویس (۷۷۶-۷۵۷) تحقق یافت. پس از فوت او، پسرش سلطان حسین میرزا از او حمایت کرد. او نغمه‌های دلفریبی فراهم آورد. سی نوبت معروف را به مناسبت ماه رمضان در ۷۷۹ ساخت که هر نوبت آن برای روزی از ماه مبارک رمضان ترتیب یافته بود، و در نوبت اول در مقام حسینی (ع) به نام او ترتیب داد، و مضمون شعرش این بود:

کوری چشم مخالف من حسینی مذهبم راه حق این است و نتوانم نهفت
از تألیفات او، جامع الألحان و اصول ضرب الربیع می‌باشد. همانطوری که گذشت، او حافظ کلام الله مجید، با توجه به ادای درست الفاظ و قرائات و تجوید بود. در اواخر عمر به او بیماری عارض شده بود. در مقام شکوه از طبیب، این ابیات را ساخت:

طیبا دردمندان را علاجی کن بگو ما را
 نداری شفقتی یارا چه گویم من تو نادان را
 علاجم دیدن شاه است، دوایم روی آن ماه است
 سر من خاک این راه است، فدایش کرده‌ام جان را
 ز تو شربت همی خواهم، جوابم می‌دهی دردم
 نداری ریش را مرهم نمی‌دانی تو درمان را
 مگو بسیار بی‌قانون شفاعتی نه کار توست
 نجات از غم خدا بخشد چه غم زین دردمندان را
 عمل فرموده‌ای بازم به قول تو عمل سازم
 عمل در عود پردازم شنو از حلقم الحان را
 به «عبدالقادر» ار قادر شفا بخشد عجب نبود
 چو او تحقیق می‌داند شفای خویش قرآن را^(۱)

۱۸۶۷ - میرزا عبدالله غفارزاده (م ۱۳۴۸)

بنا به نوشته «بازیانس» غفاراف بر اساس پاسپورتنی که در سال ۱۹۱۴ گرفته است، به سال ۱۸۶۸ در تبریز متولد شده است. در کتاب کانونوف در مورد تاریخ تولد او مطلبی ذکر نشده، ولی تاریخ وفاتش به سال ۱۹۲۶ به بعد ذکر شده است. غفاراف پس از تحصیلات اولیه در مدرسه ادبیات عربی مُهَدِّین رنیشخوانی در اسکندریه به تحصیل ادامه داده است، ولی از تحصیلات عالیه او از سال ۱۸۸۱ به بعد اطلاعاتی در دست نیست.

ج. صادقاف و خانم ت. عسگراوا در کتاب با ارزش خود به نام «محققان زبان فارسی در آذربایجان» با استناد به اسناد موجود در آرشیو سن پترزبورگ می‌نویسند که

(۱) دانشمندان آذربایجان، ص ۲۶۴-۲۶۱.

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۵۸۷

غفاروف در دانشکده زبانهای شرقی لازارو (Lazarev) تحصیل نموده است. بر اساس نوشته‌های بازیانس غفاروف در سال ۱۹۰۱ وارد دانشکده لازارو شده است.

کانونوف می‌گوید: غفاروف در دانشکده لازارو ابتدا زبان آذری و از سال ۱۹۰۱ زبان فارسی را تدریس کرده است.

احتمالاً غفاروف در بین سالهای ۱۸۹۳ - ۱۸۹۶ به دانشکده دعوت شده و به عضویت کمیون شرق در آمده است.

در پراگوسهای تعیین کمیون از او به عنوان عضو کمیون نام برده شده غفاروف در دانشکده لازارو زبانهای آذری و فارسی را تدریس کرده است. علاوه بر آن میرزا عبدالله غفاروف به زبانهای عربی، ترکی استانبولی، روسی، فرانسوی و انگلیسی تسلط کامل داشت.

شهرت غفاروف به عنوان یک شرق‌شناس در جهان بیشتر به خاطر تألیف لغت‌نامه فارسی-روسی در دو جلد می‌باشد. جلد اول این کتاب در سال ۱۹۱۴ در مسکو به چاپ رسیده است. جلد دوم آن که به خاطر جنگ جهانی دوم به تأخیر افتاده بوده، تعداد زیادی لغات با سبک املائی جدید زبان فارسی به آن اضافه شد و در سال ۱۹۲۵ به چاپ رسیده است.

این لغت‌نامه به دفعات مکرر از طرف آکادمی علوم روسیه چاپ و نشر یافته است. آخرین بار در بین سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۶ به چاپ رسیده است.

از آثار او:

لغت نامه فارسی-روسی در دو جلد.

ترجمه جمشید و خورشید از سلمان ساوجی، بر اساس اوراق عربی کشف شده از اندیجان به کمک یک نفر دیگر. در این اوراق در مورد دعاها و مدح علی (ع) و پیامبر اسلام (ص) مطالبی آمده است.

تألیف تاریخ شناسی ایران در عصر مغول.
تألیف ضرب المثل‌های فارسی.
وفات او بعد از سال ۱۹۲۶ رخ داده است که منطبق با تاریخ فوق می‌شود.

۱۸۶۸ - میرزا جعفر قفقازی (متوفی حدود ۱۳۴۹)

میرزا جعفر در دانشکده زبانهای شرقی «لازارو» زبان ترکی و فارسی را تدریس می‌نمود ایشان دروسی را که ضرورت داشت دانشجویان زبان فارسی طی بکنند، انتخاب و برنامه‌ریزی کرده است و تقریباً مدت چهل سال به صورتهای مختلف در دانشکده‌ها و مراکز علمی زبان فارسی را تدریس نموده است.
در اجلاس سال ۱۸۸۲ م که در دانشکده برگزار شد کتاب «خلاصه گرامر زبان فارسی» ایشان برای چاپ تصویب شد و در سال ۱۸۸۴ به چاپ رسید.
محتوی و محل شاهدهای این کتاب از سخنان عبرت‌آمیز سعدی شیرازی برداشته شده است.

میرزا جعفر در سال ۱۸۷۹ به ایران سفر می‌کند علت آن بی خبری از وضع اجتماعی و سیاسی بوجود آمده مقارن با سفر ناصرالدین شاه به اروپا بوده است.
شادروان میرزا جعفر کتاب دیگری به نام «مکالمه فارسی - روسی - فرانسوی» دارد او این کتاب را به ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه اتحاف نموده است. این کتاب برای بار دوم با اضافاتی چاپ شده است.

کتاب دیگری بنام «گرامنیک» (گرامر) دارد این کتاب از دو بخش تشکیل شده است بخش اول آن شامل ۲۶ درس پیرامون یک سری قواعد عمومی و دروس عمومی زبان فارسی است. بخش دوم آن تفصیلاتی درباره فارسی است که تخصصی می‌باشد.

اشعار و متون ادبی این کتاب از آثار فردوسی، حافظ و سعدی اخذ گردیده

است ایشان مقاله ای نیز در مورد دیوان شناسی نوشته است که در سال ۱۹۱۴ در میان دیگر مقالات به زبانهای مختلف چاپ شده است. او رساله دیگری نیز در مورد ادبیات فارسی دارد، وفات او دقیقاً مشخص نگردیده است.^(۱)

۱۸۶۹ - میرزا یوسف اعتصام الملک (م ۱۳۵۷)

میرزا یوسف خان اعتصام الملک (اعتصامی) در ۱۲۹۳ ه.ق در تبریز متولد شد. پدر او میرزا ابراهیم خان مستوفی اصلاً از مردم آشتیان بود، ولی میرزا یوسف در تبریز تحصیل نمود و ادبیات فارسی و عربی و بخشی از فقه و اصول و حکمت قدیم را فراگرفت و اطلاعات جدیدی را نیز کسب نمود و در زبان فرانسه و ترکی زحمت فراوان کشید و در ادبیات عربی به مرتبتی رسید که نظیر او در ایران و عراق نیز بسیار کم بود. او در جوانی کتاب «قلائد الدرر فی شرح اطواق المذهب» تألیف زمخشری را فراهم آورد. این کتاب در مصر حسن تأثیر گذاشت و جزو کتابهای درسی آن سامان گردید. کتاب عربی دیگری به نام «ثورة الهند» پیرامون مبارزات هندوستان نگاشت که مورد توجه ادبای مصر قرار گرفت.



تأسیس چاپ سربی:

در جوانی با صرفه جویی شخصی از خرجی که از پدر می گرفت، مطبعة سربی به تبریز آورد بعد از مطبعة سربی که در عهد عباس میرزا نایب السلطنة در تبریز دایر شده بود، این دومین مطبعة سربی بود که در تبریز دایر می شد. در این چاپخانه کتاب حقوقی او به نام «تربیت

(۱) با تشکر از آقای دکتر خسروانی که اصل کتاب را در اختیار ما گذاشتند.

نسوان» درباره آزادی و حقوق زنان به چاپ رسید او نخستین فردی بود که در این باره کتابی می‌نوشت.

اعتصام الملک مترجمی توانا بود بیش از چهل اثر ادبی و تاریخی از ادیبان مصر و اروپا را به زبان فارسی ترجمه کرد، از بین آنها «خدعه و عشق» تألیف «شیلر» شاعر آلمانی و دو جلد «تیره‌بختان» یا بینوایان تألیف ویکتور هوگو نویسنده فرانسوی قابل ذکر است.

مرحوم دهخدا در مورد ترجمه اخیر او می‌نویسد: «مطالعه تیره‌بختان و مطابقت آن با اصل فرانسوی، به روشنی آفتاب واضح می‌کند این دُرهای الفاظ و غرر تعبیرات، جز از بحر فضلی زُخار و دریای ذوقی لبریز و سرشار نتراویده است، اگر هوگو خود شخصاً این کتاب را به فارسی می‌نوشت، بی‌شبهه جز همین الفاظ منتخب و عبارات بدیع را انتخاب نمی‌کرد.»

خدمت بزرگ اعتصامی به عالم معارف ایران، تأسیس مجله «بهار» است که آنرا در دوره ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۰ هجری قمری انتشار داده است و آن مجله‌ای بود ادبی، علمی، اخلاقی، سیاسی که جنبه ادبی آن بر سایر جهات غلبه داشت.

دارای سبک:

از خصوصیات مهم اعتصام الملک این است که وی دارای مکتبی در نثر فارسی است که در نثر نویسندگان معاصر مؤثر افتاده است. نثر وی اگر چه به نثر محمد علی فروغی و طالبوف نمی‌رسد، اما برای خود خصوصیتی دارد که قابل توجه می‌باشد و آن خصوصیت این است که قابل تقلید می‌باشد، در نثر او، تأثیر نویسندگان و ادبای ترک از قبیل: نامق کمال، توفیق فکرت و ادبای مصر و شام و شیوه منشیان قاجاریه کاملاً مشهود است.

اعتصام الملک از نویسندگان مجله «گنجینه فنون تبریز» قبل از مشروطیت بوده است و از جمله اشخاصی است که در غنی ساختن زبان فارسی رنج کشیده‌اند با توجه

به اینکه او به خارج کشور مسافرت نکرده است، هر چه یاد گرفته است از محیط تبریز و آذربایجان بوده است، مترقی و مساعد بودن فضای ادبی آذربایجان را قبل از پیروزی مشروطیت به خوبی نشان می‌دهد. او نخستین بار آثار شاعران و نویسندگان معروف اروپا امثال: شکسپیر، گوته، شیلر، هوگو، میلتن، تریلو ایتالیایی، تولستوی، ماکسیم گورکی را به نسل جدید شناسانده است. (شرح حال او در بخش نخستین کتاب گذشت)

خلف صالح او:

فرزند برومند او ستاره نامدار چرخ ادب پروین اعتصامی است که بزرگترین شاعره زن در عصر حاضر می‌باشد. بعضی او را اشعر شعرای قرن چهاردهم نامیده‌اند. بنا به نوشته ملک الشعرای بهار تأثیر اشعار ناصر خسرو علوی، در گفتار او محسوس است. او تمام دیوان خود را به موضوعات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی ادبی اختصاص داده است.^(۱)

۱۸۷۰ - حاج میرزا حسن رشیدی (م ۱۳۶۳)

پیر معارف ایران، مرحوم حاج میرزا حسن رشیدی یکی از خدمتگزاران صدیق فرهنگ و معارف ایران اسلامی در آذربایجان می‌باشد. خدمات صادقانه او در امر فرهنگ و توسعه رشد و رقای تعلیم و تربیت جای انکار و تردیدی نیست و نسل حاضر و آینده خدمات او را فراموش نخواهد کرد هر چند طبق معمول، در ایام حیات

(۱) قابل ذکر است که در فصل مربوط به پروین اعتصامی، اختر الملوک دختر شوری بخشایشی شاعر معروف (متوفی ۱۳۱۶) که از مردم ادب‌پرور بخشایش بوده است، شرح حال او را که توسط دانشمند گرامی جناب آقای دولت‌آبادی در سخنوران آذربایجان، ج ۱، ص ۴۴۸ به بعد به تفصیل آمده است در همین مجلد آشنا خواهیم ساخت.

قدردانی شایسته‌ای از او به عمل نیامد. لذا در اینجا رشدیّه را به خاطر دو عمل ارزنده و مفیدی که انجام داده است جزء مفاخر آورده‌ایم و به تفصیل به شرح زندگی او می‌پردازیم:

۱ - تأسیس مدارس به سبک جدید و توسعه مدارس نوین و رهایی دادن از مکتب‌خانه‌های پر دردسر آنروز.

۲ - تدریس الفباء به سبک نوین با صرف وقت کمتر در آموزش الفباء که نخستین پله نردبان فرهنگ و آموزش می‌باشد.

عامل تحوّل:

مرحوم حاج میرزا حسن رشدیّه یکی از روحانی‌زادگان تبریز بود که در آن حال و هوای مکاتب قدیمی درس خوانده بود و همانند دیگر هم کلاسیهای خویش در آغاز کار تحصیل قرآن، گلستان، نصاب، ابواب الجنان، تاریخ نادری، تاریخ معجم و تاریخ وصاف را فرا گرفته بود. کتابهایی که جز قرآن مجید معمولاً نود ساله‌ها نمی‌توانند از عهده فراگیری و درک مفاهیم آنها در بیایند، کجا که اطفال نوآموز دریابند از اینرو کمتر افرادی موفق به ادامه تحصیل می‌شدند و از یکصد نفر بیچه مکتبی، معمولاً چند نفر آن هم با هزار مصیبت و رنج به جایی می‌رسیدند.

این جوان رنج دیده از آن شیوه فرسوده در اثر خواندن مقاله‌ای که در روزنامه اختر نگاشته شده بود متحوّل گردید و سبک کار را عوض نمود آری در آن روزنامه آمده بود «در اروپا از هزار نفر، ده نفر بیسواد هستند و در ایران قضیه بر عکس است یکی از علل مهم این مسئله، بدی شیوه تعلیم و دشواری فراگیری درس الفباء است» او در اثر این شوکه که بر مغز او وارد شده بود به استانبول ترکیه و بیروت مسافرت کرد و طرز تعلیم الفبا را فرا گرفت و به آذربایجان ارمغان آورد.

وی در سال ۱۳۰۵ قمری مسجدی را در ششگلان، مکتب‌خانه ساخت و به شاگردان خود، الفبا را به صورت امروزی یاد داد و از کتابهای آسان به آنان درس داد و



تابلویی به نام مدرسه رشدیه بالای در مسجد زد. کار او رونق گرفت، سپس حیاطی را اجاره نمود، چند کلاسی فراهم آورد. اصول و برنامه‌های مدارس اروپا را در آن مدرسه اجرا نمود. در این مدرسه محصلین روی تخت می‌نشستند، ساعات تنفس و درس بعدی با نواختن زنگ اعلام می‌شد و در کلاس، معلم و شاگرد از تخته سیاه استفاده می‌کردند ...

این مدرسه با تحریک برخی از افراد غارت گردید، ولی پس از غارت آن مرحوم حاج میرزا حسن از کار خود مأیوس نگردید. او به قفقاز و مصر رفت و مطالعات خود را در مورد الفباء تکمیل نمود و بر حسب تقاضای امین الدوله حاکم آذربایجان، دومرتبه به تبریز بازگشت و مدرسه‌ای مجلل‌تر و کامل‌تر از سابق را تأسیس کرد که به همت او پیشرفت نمود. در اواخر سال ۱۳۱۴ ق، امین الدوله او را همراه خود به تهران برد. او مدرسه را به برادرش سپرد و خود در تهران مدرسه‌ای به شیوه جدید ساخت. کار او در تهران رونق گرفت. وی در عهد رضا شاه به قم رفت و مدرسه‌ای نیز در آنجا تأسیس نمود. او در گمنامی می‌زیست، تا اینکه پس از وفاتش در تهران، میدانی به نام «رشدیه» به افتخار او نامگذاری نمودند.

از آثار رشدیه، کتابی به نام «وطن دلی» در تبریز چاپ شده است. در آن کتاب با استفاده از افکار میرزا فتحعلی آخوندوف اصول بهتری را برای تعلیم اطفال وضع شده است که با کمی تفاوت در مدارس آذربایجان متداول گردید.^(۱)

رشدیه پیر معارف ایران:

در اینجا محض آشنایی نسل جوان و معاصر با دشواریها و ناهنجاریهایی که در راه فرهنگ آذربایجان وجود داشته است و جهت نشان دادن سیر تحول فرهنگی، مقاله‌ای را که برادر دانشمند آقای داود الهامی یکی از همشهریان آن مرحوم در دو شماره ۳ و ۴ تاریخ و فرهنگ معاصر زیر نظر استاد سید هادی خسروشاهی

(۱) رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، دکتر مهدی مجتهدی ص ۷۷-۷۸.

نگاشته‌اند، با کسب اجازه می‌آوریم تا حدود رنجها و مشقات آن مرحوم مشخص و تشویق و ترغیب دانش‌آموزان و خیراندیشان عزیز فراهم گردد:

نخستین بزرگی که مکتب گشود به ایران زمین شخص رشديه بود

روزنامه چهار، شماره ۲۸^(۱)

حاج میرزا حسن رشديه فرزند روحانی جلیل‌القدر حاج میرزا مهدی، پیشنماز کوی چرنداب تبریز می‌باشد. او در سال ۱۲۶۷ هجری قمری در تبریز در محله چرنداب دیده به جهان گشود. مقدمات صرف و نحو و فقه را در زادگاه خود به پایان رساند و برای ادامه تحصیل می‌خواست به حوزه علمیه نجف اشرف برود، در همان روزها در استانبول دو روزنامه به نام اختر و ثریا انتشار می‌یافت. اتفاقاً شماره‌ای از روزنامه اختر به دست رشديه افتاد تصریح شده بود که: «در کشورهای خارج از هزار تن، ده نفر بیسوادند، ولی در ایران از هر هزار تن ده نفر باسواد می‌باشند. علت این عقب‌ماندگی، سختی شیوه فراگرفتن زبان فارسی است.»^(۲)

مقاله مزبور تأثیر عمیقی در روحیه رشديه گذاشت و انقلابی در افکار او پدید آورد، به حدی که یکباره از تصمیم خود منصرف، و با صلاح‌دید پدرش در همان آغاز جوانی برای تحقیق و مطالعه در وضع معارف و طرز تدریس الفبا و روش تعلیم در خارج از ایران، در سال ۱۲۹۸ هجری عازم بیروت شد و مدت دو سال در دارالمعلمین بیروت که بوسیله فرانسویان تأسیس و اداره می‌شد، به تحصیل پرداخت و به خوبی با اشکالات طرز تدریس در ایران آشنایی پیدا کرد. سپس برای تکمیل مطالعات خود در این رشته به استانبول پایتخت امپراتوری عثمانی مسافرت کرد و در روش تدریس مدارس «رشديه» و «اعدادیه» آنجا مطالعاتی نموده، اصول تدریس آنجا را مثل ایران مغشوش دیده، در استانبول به طرح نقشه‌هایی برای تعلیم و تربیت

(۱) باید گفت:

نخستین بزرگی که مدرس گشود به ایران زمین شخص رشديه بود

(۲) زندگینامه پیر معارف رشديه، تألیف فخرالدین رشديه، ص ۲۰، چاپ انتشارات هیرمند.

اطفال و نوآموزان پرداخت و اقدام به رفع اشکالات تدریس در زبان فارسی و اختراع «الفبای صوتی» در این زبان پرداخت و پس از آشنایی کامل با اسلوب و طرز تعلیم الفبای به روش جدید، نخست به ایروان، که اهالی آنجا به مناسبت دیدن مدارس روس در استقبال از فرهنگ ایرانی آماده‌تر و مشتاق‌تر بودند، رفت، و به کمک برادر مادری خود، حاج آخوند، در سال ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ هجری قمری نخستین مدرسه (دبستان) ایرانی به سبک جدید برای کودکان مسلمان قفقاز تأسیس کرد و با اصول «الفبای صوتی» که از اختراعات خودش بود، شروع به تدریس نمود و کتاب «وطن دیلی» (زبان وطن) را به ترکی با اصول خویش چاپ، و با اجرای این روش موفق شد تا در مدت ۶۰ ساعت نوآموزان را خواندن و نوشتن بیاموزد.

مسلمانان ایروان از روش او استقبال شایانی نمودند و روز به روز بر تعداد شاگردان مدرسه افزوده می‌شد. این مدرسه «رشدیه» نام یافت، زیرا اختصاص به تحصیلات ابتدایی داشت و در خاک عثمانی مدرسه ابتدایی را «رشدیه» می‌گفتند.^(۱) گفته‌اند: کتاب وطن دیلی تا سال ۱۹۱۷ یا ۱۸، تقریباً در تمام مدارس مسلمانان قفقاز و ترکستان به نام کتاب اول، تدریس می‌گردید.^(۲)

این مدرسه مدت چهار سال تحت نظر مدیریت خود رشدیه در ایروان دایر بود و زمانی که ناصرالدین شاه از سفر سوم خود به فرنگستان به ایران مراجعت می‌کرد از ایروان می‌گذشت، رشدیه در مسیر حرکت شاه طاق نصرتی از طرف مدرسه بر پا نمود و شاگردان را با لباس همشکل در صف منظمی در دو طرف طاق نصرت قرار داد، به محض ورود شاه، دانش آموزان برای وی ابراز احساسات نمودند. شاه توجه‌اش به این رویداد جلب شد و پرسید اینها کیستند؟ ملتزمین وی اظهار داشتند که این یک مدرسه ایرانی است که در اینجا به وسیله یک نفر ایرانی به نام میرزا

(۱) مجله یادگار، پ ۱۰، ص ۱۲ - تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۱، ص ۲۷۶ حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۸۱.

(۲) زندگینامه رشدیه، ص ۲۰.

حسن رشدیه تأسیس گردیده است. شاه ابراز تمایل کرد که تشکیلات مدرسه را ببیند. به همین لحاظ پیاده شد. رشدیه هم قبلاً چنین وضعی را پیش‌بینی نموده بود، خطابه‌ای ایراد کرد، شاه به داخل مدرسه وارد گردید. بارشده صحبت کرد. رشدیه از موقعیت استفاده کرده، از شاه استدعا نمود که اجازه دهد در ایران نیز این گونه مدارس دایر و کودکان ایرانی از نعمت سواد برخوردار شوند. شاه در آنجا گفت «با ما بیایید». رشدیه با خوشحالی مدرسه را به برادرش سپرد و خود جزء ملتزمین شاه، عازم ایران گردید.^(۱)

ولی اطرافیان شاه از این که رشدیه مورد توجه شاه قرار گرفته بود، وحشت‌زده شدند و با دسایس و نیرنگهای مختلف خدمات صادقانه او را طور دیگری جلوه می‌دادند و به شاه تفهیم می‌کردند که او می‌خواهد با تأسیس دبستان جدید، قانون اروپایی را در ایران رواج دهد که برای سلطنت وی خطرناک خواهد بود. بدین ترتیب شاه را وادار کردند که از حمایت او چشم‌پوشد. (اصولاً ناصرالدین شاه از کلمه قانون متنفر بود) و لذا در نخب جوان، شاه پس از توقف لازم حرکت می‌کند و به رئیس چاپارخانه دستور می‌دهد که به بهانه‌ای مانع حرکت رشدیه به تهران گردد.

و چون رشدیه به امید کمک شاه مدرسه خود را در ایروان تعطیل کرده بود، دوباره اجازه باز کردن مدرسه را به او ندادند. پس از ورود شاه به تهران در اثر اقدامات بعضی از خیراندیشان، رشدیه اجازه یافت که در تبریز، مدرسه‌ای باز کند و از این رو به سال ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ ه. ق نخستین مدرسه ابتدایی عمومی را در محله «ششگلان» تبریز تأسیس نمود. عمر این مدرسه یک سال بیشتر نبود، زیرا پیشنهاد محل کمک به آن را حرام شمرد و مردم را وادار به بستن آن کرد و اجازه نداد کسی برای مدرسه اجاره بدهد.^(۲)

(۱) زندگینامه رشدیه، ص ۲۰.

(۲) تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، دکتر اردکانی، ج ۱، ص ۳۷۶.

گفتار مرحوم صفوت:

مؤلف تاریخ فرهنگ آذربایجان، مرحوم «صفوت» درباره مدرسه رشديه اطلاعات دقیقتری در اختیار ما قرار می‌دهد و می‌نویسد:

«فقید نامبرده با برادرش میرزا علی در آن باب مذاکره و معاهده کردند که موقع بازگشت به تبریز دبستانی با طرز نو تأسیس نمایند، یعنی خانه خدا را برای عبادت بندگان خدا واگذارند. اطفال را نه روی حصیر، بلکه روی نیمکت نشاندند و اشکال حروف را با تقطیع، تعلیم دهند و تمام قواعد و اصول تعلیم (پداکوژی) را که در دبستانهای خارج از ایران دیده‌اند در کشور خود مرسوم دارند.

چون هر دو برادر به تبریز برگشتند، رشديه در جنب مسجد شیخ الاسلام (روبروی حمام قائم مقام) مدرسه‌ای به اسلوب جدید باز کرد آقای حسین واعظ در همان دبستان عنوان معلّمی را داشت و از شاگردان مبرز آن دوره میرزا رضا صحافزاده بود که سپس مدیر دبستان پرورش گردید.

برادر حاج میرزا حسن به تنهایی در مسجد میدان مقصودیه مکتبی که با مکاتب دیگر اندکی متفاوت بود، دایر کرد. مثلاً در ساعات تنفس، شاگردان به حیاط مسجد می‌آمدند و به جای زنگ سیاحت که به ناقوس شبیه نباشد یکی از شاگردان که صدای رسا داشت، این شعر را می‌خواند:

الا ای عزیزان دشت صباوت به بیرون روید، از برای سیاحت
پس از یک ربع ساعت باز با صدای بلند این شعر را قرائت می‌کرد:

هر آنکو پی علم و دانایی است بداند که وقت صف‌آرایی است
شاگردان دو به دو صف بسته به مسجد وارد شده و هر یک در سر جای خود می‌نشتند، همینطور وقت ناهار یک شعر خوانده می‌شد و به جای زنگ ناهار، هر یک سفره نان را باز کرده ناهارشان را می‌خوردند. همین آداب نوظهور سبب قیل و قال مردم شد.

لیکن از این جهت که هیئت تعلیماتی مکتب، نوعاً معمم بودند و شاگردان هر

روز صف بسته نماز می خواندند، علی هذا در اشخاص خارج مؤثر واقع نشد.^(۱)

گرفتاریهای رشدیه:

مؤلف تاریخ فرهنگ آذربایجان می نویسد: «ترتیبات دبستان رشدیه به کلی از اصول مکاتب وقت متمایز بود، بنابراین میان طبقات مردم گفتگوها و انتقاداتی بر پا شد تا این که شیخ الاسلام به یک عده از طلاب و خدمتگزاران خود دستور داد به مدرسه هجوم آورده و شاگردان را با چوب و چماق بیرون ریخته و اثاثیه مدرسه را از بین ببرند. رشدیه خود در آن معرکه غایب بود. رشدیه از این پیش آمد دل شکسته و ملول گشت و شبانه به مشهد فرار کرد.»^(۲)

رشدیه علی رغم تمام کارشکنیها برای پیشرفت مقاصد خود و خدمت به معارف عمومی استقامت و پافشاری عجیبی از خود نشان می داد و در این راه از هیچ چیز نمی هراسید. رشدیه پس از چند ماه باز به تبریز مراجعت نمود و برای چهارمین بار در محله «نوبر» با اطفال فقراء و ایتام مدرسه را دایر و شمار شاگردان را به ۳۵۷ و شمار معلمان را به دوازده نفر رسانید. مکتبداران پریشان شده و از سرسختی رشدیه به جان آمدند، به ناچار به پدر رشدیه میرزا مهدی متوسل شده و او را به شدت تهدید کردند. او نیز صلاح فرزند خود را در این دید که فعلاً مدرسه را منحل کند و برای اینکه سر و صداها بخوابد به مشهد برود. او نیز نصیحت پدر را شنید و چنین کرد، ولی مگر ممکن بود او تسلیم این حوادث گردد؟

رشدیه پس از چند ماه مجدداً از مشهد به تبریز بازگشت، مردم نیز روز به روز بیشتر به منافع تحصیل پی برده و به عامل تحریکات نیز واقف شده بودند. این بود که به محض اعلام افتتاح مدرسه، مردم بدون توجه به تهدیدات عوام، فرزندان خود را به آنجا سپردند و برای پنجمین بار در محله بازار مدرسه را دایر نمود، این بار بیش از

(۱) تاریخ فرهنگ آذربایجان، تألیف مرحوم صفوت، چاپ تبریز، ص ۵.

(۲) همان مدرک، ص ۶.

دفعات قبل مورد استقبال قرار گرفت، این بار نیز مکتب‌داران و دار و دسته آنان تصمیم به نابودی او و مدرسه‌اش گرفتند و جسارت را به حدی رساندند که به مدرسه هجوم بردند و کودکان را مجروح و یکی از آنان را به قتل رساندند. این موضوع چنان وحشتی در مردم ایجاد کرد که رشديه ناچار برای چندمین بار به مشهد گریخت.

او در مشهد هم آرام نرفت، اقدام به تأسیس دبستانی نمود هنوز چند ماهی از تأسیس آن نگذشته بود که مکتب‌داران سنت‌گرای مشهد که از حوادث تبریز باخبر شده بودند، اجامر و اوباش مزدور را تجهیز و به مدرسه جدید ریخته و برای اینکه رشديه دیگر هوس باز کردن مدرسه در مشهد را نکند، با چوب و چماق به جان او افتادند و دستش را شکستند و مدرسه را غارت کردند. متولّی‌باشی به کمک رشديه شتافت، به این ترتیب رشديه مدتی در مشهد باقی مانده و پس از معالجه دستش دوباره به تبریز بازگشت.

برای ششمین بار در «لیلی آباد» مدرسه‌ای دایر نمود، گرچه از نو تحریکاتی به عمل آمد، اما چون گروهی از مردم به صداقت و پایمردی و نیت پاک رشديه معتقد شده بودند، از طرفی در این چند سال پیشرفت کودکان خود را می‌دیدند، بداندیشی و فعالیت مکارانه دشمنان معارف جدید به جایی نرسید و مدرسه مدت سه سال دوام آورد.

در این مدرسه کلاسی نیز برای سالمندان (اکابر) دایر کرد و در مدت نسبتاً اندکی (۹۰ ساعت) تدریس، نوشتن و خواندی را به آنان آموخت. این عمل رشديه سبب شد که اکثریت مردم تبریز هوادار او و سبک جدید او گردند.

مخالفان چون نتوانستند به تحریک عوام پردازند این بار قصد جان رشديه را نمودند و شبی در گذرگاه چند تیر به طرف او شلیک کرده و یکی از آنها به پایش اصابت کرد و مجروحش ساخت. رشديه در آن موقع با توجه به این که دستش را در مشهد شکسته بودند و پایش را نیز در این واقعه مجروح نموده بودند، شعری بدین مضمون خواند:

مرا دوست بی دست و پا خواسته است پسندم همان را که او خواسته است
 رشديه پس از بهبودی، هر چه کوشید مدرسه‌ای تأسیس کند، هیچکس جرأت
 نداشت خانه خود را به او اجاره دهد. رشديه این بار از بهای فروش مزرعه‌ای که
 داشت با اجازه علمای نجف مسجد شیخ الاسلام را که روی دارالفنون بود و
 مزبله دانی بازاریان و مردم رهگذر شده بود تعمیر کرد و آنجا را برای هفتمین بار
 مدرسه نمود. این بار به کوری چشم مخالفان، مبادرت به تهیه میز و نیمکت و تخته
 سیاه که تا آن موقع اصلاً در ایران معمول نبود، نمود و در فواصل ساعات درس مدتی
 را برای تفریح شاگردان در نظر گرفت. با این اقدامات شایان تقدیر و پشتکار و شور
 فراوان دوباره کار او بالا گرفت، ولی مخالفان باز هم ساکت نشستند به مسجد حمله
 کردند و با بیل و کلنگ که به دست خود آورده بودند، دربهای اطاقهای مدرسه را کنده،
 برای تبرک می‌بردند. معلوم شد که این واقعه بدون مقدمه نبوده و این بار مخالفین
 مجهزتر از گذشته شده‌اند، زیرا نارنجکی از باروت و زرنیخ ساخته و اقدام به منفجر
 نمودن ساختمان که مسجد هم بود، نمودند.

گویند: «مفخم الملک پیشکار ولیعهد با رشديه به پشت بام آمده و ناظر این
 جریانات بود. می‌گفت: دیدم رشديه با دیدن این صحنه قاه قاه می‌خندد، با تعجب به
 او گفتم خانه خراب! مردم به حال تو گریه می‌کنند؟ و تو می‌خندی؟ رشديه جواب داد
 از آن می‌خندم که این جاهلان نمی‌دانند که با این اعمال نمی‌توانند جلو سیل بنیان‌کن
 علم را بگیرند. یقین دارم که از هر آجر این مدرسه، خود مدرسه دیگری بنا خواهد
 شد، من آنروز را اگر زنده باشم خواهم دید.»^(۱)

رشديه که پس از نه سال بارها مدرسه‌اش مورد هجوم قرار گرفته و آواره شده
 بود، وضعی را که این بار مشاهده کرد، چنان مستأصل شد که تصمیم گرفت تا مساعد
 شدن اوضاع مانند همیشه از ایران خارج شود. این بود که برای دیدار از طالب‌اف به

(۱) زندگینامه رشديه، ص ۳۳-۳۰.

قفقاز و سپس به مصر رفت.^(۱)

پس از چندی میرزا علیخان امین‌الدوله که به نیک‌نامی و وطن‌دوستی شهرت داشت، به عنوان والی آذربایجان برگزیده شد. چون از جریان رشدیه و پیشرفت دبستان جدید باخبر شد، با تلگراف رشدیه را به تبریز فراخواند. پس از مذاکرات مفصلی با او، اعتقاد عجیبی به او و ابتکارش در تعلیم و تربیت پیدا کرد، لذا تصمیم گرفت برای بیداری افکار عمومی و نجات مملکت از فقر و بدبختی بیسواد و عقب‌ماندگی، از او و نظراتش حمایت کند. به همین جهت با دست او دبستان باشکوهی در محله ششگلان در ساختمان حاج آقا بزرگ بنیاد نهاد و از آن به بعد امین‌الدوله از رشدیه و مدرسه‌اش پشتیبانی و حمایت می‌کرد و او را محترم می‌داشت و این هشتمین مدرسه‌ای بود که در تبریز دایر گردید و این بار که معاندین او دیگر نتوانستند کاری از پیش ببرند، شایع ساختند که رشدیه شخصی بابی و بی‌دین است و این مدرسه نیز جز ترویج بی‌دینی و لامذهبی منظوری ندارد.

دولت مستعجل:

مرحوم رشدیه در تبریز زمانی نسبتاً موفق شد که «امین‌الدوله» با پیشکار خود مظفرالملک به سمت والی آذربایجان وارد تبریز گردید. رشدیه توسط آشنایی خود با مظفرالملک نامه‌ای به امین‌الدوله نوشت که این شعر سر سخن او بود:

من زار و خاکسارم و تو ماه و آفتاب گلها و لاله‌ها دهم از تربیت کنی
امین‌الدوله حاج میرزا حسن رشدیه را به ملاقات خود دعوت کرده و دستور حضوری داد که ۶۰ تن از اطفال یتیم و بی‌بضاعت شهر را جمع کرده و با نفقه او مدرسه باز کند. رشدیه با دل شاد از محل والی بیرون آمد و فوری در کوی «ششگلان» خانه میرزا آقا بزرگ شیرازی را کرایه کرد و ۶۰ تن دانش‌آموز را گرد آورده و آنها را با هزینه والی لباس و کلاه متحد پوشاند. آنگاه با خاطری آسوده که با حمایت

(۱) تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۱.

امین الدوله کسی را جرأت تعرّض نخواهد بود، مدرسه رشدیّه را از نو دایر کرد. مرحوم صفوت مولف کتاب «تاریخ فرهنگ آذربایجان» می‌افزاید: امین الدوله گاهی خود به مدرسه آمده و از نزدیک آموزگاران و دانش‌آموزان را تشویق و نوازش می‌کرد. روزی میرزا رضا صحاف‌زاده که در مدرسه به منزلت و مثابه دانشیار بود لایحه و اشعاری تهیه و در حضور امین الدوله قرائت نمود. مطلع اشعارش این بود:

امروز بزم ما چه عجب رشک گلشن است مانند آفتاب درخشنده روشن است
چون همه را از بانی و مدیر و معلم و متعلم محرک اصلی عشق و ایمان و میهن دوستی و کسب دانش و توسعه فرهنگ بود. با اینکه آموزشگاه رشدیّه به علتی، دیری نپائید، آثار خوبی بخشید و در افکار مردم حس همکاری را تولید کرد.

روزی یکبار اشعار زیر را اطفال مدرسه باهم زمزمه می‌کردند:

باغ و بهشت ما همه گلزار مکتب است	بر قلب ما سرور زدیدار مکتب است
این مدرس شریف که رشدیّه نام اوست	دارالفضائل است و در انتظار، مکتب است
نهج‌البلاغه است و یا روضه صفا	این نزهت القلوب و یا دار مکتب است
بس مردمان طواف در کعبه می‌کنند	ما را طواف بر در و دیوار مکتب است
هر روز جوی علم به بستان قلب ما	جاری زچشمه سار گهربار مکتب است
بر ناز و نعمت دو جهان سرنیاورد	از جان و دل هر آنکه خریدار مکتب است
جانا اگر به روضه رضوان مقیدی	جنّات تجری تحتها الأنهار مکتب است
یا رب به لطف و مرحمت خود نظر نما	بر حال آن عزیز که سالار مکتب است

امین الدوله مدّت کمی سرپرست و عهده‌دار حکومت آذربایجان بود. سپس به پایتخت احضار شد و به مقام صدارت عظمی ارتقاء یافت و خود دانست که با دوری او، متفّذین محل با رشدیّه اعلان مخالفت خواهند کرد، لذا دستور داد که حاج میرزا حسن رشدیّه نیز مدرسه را به تهران انتقال دهد.^(۱)

چون امین الدوله معزول شد و امین السلطان روی کار آمد، کار رشدیّه دوباره به

(۱) تاریخ فرهنگ آذربایجان، مرحوم صفوت، ص ۷-۸.

سختی گرائید، حقوق او قطع شد و او را از ورود به انجمن که خود تأسیس کرده بود مانع شدند و چون اولیاء محصلین کار را چنین دیدند از باب احتیاط که مبدا مخالفین متنفذ رشدیه به آنها یا کودکانشان آزاری رسانند فرزند خود را از دبستان رشدیه بیرون آوردند و کار به تعطیلی مدرسه منجر گشت و رشدیه نیز از ترس مخالفین به آستانه قم پناهنده شد.^(۱)

ظاهر این پیش آمد به جهت آن بوده است که آزادخواهان از جمله شیخ یحیی مدیر روزنامه مجلس مطالب آزادخواهانه خود را در کتابی که برای اطفال رشدیه می بایست، نوشتند و در زیر هزار پرده بعضی بیانات می کردند در بین طبع اعتماد السلطنه، وزیر مطبوعات، کتاب را گرفته و مانع از طبع آن شد و این مطلب را به امین السلطان راپورت داد که مجمعی بر ضد او در مدرسه رشدیه تشکیل شده، امین السلطان چند نفر از خفیه بر آنها گماشت که راپورت اعمال آنها را بدهند. با مدرسه رشدیه هم بواسطه مؤسس آن که امین الدوله بود و برای آنکه در بیداری اهالی ساعی بودند، بد شد.... اکیداً به آقا بالاخان سردار افخم سپرد که این اشخاص را باید پیدا کنید و به او حالی کرد که در مدرسه رشدیه خبری هست و به هر شکلی بود خان باباخان نامی به عنوان ناظمی رخنه در مدرسه کرده میرزا حسین برادر میرزا حسن رشدیه را با خود متفق کرده و او را به «قطریه» برده، سیصد تومان میرزا حسین گرفت و نوشت که من می دانم برادرم با شیخ یحیی و آقا سید حسن حبیل المتین و میرزا محمد علی خان و مشیرالملک همه بابی اند و این فتنه ها را برپا می کنند و این اوراق خط آنهاست.^(۲)

ناظم زاده کرمانی می نویسد: حاج میرزا آقا هم دانست که این مردم قابل نیستند، خرده خرده از حرارت افتاد و برای ترویج مقصود خود، روزنامه ای ایجاد کرد موسوم به «مکتب». خواست که در روزنامه مردم را بیدار کند و به ترویج معارف بکوشد،

(۱) تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۱، ص ۳۷۸.

(۲) تاریخ تمدن بیداری ایرانیان، ج ۲، ص ۴۷۱، چاپ آگاه.

لیکن وزیر انطباعات (مطبوعات) از روزنامه او و سایر جراید جلوگیری کردند و در این اثنا او را به پیش عین الدوله بردند. او گفت: «این شخص را اگر به حال خود گذارید، علاوه بر اینکه می‌خواهد القاء را تغییر دهد، روزنامه‌نویس هم شده است.» گناه روزنامه‌نویسی کمتر از گناه مدرسه تأسیس کردن نیست و گاه‌گاهی هم به کتابخانه ملی می‌رود که این هم گناهی است که عفو ندارد، بعضی اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع می‌کند خبر دادند به عین الدوله که میرزا حسن مدیر رشدیه را دیدند که شب‌نامه منتشر می‌نموده است.^(۱)

بالاخره مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه با تحمل سختیها برای سعادت مردم ایران دو چیز را دنبال می‌کرد: آزادی و فرهنگ. آنگاه که رژیم ایران تغییر یافت فرمان مشروطه صادر شد، رشدیه در کلات زندانی بود.

آنکه را سر دو سر آزادی ملت دهد هیچ باکی در دل از بیرحمی جلاد نیست «شادروان رشدیه اگر هیچ نداشت جز تصنیف دو کتاب «کفایة التعلیم» و «نهایة التعلیم» جا داشت که ایرانیان به ویژه روشنفکران از زنده و مرده او قدردانی نمایند، کجا که بیست و هفت جلد کتاب نوشته است. جملات زیر نمونه‌ای از مندرجات کتاب اوست: اجلال علما واجب است اگر ایشان علم را تحقیق نکنند. استغناء طبع، دولت پاینده است. ایراد در کار نیک کسان، عادت ناکسانست. نه هر که به ظاهر حقیر است، لایق تحقیر است. اکسیر احمر عبارت از تکمیل فضایل روحست و رفع رذایل نفس، عین آجل سرمدی را بالذائد معجل سرسری از دست مده. مؤخر را مقدم داشتن مقدم را از دست دادن است. «الرذائل» لقب جهل است چنانکه «ام الفضائل» لقب علم. در آمد را سه ثلث باید کرد: ثلث اول هزینه زندگی، ثلث ثانی ذخیره، و ثلث ثالث احسان.

سختی کشی ز دهر چو سختی دهی به خلق در کیفر فلک غلط و اشتباه نیست^(۲)

(۱) همان کتاب، ج ۲، ص ۴۳۱-۴۳۰.

(۲) تاریخ آذربایجان، صفوت، ص ۱۲.

فعالتهای سیاسی رشدیه:

مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه، اندیشمند و عالم مرفعی، شخصی زنده و پرتحرک بود و سری پر شور و روحی ناآرام و انقلابی داشت با روحیه انقلابی با اعلام خطر در برابر استبداد و استعمار ایستاد و در مقابل انبوه مخالفین خود از گروههای مختلف مقاومت کرد و مخالفتهای آنها نه تنها از فعالیت او نکاست بلکه فعالیتش را دو چندان کرد و سخنان پرشور او افرادی را زنده نمود و دانستند که در همچو شرایطی چه وظیفه‌ای دارند.

رشدیه نهضت خود را در دو خط متوازی پیش می‌برد:

یکی اینکه در بیدار کردن مردم از هیچ تلاش و کوشش فروگذار ننمود و در این رابطه روزنامه «مکتب» و «تهران» را منتشر می‌کرد^(۱) و مقالات ضد استبدادی و استعماری می‌نوشت و مردم را به استقلال فرهنگی دعوت می‌نمود و هم شبانه در محلات تهران به ویژه اطراف عمارت سلطنتی شب نامه پخش می‌کرد و در مدرسه و منزل خود افرادی را دور خود جمع می‌نمود آنها را به افکار بلند خود آگاه می‌ساخت و نیز در منزل خود با آزادیخواهان و مشروطه‌خواهان انجمنی تشکیل می‌داد و با همکاری آنها میان گروههای مخالف هماهنگی ایجاد می‌کرد.

دوم اینکه با تأسیس مدرسه به سبک جدید از نفوذ فرهنگی استعمار جلوگیری می‌کرد و هدفش این بود که فرهنگ و اداره مدارس از دست علما و رجال آزادی‌خواه ایران، خارج نشود و به دست بیگانگان و بیگانه پرستان نیفتد.

قدمی که رشدیه در تأسیس مدارس جدید در ایران برداشت، دیگران را نیز تشویق نموده و به این کار واداشت. در پرتو این اقدام فرهنگی مدارس جدید دیگری در سرتاسر ایران باز گشوده شد.

(۱) ظاهراً روزنامه تهران، همان روزنامه مکتب است که در اواخر به «تهران» موسوم گردید.

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۰۷

مدارسی که مقارن رشدیه تأسیس شدند:

مدرسه شرف - محل اول مدرسه دروازه شمیران، تاریخ تأسیس ۱۳۱۶ هجری قمری مدیر مرحوم میرزا علی اکبرخان، ناظم الاطباء.

مدرسه مظفریه - محل مدرسه اول مدرسه نزدیک دروازه حضرت عبدالعظیم افتتاح چهارم جمادی الثانی ۱۳۱۶ ه.ق مدیر مدرسه شیخ مهدی کاشانی.

مدرسه افتتاحیه - محل اول مدرسه سنگلج، تأسیس جمادی الاولی ۱۳۱۶ مدیر مدرسه مفتاح الملک.

مدرسه علمیه - محل اول مدرسه حدود اوایل خیابان لاله‌زار. تأسیس ۱۳۱۶ ه.ق رئیس، مرحوم حاج مخبر السلطنه.

مدرسه سادات - محل اول مدرسه، شاه آباد جنب منزل امیرخان سردار، ذیحجه ۱۳۱۶ ه.ق مؤسس حاج میرزا یحیی دولت آبادی.

مدرسه ابتدائیه - محل اول مدرسه، همان محل مدرسه علمیه لاله‌زار تأسیس ذیحجه ۱۳۱۶ ه.ق تحت نظر مرحوم حاج مخبرالسلطنه.

مدرسه دانش - محل اول مدرسه آب منگل، خیابان ماشین سابق و ری امروز، تأسیس محرم ۱۳۱۷ ه.ق مؤسس شاهزاده ارفع الدوله دانش.

مدرسه ادب - تاریخ تأسیس ذیحجه ۱۳۱۶ ه.ق مؤسس مترجم الدوله تفرشی.

پس از تهران، دومین شهری که از نظر تأسیس مدرسه سهم مهمی دارد تبریز است. در این شهر علاوه بر مدرسه مرحوم رشدیه مدارس ذیل نیز تأسیس یافت:

مدرسه کمال - تاریخ تأسیس ذیحجه ۱۳۱۷ ه.ق مدیر اول میر حسین خان طبیب‌زاده.

مدرسه لقمانیه - تاریخ تأسیس ذیحجه ۱۳۱۷ ه.ق مدیر اول لقمان الممالک. شهر رشت نیز به همراه تهران و تبریز از شهرهایی است که قدیمی‌ترین مدارس جدید را داشته است و نخستین مدرسه آن مدرسه شرافت است که در ۱۷

شوال ۱۳۱۷ ه.ق. تأسیس، و مؤسس آن نصرالسلطنه امیر اکرم بوده است.^(۱)

در اصفهان مقارن همین سالها یکی و دو مدرسه باز شد، ولی مخالفت برخی از مغرضین نگذاشت که پایدار بماند. از جمله در محله شهشهان که سید علی نقی نامی که باسواد و انگلیسی دان بود، مدرسه‌ای در خانه خود باز کرد و شخصی دیگر همانم او که سید هم بود و در نظام اصفهان سرهنگ بود. پیش از او مدرسه‌ای باز کرده بود که به همان سرنوشت دچار شد و دو نفر دیگر به نام میرزا علی خان دجاجی، جواد صراف نیز مدرسه‌ای تأسیس کردند که همان سرانجام را داشت به اضافه حدّ شرعی که به حاجی جواد زده شد.^(۲)

بعضی از این مدارس که به وسیله اشخاص خیر تأسیس شده بود، تمام مصارف مدرسه و شاگردان را از ناهار و شام و کتاب و غیره آنها متحمل بودند، ولیکن مدارس دیگر از طریق اخذ شهریه از شاگردان اداره می شدند و افراد خیر نیز به مخارج مدرسه کمک می نمودند، این مدارس از نفوذ فرهنگی غرب در سطح پایین تا حدودی کاست و به قول بعضیها باعث ترقی وطن گردید.

دوران پیری رشديه:

رشديه پس از سالها تلاش و کوشش و رنج تأسیس مدارس جدید فراوان در اغلب شهرهای ایران، سرانجام در پایان عمر و دوران بازنشستگی به شهر مقدس قم انتقال یافت و تا آخر عمر در آن شهر سکونت گزید و در همان سال ورود خود ۱۳۱۵ شمسی، مدرسه‌ای شش کلاسه در تکیه ملا محمود به اسلوب جدید بنیادگذار و با کمک مالی مختصری اداره می کرد و شخصاً در پیشرفت نوآموزان نظارت و تعلیم دانش آموزان کلاسه‌های اول و دوم را خود شخصاً به عهده داشت و تا آخر عمر با وجود کبر سن در دبستان تدریس می نمود. روزی در موقع تدریس در کلاس بیهوش

(۱) مجله آموزش و پرورش، سال ۲۶، ش ۱۵، ص ۶۳۸-۶۳۷.

(۲) راهنمای کتاب، سال ۱۷، ش ۴ و ۵ و ۶، ص ۳۹۹.

افتاد، پزشک بر بالینش آوردند، چون به هوش آمد پزشک به او توصیه کرد که در این سن با توجه به ضعف جسمانی از تدریس خودداری و استراحت نماید ایشان با کمال ناراحتی گفت: «چرا غافلید؟ اگر در همان ساعت که ضعف کرده بودم و چشم از این عالم می‌بستم، قطعاً جایم در بهشت بود. چه سعادتی از این بالاتر که معلم در حین اجرای امر مقدس تعلیم بمیرد. حیف که سعادت یاری نکرد.»

رشدیه وصیت کرد: «ما در محلی به خاک سپارید که هر روز شاگردان مدارس از روی گورم بگذرند و از این بابت روحم شاد شود.»

مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه در تاریخ ۱۹ آذرماه ۱۳۲۳ شمسی مطابق ۱۳۶۳ هجری قمری در سن ۹۷ سالگی در شهر مقدس قم به درود حیات گفت و روی دوش شاگردان مدارس قم در قبرستان نو به خاک سپرده شد و روی سنگ قبرش نوشته شده:

«آرامگاه حاج میرزا حسن رشدیه. اول مؤسس مدارس جدید در ایران. ۱۹ آذرماه ۱۳۲۳.»^(۱)

اشعار ذیل را نویسنده و محقق و شاعر آقای نیکوهمت به مناسبت درگذشت مرحوم میرزا حسن رشدیه سروده است:

یگانه پیر معارف ادیب و دل آگاه	دریغ و درد که رفت از میانه مردم
یگانه حامی دین پرور معارف خواه	یگانه خادم فرهنگ در زمانه ما
که کرده است پس ارشاد مردم گمراه	ادیب و فاضل و روشن ضمیر «رشدیه»
به چشم مردم عامی است خادمی یکتا	به پیش اهل بصیرت معلمی داناست
که گر شمار کنی بود قرب بر پنجاه	گشود مدرسه‌ها در سراسر کشور
مگر که کشتی دانش برد به لنگرگاه	چه رنجها که تحمّل نمود رشدیه
به فضل و معرفت اوست بهترین گواه	کتاب جامع صد درس و نامه و مکتب
نبود در طلب ارتقاء و منصب و جاه	به راه کسب فضائل همیشه کوشا بود

(۱) زندگینامه پیر معارف رشدیه، ص ۲۳۶.

به نام نیک مخلصد بماند و جاوید کنون که دامنش از روزگار شد کوتاه
 مرحوم محمد علی صفوت در ارتباط با ماده تاریخ فوت رشديه گفته است:
 آشنایی درآمد از در و گفت خبری بد شنیدم از رادیو
 گفتم ای بوم چیست وقعه شوم دل برآشفست آشکار بگو
 گفت بشنیدم این نواز جهان رفته رشديه حیف باد از او»

۱۸۷۱ - پروفیسور محسن هشترودی (م ۱۳۶۹ ه. ق.)

پروفیسور محسن هشترودی در تاریخ ۲۲ دی ماه سال ۱۲۸۶ ه. ش در یک خانواده محترم و معروف تبریز به دنیا آمد تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خویش در



دبستانهای اقدسیه و سیروس تهران و تحصیلات دبیرستانی را در دارالفنون به پایان برد، سپس برای ادامه تحصیل به فرانسه رهسپار گردید و رشته مهندسی مکانیک را در آن کشور به پایان رسانید و به ایران بازگشت. او پس از مراجعت در دارالمعلمین موفق به اخذ لیسانس در رشته ریاضی گردید و در سال ۱۳۱۳ شمسی مجدداً به فرانسه بازگشت و در ادامه تحصیلات خویش موفق به اخذ لیسانس در رشته های ریاضی دانشکده علوم دانشگاه سوربن

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۱۱

پاریس و سپس موفق به اخذ درجه دکترای علوم ریاضی آن دانشگاه گردید. پایان نامه دکترای او رساله‌ای است در زمینه‌ای «فضاهای تصویری با الصاق قائم» که با درجه ممتاز موفق به گذراندن رساله مزبور گردید. او پس از مراجعت به ایران به عنوان دانشیار در دانشکده علوم دانشگاه تهران و دانشسرای عالی به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۱۹ ش. به کسب سمت استادی دانشگاه نایل آمد.

او علاوه بر تدریس به کارهای اداری و اجرایی مانند ریاست فرهنگ تهران - ریاست دانشگاه تبریز، ریاست دانشکده علوم دانشگاه تهران منصوب و ضمن تدریس به ایراد برخی از سخنرانیها در کنگره‌های ریاضی بین‌المللی به کشورهای اتحاد جماهیر شوروی، انگلستان، آمریکا، هلند، رومانی، فرانسه، پاکستان و ... عزیمت کرده و با بسیاری از دانشمندان جهان نیز آشنایی و مکاتبه داشت و مدتی نیز در دانشگاه «هاروارد» آمریکا تدریس می‌کرد.

دکتر هشتودی یکی از چهره‌های انگشت‌شمار بین‌المللی است که دانش و تجربه او در سطح جهان مطرح می‌باشد، بویژه در علوم فضایی نظریات او مورد توجه پژوهشگران این علوم می‌باشد.

ادبیات:

شادروان هشتودی علاوه بر مقام علمی در عرصه ادب نیز تبحر و مهارتی داشت و اشعاری سروده است: از باب نمونه

در آن دم نقش این دنیا نهادند	که داغ مهر تو بر ما نهادند
به هر سروی که اندر بوستان است	نشانی ز آن قد و بالا نهادند
به صحرا تا بگرید چشم مجنون	نشان چهره لبلا نهادند
زمین در سیر خود سرگشته می‌رفت	رواق گنبد خضرا نهادند
به شکوه هر لپی را می‌گشودند	سرانگشتی بر آن لبها نهادند
به دل ره برده با افسون و نیرنگ	هزاران رنج پا بر جا نهادند

ز طوفان بلا سرمست جستند مرا در کنج غم تنها نهادند^(۱)

* * *

هر آنکس را که اندر دل غمی نیست به صورت آدم اما آدمی نیست
پرفسور محسن هشترودی، عالم فیزیک و دانشمند شهیر و ادیب گمنام و
انسان وارسته‌ای بود که از شهرت جهانی برخوردار بود. مهم‌تر آنکه او نام نیک و
معلومات ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت و رفت. نگارنده جنبه‌های ادبی و
شعری او را از مقاله آقای دکتر روشن ضمیر آورده است.

گفتار روشن ضمیر:

آقای دکتر روشن ضمیر می‌نویسد: پرفسور هشترودی را شایسته‌ترین نابغه
می‌دانم و تنها استادی که از لحاظ وسعت معلومات در سطح بالا بود ...

۱۸۷۲ - محمد علی تربیت (معاصر)

مرحوم محمد علی تربیت، یکی از رجال فرهنگ و معارف آذربایجان می‌باشد
و خدمات ارزنده‌ای به معارف کشور انجام داده است. مرحوم صفوت می‌نویسد:
«از تاریخ مرداد ماه ۱۳۰۰ شمسی، آقای تربیت مسئولیت امور فرهنگ و اوقاف
آذربایجان را به عهده گرفت و در اجراء و امضای امور جاری اداری آقای فیوضات
همچنان باقی بود، لیکن قسمت کارهای اداری اوقاف مستقل بود و متصدی نداشت و
این بخش به عهده نگارنده موکول گردیده بود. مرحوم تربیت به تشکیل انجمن ادب
و نگارش مجله گنجینه معارف و تأسیس کتابخانه دست زد و نگارنده نیز از همکاری
نزدیک دریغ نداشت و این شعر از نگارنده در ماده تاریخ تأسیس آن می‌باشد.
روان دانش و فرهنگ از این مؤسسه شاد به «شین» و «غین» شد این شهر با کتاب آباد

(۱) تذکره شعرای آذربایجان، ج ۳، ص ۷۱۸-۷۱۵، تألیف آقای محمد دبیم.



چون تعداد کتابها به ۲۱۲۷ جلد رسید فهرست آن را با نظامنامه داخلی تهیه و چاپ شد. این کتابخانه سومین کتابخانه‌ای است که توسط آن جناب تأسیس شده است.»

مرحوم میرزا محمد علی تربیت فرزند میرزا صادق، پسر میرزا جواد، پسر میرزا علی اکبر، پسر میرزا مهدی خان استرآبادی - که کتابهای تاریخ جهانگشای نادری و ذره نادره از آثار اوست، و نیز وزیر و منشی نادرشاه افشار

می‌باشد. در سال ۱۲۵۶ ش در تبریز تولد یافت. پس از خاتمه تحصیلات ابتدایی و مقدمات علوم متداول زمان خود به تحصیل علوم طبیعی و ریاضی و هیئت پرداخت. از سال ۱۲۷۲ و ۱۲۷۴ ه. ش در مدرسه دولتی «مظفری» تبریز، مدتی تدریس کرد و بعد با تشریک مساعی عده‌ای از فرهنگیان، مدرسه «تربیت» را تأسیس نمود و بعد از تعطیل مدرسه مذکور تا سال ۱۲۸۱ ش. معلم هیئت و جغرافیا و ادبیات مدرسه «لقمانیه» تبریز بود، و در همین ایام به اتفاق برادر خود میرزا علی محمدخان کتابفروشی دایر کرد که عهده‌دار توزیع روزنامه‌ای بود. آن کتابفروشی مرکز تجمع عده‌ای از آزادی‌خواهان گشت و گویا چندی بعد از تأسیس این کتابخانه نخستین کتابخانه ملی را با کوشش اشخاصی مانند: ملک المتکلمین، سید نصرالله تقوی و نصرت السلطنه در تهران ایجاد نمود که مانند کتابخانه تبریز مرکز تجمع آزادی‌خواهان گردید. میرزا محمد علی چندی نیز مغازه دوافروشی باز کرد و در آنجا

باز هم روشنفکران تبریز با هم ملاقات و تبادل نظر می‌کردند.

میرزا محمد علی در سال ۱۲۸۱ ش. به اتفاق یوسف اعتصام الملک، میرزا حسین خان عدالت و سید حسن تقی‌زاده (که برادر زن میرزا محمد علی می‌باشد) مجله «گنجینه فنون» را که به صورت نیم‌ماهه منتشر می‌شد به مدت یک سال انتشار داد. و در حدود یک سال قبل از اعلام مشروطیت به اتفاق سید حسن تقی‌زاده و میرزا حسین خان طبیب‌زاده (مدیر مدرسه و روزنامه کمال تبریز) عازم مصر شد و ظاهراً در انتشار روزنامه کمال که در حدود یک سال در مصر انتشار یافت همکاری نمود (۱۳۲۳ ه.ق). میرزا محمد علی پیش از پدید آمدن مشروطیت که یکی از رجال آزادیخواه آذربایجان بود، در این راه زحمات بسیاری را متحمل شد و نیز در همان دوران روزنامه «اتحاد» را به چاپ می‌رساند تا مردم را برای اتحاد جهت خواست آزادی آماده و روشن سازد و در این راه خدمت مهمی به ترویج معارف و آشنا کردن مردم به اصول حکومت ملی نمود. بعد از صدور فرمان مشروطیت (۱۲۸۵ ش) و کشمکش‌هایی که میان تبریز و دولتیان رخ داد یکی از افراد مؤسس مجلس سری یا کمیته غیبی (زیرزمینی) تبریز بود که با همت سایر همفکرانش به یک کار ارجداری اقدام کردند و آن این که دسته‌ای به نام «مجاهد» پدید آوردند. بعد از بمباران مجلس شورای ملی یعنی خانه ملت، چون شور و مشورت در مجلس عالی را منحل نمایند و به جای آن یک «هیئت مدیره» از افراد مطلع و مورد اعتماد عمومی، مرکب از دوازده نفر انتخاب کنند و با همان اختیارات مجلس عالی تا افتتاح مجلس شورای ملی زمامدار مملکت باشد، مجلس عالی پذیرفت و تمام اختیارات خود را به آن تفویض کرد و وزراء مکلف شدند از تصمیمات آن هیئت اطاعت کنند و میرزا محمد علی یکی از آن دوازده نفر بود.

میرزا محمد علی چندی پس از صدور فرمان مشروطیت بر اثر انقلاب و شورش‌های داخلی، به خارجه مسافرت کرد و مدتی در اسلامبول و آلمان و کشورهای اروپایی اقامت نمود و در انگلستان با «ادوارد براون» و سید حسن تقی‌زاده

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۱۵

در کتابخانه‌های بزرگ به مطالعه و تحقیق کتب ایرانی می‌پرداخت و در نتیجه اطلاعات گرانها از کتب قدیم و جدید کسب کرد. در جنگ جهانی اول در کمیته‌ای که برای نجات ایران از فشار همسایگان در برلن پدید آمده بود شرکت کرده و با اعضای آن به همکاری پرداخت و پس از مراجعت از این سفرهای دور و دراز در سال ۱۳۰۰ ش. نخستین بار به ریاست معارف آذربایجان شرقی تعیین شد و در همان اوقات (۱۳۰۱ ش) بود که مجله «گنجینه معارف» را که به صورت ماهانه منتشر می‌شد و در حدود هشت ماه دایر کرد علاوه بر آن در همان سال انجمنی به اسم «مجمع ادب» تشکیل داد که جلساته‌اش هفته‌ای یک بار در اداره فرهنگ بر پا می‌شد و به حکم علاقه‌ای که به کتاب و کتابخانه داشت یکی از اطاق‌های اداره را برای جمع‌آوری و نگهداری کتاب تخصیص داد تا کتابخانه امروزی «تربیت» را بنیان نهاد و تا سال ۱۳۰۴ ه. ش. دوبار به ریاست فرهنگ منصوب شد و در اندک مدتی مدارس متعددی دایر کرد به خصوص در تأسیس مدارس دخترانه که کمتر سابقه‌ای در آذربایجان داشت، همت گماشت.

از سال ۱۳۰۵ تا ۱۰۶۶ ش. ریاست معارف گیلان را عهده‌دار شد و از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ ش. ریاست شهرداری تبریز به او محول گشت. در این دوره گورستان بزرگ «گنجیل» (به فتح گاف) به همت وی تبدیل به گردشگاه زیبایی بنام «باغ گلستان» گشت و در زمان شهرداری او خیابان فردوسی و تربیت ساخته شد. اقدامات بسیار مهمی در زمینه عمران و آبادی انجام پذیرفت و نیز در دوره‌های دوم، هشتم، نهم و دوازدهم از طرف اهالی تبریز به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد.

آثار او:

از مرحوم تربیت به دلیل مطبوعاتی بودن آثار متعددی باقی مانده است که از آن

میان:

۱ - دانشمندان آذربایجان: پیرامون حدود ۱۰۰۰ تن از رجال علمی و مذهبی و

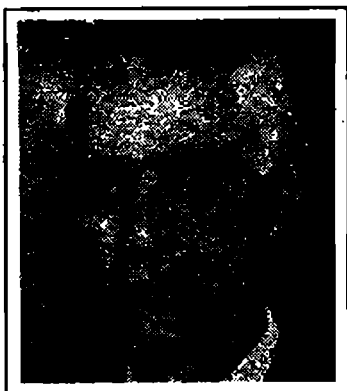
ادبی و سیاسی و ... این کتاب بارها به چاپ رسیده است و صدها بار به بازنگری و بازسازی و افزودن منابع و مراجع مطالب و ویراستاری دارد و یقیناً ارباب قلم آن خطه به این مهم عنایت دارند.

۲- اوغنون: مجموعه مقالات و آثار قلمی آن شادروان می باشد که در جراید و مطبوعات آنروز انعکاس داشته است اخیراً در تبریز چاپ و انتشار یافته است.

۳- از آثار ماندنی آن مرحوم، کتابخانه تربیت با نقایس و گنجینه های ارزشمند کتابی است که هم اکنون موارد استفاده و مراجعه ارباب دانش و دانشجویان می باشد.

۱۸۷۳ - میرزا باقر حکمت (متوفی حدود ۱۳۷۰ ه.ق)

شادروان حاج میرزا باقر حکمت، فرزند عبدالله به سال ۱۲۶۳ ه.ش در تبریز متولد گردید. تحصیلات مقدماتی را پیش جد مادری اش مرحوم حسین ادیب فرا گرفت. او علم طب را از دکتر عبدالحسین فیلسوف الدوله مؤید انکماء فرا گرفت. به مدرسه دارالفنون راه یافت، پس از گذراندن کلاس P.C.N به کلاسهای بالا ارتقاء یافت. او در سال ۱۲۸۶ مدرسه حکمت را تأسیس نمود و در سال ۱۲۹۷ معلمی شیمی و علوم طبیعی مدرسه دولتی محمدی را به عهده گرفت. پس از تأسیس مدرسه خودش به اداره آن پرداخت.



پس از انتقال به تهران به مشاغل مهم و برجسته ای منصوب گردید. عضویت دادگاه اداری و عضویت کمیسیون ترفیعات و رئیس کتابخانه فنی وزارت فرهنگ، مأمور بازرسی حوزه های فرهنگی آذربایجان، خراسان و سرپرستی دبیرستان شرف تهران و مدتها به عنوان بازررس وزارتى انجام وظیفه نمود.

صاحب تاریخ فرهنگ ایران، آقای حسین امید در حق او می نویسد:

«آقای حکمت به سال ۱۳۲۷ هجری قمری، مؤسس مدرسه حکمت می باشد. این مدرسه در اندک مدتی به ترقیات بزرگی نائل آمد و از مدارس مهم و منظم تبریز به شمار آمد آقای حکمت سالها مدیریت مدرسه را شخصاً عهده دار بود. آقای حکمت از خدمتگزاران جدی و نامور فرهنگ تبریز می باشند. مدرسه حکمت پس از مسافرت به تهران بوسیله اداره فرهنگ اداره می شود.»^(۱)

آقای حکمت در تألیف و ترجمه کتاب نیز زحمات فراوان کشیده است. از آثار چاپی وی اخلاق حکمت و اخلاق و نوابوگان و علم الاشیاء و گیاه شناسی می باشد.^(۲)

طریقه حکمت آمیز:

از تصادف روزگار کتابخانه نویسنده محترم «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت» مرحوم دکتر مجتهدی از طریق وارث ایشان مصطفی مجتهدی برادرزاده مکرّمش (چون آن مرحوم فرزند نداشت) به کتابخانه اینجانب منتقل شده بود. در بین کتابهای مفیدی که بخشی از آنها به کتابخانه آیه الله مرعشی تحویل شد، چند صفحه نوشته ادبی چاپی اهدایی مرحوم حکمت وجود داشت که به شادروان دکتر مجتهدی اتحاف شده بود. شعر بلندی پیرامون «بغداد» از آقای سلیمی با توضیحات ادبی از آقای علی اصغر حکمت وجود داشت که به تناسب سخنوران و شاعران آذربایجان در ذیل شرح حال آقای حکمت نقل می کنیم با اندک تناسب، و ثواب آنرا به روان مرحوم مجتهدی هدیه می نمایم.

(۱) تاریخ فرهنگ، ص ۱۹.

(۲) تاریخچه وجه تسمیه مدارس، رضا امین مبحانی، ص ۳۱-۳۰.

۱- بهار بغداد

بر دجله وزان [۱] گشت ز نو باد شمالی قد زال عن القلب سنائی [۲] و ملالی
 گویی که فلک داد به بغداد [۳] یکی باغ کآراسته از لاله و گل، شهر و حوالی
 نوروز به فروردین پس سوخته اسفند بغداد فروزان شده زاسفند جلالی
 اسرار طبیعت که نهان بود عیان گشت ما کان من السرّ خفی عنک بدئی لی
 بلبل به صحاری همه جا خوانده اغائی [۴] تا باد بهاری کند املاء امالی [۵]
 بستان ز اژاهر [۶] همه گسترده جواهر شبنم به حدائق همه افشاند لئالی
 زلف و رخت ای ماه چو شب کرده مرا روز این است نصیب من از ایام و لیالی

۲- حکایات ایام

خوشبوی مشام چو شد از شمه دلخواه
 گردید عیان شاهد بغداد به ناگاه!
 بغداد کند ساز حکایات پر از سوز
 از گردش ایام کزان نیست کس آگاه
 زان شهر مدور که بنا گشت ز منصور [۷]
 زان جسر معلّق که به ارونند [۸] کند راه
 از مرثیه سعدی [۹] و از مفک هلاکو [۱۰]
 از مدرسه خواجه [۱۱] و از جیش ملکشاه [۱۲]
 زان قصر که ویران شده از عصر خلافت [۱۳]
 ز آن مدرسه کو مانده ز مستنصر بالله [۱۴]
 از آن همه لشکر که بدو تاخت، ز هر سو
 از فرس و هم از ترک ز سلطان و شهنشاه [۱۵]

مهر تو بما عکس نیفکند به بغداد
ز آئینه رخسار تو ای ماه دو صد آه!

۳- طاق کسری

در خاطر اگر هست ترا سیر سفاین
از دجله سفر [۱۶] ساز یکی، ره به مداین [۱۷]
بنگر به مدائن تو یکی طاق شکسته [۱۸]
از گردش گردون خطا پیشه خائن!
از خسرو عادل^(۱) همه آئسار نمایان
وز چرخ معاند همه کردار ماین!
شاهی که به دوران وی از دانش و از داد
آموده خلائق بُد و آکنده خزاین
بس حکم که می‌راند ز بغداد به کابل
بس جیش که می‌خواند به سنجار [۲۰] ز قاین [۲۱]
آغاز چنان بود به تدبیر مساعد
انجام چنین گشت، ز تقدیر مابین
بر کون و مکان خامه تقدیر روان است:
«جَفَّ قَلَمُ الْغَیْبِ عَلٰی مَا هُوَ کَاتِبُ!» [۲۲]

۴- به سوی فرات

از دجله بیا روی عزیمت به فرات آر [۲۳]
سوی من پابست جفا دست نجات آر

(۱) عدل نوشیروان همانند اصل سلطنت او مخدوش و جای گفتگو است. مگر آنکه گفته شود او نسبت به اسلاف خونخواه خویش، کم‌خون‌ریزتر بوده است! (مؤلف)

بر تشنه لبان بوسه‌ای از فیض دولب بخش
 بر مرده دلان جرعه‌ای از آب حیات آر
 صحرا همه از قنات خود، نخلستان کن
 دریا همه از دیده‌ما، در حرکات آر!
 حیوان و نبات است به جنبش، تو جمادی!
 انسان شو، و یادی تو ز حیوان و نبات آر
 آن خط غباری که ز جاده است به صحرا
 بنوشته که در دشت بلا پای ثبات آر
 زیر قدمت خار و خشک، لاله و گل دان
 پیش نظرت در و گهر رمل و حصاة [۲۴] آر!
 «بحرین هما يلتقيان» [۲۵] برزخ من بین
 زان دیده به کن دجله وزان دیده فرات آر!

۵- اطلال بابل

برخیز برانیم به اطلال [۲۶] ز بابل [۲۷]
 بر ربیع فشانیم بسی اشک چو وابل! [۲۸]
 از بخت نصر [۲۹] تا که به سیروس [۳۰] و سکندر [۳۱]
 صد شاه ببینیم در آن عرصه، مقابل
 هر خشت کند یاد ز آشور [۳۲] و ز کلدی [۳۳]
 هر سنگ برد نام ز یونان و سواحل [۳۴]
 با خاک برابر همه جئات معلّق!
 در خاک نهفته همه مردان مقاتل!
 بس نکته کنی درک ز تحقیق اواخر [۳۶]
 بس راز کنی کشف، ز تاریخ اوایل

آن برج که افکند تلبیل به زیانها [۳۷]
 از دور زمانها، به زمین گشته معادل!
 ای زهره جین باز پوشان تو ز «ماروت» [۳۸]
 جز چشم تو دیگر نبود سحر به بابل [۳۹]

۶- سلامی از دارالسلام

ما راست دو هفته، که به بغداد مقام است
 سال غم ما، بی رخت ای ماه تمام امیت
 سوگند به درگاه اماین هسماین [۴۰]
 کاندر رخت ای دوست مرا عشق امام است!
 شبهای عراقم، همه با روی تو روز است
 ایام عراقم، همه بی روی تو شام است
 از سیل سرشکم همه بغداد خراب است
 خون جگر آن آب که از دجله به کام است!
 با جود تو بر برمکیان [۴۲] نیست نیازم
 با مهر تو هارون [۴۳] به درم همچو غلام است
 با پسته لیان باده و بادام حلال است
 در فندق بغداد [۴۴] به من بی تو حرام است!
 این قطعه سلامی است ز رنجور «سلیمی» [۴۵]
 کاورده به درگاه تو از دار سلام [۴۶] است
 بغداد، فروردین ۱۳۳۱ ه.ش.^(۱)

(۱) توضیحات به قلم علی اصغر حکمت:

۱- دجله: دجله به فارسی اروند رود و به السنه خارجی Tigris نام شطی است در آسیای غربی که از
 لعل

چنانکه کوهستان ارمنستان برخاسته و بعد از عبور از دپاریکر - و موصل - و بغداد - با فرات متصل شده و شط العرب را تشکیل می دهد و متجاوز از دو هزار کیلومتر طول آن است.

قال یاقوت: «دجله لا تدخله الالف و اللام، هو نهر بغداد اول مخرجه من موضع یقال له - عین دجله - علی مسیرة یومین و نصف من «آمد» و ینصب فیہ و دیان کثیرة فی ارمینة و الجزیرة حتی یوافی الموصل ثم بغداد ثم واسط. فاذا انفصل عن واسط الی خمسة انهر عظام، کلها تحمل السفن، ثم تجتمع هذه الانهار ایضاً و ما یضاف الیها من الفرات. ثم یمز بعد ذلك بالبصرة ثم بعبادین (آبادان) ثم ینصب الی بحر الهند» و قاضی تنوخی را در وصف شامگاه دجله این قطعه بدیع است:

آحسن بدجله والدجی منصوب والبدر فی افق السماء مغرب
فکسانها فی سباط ازرق وکانه نیاطر از مذهب

۲ - سناب: سمن الشینی سامة و ساما و سمن منه - مله - فهو سؤوم. (المنجد)

۳ - بغداد: Baghdad پایتخت دولت عراق - در کنار دجله که تا سال ۶۵۶ همرکز خلافت عباسی بود. در وقت حاضر مرکز سیاست و تمدن و صنایع و فرهنگ کشور عراق است. در محل این شهر عظیم قبل از اسلام قریه ای واقع بوده که امروز به «صالحیه» معروف است و در سمت مغرب بغداد قرار دارد، و آن ناحیه را در عصر ساسانی «بادوریا» می نامیده اند، و این نام تا قرن هشتم هجری باقی بوده است. و در همان ناحیه ویرانه قصر شاپور اول پادشاه ساسانی باقی است که در زمان عباسی به «قصر عیسی» نامبردار بود. و در شمال قصر شاپور دهات دیگری بوده موسوم به «سونایا»، «ماورا»، «تالا»، «کرخ» و «براته» که بعدها همه این محال جزء شهر بغداد شده اند. وجه تسمیه بغداد را آن گفته اند: که در قدیم آنجا دهی بود بنام بت «بغ» و از این رو آن را «بغ داده» نامیده اند (یعنی بت بغ آنرا داد). و وجه دیگر آنکه در آنجا باغی بوده است که انوشیروان در آنجا مزدک و تابعانش را به قتل رسانید. از این سبب به «باغ داده» مشهور شد و به تخفیف بعدها آنرا - بغداد - گفتند. سقط قزوینی در نزهة القلوب گفته است: «در زمان اکاسره در آن زمین بطرف غربی دهی «کرخ» نام بود که شاپور ذوالاکتاف ساخته و بر طرف شرقی آن دهی «ساباط» نام و کسری انوشیروان بر صحاری آن دیه باغی ساخته بود، «باغ داده» نام کرده، بغداد اسم و علم آن شد و عرب آنرا «مدینة السلام» خواندند و عجم «زوراء» خواندند. «الیرالدین رومانی در وصف بغداد گفته است:

گر تو خواهی که جهان جمله به یکجایی و آن جهان را همه در عیش مهتابی
همه سریده، چو خورشید شواند بغداد و آنکس همچو فلک گردد سرابایی

و خاقانی در مقام مدح صفاهان از بغداد نام برده و گفته است:

مستمی گفت همان صفات بغداد چند صفت پرسی از صفای صفاهان
منکر بغداد چون شوی که ز قدر است ریگ بین دجسله سرهای صفاهان
گفتم - بغداد یعنی دارد و بیداد دیده نه داد باغهای صفاهان

.....

بهر گلاب طرب نرای صفاهان

چا ایسه انه بغداد جای شیشه گران است

و نیز گوید:

روزی به بغداد این مثل در وصف خوبان گفتش

بغداد باغ است از مثل بل باغ رضوان گفتش

و در هجو بغداد گفته است:

کز شهر قلب کاران ابن کیسانخیزد

خاقانیا ز بغداد اهل و فاجه جوئی؟

یک قطره اشک رحمت، از چشم کسی نریزد

گر خون اهل عالم، ریزد دجله دجله

و نیز از اوست:

دورانگه سپهر و سفرگاه، انجمی

ای باغ وادی میوه بغداد، مرحبا

چرخ چهارمی نه که فردوس هشتی

از نور و نور و سوره و سرور چراغ و باغ

آوخ که نیست بوی دل و رنگ مردی!

هستت ز رنگ و بوی همه چیز ها ولیک

و نیز او را قصیده مطول است به عربی که مطلع آن این است:

ونار موسی لقاء بغداد

أشرب الخضر ماء بغداد

و انوری تغزل قصیده طولانی به مدح بغداد کرده و گفته است:

که کس نشان ندهد در جهان چنان کشور

خوشا نوا حی بغداد جای فضل و هنر

هوای او به صفت چون نسیم جانپور

سواد او به مثل چون پرند میتارنگ

هوانهفت در آتش حلاوت کوثر

صبا سرشته به خاکش طراوت طوی

بر آن صفت که پراکند بر سپهر اختر

هزار زورق خورشید شکل بر سر آب

۴ - اغانی: ایهام است به کتاب «الآغانی» تصنیف ابوالفرج الاصبهانی البغدادی که در آن صد صوت و نغمه را که برای هارون الرشید اختیار کرده بودند، ذکر نموده است. و در ضمن آن نغمات اغانی عربی

قدیم و جدید را جمع کرده و از شاعری که شعر آن اصوات را سروده است به تفصیل نام برده. و در آن از اخبار و آثار و فواید و نوادر و سیر و اشعار و حکایات و قصص و مطالب سودمند بسیار آورده است.

۵ - امالی: ایهام است به کتاب «امالی» یا مجموعه تقریرات و افادات اساتید که برای شاگردان خود املاء می فرمودند و چون آنرا جمع می کرده اند کتابی می شده و آنرا «امالی» می گفته اند و هكذا بقول حاجی

خلیفه فی بیانها: «الامالی - هو جمع الاملاء و هوان یقعد عالم و حوله تلامذته بالمحابر و القراطیس فیتکلم العالم بما فتح الله سبحانه علیه من العلم و یکتبه التلامیذ فیصیر کتاباً و یسنوه الاملاء و الامالی و كذلك کان السلف من الفقهاء و المحدثین و اهل العربیة و غیرها فی علومهم فاندروست یذهب العلم

و العلماء و الی الله المصیر». یعنی در گذشته عالمی در جایگاهی قرار می گرفت شاگردان اطراف او را فرا می گرفتند با ابزار نوشتن و کاغذها پس استاد آنچه را که خداوند بر او راز گشوده است از علوم و معارف

القاء می نمود و شاگردان می نوشتند پس کتابی می شد که به آن املاء و امالی می گفتند گذشتگان از فقهاء و محدثین اینگونه بودند ولی افسوس که علوم و معارف با گذشت علم و علما مندرس گردید. بازگشت

لله

چنانچه همگان به سوی خداست. سپس بذکر کتب امالی معروف پرداخته و ۶۷ نوع امالی از علمای معروف اسلام را که در آن نوادر بسیاری از حدیث و فقه و ادب و لغت املاء کرده‌اند، نام می‌برد. (کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۶۱، چاپ دارالفکر لبنان، ۱۴۰۲ ه. ق.)

۶- ازاهر: شکوفه‌ها و گلها، فی القاموس: (الزهره و یحرک النبات و نوره - جمعه زهر و ازهار، و جمع جمعه ازاهر).

۷- زان شهر مدور که بنا گشت ز منصور: ابو جعفر منصور خلیفه عباسی مقلب به «الدائقی» در سال ۱۴۵ ه. = ۷۶۲ م. در جانب شمال غربی بغداد کنونی شهری مدور طرح نمود و آنرا «مدینه السلام» یا «دارالسلام» نام داد. و در سال ۱۵۱ شهر «الرصافة» را در ساحل شرقی در شمال بغداد کنونی در جنوب محله «عظمیه» پی‌ریزی نمود، گرچه بعداً این شهر خراب و آناری از ابنیه مدینه مدوره باقی نمانده است ولی همان مجاورت آن با مقبره ابوحنیفه دلیل بر مکان آن شهر قدیم می‌باشد.

۸- به اروند برد راه: اروند نام فارسی دجله است. و اروند به لغت پهلوی به معنای «سریع و بزرگ و قوی» آمده است و از این سبب آنرا به کوه و رود و دشت نسبت داده‌اند. فردوسی مکرر «روند را بمعنی دجله استعمال نموده و یکجا گفته است:

اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تواروند را دجله خوان

و نیز از شاپور ذوالاکتاف حکایت می‌کند که در پنج سالگی امر فرمود که دو پل بر رود دجله بینند، یکی برای روندگان و یکی برای آیندگان تا در هنگام عبور مزاحم یکدیگر نباشند. و در آنجا می‌فرماید:

چنین تاب را برآمد بر این پنج سال	بسر فروخت آن کودکی فتروبال
نشسته شبی شاه در نیفون	خردمند مویده به پیش اندرون
خروش آمد از راه اروند رود	به مویده چنین گفت: همت این درود؟
چنین گفت مویده بدان شاه خرد:	که ای نیکدل نیک بی شاه گرد
کنون مرد بازاری و چاره جوی	ز کلبه بسوی خانه دارند روی
چو برسد دجله یک بر دگر بگذرند	چنان تنگ پل را به پی ببرند
بستر مدهمی هر کس از بیم آب	چنین بر خروشد چو گیر دشتاب
چنین گفت شاپور با مویده آن	که ای رهبر نامور بسخردان
یکی پول (پل) دیگری باید زدند	شدن را یکی راه، و باز آمدن

۹- از مریه سعدی: اشاره است به دو قصیده که شیخ اجل سعدی در مریه سقوط بغداد و قتل خلیفه المستعصم بالله عباسی به دست هلاکو سروده است. یکی به عربی یکی به فارسی، و هر دو از درر قصائد اوست. از قصیده عربی که در آنجا اشاره به مدرسه مستصریه نیز کرده است این ابیات ذکر می‌شود:

حسب بجفی المدامع لا تجری فلما طغى الماء استطال على السكر

چ

نسیم صبا بغداد بعد غمرا بها
بکت عذر المستصریة ندبه
تسمیت لوگات لمر علی قبری
علی العلماء الراسخین ذوی الحجر
أبذكر فی اعلی المنابر غطبه
و مستعصم بهام یک فی الذکر
و در قصیده فارسی گوید:

آسمان را حق بود گر خون بیارد یززمین
خون فرزندان هم مصطفی شد ریخته
بسر زوال ملک مستعصم امیر المومنین
هم بدان خاک کی که سلطانان نهادندی چنین
دجله خواناست از این پس گر نهاد سر در نشیب
خاک نخلستان بطحار آگند با خون هجین

۱۰ - سفک هلاکو: اشاره است به فتح بغداد به دست هلاکو پسر تولی خان پسر چنگیزخان که در سال ۶۵۶ ه. ق = ۱۲۵۸ م. بغداد را به غلبه بگرفت و مستعصم بالله خلیفه عباسی و اولاد و خاندان او را هلاک ساخت. مورخین نوشته اند که در آن واقعه در مدت سه روز افزون از سیصد و هفتاد هزار نفر از مسلمانان به قتل رسیدند و عمارات و قصور و مدارس را خراب کردند، و هزاران کتب علم و ادب را در دجله ریختند.

۱۱ - مدرسه خواجه: اشاره است به مدرسه نظامیه که خواجه نظام الملک وزیر در بغداد برپا نمود. و ابوعلی حسن قوام الدین ابوسعحق الطوسی است، متولد به ۴۵۸ ه. ق و متوفی به ۴۸۵ ه. ق وی در سال ۴۵۷ مدرسه نظامیه را بنا نهاد و ابوسعحق شیرازی را که از اجله علماء فقه و حدیث و ادب بود به مدرسی آنجا گماشت.

۱۲ - جیش ملکشاه: سلطان جلال الدین ملکشاه بن آلب ارسلان بن جعفر بیگ بن میکائیل بن سلجوق. متولد به سال ۴۴۷ و متوفی به سال ۴۸۵ ه. ق از سلاطین بزرگ سلجوقی است که به سعی و کفایت خواجه نظام الملک وزیر بر سراسر ممالک مسلط شد و برای خلیفه بغداد (المقتدی بالله) جز نامی باقی نماند. چون پاسباهی جزار در سال ۴۸۱ به بغداد آمد، خلیفه او را متفاد گشت و دختر خود را به او به زنی داد و او چندی در بغداد ماند و جامعی در آنجا بنیاد نهاد، و قدوم او به بغداد از حوادث جلیله تاریخ آن شهر است.

۱۳ - زان قصر که ویران شده از عصر خلافت: قصر عباسی ملقب به دار المسناه که اکنون ویرانه آن در قلعه کهنه بغداد باقی است و آن را خلیفه الناصر لدین الله عباسی (۵۷۵-۶۲۲) بنیاد کرد. چون آن مکان نزدیک سدی کهن (مسناه) بود از این رو آن را دار المسناه نام نهادند. این قصر در ۵۷۶ بنا شده است و در سال ۵۸۰ که رخاله مغربی ابن جبیر به بغداد آمده بنای آن به پایان رسیده بوده است.

گویند که خلیفه الناصر را درین قصر کتابخانه بسیار بزرگی بوده که آنرا - بیت الحکمه - (آکادمی) قرار داده و دانشمندان در آنجا به حضور خلیفه می نشستند و به مباحث علم و ادب و فلسفه می پرداختند. دولت عراق اکنون در مرمت آن قصر جهد بلیغ نموده و کوشیده است که آن را به صورت قدیم تعمیری کند، و اینک آن عمارت که به صورت موزه درآمد از نقاط تاریخی و دیدنی شهر بغداد می باشد.

ت

۱۴ - زان مدرسه کو مانده ز مستصر بالله: مدرسه عظیم و معروفی است که المستنصر بالله عباسی (۶۲۳-۶۴۰) در ساحل شرقی دجله بنا کرد، و هم‌اکنون آثار آن در شهر بغداد (در نزدیکی پل ملک فیصل اول) موجود است و آن محل را در قدیم - سوق الثلاثاء - می‌گفتند. بنای آن را در سال ۶۲۵ آغاز کرد و در سال ۶۳۱ به پایان رسید. و آن را محل تدریس ائمه مذاهب اربعه - (حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی) قرار داد. گویند هفتصد هزار دینار به مصرف عمارات آن رسید، و در آن، نزدیک به سیصد تن طالب علم به کسب دانش می‌پرداخته‌اند. دولت فعلی عراق اکنون بر تعمیر و حفظ بقایای آثار آن مدرسه، سعی بلیغ می‌کند.

۱۵ - از آن همه لشکر ... : شهر بغداد بعد از سقوط خلافت عباسی تا امروز همواره محل ناخت و تاز ممالک همجوار بوده است. چنانکه بعد از زوال دولت مغول خاندان جلایر یا ایلخانیان (۷۳۷-۸۱۳) بر آن شهر دست یافتند. و در آن زمان بود که تیمور لنگ در سال ۸۰۳ آن شهر را قتل عام نمود و بیست هزار نفر از اهالی را از دم شمشیر گذرانید. از آن پس دو خاندان تراکمه قراقویونلو (۸۰۸-۸۷۲) و تراکمه آق قویونلو (۸۷۲-۹۰۷) بر آن شهر استیلا یافتند. آنگاه پادشاهان صفوی ایران، بغداد را ضمیمه کشور خویش ساختند و شاه اسماعیل اول، به سال ۹۱۴ بغداد را فتح کرد و بقایای تراکمه را از آن شهر برانداخت، و سالها آن شهر جزو قلمرو ایران بود. در سال ۱۰۴۸ که سلطان مراد خان چهارم بر بغداد چیره شد تا جنگ نخستین جهانی (۱۳۳۵ ه. ق.) بغداد در زیر نگین سلاطین ترک (آل عثمان) درآمد. در سال ۱۳۳۶ ه. ق. لشکر انگلیس آن شهر را فتح کرد. از آن پس سلطنت عربی هاشمی در عراق مستقر گشت، و از آن زمان که ملک فیصل اول آن بلد عظیم را تختگاه خود قرار داد، تا امروز که مسند سلطنت عراق به جلالة السلطان ملک فیصل الثانی و ولیعهد و نائب السلطنة او صاحب السمو الملكي امیر عبدالله مزین است، همچنان آن شهر شهیر تختگاه سلطنت کنونی عراق می‌باشد. «و لله الامر من قبل و من بعده».

۱۶ - از دجله سفر ساز یکی ره به مداین: برای رفتن از بغداد به ویرانه‌های مداین که در ۳۰ مایلی جنوب شرقی بغداد قریه‌ای موسوم «سلمان پاک» قرار دارد، دو طریق ممکن است: یکی از فراز دجله و دیگری از فراز جاده خشکی - البته سیر سفاین از روی آب که نزدیک به سه ساعت به طول می‌انجامد. گردشی بسیار مفرح و نشاط‌انگیز می‌باشد و مستقیماً سفینه در نزدیکی خرابه طاق کسری در کنار می‌ایستد و نویسنده این سطور را نعمت این مسافرت حاصل گردید.

۱۷ - مداین: نام مداین بر چند بلده اطلاق شده است که آنرا جغرافیون عرب «المداائن السبعة» می‌نامیده‌اند، و آنها در جنوب شرقی بغداد در کنار دجله واقع شده بودند. دو شهر از آن میان که در دو ساحل رود در برابر یکدیگر قرار داشته‌اند و از همه مهمتر بودند یکی در مغرب شهر سلوکیه - سلوکوس اول در سال ۳۱۲ ق. م بنا کرده بود و دو دیگر در مشرق شهر نيسفون که در حدود ۲۲۰ ق. م بنا شده و جایگاه زمستانی شهریاران اشکانی و ساسانی و از سایر قسمتها مهمتر. سکنه اصلی که در زمان اشکانیان اکثریت باشندگان را تشکیل می‌داده‌اند، غالباً از نژاد آرامی بوده‌اند و به همان زبان

چهار مجموعه آن شهرها را مدینا Medinatha می‌نامیده‌اند و اعراب از آنها اقتباس کرده «المدائن» گفته‌اند. کلمه تیغون که بر خلاف مشهور یونانی نیست، بلکه لغتی ایرانی است نام شهر اصلی و مرکزی تختگاه خسروان ایران بوده است، و اعراب نام «المدائن» را بعدها به همین قسمت اطلاق نمودند و این قسمت شهر را «اشکانیان» بنیاد نهاده‌اند و در آنجا قصری سلطنتی ساخته که بعدها بنام «کاخ سیده» و نزد اعراب به «القصر الأبيض» معروف بوده است. شاهان اشکانی و خسروان نخستین از سلاطین ساسانی در آنجا منزل داشته‌اند.

۱۸ - یکی طاق شکسته: در جنوب تیغون، شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ م) ایوانی بلند از آجر بنیاد نهاد. اعراب آنرا «ایوان کسری» یا «طاق کسری» نام داده‌اند و کسری معرب خسرو لقب شاهان ساسانی مخصوصاً انوشیروان است که در اواخر ساسانیان شاهی از او بزرگتر، نبوده است. (در باب فتح مداین به دست لشکر عرب باید رجوع کرد به: تاریخ طبری، جلد اول، و ابن الاثیر، جلد ۲). خلفای عباسی بالأخص منصور دوانیقی و هارون الرشید در تخریب ایوان و ویرانی مداین و آبادی بغداد سعی بلیغ داشته‌اند. در حال حاضر از آن طاق رفیع خرابه‌ای بیش نمانده و یک قسمت از سقف آن فرو ریخته، گرچه در سنین اواخر در ضلع شرقی آن دیوارهایی از آجر برای حفاظت بنا ساخته‌اند اما هنوز شکافهای آن بسیار است و همه از عظمت شأن و جلالت قدرت شاهان ساسانی حکایت می‌کنند و مفاد این شعر شیخ رضا طالبانی کرد بغدادی را بخاطر می‌آورد که گفت:

شکافی که بینی در ایوان کسری دهانی است گوید: بقالب کسری
ظہیر فاریابی گوید:

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می‌نکند بارگاه کسری را
قصیده خاقانی شروانی در یاد کرد ایوان از جواهر آثار ادب فارسی است و مستغنی از ذکر و توصیف.
(که در بخش اول گذشت.)

۱۹ - خسرو عادل: اشاره به خسرو انوشیروان است که بنای طاق را به او نسبت داده و طاق کسری گفته‌اند. ابن حاجب نیز در قصیده نوبه از آن خسرو و از آن ایوان یاد کرده و چنین گفته است:

بِأَمْنٍ بِنَاءِ بَشَائِقِ الْبَنِيَانِ انْشِيتْ صِنْعَ الدَّهْرِ بِالْأَيَّانِ؟
مَذَالِ الصَّانِعِ وَالْكَارِ وَالْبِنَا وَفُصِّلَ كُتْرُ أَرْوَاقِ الْوُشَّانِ
كُتِبَ الثَّقَالِي فِي ذُرَاهَا سَطْرًا بَعْدَ الْبَلِيِّ وَأَتَامَلَ الْعَدَنَانِ
عَتَرَةُ بَنِ سُلْدَانَ الْعَبَسِيِّ فِي مَدَحِ انْوَشِيرَوَانَ كُتِبَ أَشَارُهُ
بِهَ الْوُشَّانِ فِي مَدَحِ الْوُشَّانِ فِي مَدَحِ الْوُشَّانِ

فَاتِ مَقَامَ الْغَيْثِ فِي أَرْوَاقِ الْوُشَّانِ بِمَوْجِدِ حُلِّ فِي أَيْوَانِ الْوُشَّانِ
مَتَرُهَا فِي وَفَى بِنَاءِ الْوُشَّانِ مَتَرُهَا فِي وَفَى بِنَاءِ الْوُشَّانِ

و نظرت بر کتفه تغییض، و مآءها
 فسی مرغی جمع الربیع بر بزمه
 یحکمی مواهبه و وجود بستانه
 مسسن کلّ فسنّ لاح فسی افستانه
 و طیره من کل نوع انشدت
 جهر أبان الدهر طوع عنانه...

و آن قصیده طولانی و بسیار بلیغ و دُرّ از آثار ادب عرب است.

۲۰ - منچاو: نام شهری است از شهرهای جزیره که در شمال شرقی موصل و در جنوب نصیبین در دامنه کوهستانی مرتفع واقع شده. گویند سنجر بن ملکشاه در آنجا متولد شد و به همان اسم موسوم گشت. عدد نفوس آن بلد در حال حاضر در حدود شش هزار نفر است.

۲۱ - قاین: قصبه‌ای است در جنوب خراسان و در شمال غربی سیستان که در ازمنه قدیم مرکزیت داشته و در وقت حاضر آبادانی چندانی ندارد.

۲۲ - جف القلم بما هو کائن: حدیث نبوی. رجوع شود بجامع الصغیر سیوطی.

۲۳ - فرات Euphrates: نام رودی عظیم است که از کوهستان ارمنستان از شمال ارزروم سرچشمه می‌گیرد. و از دامنه توروس گذشته از رجه عبور نموده، جزیره را مشروب ساخته، در بین النهرین از کوفه می‌گذرد. ما بین واسط و بصره به دجله متصل می‌شود و شط العرب را تشکیل می‌دهد و به خلیج فارس می‌ریزد. گویند نام آن عربی است و از کلمه «فرات» که بمعنی عذب و گواراست اتخاذ شده، عرب گوید: «هذا الماء فرات ای عذب» سعدی گوید:

روان تشنه بر آساید از کنار فرات
 مرافرات ز سیر گذشت و تشنه ترم
 و نیز هم او گوید:

سَل المصانع ركباً تهيم فی الفلوات
 تسوق در آب چه دانسی که در کنار فراتی

۲۴ - حصات: سنگریزه، الحصی، صفار الحجازة، الواحدة حصاة، جمع حصیات و حصی و حصی (المنجد)

۲۵ - بحرین هما یلتقیان: اشاره است به آیه کریمه «مرج البحرین یتقیان» (الرحمن / ۱۹)، و مرج البحرین آی ارسلا.

۲۶ - اطلال: آثار خرابه خانه، الاطلال و الظلل و هو الشاخص من آثار الدار.

۲۷ - الربیع: الدار و ماحولها و المحله و المنزل و الموضع، و جمعه رباع و ربوع. کلمه ربیع و اطلال در اشعار فارسی نیز به سبک و اسلوب شعراء عرب بسیار آماده است.

معزی را قصیده معروفی است که دو بیت آغاز آن این است:

ای ساریان منزل ممکن جز در ده یاریار من
 تا یک زمان زای کنم بر ربیع و اطلال و دمن
 ربیع از دلم پر خون کم خاک دمن گلگون کنم
 اطلال را چون کنم از آب چشم خویشتن

۲۸ - وابل: باران تند، الویل و الوابل المطر الشدید، منوچهری گفته است:

نگار من چو حال من چنین دید
 بسیار دلم ز مژه باران و ابل

۲۹ - بخت نصر: نبوکدنسر Nabuchodonosor، یکی از بزرگترین ملوک کلدانی، پادشاه بابل، که از سال ۶۰۵ تا ۵۶۲ ق.م پادشاهی کرد و اورشلیم را در سال ۵۸۸ ق.م فتح نمود و جمع کثیری از بنی اسرائیل را بکشت و بسیاری را به اسارت برد، و مصریان را شکست داد. افسانه‌های بسیار در اخبار یهود از او روایت شده است.

۳۰ - سیروس: کوروش کیخسرو Cyrus مؤسس سلطنت هخامنشی ایران، ماد ولیدی را تسخیر کرد، و سلطنت کلدانیها را به هم ریخت و تا حدود مصر را فتح نمود. در ۲۵۹ ق.م وفات یافت و داستان محاصره شهر بابل و فتح آن معروف است که در سال ۵۳۸ ق.م اتفاق افتاد.

۳۱ - اسکندر کبیر: (Alexander le Grand)، متولد به سال ۲۵۶ ق.م پادشاه یونان و فاتح آسیای صغیر و ایران و مصر. بعد از فتح هندوستان به بابل بازگشت و می‌خواست که آن شهر را تختگاه خود قرار دهد، لیکن در آنجا به سال ۳۲۳ ق.م به سی و سه سالگی بمرد.

۳۲ - آشور: Assyria نام سلطنتی است که در غرب آسیا در سواحل شمالی دجله تأسیس گردید، از پایتختهای مهم آن شهر نینوا است که خرابه‌ها و اطلال آن اینک به قرب موصل موجود، و کتیبه‌های خط میخی - که از آن باقی مانده در قرن نوزدهم دانشمندان باستان‌شناس به کشف رموز آن توفیق یافتند و تاریخ مکتوم تمدن آشوری را بر عالمیان روشن ساختند. ملک ایشان از ایران غربی تا مصر وسعت یافت. در قرن هفتم قبل از میلاد کشور ایشان را ملوک ماد فتح کردند و سلطنت آشور بر افتاد.

۳۳ - کلد: Chaldee نام مملکتی است که در بین‌النهرین تأسیس شد و شهر بابل پایتخت آن بود، و در آنجا در طول سنین و ایام دولتها از نژادها و ریشه‌های مختلف تشکیل شد و اقوام ملل مختلف از دو هزار سال قبل از میلاد در آنجا حکومت کردند و خاک آن عرصه خون‌ریزی‌ها و جنگها بود. کبیبه‌های آجری با خطوط میخی که در بابل اخیراً کشف شده به سلاطین و شاهانی اشاره می‌کند که از نژادهای آشوری و ایرانی و عیلامی و مصری در آنجا حکمرانی کرده‌اند و از سال ۷۴۷ تا ۵۳۸ ق.م آشوریها در آنجا حکومت می‌کردند، در آن سال که سیروس بابل را فتح کرد، دولت کلد به برافتاد.

ابوالفرج بن العبری در تاریخ «مختصر الدول» در باب ایشان می‌گوید: «الكلدانیون امة قديمة الرئاسه، نبیهة الملوك، كان منهم المتاردة الجبابرة الذين كان اولهم نمرود بن كوش من بني حام باني المجدل وكان من ولد نمرود بخت نصر الذي غزا بني اسرائيل و قتل منهم خلقاً كثيراً وسبى بقيتهم وغزا مصر وفتحها ودوخ كثيراً من البلاد، ولم يزل ملك الكلدانيين ببابل الى ان ظهر عليهم الفرس وغلّبهم على مملكتهم واباد واكثر منهم، فدرست اخبارهم وطمست آثارهم وكانت من الكلدانيين حكماء متوسعون في فنون المعارف من المهن التعليمية والعلوم الرياضية والالهية. وكانت لهم عناية بارصاد الكواكب وتحقيق بعلم اسرار الفلك ومعرفة مشهورة بطبايع النجوم واحكامها».

۳۴ - هر سنگ برد نام ز یونان و سواحل: چون کوهستانی در نزدیکی بابل وجود نداشته است، سنگهای ابنه آن شهر را ناگزیر از کوهستانهای ایران و آناتولی و سواحل یونان می‌آورده‌اند. و اینک در

بعضی از این احجار منکشفه آثار حجاری قدیم یونانی دیده می‌شود.

۳۵- جنات معلّی: Jardins Suspendus باغ‌هایی بوده است که به طبقات بر فراز یکدیگر قرار داشته و آنها را جنات معلّقه می‌گفته‌اند و یکی از عجایب هفتگانه عالم است که در کتب مورخین یونانی و رومی ذکر شده. باستان‌شناسان که در خرابه‌های بابل اخیراً حفاری کرده‌اند، در کنار قصور سلطنتی چاهی اکتشاف نموده‌اند که با چاه‌های عادی متداول اختلاف بسیار داشت و آنرا سه دهانه بود: یک دهانه مربع در وسط و دو دهانه مستطیل در کنار آن و در اطراف آنها آثار ابنیه و حجراتی یافت شده و همچو استنباط نمودند که آنها همه آثار جنات معلّقه باشد.

۳۶- تحقیق اواخر: اشاره به اکتشافاتی است که در سنین اخیر به وسیله علمای آثار در خرابه‌های بابل به عمل آمده و باروهای داخلی شهر و ابنیه داخلی و کوچه‌ها و قصرها و باغ‌ها و معبد‌ها از زیر خاک بیرون آمد و هم اکنون موزه‌ای در قرب خرابه‌های بابل موجود است که در آن علمای باستان‌شناس آلمانی نقشه‌های قدیم آن شهر و نمونه‌های بسیار از آثار منکشفه را گرد کرده‌اند، و محل مطالعه و تحقیق و اعجاب و عبرت سیاحان و زائران است.

۳۷- آن برج که الکنند تبلیل به زبانها: داستان نمرود که برجی بلند پی افکند تا بر آسمان صعود کند و آن برج فرو افتاد و در السنه آدمیان تبلیل و اختلاف عظیم روی داد در کتب تواریخ و اخبار آمده است. (رجوع شود به تاریخ طبری) و مورخین عرب کلمه بابل را مشتق از تبلیل گرفته و وجه تسمیه آن شهر قرار داده‌اند.

۳۸- ای زهره جبین باز موشان تو ز ماروت: ابهام است به داستان هاروت و ماروت و ساحری ایشان در شهر بابل و آن زن خوبر و که سرانجام مسخ شده، بصورت ستاره زهره درآمد و به آسمان صعود کرد. و در قرآن مجید آمده است «و ما انزل علی الملکین بیابیل هاروت و ماروت ...» (البقرة / ۱۰۲) (رجوع شود به کتب تفاسیر مفصّله) سحر و ساحر بابل در عالم شعر و ادب ضرب المثل شده است: ابوالعناهیة گوید:

سواحرا قبل من بابل

کسان فی فیها فی طرها

۳۹- بابل: Babylone پایتخت مملکت آسیایی کلدیه در ساحل فرات دیوارهای عظیم و حدائق معلّقه که بنای سمیرامیس است از عجایب سبعة عالم قدیم شمرده می‌شده است. این شهر را در سال ۵۳۸ ق.م سیروس پادشاه ایران فتح کرد، بدین طریق که مجرای رود فرات را تغییر داده و از بستر آن به شهر درون شد و آنرا بگشود و سپس داریوش در سال ۵۱۹ ق.م بر آن استیلا یافت.

۴۰- امامین هم‌امین: اشاره است به مرقد دو امام هفتم و نهم (ع) که ایشان را کاظمین و یا جوادین گویند. نخست امام موسی الکاظم فرزند جعفر الصادق و دوم امام محمد الجواد یا الثقی فرزند علی الرضا (علیهم السلام). هر دو مرقد در جوار یکدیگر در قصبه کاظمین در شش کیلومتری شمال بغداد در ساحل دجله قرار دارد و کاظمین اکنون محل آبادی است و اساس بنای دو مقبره شریفه از ابنیه شاه

چاه اسماعیل اول می‌باشد و دو گنبد طلای آن بنای آغا محمد خان قاجار است، و فرهاد میرزا معتمدالدوله صحن و دیوارها را ساخته است. رجوع شود به دائرة المعارف اسلام.

۴۱ - بغداد خراب است: از امثال ساریه فارسی است، چنانکه گفته‌اند: «پیش آر شط باده که بغداد خراب است.»

۴۲ - برمکیان: خاندان برمکی، نژاد آنها ایرانی و از بلخ بوده‌اند، و خالد بن برمک و فرزند او یحیی از دعاة و هواخواهان بنی عباس در خراسان بودند و به خدمت ابراهیم سفاح (۲۳۴ ه.ق) و پس از او دولت منصور دوانیقی در آمدند، و پس از آن جعفر فرزند یحیی به وزارت هارون نشت، و در جلالت قدر و نفوذ کلمه و علو همت به عالیترین مدارج رسید، ولی هارون او را بدار آویخت و طایفه برمکیان را برانداخت. در جود آن طایفه داستانها گفته‌اند و کرم آنان ضرب المثل است. الرقاشی شاعر در مریه ایشان گفته است:

اصبت بسادة کانون انجماً	بهم نقتی اذا انقطع النجم
علی المعروف والدنیاء جیمأ	لدولة آل برمک السلام
فلم اقبل تذلک بابن یحیی	حساماً فله الف الحام
أما والله لولا خوف واهش	وعین للخیلة لا تنام
لطفنا حول جذعک واستلمنا	کما للناس بالحجر استلام

۴۳ - هارون الرشید: به سال ۱۴۹ ه.ق در ری متولد شد و در سال ۱۷۰ در بغداد به تخت خلافت نشست و در سال ۱۹۳ در طوس وفات یافت و در سناباد طوس (مشهد رضا) مدفون شد. او یکی از بزرگترین خلفای عباسی است که از ماوراء النهر تا مصر و شمال آفریقا در زیر امر او بود. ایام او در بغداد یکی از روزگاران عظمت و جلالت تاریخ اسلام است که توسعه فرهنگ و رونق علم و امن و رفاه عمومی به متها رسید.

۴۴ - فندق: به ضم فاء، از ریشه یونانی به معنی مهمانخانه (Hotel) و به زبان فارسی به معنی میوه معروف است از انواع جوز، و در این بیت «ایهام النظیر» است.

۴۵ - سلیم: مار گزیده یا مجروح مشرف به موت، و عرب این گونه بیماران را از باب تغال به خیر «سلیم» گویند و در مثل است «یتحمل کحمل السلیم». در دیوان قیس عامری آمده:

فلو کنت یا معجون مغنی من الهوی	لبت کما یات السلیم المشهد

سعدی گوید:

محبب از مرده نباشد به درخیمه دوست	حجب از زنده که چون چمان بدو آورد سلیم

۴۶ - دارالسلام یا مدینه السلام: لقب بغداد است که منصور دوانیقی از ابتدای بنای آن شهر آنرا بدان لقب خوانده است.

۱۸۷۴ - محمد علی صفوت (م ۱۳۸۰)

شادروان میرزا محمد علی صفوت یکی از فرهنگیان اصیل و پرکار بود که مدتها ریاست دارالمعلمین تبریز را بر عهده داشته و چندین جلد کتاب در ارتباط با معارف و تاریخ اسلامی تدوین نموده است که از آثار او داستان دوستان و تاریخ فرهنگ آذربایجان می باشد که بی شباهت به رجال مشروطیت مرحوم مجتهدی نیست و لطائف و حکایات شیرینی در آن گردآوری نموده است.

او در اواخر عمر در قم مجاورت برگزید و از ارادت ورزان و علاقه‌مندان آیه الله العظمی مرعشی بود. از مرحوم صفوت غزلهایی به فارسی و ترکی به یادگار مانده است.^(۱)

مرحوم محمد علی صفوت یکی از خدمتگزاران فرهنگ و معارف آذربایجان می باشد که از صمیم دل در خدمت تربیت نونهالان بود و خود و پایه گذار معارف این خطه بوده است. خوشبختانه این فرزانه علم و دانش با نوشتن «تاریخ فرهنگ آذربایجان» در سال ۱۳۲۹ ه. ش بخشی از شرح حال خویش و وضعیت آن روز را ترسیم و نقش وجودی خود را تحریر نموده است. مرحوم صفوت از تربیت یافتگان مکتب تربیتی رشدیه و از پیشگامان در امر تدریس و تعلیم بود و مدتها مسؤول معارف و اوقاف این خطه زرخیز گردیده و با امانت و درستکاری به انجام خدمات فرهنگی پرداخته است. در حس وطن خواهی او همین بس که در شب چهلیم مرحوم رشدیه، با اینکه فرزندش از دنیا رفته بود و در همان روزها که متجاسرین به تبریز حمله ور شده بودند، اداره و حضور این مجلس فرهنگی را بر مجلس ترحیم فرزند دلبندش ترجیح و مقدم داشت که این امر از روح اجتماعی و فرهنگی او حکایت‌ها دارد.

(۱) رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۷۹-۸۰.



ایشان در کتاب خود نخستین مدرسه تشکیل یافته در تبریز را «مدرسه مظفریه» می‌شمرد که در سال ۱۳۱۱ تشکیل یافته بود و سپس مدرسه «لقمانیه» تأسیس میرزا زین‌العابدین لقمان الملک را (در سال ۱۳۱۶ ه.ق) که دومین مدرسه تبریز محسوب می‌دارد. مرحوم صفوت در کتاب تاریخ فرهنگ آذربایجان، سیر تکامل و رشد مدارس و آموزشگاههای آذربایجان را شرح می‌دهد و از

مدارس و دبیرستانهای سابقه‌دار آذربایجان از مظفریه، رشدیّه، حکمت، تمدّن، سعدی، نجات، ناموس، مسعود سعد، صائب، قطران، شاهدخت، قدسیّه، مدرسه نظامی و همچنین از مدارس ولایات خلخال، شاهین‌دژ، تکاب، ارونق، انزاب، شبستر، خامنه، تسوج، شرفخانه، مراغه، بناب، ملکان، عجب‌شیر، آذرشهر، گاوگان، ممقان، اردبیل و دبستان نصریه، نشر معارف، جعفریه، شرافت، و نیز از گرمی، دبستان انگوت، بیله‌سوار، آستارا، نمین، مشکین‌شهر و خیاو، اهر، ورزقان، مرند و توابع، دیزج، جلفا، علمدار، گرگر علیا، میانه و سراب نام می‌برد. آغاز تأسیس مدارس ۱۳۱۱ و پایان خدمت فرهنگی ایشان ۱۳۲۸ قمری بوده است.

تألیفات:

آن مرحوم پس از استقرار در قم به تألیف و تصنیف رو آورده و تعدادی اثر ماندگار از خود به یادگار گذاشته است که نوعاً در زمینه تاریخ تعلیم و تربیت می‌باشد که عبارتند از: تاریخ فرهنگ آذربایجان، ماء معین، یادگار قم، نعم الرفیق، گل و بلبل، کلمات علیّه، گوهر دانش، دانش و پرورش، ۱۴ معصوم (ع) - تربیت در اسلام، هزار و یک سخنور، داستان دوستان، منابع الحکم، میزان الإنسان، دسته گل، تاریخ زندگی

۱۶۳۴ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

محمد بن زکریای رازی. این ۱۶ اثر تاریخی و تربیتی افزودن بر آن خدمات خالصانه فرهنگی محصول عمر اوست.

گفتار مرحوم دکتر مجتهدی:

صاحب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت» در حق او می‌نگارد:

«میرزا محمد علی صفوت مدتها رئیس مدرسه دارالمعلمین تبریز بود. علاوه بر این، چند جلد کتاب کلاسیک به نام داستان دوستان تألیف کرده است که قابل توجه می‌باشد. از حیث موضوع به تألیف‌ها شباهت دارد. حکایات و لطایف زیادی در آن جمع‌آوری نموده است. آقای صفوت فعلاً (۱۳۳۹ ه. ش) در قم مجاور حرم مطهر حضرت معصومه (علیها السلام) بوده و گاهی شعر هم می‌گوید. غزل‌های خوب در فارسی و ترکی دارد.»^(۱)

۱۸۷۵ - استاد احمد تُرجانی‌زاده (م ۱۳۹۰)



با شادروان استاد ترجانی‌زاده از طریق تفسیر جزء آخر قرآن و کتاب «تاریخ ادبیات عرب» آشنا شده‌ام. کتاب نخست را در «طبقات مفسران شیعه» و کتاب دوم را در تدریس کلاسهای دانشگاه آزاد مروری داشته‌ام ولی خدمات و فعالیت‌های علمی و فرهنگی او وسیع‌تر از این مقوله‌ها است، از اینرو رشته سخن را به دست اهل آن و فرد درداشنا می‌دهم که تا حدودی از این فرهنگی سابقه‌دار با دوستان

(۱) دکتر مهدی مجتهدی، در رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۸۵.

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۳۵

«مفاخر آذربایجان» سخنی به میان آورد با تشکر و قدردانی از او و تألیف منیف او. «یکی از شگفتی‌های آفرینش این است که از پنج میلیارد جمعیت روی زمین دو تن را نمی‌توان یافت که عیناً شبیه هم باشند، چه در صورت و چه در سیرت. از بی‌نهایت مثبت داریم تا بی‌نهایت منفی و گاهی این سیر صعودی و نزولی در یک تن تنها!

گاهی بر طارم اصلی نشیند گاهی هم پشت پای خود نیند
به یکی اگر جان فدا کنی نمی‌فهمد و وقتی نمی‌نهد، به دیگری اگر در سلام دادن پیشی جویی، تا زنده است از یاد نمی‌برد. هر دو انسانند اما این کجا و آن کجا؟! از استاد قاضی شنیده بودم که استاد ترجانی زاده کسی است که اگر یک کبریت به سیگار او بکشی او پنج پاکت سیگار به تو می‌دهد. من چون سیگار نمی‌کشم و کبریت در جیبم پیدا نمی‌شود این را نیازموده بودم تا شب تجلیل از استاد فرارسید و فهمیدم منظور چه بوده است.

چند سال به عقب بر می‌گردیم. استاد ترجانی زاده پس از آنکه به افتخار بازنشستگی نائل آمدند، از تبریز کوچیدند و در تهران سکنی گزیدند و من در تمام مدتی که ایشان در تهران بودند، تنها یکبار به زیارتشان رفتم و یکبار فرارسیدن سال نو را طی نامه کوتاهی شادباش عرض کرده بودم و از آنجا که سلام روستایی بی‌طمع نیست، استدعا شده بود که هر وقت حال و حوصله‌ای دست داد از این بیت که تازه خوانده و پسندیده بودم استقبال فرمایند:

روی گشاده‌ای که دلی و اشود از او صائب به صد هزار گلستان برابر است
ضمناً مخفی نماند که خود استاد مصداق تمام عیار این بیت بودند، زیرا در این سالیان دراز، حتی یکبار ندیدم که لبخند از لبان او محو شود و سیمای گشاده‌شان آشفته و درهم گردد. گویی جز زیبایی نمی‌دید و جز آوای محبت نمی‌شنید....

چند روز بعد پاسخ نامه رسید، لبریز از لطف و عنایت با یک قصیده بالا بلند سی و چهار بیتی در استقبال از همان بیت صائب. یادم نیست از این عنایت چند ماه

گذشت که ایشان نتوانستند از تبریز شمس خیز عاطفت انگیز دل بر کنند و به سوی ارادتمندان بازگشتند و در آنجا خانه خریدند و ماندگار شدند.

شبی دانشگاه و فرهنگ (آموزش و پرورش) تبریز به پاس خدمات طولانی و ارزنده استاد ترجمانی زاده مجلس بزرگداشتی ترتیب داده و از معاریف شهر دعوت به عمل آورده بودند. به روال معمول، اساتید و رؤساء داد سخن دادند و هدایایی تقدیم نمودند. نوبت که به ایشان رسید پشت تریبون رفتند و پس از سپاسگزاری مختصر از آن همه الطاف فرمودند: در مدتی که در تهران بودم، تنها یک تن از دوستان یادی از من کرد و آن فلانی بود. آنگاه دست در جیب کردند و کاغذی در آوردند و همان قصیده را که حاکی از لطف و عنایت به این بنده بود خواندند و از پشت تریبون پائین آمدند و من در تمام عمر نظیر این پیشامد را ندیده بودم:

دل تیرگی فزاید از این همراهان دون عیسی دمی کجاست؟ که عیشم مکدر است
صنعت کجا و طبع هنر آفرین کجا! رنگ خدای دیگر و نیزنگ دیگر است^(۱)
همه برگشتند به من نگاه می کردند و به گفته عارف قزوینی «میان میکده من از خجالت آب شدم!» زیرا خدمتی انجام نداده بودم که درخور آن همه پاداش باشم...
بدین سان و با کمال تعجب دیدم که مجلس تجلیل از یک استاد مبدل شد به مجلس تجلیل از یک شاگرد!! و تمام اینها بخاطر یک یاد کوچک و یک نامه شادباش نوروز! پنج پاکت سیگار در ازای یک کبریت! یک دنیا محبت برای یک سلام و عرض ارادت! گویی این درس را می خواستند به ما بدهند که:

کسی کو با تو نیکی کرد یکبار همیشه آن نکویی یاد می دار^(۲)

من این ماجرا را مقدم بر مطالب دیگر نوشتم، نه برای خودستایی، بلکه برای ذکر خیر از استاد فقید بزرگوار و تاکید بر اینکه فضایل اخلاقی و روحی همیشه برتر از فضایل علمی و هنری بوده است.

(۱) ترجمانی زاده.

(۲) ناصر خسرو.

این کارنامه‌ها که به دنیا نوشته‌اند از بسهر عبرت دل دانا نوشته‌اند
 اسرار حکمت است در اوراق کائنات در کوه و دشت و وادی و صحرا نوشته‌اند^(۱)
 بیست و هفت سال پیش که از فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) به دانشگاه
 تبریز منتقل شدم، استاد ترجمانی‌زاده از اساتید معروف گروه زبان و ادبیات پارسی
 بودند و خطیب دانشکده نامیده می‌شدند و در اغلب مجالس سخنرانیها و دعوتها
 شرکت داشتند. به ندرت دیده می‌شود که دانش و ذوق هر دو به حد کمال در یک تن
 گرد آید ولی آنچه خوبان همه داشتند او تنها داشت: هم ذوق سرشار و هم دانش
 فراوان که برای استاد ادبیات هر دو در بایست است و یکی بی دیگری ناقص. درباره
 دانش وی، در صلاحیت اساتید ادب و شاگردان فاضل اوست که قلم‌فرسایی فرمایند.
 درباره ذوق سرشار او توان گفت که در شعر و کلام منظوم بس چیره‌دست بود
 و اگر کسی بخواهد میزان تسلط وی را در این مورد بیابد، باید به مثنوی «دختر ترسا»
 در یکصد و سیزده بیت، که به نظر این بنده شاهکار شعری اوست، مراجعه فرماید.
 داستان که از منابع خارجی اخذ شده است، خلاصه‌اش اینست که روزی دختر زیبایی
 در اتوبوس نشسته و بجایی می‌رفت. جوانی آمد و در پهلویش نشست و چشم به
 پاهای عابد فریب او دوخت و برای اینکه باب گفتگو را باز کند. گفت: بین که سطح
 اتوبوس بعضی جاها پست است و بعضی جاها بلند. دختر در پاسخ گفت:

رو تو از آیات انجیل شریف می بخوان آن آیه نغز و لطیف^(۲)

پسر متوجه موضوع نشد و پس از پیاده شدن از کیشی درباره آن آیه پرسید.
 کیش گفت مفهوم آیه چنین است:

تا به کی تو سوی پستی بنگری وقت آن آمد که بر بالا پری
 تا نگاه تو سوی پستی بود حاصلت ناکامی و سستی بود^(۳)

(۱) ترجمانی‌زاده

(۲) ترجمانی‌زاده، دختر ترسا.

(۳) همان.

۱۶۳۸ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

اگر سخن‌شناسی این مثنوی را بخواند، بی‌تردید به ارزش آن پی می‌برد،
بخصوص در دو مورد: توصیف دختر و توصیف کشیش:

گر هَلَن دیدی چنین پایی، یقین	همچو طاووسان شدی او شرمگین
مائی ار خواهد چنین پایی کشد	زحمت بی‌سود و بی‌جایی کشد ... (۱)
ناگهان پیدا شد از ره یک کشیش	باردا و با عصا و پشم و ریش
شهره اندر علم آن قَسّیس بود	در سعادت مظهر سرچیس بود
همچو تو شَمّاس و بطریقی که دید	مثل تو نحیر و منطیقی که دید؟ (۲)

استاد ترجمانی‌زاده بر اثر همان ذوق سرشار و طبع هنرآفرین زیباییها و لطایف ادبی هنری را نیک در می‌یافت و به نکات دقیق و ظریف که از دیدگان مردم عادی، و حتی اغلب تحصیل‌کرده‌ها، نهان بود به آسانی پی می‌برد و در این مورد استعداد خاصی داشت، رحمت خدا بر او باد!

دیگر از سجایای او مهمان‌نوازی و دست و دل بازی او بود که بنظر بنده به حد افراط می‌رسید. پس از بازنشستگی گویا تنها با بنده به طور مرتب رقت و آمد داشت و هر بار که خدمتشان شرفیاب می‌شدم، می‌دیدم به اندازه ده نفر شیرینی و میوه روی میز چیده‌اند و بنده نمی‌دانستم از مهمان‌نوازی ایشان شرمسار شوم یا تنک‌مایگی خودم!

دیگر از ویژگیهای اخلاقی استاد این بود که اگر دوستی کسی را پسندید، تا پایان زندگی در دوستی با وی پابرجا بود و هرگز تغییر رأی نمی‌داد، ولو چنین کسی سزاوار چنان عنایتی نبوده باشد:

من از این باز نگردم که گرفتم در پیش اگر می‌رود از پیش وگر می‌نرود! (۳)

البته پایداری در دوستی کار بسیار پسندیده‌ای است، اما اگر روزی خدای نکرده

(۱) همان.

(۲) همان.

(۳) سعدی.

در تشخیص خود اشتباه کرده و خادم را از خائن و دوست را از دشمن بازشناسیم، ندانسته از شمار نیکان کاسته و بر بدان افزوده‌ایم! دیگران را نمی‌دانم ولی من از دو کار سخت پشیمانم: ستایش نابجا و نکوهش ناروا، اما از نکوهش ناروا که گاهی ندانسته کرده‌ام بیشتر در عذابم!

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد
آن بیان اولیاء واصفیاست کز همه اغراض نفسانی جداست^(۱)
بهر حال لطف و عنایت استاد در حق بنده آنچنان بود که اگر بازگو نکنم نشان ناسپاسی خواهد بود و اگر بازگو کنم حمل بر خودستایی! ناگزیر تنها به یک مورد بسنده کرده و باقی را به خاموشی برگزار می‌کنم:

چند روزی به پایان زندگی استاد مانده بود که طبق معمول به عیادتش رفتم، ضمن صحبت فرمود که فلان شخص شاخص فلان پست را برای شما در نظر گرفته و از من خواسته بود که به شما بگویم، ولی من نگفتم. عرض کردم که بس سپاسگزارم و خود می‌دانید که هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی در نظر بنده یک کتاب خوب بهتر از یک مقام اداری است که آن ماندنی است و این رفتنی:

فشاندم تا ز دنیا دست، هر کامی بدست آمد زدم تا پشت پا، افلاک را در زیر پا دیدم^(۲)
با این همه، آیا بهتر نبود که می‌فرمودید تا لااقل یک تشکر خشک و خالی بکنم؟ فرمود: «شایسته شأن شما ندیدم.» همین جمله کوچک حاکی از طبع بلند او بود:

عاشقی و رندی و مستی خوش است پای زدن بر سر هستی خوش است!
همچو تو شهیاز بلندآشیان گر نزدی خیمه به پستی خوش است!
وهم تو دام دل دانای تو است گر خم این دام گستی خوش است
چندی بعد گذشت و پیش آمد حوادث نشان داد که استاد چه لطف شایانی در

(۱) مولوی.

(۲) کلیم کاشانی.

حق بنده فرموده بوده‌اند.

واقعۀ بس تأثرآور اینکه شنیدیم استاد روزی از روزهای آخر عمر با رنج بسیار خود را به سوی کتابها کشانده و یکی دو جلد از آنها را برداشته بود، ولی چون دیگر نتوانسته بود بخواند، آنها را به آغوش کشیده و گریسته بود. این منظرۀ دلخراش جانگداز را تنها کسانی درمی‌یابند که عاشق کتابند ...

ای مونس، ای کتابخانه ای مأمونم از غم زمانه
حقا که به هر کجا رسیدم بهتر ز تو مونی ندیدم
آنسان که رفیق نیمه راهند بر صدق عرایض گواهند
در نیک و بد و خوشی و ادبار تنها تو بُدی به من وفادار
من رفتی‌ام تو جاودان باش ز آسیب زمانه دو امان باش
از اساتید دانشکده ادبیات تبریز، دو تن به استادی ممتاز نائل آمدند: شادروان
استاد دکتر خیام‌پور و شادروان استاد ترجمانی زاده و این گزینش آنچنان بجا و شایسته
بود که نشنیده‌ام کسی بدان اعتراض کند.

آثار و تألیقات:

فهرست آثار چاپ شده که از استاد ترجمانی زاده به یادگار مانده است به ترتیب زیر است:

- ۱- تاریخ ادبیات عرب
- ۲- تفسیر جزء عم
- ۳- یاد یاران گذشته
- ۴- چکامۀ کاخ ادب
- ۵- رسالۀ علم وضع (نشریه دانشکده ادبیات تبریز)
- ۶- یادگار بزرگمهر یا ذکر ی بوذرجمهر (عربی) (نشریه دانشکده ادبیات تبریز)
- ۷- علم آداب بحث (نشریه دانشکده ادبیات تبریز)

- ۸- سایر مقالات (نشریه دانشکده ادبیات تبریز)
 ۹- مقدمه بر دیوان استاد شهریار: چهره‌های روشن و دلگشا
 ۱۰- اشعار و سروده‌ها

وفات او:

او در سال ۱۳۵۹ هجری شمسی درگذشت.^(۱)

۱۸۷۶ - عبدالرسول خیام‌پور^(۲) (م ۱۳۹۹)

آقای دکتر عبدالرسول تاهباز زاده (معروف به خیام‌پور) فرزند حاجی محمود تاهباز به سال ۱۲۷۷ هجری شمسی در تبریز تولد یافتند. پس از تحصیلات مقدماتی در تبریز به تهران رفتند و با گرفتن گواهی نامه ششم ادبی از دبیرستان دارالفنون در سال ۱۳۰۶ به خدمت وزارت فرهنگ در آمدند و سه سال در اهواز به تدریس پرداختند.



سپس در دارالمعلمین تحصیلات خود را ادامه داده در سال ۱۳۱۲ لیسانس فلسفه و ادبیات گرفتند و به مناسبت شاگرد اولی به گرفتن مدال درجه اول علمی نایل و پس از آن در دارالفنون و دیگر دبیرستانهای تهران به تدریس مشغول شدند.

از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۵ سمت مدیری دبستان ایرانیان را در استانبول داشتند و در ضمن

(۱) یاد یاران، تألیف دکتر مهدی روش ضمیر، ص ۸۳-۷۷، چاپ انتشارات مستوفی، ۱۳۷۱.

(۲) به نقل از نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، بهار ۱۳۴۹، با پاره‌ای اضافات و تغییرات.

۱۶۴۲ .. مفاخر آذربایجان (ج ۳)

ادامه این خدمت به گرفتن لیسانس دیگر و دکتری (با درجه بسیار خوب) از دانشگاه استانبول توفیق یافتند.

پس از تأسیس دانشگاه تبریز از مهرماه ۱۳۲۶ در دانشکده ادبیات تبریز به تدریس پرداختند. در خرداد ماه ۱۳۲۹ به ریاست کتابخانه دانشکده‌ای نیز منصوب و در شهریور همان سال از طرف وزارت فرهنگ به ریاست دانشکده انتخاب شدند ولی به عللی آن را نپذیرفتند و تا ۲۵ فروردین ۱۳۴۲ معاونت دانشکده را به عهده داشتند و پس از آن مدتی نیز کفیل دانشکده بودند و سپس تنها به تدریس و تحقیق پرداختند.

در ۱۵ تیر ماه ۱۳۴۸ بازنشسته شدند و با توجه به مقام علمی و خدمات آموزشی و پژوهشی به پیشنهاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی و تصویب دانشگاه از تاریخ دهم دی ماه ۱۳۴۸ به مقام (استادی ممتاز) نائل آمدند. استاد دکتر عبدالرسول خیامپور نخستین استاد ممتاز دانشگاه تبریز می‌باشند.

استاد در شهریور سال ۱۳۴۹ به تهران نقل مکان کردند و از آن پس به جز یک سالی که در یکی از مدارس عالی تهران به تدریس اشتغال داشتند تمام وقت خود را صرف تکمیل کتاب «فرهنگ سخنوران» نمودند و در سالهای آخر زندگی خویش بخاطر بیماری از هر گونه فعالیت فرهنگی نیز محروم ماندند.

فوت استاد در هفتم فروردین ماه ۱۳۵۸ اتفاق افتاد. از ایشان چهار پسر و سه دختر به یادگار مانده است.

تألیفات و آثار استاد دکتر خیامپور را می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد:

۱ - تألیفات: الف - دستور زبان فارسی (این کتاب تا کنون باو‌ها به طبع رسیده است.)

ب - فرهنگ سخنوران (۲ ج) کتاب شناسی شعرای فارسی‌گو.

ج - رساله یوسف و زلیخا (تحقیق درباره منظومه‌های یوسف و زلیخا در ادبیات ایران و ترک).

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۴۳

د - رساله عربی برای فارسی.

۲ - ترجمه: تذکره مجمع الخواص تألیف صادقی افشار که از ترکی جغتایی به زبان فارسی ترجمه شده است.

۳ - مقاله: الف - سلسله مقالات «غلط مشهور» که در ۱۳ شماره از شماره‌های سال اول و دوم «نشریه دانشکده ادبیات تبریز» انتشار یافته است.

ب - شیوه انتقاد در مجله راهنمای کتاب.

ج - رسم خط فارسی

و چند مقاله دیگر که از ترکی به فارسی ترجمه شده است.

۴ - تصحیح و تحشیه: الف - مجمع الخواص (که علاوه بر ترجمه تصحیح نیز شده است).

ب - نگارستان دارا، جلد اول

ج - ریاب الوفاق (که تلخیص نیز شده است).

د - تذکره اختر، جلد اول

ه - مصطفی خراب

و - تذکره حدیقه امان اللهی

ز - تذکره روضه السلاطین

ح - سفینه المحمود، در دو جلد

۱۸۷۷ - حاج عباس افعالی شبستری (م حدود ۱۴۰۰)

ادیب گرانمایه، دانشمند فرزانه مرحوم حاج عباس افعالی از چهره‌های تابناک تشیع در استانبول، به سال ۱۳۴۶ ه. ق در شبستر متولد شده، مقدمات را در زادگاه خود فراگرفته، در عتفوان جوانی به استانبول رفته، در آنجا رحل اقامت افکند. مرحوم افعالی در جزیره «هیملی» از جزایر دریای مرمره اقامت داشت. محل

۱۶۴۴ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

تجارتش در بخش اروپایی استانبول بود.

او همه روزه سه ساعت از عمر خود را در کشتی سپری می کرد، ولی از هر لحظه آن استفاده می نمود و هرگز لحظه ای از اوقات خود را با بطلالت سپری نمی کرد. کتابخانه ارزشمندی داشت و آثار سودمندی از خود به یادگار گذاشت که از آن جمله است:

- ۱- تاریخ یهود، پیرامون خطر صهیونیسم بر جهان اسلام.
 - ۲- فراماسونری، پیرامون پیدایش فراموشخانه از آغاز تا عصر حاضر.
 - ۳- حلقه های یک زنجر، در تشریح روابط فرقه ضاله با صهیونیسم.
 - ۴- روزه در اسلام.
 - ۵- قرآن معجزه ابدی.
 - ۶- رهبری در اسلام.
 - ۷- فاطمه زهرا علیها السلام.
 - ۸- عاشورا چه روزی است؟
 - ۹- تاریخچه عاشورا
 - ۱۰- حضرت مهدی علیه السلام
- هفت عنوان اخیر ترجمه هفت نشریه از انتشارات مسجد ایرانیان استانبول می باشد که به مناسبت ماه رمضان، مبعث، غدیر، ایام فاطمیه، عاشورا و نیمه شعبان در تیراژ وسیعی چاپ و منتشر شده است.
- مرحوم افعالی در سال ۱۳۹۷ ه. ق به زیارت خانه خدا مشرف شد و پس از مراجعت در ۱۷ صفر ۱۳۹۸ در استانبول به رحمت خدا رفته، در قبرستان ایرانیان مدفون شد.

مرحوم افعالی شبستری به زبانهای فارسی، ترکی استانبولی، فرانسوی و ارمنی تسلط کامل داشت و از این رهگذر موجب هدایت گروهی از مسیحیان و عامل

تشرف آنان به آئین مقدس اسلام شده بود.^(۱)

۱۸۷۸ - حسن ناصرزاده (م ۱۴۰۰)

خطبا و گویندگان عالیقدر اسلامی در برانگیختن احساسات و عواطف مردم و در راه توجیه فکری و احیاء احکام اسلامی و در مبارزات فکری و عملی مردم مسلمان نقش برجسته و سازنده‌ای دارند که کمترین مطالعه و دقت در نهضت‌ها و انقلابات بزرگ جهان اسلام گویاترین سند این مجاهدات خستگی‌ناپذیر آنان به شمار می‌آید.

به سراغ دورترین انقلابات جهان نمی‌رویم نگاهی گذرا به نزدیک‌ترین انقلاب تاریخی مشروطیت ایران می‌افکنیم عوامل برانگیزنده و جهت و شکل دهنده توده‌های مردم را مدّ نظر قرار می‌دهیم فعالیتها و تلاشها و سخنرانیهای کوبنده و برانگیزنده دو خطیب بی‌پروا و دو گوینده شجاع سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی و میرزا نصرالله بهشتی ملک‌المستکلمین را در نظر می‌آوریم که با سخنرانیها و افشاگریهای خود توانستند استبداد داخلی و استعمار خارجی را محکوم و از صحنه مداخلات سیاسی مطرود سازند و با نطقهای آتشین خود پایه‌های کاخ استبداد و خفقان قاجاری را به لرزه در آورند آنچنان که این حرکت و تکان، از عهده چندین ارتش مجهز ساخته و عملی نبود.



و در نهضت اخیر اسلامی نیروی سازنده و توفنده بیان و خطابه روحانیت ایران، نقش

(۱) مستدرک اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۲۷، به قلم حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر مهدی پور تبریزی.

حساس و مسئولیت بزرگ الهی خویشتن را به صورت روشن تر و بارز تر متجلی ساخت، خطباء و گویندگان اسلامی، این حماسه آفرینان بزرگ تاریخ و عظمی و ارشاد اسلامی، توانستند با بزرگترین و مجهزترین دستگاههای فرستنده جهان به مقابله و رویارویی بپردازند و شایعه پراکنی ها و تبلیغات سوء و تحریف حقایق و تبدیل واقعیات و جعل اخبار و اکاذیب آنها را در سطح کشور خنثی و بی اثر سازند.

آنان در آن دوران سیاه و خفقان ساواک با اظهار حقایق و بیان واقعیات جان خود را به خطر افکندند و با شور و شوق و عشق و علاقه راستین در این راه آنچنان گام برداشتند که اعجاب جهانیان را برانگیخت و تا سر حد پیروزی روی سخن خود ایستادند تا همراه رهبر خویش شاهد پیروزی را به آغوش کشیدند.

در میان گروه سخنوران و خطبای عالیقدر معاصر که در سرتاسر کشور حضور فعالی داشتند. در تهران خطیب شهیر استاد جامع شیخ محمد تقی فلسفی که هنوز سخنرانی معروف او در مسجد ارک تهران تحت عنوان «چرخ زمان به عقب بر نمی گردد، مشروطیت به استبداد باز نمی گردد» و همچنین استیضاح ۱۲ ماده ای دولت در مسجد آذربایجانیها در گوشه اطنین انداز می باشد. خطیب بی باک و گوینده مبارز و مجاهد حضرت حجة الاسلام حاج شیخ حسن ناصرزاده در آذربایجان جایگاه ویژه و منزلت و مقام خاصی دارند.

مرحوم مغفور حاج شیخ حسن ناصرزاده، یکی از سخنوران نامی و مشهور تبریز بود. او سخنگویی بی باک در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بود، مرحوم ناصرزاده فردی متدین و معتقد و مشتاق اعتلای نام اسلام و سربلندی مسلمین بود او مدت یک ربع قرن واعظ نامدار و سخنگوی پر شنونده این منطقه به شمار می آمد.

مرحوم ناصرزاده در سخنان خود سوز خاصی داشت و از روانشناسی اجتماعی مردم بهره کافی می برد او می توانست مردم را در مسیر اهدافی که تعقیب می نمود جذب نماید و آنان را با خود هم صدا و هم نوا سازد وی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، چندین سال به جرم حق گویی از تبریز تبعید و زندانی شد و

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۴۷

مدتها در مشهد و تهران و دیگر دیار به انزوا و تنهایی گذراند ولی تسلیم زورگویان نشد.

آثار:

از آن مرحوم، آثار و تالیفاتی نیز باقی مانده است که یکی از آنها پیرامون اهمیت نماز و دیگری در راستای تربیت نسل جوان می باشد.

مردم آذربایجان بویژه مستمعین منابر ایشان خاطره های شیرین و مطایبات جالبی از سخنرانیهای او را به خاطر دارند که هنوز زبانزد مردم در محافل عمومی و خصوصی می باشد.

گویند: روزی در مسجد حاج احمد یکی از مجالس زنانه مشغول صحبت بوده است همسر استاندار وقت بدون رعایت حرمت مسجد بی حجاب وارد مسجد می گردد، او بی آنکه از موقعیت همسر او احتیاط نماید فریاد می کشد این سگ را از مسجد بیرون کنید، مسجد جای افراد خداشناس است ... و از این قبیل موارد بی باکی و خدا ترسی که داشت.

۱۸۷۹ - عبدالعلی کارنگ (متوفی حدود ۱۴۰۲)

در اعصار اخیر تعدادی از نویسندگان و محققان مطلع و آگاه از آذربایجان برخاسته اند که با معیارهای جهانی و مقبول مجامع دانشگاهی و مراکز علمی حرکت کرده اند و هر کدام از اینان منشأ خدمات فرهنگی ارزنده و ماندگاری نسبت به کشور اسلامی خود گردیده اند. یکی از آنان همین شخصیت مورد ترجمه ما است.

ما در طی فصول کتاب، اسامی جمعی از آنان را به مناسبت هایی آورده ایم، وجود این نویسندگان پرکار، به تعبیر آقای زرین کوب «تبریز را به صورت یک مرکز فعال تحقیقات ادبی درآورده بود» نویسندگانی که آقایان آیت الله حاج میرزا عبدالله

مجتهدی، میرزا جعفر سلطانی القزایی، دکتر خیامپور، استاد ماهیار نوایی، استاد منوچهر مرتضوی، استاد ترجانی زاده، استاد حسن قاضی و فضلالی نامداری همچون حاج حسین آقا نخجوانی و برادرش، سید جمال ترابی طباطبایی، بهمن سرکاراتی و زنده یاد عبدالعلی کارنگ از زمره آنان محسوب می شدند پادشان زنده و خاطراتشان جاوید و پاینده باد.

یکی از نویسندگان و مؤلفان پرکار متأخر آذربایجان، مرحوم عبدالعلی کارنگ کاوشگر آثار باستانی آذربایجان در سده اخیر می باشد. مرحوم کارنگ مقالات و کتابهایی در معرفی مساجد، بقاع، زیارتگاهها، زوایا و تکایا، خانقاهها، سنگ نبشته ها، مقابر بزرگان، امام زاده ها، بالآخره هر آنچه که رد پای فرهنگ و هنر مردمی در آن تجلی داشته است از خود به یادگار گذاشته است، او در تأمین این نوشتارها تنها به نقل اقوال اکتفاء نکرده است بلکه خود، فرسنگها راه را زیر پا نهاده تا مطلبی را به اثبات رساند و به رأی العین برساند.

او مکرر آنها را مورد بازدید عینی قرار داده است، وی در آثار خویش از اظهار نظر ناروا و مبالغه آمیز پرهیز و اجتناب ورزیده و در نقل اقوال و بازگویی مطالب دیگران به مشخصات صریح منابع و مأخذ اشاره نموده است و اساس امانت را کاملاً رعایت کرده است او از افراد و اشخاص با حفظ عناوین با احترام و ادب خاصی یاد کرده است از اینرو نام او و یاد او، ماندنی و معرفی کردنی می باشد.

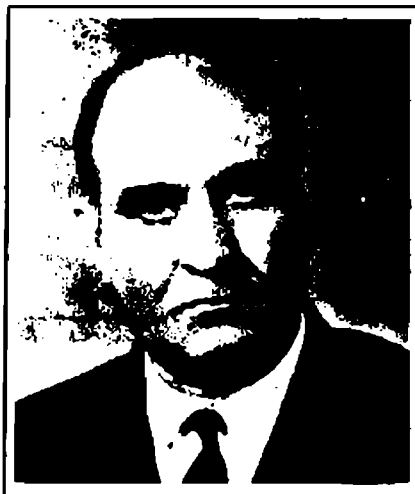
از مرحوم کارنگ مقالات و کتابهای متعددی باقی مانده است ولی جاودانه ترین اثر او، «آثار باستانی آذربایجان، آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز» می باشد که بحق یکی از زیباترین و شیواترین آثار جاودان در این زمینه می باشد. مؤلف محترم در سال ۱۳۵۱ ش. از تألیف و گردآوری آن فراغت یافته است، ولی اجل مهلت نداده است تا دیگر مجلدات آنرا نیز تکمیل و به عرصه علم و ادب اهدا نماید. این کتاب در ۷۳۶ صفحه از سوی انجمن آثار ملی تحت شماره ۹۱ به سال ۱۳۵۱ ش انتشار یافته است. مجلد دوم آنرا آقای طباطبایی تکمیل نموده اند.

و از دیگر آثار او:

- ۱- تاقی وهرزنی - چاپ ۱۳۳۳ ش
- ۲- تاریخ دنبلیان مقاله مجله معلم امروز - ۱۳۳۷ ش
- ۳- قدیمی ترین مأخذ درباره نام تبریز (مقاله) مندرج از نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۴۵ ش.
- ۴- لوح سیمین (مقاله) مندرج در یادی از قهرمانان آزادی ایران ۱۳۳۸
- ۵- یک سند تاریخی (مقاله) مندرج در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز ۱۳۵۰.
- ۶- دستور زبان کنونی آذربایجان چاپ مهر ماه ۱۳۴۰ ه.ش.

۱۸۸۰- استاد سید حسن قاضی طباطبایی (م ۱۴۰۵)

یکی دیگر از دانشمندان با فضیلت و دانشوران اصیل و ادیبان نبیل در عرصه آذربایجان مرحوم استاد سید حسن قاضی طباطبایی است که نسب عالی و حسب والایی را دارا است او نسب به تباری می‌رساند که از آن تبار علامه طباطبایی، سید محمد علی قاضی طباطبایی و دیگر بزرگان علم و ادب برخاسته‌اند و یکی از بیوت علم و ادب و از خاندانهای اصیل علم و معرفت در آذربایجان می‌باشد.



مرحوم قاضی مرد ادب و کمال و فرد وارسته و با فضلی بوده است چون ریشه دز فضیلت و ادب داشته است او دستی بخشنده قلبی پر احساس داشت و

۱۶۵۰ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

در صفا و صمیمیت در بین اقربان و امثال مثال زدن و الگو بود نگارنده نیز همانند آقای دکتر روشن ضمیر رشته سخن را به دست نویسنده درد آشنا آقای دکتر رضا انزابی نژاد می‌دهیم تا چند کلمه پیرامون این استاد از دست رفته با شما سخن بگوید چون اطلاعات محدود ما نمی‌تواند حق این مرد علم و ادب را اداء نماید با تشکر و سپاس:

«دیگر راهرو و پله‌های دانشکده ادبیات تبریز گامهای سنگین استاد قاضی را بر خود نخواهد دید.

هر روز صبح - و این آخریها هر دو سه روز یکبار - استاد یگانه ما، آن نیک مرد بزرگ، از پله‌های دانشکده بالا می‌آمد، راهرو را می‌پیمید، به همه سلام می‌کرد و سلام هر کس را به لطیفه و بذله‌ای دلنشین پاسخ می‌گفت. سینه لبالب از یاد و یادواره و خاطره بود، و حافظه سرریز از شعر و نکته؛ و دریغاکه واپسین اوراق دفتر عمرش غم رنگ و حسرت آگین رقم خورد!

مرد قامت استوار صبر و صفا بود. پله‌ها را سنگین بالا می‌آمد و دوست داشت به دوستی یا دانشجویی تکیه بکند. هرگز دست خالی نبود، همواره سه چهار جلد کتاب زیر بغل داشت، از آنها که در کمتر کتابخانه شخصی پیدا می‌شود، همه کمیاب یا نایاب و در هر صورت قیمتی. لابد برای دوستی یا علاقمندی که شب یا روز پیش با تلفن از استاد چیزی پرسیده بود.

تا این درجه سماجت و گشاده دستی را در یاد دادن و کتاب دادن در کسی ندیده و نشنیده‌ام. قدر کتاب - این کالای ارجمند را که به ظاهر گران و به باطن گرامی است - تنها اهل کتاب داند و بس، و اهل کتاب معمولاً رضا نمی‌دهند که این مخدره‌های دل آرام از پیش چشم و منظر وی، دور شوند.

اما استاد قاضی! روح شاد، چه قدر بخشنده بودی و چه بزرگوار که کتابهای قیمتی و سنگین را پیرانه سر بزیر بغل می‌زدی و صبح اول وقت با سه چهار یادداشت در برگچه‌هایی در لابلای کتابها به دانشکده می‌آوردی. از اینکه پرسنده‌ای را شاد

می خواستی کرد یا مطلوبی را به طالبی می خواستی رساند چشمانت برق می زد، برق پاک بخشندگی.

صدای استاد که در راهرو می پیچید، دل قرص می شد: خواهیم پرسید، همه آنچه را که از کتابها نیافتیم خواهیم پرسید، و استاد وارد اطاق می شد.

- سلام علیکم.... آقا تازه چه خبر؟ ... آقا مصراع «فَمَا كَانَ قَيْسَ هَلَكَةً هَلَكًا وَاحِدَةً» که پرسیده بودی پیدا کردم، از قصیده‌ای است از عبده بن الطیب که تمام آن در حماسه ابی تمام آمده، و از آن مفصل تر در آغانی چاپ دارالکتب (ج ۱۴ ص ۸۳) درج گردیده و این مرثیه در شهرت تمام است از مرثیه قیس بن عاصم سنقری است از شاعر مذکور. شعر حکم مثل را به خود گفته و اغلب در مورد اشخاص بزرگ و کم نظیر به همان بیت متمثل می گردند، چنانکه، هشام در مورد مرگ پدرش عبدالملک این بیت را می خواند. درباره این بیت گفته اند: «ارثی بیت، قاله العرب...» (دلسوزترین شعری که عرب سروده است)

یادداشت دوم را می گیرم، کمی بزرگتر از کف دستی، اما کاغذ، ز راست و ارجمند، به خطی زیبا و پخته: «نَحْنُ رُوحَانٌ حَلَلْنَا بَدَنًا». این مصراع را پس از جستجوی زیاد در مرزبان نامه یافتم (باب ۸ ص ۲۲۵ چاپ مرحوم قزوینی) و مصراع اول را هم انشاءالله در موقع مراجعه خواهیم دید. اما از گوینده آن خبری نیافتیم که در چاپ محمد روشن هم اثری از قائل دیده نیست. آقای دکتر انواری اظهار فرمود که از آن حلاج است. بنده به تمام مآخذی که اخبارش را آورده اند مراجعه کردم، بدبختانه از قائل سراغی به دست نیاوردم، بالاخره به طرائق الحقائق رجوع نمودم. آنجا دیدم که همین بیت را با ابیتی دیگر آورده، بدون تصریح بر نام گوینده، اینکه عین آن دو بیت را ذیلاً می آورم:

أَنَا مِنْ أَهْوَى وَمِنْ أَهْوَى أَنَا نَحْنُ رُوحَانٌ حَلَلْنَا بَدَنًا
فَإِذَا أَبْصَرْتَنِي أَبْصَرْتَهُ وَإِذَا أَبْصَرْتَهُ أَبْصَرْتَنَا

من کیم؟ لیلی و لیلی کیست؟ من ما یکی روحیم اندر دو بدن^(۱)
 نتیجه مطالعات من بنده در ظرف دیروز همین است که عرضه می‌دارم و از
 زحمت عذر می‌خواهم.

عرب گوید: «جاور غنیاً او بحراً» (با دریا همسایه باش یا با مردی توانگر). و
 چه سعادت‌ی است سالها در ساحل دریای فضل و فضیلت مردی توانگر و بخشنده
 بودن. من در جهت این سعادت خدای را شاکرم. دریایی بود استاد که هنوز
 می‌توانست سالهای بسیار از موج خیز سینه خود گوهر، بیرون بریزد، ابری بود استاد
 که بسیار سالها می‌توانست به درخشد و از دل خویش قطرات زلال دانش بیارد و لبان
 تشنه را سیراب بدارد. شگفتا که مرگ، این محقق‌ترین رویداد زندگی هر موجود زنده،
 انگار هرگز منتظر نیست، هر وقت بیاید غیر منتظره است و ناپیوسیده اما مرگ چنین
 مرد نه کاریست خرد: از مرگ کسانی چون استاد قاضی چنان زخمی در دل می‌نشیند
 که هرگز بهبود نمی‌پذیرد، از مرگ چنین بزرگانی چنان دژ زرفی پای آدم دهان باز
 می‌کند که هیچ کوهی نمی‌تواند آنرا پُر کند.

مردی که آنهمه پاک می‌دید و آنهمه پاکی می‌دید، عزیزی که با صفا و صمیمیت
 شهره شهر بود و دیده نیالوده بود به دیدن، این اواخر سخت رقیق القلب شده بود،
 برای بسیار چیزهای عادی تارهای دلش می‌لرزید. از گرفتاری دوستی، از دلشکستگی
 همکاری، حتی از درد دل مسافری با راننده تاکسی، دلش مالا مال از حسرت و غم
 می‌شد و آن وقت می‌دیدیم که آن چشمان گوهرجوی که مونس و نواخته خطوط و
 کلمات کتابها بود، به اشک نشسته. از حقارت زندگی و لثامت کسانی که برای این
 زندگی حقیر، خاک در کاسه دیگران می‌کردند و می‌کنند دل آزرده می‌شد و در لابلای
 سخن خود از کور دلیلهای آزمندان زندگی شکوه می‌کرد؛ چنان می‌نمود که ناپایداری
 حیات و شتاب روزها را بیش از دیگران احساس می‌کند. عجب است که ارابه عمر از
 نیمه راه زندگی سخت بشتاب می‌گذرد، و استاد قاضی شیب و شتاب را گویی لمس

(۱) طرائق الحقائق، چاپ محمد جعفر محجوب، ج ۲، ص ۴۱۶.

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۵۳

می‌کرد. با چه صمیمیت پدرانهای آن روز این دو بیتی زلال باباطاهر - آن رند همه آفاق - را نوشت و به دستم داد:

درخت غم به جانم کرده ریشه به درگاه خدا نالَم همیشه
عزیزان قدر یکدیگر بدانید اجل سنگ است، و عمر ما چو شیشه
و سرانجام روز یکشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۶۴ سنگ سیاهی از فلاخن بی‌ترحم اجل
بر شیشه عمر استاد ما خورد، در حالیکه به پیشواز بهار می‌شتافتیم، در حالی که برای
تعطیلات نوروز، برای بهار و نشستن در کنار گل‌های محمدی آذرشهر و فصل رسیدن
توت و خوشه‌چینی از کلام و محضر استاد قول و قرار می‌گذاشتیم، خبر آمد که استاد
در گذشته، باور کردنی نبود، استاد پیش از ظهر در دانشکده بود. با فوق لیسانس ادبیات
درس داشت، خاقانی خوانده بود، قصیده‌ترسائی را توضیح داده بود، آخر ساعت با
کلامی که موج و طنین ملال داشت گفته بود: «کمی هم از جای دیگر بخوانیم»
دانشجویان پرسیده بودند: کجا استاد؟

- صفحه ۳۷۳ را باز کنید، مطلع دوم را:

سر تابوت مرا باز گشائید همه خود ببینید و به دشمن منمائید همه
بر سر سبزه باغ رخ من کجک مثال زار نالید که کجکان سرانید همه ...
و دیگر نه توضیحی و نه تفسیری، و کلاس را تعطیل کرده بود. عجب! در
انتخاب قصیده تعمّدی بوده؟! ظهر که به خانه رفته بود، گویا اندک ناراحتی در سینه و
سرفه‌ای و سرفه‌هایی ... و همچنان سرفه‌های عمیقی، و ناراحتی سخت ریه‌ها و
احضار طبیب، و اورژانس ... و نرسیده به بیمارستان ودیعه را به صاحب ودیعه
پرداختن. همین.

بزرگامردا که استاد قاضی بود. چه سبک می‌زیست، بی‌مزاحمتی برای دیگران،
و چه سبک مرد، بی‌رنجی و زحمتی برای کسان. دیر یا زود بودنش را نمی‌دانم، اما
می‌دانم که استاد خود چنین مرگی را به آرزو می‌خواست.
یکروز صبح چندین یاد داشت، یک صفحه تمیز و با خطی خواناتر و زیباتر و

از آن یکی‌ها بدستم دادند:

«دو بیت زیر را در ابن خلکان ذیل اخبار کمال‌الدین محمد بن عبدالله شهرزوری شافعی دیده‌ام که بسیار لطیف گفته و قرائت آن دو برای اشخاصی که در حد کهرلت هستند لازم و بلکه فرض است:

يَا رَبِّ لَا تُحِينِي إِلَى زَمَنٍ اَكُونُ فِيهِ كَلًّا عَلَى أَحَدٍ
خُذْ بِيَدِي قَبْلَ أَنْ أَقُولَ لِمَنْ أَلْقَاهُ عِنْدَ الْقِيَامِ خُذْ بِيَدِي»
من معنی دو بیت را چنین می‌فهمم:

پروردگارا مرا چندان زنده باز نگذار که بار کسان باشم. خدایا پیش از آنکه حال و روزگاری بی‌فهم که هر که را بینم دست یاری از او بخوام، خود دستم گیر.
دعای مرد پاک مستجاب شد. خاک بر آن بزرگوار عنبر آگین باد و روحش قرین شادی و شادابی.

ما آذربایجانی‌ها می‌گوئیم: «هر گوزلین بیر عیبی وار» بلی زیباترین‌ها نیز نقصی و عیبی دارند. عیب استاد ما - که آیتی از فضل و کمال بود - این بود که کم می‌نوشت و دردا و دریغا که آن همه علم و فضیلت جز اندکی برای ما نگذاشت.

اینست تمام آنچه به عنوان مرده ریگ مدوّن استاد قاضی به حساب می‌آید:

۱ - دو جلد تصحیح و تحشیة تجربه الاحرار و تسلیة الابرار عبدالرزاق دنبلی (مفتون) از انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز سال ۴۹ و ۵۰.

۲ - تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف، از انتشارات نشریة دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۵۱.

۳ - مقالاتی در نشریة دانشکده ادبیات تبریز و یادداشت‌های گهگاهی در مجلات بادگار، و مجله راهنمای کتاب.

۴ - خاندانهای علم و دانش آذربایجان در عصر قاجار^(۱)

(۱) این مقاله در ۴۲ صفحه در کتاب «چهره آذربادگان در آئینه تاریخ» به مناسبت ۲۱ آذر ۱۳۵۳ ه.ش در تبریز به چاپ رسیده است.

دریغ از کم بودن آثار استاد و درد از نبودنش.
 استاد قاضی طباطبایی از پایه‌گذاران دانشگاه تبریز بود که از همان آغاز کار در
 دانشکده ادبیات به تدریس پرداخت و شاگردان میرز پرورش داد.^(۱)

۱۸۸۱ - میرزا جعفر سلطان القرایی (م ۱۴۰۹)

متبع معروف ادیب عالیقدر مرحوم حاج میرزا جعفر سلطان القرایی را با
 تعلیقات کتاب گران سنگ «روضات الجنان و جنات الجنان» کربلایی حسین
 می‌شناسم، کتابی که کتابشناس نامی حضرت آیه الله العظمی مرعشی تا آخرین
 لحظات عمر جلد اول آن را از اینجانب می‌خواستند و اینجانب تمام کتابفروشی‌ها و
 مراکز نشر تهران و تبریز را زیر پا گذاشته بودم و بالأخره توانستم جلد اول آنرا جهت
 دلشادی آن مرحوم پیدا کنم، البته جلد دوم آن فراوان بود ولی جلد اول آن پیدا نشد که
 نشد. فقط از طریق کتابخانه مرحوم مجتهدی یک دوره به اینجانب منتقل شده بود که
 آن مرحوم راضی به انتقال آن نبودند.

البته با خاندان سلطان القرایی از طریق مرحوم حاج میرزا علی نیز آشنایی بود.
 ایامی که در مدرسه طالبیه تبریز مشغول تحصیل بودم و آن مرحوم با علاقه و دقت
 فراوان درس تجوید قرآن و آداب تلاوت و قرائت این کلام الله آسمانی را به پویندگان
 و جویندگان کلام راستین الهی تعلیم می‌داد و با نظم خاص کلاسهای تعلیم را محض
 رضای خدا اداره می‌نمود روحش شاد و از قرآن و صاحب آن پاداش و اجر دریافت
 کند.

در مورد این دانشمند عزیز نیز سخن را به دست فرد درد آشنا می‌دهیم و پای
 سخن او می‌نشینیم. و او نویسنده و ادیب اریب آقای روشن ضمیر می‌باشد که در

(۱) مجله آینده، به قلم آقای دکتر رضا انزایی نژاد؛ به نقل از: یاد یاران، دکتر روشن ضمیر، ص ۱۰۸-۱۰۹
 به بعد.

مورد او می نویسد:

«آنروزها من دبیر دبیرستانهای تبریز بودم و ذکر خیر آقا میرزا جعفر را کراراً شنیده، ولی خودشان را ندیده بودم. با برادرش شادروان حاجی میرزا علی آقا، که او نیز دبیر دبیرستانها بود، سابقه دوستی داشتم. این دو برادر، با برادر دیگر آیت الله حاجی میرزا جواد آقا، از روحانیون معروف شهر ما، همگی اهل فضل و ادب و از محترمین و سرشناسان تبریز به شمار می رفتند.

روزی با دوست دیرین و همیشگی خود ابوالقاسم صدرایی به دیدار مرحوم علی اکبر یاسمی رفته بودیم. ایشان دبیر نقاشی و از شادگردان میرزا مرحوم کمال الملک بود. در آنجا فیض دیدار میرزا جعفر آقا دست داد. مردی بود باریک اندام و ظریف، با قامتی متوسط، موی سر جوگندمی، ابروان پر پشت، چشمان سیاه خیلی براق و هوشیار با صدای زیر و ده پانزده سال مسن تر از من.

همگی تابلوهای بی نظیر مرحوم یاسمی را به دقت تماشا کردیم و در خور توان ستودیم و چون هنرمند را به درود گفتیم، آقا میرزا جعفر دم در فرمود: هر چه می توانید از آثار این هنرمند بخرید که دیگر نظیرش را نخواهید دید. روانشاد سلطان القزایی در خوشنویسی و نقاشی و خلاصه به قول خودش «در باره فنون متفنن» بود. و سپس افزود: به بنده منزل تشریف بیاورید. آنجا خانقاه است. از شما چه پنهان من که دبیر تازه کار زبان فرانسه بودم درست نفهمیدم خانقاه چه فرقی با خانه معمولی دارد، ولی به هر حال منظور ما دیدار خانه خدای بود نه خود خانه. و چه خوش سرود شیخ بهایی:

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار او خانه همی جوید و من صاحب خانه چون به منزل رسید و به فرهنگ مراجعه کردم معلوم شد خانقاه خانه درویشان و مرشدان را گویند. بر ناراحتیم افزود، زیرا در این صورت بایستی به جای صندلی روی تخته پوست نشست و نشستن بر روی زمین برای من غذایی بود الیم. این را بارها در محضر برخی از دانشمندان روحانی آزموده بودم و شکنجه چهار زانو

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۵۷

نشستن را چشیده بودم.

روزی با قرار قبلی خدمت آقا میرزا جعفر آقا رسیدیم و بر خلاف انتظار دیدیم که به جای تخته پوست مبل و صندل هست.

حاجت به کلاه پُزکی داشتت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار (سمدی)

یادم رفت بگویم که خانه‌های قدیم تبریز ظاهری محقر و باطنی آبرومند داشتند تا رهگذران نیازمند از دیدن آنها ناراحت نشوند. در محله شتریان وارد دریند کوچک تنگی شدیم با دیوارهای کاهگلی بسیار بلند و دو در کوچک رنگ و رفته بود. در روبرو از آن شادروان حاجی میرزا علی آقا و در جنبی دولت‌سرای آقا میرزا جعفر بود. وارد خانه که می‌شدی، به سبک خانه‌های اعیان قدیم سرسرا و تالار پذیرایی و اتاقهای جنبی ...

چیزی که به محض ورود جلب توجه می‌کرد بخاری عظیم و قدیم پرنقش و نگار چدنی بود که در آن همیشه هیزم درختان بادام و زردآلو می‌سوخت و من در آن سالیان دراز هرگز ندیدم که صاحبخانه با ذوق بخاری نفتی به کار برد. باری این بخاری با گرمای خوشایند بی‌بوی خود در آن سرمای شدید زمستان تبریز از مهمانان به گرمی و نرمی پذیرایی می‌کرد و به جان و نشان آرامش و صفا می‌بخشید. ولی گرمتر و نرمتر از همه سیمای خود صاحبخانه بود:

روی شکفته‌ای که دلی‌وا شود از او صائب به صد هزار گلستان برابر است در و دیوار همگی نشان از ذوق سرشار او بود: انواع خطوط زیبا و دلربا، تصاویر، تابلوهای نقاشی...

هر کس در این دنیا عاشق چیزی است: خانه، جواهر، فرش، ماشین، اشیاء لوکس، تسبیح، کلکسیون پروانه و امثال آن...

من و صدربایی عاشق کتاب بودیم و تماشای آن بی‌تاب. در تبریز چند کتابخانه شخصی بود که شهرت جهانی داشت: کتابخانه‌های شخصی برادران نخجوانی، سراج

میر، سلطان القرای، قاضی طباطبایی... و چند کتابخانه دیگر که اکنون بیاد ندارم. پیش از آغاز به کتاب، پذیرایی میزبان شایان ذکر است: آقا میرزا جعفر، گذشته از مقام شامخ علمی، گویا مدتی بازرگان جای هم بوده است و از اینرو جای منزلشان بسیار خوشرنگ و خوش طعم بود و ایشان در مهمان‌نوازی و گشاده‌دستی غلّو می‌فرمودند.

اوراق کتب خطی نفیس فراوان داشت که از آن میان من عاشق بیقرار یکی بودم: دیوان خطی هفتاد و پنجهزار بیتی صائب تبریزی که گویا متعلق به یکی از راجه‌های هندوستان بوده و بعدها به تملک مرحوم سلطان القرای در آمده بود. هر بار که خدمتشان می‌رسیدم استدعا می‌کردم که آن دیوان مفصل را برای تماشا لطف کنند و من دقایقی چند سرگرم خواندن و ورق زدن آن می‌شدم و در دل آرزو می‌کردم که نسخه‌ای از آن در اختیار من نیز بود چرا که من شیفته دو تن از شاعران بوده و هستم: مولانا و صائب. آثار مولانا را دارم، ولی صائب امیری و چاپ دیوان هفتاد و چهار هزار بیتی صائب به وسیله آقای قهرمان آغاز گردید. دیگر از ویژگیهای خلق و خوی زنده یاد سلطان القرای اینکه او بسیار دست و دل باز بود و با اینکه کتابدوست و جانش به کتاب بسته است، هر کتاب نفیسی که از هر جا مورد نیاز بود سخاوتمندانه در اختیار متقاضیان می‌گذاشت و نمی‌دانم بر اثر این خوش‌بینی و بذل و بخشش چند جلد از کتابهای بی نظیر او از بین رفته است!

از کتابهایی که به توصیه آن دانشمند فقید خریده و خوانده‌ام: دیوان حکیم صفای اصفهانی، دیوان صفی علیشاه، کشکول شیخ بهایی، دیوان مغربی تبریزی و غیره. یک نسخه از نان و حلوای شیخ بهایی و دو جلد از آثار ریوفون دانشمند طبیعی فرانسوی به زبان فرانسه (بخش انسان) به بنده اهل فرموده‌اند که موجود است. در اینجا با کمال گشاده‌رویی اعتراف می‌کنم که این بنده در تمام عمر به شاگردی ایشان مفتخر بوده‌ام و به هنگام ترجمه دو جلد «معتقدات و آداب ایرانی» تألیف استاد فقیدم هانری ماسه، تذکرات بسیار ارزنده و سودمند ایشان و شادروان

استاد قاضی از لوح خاطر زدودنی نیست.

از سخنان ظریف و کوتاه آن دانشمند فقید یکی اینکه عارف راستین آن نیست که عرفان را خوب تدریس کند، بلکه آن کسی است که عرفان در ژرفای جانش نشسته و خود او مرد وارسته‌ای شده باشد.

آثار و تألیفات:

از تألیفات ایشان، تا جاییکه می‌دانم، تصحیح و تعلیق بسیار دقیق و ارزنده دو جلد روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلایی تبریزی است که بوسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسیده است و دیگر «المحافل» که در صورتیکه تا کنون به چاپ نرسیده باشد، امید است باز ماندگان فاضل خاندان محترم سلطان القزایی به چاپ و نشر آن و سایر آثار احتمالی آن شادروان اقدام فرمایند.

استاد فقید سالها با نشریه دانشکده ادبیات تبریز همکاری صمیمانه و ارزشمند داشته‌اند. رحمت حق نثار او باد!

ویژگیهای اخلاقی:

بارها اتفاق افتاده بود که به هنگام مراجعت از محضر ایشان بحث بر سر این بوده است که چرا در خدمت ایشان احساس آرامش و سبکباری می‌کنیم و سرانجام به این نتیجه می‌رسیده‌ایم که این انوار پاک و بی‌آلایش جان وارسته صاحبخانه است که در دل مهمان می‌تابد و وجود خاکی او را افلاکی می‌سازد. آن سیمای روحانی و نورانی، آن لطافت در گفتار و رفتار و نشست و برخاست با دیگران برای ما سرمشق بود و این بنده برآستی درک محضر ایشان را یکی از سعادهای زندگی خود می‌دانم، خدایش بیامرزد و با دانایان محشورش فرماید! روانشاد سلطان القزایی در کتابشناسی و مسائل ادبی مشارالینان و طرف مشورت دانشمندان بود.

دیگر از ویژگیهای اخلاقی آن شادروان فروتنی او بود و بیزارى از خودستایی و

۱۶۶۰ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

خودنمایی از خصائص هر دانشمند راستین می باشد. این خصلت نه تنها در مسائل علمی، بلکه در زندگی روزانه او نیز کاملاً مشهود بود. مثلاً همه می دانیم که سفر حج برای واجدین شرایط، مثل نماز خواندن از واجبات است و بنظر من هیچگونه نیازی به خودنمایی و بوق و کرنا و لامپهای رنگارنگ ندارد، به جز احسان به نیازمندان. آن روانشاد این وظیفه دینی را انجام داده بود، بی آنکه به کسی بگوید. رحمت خدا بر او باد!

یکی دیگر از خصائص روحی آن مرحوم پایداری در برابر شداید بود. هرگز لب به شکوه نمی گشود، بخصوص در برابر مقدرات الهی. فرزند منحصر بفرد او در نخستین وضع حمل سرزا رفت و در بیمارستان درگذشت. در آن روزگاران مرحوم سلطان القزایی مقیم تهران بود. نامه تسلیتی فرستادم، پاسخ داد: «عین الطاف است ساقی آنچه ریخت.» این را می گویند ایمان به خدا و رضا بقضا. این را می گویند احتشام و تاللو روح در برابر مصائب جانگداز زندگی.

رضا به داده ده و از جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است

(حافظ)

از بیماری شان آگاه بودم. مدتها خانه نشین بود. یکبار خدمت برادر ارجمندشان و چند بار به دولترای شان زنگ زدم و احوالرسی کردم، ولی صحبت مستقیم مقدور نبود ...

تا بد فروغ مهر و مه از قطره های اشک بازاران صبحگاه ندارد صفای اشک!

گوهر به تابناکی و پاکس چو اشک نیست روشندلی کجاست که داند بهای اشک

رهمی معیری

وفات او:

آن مرحوم در تاریخ بهمن ماه ۱۳۶۷، پس از ۸۷ سال زندگی خاکی از این جهان رخت برپست و درگذشت.^(۱)

(۱) یاد یاران، دکتر مهدی روشن ضمیر، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۱۸۸۲ - دکتر عباس زریاب خویی (م ۱۴۱۵)

یکی دیگر از نویسندگان میرزا و فاضل برخاسته از آذربایجان غربی، مرحوم دکتر عباس زریاب خویی می‌باشد که تحصیلات اسلامی حوزه‌های علمی و دانشگاهی را توأم داشت.

دکتر عباس زریاب خویی در سال ۱۲۹۸ ش در خوی متولد شد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه به قم رفت. سپس وارد دانشکده الهیات شد و پس از دریافت درجه لیسانس به آلمان رفت و از دانشگاه ماینز در رشته تاریخ دکترا گرفت. آنگاه به ایران آمد و چندی بعد به دعوت پرفسور هنینگ به آمریکا رفت و در دانشگاه برکلی به تدریس پرداخت. وی پس از دو سال به ایران بازگشت و با سمت استادی در دانشگاه تهران به کار پرداخت. دکتر زریاب، محقق، مورخ و مترجمی فی الواقع جامع‌الاطراف بود و بویژه در معارف ایران و اسلام و فلسفه و تاریخ و ادبیات عرب، صاحب نظری متبحر بود و به سبب آشنایی با زبانهای عربی، آلمانی و انگلیسی و فرانسه به منابع دست اول دسترسی داشت. ترجمه‌های او در موضوع فلسفه هم نمونه ترجمه خوب به شمار است و هم سرمشق نگارش برای فارسی‌زبانان. دکتر زریاب علاوه بر تألیف و ترجمه و تصحیح چند کتاب که معروفترین و معتبرترین آنها «الصیدنه» بیرونی است پرداخت. او افزون بر تدریس، سالهای آخر عمر را به همکاری با دایرةالمعارفها گذراند و تعداد قابل توجهی مقاله محققانه برای آنها فراهم آورد. دکتر احمد تفضلی در مقدمه جشن‌نامه‌ای که به مناسبت هفتاد سالگی استاد با عنوان «یکی قطره باران» در سال ۱۳۷۰ انتشار داد، ترجمه مبسوط و دقیقی از احوال و آثار استاد زریاب را چاپ کرده است. وی در بهمن ۱۳۷۳ ه. ش در ۷۵ سالگی درگذشت.^(۱)

(۱) آئینه پژوهش، شماره ۳۰-۲۹، ص ۱۷۷.

۱۸۸۳ - دکتر حسین حاتمی تبریزی (زنده در ۱۴۱۷)

او یکی از اساتید برجسته و محققان شایسته و مؤلفان گرانمایه آذربایجان، مقیم استانبول می باشد.

وی در تبریز دیده به جهان گشوده، در اوان کودکی به استانبول رهسپار شده است پس از تحصیلات مقدماتی در رشته حقوق فوق دکتر گرفته، به تدریس در دانشکده حقوق پرداخته، شاگردان فراوانی تربیت نموده، آثار ارزشمندی منتشر کرده، آوازه بلندی در تمام مجامع مذهبی و فرهنگی به دست آورده است.

تربیت یافتگان کلاسهای استاد، همه جا به شاگردی خود در محضر ایشان مباحثات می کنند و سالهای حضور در خدمتش را از بهترین مراحل عمر خود به حساب می آورند.

آقای دکتر حاتمی به قدری به مبانی مذهبی مقید است که اگر در دانشگاه از تلفن دانشگاه استفاده شخصی کند، حتماً به همین مقدار تمبر پاره می کند تا از اموال دولتی استفاده اختصاصی نکرده باشد.

از قلم نیرومند این دانشمند فرزانه آثار ارزشمندی تراوش نموده که قسمتی از آنها به قرار زیر است:

۱ - حکومت اسلامی: در این کتاب حکومت اسلامی با تمام ابعادش از دیدگاه قرآن، سنت و اجماع به صورت مقارن بررسی شده و بیش از سی سال قبل در استانبول چاپ و منتشر شده است.

۲ - احوال شخصیه: در این کتاب احوال شخصیه به صورت مقارن بین فقه شیعه، قوانین غربی و قوانین دولت عثمانی بررسی شده، و از طرف دانشکده حقوق انتشار یافته است.

۳ - سوسیالیسم از دیدگاه اسلام: در این کتاب بی پایگی مرام سوسیالیستی از

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۶۳

دیدگاه اسلام به روشنی تبیین شده، و چاپ دوم این کتاب در ۳۲۰ صفحه در سال ۱۹۷۱ م. در استانبول به چاپ رسیده است.

۴ - اخلاق چاپ: در این کتاب برای نخستین بار به صورت مقارن اخلاق اسلامی و قوانین غربی و عثمانی و ابعاد مختلف مربوط به جهان مطبوعات بررسی شده، در ۲۶۴ صفحه به سال ۱۹۷۶ م. در استانبول منتشر شده است.

۵ - اسلام از دیدگاه جامعه شناسی: در این کتاب برتری اسلام بر همه ادیان و برتری نظام اسلامی از همه نظامهای شرقی و غربی اثبات شده است.

۶ - حقوق زن از دیدگاه قرآن و سنت: در این کتاب که بسط یافته یک کنفرانس پر آوازه مؤلف در یکی از مراکز فرهنگی استانبول است، حقوق زن از دیدگاه اسلام و احادیث اهل بیت عصمت (ع) بررسی شده است.

هر یک از این آثار چندین بار تجدید طبع شده و دهها اثر ارزشمند دیگری از ایشان در تیراژهای وسیعی منتشر شده که مشخصات آنها را در دست نداریم.

دکتر حاتمی در مناسبتهایی که با یکی از حوادث مهم اسلامی مربوط می شود مقالات ارزشمندی در روزنامه های پرتیراژ منتشر می کند که با استقبال پرشور خوانندگان مواجه می شود.

آقای دکتر حاتمی از چهره های شناخته شده در سطح ترکیه و از مفاخر جهان تشیع می باشند که مدتی نیز در آلمان تدریس نموده، دلهایی را به خود جذب کرده، فروغ اسلام و تشیع را در آن دلها پرتوافکن نموده است.^(۱)

۱۸۸۴ - دکتر مهدی روشن ضمیر (زنده در ۱۴۱۷)

یکی از ادیبان و نویسندگان آذربایجانی می باشد که آثار متعددی در زمینه های تاریخ و ادب و شعر از ایشان بجا مانده است نگارنده به علت اشتغال در معارف

(۱) مستدرک اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۳۹، به قلم علی اکبر مهدی پور.

اسلامی تفسیر، کلام، تاریخ اسلام چندان با ادبیات سروکار نداشته است فقط در هنگام انتشار «حیدر بابایه سلام» تصویری از او دستخطی از استاد شهریار در عنایت به ایشان را دیده بود تا اینکه در این اواخر به مناسبت تهیه مطالب مفاخر آذربایجان با چند اثر تاریخی و ادبی ایشان آشنایی به عمل آمد: کتاب «یاد یاران» و «شهریار» پس از مطالعه و فیش برداری از مطالب آن دو کتاب به نگارنده مشخص گردید که او از نویسندگان خوش ذوق و از شاعران لطیفه گو می باشد که دارای ذوقی سلیم و فطرت پاک و ضمیری روشن می باشد باز چون اطلاعات حقیر از سجایای اخلاقی و مزیای روحی و معنوی ایشان در حد کافی نبود رشته سخن را به یکی از مریدان و دوستان اراد او آقای رحیم چاوش اکبری متخلص به یسنا تبریزی سپردیم که از دوران دانشجویی خویش و استادی این ادیب اریب، سخنانی را بازگو می نماید هر چند تمام مطالب ایشان به علت محدود بودن صفحات کتاب به چاپ نخواهد رسید. با تشکر و درخواست توفیق بیشتر در راه نشر ادب و هنر ایران اسلامی اینک فرازهایی از مقاله او:

«یادم آمد که در کوله بار سربازیم یک شماره مجله «جهان اخلاق» دارم، چه هم صحبتی بهتر از کتاب؟ آنرا گشودم.

مقاله ای بی نهایت دل انگیز و اعجاب آوری به قلم «مهدی روشن ضمیر» چاپ شده بود، عنوانش «باغ وحش» بود. این مقاله حکم باده روح بخش عرفان داشت، احساس کردم من هم یکی از همان پرندگان باغ وحش لندنم که مهدی روشن ضمیر با این دید عارفانه تماشا می کند.

باز هم به پسه رسیدم. شاید بیشتر از ده بار دیگر «باغ وحش» را خواندم. در هر باری احساسی به نرمی حریر با جان و روحم پر کشید و لحظاتی خود را در قالب حضرت مولوی دیدم که چگونه عمری را در جستجوی شمس گذرانید.

«مهدی روشن ضمیر» در جان و روح من همان نقش شمس تبریزی را داشت. با این تفاوت که مولانا شمس را دید و گرفتار فراق یار شد و از یاران استمداد

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۶۵

طلبید که بار گریز پا را پیدا کنند و بیاورند.

من چه کنم؟ - نه من مولوی هستم و نه آن یاران را دارم وانگهی اصولاً «مهدی روشن ضمیر» کیست؟ از کجاست؟ و با کیست؟

چاره جز این نیست. که باید بار فراق دو عشق سنگین را عمری بدوش بکشم. سربازی تمام شد. دوباره به تبریز برگشتم و معلم شدم. و سوگند خوردم که تمام عمر معلم بمانم و ماندم.

در همان سال اول خدمت بود که در کنکور دانشگاه شرکت کردم، محل کنکور در دانشکده ادبیات تبریز بود و من در صندلی شماره ۲۴۸ «تالار بیانی» نشسته بودم مردی متوسط القامه موقر - که موهای جو گندمی داشت و پیشانی بلند - در کنار صندلی من ایستاده بود.

صدای بلندگو در «تالار بیانی» پیچید: «آقای دکتر روشن ضمیر، لطفاً به دفتر» همان مرد موقر گفت: بلی و راه افتاد و با قدمهای سنگین از تالار خارج شد، بی پروا عرض کنم که دل با همان حالت تبیدن گرفت که در نخستین دیدار عشق گم شده‌ام، تبیده بود.

خودایا آفتاب گم کرده را یافتن. دقایقی بعد «دکتر روشن ضمیر» برگشت. و ما پیکار سختی را آغاز کرده بودیم، احساس کردم ندانسته‌ها را هم می‌دانم و نتیجه این شد که من با رتبه بالاتری قبول شدم و به دانشگاه رفتم.

وقتی از جلسه کنکور بیرون آمدم، با کمال بی‌تابی به دنبال استاد دویدم و گفتم من سه سال پیش «باغ وحش» را در «جهان اخلاق» خوانده‌ام و اینک آنرا ندارم. دریغا که استاد خود نیز نسخه‌ای اضافی نداشتند که به من مرحمت کنند. در سال دوم دانشکده بودیم که ساختمان باشکوه دانشگاه تبریز به پایان رسید و کلاسهای ما بدانجا منتقل شد.

بعضی روزها استاد را در راهرو طبقه اول می‌دیدم که باز با همان وقار و سنگینی به سوی اطاق خود رهسپار است و من دورتر می‌ایستادم که مرادم را تماشا

کنم و بعد سلامی بود و باز هم درد جدایی.

خیلی از دانشجویان استاد به اطاقش می‌رفتند. من که زبان فرانسه نمی‌خواندم، هرگز به خودم اجازه ندادم که من هم به آن خلوت‌نگه راز قدمی نهم و از بیان «پیر مغان» سودی ببرم، گیرم که این انسان والا جام خود را یکسان به دست مسلمان و کافر می‌نهاد و همه را سیراب می‌کرد.

گاهی دوستانم سر به سرم می‌گذاشتند که این شاعر جگرسوخته را ذوقی نیست که از آن همه لعبتان طناز تنها به این پیر راز، توجه دارد.

من تماشای تو می‌کردم و غافل بودم کز تماشای تو جمعی به تماشای منتند درس دانشگاه نیز تمام شد و یکسال بعد من به تهران آمدم و ماندگار شدم. در سال ۱۳۵۹ بود که برادر ارجمند جناب آقای زین العابدین چاوش اکبری هم بازنشسته شد و در فردیس کرج اقامت کرد.

یک ماه بعد هیجان زده به خانه من آمد و گفت: رحیم! استاد روشن ضمیر هم در فردیس کرج اقامت دارند.

فردای آنروز همراه برادرم در خانه استاد بودم و ارمغان من کتاب کوچکی بود که سالها پیش از آن به نام «مهرداد نامه» از مجموعه شعرهایم چاپ کرده بودم.

اینک ده سال است که حداقل در هر ماهی یک روز چند ساعتی در محضر استاد می‌نشینم و خلاصه کنم که در سفر و حضر همراه ایشان هستم و این افتخار نصیب شده است که در کنگره بزرگداشت نخستین سالگرد درگذشت استاد شهریار و کنگره جهانی نهمین سده تولد نظامی گنجوی در دانشگاه تبریز همراه ایشان بودم.

من در کتابخانه کوچکم یک جلد «حیدربابا» دارم که در صفحه اول آن استادم شادروان شهریار خطی نوشته و امضاء فرموده‌اند که در حقیقت حکم شاعری من از آن آخرین سلطان ملک می‌فروشان است و در زیر خط استاد شهریار خطی هم از استاد روشن ضمیر به یادگار دارم.

استاد شهریار در قطعه «دریا ائله دیم» به مطلع:

ترکی زیر چشمه ایسه من اونی دریا ائله دیم بیر سویوق معرکه نی محشر کبرا ائله دیم
در حق استاد دکتر مهدی روشن ضمیر گفته اند:

بوردا روشن ضمیرین ده هنرین یاد ائله دیم من اونوندا قلمین طوطی گویا ائله دیم^(۱)
استاد حقاً از نخست «طوطی گویا» بود که در همین کتاب خواهید خواند که
استاد در قطعه «یاد شهریار» نوشته اند: «اول آنکس که خریدار شدش. من بودم» و
برای استاد روشن ضمیر نیز: اول آنکس که خریدار شدش من بودم.

در اوایل تیر ماه ۱۳۷۰ که در تبریز بودیم و کنگره جهانی نظامی جریان داشت،
دوست شاعر انسان والا محمود ملماسی - که شادروان استاد ملک الشعرای بهار
تخلص «آزم تبریزی» را برایشان مرحمت فرموده بودند - درگذشت و در کنار
شهریار به خاک سپرده شد.

از تبریز برگشتیم، با اینکه استاد بیماری «غم باد» (=گواتر) داشتند و این بیماری
جانکاه شدت یافته بود، یادنامه بلند هم درباره آرم تبریزی نوشته بودند که مثل
همیشه با آن بیان شیرین دل انگیز، همراه با تواضع و حجب و حیای منحصر
بخودشان برای من خواندند.

چنان منقلب شدم که بی اختیار گفتم: ای کاش من هم هنرمندی بودم و می مردم
و شما درباره من هم یادنامه ای می نوشتید.

بعدها دیدم که سالها پیش جناب دکتر یدالله فرید نیز همین حرف را گفته اند.
استاد فرمودند من اجازه نخواهم داد که قلم من تنها درباره رفتگان بنویسد، چنانکه در
این کتاب خواهید خواند استادان بزرگ من جناب دکتر منوچهر مرتضوی - که
خدایش عمر باعزت دهد - و جناب دکتر یدالله فرید خوشبختانه در قید حیاتند و
بزرگواریهایشان به همان قلم سحرآفرین استاد و در همین کتاب ترسیم شده است و
نامه به شاعر ناگاه، حضرت استاد دکتر غلامعلی رعدی آذرخیی هم از آن مقالات

(۱) نقل از کتاب «یاد یاران»، تألیف دکتر روشن ضمیر، ص ۹-۱۳.

ارزشمندی است که زینت بخش صفحات این کتاب است.^(۱)

۱۸۸۵ - منوچهر مرتضوی (معاصر)

استاد منوچهر مرتضوی که خود یکی از مفاخر ادبی این خطّه می‌باشند از این محقق دانشمند آثار تحقیقی و ادبی متعدّدی انتشار یافته است گرچه برخی از آنها امروز مقبول جامعه انقلابی ما نیست ولی در فضل و ادب و کمالات علمی او سخنی نیست و قصیده زیر نشانی از کمالات و تنوع معلومات استاد گرانقدر می‌باشد. در مرگ استاد ادب آذربایجان شهریار رثای بلندی دارند که نظر به اهمیت ادبی آن در اینجا آورده می‌شود:



استاد منوچهر مرتضوی

استاد شهریار

مهدی روشن ضمیر

(۱) یاد یاران، دکتر روشن ضمیر، ص ۹-۱۳.

شهریارا بگشا پنجره

گر چه امسال هم آرامش فروردین بود هفت سین نیز سر سفره ما قلمگین بود
 شهریارا چه حدیثی است که از سینه و سوز هفت سین تو به نوروز همین یک سین بود
 لب فرو بست اگر اشک، نگاهش گویاست موم در دست قضا گشت اگر روئین بود
 شهریارا که غزالان همه صیدش بودند^(۱) صید سر پنجه غداری این شاهین بود
 شهریارا که سر از شعر بر افلاک افراخت نه سزاوار چنین بستر و این بالین بود
 این همه گرد ستمها که دلت را آزد نه سزاوار چنین خاطر مهر آیین بود
 «جان به قربان تو» چل سال گذشتت و هنوز دل سودازگان را همه جا تسکین بود^(۲)
 «تخت جمشید» تو، تا کور شود چشم حسود و زنش از شوکت تاریخ بی سنگین بود
 زورق اندر دل «دانوب» برانندی شبها صوت پاریس تو درس سب و تلقین بود
 هذیان دل و السان شب، نیشابور هر یکی آیت ابداع تو در تکوین بود
 بودی آن روز انیس قمر نغمه سرا که نه مهواره و نه موشک پولادین بود
 «کوچه باغات شمیران» تو من می فهمم که مرا نیز دل اندر خم یک زلفین بود
 من شناسم که تویی یوسف و یعقوب زمان که مرا نیز یهودایی و بنیامین بود

(۱) پیش از ظهر دوازدهم فروردین ماه ۱۳۶۷ هجری شمسی برای آخرین بار به زیارت و عیادت شهریار رفتم. در خانه دخترش در بستر بیماری افتاده بود. آهسته و تالان گفتم: آمدی؟! گریستم و خاطرات شیرین سی و چند سال دوستی و احساس تلخ وداع ابدی را به زبان اشک گفتم و شنیدیم. شهریار را به تهران بردند و پیکر بیجان را به تبریز باز گرداندند. هفت بیت پراکنده از این غننامه و قصه پر غصه همان روز هنگام رفتن به دیدار شهریار در راه از جوشش درون، تراوش نمود که در حضورش زمزمه کردم، و همان شب و فردایش تکمیل شد ولی دیگر او را ندیدم تا همه را برایش بخوانم...

عظمتی که برای شهریار در این غننامه تصویر شده نظر بنده است بی هیچ تمصّبی، نه نظر همه ... و قضاوت نهایی در این مورد نیز مثل همه موارد دیگر با تاریخ و مردم ایران (نه فقط روشنفکران و ادیبان و محققان) است و نسلهای آینده.

(۲) اشاره به غزل مشهور و شاید مشهورترین غزل شهریار: آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا «چل سال» در این بیت جنبه تقریبی دارد.

کاروان تو که از معبر تاریخ گذشت عبرین گرد و غبارش همه مشک آگین بود
 بار بگشودی و دیدیم پس از چندین قرن حله و نافه چین و ختن و ماچین بود
 در یکدانه یتیم است و به هر الف آید لیک خرمهره به خروار و من و دوجین بود
 وادی ایمن ما، کوی تو با آتش طور تین و زیتون تو بار شجر سین بود^(۱)
 جامه‌ای دوختی از شعر به اندام خیال که فلک گفت: زها، حد بلاغت این بود
 الف لیلی تو سرودی که به هر لیلۀ آن قصه‌ای نفزتر از صد شکر و شیرین بود
 انشتن رفت و پیام تو به کرسی بنشت آفرین گفت به تو هر که حقیقت بین بود^(۲)
 اشک و هوی تو ازین غار بدان قاف رسید تا به عزلتگاه نیما که در آن پرچین بود^(۳)
 شعر تو ساز صبا، نغمه اقبال آذر دولت شعر و هنر را ابدی تضمین بود
 شیوه شعر تو را دیده دران سجیدند در نوباوه که درجش صدف دیرین بود
 خلعت سلطنت روز ازل بخشیدند فال حافظ چو طراز حلال زرین بود^(۴)
 مرکب راهروان بود به تاریکی‌ها گرچه اشعار تو چون خواب سحر نوشین بود
 رودکی اول و انجام تو بودی در شعر جز تو نیما و بهار و سخن پروین بود

(۱) رجوع شود به: سوره التین (سوره ۹۵) و سوره المؤمنون (س ۲۳)، آیه ۲۰.

(۲) «پیام به انشتن» از زیباترین و بکرترین آثار شهریار است. آری انیشین و بقول شهریار «پیر حکمت دانای مغرب» رفت، ولی موضوع پیام شهریار که از سلطان ریاضی و فیزیک خواسته بود نبوغ خود را به کار التیام زخم انسان و رفع این خطر بکند و در مدت چندین دهه اساسی‌ترین مسئله جهانی بود، ظاهراً اندک اندک به کرسی می‌نشیند.

(۳) نیما غم دل‌گسوک غریبانه بگیریم سرپیش هم آریم و دود پیوانه بگیریم
 من از دل این غار و تو از قلۀ آن قاف از دل به هم افتیم و به جهانانه بگیریم
 دودیت درین خانه که کوریم زدیدن چشمی به کف آریم و به این خانه بگیریم
 (شهریار)

(۴) به تصریح مکرر خود شهریار لقب و تخلص «شهریار» را حافظ به او بخشیده است، با این بیت فرخنده‌فال:

غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم روم به شهر خود و شهریار خود باشم
 مقصود این است که شهریاری و سلطنت شهریار بخشش ازلی و مرحمت الهی بوده و تصویب و فال حافظ زینت و طراز آن خلۀ و خلعت و خداداد محبوب می‌شود.

دیگران زیست اوراق معانی بودند نام نامی تو سر لوحه این تزیین بود
 ز اولین شعر گرتی لقب «مفخر شرق»^(۱) بیدقت بادیه نارفته همه فرزین بود
 پریان خوان تو چیدند به دیوان غزل چه چرافی که چو جادوی علاءالدین بود
 پارسی، ترکی و تازی همه در دست تو موم کلک جادوی تو از این همه گوهرچین بود
 فخر ایران شدی و چشم حسودانت کور پارسی تیغت و ترکی به کَفْتُ زوبین بود
 زیر ران ابلق و شمشر و سنانت بُرآن بابکی بودی و خصمت بخدا افشین بود^(۲)
 گوشه عزلت عنقا بگزیدی چندی گر چه ایام تو عصر آتم و ماشین بود
 ما ندانیم چه‌ها رفت درین سیر و سلوک عشق بال و پر و جولانگهت آخر دین بود
 آهنین چارق و رویینه عصا فرسودی چه عجایب که در انبار تو و خُرجین بود
 تو طلسمی بشکستی که به هر گوشه آن تار تسنودی زمان چنبره تَنین بود^(۳)
 تو ز دروازه تاریخ گذشتی و اگر سخنی بود کسی را ز سر تفتین بود
 چه متاعی است که تاهند و فرنگستان رفت نه همین یک دو قدم باکو و قسطنطین بود
 پیکها آمد از آن سوی ارس، شاد شدیم مگسی در هوس این طبق شیرین بود
 ترک و تاجیک اگر خوان تو یغما کردند جریشان نیست، که زرین ترهات و رنگین بود
 هر کسی هرچه پسندید ز خوانت دزدید کاش دیوان ترا بهتر از این تدوین بود
 آنچه کشتی به جوانیت به پیری بر داد تا جهان بود همین قاعده و آیین بود
 این چه‌کوه‌است و چه آواز درین وادی عشق هر ندای تو صدایش ز فلک تحسین بود
 کوه گمنام چنان شهره دنیا کردی که به بالاش دماوند صف زپرین بود

(۱) ملک‌الشعراء بهار در مقدمه نخستین دفتر اشعار شهریار در حدود سال ۱۳۱۰ هجری شمسی او را «نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق» تلقی کرده است.

(۲) اشاره به غدر و خیانت افشین است.

(۳) اشاره به طلسم و هم‌انگیز و هایل زمان و جاودانگی است که عنکبوت سهمگین زمان در هر گوشه آن از چنبره مار و اژدها تارها تنیده است و تنها طلسم شکنانی بسیار معدود موفق می‌شوند این طلسم را شکسته و در طی قرون و اعصار در کالبد فرهنگ بشری به حیات معنوی ادامه دهند. شاید این ادعا نیز تصور و توهمی شاعرانه بیش نباشد!

تندر بانگ تو در گنبد خضرا پیچید و چه فریاد که صد پرده در و تضمین بود
گشت بیدار ز فریاد تو حیدر بابا قرن‌ها چشم براه خلفی چونین بود
چشمه‌ها باز ز چشمان پدر جوشیدند اشک شوقی که درخشنده‌تر از پروین بود
دختران هلهله کردند و نثارت اشکی فرش تشریف، زیاس و سمن و نرین بود^(۱)
یادم آید که به مهمانی شمس خواندی از تو یا هو و انا الحق و زما آمین بود^(۲)
میزبان شمس و معرف تو، ولد خوان سالار حامل غاشیه زرکوب و حسام‌الدین بود
قاضی و احمد ترجانی و استاد ادیب پیشکاران و زهر سو صف حورعین بود^(۳)
خواجه و شیخ هم از صدر نشینان بودند گرد فردوسی و جای دیگران پایین بود
شاعر گنجه و خاقانی و صائب خندان رخ برافروخته از جام می دوشین بود
آفتابی بدرخشید و گشودی آغوش شمس برخاست که آینده جلال‌الدین بود
بیل بر دوش علی باغ فدک را دیدیم این نه المسانه که سحر سخن و نبین بود^(۴)
جنگ اهریمن و یزدان به از این کس نسرود لیکن افسوس که در گوش کران یاسین بود
کشتن خصم درون لایق اولاد علی است ذوالفقارت به کف و مرکه‌ات صفین بود
نهروانی چه شناسد علی و زهرا را عاشق جیفه ایسن کالبد چرکین بود
شاد کردی دل تهرانی و تهران چندی دل تبریز ولی از سمرت غمگین بود^(۵)

(۱) این ابیات اشاره به منظومه «حیدربابا به سلام» است که می‌توان آن را شاهکاری تقلیدناپذیر و در نوع و زمینه خود در ادبیات جهانی بی‌نظیر دانست.

(۲) به یاد مجلس باشکوه هفتصدمین سال مولانا در تبریز و شاهکار «مولانا در خانقاه تبریزی» که شهریار در آن مجلس خواند. وقتی «شاهکار» می‌گویم از روی مبالغه و مسامحه نیست، این منظومه را بار دیگر بنخوانید تا به مفهوم «شاهکار» و قدرت شاعری شهریار و مقام مولانا در نظر او پی ببرید. افسوس که بابت این فتوحات و ارتباط روحانی با مولانا در سالهای آخر عمر به روی شهریار بسته شد.

(۳) استادان فقید ادیب طوسی و احمد ترجانی زاده و حسن قاضی طباطبایی در مجلس تعظیم مولانا حاضر و فعال بودند و بخصوص ادیب طوسی در فراهم آوردن مقدمات و برگزاری آن مجلس سهمی بزا داشت. قصیده بلند یدالله امینی مفتون نیز فراموش شدنی نیست. «صف حورعین» اشاره به صف دانشجویان است که برنامه و علامت مخصوص جشن را به مهمانان تقدیم می‌داشتند.

(۴) اشاره به قطعه «علی و دنیا» علی به باغ فدک بیل زارغان بر دوش....

(۵) اشاره به سفر شهریار به تهران و مهمان شدن در خانه مرحوم «سهند» «سهندیه» حاصل ارتباط و دوستی

به قیام و به قعود تو چه حالتها رفت و آن چه شور و شغف و هلهله و آذین بود^(۱)
 میزبان بست کمر پیش تو مهمانی را شهریاری چو تو شایسته این تمکین بود
 آدمی کوه شد از سحر حالات آری ید بیضای تو این بود و دو صد چندین بود
 ز «سهندیه» تو پاداش صفایش دادی گر چه مقیاس نجومیت درین تخمین بود^(۲)
 شاعری چون تو به مقیاس زمان سنجیدن رسم دیرینه این مردم کوتاهین بود
 هر چه دل خواست همان گفتی و نیکو کردی شاطر و حاکمت آری به یکی توزین بود^(۳)
 شهریاری تو و گر مدح کسی بسرودی یا به تأویلی و یا طنزی و یا تمرین بود
 شهریاری تو و گاهی صلهای بخشیدی خلعتی بود که بر قامت یک مسکین بود
 از تو دیدیم و شنیدیم و ز پیرت حافظ آفرینی که نهان در صدفش نغزین بود

پلاشهریار و سهند بود. البته اقبال و استقبال فوق العاده دستانداران شعر ترکی (از خارج و داخل) در آفرینش
 این اثر «غنائی حماسی» بزرگ و تشویق و تحریک شهریار تأثیر عمده داشته است.

(۱) شهریار در سفری به تهران در اوج اشتها و افتخار چنین گفته است:

تسار اقلیم ری آواز ده را کند و رودم دلخوازان به سر آئینده دیدار و رودم

مردم دیده به دیدار عزیزی بگشاید همه باروی نوازش به قیام و به قعودم...

(۲) «سهندیه» چنان سروده شده که هنوز اکثر و اغلب خوانندگان نمی دانند این شعر توصیف قله های رفیع
 و منبع و دامنه های خیال انگیز سلسله جبال سهند است یا درباره مردی به نام سهند.

(۳) از سال ۱۳۴۸، یعنی سال انتشار کلیات دیوان شهریار، دستانداران و خواهانش، که می خواستند او در
 همه چیز آن چنان باشد که آنان می خواهند. از اینکه شهریار صاحبان منصب و مقام را مدح گفته است
 ملول و متأسف بوده اند، ولی شهریار به عنوان یک انسان (نه یک سرمشق اساطیری) نمی توانست نسبت
 به محبت ها و احترامها، بی اعتنا و از همه معایب و ضعفهای روحی میرزا و عاری باشد. مدحهای شهریار
 کرشمه عنائی است به کسانی که می دانسته اند برای تاریخی ساختن نام و عنوان ناپایدار خود چه باید
 بکنند و روی بر کدام آستان نهند؟ به هر حال حقوق فردی و انسانی شهریار و این حقیقت که اگر
 صاحب مقامی را مدح گفته، شاطر ناخواسته را هم ستوده است، عذرخواه او تواند بود. فردوسی نیز
 محمود را مدح گفته، ولی با توجه به عظمت فردوسی و حماسه ملی ایران، اگر حله و خلعتی مطرح
 باشد، فردوسی به محمود صله و خلعت بخشیده است نه محمود به فردوسی (آن هم پس از مرگ
 فردوسی، چنانکه در حکایات و روایات آمده) و ناگفته پیداست که هزاران پیلوار زر سرخ ده دهی نیز
 نمی توانست و نمی تواند حتی یکی از داستانهای شاهنامه را ایجاد بکند، و همچنین یکی از شاهکارهای
 شهریار را. هنگام نوشتن این سطور بار دیگر دیوان شهریار (چاپ هفتم) را که شامل اشعار فارسی او تا
 سال ۱۳۴۸ است ورق می زنم و منظومه تخت جمشید را نمی یابم، ولی همان مدحها را می بینم.

چه شد آن دولت محمودی و آن حشمت و جاه که روان حکمش از ارونند و خزر تا چین بود
نه غلامی و نه اسبی و نه پیلی برجاست آخرین مرکب سلطانی وی چوین بود
نام محمود به شهنامه سزاوار آمد نوشاروی پس از مرگ، ولی ننگین بود
باورم نیست که اندر طمع مشتی زر حمله رستم و آن رزمگه خونین بود
دل تاریخ هم از گرز گران می لرزد لابد آن نیز برای درمی سیمین بودا
تا ابد خون سیاوش نخسبد آری که دل تهنثن از غصه او پرکین بود
از زر و سیم درفی نتوان بر پا کرد جنس اسطوره آهنگر ما چرمین بود
نه شغادی و نه چاه و نه تهنثن ماندند رخس بی یال و دم و شیه زن و بی زین بود
همه محتاج تو بودند و تو مشاق صفا کانه می خواستی از فیض ازل تأمین بود
نه زر و سیم ستانند که جان می بخشند کاین عروسیست که خون جگرش کابین بود
غرض این است که تا بوده جهان تهمت بود نه همین قصه امروز و دی و پارین بود
آنکه مردانه بتازد قدمش میمون است حذر از دشمن غدار که پاوورچین بود
شاعری پیشه من نیست ولی عیش چیست که ستاینده سردار ادب تابین بود^(۱)
آتش آه که بگرفت چنین دامن ما مگر این خرقه آلوده ما پشمن بود
رنج سود دهک و نای چشیدی هر چند خواهش خویش نه فرمان شه غزنین بود^(۲)
خسرو شهر خود و کشور خویشی تو، دریغ که تو یمگانی و تبریز تو را سجن بود^(۳)
خلوت و جلوت سلطان ادب یکسان است کمترین پله این مرتبه علین بود
شهرزاد تو سخنگو و کنارت هادی حرز این دولت جاوید مگر طاسین بود^(۴)

(۱) تابین: سرباز صفر و بی درجه، این عنوان تا چهل پنجاه سال پیش معروف و مصطلح بود.

(۲) مسعود سعد سلمان به فرمان سلطان ابراهیم غزنوی سالها در قلعه های سو و دهک و نای گرفتار و زندانی بود.

(۳) یمگانی: ناصر خسرو، که سالهای آخر عمر را در یمگان در عزلت و انزوا گذرانید و همان جا در گذشت.

(۴) هادی و شهرزاد پسر و دختر شهریار که آن روز در کنار بستر پدر حاضر بودند.

طاسین: «طس * تلك آیات القرآن و کتاب مین» (سورة النمل). «طس» و دو «طسم» رمزی اشاره به

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۷۵

تا کی از کلبه طوفان زده دم خواهی زد؟ هر کجا پای نهادی تو بهشت آیین بود
شهریارا بگشا پنجره، باز آمده است آن پرستو که پیام آور فروردین بود^(۱)

تبریز - ۱۴ فروردین سال ۱۳۴۷ هجری شمسی
منوچهر مرتضوی

۱۸۸۶ - دانشمند محترم علی اصغر مدرس (معاصر) (به قلم دکتر روشن ضمیر)

می گویند پس از پنجاه سالگی چشمه چشم خشک می شود و هر چه پیرتر
می شویم به غم و شادی دیگران بی اعتنا می گردیم. ولی در مورد ارادت مند نمی دانم
چرا درست بر عکس است. آنگاه که پس از سالیان دراز در تبریز شما را دیدم
بی اختیار چشمانم پر از اشک شد. شاید آرزوهای نهفته در دل بود که به صورت
سرشک از دیدگان سرازیر می شد، آرزوی دیدار دوستان دانشمند و برخوردارانی از
محضر ذوق و دانش آنان، آرزوی همزبانی با همشهریان اجازه می خواهم این بیت را
برای صدمین بار تکرار کنم:

گیرم که آب و دانه دریغم نمی کنند چون می کنند با غم بی همزبانیم؟

شهریار

سروران من، به جز دو سه تن، همگی روی در نقاب خاک کشیده اند:

در دیار زندگی تنهای تنها مانده ام همراهان رفتند و من از کاروان جا مانده ام
فرخ خراسانی

ملاقرآن مجید و کتاب المبین که شهریار آن را والاترین منبع الهام خود می دانستند و از آن مشرب و کلام مولا
و بالاخره صدای سخن عشق یعنی دیوان حافظ را.

(۱) کسی به این کلبه طوفان زده سر خواهی زد ای پرستو که پیام آور فروردینی
(شهریار)

افسوس که شهریار هرگز نتوانست پنجره کلبه طوفان زده را بگشاید و آمدن پرستو را که پیام آور
فروردین بود ببیند.

شادروانان حاجی میرزا عبدالله آقا مجتهدی، صدراپی، سلطان القرای،
شهریار، ترجانی زاده، قاضی طباطبایی، دکتر خیامپور....

بو دنیا پنجره دیر هر گلن باخار گدیر^(۱)

شما دانشمندان چشم و چراغ تبریز بوده و هستید، آبروی شهر ما، ایران ما
افسوس که به گفته لامارتین: «بهر گامی دلی از پییدن باز می ایستد».

خیلی متأسفم که در تبریز بیش از دو روز نبوده‌ام و به دیدار هیچکدام از
دوستان نتوانستم برسم. «این زمان بگذار تا وقت دگر...» عالم ربانی، خلد آشتیان
جلال الدین همایی که در جلد اول «مولوی چه می گوید» می نویسد: «ما امروز وقتی
به یکدیگر برمی خوریم و افراد مختلف بشر را می بینیم، مثل این است که با کوه برف و
تل یخ روبرو شده باشیم...»^(۲)



ولی خدا را
سپاس که همه
بی عاطفه و
فراموشکار نیستند و
گه گاه در میان
خارزار گلهایی به
چشم می خورد.
یکی از این گلهای
ادب بی تردید شما
هستید. خدا یار تان
باد! دوست عزیز،

چقدر فرق دارد سخن از دل بر آمده با تعارف شاه عبدالعظیمی!

(۱) این دنیا پنجره‌ای است، هر کس می آید، نگاهی می کند و می رود. (بیانی)

(۲) مولوی چه می گوید؟ ص ۱۳.

آن روز شما شماره تلفن تان را دوبار تکرار فرمودید: سه، سه صفر، دو. بنده با اینکه به اقتضای سن حافظه‌ام ضعیف است، پس از هشت روز به همین شماره زنگ زدم و موفق به شنیدن صدایتان شدم، خدا را شکر! خیلی عجیب است که یک شماره تلفن این همه مرا متأثر کرد! باری، نسخه‌ای از یادنامه نخستین سالروز درگذشت شهریار که آروز به سبب ضیق وقت در دانشگاه تبریز بطور ناقص خوانده شد، تقدیم حضور مبارک می‌شود، به اضافه سه فقره نوشته درباره مولانا:

زیره را من سوی کرمان آورم گر به پیش تو دل و جان آورم ...
 گاه که از محضر شریف برخوردار می‌شدیم و شما از مولانا و مثنوی سخن می‌گفتید، ما همه خاموش و سراپا گوش می‌شدیم و سخن مولانا و شرح و تفسیر شما ما را از جهان آلوده خاک به اوج افلاک می‌برد. محضر استاد مرتضوی و استاد جعفری نیز همین شور و حال را داشت.

افسوس که در اینجا غم بی‌همزبانی اندک اندک می‌کشدم و چه دردناک است مرگ اندک اندک! ممکن است تعجب بفرمائید که چرا چند نوشته را یکجا فرستاده‌ام. علتش اینست که من اکنون هفتاد سال دارم و نمی‌دانم تا فردا زنده خواهم بود یا نه. خدا کند که از این چهار پنج نوشته لااقل یکی به یک‌کس خواندن بیرزد. حتم دارم که نظر پرعطوفت آن سرور مولوی شناس جبران نقائص نوشته‌های ناچیز مرا خواهد کرد. «از محبت خاها گل می‌شود».

دوست دانشمند و با ذوق، بنده برای شعر خوب معیاری اندیشیده‌ام و با آن هر شعری را که می‌خوانم ارزیابی می‌کنم. رد و قبول آن بسته به رأی صائب جنابعالی است: هر شعری که با خواندن آن سبکبارتر، باذوق‌تر، و آسمانی‌تر شویم؛ هر شعری که ما را از بند «من» برهاند و اندیشه و احساس ما را پاکتر، لطیف‌تر، و معنوی‌تر کند، آن شعر خوب است و خواندنی. با این معیار آیا شاعری بزرگتر، توانا‌تر، فراخ‌اندیش‌تر از مولانا سراغ دارید؟! من هر وقت قصه مری کردن چینیان و رومیان را در مثنوی معنوی می‌خوانم، سخت لذت می‌برم:

رومیان آن صوفیاند ای پسر نی ز تکرار و کتاب و نی هنر
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها پاک ز آرزو و حرص و بخل و کینه‌ها ...

چون جنابعالی یک عمر با آثار مولانا مانوس بوده‌اید، خیلی بجا و بموقع خواهد بود که چکیده‌اندیشه‌های خود را درباره‌ی این بزرگمرد و آثار جاودانی او چاپ و منتشر فرمائید، ولو یادداشتهای پراکنده باشد زیرا هر کس از دیدگاه خود به مطالب می‌نگرد و ممکن است صد نفر درباره‌ی مولانا بنویسند، بی آنکه نوشته‌های آنان شبیه هم باشند. همین درخواست را از استاد مرتضوی هم خواهم کرد. برای علاقمندان مولانا و قرآن کریم این نوشته‌ها عالی‌ترین ارمغان خواهد بود. انشاء الله.

روشن ضمیر

۱۸۸۷ - عزیز دولت آبادی (معاصر)

دانشمند محترم، شیخ الشعراى آذربایجان، آقای عزیز دولت آبادی، متولد ۱۳۰۱ ه. ش، یکی دیگر از نویسندگان و کاوشگران مسایل شعر و ادب آذربایجان می‌باشد که آثار پربرکت و مفیدی از خود به یادگار گذاشته‌اند. با حسن خلق و تواضعی که دارند، بحق یکی از مفاخر این منطقه به شمار می‌آیند. از ایشان آثار قلمی متعددی سراغ داریم ولی آنچه می‌توان به آنها اشاره نمود، سه اثر ماندنی و مفید زیر می‌باشد:

۱ - سخنوران آذربایجان (دو جلد پیرامون شرح حال شاعران و نویسندگان آذربایجان به مفهوم وسیع کلمه می‌باشد). مؤلف دانشمند با تتبع وسیع و عشق و علاقه‌ای که به سرزمین آبا و اجدادی خود داشته است و به کمک کتابخانه ارزنده‌ای که دارند توانسته‌اند برای نخستین بار غبار مهجوریت و غربت را از چهره جمع کثیری از صاحبان ذوق ادب این سرزمین پاک سازند و اثر مفید و ماندنی از خود پدید آورند این کتاب اکنون نایاب و از نقایس به شمار می‌آید. البته متن آن نیاز به بازنگری و تجدید نظر می‌باشد نگارنده کتاب در بخش شاعران از این منبع غنی بهره فراوان برده

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۷۹

است.

۲ - تصحیح دیوان شیخ کمال خجندی عارف و شاعر نامدار قرن هشتم با اسلوب فنی و علمی او در این تصحیح دیوان مزبور را با چند نسخه قدیمی تطبیق و تصحیح نموده است.

۳ - تصحیح متن روضه اطهار مولا امین حسری که پیرامون مقابر عارفان و بزرگان مدفون در تبریز می باشد، و مورد مطالعه نگارنده واقع شده است. علاوه بر تألیفات فوق، بنا به نگارش آقای دیهیم، تألیفات دیگری نیز به شرح ذیل دارند:

۴ - تاریخ تحوّل نثر فارسی معاصر، چاپ تبریز، ۱۳۳۳.

۵ - تصحیح دیوان خیالی بخارایی، چاپ دانشگاه تبریز، ۱۳۵۲.

۶ - کتابخانه های آذربایجان، چاپ تبریز، ۱۳۵۰.

آقای دولت آبادی، طبع شعر روانی دارند و در شعر، «درویش» تخلص می نمایند. اینک نمونه ای از شعر او:

جلوه گاه عشق و ایمان، مسکن آزادگان
السر ملک کیان ای خاک آذربایجان
چیره دستی کرده در طرح تو نقاش ازل
روضه رضوان ز رشک کرده آذرها بجان
آبهای چشمه سارانت همه زمزم صفت
دامن کوه سهندت دلگشای از جنان
پهلوانان در حریم دوستان ناتوان
ناتوانان در مصاف دشمنان پهلوان
نوجوانان در وقار و فکرت و تدبیر پیر
پیرمردان در دلیری و شجاعت نوجوان
شعر «قطران» در سلاست شهرة آفاق شد
«مولوی» را «شمس تبریزی» نمودی جاودان
ساحل دریاچه ات گهوارة زرتشت بود
زان سبب آبش ریاید درد را از جسم و جان
شیرمردانت فدای نهضت مشروطه شد
تا فراهم ساختی آزادی نطق و بیان
مدتی در آتش غم اوفتادی چون خلیل
امن و راحت شد گران ورنج و حسرت رایگان
نوحه شد جای سرود و ناله شد جای سرور
دود اندوه و اسف برخاست از هر دودمان

۱۶۸۰ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

در حوادث نیک دادی امتحان خویش را تا شدی در سبقت میهن پرستی قهرمان^(۱)

۱۸۸۸ - سید جمال طباطبائی (متولد ۱۳۰۴ ه.ش)

دانشمند محترم آقای سید جمال طباطبائی، یکی دیگر از نویسندگان و پژوهشگران معاصر تبریز می باشد که هم اکنون مسئولیت اداره کتابخانه ملی را بر عهده دارد. وی نیز همانند آقای دولت آبادی دارای آثار و تألیفات ارزنده ای می باشد. از آثار ایشان که مؤلف کتاب از آن بهره گرفته است، جلد دوم آثار باستانی آذربایجان می باشد که در تکمیل و متمیم تحقیقات و بررسی های ارزشمند باستان شناسی مرحوم کارنگ صورت پذیرفته است. مؤلف محترم به پشتوانه عشق و علاقه به سرزمین خویشتن آبادی ها قراء و قصبات آذربایجان را زیر پا نهاده است و هر جا که یک اثر فرهنگی و باستانی سراغ نموده است همراه عکس و تصویرات به ثبت تاریخی آن نموده است و این آثار متروکه و مهجوره را جاویدان و همیشگی نموده است. این کتاب در حدود سالهای ۱۳۵۰ از سوی انجمن آثار ملی به چاپ رسیده است و امروز یکی از کتابهای نایاب می باشد جا دارد به همت مؤلف محترم و دست اندرکاران امور فرهنگی استان همراه بخش نخستین آن که به قلم شادروان عبدالعلی کارنگ نوشته شده است تجدید چاپ گردد. ۱- سکه های اسلامی ایلخانی گورکانی ۲- نقشه های و نگاشته های مسجد کبود ۳- سکه های سلاطین ایران ۴- رسم الخط ایوری و سیری در سکه شناسی ۵- سکه های آق قویونلو ۶- مبنای حکومت صفویه

۱۸۸۹ - محمد دیهیم (معاصر)

یکی دیگر از تذکره نویسان معاصر آذربایجان دانشمند محترم آقای محمد

(۱) تذکره شمرای آذربایجان، ج ۳، ص ۳۱۳-۳۰۰- نغمه های تبریز، ص ۴۵- انجمن ادبی تبریز، ص ۵۳.

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۸۱

دیهم می‌باشد که با تألیف اثر دامن گستر خویش بنام تذکره شعرای آذربایجان در ۵ مجلد خدمت شایسته‌ای به ابناء وطن و سرزمین خویش نموده‌اند و شعرای گذشته و معاصر را به ثبت تاریخی رسانده‌اند گرچه کتاب فوق در موارد مختلف الهام گرفته از کتاب ارزشمند سخنوران آذربایجان تألیف آقای دولت آبادی می‌باشد. ولی تفاوت جوهری که با آن دارد مؤلف محترم شرح حال شاعران معاصر را به آن افزوده‌اند و به دیگر نقاط آذربایجان سری کشیده‌اند و از آن سوی مرزها نیز در یک جلد شاعری را معرفی نموده‌اند. آقای دیهم در اثر خصوصیت مطبوعاتی بودن طبعاً آثار و تألیفات دیگری نیز دارند ولی شاهیت آثار ایشان همین کتاب ارزشمند می‌باشد که بارها موجب نگارنده قرار گرفته است و جا دارد با تجدید نظر کامل به صورت یکی از منابع و مأخذ آیندگان قرار گیرد.

۱۸۹۰ - نخجوانی‌ها

از دیگر مفاخر فرهنگی آذربایجان و افتخار آفرینان آن دیار برادران نخجوانی آقایان حاجی محمد و حاجی حسین می‌باشند. که از عاشقان علم و ادب و از افتخارات این منطقه به شمار می‌آیند بزرگترین خدمت ادبی این برادران احیا و سرپانگداشتن کتابخانه ملی و تأسیس و راه‌اندازی آن می‌باشد که بحق یکی از گنجینه‌های ارزشمند این دیار به شمار می‌رود.



اعتذار و پوزش

منطقه ادب پرور و عالم خیز آذربایجان آنچنان از گستردگی و وسعت علمی و فرهنگی برخوردار می باشد که همانند اقیانوسی ناپیدا کرانه، نمی توان به جوانب و همه ابعاد آن سرکشید، غواص ماهر و شناگر پرتوانی را می طلبد که با صبر و بردباری خاص به قسمتهای این اقیانوس سرزند. با تأسف که چنین صبر و حوصله و چنین مهارت و شناگری در نویسنده وجود ندارد، ما با همه تلاشی که در نشان دادن چهره های مفاخر این دیار از خود نشان دادیم، هنوز نتوانستیم به قطره ای از این دریای پرگوهر دست یابیم و هنوز تعداد فراوانی از بزرگان و ارکان علمی و ادبی باقی مانده اند که نتوانسته ایم به حضور آنان عرض ادبی کرده باشیم. آنچه جای تردید و شبهه نیست، این است که عدم ذکر آنان، نه از روی عمد و قصد، بلکه قصور و کمبود وقت و تنگناهای فراوان زندگی مانع از این سعادت گشته که توانسته باشیم همه مفاخر و بزرگان علم و ادب آن دیار را درج نمائیم.

ما اعتراف داریم این بخش نواقص و کاستی های فراوانی دارد هنوز نتوانسته ایم به مناطق مختلف آذربایجان مانند ارومیه، اردبیل، مراغه، خوی، میانه، مشکین شهر، ارسباران، اروئق و ... سری بزنیم و از نزدیک با افتخارات این مناطق و امتیازات ادبی هر نقطه انس و الفتی پیدا کنیم.

اگر عمر و توفیقی باشد چنین کاری صورت می گیرد. انتظار از خوانندگان بافضیلت و عاشقان سربلندی و بالندگی آذربایجان آن است که با یادآوریها و ارائه نمونه های عملی، مؤلف را در این نیت خیر یاری دهند تا در چاپهای آینده و تجدیدنظرهایی که صورت خواهد پذیرفت از دیدگاههای آنان بهره مند گردیم، و این امانت الهی را به سرمنزل خود برسانیم.

نگاهی به روزنامه‌ها و مطبوعات دیروز آذربایجان^(۱)

اکنون که شرح حال جمعی از نویسندگان و سخنوران آذربایجان به پایان رسید در این بخش به تعدادی از محصولات فکری و نتایج قلمی آنان اشاره می‌نمایم. و چون آثار تألیفی خصوصی آنان در ضمن بیان احوال مذکور آمد به تعدادی از مطبوعات و روزنامه‌هایی که نوعاً از قلم آنان و دیگر همکاران تراوش نموده است. به معرض مطالعه خوانندگان گرامی در می‌آوریم.

آذربایجان از دیر زمان مهد علم و دانش و مرکز ادب و درایت و ثقل سیاست کشور بوده است از اینرو روزنامه‌ها و جرائد متعددی در آن انتشار داشته است، نخستین روزنامه‌ای که در ایران انتشار یافته است روزنامه «وقایع اتفاقیه» می‌باشد که در سال سوم سلطنت ناصرالدین شاه سال ۱۲۶۷ ه.ق به مباشرت میرزا تقی‌خان امیرکبیر منتشر می‌گردید، روزنامه مزبور در قطع چهار صفحه مرتب انتشار می‌یافت تا آنکه پس از انتشار شماره ۴۸۴ نامش تغییر یافت و به نام «روزنامه دولت علیه ایران» موسوم گردید.

چندی بعد در آذربایجان هم جریده نگاری مرسوم شد و در سال ۱۲۷۵ نشریه ماهانه‌ای با چاپ سنگی با عنوان «اخبار دارالسلطنه‌ی آذربایجان» منتشر گردید و چند سالی دوام آورد. از آن زمان به بعد جرائد، مطبوعات به صورتهای متفرقه در آذربایجان انتشار یافته است که جدول زیر بازگو کننده تاریخ و اسامی آنهاست:

۱۱۰ عنوان مجله و روزنامه:

مرحوم محمد علی تربیت اسامی و فهرست روزنامه‌ها را به ترتیب حروف

(۱) دانشمندان آذربایجان، مرحوم تربیت، بخش آخر کتاب.

تهجی در پایان کتاب ارزشمند خود آورده است ما عین مطالب ایشان را از کتاب «ارغنون» مجموعه مقالات آن مرحوم که به سعی و تلاش آقای غلامرضا طباطبایی مجد فراهم آمده است ذیلاً می‌آوریم و کلیشه سرصفحه برخی از آنها را گراور می‌نمائیم به آن امید که در این روزگار فراوانی و وفور امکانات چاپی مابه حرکت و تکان گردد.

قابل عنایت است در یک زمان واحد در آذربایجان یکصد و ده عنوان مجله و روزنامه و نشریه در جریان انتشار بوده است.

در صورتی که امروز ما با وجود وفور امکانات چاپی، و با وجود سرعت نقل و انتقالات فکری و تحولات فرهنگی و جهش اندیشه‌ها، هنوز به آن رقم معهود نرسیده‌ایم.

فهرست روزنامه‌های آذربایجان^(۱)

۱ - آذر یا آذربادگان - هفته‌نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت دکتر علی اکبر پیشوا در ۱۳۴۳.

۲ - آذربایجان - نشریه ماهانه منتشره در تبریز با چاپ سنگی در سال ۱۲۷۵ ه.ق. این روزنامه به عناوین «اخبار دارالسلطنة آذربایجان» و «روزنامه وقایع آذربایجان»، «روزنامه ملی آذربایجان» و جز آنها نشر شده و چندین سال دوام کرده است.^(۲)

۳ - آذربایجان - هفته نامه طنزی، منتشره در تبریز با چاپ سربی و تصاویر

(۱) ورقی از دفتر تاریخ مطبوعات ایرانی و فارسی، نوشته محمد علی تربیت.

(۲) این روزنامه قدیمی‌ترین روزنامه‌ای است که با چاپ سنگی در آذربایجان به سال ۱۲۷۵ ه.ق انتشار می‌یافته است و بنا به تصریح مؤلف مقاله «روزنامه‌نگاری در ایران» مندرج در شماره هفتم دوره جدید مجله کار، این روزنامه سومین روزنامه‌ایست که به زبان فارسی منتشر شده است و یک نسخه از آن - که صفحه اول ندارد - در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است. تاریخ آخرین شماره این روزنامه در دست نیست و محتمل است که بعدها به اسم «تبریز» در سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۶ ه.ق منتشر شده باشد.

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۸۵

رنجین هزلی به مدیریت علیقلی معروف به صفراف (متوفی ۱۳۲۶) بیست شماره انتشار یافته است: شماره اولش ۶ محرم ۱۳۲۵، شماره آخرش ۶ شوال ۱۳۲۵. (۱)

۴ - آذربایجان - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت محسن تحت نظارت مجد السلطنة افشار در ۱۳۳۷.

۵ - آرواد (هفته نامه) - روزنامه هفتگی منتشره در تبریز به زبان ارمنی از طرف فرقه داشناکوتیون (۲) به مدیریت یوسف در ۱۲ - ۱۹۰۹. (۳)

۶ - آرشالویس (۴) (بامداد) - نشریه هفتگی منتشره در تبریز به زبان ارمنی ۱۹۱۸-۱۹.

۷ - آزاد - روزنامه هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سنگی و مصور با چهره های

(۱) این روزنامه با پول و همت والای حاج میرزا آقا بلوری از بازرگانان فرهنگدوست و از پیشگامان جنبش مشروطیت در تبریز به راه افتاد. این روزنامه در هشت صفحه به قطع وزیری با چاپ سربی در مطبعة ناموسه که متعلق به برادران زین العابدین و حاج میرزا آقا بوده است چاپ و منتشر می شد.

(۲) داشناکوتیون: مرام اصلی فرقه مذکور عبارت از استقلال ارمنستان و اداره آن به وسیله ارامنه است. از افراد برجسته و مهم این حزب که در ایران شهرتی داشت، کاسپار ایکیان بود. وی از کارمندان مسئول حزب و مردی ادیب و نویسنده ای بود. که در جنگ بین الملل اول، در قتل عام ارامنه از ترکیه، فرار کرده و مدتها در ممالک بیگانه بود تا اینکه به وسیله هیئت ارامنه تهران برای انجام خدماتی به فرهنگ ارامنه دعوت شد. وی از جمله مشاورین سید ضیاء الدین در زمان کودتای باشد که از طرف سید ضیاء الدین به شهرداری تهران منصوب شد. حزب داشناکوتیون ارامنه در انقلاب مشروطه ایران رل مهمی را بازی کرده است و بیرم خان، پطروس خان هر دو از اعضاء فعال این حزب بودند. (تاریخ جراید.... صدر هاشمی، ج ۱، ص ۱۱۱).

(۳) ادوارد براون در مورد این روزنامه می نویسد: به سبب عقاید آزادی طلبی اش تأثیر قابل ملاحظه در قفقاز داشت و در نتیجه ورود آن به روسیه منع شده بود... مندرجات روزنامه عبارت است از راپورت و اخبار مهم تلگرافی که خیلی معروف و مشهور بوده از تهران و ممالک خارجه و همچنین بحث با روزنامه ایرانی به نام شفق که در تبریز طبع می شده، در این روزنامه چاپ شده است. (مطبوعات و شعر فارسی، ص ۲۸) ظاهر این روزنامه پس از مدتی به تهران منتقل شده و در آنجا منتشر شده است (رک: تاریخ جراید، ج ۱، ص ۱۱۰).

(۴) محمد صدر هاشمی، انتشار روزنامه ای به همین عنوان در تهران را ذکر می کند که در سال ۱۲۹۱ ه.ق به طور هفتگی منتشر می شده است. (پیشین، ص ۱۱۵).

- بعضی از مشاهیر وطن پرستان به مدیریت رضا تربیت در آخر سال ۱۳۲۴.^(۱)
- ۸ - آزاد - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت ابوالقاسم مراغه‌ای^(۲) در ربیع الاول ۱۳۴۰، شش شماره انتشار یافته است.
- ۹ - آزادی - روزنامه ۱۵ روزه منتشره در استانبول به مدیریت حسن ناجی خویی ۱۳۲۷.^(۳)
- ۱۰ - آزادستان - روزنامه ۱۵ روزه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت تقی رفعت در ۱۲۹۹ شمسی.^(۴)

(۱) این روزنامه که زیر مسئولیت مستقیم میرزا رضاخان برادر مرحوم محمد علی تربیت و تحت کنترل کتابخانه تربیت منتشر می شد. هر شماره اش در چهار صفحه و قطع هر صفحه ۶/۵×۱۳ سانتی متر، به خط بسیار خوب و به قیمت هفت قران در اختیار علاقمندان قرار می گرفت.

(۲) ابوالقاسم مراغه‌ای مشهور به «آزاد» و «آزاد مراغه‌ای»، از شخصیت‌های فرهنگی و معروف آذربایجان می باشد که در دوم دی ماه ۱۲۶۱ در مراغه در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. پدر ابوالقاسم، حاج میرزا عبدالمحمد ثقة العلماء از مجتهدین آذربایجان می باشد. وی بر اثر مسافرت‌های مکرر به کشورهای مختلف، به هشت زبان و خطوط باستانی ایران آشنا بود و قبل از انتشار روزنامه آزاد، دو سال مجله‌ای با عنوان «نامه پاریس» را در تهران منتشر می کرد که ماهی دو شماره و هر شماره در شانزده صفحه بخش می شد. ابوالقاسم در اواخر عمر جمعیتی به نام «گروه الفبای آسان» تشکیل داد و خود نیز سمت دبیری آن را به عهده گرفت. هدف اصلی از تشکیل چنین جمعیتی، تبدیل الفبای فارسی به لاتینی بود، که عمر وی کفاف نداد دنبال کارش را بگیرد. وی مصمم بود که این مسئله را به صورت طرح قانونی به مجلس شورای ملی دوره پانزدهم تقدیم بدارد، مرگ وی در پنجم خرداد ماه سال ۱۳۲۵ این فرصت را از او گرفت. آزاد علاوه بر روزنامه آزاد، نامه پاریس و روزنامه‌ای به نام «آسایش» نیز در تهران منتشر می کرد که آن را به عهده میرزا ابوطالب شروانی مدیر روزنامه میهن واگذار کرده بود. (پیشین، ص ۱۴۱).

(۳) این روزنامه که فقط یک شماره از آن منتشر گردیده (در هشتم محرم سال ۱۳۲۷ ه. ق.) در قطع وزیری متوسط در چاپخانه سربی ادب چاپ می شده است.

(۴) این روزنامه در پانزدهم هر برج در سیزده صفحه، به قطع خشتی کوچک در مطبعة سربی فاروس چاپ و بخش می شد. مرحوم وحید دستگردی به عنوان «مؤده طلوع مجله آزادستان در تبریز» اشعاری در شماره چهارم سال اول مجله ارمغان موزخ جواز ۱۲۹۹ شمسی چاپ کرده که مطلع آن چنین است.

امید از مطلع تبریز کزادی است فرجامش زگردون معارف ماه آزادستان نامش

از این روزنامه فقط چهار شماره چاپ و منتشر شده است. تقی رفعت مدیر روزنامه آزادستان، خود یکی از پیشقدمان قیام ملی آذربایجان و هم عهد و مرید شیخ محمد خیابانی بود که روز چهارشنبه آخر

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۸۷

- ۱۱ - آزادوار (اطلاعات) - نشریه هفتگی منتشره در تبریز به زبان ارمنی در ۱۹۰۴-۸.
- ۱۲ - آسایش - نشریه نیم هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سریبی به مدیریت سالار ظفر در شهر صفر ۱۳۴۳^(۱).
- ۱۳ - آغاغان - مجله ماهانه منتشره در تبریز به زبان ارمنی در ۱۳-۱۹۱۲.
- ۱۴ - آملاعمو - روزنامه نیم ورقی منتشره در تبریز با چاپ سنگی از طرف انجمن اسلامی در ۱۳۲۶؛ در مقابل روزنامه اتحاد.
- ۱۵ - آیین (طلوع) - روزنامه منتشره در تبریز به زبان ارمنی در ۲۲-۱۹۱۲.
- ۱۶ - ابلاغ - روزنامه هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت محمود اسکندانی روز عید غدیر خم سنه ۱۳۲۴^(۲).
- ۱۷ - اتحاد - روزنامه نیم هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سریبی در انجمن اتحاد که مرحوم تربیت انجمن و روزنامه را در غرة صفر ۱۳۲۶ تأسیس نموده بود و تا ۲۵ شماره انتشار یافته است.^(۳)
- ۱۸ - اتفاق - روزنامه هفتگی در ارومیه به مدیریت حاجی ابراهیم افشار در ۱۳۲۸.
- ۱۹ - احتیاج - نشریه هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت

چهارمحرّم سال ۱۳۲۹ قمری در سن سی و یک سالگی، پس از شیدن خبر قتل خیابانی، در قزل دیزج - از قراء اطراف تبریز - خود را کشت.

(۱) محمد صدر هاشمی، احتمال انتشار روزنامه دیگری به همین عنوان در سال ۱۳۰۴ شمسی به مدیریت میرزا زین العابدین خان قیامی در تبریز را می دهد. (پیشین، ص ۱۵۲)

(۲) این روزنامه به خط نسخ ریز نوشته می شد و قیمت سالیانه آن در تبریز هشت قران و در سایر شهرهای ایران ده قران بوده است.

(۳) به غیر از روزنامه مزبور که به مدیریت مرحوم محمد علی تربیت منتشر می شد، روزنامه ای دیگر به همین عنوان اتحاد به مدیریت میرزا احمد صاحب امتیاز روزنامه ای به نام «اخوت» و «اسلامیه» در سال ۱۳۲۴ قمری مطابق ۱۹۰۶ میلادی در تبریز منتشر می شده است.

علیقلی معروف به صفراوف^(۱) در ۱۳۱۶ پس از انتشار ۷ شماره از آن به امر امیر نظام گروسی حاکم آذربایجان توقیف شده است.^(۲)

۲۰ - اختر - نشریه هفتگی منتشره در استانبول به مدیریت محمد طاهر تبریزی و نویسندگی مهدی تبریزی. از ۱۲۹۲ این روزنامه تا سنه ۱۳۱۳ مرتباً انتشار یافته و در آن تاریخ از طرف دولت ترکیه توقیف شده است.^(۳)

۲۱ - اخوت - نشریه هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت احمد بصیرت^(۴) در ۱۳۲۴.

۲۲ - ادب - نشریه ده روزه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت صادق ادیب الممالک^(۵) در سنه ۱۳۱۶. شماره اولش به عنوان جریده ادب و بعد از آن فقط با لفظ ادب انتشار یافته و در عرض دو سال ۲۲ شماره مصور نشر یافته است.^(۶)

(۱) صفراوف: علیقلی صفراوف، در زمان محمد علی میرزا - که به عنوان ولیعهد در تبریز بود - در دستگاه او می زیست و سمت «راپورتچی باشی» را داشت و راپورتهایی که می رسید از زیر دست او می گذشت، مع ذلک شخصاً مردی آزادبخواه بود و پیوسته به آزادبخواهان کمک می نمود. وی با تأسیس روزنامه احتیاج، اقبال، آذربایجان کمک های شایانی به مشروطیت ایران کرده است.

(۲) اولین شماره روزنامه احتیاج در ۱۶ محرم سال ۱۳۱۶ مطابق با ۶ زوئن ۱۸۹۸ میلادی انتشار یافته و پس از انتشار هفت شماره و توقیف آن، روزنامه دیگری به نام اقبال منتشر شده است.

(۳) این روزنامه مدت بیست و دو سال مرتباً دایر و منتشر می شده است (تا سال ۱۳۱۳ ق.). در آغاز تأسیس، غیر از روزهای جمعه و یکشنبه، هر روز، و پس از مدتی هفته ای دو بار (روزهای شنبه و چهارشنبه) و در سالهای آخری به طور هفتگی انتشار می یافته تا اینکه در ۱۳۱۳ روزنامه توسط دولت عثمانی توقیف می شود. مرحوم میرزا مهدی نویسنده آن، پس از توقیف روزنامه، به ترجمه کتاب «ابراهیم بیگ» پرداخت و کتاب حاجی زین العابدین تاجر مراغه ای مقیم استانبول به صورت آبرومندی چاپ و منتشر شد.

(۴) احمد بصیرت مدیر نشریه هفتگی اخوت، دو روزنامه دیگر هم به نامهای اتحاد و اسلامیه در تبریز به سال ۱۳۲۴ قمری منتشر نموده است.

(۵) صادق ادیب الممالک: در مورد شرح حال این مرد بزرگ لطفاً رک: مقدمه مرحوم وحید دستگردی بر دیوان کامل ادیب الممالک.

(۶) این روزنامه که به مدیریت ادیب الممالک شاعر و نویسنده چند روزنامه تأسیس و منتشر شده، سه دوره مختلف را طی کرده و مدتی در تبریز، زمانی در مشهد و چندی در تهران انتشار یافته است. برای اطلاع از چگونگی انتشار آن در این سه دوره مختلف رک: تاریخ جراید... ج ۱، ص ۸۰. بعد.

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۸۹

۲۳ - ادب - مجله ماهانه منتشره در تبریز با چاپ سنگی در سنه ۱۳۳۸ از طرف هیأت محصلین مدرسه متوسطه انتشار یافته است.

۲۴ - اردیبهشت - هفته نامه منتشره در تبریز به مدیریت علی اصغر حریری در ۱۳۴۳.

۲۵ - ارومی اورتودوکساتا - هفته نامه منتشره در ارومیه به زبان کلدانی در ۱۹۰۷ از طرف هیأت کشیشان مذهب اورتودوکس.^(۱)

۲۶ - استقلال - روزنامه دو روزه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت میرزا آقا معروف به ناله ملت^(۲) در جمادی الاولی ۱۳۲۷ که تا ۱۳۲۸ دایر بوده است.^(۳)

۲۷ - اسلامیه - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی در ۱۳۲۴ صاحب امتیاز و نگارنده آن ابوالقاسم ضیاء العلماء می باشد که در روز عاشورا ۱۳۳۰ با ۷ نفر دیگر در تبریز اعدام گردیده اند. شماره هشتم این روزنامه ۲۹ ربیع الاول سنه ۱۳۲۵ است.

۲۸ - اسلامیه - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت احمد بصیرت در ۱۳۲۴.

۲۹ - اصلاح - هفته نامه هفتگی منتشره در خوی با چاپ سربی به مدیریت علی حسین زاده در ۲۹ شعبان ۱۳۲۹.^(۴)

(۱) بد نیست خاطر نشان شود که نخستین روزنامه ای که در شهر ارومیه به طور ماهانه از طرف مبشرین آمریکایی برای کلدانیان با چاپ سربی نشر شده، روزنامه وزارتیری دی باهراه است که شماره اول آن در تاریخ ۱۶ صفر ۱۲۶۷ مطابق اول ژانویه ۱۸۵۱ میلادی نشر گردیده است. (پشین، ص ۱۳۷)

(۲) میرزا آقا قبل از تأسیس روزنامه استقلال، در سال ۱۳۲۴ قمری روزنامه ای به عنوان «ناله ملت» منتشر می کرد، به همین جهت خود او به همین اسم معروف بود. وی در سال ۱۳۲۹ هجری به دستور مخبر السلطنه هدایت دستگیر و زندانی می شود. روزنامه ناله ملت اخیراً با مقدمه و تلاش عبدالحین ناهیدی به صورت آبرومندی منتشر شده است.

(۳) روزنامه استقلال، هفته ای دو بار در چهار صفحه به قطع وزیری در چاپخانه سربی خلیفه گری و حقیقت چاپ و توزیع می شده است.

(۴) این روزنامه همه هفته روزهای پنجشنبه چاپ می شد و روزهای شنبه توزیع می گشت. اداره روزنامه

۳۰ - اقبال - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت علیقلی معروف به صفراوف، در سال ۱۳۱۶.^(۱)

۳۱ - الحدید - نشریه هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت سید حسین در ۱۳۱۵، سه شماره نشر شده است.^(۲) این روزنامه در ۱۳۲۳ دوباره به مدیریت سید محمد شبستری^(۳) نشر یافته و تا اوایل اعلان مشروطیت انتشار داشته است.

۳۲ - امید - نشریه هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سنگی مصور از طرف محصلین مدرسه لقمانیه در ۱۳۲۴ بیست و چهار شماره از آن انتشار یافته است.

۳۳ - انجمن - روزنامه دو روزه منتشره در تبریز با چاپ سنگی و سربی به مدیریت سید علی اکبر غنی زاده در ۱۲۳۵ این روزنامه قریب چهار سال دوام یافته است.^(۴)

۳۴ - ایرانشهر - مجله ماهانه منتشره در برلین به مدیریت کاظم زاده در ۱۳۴۰، چهار سال تمام انتشار یافته است.^(۵)

۳۵ - بایکار (پیکار) - روزنامه ۱۵ روزه منتشره در تبریز به زبان ارمنی در

۱۹-۱۹۱۸.

چاپخانه جعفر قلیخان شهر خوی بوده و وجه اشتراک آن به طور سه ماهه برای خوی چهار قران، ولایات داخله ۵ قران و ولایات خارجه شش قران، قرار داده شده بود.

(۱) پس از توقیف روزنامه احتیاج، صفراوف شماره هشت روزنامه احتیاج را به نام روزنامه اقبال منتشر کرد. در این مورد رک: توضیح ۱۵ در این بخش.

(۲) بنا به تفریظی که به قلم میرزا رضاخان رفعت در شماره اول دوره دوم الحدید نوشته شده، بیش از دو شماره منتشر نشده است.

(۳) سید محمد شبستری: ملقب به ابوالضیاء، همان کسی است که پس از اعلان مشروطیت در تبریز، با کمک حاج میرزا آقا بلوری مؤسس روزنامه «مجاهد» را تأسیس نمود و بعدها هم روزنامه «ایران نو» را در تهران دایر کرد.

(۴) انجمن اولین روزنامه‌ای است که در تبریز پس از اعلان مشروطیت منتشر شده است. این روزنامه اول به عنوان «روزنامه ملی» پس از مدت کمی به نام «جریده ملی» موسوم گردید و بعد از مدتی به نام «انجمن» شروع به انتشار کرد.

(۵) از اول ذیحجه سال ۱۳۴۰ قمری تا اسفند ماه ۱۳۰۵ شمسی مطابق با فوریه سال ۱۹۲۷ میلادی.

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۹۱

۳۶ - برجیس - نشریه نیم‌ماهانه بذله‌سرای منتشره در تبریز به مدیریت مصورالسلطان با چاپ سربی و صور رنگین هزلی در ۱۳۳۸.

۳۷ - برگ سبز - نشریه نیم‌هفتگی منتشره در اردبیل با چاپ سنگی به مدیریت فضل‌الله شیخ‌الاسلام‌زاده در ۱۳۲۶.

۳۸ - برید شمال - هفته‌نامه منتشره در خوی با چاپ سربی به مدیریت بابا معصوم‌زاده در ۱۳۴۰.

۳۹ - بلدیه - هفته‌نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت احمد میرزا در ۱۳۲۷. (۱)

۴۰ - بوقلمون - نشریه نیم‌ورقی منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت غنی‌زاده در ۱۳۲۷. (۲)

۴۱ - تبریز - نشریه نیم‌ماهه منتشره در تبریز به مدیریت شخصی مسّی به کمال در ۱۲۹۷. (۳)

۴۲ - تبریز - روزنامه دو روزانه و بعدها روزانه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت اسمعیل یگانی و بعدها حسین تبریزی در اواخر سال ۱۳۳۸ و الحال دایر است. (۴)

(۱) بلدیه روزنامه‌ای بوده است خبری، اجتماعی، سیاسی، علمی و اقتصادی. خود روزنامه در سرلوحه‌اش خط مشی خویش را این چنین اعلام داشت: «روزنامه‌ایست آزاد، ناشر افکار و خلاصه مذاکرات انجمن مقدّس بلدیه و وقایع و اخبارات و تلگرافات داخلی و خارجی را به طور اختصار می‌نویسد.» (مجله تبریز، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۷۱، مقاله «بلدیه تبریز» به قلم عبدالحسین ناهیدی)

(۲) بنا به روایت ادوارد براون، شماره دوم این روزنامه در تاریخ بیست و چهارم ماه رجب ۱۳۲۷ قمری منتشر شده است. (مطبوعات و شعر فارسی، ص ۵۶)

(۳) این روزنامه در سال ۱۲۹۶ قمری از طرف دولت، به دستور مظفرالدین شاه که دو آن وقت ولیعهد ایران بوده در شهر تبریز تأسیس و منتشر شده است. (تاریخ متظم ناصری، ص ۳۵۷)

(۴) شماره اول این روزنامه (تبریز) در چهار صفحه به قطع بزرگ و با چاپ سربی در چاپخانه اسکندانی، در تاریخ یکشنبه پانزدهم ذیحجه سال ۱۳۲۸ قمری منتشر شده است. این روزنامه اوایل انتشار، هفته‌ای دو شماره روزهای یکشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شد، ولی از شماره ۱۴ سال اول مورخ دوشنبه شش صفر سال ۱۳۲۹ قمری به صورت روزانه چاپ و منتشر شده است و از این شماره اداره روزنامه به جای اسماعیل یگانی، به عهده حسین کمال گذاشته شده است.

- ۴۳ - تجدد - هفته‌نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت ابوالقاسم فیوضات و شیخ محمد خیابانی در جمادی الاخر ۸-۱۳۳۵.^(۱)
- ۴۴ - تکامل - هفته‌نامه منتشره در تبریز به چاپ سربی به مدیریت میرعلی اکبر سراج در ۴۰ - ۱۳۳۹.^(۲)
- ۴۵ - توفیق - هفته‌نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت معاون السلطان و میلانی در ۲۵ محرم ۱۳۳۱، این روزنامه ارتجاعی به جای «فکر» تأسیس شده است.
- ۴۶ - جریده اسلامی - هفته‌نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت دبیری ادیب خلوت در ۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۲؛ روزنامه ارتجاعی.
- ۴۷ - جریده ملی - روزنامه نیم‌هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت سید علی اکبر در ۱۳۲۴.^(۳)
- ۴۸ - حرف حق - هفته‌نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت سید نعمت‌الله در اواخر ۱۳۲۵.^(۴)
- ۴۹ - حشرات الارض - هفته‌نامه بذله‌سرا منتشره در تبریز به چاپ سربی و

(۱) مجموعه نسبتاً کاملی از روزنامه تجدد به مدیریت مرحوم شیخ محمد خیابانی (از شماره یک سال اول تا شماره مسلسل ۲۰۱) جزو کتب اهدایی مرحوم حاج رسول عطایی به کتابخانه ملی تبریز، در این کتابخانه نگهداری می‌شود. به احتمال قوی این مجموعه، در نوع خود بی‌نظیر و منحصر به فرد می‌باشد.

(۲) روزنامه سیاسی، ادبی و اخلاقی «تکامل» هفته‌ای یک شماره به قیمت سالیانه آن برای داخله ایران ۴۵ قران، شش ماهه ۲۵ قران و برای ممالک خارجه سالیانه ۵۶ قران شش ماهه ۳۰ قران منتشر می‌شد.

(۳) این روزنامه در آغاز تأسیس موسوم به «روزنامه ملی» بود و پس از نشر چند شماره به عنوان «جریده ملی» موسوم گشت. اولین شماره «جریده ملی» (شماره ۳۲ روزنامه ملی) در تاریخ چهارم ذیحجه ۱۳۲۴ قمری در چهار صفحه به قطع ۱۲×۶/۵ سانتی متر، با چاپ سنگی و خط نسخ انتشار یافته است و آخرین شماره منتشره به این نام شماره ۳۷ می‌باشد، بنابراین جمعاً روزنامه جریده ملی شش شماره منتشر شده است.

(۴) اولین شماره «حرف حق» در تاریخ پنجم ذیحجه سال ۱۳۲۵ قمری در چهار صفحه به قطع ۱۱/۵×۶/۵ طبع و منتشر شده است.

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۹۳

تصاویر رنگین هزلی، در ۱۸ صفر ۱۳۳۶. (۱)

۵۰ - حکمت - مجله ده روز منتشره در مصر به مدیریت مهدی تبریزی معروف به زعیم الدوله در ۱۳۱۰ و تا اوایل اعلان مشروطه انتشار یافته است. (۲)

۵۱ - خاور - هفته نامه منتشره در استانبول به مدیریت سید حسن تبریزی در ۲۳ شوال ۱۳۳۲. (۳)

۵۲ - خلد برین - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت محمد حسین در ۱۳۳۶.

۵۳ - خورشید - روزنامه هفتگی منتشره در تبریز به چاپ سربی به مدیریت الکسندر در وارتانیانس در ۱۳۳۲ به جای میطق. در شماره ۳ توقیف شده است.

۵۴ - خوسک (سخن) - مجله منتشره در تبریز به زبان ارمنی در ۱۴-۱۹۱۳.

۵۵ - خیراندیش - روزنامه منتشره در تبریز در ۱۳۲۶. (۴)

۵۶ - دبستان - مجله ۱۵ روزه منتشره در تبریز به مدیریت رضا پرورش در ۱۳۲۴ در مدرسه پرورش.

۵۷ - رضائیه - روزنامه هفتگی منتشره در ارومیه با چاپ سربی به مدیریت امیر

(۱) اگر چه روزنامه «حشرات الارض» به همت و دستکاری «شرکت معارف» تأسیس یافت، ولی در حقیقت مؤسس آن حاج میرزا آقا بلوری و نویسنده آن میرزا آقا ملقب به ناله ملت بود. محل آن تیمچه حسینه تبریز بوده است که سالیانه چهل و هشت شماره از آن منتشر می شده است. (تاریخ جراید)

(۲) مجله حکمت یکی از روزنامه های بسیار مفید و خوب زبان فارسی است که تقریباً در حدود بیست سال در خارج از ایران (در مصر) هر ده روز یک مرتبه در هشت صفحه به قطع خشتی ۱۴×۹ سانتی متر انتشار یافته است.

(۳) بنا به تصریح محمد صدر هاشمی، خاور در شوال ۱۳۳۲ به صورت روزنامه و از محرم ۱۳۴۳ به صورت مجله منتشر شده است. (تاریخ جراید...، ج ۲، ص ۱۴۲)

(۴) ادوارد براون از قول رابینو می نویسد «روزنامه خیراندیش در تبریز با چاپ سنگی و به زبان ترکی تأسیس و شماره اول آن در تاریخ دوم ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری منتشر شده است و آن به قطع ۱۲×۶/۵ سانتی متر و قیمت تک نمره آن در تبریز یک شاهی و در سایر شهرهای ایران یک شاهی و نیم است.» (مطبوعات و شعر فارسی، ص ۸۳)

نظمی افشار ۱۴ اسفند ۱۳۰۹ شمسی و الان دایر است.^(۱)

۵۸ - روزنامه مجلس ملی تبریز - روزنامه نیم‌ورقی منتشره در غرّه رمضان ۱۳۲۴ به مدیریت سید علی اکبر. این روزنامه نخستین ورقه‌ای است که در تبریز پس از اعلان مشروطه نشر شده، چون کلمه مجلس مناسب نبود به پیشنهاد آقای تربیت، این شماره انتشار نیافته و به جای آن در همان روز شماره دیگری به عنوان «روزنامه ملی» چاپ و منتشر شده و بعد از اندکی تغییر اسم داده به «جریده ملی» موسوم گردیده و بعد از مدتی به نام «انجمن» شروع به انتشار نموده است.

۵۹ - روزنامه ملی - روزنامه نیم‌ورقی هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سنگی در غرّه رمضان سال ۱۳۲۴.

۶۰ - زارپری دی باهرا (شعاع روشنائی) - نشریه ماهانه منتشره در ارومیه به زبان کلدانی از طرف مبلغین آمریکایی که از روز ۴ شنبه اول ژانویه ۱۸۵۱ مطابق ۲۷ صفر ۱۳۶۷ تا کنون دایر بوده و با نخستین روزنامه فارسی ایران هم‌سال و بلکه قدری قدیم‌تر از آن هم می‌شود.^(۲)

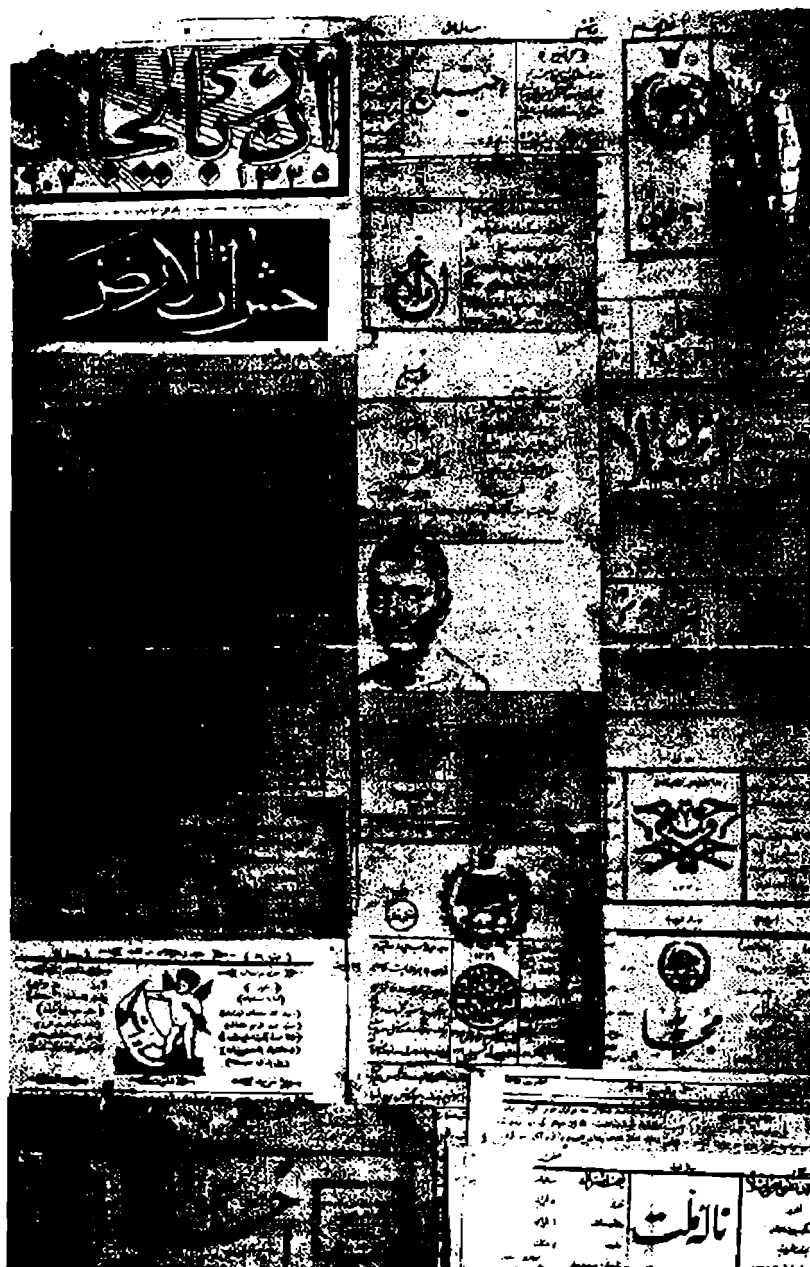
۶۱ - زانک (زنک) - هفته نامه منتشره در تبریز به زبان ارمنی به طرف فرقه هنجاکیسها در ۱۲-۱۹۱۰.

۶۲ - سعادت - روزنامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت ابراهیم شمس در ۱۳۲۹، در مدرسه سعادت.

۶۳ - سده - مجله ماهانه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت اسمعیل مهندس در بیستم بهمن ماه ۱۳۰۰ شمسی.

۶۴ - سهند - روزنامه دو روزانه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت

(۱) بنا به عقیده محمد صدر هاشمی، روزنامه «رضائیه» پس از انتشار چندی تعطیل شده، و مجدداً در سال ۱۳۱۲ شمسی پا به دایره انتشار گذاشته و دو مرتبه تعطیل شده است. (تاریخ جراید...، ج ۲، ص ۳۲۰)
(۲) این روزنامه از این جهت که نخستین شماره‌اش دو ماه قبل از روزنامه وقایع اتفاقیه انتشار یافته است، بنابراین در ردیف قدیمی‌ترین روزنامه‌های ایران است. این روزنامه را مبلغین آمریکایی برای کلدانیها و ارمنه آذربایجان، ماهیانه یک شماره مقرر می‌کردند.



عناوین برخی از جراید و مجلات آن روز

۱۶۹۶ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

محمود غنی‌زاده^(۱) در ۵۲-۱۳۴۵.

۶۵ - شاهسون - روزنامه طنزی در مطبعه استانبول با ژلاتین در حدود سال ۱۳۰۶ از طرف حاجی عبدالرحیم طالبوف و سید محمد شبستری^(۲) فقط یک شماره از آن منتشر شده است.

۶۶ - شاهین - هفته‌نامه منتشره در تبریز به چاپ سربی به مدیریت حبیب الله آقازاده در ۵۴-۱۳۴۹.^(۳)

۶۷ - شب‌نامه - نشریه طنزی در تبریز به مدیریت علیقلی صفاوف در حدود سال ۱۳۱۰.^(۴)

۶۸ - شرق - روزنامه نیم‌هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت س.ب. در ماه رجب ۱۳۳۶.

۶۹ - شفق - هفته‌نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت حاجی آقا رضازاده در ۱۳۳۰.^(۵)

۷۰ - شکر - هفته‌نامه در تبریز به مدیریت محمدعلی عبدالمناف‌زاده در

(۱) محمود غنی‌زاده: از اهالی سلماس آذربایجان بود. وی در تأسیس مشروطیت ایران در آذربایجان از پیشقدمان بود. غنی‌زاده علاوه بر مدیری روزنامه «سهند» در تبریز، مدتی نویسندگی روزنامه «فریاده» را که در ارومیه به مدیریت میرزا حبیب الله آقازاده منتشر می‌شده عهده‌دار بوده است. غنی‌زاده شعر نیز می‌گفته است. (تاریخ جراید)

(۲) محمد شبستری: معروف به ابوالفضاء، مدیر روزنامه «ایران نو» است.

(۳) کثیرالانتشارترین روزنامه آذربایجان بوده است. شماره ۴۴۵ سال نهم آن در تاریخ پنجشنبه پانزدهم اردیبهشت ۱۳۱۷ شمسی انتشار یافته است.

(۴) این نشریه به زبان ترکی و با ژلاتین، در قطع ۱۴x۸، مشتمل بر سیزده سطر، در تبریز چاپ و انتشار می‌یافت. (تاریخ مطبوعات ایران، ادوارد براون، ص ۱۰۸).

(۵) شماره اول روزنامه شفق در تاریخ ۲۷ رمضان و نمره یازده آن در چهار صفحه به قطع وزیری بزرگ با چاپ سربی در مطبعه امید، در تاریخ سه‌شنبه سوم ذیحجه‌الحرم ۱۳۲۸ انتشار یافته است. سال اول روزنامه شفق با نشر شماره ۴۸ خاتمه یافته و سال دوم آن با نمره ۴۹ مورخ پنج‌شنبه ۱۶ رجب ۱۳۲۹ قمری شروع گردیده. این روزنامه در زمان کودتای روسها در تبریز تعطیل شد (محرم ۱۳۳۰ قمری).

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۶۹۷

۱۳۲۵. (۱)

۷۱- شمال غرب - روزنامه هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت و نویسندگی باقر نطاق^(۲) در سال ۱۳۰۷.

۷۲- شمس - هفته نامه منتشره در استانبول به مدیریت سید حسن تبریزی در ۱۳۲۷-۳۹.

۷۳- شورای ایران - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی از طرف انجمن مشورت در ۱۳۲۶. (۳)

۷۴- شید۱ - مجله ۱۵ روزه طنزی منتشره در استانبول به سردبیری حاجی حسین جعفرزاده تبریزی در ۱۳۲۹.

۷۵- صحبت - روزنامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت سید حسین عدالت^(۴) در ۱۳۲۷.

۷۶- صراط المستقیم - روزنامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی در سال ۱۳۲۶.
۷۷- طلیعة سعادت - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت باقر نطاق معروف به طلیعه در ۱۳۳۶.

۷۸- عبرت - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی در ۱۳۲۴.

۷۹- عدالت - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت سید حسین در سال ۱۳۲۴. (۵)

(۱) روزنامه شکر نیز به زبان ترکی آذری چاپ و منتشر می شد.

(۲) باقر نطاق علاوه بر تأسیس روزنامه شمال غرب، مدیر روزنامه های دیگری از جمله کلید نجات، عنکبوت، روزنامه طلیعة سعادت نیز بوده است.

(۳) خط مشی روزنامه هفتگی «شورای ایران» سیاسی و طرفدار آزادی و مساوات بود. مؤسین و نویسندگان اصلی این روزنامه سه نفر از آزادیخواهان مقتول - میرزا سعید سلماسی، سید حسن شریف زاده، حاجی علی دوافروش بودند. (تاریخ مطبوعات ایران، براون، ص ۱۱۲)

(۴) سید حسین عدالت مدیر روزنامه صحبت، علاوه بر روزنامه مذکور، روزنامه های عدالت، الحديد، خیر، آنا دیلی را که روزنامه اخیر به زبان ترکی آذری بود در تبریز منتشر نموده است.

(۵) در مورد مشخصات روزنامه عدالت رک: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسروی ص ۹۵، تاریخ

۱۶۹۸ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

۸۰- عنکبوت - هفته‌نامه طنزی هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت نطاق در ۵-۱۳۴۳.

۸۱- فریاد - هفته‌نامه منتشره در ارومیه با چاپ سربی به مدیریت حبیب الله آقازاده در ۱۳۲۵ بیست و سه شماره نشر شده است.^(۱)

۸۲- فریاد آذربایجان - هفته‌نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت حاجی کاظم دادگران در ۶-۱۳۴۵.^(۲)

۸۳- فروودین - روزنامه هفتگی منتشره در ارومیه با چاپ سربی به مدیریت حبیب الله آقازاده و دبیری محمود اشرف‌زاده در ۱۳۲۹ بیست و هشت شماره نشر شده است.^(۳)

۸۴- فکر - هفته‌نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت الکساندر دروآرتانیانس در ۲۵ ربیع الآخر ۱۳۳۰. روزنامه‌ای ارتجاعی است.^(۴)

۸۵- فکر استقبال - روزنامه منتشره در استانبول به مدیریت علی شریعت‌زاده تبریزی در ۱۳۲۸، فقط یک شماره نشر شده است.

۸۶- قائلشرا (صدای راستی) - نشریه ماهانه منتشره در ارومیه به زبان کلدانی از طرف جمعیت کاتولیک فرانسویان در ۱۸۹۶.

چاپ‌مطبوعات براون.

(۱) نخستین شماره روزنامه فریاد در روز چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۲۵ قمری مطابق ۲۱ فوریه ۱۹۰۷ میلادی در چهار صفحه به قطع متوسط وزیری در چاپخانه سربی چاپ شده و روزهای یکشنبه پخش می‌شد. آخرین شماره‌اش (شماره ۲۳) تاریخ چهارم رمضان سال ۱۳۲۵ قمری را دارد.

(۲) انتشار فریاد آذربایجان ابتدا هفتگی و بعد یومیه بوده است. امتیاز این روزنامه به مدیری حاج کاظم دادگران در خرداد ۱۳۰۴ شمسی از تصویب شورای عالی معارف گذشته است.

(۳) این روزنامه ارگان فرقه دموکرات ارومیه بوده است و مندرجات روزنامه بیشتر عبارت بود از دسایس و مظلالم روسها در ایران و بخصوص در آذربایجان. در خصوص شرح حال دبیر این روزنامه، محمود اشرف، لطفاً رجوع کنید به تاریخ جراید..... صدر هاشمی، ج ۴، ص ۷۰.

(۴) دروآرتانیاس، مدیر روزنامه فکر، معلم نقاشی در مدرسه ارامنه تبریز بوده و روزنامه فکر را پس از آمدن روسها به تبریز و کشتار جمعی از آن شهر و برهم زدن جراید (محرم ۱۳۳۰) منتشر نموده و صمدخان شجاع الدوله مراغی را تشویق به ادامه راه روسها می‌کرد.

۸۷ - قرا داغ - روزنامه منتشره در تبریز به زبان ارمنی در ۱۳-۱۹۱۲. این روزنامه به جای آغاغان انتشار یافته است.

۸۸ - کارگر - هفته نامه منتشره در خوی با چاپ سری به مدیریت میرمهدی ماکویی در ۱۳۳۸.

۸۹ - کاوه - روزنامه ماهانه منتشره در برلین به مدیریت سیدحسن تقی زاده در ۴۰-۱۳۳۴. (۱)

۹۰ - کخوا (کوکب) - روزنامه ۱۵ روزه منتشره در ارومیه به زبان کلدانی به مدیریت رابی یوخنن موسی در ۳۶-۱۹۰۶ هجری تحریریه آن هفت نفر است.

۹۱ - کقاسر (زیبادوست) - روزنامه ماهانه منتشره در تبریز به زبان ارمنی در ۱۹۱۹.

۹۲ - کلید نجات - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سری به مدیریت باقر نطاق معروف به «طلیعه» در ۱۳۳۵.

۹۳ - گنجینه فنون - مجله ۱۵ روزه منتشره در تبریز به مدیریت محمد علی تربیت در ۱۳۲۰، فقط یکسال نشر شده است.

۹۴ - گنجینه معارف - مجله ماهانه منتشره در تبریز به مدیریت محمد علی تربیت در ۱۳۴۱، هشت ماه یافته شده است.

۹۵ - کورتز (کار) - روزنامه هفتگی منتشره در تبریز در زبان ارمنی در ۱۹۰۳.

۹۶ - مجاهد - روزنامه منتشره در تبریز با چاپ سری به مدیریت سید محمد شبستری در ۱۳۲۵. (۲)

۹۷ - محاکمات - روزنامه هفتگی منتشره در تبریز با چاپ سری به مدیریت

(۱) این نشریه چند شماره انتشار یافته است.

(۲) شماره اول روزنامه مجاهد به مدیریت ابوالضیاء معروف در تاریخ ۹ شعبان سال ۱۳۲۵ قمری و شماره ۲۲ آن در مورخه نهم ذیقعدة سال مذکور انتشار یافته است.

۱۷۰۰ .. مفاخر آذربایجان (ج ۳)

محمود غنی زاده ۱۳۲۸. (۱)

۹۸ - مدنیّت - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت صدرا در

جمادی الاخر ۱۳۰۱. (۲)

۹۹ - مساوات - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت سید

محمد رضا معروف به مساوات در ۱۳۲۶. (۳)

۱۰۰ - معرفت - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت عبدالله

جهانشاهی در ۱۹۱۹، در مدرسه معرفت.

۱۰۱ - مصباح - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت ابوالقاسم

تبریزی در ۱۳۲۴.

۱۰۲ - مکافات - هفته نامه منتشره در خوی با چاپ سربی به مدیریت میرزا آقا

مرندی و محمد علی زاده «امیر حشمت» در ۱۳۱۷.

۱۰۳ - ملا نصرالدین - هفته نامه طنزی، منتشره در تبریز با چاپ سربی و

تصاویر رنگین به مدیریت جلیل نخجوانی در ۱۳۳۸ فقط شش شماره نشر شده

است.

۱۰۴ - منارت (مناره) - هفته نامه منتشره در تبریز به زبان ارمنی در ۲۰-۱۹۱۹.

۱۰۵ - میطق - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سربی به مدیریت الکساندر

دروارتانیانس در ۱۳۳۲ به جای توفیق، ولی پس از نشر شماره یک توقیف شده است.

۱۰۶ - ناصری - روزنامه ده روزه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت

محمد ندیم باشی مدرسه مظفری و بعد از آن مسعود عدل در ۱۷-۱۳۱۱.

۱۰۷ - ناله ملت - هفته نامه منتشره در تبریز با چاپ سنگی به مدیریت میرزا آقا

(۱) غنی زاده علاوه بر روزنامه مزبور مؤسس روزنامه های: سهند، فریاد، بوقلمون نیز بوده است.

(۲) این روزنامه به مدیریت آژانس ارامنه ملقب به صدرا در سال ۱۳۰۱ قمری با چاپ سنگی در تبریز منتشر شده است.

(۳) نخستین شماره روزنامه مساوات به مدیریت سید محمد رضا شیرازی، در تاریخ هفتم محرم سال ۱۳۲۷ قمری در تبریز با چاپ سنگی منتشر شده است.

در ۱۳۲۶.

۱۰۸ - نجات - هفته‌نامه منتشره در خوی با چاپ سربی در سال ۱۳۲۹.

۱۰۹ - نظمیه تبریز - هفته‌نامه منتشره در تبریز به مدیریت محمود اسکندانی با چاپ سنگی در ۱۳۲۶.^(۱)

گرچه تعدادی از این عناوین یاد شده، عمق فعالیت گروههای تبشیری مسیحیت را در آن روزگار نشان می‌دهد، ولی عناوین فوق نشانگر یک جهش فکری و حرکت فرهنگی در راستای باروری معارف بشری است که جز با مذاکره و بحث و گفتگو و نوشتن و نشر و انتقاد، تکامل و پیشرفت نخواهد داشت تنها راه استمرار علم و دانش، مذاکره و بحث و انتقاد می‌باشد. و مطبوعات مبشر و پیام‌آور این پیشرفت و بازگشایی عقده‌ها است.

این تعداد از عناوین، که شاید تمام نشریات ادواری آن عصر، به قلم نیامده است نشانی از آگاهی و بیداری و حرکت به پیش در آذربایجان آنروز می‌باشد.

آمار جدید:

آماري که بازگو گردید، مربوط به دوران مشروطیت و هنگام بازگشوده شدن فضای سیاسی و اجتماعی آنروز بود که گروهها و احزاب سیاسی و نیروهای فعال مذهبی و مشتاقان سرفرازی وطن اسلامی هر کدام به نیت خود افکار و اندیشه‌ها و خواسته‌های خود را توسط مطبوعات و روزنامه‌ها و احیاناً شب‌نامه‌ها در اختیار مردم قرار می‌دادند و این مردم بودند که آنها را از نظر مالی تغذیه می‌نمودند البته این آمار باتوجه به امکانات فنی و چاپی آنروز، بسیار حائز اهمیت می‌باشد ولی آمار جدیدی که اکنون در دست داریم و اخیراً توسط فاضل محترم آقای سعید جلیلی تحت عنوان

(۱) نخستین شماره این روزنامه که با چاپ سنگی و خط نستعلیق بوده، در چهار صفحه طبع گردیده و تصویر اجلال الملک رئیس پلیس تبریز در آن درج شده است. محمود اسکندانی علاوه بر روزنامه مزبور، روزنامه ابلاغ را نیز در تبریز منتشر نموده است.

«دانشنامه مطبوعات آذربایجان» تهیه و انتشار یافته است گویای این واقعیت است که از سال ۱۲۳۰ تا ۱۳۷۰ شمسی یعنی در طول ۱۵۰ سال گذشته رقم مطبوعات و نشریات آذربایجان به ۴۴۸ عنوان بالغ گردیده است و اگر مطبوعاتی که در ۵ سال اخیر امتیاز کسب نموده‌اند به رقم بالا بیافزایم تعداد عناوین تقریباً به ۵۰۰ نشریه بالغ می‌گردد در آن کتاب اسامی مطبوعات و تاریخ انتشار و مدیران مسئول آنها نیز معرفی گردیده است. (البته تنها در این محدوده به نظر می‌رسد عنوان دانشنامه کمی بلندپروازی بوده باشد.)

ولی تعلیقه و تذهیلی که از سوی مطبوعاتی پر تجربه و پر کار آقای حمید ملازاده تحت عنوان «سیری در مطبوعات آذربایجان» به بهانه نشر کتاب فوق صورت پذیرفته است و توسط ناشر کتاب فوق در شماره‌های روزنامه «مهد آزادی» در جریان است به صورت تحلیلی پیرامون محتوی و ماهیت این نشریات بحث و گفتگو به عمل آورده است که به مشتاقان این قبیل مباحث بحث بسیار شیرین و خواندنی می‌باشد انتظار می‌رود به صورت کتاب مستقل «مطبوعات شناسی آذربایجان» چاپ و انتشار یابد.

این آمار نشان می‌دهد که قلم و نویسندگی و پرداختن به تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی با عمق جان مردم آذربایجان عجین شده است و آنان همیشه به صورت عمیق و تحلیلی گسترده به مسائل جاری روز و تاریخ گذشته ایران و جهان نگریسته‌اند. در اثر همین کاوش و تحقیق است که کتابهای بس مفید و ارزنده که برخی از آنها امروز به عنوان منبع و مأخذ در فرهنگ عمومی کشور مطرح است انتشار یافته است و به میراث فرهنگی کشور افزوده گردیده است. و کاخ رفیع دانش و میراث فرهنگی جاویدان ملت اسلام را در این خطه از سرزمین پاکان سرفراز و مخلص و غنی و پر بار ساخته‌اند.



نگاهی به مؤسسات انتشاراتی آذربایجان

در پایان بخش مطبوعات و روزنامه‌ها، جا دارد به افتخارآفرینان گمنام چاپ کتاب، و مؤسسات انتشاراتی آذربایجان نیز اشارتی داشته باشیم و از این سربازان گمنام که بحق وارثان افتخارات گذشتگان و پایه‌گذاران سربلندیهای آیندگان هستند، یادی بنمائیم و از زحمات و تلاشهای افتخارآمیز آنان ذکر به میان آوریم.

حقیقت امر آن است که مسأله نشر و چاپ و تولید کتاب و حتی فروش آن در ادامه برنامه‌های تبلیغی رسولان الهی و انبیای عظام و پیشوایان و هادیان افکار امم و ملل قرار دارد، و بسیار ساده‌اندیشی است که این امر مهم و وظیفه الهی را در راستای امور اقتصادی سودآور یا سرمایه‌گذاریهای تولیدی امثال فروش آهن‌آلات و ابزار و پوشاک و فرش و تجارت یا مصالح ساختمانی و فعالیتهای کاذب و بی‌ثمر بازاری تلقی نماییم، و تفکر ساده‌تر آن است که فردی به قصد سودآوری و بهره‌های اقتصادی و تأمین زندگی مرفه به این شغل مقدس رو آورد و امکانات خود را در این راه به کار اندازد. اگر این امر در جاهای دیگر دنیا تفکر معقولی باشد، حداقل آن است که در دیار ما اینچنین نبوده و نیست. تاریخ به خاطر ندارد - جز تعداد انگشت‌شماری از مؤسسات چاپ و نشر چاپلوس و متملق که در اثر تقرب به مراکز قدرت و به بهای تخریب افکار عمومی جوانان پاداش و دستمزدی گرفته‌اند و حرفه مقدس و معنوی نشر را فدای آرمانهای شخصی و نان و نوای حرام خود ساختند - ناشر یا مؤسسه‌ای مطبوعاتی را که از این طریق به مال و منالی رسیده باشد، یا همدوش و همزمان با کاسبی مثلاً بساز و بفروش، به این شغل آغاز کار نماید و به یک‌هزارم امکانات مادی او رسیده باشد.

پس امر نشر و چاپ، از امور روحانی و معنوی و فرهنگی محض و تنها

پشتوانه آن عشق و علاقه به حفظ میراث فرهنگی گذشتگان و ایثار و فداکاری در امور علمی و اجتماعی و سرمایه‌گذاری فکری جهت آیندگان می‌باشد. پس این قشر فرهیخته و فرهنگ‌دوست ضرورت دارد مورد حمایت و تشویق مسئولان امور و حامیان فرهنگ عمومی کشور قرار گیرند، و عملاً از آنان حمایت جدی و پشتیبانی شایسته‌ای صورت پذیرد، نه با لفظ و گفتار، چون حمایت از آنان، حمایت از رسالت انبیا و پشتیبانی از مکتب مقدس و علم‌پرور اسلام می‌باشد.

البته در این میان، حساب برخی از شیادان فکری و رهنان حرفه‌ای از ناشران اصیل و هدفدار و متعهد جداست. آنان که با چاپ و نشر داستانهای گمراه‌کننده یا مطالب فسادانگیز تنها به تمنیات و آمال شخصی خود فکر می‌کنند. اصولاً این دو راه مشترکی با هم ندارند که هم‌اکنون از هم جدا شده باشند. با توجه به این تعهد و مسئولیت و میراث‌داری فرهنگی است که نگارنده کار و حرفه مقدس آنان را تحسین می‌نماید و با جان و دل، و از عمق درون به آنان در مقابل تحمل مشکلات و تنگناها خسته‌نباشد می‌گوید. از این رو، نام پرافتخار برخی از ناشران آذربایجانی را که در بایگانی حافظه دارد، به ثبت تاریخ می‌سپارد و از ناشران محترمی که اسامی آنان نیامده است، با عرض پوزش درخواست دارد تذکر دهند تا در چاپهای بعدی جبران گردد. اینک اسامی جمعی از ناشران افتخارآمیز این دیار که در گذشته و امروز فعالیت مطبوعاتی داشته و دارند:

از گذشتگان می‌توان به: شرکت سهامی چاپ آذربایجان - گراورسازی و چاپ کتاب شعاری - انتشارات فردوسی - مطبوعاتی ارک (به مدیریت آقای حمید ملّازاده) - مطبوعاتی قروغ آزادی (به مدیریت مرحوم سید اسماعیل پیمان) - انتشارات سروش (به مدیریت آقای حاج حسین سروش) - انتشارات حقیقت (به مدیریت حاج محمد باقر حقیقت) - انتشارات یزدانی - کتابفروشی تهران - چاپ و نشر بنی‌هاشمی (به مدیریت سید هادی بنی‌هاشمی) - انتشارات صابری (به مدیریت واعظ محترم حاج میرزا محمد صابری) - انتشارات قرشی (به مدیریت سید اکرم

بخش هفتم: نویسندگان و سخنوران ۱۷۰۵

قرشی) - انتشاراتی تمدن - کاظمی افشار (در ارومیه) - انتشاراتی نوبل (به مدیریت آقای وطن خواه) - انتشاراتی شمس اشاره نمود.

و از معاصران و امروزیها می توان به: نشر آذربایجان (ناشر این کتاب، و نخستین ناشر کتابهای فنی و مهندسی، به مدیریت آقای رحیم فریدی، که خود نیز صاحب تألیفات و آثار متعددی می باشند) - انتشارات ستوده «رسالت» (به مدیریت آقای سعید جلالی، ناشر کتابهای تاریخی) - انتشاراتی یاران - انتشارات احرار (به مدیریت آقای باوفا) - انتشارات الهادی و دیگر ناشران فعال و پرکار آن منطقه اشاره نمود.



بخش هشتم

خوشنویسان و هنرآفرینان آذربایجان

خوشنویسان و هنرآفرینان

در بخشهای گذشته، پیرامون زندگی فقها، مفسران، فلاسفه، عرفا، شعرا، سخنوران و موارث فرهنگی سرزمین آذربایجان در هفت بخش مستقل بحث و گفتگو به میان آمد و در محدوده امکانات فردی، اطلاعات مناسبی در اختیار خواننده عزیز قرار گرفت. اکنون در این بخش پایانی کتاب در صدد آن هستیم که به سیر و تطوّر خط و خطاطی و شرح حال و زندگی پرفیض و پربرآر جمعی از افتخارآفرینان درد آشنا و صبور و مقاوم خوشنویسی بهر دایم آنان که با جان و دل و تحمل ناملايمات مشعلدار تمدن و پیشرفت امور فرهنگی گردیده اند عناصری که تلاشهای بی وقفه و زحمات مستمر آنان باعث تثبیت فرهنگ و اعتلای تمدن و عامل توسعه و رشد و بالندگی دانش و گسترش تعالیم ارزشمند قرآن کریم و بسط و توسعه شریعت و رمز تکامل اندیشه های مفید بشری در طول تاریخ علم گردیده است و آنان خوشنویسان و زیبایی آفرینان و خطاطان هنرمندی می باشند که در عرصه آذربایجان فراوان درخشانده اند و از این خطه هنرپرور به دیگر مناطق کشور نیز فیضان و جریان یافته اند.

جای بسیار خوشوقتی است که بخش پایانی این پروژه با معرفی این عزیزان خاتمه می پذیرد و سیر مفاخر آذربایجان در این بررسی کوتاه با زندگی پر عشق و سوز این سرفرازان تکمیل و پایان می یابد که ضمن آنکه ختام آن مشگین و عطر آمیز می گردد با افزوده شدن این بخش مجموع ابواب و بخشهای کتاب همانند ابواب بهشتی و روضه رضوان به هشت باب و بخش ترتیب و تنظیم می یابد تا ارباب فضیلت و صاحبان بصیرت و ادب و متنعمان وادی معرفت و جویندگان موهبت های اکتسابی از هر باب و بخشی که خواستند وارد شوند و از مزایا و مواهب آن بخش

متنعم و کامیاب گردند ﴿هینئا لهم وحسن مأب﴾ و خداوند متعال نیز به صاحبان عمل و تلاش بشارت جنات نعیم و اقامت دائمی در بهشت برین و روضه رضوان را می دهد. (سوره توبه، آیه ۲)

نقش خوشنویسی:

بخش سخنوران و شاعران و اصولاً هر مقوله ادبی دیگر، بی نگرش به احوال و آثار خوشنویسان و هنرآفرینان خط و خوشنویسی تمام و کمال نمی پذیرد درست است که امروز در اثر ظهور چاپ و پدید آمدن صنعت حیرت انگیز کامپیوتر، در عرصه های مطبوعات، نقش خط و هنر خطاطی تا حدود فراوانی روبه افول و رکود گذاشته است و آن بازار گرم و کار ساز دیروزی را ندارد، ولی با وجود این وضعیت موجود آنچه قابل انکار و جای تردید نیست، این است که خوشنویسان و هنر آفرینان زیبا نویسی در آفرینش ادب و هنر و در پایداری و استمرار حیات ادبی ادیبان و هنرمندان می باشد.

سهم بسیار وافر و مؤثری را در امور ادبی داشته اند که بقای حیات ادبی موجود، مرهون زحمات و تلاشهای ارزنده این قشر از ادب پروران دورانهای گذشته می باشد. نقش خط، همانند صنعت چاپ امروز نسبت به روند امور کتاب بوده است اگر هنر خط نبود چه بسا که بسیاری از آثار شاعران و سخنوران به بوته فراموشی سپرده می شد گذشته از این نکته حساس آنچه قابل عنایت است اینکه نوع خطاطان و خوشنویسان دیروز، خود ادیبان و سخنوران و خلّاقان اثر بوده اند اصولاً در اثر جذبه ادب و سخن بوده است که به این مرحله از هنر و ادب کشانده شده اند.

آذربایجان در طول تاریخ حیات خود یکی از مراکز عمده و مهم تمدن و مهد پرورش فرهنگ و ادب و هنر بوده است. رشد و بالندگی هنرهای مستظرفه این منطقه، به دیگر نقاط نیز انتقال می یافته است اکنون نشانه هایی از هنر خوشنویسی از قرن هفتم به این طرف پی گیری و ردیابی شده است و این پی گیری نشان می دهد که

جمعی از خوشنویسان آذری در خلق آثار هنری با یاقوت مستعصمی خطاط و قرآن نویس مشهور همکاری و معاضدت داشته‌اند، نوشته‌اند یاقوت به تعداد روزهای سال: سیصد و شصت و چهار نوع قرآن پدید آورده بود علاوه بر کتابت قرآن به تحریر دواوین و نگارش کتابهای ادبی نیز می‌پرداخت، در نگارش این آثار نفیس و ارزشمند جمعی از خوشنویسان آذری هم به خدمت یاقوت ره یافته‌اند که یکی از آنان کتیبه‌نویس معروف مسجد استاد و شاگرد تبریز است که در سال ۷۴۲ تأسیس آن انجام گرفته است، نام پادشاهی که در کتیبه آن آمده است سلطان سلیمان پسر محمد بن سبکی خان بن شمت بن هلاکو خان مغول می‌باشد. این مسجد در عرض یکسال به پایان رسیده است و اینکه این بنا به اسم استاد و شاگرد نامیده می‌شود، در اثر خطی است که بر این عمارت نگاشته آمده است و آن خط خواجه عبدالله صیرفی است، منتهی برخی از خطوط طرف شرقی عمارت را شاگرد صیرفی نوشته است. خود صیرفی در چرنداب مدفون است و کتابت عمارت ربع رشیدی نیز از اوست. مولانا مالک خوشنویس دیلمی در حق او گفته است:

صیرفی ناقد جوهر خط کز نی کلک گشت گوهریز
هست بر حسن خط او شاهد در دیوار خطه تبریز

در کتاب روضات الجنان در روضه اول شرح حال امیر علی چپ (رضی الله عنه) آمده است که در جنب عمارت استاد و شاگرد مزار او واقع است و این عمارت را علاء الدین شیخ حسن بن تیمورتاش بن امیر چوپان در عهد شاه سلیمان ساخته است و کتابت خط آن را خواجه عبدالله صیرفی بر عهده داشته است و به آن خوبی خطی در کتابها و در ربع مسکون نوشته نشده است و این مزار معروف به مزار شهیدگاه می‌باشد چون دیگر شهدا نیز در آنجا مدفونند اشهر ایشان امیر علی چپ است. (نقل از زین‌العابدین قزاجه‌داغی) او چنان مشاطه‌وار می‌نگاشت که دل هزاران عاشق واله و هنرجوی خط را می‌ربود و جهانی از عرفان ایرانی و آذربایجانی و اندیشه‌های پاک صوفیانه را در هر چرخش انگشتان جلوه‌گر می‌ساخت، او از آمیختن خط نسخ و

تعلیق، ابداع نستعلیق را به وجود آورد و چنین بود که خط، شمایی دیگر یافت و حرکتی نو و انقلابی را آغاز نمود خط مزبور، «عروس خطوط اسلامی» است که به وسیله این خطاط آذری پا به مرحله کمال گذاشت به قول سلطان علی مشهدی:

نسخ تعلیق اگر خفی و جلی است واضح اصل، خواجه میر علی است
 ناکه بوده است عالم و آدم هرگز این خط نبوده در عالم
 وضع فرموده او ز ذهن دقیق از خط نسخ و از خط تعلیق

میر علی تبریزی که خود شاعری توانا و عارفی صادق و صافی بود، کتابهای بسیاری را، از آن میان مناجات حضرت علی (ع) با ترجمه فارسی، خمسه نظامی، دیوان امیر خسرو دهلوی، کلیات سعدی و بوستان سعدی، مثنویهای همای و همایون، کمال نامه، روضه الانور خواجوی کرمانی را با زیور خط خوش مزین ساخته است. در قرن نهم هجری اظهر تبریزی در هنر خط درخشید، اگر چه در اثر برخورد های آن روز آق قویونلوها عرصه هنر تا حدودی به تاریکی گرائیده بود.

۱۸۹۱ - جعفر تبریزی بایسنغری (م ۸۶۰)

مرحوم جعفر تبریزی از خطاطان بنام و استاد بود که در انواع شش گانه بویژه خط نستعلیق مهارت داشت. یکی از آثار پرارزش این هنرمند، شاهنامه فردوسی است که به امر بایسنغر تنظیم و بخط نستعلیق استنساخ گردید و مجالس مُذهب و تصویرهای جالب در آن بوجود آورده بود و به شاهنامه بایسنغری معروف است و در سال ۸۳۳ آن را به اتمام رسانیده بود.

از جعفر تبریزی بایسنغری آثار متعدد دیگری در کتابخانه های ایران و خارج وجود دارد که از همه جامعتر مرقعی می باشد که در کتابخانه دانشگاه توپین گن آلمان موجود است و عالی ترین نمونه خطوط ثلث، ریحان، نسخ، رقا، توقیع و نستعلیق است که از آن روزگار باقی مانده است.

قرن ۱۰:

در آغاز قرن دهم با طلوع صفویان، کار هنرمندان نیز در آذربایجان شروع به بالیدن نموده است. شاه اسماعیل صفوی که خود شاعری توانا و خوشنویسی ماهر بوده و به فارسی و ترکی شعر می سروده است، بهزاد نقاش را به تبریز آورد و طی فرمانی، او را در ۲۷ جمادی الأول ۹۲۸ به سرپرستی کتابخانه خود برگزید و از این تاریخ، تبریز که خود سابقه هنر خوشنویسی را از قرن هفتم داشت مرکز هنر دوستان و خوشنویسان گردید.

ملا عبدالله صیرفی از خطاطان معروف قرن هفتم می باشد که بسیاری از کتیبه های قرن هفتم به خط اوست و کتیبه های مسجد استاد و شاگرد (تأسیس ۷۴۱ هـ و ۷۴۲ هـ ق) تبریز و آثار دیگری از جمله چند نوع قرآن مجید به خط نسخ و رقاع از کارهای اوست و به مسجد نامی و معروف واقع در خیابان فردوسی تبریز از آنرو «مسجد استاد و شاگرد» گفته اند که برخی از کتیبه های آنرا خود استاد و برخی دیگر شاگرد او محمد بندگیر نگاشته است و جز آن کتیبه ها، برخی از آثار او در موزه ها و مجموعه های هنری ترکیه موجود می باشد.^(۱)

قرن ۱۱:

درست در سال ۱۰۲۴ میر عماد حسنی قزوینی، این صوفی صافی بر اساس توطئه سیاسی به قتل می رسد و قتل او نقطه سیاه دوران شاه عباس صفوی تلقی می گردد، ولی خون پاک او عامل زندگی بخش هنر گردید و هنر خوشنویسی سرآمد هنرها شد. شیفتگان و شاگردان شیوه او با تصلب در شیوه و تعصب در احیای مآثر استاد بسیج شدند و قرن ۱۱ هجری، قرن شکوفایی هنر خوشنویسی گردید. در این دوره با اسامی پرشکوه افرادی مانند بدیع الزمان تبریزی (فرزند علیرضا عباسی) ابوتراب (شاگرد و خلیفه میرعماد) میرزا جلال حکیم، شکوهی همدانی و اسامی

دیگر برمی خوریم که هر کدام به کثرت آثار مشهور می باشند.

۱۸۹۲ - علاء الدین تبریزی (اوایل قرن ۱۱)

علاء الدین محمد بن محمد بن شمس الدین محمد حافظ تبریزی مشهور به علاء بیک یکی از خطاطان بزرگ می باشد که در اواخر قرن ۱۰ و اوایل قرن ۱۱ زندگی می نمود و در تحریر خطوط ششگانه استاد ماهر بود و شاگردی نظیر عبدالباقی تبریزی و علیرضا تبریزی را بر عهده داشت.



بخش هشتم: خوشنویسان و هنرآفرینان ۱۷۱۳

۱۸۹۳ - محمد حسین تبریزی

محمد حسین فرزند عنایت الله تبریزی در یک خانواده روحانی تولد یافت، پدرش شیخ الاسلام آذربایجان بود. او تعلیم خط را از سید احمد مهدی از خراسان فرا گرفت. کتیبه‌ها و کتابهای متعددی را نگاشت. او شعر نیکو می‌سرود و تخلصش «محزون» بود



۱۸۹۴ - عبدالباقی تبریزی (م ۱۰۳۹)

او یکی از بزرگترین خطاطان دوران شاه عباس بود که در خطوط ثلث، رقاع و نسخ مهارت تام داشت گفته اند: روزگاری در بغداد به سر می برد و هنگام بنای مسجد جامع اصفهان برخی از کتیبه ها را او نوشته است که هم اکنون موجود می باشد.



۱۸۹۵ - علیرضا تبریزی (م ۱۰۸۲)

از خطاطان نامی و مشهور روزگار صفویه بود. او دارای عمری دراز و پربرکت بود و سال وفاتش را ۱۰۸۴ هجری نوشته‌اند، این خطاط، کتابدار کتابخانه شاه عباسی را به عهده داشت در نوشتن هفت قلم استاد بود. از آثار وی می‌توان قرآن بزرگی را که در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود نام برد.

قرن ۱۲:

قرن ۱۲ برای ایران و ایرانی با فقر و بدبختی و خونریزی و حقارت همراه است. در آغاز این قرن، شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۶ ه.ق) به تخت می‌نشیند. وی پادشاهی ضعیف و بی‌اراده و بی‌کفایت بود، در عصر او محمود افغان رئیس ایل غلجانی که خود را نواده ضحاک می‌دانست، سراسر خاک ایران را درنوردید و تاج از سر شاه حسین برداشت و خود را شاه خواند. مردم در بسیاری از شهرها و مناطق دلیرانه مقاومت کردند، کشته‌های بسیاری دادند، اما قومی بی‌فرهنگ همه مقدسات را نادیده گرفتند و شهرهای بسیاری که محصول هنر دست و چشم هنرمندان این آب و خاک بود، لگدمال این قوم نیمه وحشی شد. پس از مدتی نادرقلی افشار قدرت را به دست گرفت و افغانه را برانداخت. گرچه طول حکومت او همه‌اش جنگ و جدال و خونریزی بود، ولی استقلال کشور را حفظ نمود، با این حال حکومت او بقایی نیافت، تا زندیان روی کار آمدند. در این دوران شیراز تا حدودی فرصت یافت که به کارهای هنری پردازد و نفسی تازه کند. حکومت آنان نیز به دست آقا محمد خان قاجار برافتاد و اصفهانی که در عصر صفوی دارای ششصد هزار جمعیت و یکصد و شصت باب مسجد و چهل و هشت دانشکده مذهبی و یک هزار و هشتصد و دو کاروانسرا و دویست و هفتاد و دو گرمابه بوده است، در اوایل حکومت قاجاریه شکل

۱۷۱۶ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

ویرانه‌ای یافته و سراسر خانه‌ها و منازل و مساجد آن به صورت متروکه درآمده بود و در دیگر مناطق نیز وضع بهتر از اصفهان نبود.^(۱)

البته تبریز در این دوره خمبول و افول هنر و هنرمندان نیز عاری از هنر خوشنویسی نبوده است، افرادی مانند عبدالباقی تبریزی، استاد مسلم نسخ و ثلث و عارف و مفسر، شاگرد محمد تبریزی که سه دیوان شعر به زبان فارسی، ترکی و عربی دارد و به سال ۱۱۳۵ در استانبول در گذشته است و جنب مزار ابوایوب انصاری مدفون می‌باشد، از زمره این خوشنویسان است.^(۲)

۱۸۹۶ - میرزا احمد تبریزی (م ۱۱۵۵)

احمد بن شمس الدین محمد تبریزی در جوانی آهنگ اصفهان نمود و در این شهر مقیم شد. از دربار صفوی بهره‌مند بود. او در خط نسخ از سرآمدان روزگار بود و مدتی به عتبات رفت، آثار او همه از شاهکارهای خطنویسی محسوب می‌شود، از آثار او پنج نسخه قرآن مجید و یک نسخه دعای کمیل می‌باشد که در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود. مرحوم میرزا احمد تبریزی مدت ۵۶ سال از سال ۱۰۹۶ تا ۱۱۵۲ به کار کتابت اشتغال داشت.

۱۸۹۷ - میر علی تبریزی (قرن ۱۲)

از دیگر خوشنویسان آذربایجان، استاد و مربی بزرگ خط، میر علی تبریزی می‌باشد که در هنر آفرینی و زیبانویسی نمونه بوده است. با برافتادن مرکزیت هرات و با از بین رفتن حکومت تیموریان، گروهی از خوشنویسان به مشهد و گروهی به

(۱) اصفهان، تألیف هنرور.

(۲) طبقات مفسران شیعه، جلد ۴ - مفاخر آذربایجان، ج ۲، ص ۷۰۰.

هندوستان و گروهی نیز به تبریز راهی گردیدند. کمال‌الدین بهزاد با قلم سحرآفرین خود به تصویرگری کتابهای جامی پرداخت و در این دوران، مکتب جدیدی در نقاشی به وجود آمد که امروز به شیوه تبریزی نامیده می‌شود. گرچه بیشترین روزگار شاه اسماعیل در جنگ سپری شده، ولی در طول حکومت او خط و خطاطی آن چنان فراگیر و عمومی گشت که بسیاری از شهریاران و فرزندان آنان مانند ابراهیم میرزا و سام میرزا و حتی خود شاه طهماسب صفوی در این رشته به مرحله استادی نایل آمدند.

تبریز از جمله شهرهایی بوده است که میراث ژنتیک و خانوادگی هنر خط و خوشنویسی را دارا بوده است و ظهور بزرگانی مانند: جعفر بایسنقری، میر علی تبریزی، معرف این زمینه اولیه است که هنر خوشنویسی به صورت میراثی اجتماعی و طبیعی در این دیار جریان داشته است در جدول شاخص خوشنویسان که از سوی فصلنامه چلیپا تنظیم شده است می‌بینیم که تبریز دوبرار در دو مقطع تاریخی، یکی در قرن دهم و بار دیگر در قرن سیزدهم مرکز تجمع هنرمندان خوشنویسی شده است. پس از انتقال پایتخت از تبریز به قزوین، آن شهر مرکز هنرمندان گردید و ظهور میرعماد حسنی قزوینی که خط نستعلیق را به زیباترین صورت عرضه می‌داشت. محصول آن دوره می‌باشد. در آغاز قرن دهم که شاه عباس اصفهان را مرکز حکومت خود قرار می‌دهد، این شهر به علت سکون و آرامش نسبی که داشته است، گوی سبقت را از دیگر شهرها می‌رباید و انواع هنرها و علوم را در خود تمرکز می‌دهد و نقاشانی چون رضا عباسی و محمد زمان به ظهور می‌رسند و کتابهای مذهبی متعددی را با خط و هنر خود می‌آرایند. شاه عباس، خود چنان شیفته خط و خوشنویسی بوده است. می‌گویند خود شمع به دست می‌گرفته تا علیرضا عباسی به خطاطی بپردازد.^(۱)

قرن ۱۳ :

قرن سیزدهم نیز با زرد و خورده‌های خونین آقا محمد خان قاجار آغاز می‌شود و بالاخره قاجاریه در سال ۱۲۱۱ بر حریفان خود فایق و پیروز آمده و در تهران استقرار می‌یابد و پس از درگذشت مؤسس سلسله، نفوذ خود را در سراسر ایران گسترش می‌دهند. آنان به خط و نقاشی عشق می‌ورزیدند و بسیاری از آنان چون فتحعلی‌شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه، در این هنر مهارتی یافته بودند، خوشنویسی به این ترتیب رواج و جریان داشت، گرچه در اواخر با پدید آمدن صنعت چاپ به ضعف و سستی گرائید.

آری در قرن سیزدهم از عبدالرحیم تبریزی سراغ داریم که نسخه‌ای از کتاب علم المهجة با دستخط ایشان در کتابخانه ملی موجود است که با رقم و تاریخ: «عبدالرحیم بن حاجی ملا کریم ملا باشی تبریزی سرابی سنه ۱۲۸۵ هـ موثق می‌باشد»^(۱)

در سال ۱۲۸۲ و ۱۲۸۸ هجری قمری، با خطاط خوشنویسی مانند مؤید العلماء ملا محمد کاظم فرزند آخوند ملا عبدالعلی تبریزی برمی‌خوریم که با نگارش دو جلد «شرح لمعه» جهت تدریس طلاب علوم دینی با خط زیبای خود تحریر و در مطبعة مشهدی الله ورپردی در تبریز به صورت سنگی به چاپ رسیده است موجود، و در بین اهل علم دایر و رایج می‌باشد و کمی ضعیف‌تر از خط او، خط عبدالرحیم می‌باشد که بسیاری از کتابهای مذهبی، از آن میان کتاب شرح لمعه نامبرده مزین با خط آن خوشنویس می‌باشد؛ و باز می‌توان از خطوط میرزا احمد شاملو (۱۲۴۵) و میرزا قاسم تبریزی (زنده در ۱۲۹۲) و محمد شفیع تبریزی نام برد و نمونه‌ای از آنها را رؤیت نمود.^(۲)

(۱) احوال و آثار خوشنویسان، ج ۲، ص ۳۸۸.

(۲) اطلس خط، حبیب الله فضایی، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

بخش هشتم: خوشنویسان و هنرآفرینان ۱۷۱۹

قرن ۱۴ و ۱۵:

حرکت مبارک خوشنویسی فراگیر شده است و از رشد و بالندگی مناسب و بیشتری به ویژه در خطۀ آذربایجان برخوردار شده است و چشم ما با خطوط زیبای حاج میرزا طاهر خوشنویس و حسن هریسی، حجة الإسلام شیخ محمود اشرفی، ادیب العلماء میرزا محسن و سید حسین رسام حقیقی و بخت شکوهی، فرزبود، دوزدوزانی و برخی دیگر از معاصران روشن است که نمونه‌ای از خطوط زیبای آنان زینت بخش صفحات می‌گردد:

خوشنویسان نامدار معاصر:

آذربایجان مهد خوشنویسی و خطاطی بوده است در این دیار هنرخیز خوشنویسان نامداری زندگی نموده‌اند، که جمعی از مشهورترین و پراثرترین آنان به شرح زیر معرفی می‌شوند:

تاریخ منظوم خط و خطاطان آذربایجان:

مرحوم منصور، چکامه‌ای از خوشنویسان آذری را به چاپ رسانده است و در آن چکامه شرح حال خوشنویسان آذری آمده است که محض ذکر خیر آنان، گزیده‌ای از آن سروده در اینجا نقل می‌شود. (هر چند از نظر صناعت شعری چندان قوی نیست.)

تاریخ چنین نموده اظهار	اینگونه نموده کشف اسرار
در جامعه بزرگ اسلام	از روی تـسـرـقـیـات اِیـام
اندر اثر خجسته اقدام	از مخترعین خـسـطَ با نام
از ریشه اصل خط کوفی	بی‌نقطه و منکر حروفی
پیدا شده رسم خط و املاء	اندر همه جا ز بهر انشاء
اول خط ثلث بعد نسخ است	اقسام خطوط جمله نسخ است

ملای حسین اهل تبریز
 استاد بود ز شهر تبریز
 آن میر عماد بی نظیر است
 بُد میر عماد را که استاد
 فنی که شریف است و احسن
 ایجاد شده به شهر تبریز
 گفتم همه تا شوند دلداد
 آن صانع خط و واضع خط
 آثار گران‌بهای او را
 چون روح بجان عزیز دارند
 شایسته سبز خنک افلاک
 از مصطفی سیادت افتاد
 هجری به هزار و سی و دو بود
 بر مجلس مشق او خرامان
 بودش همه وقت لیست شاگرد
 یک کله ز قند کرد تقدیم
 از سال قمر به رنج بی حد
 بدرود حیات گفت و جان داد
 می کرد خطوط خوب مرقوم
 حکاک ترک به سنگ خارا
 حکاک‌باشی بُود به دنیا
 دیدم من از آن مه معالی
 اندر دو هنر، هنرش پیداست
 کالفتش علی الحجر پدیدار

استاد ازل به کلک دُرَبیز
 خواجه میر علی هنروری نیز
 استاد در این نوشته میر است
 ملا حسن آن هنرور راد
 این است نتیجه اندرین فن
 فنی که بود همه فرحبیز
 از میر عماد کل استاد
 آن خالق خط و صانع خط
 در موزه شرق و غرب دنیا
 شاهان جهان که تاجدارند
 افسوس چنان هنرور پاک
 از شش در بد سیاست افتاد
 تاریخ وفات میر مسعود
 مرحوم امیر نظام شایان
 یک عده حدود بیت شاگرد
 هر یک به بهای حق تعلیم
 در سی و چهار، هزار و سیصد
 خوش رسم و ره ادب نشان داد
 محمود برادرش که مرحوم
 خطاط بزرگ و با توانا
 دارای سه فن خوب و زیبا
 یک چند خطوط خیلی عالی
 حکاک‌های او چو خطش اعلاست
 حجاری او به روی احجار

در حک ز بس که منتخب شد
هم شادروان فخر کُتاب
آن کُتاب عالی کلیلہ
تحریر نموده بس درخشان
مرحوم مدیر دوله محمود
در دوره پیش عصر قاجار
در اکثر روضه و مقامات
تبریز مقام صاحب الامر
نابلوی دگر به سید حمزه
سهل است که خط خیلی خوشت
هفتاد و سه سال از آن گذشته
تاریخ همین کنیه ناصر
از هجری هزار و سیصدین سال
زربین خط و حسن خطش
نزد همه اهل خبره خوشت
بنوشته به خط خوب حافظ
استاد شهیر عماد کُتاب
از خط دو شخص حاجب خط
اول حاجی میرزا حسن که بر من
بُد مکتب او به طالبیه
آخوند کبیر و مقتدر بود
عیدی ز خط خجسته می داد
دوم که خطش تمام خوش بود
آن صاحب خط و نام محمود

حکاک باشی ورا لقب شد
میرزا باقر آن فقیه کمیاب
آثار جمیل و جلیلہ
بسا شیوه و خط خوش گلستان
محمود به نام و ذات مسعود
آن مرد بزرگ و نیک هنجار
در اغلب گوشه بقاعات
نابلوی قشنگ خط بهتر
با عکس خودش به حال غمزه
براق و سیه مُرگیش هست
یک حرف خراب ز آن نگشته
گفته است به فکر خیلی باهر
بنمای سه سال کم در آن حال
حسن خط خوب و حسن ربطش
محبوب به نزد هر قلوب است
مطبوع به هر قلوب حافظ
دارای خجسته خط نایاب
یادی بکنم به بهترین ربط
حقی است بسی بزرگ و احسن
بنا نظم نکو به طالبیه
برگوشه کنار منتظر بود
بس روح به جسم خسته می داد
خطش خوش و ربط و نام خوش بود
بد صاحب خط میرزا محمود

زینرو به خوشی همیشه یاد است
 هجری حاجی میرزا شد به مرقد
 پنجاه سه و سیصد و هزار بود
 خطاط بزرگ و خوش کلامی
 میرزا عنقی،^(۱) محمد حسین هم
 یاران به روزگار بودند
 هم صحبت و یار و آشنایند
 گویم سخنی و لبک پر غم
 در دوره نماناسب افتاد

آثار خطوط او زیاد است
 سی و نه و یک هزار و سیصد
 تاریخ وفات میرزا محمود
 آقا میرزا علی آن ادیب نامی
 مشکین قلم و ادیب با هم
 با هم به زمانه یار بودند
 اکنون به بهشت هم صدایند
 از میرزا بزرگ سنگلاخ^(۲) هم
 زیرا که چنین بزرگ استاد

ابن بَوَاب و کتبه‌های مسجد کبود

در روی بسنای بی‌مثالی
 خوش‌منظره مسجد کبود است
 عالی هنری است از معالی
 معماری فرد و شاهکاری است
 ز استاد بزرگ ابن بَوَاب
 کاشی که بود به اصل این است
 از لکه و نقص و عیب خالی
 آورده خطوطی از بسدایع
 مشهور بود به ابن بَوَاب
 آثار بسدایمی ز آیات
 هفتاد و یک است و هشتصد سال

هم یک اثری تمام عالی
 بی‌مثل بنا که خوش‌نمود است
 آن طاق بزرگ و سقف عالی
 بر تارک شهر افتخاری است
 تنها اثری است بکر و نایاب
 شفاف به رنگ آتشین است
 آیات جلی به ثلث عالی
 بَوَاب پسر در این صنایع
 آن کاتب خط ثلث نایاب
 تاریخ کتابت کتیات
 ثبت است به خط ثلث پس عال

(۱) میرزا عنقی، سید جلیل‌القدر خطاط می‌باشد.

(۲) وفات میرزا سنگلاخ، شب جمعه ۱۷ صفر ۱۲۹۴ ه.ق بوده است.

میرزا محمد حسین مدرس

آخوند به مکتب قدیمان	هم میرزا محمد حسین آن
فرزند خجسته نام گروسی	منظور امیر نظام گروسی
بنمود حیات بس به اجلال	با عمر صدی و شازده سال
شمر ادب و کمال کرده	تدریس نمود به سال کرده
فضل و ادب اندر اوست موجود	یک فاضل خوشنویس محمود
مشتاق ادیب عصر ما اوست	آن مرد خدایی ادب دوست
در گفتن شعرش هم نصیب است	خطاط و معلم و ادیب است
در سیر طریق پیشتاز است	دارای صفات اهل راز است

حاج طاهر خوشنویس

آن طاهر خوشنویس باشد	دوم که خطش نفیس باشد
این جمله خوشنویس مطلق	شایسته بود به نامش الحق
استاد بسود به نیک تعمیر	در مشق و جلی و نسخ و تحریر
تا حشر به نیک نام یاد است	آثار و نگارش زیاد است
پاینده و زنده است نامش	فرخنده بود ز بس مرامش
بی حد کتابها نوشته	انواع هنر به هم مرشته

حسن هریسی

آقای هریسی بزرگست	سوم که به خط ورا بود دست
در هر سه خطوط نامدار اوست	میرزا به تمام افتخار اوست
ایجاد نموده بی شمارش	آثار شریف از نگارش
آثار ظریف اوست مرقوم	با شیوه دلپسند معلوم

سیک خط او بود چو زیبا	بسیار بود پسند و شیوا
ای کاتب خوشخط و مآثر	با کاتب خوشنویس طاهر
هستند خوشابه این مفاخر	همشهری عالی و معاصر
بس مایه ارجمندی ماست	خوشبختی و سریلندی ماست
هستند به نوک خامه تیز	سرمایه افتخار تبریز
بر هر دو ز لطف حق بنامی	خواهیم سعادت تمامی
هم اشکفی آن بزرگ مردی	در حسن خط است نیک فردی
هم بوده ادیب آن نکو مرد	هم مرد ادیب و هم نکو فرد
هم میرزا حسین هریسی از خط	با اهل قلم گرفته خوش ربط

۱۸۹۸ - مجید موسوی مراغی

خطاط مجید موسوی نام	در نسخ کشیده زحمت نام
از طرز نگارش بلندش	پیداست مقام ارجمندش
زان سید عالم مودب	در علم و عمل همه مجرب
می ساخت مرکب خصوصی	از روی تجارب نصوصی
یک صفحه خط خوب دیدم	محبوب به هر قلوب دیدم





۱۸۹۹ - تبریزی فر تبریزی

استاد خطوط نسخ ایران	دو احمد نامی اند یاران
نیریزی فر خجسته استاد	تبریزی رفته رفته استاد
نیریز به اصفهان وطن داشت	تبریزی به تبریز انجمن داشت
سید علی هم ردیف آنها است	استاد به خط نسخ زیباست
از سید نسخ میر علی گو	چون او خط نسخ کاتبی کو؟
سید علی خوشنویس نسخ است	دارای خط نفیس نسخ است
مانند دگر هنروران نیز	شد مایه افتخار تبریز
استاد به نسخ خط زیاده است	میرزای شفیع اوستاد است
آثار بلند و خوب دارد	محبوب به هر قلوب دارد
دو میرزا محمد علی نام	بودند دو خوشنویس ایام
یک زاده اوستاد با نام	میرزای شفیع مستحق اکرام
خطاط بلندنام تبریز	خوش خط و نکو مرام تبریز
میرزا خود میرزا عبد وهاب	آقای شماری است درباب
از معتمدی چنین شنیدم	تاریخ وفات او رسیدم
تاریخ وفات آشکار است	هجری سه و سیصد و هزار است
دوم پیری به مرد پرهیز	اسماعیل باغبان گل‌بیز
آثار شریف اوست زنده	آثار خوش و نکوست زنده
مرگش که به سال در شمار است	هجری ده و سیصد و هزار است

۱۹۰۰ - میرزا صمد خوشنویس

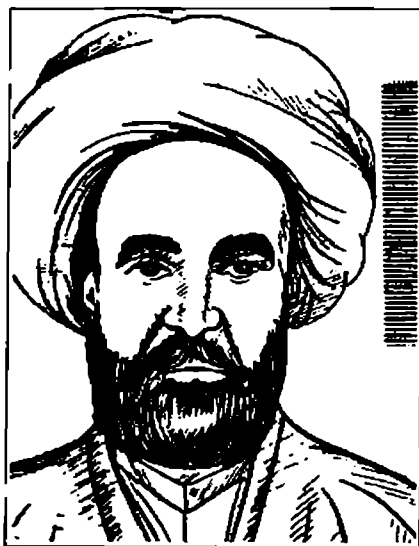
هم میرزا صمد به خوشنویسی	نسخی بنوشت پس نفیسی
با نسخ کتابها نوشته	مشروح ز بایها نوشته

از پس که خطش خوش و نفیس است
 با هشت ز سال هجر شد نیست
 اصغر نه، حقیقت اکبر او
 خطی که ز نقص و عیب خالی است
 دیدم که نوشته بود بهتر
 با خط جمیل میرزا علی اصغر
 عالی هنر ارث از پدر هست

مشهور به اسم خوشنویس است
 در سال هزار و سیصد و بیست
 فرزندی به نام اصغر او
 دارای خطی ز نخ عالی است
 آثاری از حاجی میرزا جعفر
 از هر نظر عالمی موثر
 این قدس هنر نکو اثر هست

۱۹۰۱ - محمد حسین مدرّس فقیه (م ۱۳۵۱)

یکی دیگر از خوشنویسان آذربایجان، ادیب نامی مرحوم میرزا محمد حسین مدرّس فقیه می‌باشد که از شاگردان میرزا حسین حکاک‌باشی و سید حسین خوشنویس‌باشی است. او فرزند آخوند ملا محمد باقر ملاباشی می‌باشد که شرح



حال او در منابع وجه تسمیه مدارس تبریز و تاریخ فرهنگ آذربایجان تألیف آقای حسین امید و جمعی از همکاران او و مجله آلائخ شماره ۱۱۳ ص ۱۱ و ۱۹ آمده است. او به عنوان شیخ الخطاطین توصیف شده است، آثار خطی او در دو زبان عربی و فارسی بوده است. او پس از فوت پدر در سال ۱۳۸۸ ه.ق در دفتر خود مشغول تعلیم و تدریس بوده است و یک اثر رساله‌ای به صورت گزیده‌ای از کلمات مولا علی (ع) از او به یادگار مانده

است که معانی کلمات را به نظم و شعر کشیده است.

گفتار مرحوم رضا امینی سبحانی:

در کتاب تاریخچه و وجه تسمیه مدارس آمده است:

مکتب دیگری که در مسجد حاج میرزا محمد حسین واقع در آخر بازار شیشه‌گرخانه دایر می‌باشد. در سال ۱۲۱۴ ه.ق به امر مرحوم میرزا عیسی فراهانی وزیر عباس میرزا قائم مقام به مدرسی آخوند ملاعلی تأسیس یافت. او چندین سال به تعلیم علوم دینی مشغول بود، تا اینکه به درود حیات گفت. پس از آخوند ملاًباشی به جای پدر به تدریس اشتغال ورزید. او با حسنعلی خان امیر نظام ملاقات کرد و وی ملاًباشی را برای تعلیم پسرش سه سال در بیجار نگهداشت. پس از مراجعت به تبریز در مسجد به تدریس پرداخت، تا در سال ۱۲۸۸ ه.ق جان به جان آفرین تسلیم کرد. از آن تاریخ حاج میرزا محمد حسین به جانشینی پدر و جد قیام ورزید و تدریس نمود. وقتی امیر نظام به پیشکاری و ریاست قشون آذربایجان مأموریت یافت و به وزارت ولیعهد مظفرالدین میرزای قاجار منصوب گردید، به تبریز آمد به ملاحظه حق استادی پدرش به مکتب او رفت و شاگردانش را مورد تقدیر و تشویق قرار داد و در سال ۱۳۰۵ ه.ق، با فرمان ولیعهد برای خود مستمری قرار داد و مسجد را تعمیر کرد.

متن فرمان:

مرحوم این نمونه را جهت درج در چکامه خوشنویسان که با همت آقای منصور کارمند اداره کشاورزی چاپ می‌شد نگاشته است.

متن فرموده:

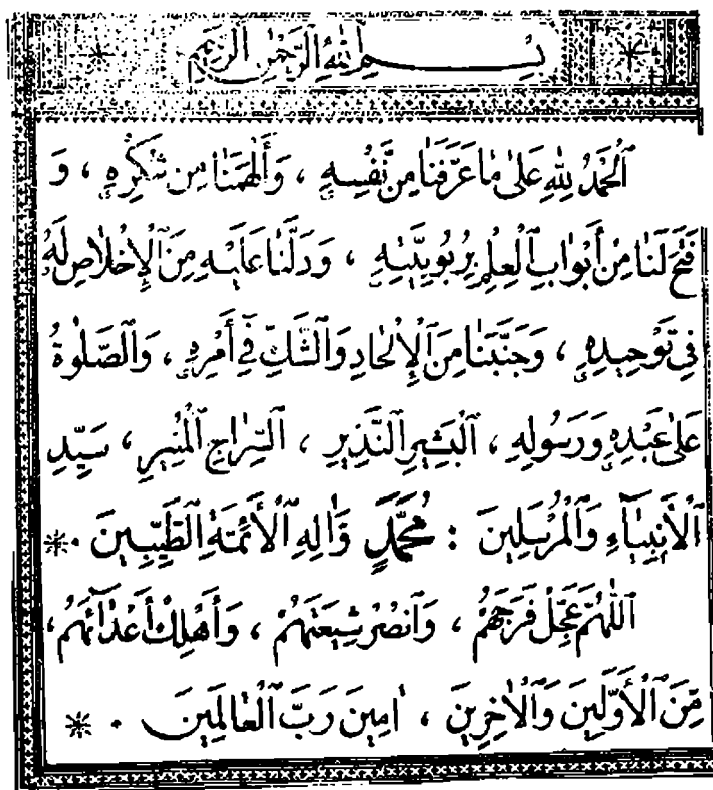
«در این فرموده چنانچه ملاحظه می‌شود مبلغ ۲۵ تومان به انضمام رسوم به او پرداخت شود تا با فراغت خاطر مشغول دعاگویی گردد. او در سال ۱۳۰۵ ه.ق به لقای الهی شتافت به جای او میرزا حسین مدرس‌سُر به تدریس اشتغال ورزید.»



۱۹۰۲ - طاهر خوشنویس

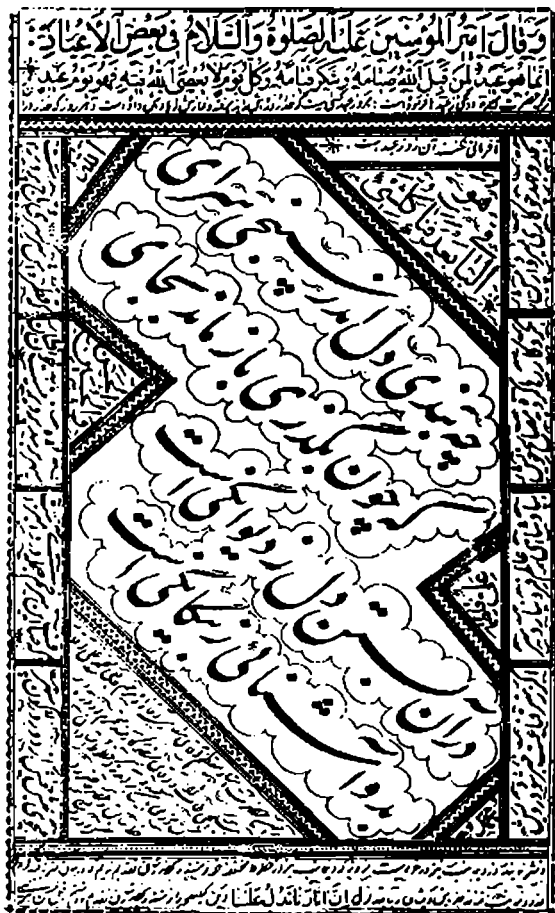
حاج میرزا طاهر خوشنویس که با تحریر و نگارش کتابهای مذهبی، بویژه نهج البلاغه مولا علی (ع) با ترجمه فارسی مرحوم فیض الاسلام، منتهی الآمال محدث نامی شیخ عباس قمی و با تحریر نسخه‌های متنوع قرآن مجید نام و آوازه‌ای خود را محکم ساخته است.

نمونه‌ای از خط او:



۱۹۰۳ - حسن هریسی

هنرمند معروف، شادروان استاد حسن هریسی می‌باشد که با خلق و ابداع آثار هنری زیبا بویژه استنساخ و نگارش قرآن کریم، نام و آوازه خود را مخلد و جاویدان ساخته است از آن مرحوم آثار متعددی باقی مانده است مشهورترین آنها قرآن به خط هریسی می‌باشد که هم اکنون موجود و در دسترس همگان می‌باشد. اینک نمونه‌ای از خط آن مرحوم:



۱۹۰۴ - میرفخرایی

یکی از خاندانهای اصیل و شریف آذربایجان می باشد که با چند واسطه تبار به سیدالساجدین امام العارفین و زین العابدین امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می رسانند. یکی از چهره های سرشناس و معروف آن خاندان مرحوم میرزا سید رضاقلی مؤلف کتاب اخلاق میرفخرایی می باشد که نمونه خط او در اینجا آورده می شود.

و یکی دیگر از خوشنویسان آنان، مرحوم میرزا سید مرتضی لشکر رئیسی و معاون او سید محمد علی می باشد که نمونه ای از سیاه مشق آنان آورده می شود.^(۱)

بسم الله الرحمن الرحیم
 این کتاب در سال ۱۲۸۵ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در محله کهنه بازار در خانه
 میرزا سید مرتضی لشکر رئیسی
 و سید محمد علی
 تألیف و تدوین گردید
 و در روز دوشنبه ۱۲۸۵
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در محله کهنه بازار در خانه
 میرزا سید مرتضی لشکر رئیسی
 و سید محمد علی
 چاپ گردید
 و در روز دوشنبه ۱۲۸۵
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در محله کهنه بازار در خانه
 میرزا سید مرتضی لشکر رئیسی
 و سید محمد علی
 چاپ گردید

سابقہ اراکم مرزا تہ قمر علی شاہ کی طرف سے

[illegible]

گرچه این سیاق مشقها امروز با خواننده حرف نمی‌زنند، ولی همین نقوش و رسوم روزگاری بود که تعیین‌کننده سرفروش مردم، اعم از لشکری و کشوری بودند و هر کدام از این اقلام فوق‌بودجه وزارت و ایالت را اداره می‌کردند.

۱۹۰۵ - استاد حسین رسام حقیقی (متولد ۱۳۱۸ ه.ش)

ایشان از اساتید مسلم خوشنویسی و از شاگردان اساتید بزرگی چون شادروانان سید حسن میرخانی و سید حسین میرخانی و استاد علی اکبر کاوه می باشد. وی سالهاست که در تبریز به آموزش هنر خوشنویسی اشتغال داشته و اغلب خوشنویسان تبریز از شاگردان مکتب او هستند. آثار خطی وی در طی سالیان در نمایشگاههای متعدد در موزه های رضا عباسی تهران و موزه آذربایجان تبریز و نیز در مقبرة الشعرا و نگارخانه مانی و فرهنگسرای تبریز به نمایش گذاشته شده و تحسین هنردوستان را برانگیخته است. از نمونه های آثار رسام:



۱۹۰۶ - استاد ابراهیم بخت شکوهی

ایشان از اساتید بنام خوشنویسی معاصر تبریز می‌باشند که سالهاست به آموزش هنر خوشنویسی اشتغال داشته و آثار خطی ایشان در نمایشگاههای متعددی در داخل و خارج کشور در معرض دید علاقمندان قرار گرفته است و شهرت بسیاری برای ایشان به ارمغان آورده است.

از نوشته‌های خطی وی آثار بسیاری بر جای مانده است که یکی از آنها به عنوان نمونه آورده می‌شود.



۱۹۰۷ - استاد جمشید وجدنیا (معاصر)

وی نیز از خوشنویسان معروف معاصر و از شاگردان معروف استاد حسین رسام حقیقی می‌باشند که آثار خطی ایشان در نمایشگاههای متعددی به معرض دید علاقمندان گذاشته شده است. نمونه‌ای از آثار ایشان:



۱۹۰۸ - استاد محمدعلی فرزبود (معاصر)

نامبرده از خوشنویسان جوانی است که استعداد سرشارش به وی شهرت و محبوبیت بسیار بخشیده است او خوشنویس پر کاری است که دیوان حافظ وی به خط شکسته نستعلیق معروف گردیده و علاوه بر آن آثار ماندنی دیگری نیز دارند.



۱۹۰۹ - تقی زاده

خوشنویس معاصر، آقای حسن تقی زاده (معروف به کرمانی)، یکی دیگر از خوشنویسان نامدار آذربایجان می باشد. او در یک خانواده هنردوست در سال ۱۳۴۰ در تبریز متولد گردید و در زادگاه خود تحصیلاتش را ادامه داد. او هنر خوشنویسی را در سال ۱۳۵۶ با شرکت در کلاس استاد رستم در تبریز آغاز کرد. سپس از محضر استاد بخت شکوهی، جمشید وجدنیا و استاد امیرخانی بهره مند شد، و در سال ۱۳۵۹ گواهینامه ممتاز از انجمن خوشنویسان دریافت نمود. سپس در مراکز آموزشی تبریز به آموزش این هنر والا پرداخت. وی علاوه بر خط، هنر تذهیب را هم از استاد کوهپایه، تذهیب کار معروف فرا گرفت و از استاد باقری و استاد کریمی نیز متأثر شده است. اینک درصدد تجربه ترکیبات رنگی و فرمهای تازه در تذهیب می باشد.

ایستاده فستق
الهی سپیده داس
نیز

۱۹۱۰ - محمود استادی (متولد ۱۳۳۸ ش)

ایشان یکی از خوشنویسان و طراحان قالب شهرستان مرند هستند که در سایه
علاقه زاید الوصف خویش به هنر خوشنویسی به کسب درجه عالی در این رشته
توفیق یافته‌اند و بتدریس درس هنر در مدارس این شهرستان اشتغال دارند. قطعه زیر
از نمونه‌های خطی اوست:

کرامت لعل مرند
کرامت لعل مرند

محمد استادی ۷۵

... ۱۷۴۰

مفاخر آذربایجان (ج ۳)

۱۹۱۱ - رسول جدید الاسلام (متولد ۱۳۳۵ ه. ش)

از خوشنویسان جوان تبریز و از شاگردان استاد رسام حقیقی می باشند که دارای گواهینامه ممتاز در خوشنویسی بوده و در این زمینه تلاش و علاقه سرشاری از خود نشان می دهند. نامبرده در حال حاضر در فرهنگسرای تبریز به کارهای هنری اشتغال دارد. از نمونه آثار ایشان:

توبه کنند خود را به روزگار. پیا
که روزگار ترا چاکریست که شکست
خط به خط (۱۳۳۵ ه. ش)

بخش هشتم: خوشنویسان و هنرآفرینان ۱۷۴۱

۱۹۱۲ - جواد دوزدوزانی (متولد ۱۳۲۸)

از خوشنویسان معروف شهرستان تبریز می‌باشند که سالها در عرصه این هنر کار کرده و آثار بسیاری عرضه داشته‌اند. آثار خطی وی در نمایشگاههای بسیاری در داخل و خارج از کشور در معرض دید علاقمندان قرار گرفته است. آثار وی متأثر از بزرگانی چون میرعماد می‌باشد.

از نمونه آثار او:



۱۹۱۳ - حبیب الله صیرفی (متولد ۱۳۴۷ ه. ش.)

آقای حبیب الله صیرفی یکی دیگر از هنرمندان و خوشنویسان آذربایجان می‌باشند. او تحصیلات هنری خود را از اساتید فن آقایان علی سلیمی، استاد محمود شاطریان، حیدرعلی هادی، مهدی آذر سینا فرا گرفته است و هم‌اکنون مشغول خدمت در دانشگاه و مراکز هنری و موسیقی آذری می‌باشند. در زمینه سلفژ فعالیت‌های چشم‌گیری داشته و کتبی نیز در این زمینه ارائه نموده است.
نمونه‌ای از خط ایشان:

بگذارید بگذرید

حبیب

ببینید و دل نبندید

چشم باید ازید و دل نبازید

که دیر باز و دوباید گذاشت و گذشت

جمعی از بانوان خوشنویس معاصر آذربایجان

اسلام به علم و هنر اهمیت خاصی قایل است و همگان را به فراگیری علم و کمال و کسب فضیلت فراخوانده است و در این امر ارشادی تفاوتی بین زن و مرد و بزرگ و کوچک قائل نیست. در حدیث شریف آمده است: صدای چند چیز تا به عرش الهی صعود می‌کنند: صدای پای رزمندگان، نوای ریسندگی پیرزنان و صدای چرخش نوک قلم نویسندگان.^(۱) هر سه موردی که در حدیث فوق آمده است از کارهای مثبت و مفید اجتماعی می‌باشد. که در روند حیات بشر نقش بسزایی دارند، خط و خطاطی و نویسندگی در سازندگی تمدن نقش بنیادی دارد که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. از این رو در کنار فعالیتهای خوشنویسان مرد جمعی از بانوان خوشنویس معاصر نیز در آذربایجان وجود دارند که به این هنر زیبا عشق می‌ورزند و به نگارش آن اشتغال دارند در این بخش به تعدادی از آثار این هنرمندان ارزنده اشارتی می‌رود گرچه این امکان وجود دارد که این آثار در مراحل نهایی هنر خط نباشند ولی محض تشویق این عزیزان آثار آنان نیز چاپ می‌گردد تا زمینه‌های تشویق بیشتر نصیب عموم هنرمندان و هنر دوستان آذری گردیده باشد تا بتوانند در عرصه‌های جهانی از درخشندگی و پیشرفت بیشتری برخوردار شوند.^(۲)

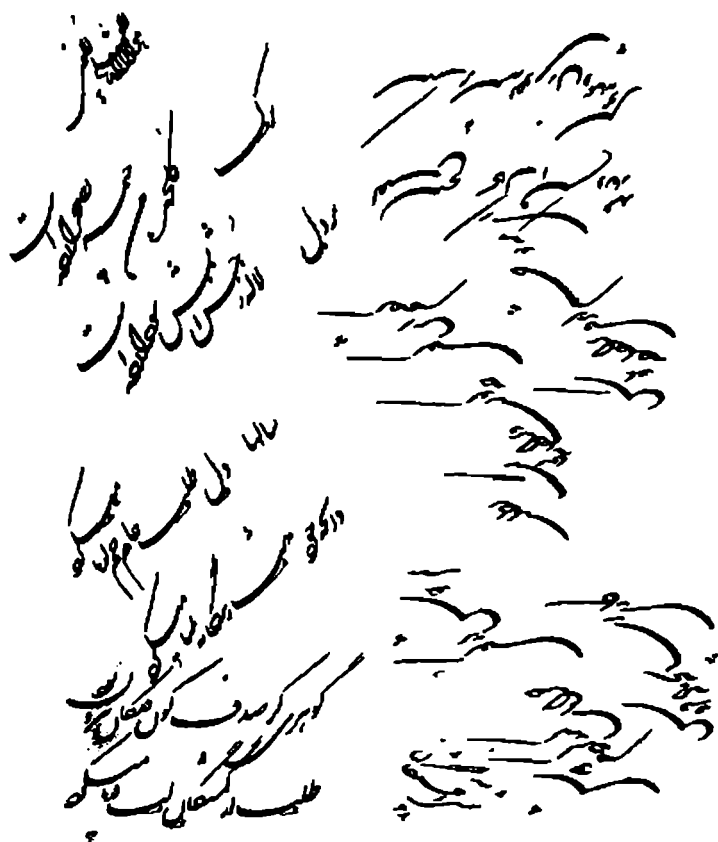
جای تذکر است که لیست خوشنویسان زن ایران در مجموعه نفیسی بنام زنان خوشنویس در تمدن اسلامی فراهم و توسط ناشر محترم این کتاب در شرف نشر قرار دارد. خوشنویسانی که اسامی آنان خواهد آمد از آن کتاب انتخاب شده است.

(۱) شهاب‌الآخبر به نقل از مجله‌ی درسهای از مکتب اسلام، چاپ قم.

(۲) نقل از کتاب یکصد تن از زنان خوشنویس تألیف خانم عذرا عقیقی بخشایشی که از سوی نشر آذربایجان تحت انتشار می‌باشد.

۱۹۱۴ - شمسی آختگان

هنرمندی از دیار آذربایجان می‌باشد. پدرش مرحوم حاج محمد آختگان مشوق وی در تحصیل هنر بوده است وی در سال ۱۳۴۲ در محله سرچشمه تبریز بدنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به پایان رساند تا در سال ۱۳۶۳ به محفل هنری خانه فرهنگ راه یافت و با علاقه فراوان شروع به فراگیری هنر خوشنویسی نمود.



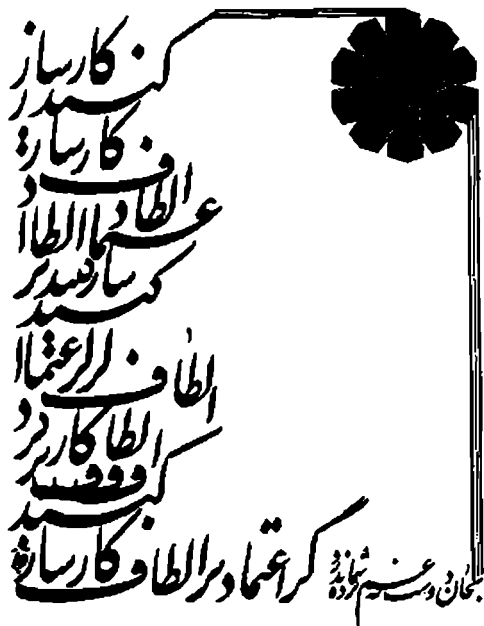
۱۹۱۵ - منصوره وثیق

خانم منصوره وثیق در سال ۱۳۳۱ در تبریز متولد شد و تحصیلات خود را در زادگاهش طی نمود. در سال ۱۳۴۵ در رشته تاریخ از دانشگاه تبریز به اخذ لیسانس نایل گردید و از سال بعد به استخدام دولت در آمده و در اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان آذربایجان شرقی، در تبریز مشغول خدمت می باشد. و از سال ۱۳۶۵ آموزش خوشنویسی را نزد استاد رسام آغاز نمود. سپس زیر نظر استاد فرزبود، خطوط نستعلیق و شکسته نستعلیق را فرا گرفت تا به درجه ممتاز از انجمن خوشنویسان ایران موفق گردید.



۱۹۱۶ - عذرا عقیقی بخشایشی

عذرا عقیقی بخشایشی در سال ۱۳۴۷ در خانواده‌ای علمی و روحانی در قم متولد شد. وی در سال ۱۳۷۲ موفق به اخذ مدرک لیسانس در رشته گرافیک شد و از آن پس سعی نمود با تکیه بر اصول خوشنویسی سنتی تجربیاتی در زمینه تلفیق خط و گرافیک نیز به دست آورد. نمایشگاه انفرادی او در پاییز ۱۳۷۴ تحت عنوان نقش و بسمله حاصل این تجارب می‌باشد. در سال ۱۳۶۳ موفق به دریافت درجه ممتاز از انجمن خوشنویسان ایران گردید و از همان سال تدریس هنر خوشنویسی را آغاز نمود. وی در نمایشگاه‌های جمعی نیز حضور فعال داشته و بارها موفق به احراز رتبه اول شده است. خانم عقیقی بخشایشی در حال حاضر به عنوان گرافیست با مطبوعات همکاری دارد. نتیجه تلاش ایشان، کتابی است تحت عنوان «زنان خوشنویس در تمدن اسلامی».



۱۹۱۷ - جمیله علیزاده ارسی

خانم جمیله علیزاده ارسی در سال ۱۳۳۳ در تبریز متولد شد و پس از طی تحصیلات متوسطه به کسب هنر خوشنویسی مبادرت ورزید. تا در سال ۱۳۶۴ به دریافت درجه ممتاز از انجمن خوشنویسان نائل آمد و از سال ۱۳۶۵ به عنوان مدرس رسمی انجمن خوشنویسان ایران به آموزش هنر جوانان اشتغال دارد. وی در نمایشگاههای جمعی خوشنویسان در داخل و خارج از کشور حضور فعال داشته است.



۱۹۱۸ - مریم عباس زاده بی شک

خانم مریم عباس زاده در سال ۱۳۴۸ در تبریز متولد گردید و تحصیلات متوسطه خود را در همان شهر به پایان رسانید و سپس در سال ۱۳۷۱ مدرک فوق دیپلم آمار را اخذ نمود. وجود علاقه وافر و عشق به گلستان بی خزان هنر موجب گردید تا در کلاس خوشنویسی آقای محمد علی فرزبود شرکت نماید و به فراگیری خوشنویسی بپردازد.



۱۹۱۹ - فرحناز ترکی

خانم فرحناز ترکی در سال ۱۳۴۲ در شهرستان تبریز بدنیا آمد. پدرش محمد ابراهیم با تشخیص استعدادش او را به هنری آقای ابراهیم بخت شکوهی و جمشید وجدنیا روانه ساخت. در سال ۱۳۶۳ موفق به کسب گواهینامه ممتاز گردیده وی پس از اخذ درجه ممتاز، دوره فوق ممتاز را زیر نظر استاد امیرخانی به صورت مکاتبه‌ای ادامه داده است.



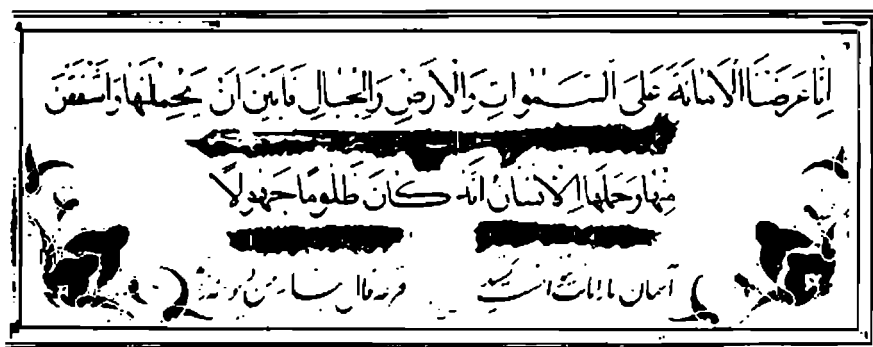
۱۹۲۰ - حمیده میرزایی نوبر

خانم حمیده میرزایی نوبر در سال ۱۳۴۴ در تبریز متولد شد. فعالیت هنری خود را از سال ۱۳۶۳ در انجمن خوشنویسان مرکز تبریز زیر نظر آقای بخت شکوهی و آقای وجدنیا آغاز نمود و پس از اخذ مدرک عالی در مراکز فرهنگی - هنری و در مدارس تبریز به تدریس خوشنویسی پرداخت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَأَيْنِ كَادَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَقُولُنَّ
يَا بَصَارُ هُمُ الْمَسْمُومُونَ
إِنَّمَا هُمْ زُجَّارُونَ وَمَا هُمُ إِلَّا ذُرِّيٌّ الْمُنِ
نَحْنُ أَزْ جَمِيدَةٌ مَرْيَمُ

۱۹۲۱ - ربابه حسین پور

خانم ربابه حسین پور در سال ۱۳۵۳ در شهر تبریز به دنیا آمد. او همزمان با تحصیلات متوسطه آموزش خوشنویسی را نیز شروع نمود. مدت ۵ سال در مرکز پرورش اسلامی جوانان هلال احمر مراغه، در محضر درس آقای هادی کفیل افشاری مشغول به تعلیم خوشنویسی گردیده است.



۱۹۲۲ - ناهید بوذری

خانم ناهید بوذری در سال ۱۳۴۵ در مراغه متولد گردید. پس از دوران تحصیلات متوسطه، خوشنویسی را آغاز نمود. بوذری آموزش هنر خوشنویسی را از محضر آقای غیورانه کسب نمود و سپس نزد اساتید محترم آقای اکبر نیکخو و سعید اصغری به تحصیل هنر پرداخته است.



..... ۱۷۵۳

بخش هشتم: خوشنویسان و هنرآفرینان

۱۹۲۳ - بیتا ارسلانی (متولد ۱۳۴۹ ش)

خانم ارسلانی از خوشنویسان جوان شهرستان ارومیه دارای مدرک عالی از
انجمن خوشنویسان و لیسانس در رشته ادبیات فارسی می باشد.
دستخط زیر نمونه ای از آثار اوست:

انا مدینه سلم و علی با

خط: نستعلیق

۱۹۲۴ - سیما طاهر مقدس

خانم سیما طاهر مقدس در سال ۱۳۵۰ در تبریز متولد گردید و تحصیلات مقطع متوسطه را در هنرستان هنریهای تجسمی میرک تبریز در رشته نقاشی به پایان رساند. مشق خوشنویسی را از دوران تحصیل زیر نظر استاد شروین آغاز نمود. سپس زیر نظر استاد آختگان و استاد فرزبود به صورت مستمر ادامه داده تا در سال ۱۳۷۲ موفق به اخذ مدرک ممتاز گردید.

گویند چنگ لعل شود و مقام
آری شود و لیک بنجمن بگردد

تذکر:

آذربایجان هنرپرور خوشنویسان و نقاشان هنرمند بسیاری را در دامن خود پرورده است، جا داشت که از همگان آثاری آورده شود ولی متأسفانه به علت محدود بودن صفحات کتاب چنین توفیقی حاصل نگردید از این رو به ذکر اسامی جمعی از آن عزیزان خوشنویس بسنده می‌گردد. تا بدین این وسیله یادی هم از آنان شده باشد.

اسامی جمعی از هنرمندان خوشنویس

۱۹۲۵ - احمدنوری زاده	۱۹۳۵ - شادپور	۱۹۴۵ - غلامحسین طریحی
۱۹۲۶ - اصلان رخت شه	۱۹۳۶ - شهرام پزشکی	۱۹۴۶ - غلامرضا نجویدی
۱۹۲۷ - بهرام ابوالقاسم حسینی	۱۹۳۷ - عباس خانزاده	۱۹۴۷ - غلامرضا نفیسی
۱۹۲۸ - جعفر رادپور	۱۹۳۸ - علی احمدزاده	۱۹۴۸ - قریانپور
۱۹۲۹ - حسن تقی زاده کرمانی	۱۹۳۹ - علی اصغر دائم امید	۱۹۴۹ - کاظم رنج دوستی
۱۹۳۰ - حسن زیان	۱۹۴۰ - علی اصغر سحرگاهی	۱۹۵۰ - محمد امیرخیزی
۱۹۳۱ - حسین شاهوردی	۱۹۴۱ - علی دائم امید	۱۹۵۱ - محمدرضا پورقندی
۱۹۳۲ - حسین کاظمی	۱۹۴۲ - علیرضا مهدوی	۱۹۵۲ - نسرین بیری
۱۹۳۳ - حمیده میرزایی	۱۹۴۳ - علی فیورانه	۱۹۵۳ - نیکنام
۱۹۳۴ - سید رسولی	۱۹۴۴ - علی مختارزاده	۱۹۵۴ - یونس نصیری

اسامی جمعی از نقاشان هنرمند معاصر آذربایجان

۱۹۵۵ - آذرآبادی	۱۹۶۱ - بشیر فرهنگ	۱۹۶۷ - جلیل پوراسماعیل
۱۹۵۶ - ابراهیم مقبلی	۱۹۶۲ - بهروز رسولی	۱۹۶۸ - جمشید عباچی زاده
۱۹۵۷ - احمدایمانی پاینده	۱۹۶۳ - پست پناه	۱۹۶۹ - جواد سلیمانپور
۱۹۵۸ - احمد وجدنیا	۱۹۶۴ - توحیدی	۱۹۷۰ - حبیب محسنی اعلاء
۱۹۵۹ - اسماعیل پیداردل	۱۹۶۵ - جعفر اسدزاده	۱۹۷۱ - حسن رضازاده
۱۹۶۰ - اکبر اهری پور	۱۹۶۶ - جعفر کهنمویی	۱۹۷۲ - حمید قندربز

مفاخر آذربایجان (ج ۳)

۱۷۵۶

۱۹۷۳ - داود مستوفی زاده	۱۹۸۵ - فرید اسلامی	۱۹۹۷ - محمد علی نجف زاده
۱۹۷۴ - رفیع مومنی طباطبایی	۱۹۸۶ - فریده اصغر نیا	۱۹۹۸ - محمد گل بوستانی
۱۹۷۵ - زعفرانچی زاده مقدم	۱۹۸۷ - فیروز نخجوانی	۱۹۹۹ - مرتضی رسام نخجوانی
۱۹۷۶ - زهره گنجه لو	۱۹۸۸ - کبری رادپور	۲۰۰۱ - مرتضی شریفی
۱۹۷۷ - سعید ظریفی	۱۹۸۹ - کتابون سرشار	۲۰۰۱ - مسعود ستارزاده
۱۹۷۸ - سیامک شاطریان	۱۹۹۰ - کریم زیتی	۲۰۰۲ - مسعود غنی نژاد
۱۹۷۹ - شهلا نصرتی	۱۹۹۱ - کریم صدق روحی	۲۰۰۳ - منصوری
۱۹۸۰ - عادل حق	۱۹۹۲ - کیومرث کیاست	۲۰۰۴ - مهندس رضایی
۱۹۸۱ - علاءالدین حبیبی	۱۹۹۳ - لیلا قدکی	۲۰۰۵ - میر محمود علوی وحید
۱۹۸۲ - غلامحسین ممقانی	۱۹۹۴ - مادام واهرامیان	۲۰۰۶ - نفیسه بخشی زاده
۱۹۸۳ - فاسونکس	۱۹۹۵ - مجتبی نخجوانی	۲۰۰۷ - وحیده برجسته یاف
۱۹۸۴ - فرحناز شهرتی اصل	۱۹۹۶ - مجید شهرتی اصل	۲۰۰۸ - یوسف حدادی



چاپ و چاپخانه در آذربایجان

مرحله پیشرفته خط و تحریر، چاپ و مدرنیزه نمودن امر نشر و توسعه دادن آن می باشد که این امر پیشینه دویست ساله در آذربایجان دارد، آذربایجان به علت نزدیکی به مراکز تمدن آن روز در این صنعت پیشرو دیگر شهرستانها می باشد به همین دلیل نخستین چاپخانه کشور به معنای واقعی آن در تبریز شروع به کار نموده است و در رجب ۱۲۷۵ در آن شهر روزنامه چاپ و منتشر گردید به نام اخبار دارالسلطنه تبریز که قدمت آن امروز به ۱۴۰ سال می رسد از پیشروان این امر در این استان شادروانان حاجی آقا و استاد خبیر چاپ سنگی مرحوم مهدی اسد آقا مطبعه چی هنرمند ارجمند آذربایجان می باشد که آثار نفیس و مطبوع او همانند گراور و افست صفحات دلربا و زیبای گلستان سعدی به خط مرحوم میرزا باقر و کلیله و دمنه امیر نظام به نگارش فخرالکتاب و تذکرة الخطاطین میرزا سنگلاخ می باشد که آن مرحوم در سال ۱۳۵۱ ه.ق به رحمت ایزدی نائل آمده است و فرزند هنرمند او مرحوم شادروان میرزا محمود دانش امور مطبعه را ادامه داده است تا آنکه گراورساز معروف مرحوم حاج میرزا عبدالوهاب شعاری فرزند مرحوم حاج محمد علی ایپکچی شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان را به وجود آورده اند که یکی از آثار ماندگار آن چاپ ۱۲۰ جزیی قرآن مجید به خط طاهر خوش می باشد.

۲۰۰۹ - استاد اسدالله مطبعه چی

استاد بزرگ چاپ ایران	اندر نظر بزرگ مردان
مهدی اسد آقا است کان مرد	در صنعت چاپ بود یک فرد
در چاپ ز بس که بود استاد	آوازه او به خارج افتاد

دارای خجسته دستخط بود
بد مایه افتخار تبریز
با شهرت دانش است و مسمود
خطی است ز نسخ یادگارش
با صرف زمانه جوانی
تعلیم نمود نمونه‌الان

استاد به چاپ و حسن خط بود
آن شادروان به فن خود نیز
نیکو خلفی به نام محمود
ارث از پدر بزرگوارش
چهل سال ز روی جانفشانی
عمری به مشقت فراوان

۲۰۱۰ - مرحوم شعاری

باشد چه بزرگ افتخاری
یک شخص ضروری بود نیز
خوش موهبتی عزیز و نایاب
ایجاد نموده چاپخانه
نو آتلیه‌ای نموده آباد
با فکر دقیق و عزم جازم

بر مخترع گراور آری
از مخترعین شهر تبریز
استاد شعاری عبدوهاب
از مکاتب درس عالمانه
تنها نه ماشین نموده ایجاد
هر گونه ز رنگهای لازم



عبداله‌هاب شعاری



اسدالله مطبعه‌چی

الوان و قشنگ و بس درخشان	بنموده خود اختراع شایان
در فن گراور استاد است	ز استادی او قلوب شاد است
تبریز به فن نامی او	فن همه جا گرامی او
خوش وقت و عزیز و سرافراز است	منظور نظر ز اهل راز است
از گفتن این چکامه منصور	جز نام بلند نیست منظور ^(۱)



(۱) این چکامه به صورت رساله‌ای کوچک در ۱۳۳۴ ه.ش در چاپخانه شرکت سهامی چاپ آذربایجان به چاپ رسیده است. بدیهی است از نظر صنایع شعری ضعف بسیار دارد، ولی اهمیت آن به منظور بیان اسامی و ماده تاریخ خطاطان می‌باشد که مورد استفاده قرار گرفت.

اختتام یک پروژه پایان ناپذیر

حمد و سپاس مخصوص آفریدگار منّانی است که این توفیق را عنایت فرمود تا پروژه‌ای را که سالیان متمادی در فکر انجام آن بودم و مرحله عملی آن در تابستان ۱۳۷۴ با مدیر محترم نشر آذربایجان تحت قرار داد کتبی ثنوری شد، اکنون در تابستان سال ۱۳۷۵، دقیقاً پس از یکسال تلاش و کوشش شبانه‌روزی به پایان می‌رسد و مجموعه‌ای بنام «مفاخر آذربایجان در عرصه‌های فقه و تفسیر و ادب و هنر و عرفان» در سه مجلد در ۱۸۰۰ صفحه وزیری پیرامون فقه، مفسران، عارفان، فیلسوفان، موارد فرهنگی، شاعران، سخنوران و خوشنویسان این منطقه در هشت بخش مستقل، با همه نواقص و کاستی‌هایی که در بر دارد، به دوستداران ادب، تاریخ و فرهنگ و عاشقان سربلندی و افتخار میهن عزیز اسلامی تقدیم می‌شود.

یقیناً خواننده عزیز این لطف را خواهد داشت که معایب و نواقص آن را تذکر دهد تا رفع عیب و نقص گردد و خود کاملاً مسبوق است که انگیزه این امر تألیفی، علاوه بر حبّ وطن و ابنای آن انعقاد کنگره‌ای به نام عالم بزرگ و فقیه نامور مرحوم آیت الله مقدّس اردبیلی (م ۹۹۳ ه.ق) بود. و سپس تشویق‌ها و دلگرمی‌های برادر ارجمند آقای برازش معاونت محترم امور فرهنگی ارشاد که در تابستان ۱۳۷۴ در مجمع مسئولین مکرم ارشاد اسلامی آذربایجان صورت پذیرفته بود و دقیقاً تألیف، تحقیق، چاپ و تصحیح مطبعی آن با سوابق مطالعاتی که وجود داشت درست ۱۲ ماه به طول انجامید. البته سامان دادن آن مستلزم کوششها، مسافرتها و جابجایی‌ها و نقل و انتقالاتی بود که گاهی چند هفته بیتوته اضطرابی در تبریز (محل چاپ کتاب) را به دنبال داشت، ولی هر چه بود گذشت و شکر خدای منّان را که اکنون مجلّات سه گانه با چاپ زیبا و منقّح، توأم با فهرس لازمه، از سوی نشر آذربایجان، چاپ و در اختیار

اهل فضل ادب قرار می‌گیرد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

درست است که این تحقیق و بررسی با این کیفیت پایان و اختتام می‌پذیرد، ولی حق سرزمین بزرگ و دیرپا و کهن آذربایجان با این بررسی‌های کوتاه پایان‌پذیر نیست، بلکه موضوعات و مباحثی هنوز باقی مانده است که تحقیق و بررسی کافی در مورد آنها صورت نپذیرفته است، یا اگر انجام گرفته باشد به صورت کم رنگ و گذرا بوده است. امثال معرفی کامل جغرافیای انسانی سرزمین آذربایجان در طول تاریخ، شهرها، مشاهیر، لغت و زبان، صنعتگران، پهلوانان، جوانمردان، مبارزان، مؤلفان، مورخان و سرداران بزرگ و نامدار و دهها عنوان دیگر.

صد البته استیفای حقوق همه این مباحث و عناوین، از عهده یک فرد خارج می‌باشد، بلکه گروه و هیتی را می‌طلبد که فارغ از مشکلات زندگی، با فراغت بال به سیر و بررسی و تحقیق بپردازند و مسائل آموزنده‌ای را از لابلای تاریخ بیرون بکشند و در اختیار نسل حاضر قرار دهند، ولی از قدیم گفته‌اند: «المیسور لا یسقط بالمیسور» (کار آسان با وجود مشکل و ناممکن از عهده نمی‌افتد). بخشی از موضوعات ضروری و پر اولویت در حق آذربایجان هنوز باقی است که نمی‌توان به سادگی از اولویت و ضرورت آنها گذشت مانند:

۱- شهدای نامدار آذربایجان و افراد نیکوکار و خیری که خدمات آنان منشأ آثار خیر و برکت و فواید درخشانی در راه خدا و به نفع مردم واقع گردیده است.
(این تحقیق نوع وابستگی‌های علمی و اجتماعی مردم این سرزمین را به امور اعتقادی و انسانی و ملی نشان خواهد داد).

۲- نوآوران و مبتکران و پیشروان علوم و معارف در رشته‌های مختلف صنعت، هنر، علم، دین، لغت و دیگر شئون زندگی و علمی. (و این تحقیق نیز عمق وابستگی مردم این سرزمین را به جاذبه‌های علم و دانش نشان خواهد داد. مردمانی که با تلاش علمی و عملی خود نقشی در سرمایه‌گذاریهای تمدن جهانی ایفاء نموده‌اند). نگارنده در ایام اشتغال به امور چاپی این مجلدات، طرح کلی و نوع مباحث

۱۷۶۲ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

اصولی این چند رشته اخیر را ترتیب و تنظیم داده است، ولی وقت لازم و فرصت بیشتری را آرزو می‌کند تا بتواند حق مطلب را در این چند رشته، در حد امکان ادا نماید. اگر عمر مساعدت نمود و توفیق تکمیل آن چند بخش نیز نصیب نگارنده گردد (یقیناً از طریق دفتر نشر نوید اسلام قم) یا هر ناشر معتبر دیگری که توان انجام این نیت خیر را به صورت آبرومندی داشته باشد، در ردیف «مفاخر آذربایجان» و تحت همان عنوان به چاپ خواهد سپرد. البته بسیار مطلوب‌تر خواهد بود که ناشر آن نیز آذربایجانی بوده باشد، چون رعایت حرمت امامزاده بیش از هر کس دیگر، با متولی و نزدیک‌ترین فرد آن بارگاه می‌باشد نه دیگران، و اگر چنین توفیقی نصیب او نگردد از دیگر محققان و پژوهندگان عزیز (که بحمدالله تعداد آنان در آذربایجان کم نیست) درخواست خواهد شد تا این خلأ را در ادامه این بررسی‌های تاریخی در حق آذربایجان عزیز انجام دهند تا نسل آینده با سربلندی و افتخار تمام به اعمال نیک و آموزنده پیشینیان خود بنگرند و خود آنان نیز افتخاری بر افتخارات گذشتگان بیافزایند.

و در پایان تقدیر و تشکر خود را از عموم کسانی که نوعی در پدید آوردن این اثر ناچیز سهمی داشته‌اند، اعلام نموده و از خداوند متعال توفیق آنان را مسئلت می‌دارد. و ما التوفیق الا من الله العلی العظیم.

دکتر عقیقی بخشایشی

نابستان ۱۳۷۵ ه. ش

فهارس کتاب

- ۱- فهرست منابع و مدارک
- ۲- فهرست تصاویر و خطوط
- ۳- فهرست اعلام و اشخاص
- ۴- فهرست اماکن و ممالک

فهرست منابع و مدارک

در تألیف این مجلد، علاوه بر «قرآن کریم» از کتابهای زیر استفاده شده است:

- ۱- آئین اکبری، تألیف ابوالفضل علامی هندی (متولد ۱۴ ه.ق.)
- ۲- آتشکده آذر، تألیف حجة الإسلام نیر تبریزی.
- ۳- آثار باستانی آذربایجان، تألیف شادروان عبدالعلی کارنگ.
- ۴- احوال و آثار خوشنویسان، (۴ جلد)، تألیف دکتر مهدی بیانی.
- ۵- اربعین، شیخ بهایی چاپ دفتر نشر نوید اسلام قم ۱۳۷۳ ه.ش.
- ۶- اردبیل درگذر تاریخ، (۳ ج) باباصغری، چاپ مؤلف.
- ۷- اسامی شاعران معاصر ترک‌گوی، یحیی شیدا (شاعر معاصر).
- ۸- الأعلام، (۸ جلد)، خیرالدین زرکلی، چاپ بیروت، لبنان.
- ۹- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا.
- ۱۰- تاریخ ادبیات فارسی، دکتر ذبیح الله صفا.
- ۱۱- تاریخ تبریز، تألیف دکتر محمد جواد مشکور.
- ۱۲- تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز، رضا امینی سبحانی.
- ۱۳- تاریخ عالم آرای عباسی.
- ۱۴- تاریخ فرهنگ آذربایجان، حسین امید.
- ۱۵- تأسیس الشیعه لفنون الإسلام، آیت الله سید حسن صدر، چاپ نجف اشرف.
- ۱۶- تبریز و پیرامون، دکتر شفیع جواد، چاپ نوبل تبریز.
- ۱۷- تذکرة ریاض العارفین، رضاقلی هدایت، از نویسندگان عهد ناصری.
- ۱۸- تذکرة شعرای آذربایجان، (۵ جلد)، تألیف محمد دیهیم.
- ۱۹- تذکرة شعرای کشمیر.
- ۲۰- تذکرة میخانه، تألیف گلچین معانی.
- ۲۱- خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مرتضی مطهری، چاپ صدا.
- ۲۲- دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، چاپ فردوسی ۱۳۷ ه.ش.
- ۲۳- دیوان شهریار ملک الشعرای آذربایجان.
- ۲۴- دیوان شعر پروین اعتصامی، چاپ تهران.

- ۲۵ - دیوان یحیی شیدا (شاعر معاصر) (ادبیات اوجاخی).
- ۲۶ - الذریعه الى تصانیف الشیعه، (۲۵ جلد)، تألیف علامه حاج آقا بزرگ تهرانی.
- ۲۷ - رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، تألیف دکتر مهدی مجتهدی.
- ۲۸ - روضات الجنان، (۲ جلد)، کربلایی حسین، از انتشارات انجمن آثار ملی تهران.
- ۲۹ - ریاض الجنة، تألیف علامه زنوزی (خطی موجود در کتابخانه ملی تبریز).
- ۳۰ - ریحانة الأدب، تألیف میرزا محمد علی مدرس تبریزی (قطع وزیری).
- ۳۱ - سبک شناسی، استاد ملک الشعراء بهار.
- ۳۲ - سخنوران آذربایجان، عزیز دولت آبادی، چاپ دانشکده ادبیات تبریز.
- ۳۳ - سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ امیرکبیر، تهران.
- ۳۴ - شکوه قصیده، تألیف عبدالمحمد آیتی، چاپ خوارزمی، تهران.
- ۳۵ - صفوة الصفاء، ابن بزاز اردبیلی، چاپ رسالت، تبریز.
- ۳۶ - فرهنگ سخنوران، تألیف دکتر عبدالرسول تاهبازاده (خیام پور)، نشر طلایه.
- ۳۷ - کاروان هند، (۲ جلد)، تألیف احمد گلچین معانی.
- ۳۸ - کشف الظنون، حاج خلیفه، چاپ بیروت، ۱۳۸ ه.ق.
- ۳۹ - کیهان فرهنگی، ویژه نامه استاد محمد تقی جعفری تبریزی
- ۴۰ - گنجینه سخن، دکتر ذبیح الله صفا، گلستان هنر.
- ۴۱ - منتخب النواریح، حاج میرزا هاشم خراسانی، چاپ اسلامیته.
- ۴۲ - نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۱۳۱۳ تا ۱۳۷۵.
- ۴۳ - نظم و نثر در ایران، تألیف سعید نفیسی، چاپ تهران، ۱۳۶.
- ۴۴ - ورقی از دفتر تاریخ مطبوعات ایرانی و فارسی، محمد علی تربیت.
- ۴۵ - یاد یاران، تألیف آقای دکتر مهدی روشن ضمیر (استاد ادبیات تهران)
- ۴۶ - یکصد تن از زنان خوشنویس در تمدن اسلامی، عذرا عقیقی بخشایشی.

علاوه بر منابع فوق، قسمتی از مراجع تألیفی، در زیرنویسها و مجلدات قبلی معرفی شده‌اند.

فهرست تصاویر و خطوط

صفحه

- ۱ - آرامگاه صائب در اصفهان ۱۳۸۱
- ۲ - مجموعه زیبای مسجد جامع اصفهان ۱۳۸۱
- ۳ - فاضلی بخشایشی ۱۴۴۰
- ۴ - افتخار زنوزی ۱۴۴۳
- ۵ - پروین اعتصامی ۱۴۴۶
- ۶ - استاد شهریار ۱۴۷۱
- ۷ - دستخط استاد شهریار ۱۴۷۳
- ۸ - علی نظمی تبریزی ۱۵۱۹
- ۹ - استاد محمد عابد تبریزی ۱۵۲۳
- ۱۰ - دستخط استاد رستم در وصف مفاخر ۱۵۳۲
- ۱۱ - میرزا یوسف اعتصام الملک ۱۵۸۹
- ۱۲ - میرزا حسن رشديه ۱۵۹۳
- ۱۳ - پرفسور هشترودی ۱۶۱۰
- ۱۴ - محمد علی تربیت ۱۶۱۳
- ۱۵ - میرزا باقر حکمت ۱۶۱۶
- ۱۶ - محمد علی صفوت ۱۶۳۳
- ۱۷ - استاد ترجانی زاده ۱۶۳۴
- ۱۸ - عبدالرسول نخیام پور ۱۶۴۱
- ۱۹ - حجة الاسلام ناصرزاده ۱۶۴۵
- ۲۰ - استاد قاضی طباطبائی ۱۶۴۹
- ۲۱ - استاد شهریار، منوچهر مرتضوی، روشن ضمیر ۱۶۶۸
- ۲۲ - علی اصغر مدرّس ۱۶۷۷
- ۲۳ - عناوین برخی از جراید و مجلات آن روز ۱۶۹۵
- ۲۴ - دستخط علاء الدین تبریزی ۱۷۱۲
- ۲۵ - دستخط محمد حسین تبریزی ۱۷۱۳
- ۲۶ - دستخط عبدالباقی تبریزی ۱۷۱۴
- ۲۷ - دستخط مجید موسوی مراغی ۱۷۲۴

۱۷۶۸ مفاخر آذربایجان (ج ۳)

- ۲۸ - دستخط مجید موسوی مراغی ۱۷۲۵
- ۲۹ - دستخط محمد حسین مدرس فقیه ۱۷۲۷
- ۳۰ - دستخط فرمانی او ۱۷۲۹
- ۳۱ - دستخط استاد طاهر خوشنویس ۱۷۳۰
- ۳۲ - دستخط استاد حسن هریسی ۱۷۳۱
- ۳۳ - دستخط میرفخرایی ۱۷۳۲
- ۳۴ - سیاق مشق ۱۷۳۳
- ۳۵ - دستخط استاد رسام ۱۷۳۴
- ۳۶ - دستخط استاد بخت شکوهی ۱۷۳۵
- ۳۷ - دستخط استاد وجدنیا ۱۷۳۶
- ۳۸ - دستخط استاد فرزبود ۱۷۳۷
- ۳۹ - دستخط استاد کرمانی ۱۷۳۸
- ۴۰ - دستخط آقای محمودی ۱۷۳۹
- ۴۱ - دستخط آقای جدید الإسلام ۱۷۴۰
- ۴۲ - دستخط آقای دوزدوزانی ۱۷۴۱
- ۴۳ - دستخط آقای صیرفی ۱۷۴۲
- ۴۴ - دستخط خانم آختگان ۱۷۴۴
- ۴۵ - دستخط خانم وثیق ۱۷۴۵
- ۴۶ - دستخط خانم بخشایشی ۱۷۴۶
- ۴۷ - دستخط خانم ارسی ۱۷۴۷
- ۴۸ - دستخط خانم عباس زاده ۱۷۴۸
- ۴۹ - دستخط خانم ترکی ۱۷۴۹
- ۵۰ - دستخط خانم میرزایی نوبر ۱۷۵۰
- ۵۱ - دستخط خانم حسین پور ۱۷۵۱
- ۵۲ - دستخط خانم نوذری ۱۷۵۲
- ۵۳ - دستخط خانم ارسلانی ۱۷۵۳
- ۵۴ - دستخط خانم مقدسی ۱۷۵۴
- ۵۵ - تصویر آقایان اسدالله مطبوعه چی و شعاری ۱۷۵۸

فهرست اعلام و اشخاص

٢

ابن اثیر، ۱۵۸۱
 ابن الطقطقی، ۱۵۸۱
 ابن یوآب، ۱۷۲۲
 ابن جبیر، ۱۶۲۵
 ابن حاجب، ۱۶۲۷
 ابن سکیت، ۱۲۲۲، ۱۲۲۴
 ابن عمید، ۱۴۹۷
 ابوالناتیه، ۱۶۳۰
 ابوالفرج بن العبری، ۱۶۲۹
 ابوتراب، ۱۷۱۱
 ابوحنیفه، ۱۶۲۴
 ابوعلی سینا، ۱۴۹۸
 ابولهب، ۱۲۷۹، ۱۲۸۵
 ابو منصور، ۱۲۳۲
 ابهری (اثیرالدین)، ۱۳۰۹
 ابهری (مقیم خان)، ۱۳۶۳، ۱۳۶۶
 ابی تمام، ۱۶۵۱
 اسپکیان (کاسپار)، ۱۶۸۵
 انگه خان، ۱۳۴۱
 اثر تبریزی، ۱۴۱۳
 احسایی (شیخ احمد)، ۱۴۲۵
 احمدی صائب (محمد)، ۱۵۲۴
 اختر الملوک، ۱۴۳۴، ۱۴۴۵، ۱۵۹۱
 ادهمی تبریزی، ۱۳۳۱
 ادیب السلطنه سحی، ۱۴۸۴
 ادیب پیشاوری، ۱۵۰۷

آختگان (شمسی)، ۱۷۴۴، ۱۷۵۴
 آختگان (محمد)، ۱۷۴۴
 آخوندوف (فتحعلی)، ۱۵۹۴
 آدم (ع)، ۱۲۶۷، ۱۲۶۹، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲
 آذر تبریزی، ۱۴۶۵
 آذرینا (مهدی)، ۱۷۴۲
 آزاد (غلامعلی)، ۱۴۰۲
 آزر، ۱۲۷۵، ۱۲۸۴
 آرم تبریزی، ۱۶۶۷
 آشوریان، ۱۴۶۴، ۱۶۲۹
 آقازاده (حبیب الله)، ۱۶۹۶، ۱۶۹۸
 آقاسی (محمد)، ۱۵۱۶
 آقا محمد خان قاجار، ۱۶۳۱، ۱۷۱۵، ۱۷۱۸
 آق قویونلو، ۱۶۲۶، ۱۶۸۰، ۱۷۱۰
 آگهی تبریزی، ۱۳۰۷، ۱۵۵۰
 آل احمد (جلال)، ۱۲۴۵
 آیتی (عبدالمحمد)، ۱۲۷۹، ۱۷۶۶

الف

ابراهیم ادهم، ۱۳۰۵
 ابراهیم سفاح، ۱۶۳۱
 ابراهیم (ع)، ۱۲۷۵، ۱۲۸۴
 ابراهیم غزنوی، ۱۶۷۴
 ابراهیم میرزای صفوی، ۱۷۱۷

اصفهانی (شاه حسین)، ۱۳۱۱
 اصفهانی (میرزا حبیب الله)، ۱۲۴۳
 اصلح کشمیری، ۱۳۷۰
 اصولی تبریزی، ۱۳۹۱، ۱۵۵۱
 اظهر (شهاب الدین)، ۱۳۰۲
 اظهر (ظهير الدین)، ۱۳۰۲، ۱۷۱۰
 اعتصام الملک (یوسف)، ۱۴۴۳، ۱۴۴۵، ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۶۱۴
 اعتصامی (پسروین)، ۱۴۳۴، ۱۴۳۶، ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶، ۱۴۴۹، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵
 ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۸۱، ۱۵۰۷، ۱۵۹۱
 ۱۶۷۰، ۱۷۶۵
 اعتضاد الدوله، ۱۴۲۱
 افتخار زنوزی، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴
 افراسیاب، ۱۲۳۱
 افشار (ابراهیم)، ۱۶۸۷
 افشین، ۱۶۷۱
 افغالی شیبتری (عباس)، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴
 اقبال آشتیانی (عباس)، ۱۵۸۲
 اقبال السلطان، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲
 اقبال لاهوری، ۱۵۰۷
 اکبرشاه گورکانی، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۳۴۱، ۱۳۵۹
 الرقاشی، ۱۶۳۱
 القاص میرزای صفوی، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۳۵
 المتقی لأمر الله، ۱۲۶۰
 المستصم بالله، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵
 المقتدی بالله، ۱۶۲۵
 الناصر لدين الله، ۱۶۲۵
 الهامی (داود)، ۱۵۹۴
 الهی تبریزی، ۱۴۰۷
 امام جواد (ع)، ۱۶۳۰
 امام حسن عسکری (ع)، ۱۲۷۲
 امام حسین (ع)، ۱۳۲۹، ۱۴۷۲، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵

ادیب (حسین)، ۱۶۱۶
 ادیب خلوت، ۱۶۹۲
 ادیب طوسی، ۱۶۷۲
 اردبیلی (ابن یزاد)، ۱۳۰۸، ۱۷۶۶
 اردبیلی (اویس)، ۱۳۳۶، ۱۵۵۲
 اردبیلی (صفی الدین)، ۱۳۰۸، ۱۵۶۳
 ارسلان بن طغرل سلجوقی، ۱۲۸۵
 ارسلانی (بیتا)، ۱۷۵۳
 ارفع تبریزی (شیخ عماد)، ۱۳۸۳
 استرآبادی (مهدی)، ۱۲۳۸، ۱۶۱۳
 اسدآبادی (سید جمال الدین)، ۱۴۶۵
 اسدی توسی، ۱۵۰۷
 اسرار تبریزی، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵
 اسرافیل (ع)، ۱۲۸۱
 اسعد تبریزی، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱
 اسفرائینی (نورالدین)، ۱۲۹۷، ۱۳۰۰
 اسکندانی (محمود)، ۱۶۸۷، ۱۷۰۱
 اسکندر، ۱۲۶۶، ۱۲۷۲، ۱۲۸۸، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸
 ۱۴۱۰، ۱۵۳۴، ۱۶۲۰، ۱۶۲۹
 اسکندری (محمد طاهر)، ۱۲۴۱
 اسلامی (لیلا)، ۱۲۲۶
 اسماعیل میرزای صفوی، ۱۳۲۴
 اسیر تبریزی (محمد حسین)، ۱۴۲۸
 اسیر تبریزی (میرزا ابراهیم)، ۱۴۳۸
 اشرف تسوجی، ۱۴۱۸
 اشرف زاده (محمود)، ۱۶۹۸
 اشرفی بستان آبادی (محمود)، ۱۵۴۱
 اشرفی تسوجی (احمد)، ۱۴۱۹
 اشرفی (محمود)، ۱۷۱۹
 اشکانیان، ۱۲۴۱، ۱۶۲۶
 اصفری (سعید)، ۱۷۵۲
 اصفهانی (ابوالفرج)، ۱۶۲۳
 اصفهانی (داود)، ۱۴۰۷

۱۴۸۶، ۱۴۸۴، ۱۴۸۳، ۱۴۸۱

اولیاء چلبی، ۱۳۳۱

اوپس قرنی، ۱۳۰۳

اهل بیت (ع)، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۴۰۲، ۱۴۱۶،

۱۴۴۱، ۱۴۷۰، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۸۴، ۱۴۹۷،

۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۳۰، ۱۶۶۳

اییکچی (محمد علی)، ۱۷۵۷

ایرج میرزا، ۱۴۸۱، ۱۴۸۳، ۱۵۱۳

ایلخانان، ۱۲۳۴

ایلخانیان، ۱۶۲۶

ایوبی (صلاح الدین)، ۱۵۷۹

ب

باباصفری، ۱۷۶۵

باباطاهر، ۱۶۵۳

بابافغانی، ۱۵۰۷

بابا مصومزاده، ۱۶۹۱

بابر (ظهير الدين)، ۱۲۳۶

بابک، ۱۶۷۱

بازیانس، ۱۵۸۶

باغبان اردبیلی، ۱۳۰۸

باغبان (علی اکبر)، ۱۵۲۸

باوفا، ۱۷۰۵

بایستقر میرزا، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳

بایندر خان صفوی، ۱۳۸۳

بحرانی (یوسف)، ۱۴۰۹، ۱۴۲۲

بخاری، ۱۴۹۸

بخت النصر، ۱۶۲۹

بخت شکوهی (الراهمی)، ۱۷۱۹، ۱۷۳۵، ۱۷۳۸،

۱۷۵۰

بدیعای تبریزی، ۱۳۸۶، ۱۵۵۳

بدیع تبریزی، ۱۲۹۴، ۱۵۵۳، ۱۷۱۱

بدیع جویی، ۱۲۳۳

۱۵۴۳، ۱۵۸۵

امام رضا (ع)، ۱۲۲۴، ۱۳۷۳، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱

امام سجاد (ع)، ۱۲۲۳، ۱۷۳۲

امام صادق (ع)، ۱۲۲۳

امام موسی بن جعفر (ع)، ۱۶۳۰

امنی تبریزی (محمد)، ۱۳۳۲، ۱۵۵۲

امویان، ۱۵۸۲

امید (حسین)، ۱۶۱۷، ۱۷۲۷، ۱۷۶۵

امیر خانی (غلامحسین)، ۱۷۳۸، ۱۷۴۹

امیر خیزی، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹

امیر کبیر (میرزا تقی خان)، ۱۲۴۲، ۱۶۸۳

امیر ناصریا، ۱۳۰۶

امیر نظام، ۱۴۷۷

امیری فیروزکوهی، ۱۴۸۲، ۱۵۰۶

امین الدوله، ۱۵۹۴

امین الدوله (علیخان)، ۱۶۰۲

امینی سبحانی (رضا)، ۱۶۱۷، ۱۷۲۸، ۱۷۶۵

انزایی نژاد (رضا)، ۱۶۵۰

انشتین، ۱۶۷۰

انصاری (ابوایوب)، ۱۷۱۶

انصاری (حسن بن ثابت)، ۱۲۲۰، ۱۲۲۳

انصاری (شیخ مرتضی)، ۱۴۲۷

انواری، ۱۶۵۱

انوری، ۱۴۹۷، ۱۶۲۳

انوشیروان، ۱۲۶۰، ۱۲۶۴، ۱۶۱۹، ۱۶۲۲

۱۶۲۷

انیس تبریزی (حیدر بیگ)، ۱۳۳۵

انیسی تبریزی (عبدالرحیم)، ۱۳۳۳

انیسی (علیقلی بیگ)، ۱۳۲۲

اوحدی (تقی)، ۱۳۴۴، ۱۳۴۸، ۱۳۵۰، ۱۳۵۳،

۱۳۵۹، ۱۳۵۶

اورنگ، ۱۴۸۰

اوستا (مهرداد)، ۱۴۷۰، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۹

بهرام چوبین، ۱۲۶۵، ۱۲۷۱
 بهرام میرزای صفوی، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۵۵۳
 بهرامی اردبیلی، ۱۳۹۹، ۱۵۵۳
 بهرامی سرخسی، ۱۲۳۱
 بهزاد (کمال الدین)، ۱۳۱۹، ۱۷۱۱، ۱۷۱۷
 بهشتی (سید محمد)، ۱۲۴۴
 بیانی (مهدی)، ۱۳۰۲، ۱۳۴۵، ۱۳۶۴، ۱۳۶۶
 ۱۳۸۶، ۱۷۱۷، ۱۷۶۵
 بیدل دهلوی، ۱۵۰۷
 بیرونی (ابوریحان)، ۱۲۳۰، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸
 ۱۶۶۱
 بیگدلی (آذر)، ۱۲۳۸
 بیلقانی (مجیر الدین)، ۱۲۸۵
 بیهقی (ابوالفضل)، ۱۲۳۳، ۱۴۹۷

پ

پایگزار (نصیر)، ۱۵۲۰
 پدیده (محمود)، ۱۵۲۲
 پرتوی تبریزی، ۱۳۱۶، ۱۵۵۴
 پرورش (رضا)، ۱۶۹۳
 پژمان بختیاری، ۱۴۸۰
 پیان تبریزی (محمد تقی)، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰
 ۱۵۵۴
 بطروس خان، ۱۶۸۵
 پوررضا (حبیب‌الله)، ۱۴۳۹
 پهلوان تبریزی (میرزا علی)، ۱۳۳۱، ۱۵۵۴
 پهلوی (رضا)، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۴۷۸، ۱۵۹۴
 پهلوی (سلله)، ۱۲۳۹
 پیامبر اکرم (ص)، ۱۲۲۰، ۱۲۲۳، ۱۲۷۰، ۱۲۷۹
 ۱۲۸۵، ۱۲۸۸، ۱۲۹۱، ۱۳۰۶، ۱۳۲۷، ۱۳۶۵
 ۱۳۹۱، ۱۴۰۶، ۱۴۶۳، ۱۴۹۷، ۱۵۱۴، ۱۵۸۷
 پیشوا (علی اکبر)، ۱۶۸۴

بدیعی تبریزی، ۱۳۱۹، ۱۵۵۳
 برازش (علیرضا)، ۱۷۶۰
 برارون (ادوارد)، ۱۲۹۹، ۱۶۱۴، ۱۶۸۵، ۱۶۹۱
 ۱۶۹۳، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷
 برده، ۱۲۲۳
 برمکیان، ۱۶۲۱، ۱۶۳۱
 بروجرودی (مرشد)، ۱۳۵۲
 برهان اردبیلی، ۱۲۰۷، ۱۵۵۳
 برهان خلف تبریزی، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۵۵۳
 بزرگمهر، ۱۶۴۰
 یزعی اردبیلی، ۱۳۲۵، ۱۵۵۳
 بصیرت (احمد)، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹
 بغدادی (بهاء الدین محمد)، ۱۲۳۳
 بلخی (ابوالمؤید)، ۱۲۳۱
 بلخی (ابوشکور)، ۱۴۹۶
 بلخی (ابوعلی)، ۱۲۳۱
 بلخی (شهید)، ۱۴۹۶
 بلعمی (ابوالفضل)، ۱۴۹۶
 بلوری (میرزا آقا)، ۱۶۸۵، ۱۶۹۰، ۱۶۹۳
 بنی اسرائیل، ۱۲۷۲، ۱۲۸۳، ۱۶۲۹
 بنیامین، ۱۶۶۹
 بنیسی (ابراهیم)، ۱۳۰۹، ۱۵۵۰
 بنی‌هاشمی (سید هادی)، ۱۷۰۴
 بوذری (ناهد)، ۱۷۵۲
 بورینی (بدرالدین)، ۱۳۲۶
 بهادرخان (ابوسعید)، ۱۲۹۸
 بهار شیروانی، ۱۵۱۳
 بهارلو، ۱۳۴۵
 بهار (ملک الشعرا)، ۱۲۴۳، ۱۳۷۷، ۱۴۵۳
 ۱۴۷۹، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۵۰۷، ۱۵۹۱، ۱۶۶۷
 ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۷۶۶
 بهبهانی (محمد باقر)، ۱۴۰۹، ۱۴۲۲
 بهرام بن مردانشاه، ۱۳۳۲

ت

پیمان (سید اسماعیل)، ۱۷۰۴

تاتار، ۱۲۳۴

تأثیر تبریزی، ۱۴۰۴

تأثیر (محسن)، ۱۳۶۹

تبریزی (آغا)، ۱۳۰۰

تبریزی (ابراهیم)، ۱۴۲۵

تبریزی (ابوالقاسم)، ۱۷۰۰

تبریزی (ابوالوفا)، ۱۳۹۲

تبریزی (ابوالهادی)، ۱۳۸۷

تبریزی (ابوطالب)، ۱۳۴۷

تبریزی (احمد)، ۱۲۹۰

تبریزی (احمد بن محمد)، ۱۲۹۸

تبریزی (احمد بیگ)، ۱۳۹۴

تبریزی (اسدالله)، ۱۳۹۳

تبریزی (اسماعیل)، ۱۳۹۰

تبریزی (اسماعیل خان)، ۱۳۸۴

تبریزی (امین)، ۱۳۸۸

تبریزی (امین الدین)، ۱۲۹۷

تبریزی (ایرج)، ۱۳۳۴

تبریزی (یاقر)، ۱۳۹۴

تبریزی بایسنغری (جعفر)، ۱۷۱۰، ۱۷۱۷

تبریزی (بدر)، ۱۲۹۵

تبریزی (بیرام خان)، ۱۳۶۴

تبریزی (جعفر)، ۱۳۸۴

تبریزی چلبی (قاسم)، ۱۳۷۸، ۱۳۹۷، ۱۵۵۵

تبریزی چلبی (محمد حسین)، ۱۳۶۴، ۱۳۷۸، ۱۵۵۵

تبریزی حاجی کاظم، ۱۴۲۲

تبریزی (حسین)، ۱۶۹۱

تبریزی (خواجه میرعلی)، ۱۲۹۶

تبریزی (رحیم)، ۱۳۷۸، ۱۳۹۷

تبریزی (زین العابدین)، ۱۳۹۴

تبریزی (سید حسن)، ۱۶۹۳، ۱۶۹۷

تبریزی (شریف)، ۱۳۴۳

تبریزی (شهاب الدین محمود)، ۱۵۸۲

تبریزی (شیخ صالح)، ۱۴۱۰

تبریزی (صالح بیگ)، ۱۳۷۴

تبریزی (ضیاء الدین یوسف)، ۱۳۶۶

تبریزی (عبدالباقی)، ۱۳۶۴، ۱۳۶۶، ۱۷۱۲

۱۷۱۴، ۱۷۱۶

تبریزی (عبدالرحیم)، ۱۷۱۸

تبریزی (عبدالعلی)، ۱۷۱۸

تبریزی (علا بیگ)، ۱۳۶۴

تبریزی (علیرضا)، ۱۷۱۲، ۱۷۱۵

تبریزی (علیرضا بیگ)، ۱۳۸۹

تبریزی (عنایت الله)، ۱۷۱۳

تبریزی (غضنفر)، ۱۳۵۵، ۱۵۸۰

تبریزی (قاسم)، ۱۳۷۷

تبریزی (کلیعلی)، ۱۳۵۰

تبریزی (محمد)، ۱۷۱۶

تبریزی (محمد حسین)، ۱۷۱۳

تبریزی (محمد شفیع)، ۱۷۱۸

تبریزی (محمد صالح)، ۱۳۵۵

تبریزی (محمد طاهر)، ۱۶۸۸

تبریزی (محمد عصار)، ۱۳۰۶، ۱۵۶۵

تبریزی (مظفر)، ۱۳۸۹

تبریزی (مصوم)، ۱۳۹۸

تبریزی (ملا ابراهیم)، ۱۴۲۶

تبریزی (ملا بختی)، ۱۳۸۵

تبریزی (ملا محمد حسین)، ۱۴۱۱

تبریزی (مولانا حاجی)، ۱۳۶۶

تبریزی (مهدی)، ۱۶۸۸، ۱۶۹۳

تبریزی (میرزا احمد)، ۱۷۱۶

تبریزی (میرزا شریف)، ۱۳۸۸

توسنی تبریزی، ۱۴۱۱، ۱۵۵۴
توفارقانلو (محمد)، ۱۵۱۵
توقیع‌نگار (نصرت‌الله)، ۱۴۲۱
تولستوی، ۱۵۹۱
تولی خان، ۱۶۲۵
تهرانی (آقا بزرگ)، ۱۷۶۶
تیمور لنگ، ۱۲۳۴، ۱۲۹۶، ۱۳۰۲، ۱۵۳۴، ۱۶۲۶
تیموریان، ۱۷۱۶

ث

ثابت تبریزی، ۱۳۸۵، ۱۵۵۴
ثابت تبریزی (محمد علی)، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۵۵۴
ثقة الاسلام تبریزی، ۱۴۳۰
ثقة العلماء (عبدالمحمد)، ۱۶۸۶

ج

جامی (عبدالرحمن)، ۱۲۹۹، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵
جانی تبریزی، ۱۳۳۱، ۱۵۵۴
جانی قراجه‌داغی، ۱۴۱۵
جاهی صفوی، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۵۵۴
جایی (ابوعلی)، ۱۲۳۱
جبریل (ع)، ۱۲۶۷، ۱۲۷۷، ۱۲۸۲
جلی (عبدالواسع)، ۱۲۹۴
جدید الاسلام (رسول)، ۱۷۴۰
جرجانی (سید شریف)، ۱۵۸۳
جرعه تبریزی، ۱۴۲۰، ۱۵۵۴
جزمی تبریزی، ۱۳۱۸، ۱۵۵۴
جعفر بن یحیی برمکی، ۱۶۳۱
جعفر پاشا عثمانی، ۱۳۴۸
جعفرزاده تبریزی (حسین)، ۱۶۹۷

تبریزی (میرزا قاسم)، ۱۷۱۸
تبریزی (میر علی)، ۱۷۱۰، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۲۰
تبریزی (نعمت)، ۱۳۹۶
تبریزی وروای (احمد)، ۱۲۹۰
تجلی (علیرضا)، ۱۴۰۲
ترابی (ابراهیم)، ۱۵۲۵
ترابی (عباس)، ۱۴۶۷
تریت (رضا)، ۱۶۸۵
تریت (علی محمد)، ۱۶۱۳
تریت (محمد علی)، ۱۲۴۲، ۱۳۱۹، ۱۳۳۲، ۱۳۳۶، ۱۳۴۹، ۱۳۷۴، ۱۳۸۷، ۱۳۹۹، ۱۴۰۲، ۱۴۰۴، ۱۴۰۷، ۱۴۲۴، ۱۴۳۰، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۶۶، ۱۵۸۳، ۱۶۱۲، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۷، ۱۶۹۹، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶
ترجانی‌زاده (احمد)، ۱۵۵۱، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸، ۱۶۴۰، ۱۶۴۸، ۱۶۷۲، ۱۶۷۶
ترکمان تبریزی، ۱۳۴۵، ۱۵۵۶، ۱۵۷۱
ترکی (فرحناز)، ۱۷۴۹
تریلو، ۱۵۹۱
تزییقی اردبیلی، ۱۳۲۹، ۱۵۵۴
تسکین تبریزی، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۵۵۴
تسوجی (احمد)، ۱۴۲۷
تسوجی (اترف)، ۱۴۲۷
تفضلی (احمد)، ۱۶۶۱
تقوی (سید نصرالله)، ۱۶۱۳
تقی‌زاده (سید حسن)، ۱۶۱۴، ۱۶۹۹
تقی‌زاده کرمانی (حسن)، ۱۷۳۸، ۱۷۵۵
تکلو (غازی)، ۱۳۲۰
تنهایی ارسبارانی، ۱۳۳۰
توبین‌گن (دانشگاه)، ۱۷۱۰
توپچی تبریزی، ۱۳۳۵
توپچی هریسی، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۵۵۴

ح

- حاتمی تبریزی (حسین)، ۱۶۶۲، ۱۶۶۳
 حاج خلیفه، ۱۷۶۶
 حاجی بابای اصفهانی، ۱۲۴۱
 حاجی خلیفه، ۱۶۲۳
 حافظ تبریزی (علاء الدین)، ۱۵۵۵، ۱۷۱۲
 حافظ شیرازی، ۱۳۸۰، ۱۴۱۷، ۱۴۱۹، ۱۴۳۶
 ۱۴۵۳، ۱۴۷۵، ۱۴۷۸، ۱۴۸۳، ۱۴۸۸، ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱، ۱۴۹۸، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰، ۱۵۱۲، ۱۵۱۶، ۱۵۳۰، ۱۵۸۸، ۱۶۶۰
 ۱۶۷۰، ۱۶۷۲، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۷۳۷
 حالتی تبریزی، ۱۳۶۰
 حالی اردبیلی، ۱۴۶۲، ۱۵۵۵
 حبل المتین (سید حسن)، ۱۶۰۴
 حریری، ۱۵۸۱
 حریری شریشی، ۱۵۸۱
 حریری (علی اصغر)، ۱۶۸۹
 حزین لاهیجی، ۱۴۰۵
 حسن بن تیمورتاش، ۱۷۰۹
 حسین پور (ربابه)، ۱۷۵۱
 حسین زاده (علی)، ۱۶۸۹
 حسینی تبریزی، ۱۵۱۵
 حشری تبریزی (محمد امین)، ۱۳۶۲، ۱۵۵۶، ۱۶۷۹
 حضرت معصومه (س)، ۱۶۳۴
 حقیقت (محمد باقر)، ۱۷۰۴
 حکاک باشی (حسین)، ۱۷۲۷
 حکمت (باقر)، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷
 حکمت (علی اصغر)، ۱۳۰۶، ۱۶۱۷، ۱۶۲۱
 حکیم باشی (میرزا ابوالحسن)، ۱۴۳۷
 حکیم (جلال)، ۱۷۱۱

- جعفری تبریزی (سید محمد)، ۱۳۲۸، ۱۵۵۵، ۱۶۷۷
 جعفری تبریزی (محمد تقی)، ۱۴۷۴، ۱۷۶۶
 جعفری مرندی (حسین)، ۱۴۴۴
 جلالی (سید)، ۱۷۰۵
 جلیلی (سید)، ۱۷۰۱
 جمالی تبریزی (خانزاده)، ۱۴۱۲، ۱۵۵۵
 جمالی تبریزی (محمد)، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۵۵۵
 جمشید، ۱۲۶۶، ۱۳۶۵، ۱۵۸۷
 جنون اردبیلی، ۱۴۰۰
 جنونی اردبیلی، ۱۵۵۵
 جوادی (شفیع)، ۱۷۶۵
 جوهر تبریزی، ۱۴۰۹
 جوهری تبریزی (عبدالله)، ۱۲۸۹، ۱۵۵۵
 جوهری تبریزی (میرزا بابا)، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳
 جوهری تبریزی (میرزا مقیم)، ۱۳۶۷، ۱۴۰۴، ۱۵۵۵
 جویای تبریزی، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱
 جویی (شمس الدین محمد)، ۱۲۹۲، ۱۵۸۱
 جویی (عظاملک)، ۱۲۳۴، ۱۵۸۱
 جهانشاهی (عبدالله)، ۱۷۰۰
 جهانگیر، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰

چ

- چاکری تبریزی، ۱۳۳۱
 چاوش اکبری (زین العابدین)، ۱۶۶۶
 چپ (امیر علی)، ۱۷۰۹
 چلبی تبریزی (کمال)، ۱۳۱۵، ۱۳۴۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۵۶۶
 چلبی تبریزی (محمد حسین)، ۱۴۰۴
 چلبی تبریزی (میرزا علی)، ۱۳۱۵
 چلبی (احام الدین)، ۱۶۷۲
 چنگیز، ۱۲۳۴، ۱۵۳۴، ۱۶۲۵

خطاط تبریزی (جعفر)، ۱۳۰۲

خطیب تبریزی، ۱۵۷۸

خطیب خلخال، ۱۵۸۳

خلخال (ابویزید)، ۱۳۱۷

خلخال (باقر)، ۱۴۲۳، ۱۵۶۹

خلخال (محمد عمر)، ۱۳۳۷

خواجوی کرمانی، ۱۵۰۷، ۱۷۱۰

خواجہ نظام الملک، ۱۶۱۸، ۱۶۲۵

خوارزمشاهیان، ۱۲۳۳

خوارزمی، ۱۴۹۸

خوانساری (آقا حسین)، ۱۳۹۴

خورشید ناتوان، ۱۵۱۵

خوشنویس باشی (سید حسین)، ۱۷۲۷

خوشنویس دیلمی (مالک)، ۱۷۰۹

خوشنویس (صمد)، ۱۷۲۶

خیابانی (شیخ محمد)، ۱۶۸۶، ۱۶۹۲

خیابانی (ملا علی)، ۱۴۲۰

خیالی بخارایی، ۱۶۷۹

خیام‌پور (عبدالرسول)، ۱۴۰۴، ۱۴۱۰، ۱۶۴۸، ۱۶۴۲، ۱۶۴۹، ۱۶۶۰، ۱۶۳۲، ۱۴۳۰

۱۶۷۶، ۱۷۶۶

د

دادگران (کاظم)، ۱۶۹۸

دادمهر (کریم)، ۱۵۲۵

دارایی شیرازی (محمد)، ۱۳۴۹

داریوش، ۱۵۳۴، ۱۶۳۰

دانش تبریزی (ارفع الدوله)، ۱۵۵۸، ۱۶۰۷

دانش (محمود)، ۱۷۵۷، ۱۷۵۸

داود (ع)، ۱۲۷۲، ۱۵۲۸

دجایی (میرزا علی)، ۱۶۰۸

دجال، ۱۲۶۶، ۱۲۷۲

دده مصطفی، ۱۳۶۴

حمزه (ع)، ۱۲۶۴

حمزه میرزای صفوی، ۱۳۴۷

حمویه (صدر الدین)، ۱۵۷۹

حموی (یاقوت)، ۱۶۲۲

حنین بن اسحاق، ۱۵۸۰

حیدر میرزای صفوی، ۱۳۲۴، ۱۳۴۷

حیدری تبریزی، ۱۳۱۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۳

۱۵۵۷

حیرانی قمی، ۱۳۱۱

حیرت تبریزی، ۱۴۶۶

خ

خازن (عبدالحسین)، ۱۵۱۲

خاقان کبیر (ابوالهیچام منوچهر)، ۱۲۵۷، ۱۲۵۹

۱۲۸۵، ۱۳۶۱

خاقانی (ابوالعلاء)، ۱۲۵۷

خاقانی شروانی، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۴

۱۲۶۷، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۹، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳

۱۲۸۵، ۱۳۶۹، ۱۴۲۹، ۱۴۹۷، ۱۶۲۲، ۱۶۲۷

۱۶۷۲، ۱۶۵۳

خالد بن برمک، ۱۶۳۱

خانی ساتلو (احمد)، ۱۵۲۸

خجندی (کمال)، ۱۲۹۴، ۱۲۹۶، ۱۳۰۶، ۱۶۷۹

خدیجه (س)، ۱۲۸۵

خراسانی (هاشم)، ۱۷۶۶

خروشی تبریزی (حسن بیگ)، ۱۳۵۶، ۱۵۵۷

خزاعی (دعبل)، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴

خزعلی، ۱۲۴۵

خسروانی (ابوطاهر)، ۱۴۹۶

خسروانی (علیرضا)، ۱۵۸۹

خسرو پرویز، ۱۲۶۴، ۱۲۷۱، ۱۲۹۹، ۱۳۱۵

خسروشاهی (سید هادی)، ۱۵۹۴

خضر، ۱۲۶۰، ۱۳۱۷، ۱۳۶۳، ۱۳۸۲، ۱۵۰۹

راینو، ۱۶۹۳
 راجی، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲
 راجی تبریزی (ابوالحسن)، ۱۵۱۵
 رازی (امین)، ۱۳۳۴، ۱۳۴۱، ۱۳۵۹
 رازی (محمد بن زکریا)، ۱۶۳۴
 راشدی (سید حسام الدین)، ۱۳۷۰
 راضی تبریزی، ۱۳۳۱
 رامی تبریزی (شرف الدین)، ۱۵۸۴
 ربوفون، ۱۶۵۸
 رسام حقیقی (حسین)، ۱۷۱۹، ۱۷۳۴، ۱۷۳۶
 ۱۷۳۸، ۱۷۴۰، ۱۷۴۵
 رستم، ۱۶۷۴
 رسول اکرم (ص)، ۱۶۲۵
 رشتی (سید کاظم)، ۱۴۲۵
 رشدیه (امیرزا حسن)، ۱۲۴۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲
 ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 رشیدالدین فضل الله، ۱۲۹۳، ۱۲۹۹، ۱۵۸۲
 رضازاده (حاجی آقا)، ۱۶۹۶
 رفعت (تقی)، ۱۶۸۶
 رفعت (میرزا رضا)، ۱۶۹۰
 رفعتی تبریزی، ۱۳۴۴، ۱۳۵۳
 روحی کرمانی (احمد)، ۱۲۴۱
 رودکی سرقندی، ۱۲۴۹، ۱۴۷۰، ۱۴۹۶، ۱۶۷۰
 روشن ضمیر (مهدی)، ۱۲۲۶، ۱۶۱۲، ۱۶۴۱
 ۱۶۵۰، ۱۶۵۵، ۱۶۶۰، ۱۶۶۳، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵
 ۱۶۶۶، ۱۶۶۷، ۱۶۶۸، ۱۶۷۵، ۱۶۷۸، ۱۷۶۶
 روشن (محمد)، ۱۶۵۱
 رومانی (انیرالدین)، ۱۶۲۲
 رونی (ابوالفرح)، ۱۵۷۹
 رهی معیری، ۱۶۶۰

دراز تبریزی (حاجی باقر)، ۱۳۹۸
 دراز یزدی (غیاث)، ۱۳۴۸
 دروارتانیانس (الکساندر)، ۱۶۹۳، ۱۶۹۸، ۱۷۰۰
 دقایقی مروزی، ۱۲۳۳
 دنبلی (عبدالرزاق)، ۱۴۱۳، ۱۴۲۳، ۱۶۵۴
 دنبلی (فضلعلی بیگ)، ۱۴۲۳
 دونلی (ابوالاسود)، ۱۲۲۱
 دوافروش (علی)، ۱۶۹۷
 دوزدوزانی (جواد)، ۱۷۱۹، ۱۷۴۱
 دولت آبادی (عزیز)، ۱۲۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۴۸
 ۱۴۳۵، ۱۴۶۳، ۱۴۶۵، ۱۵۲۷، ۱۵۷۵، ۱۵۹۱
 ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۷۶۶
 دولت آبادی (یحیی)، ۱۶۰۷
 دوما (الکساندر)، ۱۲۴۱
 دهخدا (علی اکبر)، ۱۲۴۳، ۱۳۲۴، ۱۳۷۷
 ۱۴۳۰، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۵۹۰
 دهلوی (امیر خسرو)، ۱۵۰۶، ۱۷۱۰
 دهلوی (حسن)، ۱۳۳۹
 دیلمیان، ۱۴۹۷
 دهیم (محمد)، ۱۲۲۵، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۵
 ۱۲۹۹، ۱۳۰۲، ۱۳۸۳، ۱۳۹۳، ۱۴۱۳، ۱۴۲۶
 ۱۴۳۵، ۱۴۶۵، ۱۵۴۸، ۱۵۷۵، ۱۶۱۲، ۱۶۷۹
 ۱۶۸۰، ۱۷۶۵

ذ

ذاکر (قاسم بیگ)، ۱۵۱۵
 ذاکر مراغه‌ای، ۱۵۱۵
 ذوالقرنین، ۱۲۷۲
 ذهبی (قطب الدین محمد)، ۱۴۶۲

ر

رابعه، ۱۴۵۲

ز

زرکوب. ۱۶۷۲
 زرکوب تبریزی (ابوبکر). ۱۲۹۰
 زرگر تبریزی. ۱۴۰۴، ۱۳۶۷
 زریاب خویی (عباس). ۱۶۶۱
 زلیخا. ۱۶۴۲، ۱۴۲۳، ۱۳۴۵
 زمخشری (جارالله). ۱۲۲۲، ۱۴۴۷، ۱۵۸۱
 ۱۵۸۹
 زندیان. ۱۷۱۵
 زندیه. ۱۲۳۸
 زنوزی (ملّا محمد حسن). ۱۲۵۰، ۱۴۰۹
 ۱۴۲۲، ۱۵۶۶، ۱۷۶۶
 س
 —————
 ساسانیان. ۱۲۳۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۵، ۱۶۲۲
 ۱۶۲۷، ۱۶۲۶
 ساکت تبریزی. ۱۳۷۴، ۱۵۵۹
 سالار ظفر. ۱۶۸۷
 سالک قزوینی. ۱۴۰۱
 سالک یزدی. ۱۴۰۱
 سام. ۱۲۳۱
 سامانیان. ۱۲۳۱، ۱۴۹۶
 سامری. ۱۲۷۸، ۱۲۸۳
 سامری تبریزی. ۱۴۰۱
 سام میرزا. ۱۳۰۷، ۱۳۱۲، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۷۱۷
 سامی (شمس الدین). ۱۴۰۲، ۱۳۴۹
 ساوجی تبریزی (منصور). ۱۳۱۶
 ساوجی (سلمان). ۱۳۰۶، ۱۵۰۶، ۱۵۸۴، ۱۵۸۷
 سبزواری (حمید). ۱۴۷۶، ۱۴۸۷، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱
 ستار تبریزی (محمد صالح). ۱۳۶۳
 سجادی (ضیاء الدین). ۱۳۰۲، ۱۳۴۰

سراج (علی اکبر). ۱۶۹۲

سرخسی (احمد بن سهل). ۱۲۳۱

سرمد. ۱۴۸۵

سروش. ۱۵۰۷

سروش (حسین). ۱۷۰۴

سعد سلمان (مسمود). ۱۶۷۴، ۱۲۵۸

سعدی شیرازی. ۱۲۳۴، ۱۲۹۱، ۱۲۹۹، ۱۳۳۲

۱۳۸۲، ۱۴۳۶، ۱۴۵۳، ۱۴۸۳، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱

۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۱۱، ۱۵۳۰، ۱۵۸۸، ۱۶۱۸

۱۶۲۴، ۱۶۲۸، ۱۶۳۱، ۱۶۳۸، ۱۶۵۷، ۱۷۱۰

۱۷۵۷

شغدی (ابو حفص). ۱۲۳۱

سقط قزوینی. ۱۶۲۲

سقراط. ۱۴۵۰

سلجوقیان. ۱۲۳۳، ۱۲۸۵، ۱۴۹۶

سلطان آبادی فرشی (احمد). ۱۵۳۶

سلطان القزایی (جعفر). ۱۳۲۶، ۱۳۲۸، ۱۶۵۵

۱۶۵۶، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۷۶

سلطان القزایی (علی). ۱۶۵۵

سلطان اویس. ۱۲۹۷، ۱۵۸۴

سلطان حسین صفوی. ۱۲۴۶، ۱۴۰۴، ۱۴۰۷

۱۷۱۵

سلطان سلیم. ۱۳۱۰

سلطان سلیمان بن محمد. ۱۷۰۹

سلطان سنجر. ۱۲۶۰، ۱۲۷۴، ۱۶۲۸

سلطان محمد خدابنده. ۱۳۲۴، ۱۳۴۷

سلطان محمود غزنوی. ۱۶۷۴

سلطان مراد عثمانی. ۱۳۴۸، ۱۶۲۶

سلطان یعقوب آق قویونلو. ۱۳۰۷

سلفی (ابوطاهر). ۱۵۷۷

سلماسی (سعید). ۱۶۹۷

سلمان فارسی. ۱۲۶۴

سلوکوس اول. ۱۶۲۶

شاه صفی صفوی، ۱۳۸۶
 شاه طهماسب صفوی، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳،
 ۱۳۱۵، ۱۳۲۰، ۱۳۲۴، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۹،
 ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۵۵۷، ۱۷۱۷
 شاه عباس دوم صفوی، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹،
 ۱۳۷۱، ۱۳۷۲
 شاه عباس صفوی، ۱۳۲۴، ۱۳۴۴، ۱۳۴۶،
 ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۲، ۱۳۵۶، ۱۳۶۲،
 ۱۳۶۴، ۱۳۷۹، ۱۳۸۶، ۱۴۰۴، ۱۷۱۱، ۱۷۱۴،
 ۱۷۱۷
 شاه منصور آل مظفر، ۱۵۸۴
 شایان (امیر نظام)، ۱۷۲۰، ۱۷۵۷
 شبستری (سید محمد)، ۱۶۹۰، ۱۶۹۶، ۱۶۹۹
 شبستری (شیخ محمود)، ۱۳۱۰، ۱۴۶۲، ۱۵۷۰
 شرف الدین هارون، ۱۲۹۳
 شروانی (ابوطالب)، ۱۶۸۶
 شروانی (رشید الدین)، ۱۲۶۰
 شریعت‌زاده تبریزی (علی)، ۱۶۹۸
 شریعتی (علی)، ۱۲۴۵
 شریف ازمو، ۱۵۷۹
 شریف رضی، ۱۴۹۷
 شریف‌زاده (سید حسن)، ۱۶۹۷
 شعاری (عبد الوهاب)، ۱۷۲۶، ۱۷۵۷، ۱۷۵۸
 شغاد، ۱۶۷۴
 شکسپیر، ۱۵۹۱
 شکوهی مراغه‌ای (مهدی)، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲،
 ۱۵۶۱
 شکوهی همدانی، ۱۷۱۱
 شکیبی تبریزی (مقصود)، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۵۶۱
 شمس (ابراهیم)، ۱۶۹۴
 شمس تبریزی، ۱۶۶۴، ۱۶۷۲
 شوری بخشایشی (عبدالحسین)، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵،
 ۱۴۴۶، ۱۴۳۶

سلیمان خان عثمانی، ۱۳۱۲
 سلیمان (ع)، ۱۲۶۶، ۱۲۷۲، ۱۵۳۴، ۱۵۴۴
 سلیمی، ۱۶۱۷، ۱۶۲۱
 سلیمی (علی)، ۱۷۴۲
 سلیمی (مشر)، ۱۳۱۶
 سمرقندی (ابوالقاسم بن محمد)، ۱۲۳۲
 سمیرامیس، ۱۶۳۰
 سنایی غزنوی، ۱۲۳۳، ۱۳۰۱، ۱۳۹۶، ۱۵۰۰،
 ۱۵۰۴، ۱۵۰۱
 سهرابی صدیق (محمد)، ۱۵۳۴
 سهوی تبریزی (حسین)، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۵۳،
 ۱۵۶۰
 سیاوش، ۱۶۷۴
 سید رضی، ۱۲۲۷
 سیستان، ۱۳۲۱، ۱۶۲۸
 سیدی (شیخ اسماعیل)، ۱۳۰۱
 سیمگر (نجم الدین احمد)، ۱۲۷۴

ش

شاپور اول، ۱۶۲۲، ۱۶۲۴، ۱۶۲۷
 شازده افسر، ۱۴۸۴
 شاطریان (محمود)، ۱۷۴۲
 شاملو (قلی بیگ)، ۱۳۶۹
 شاناق، ۱۲۳۰
 شاه اسماعیل ثانی، ۱۳۲۱
 شاه اسماعیل صفوی، ۱۲۴۶، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲،
 ۱۳۱۳، ۱۳۱۵، ۱۳۲۱، ۱۶۲۶، ۱۶۳۱، ۱۷۱۱،
 ۱۷۱۷
 شاهرخ بن تیمور، ۱۲۳۴
 شاهرخ (پسر تیمور)، ۱۳۰۲
 شاهرخس (محمود)، ۱۴۷۶، ۱۴۸۲، ۱۴۸۵،
 ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۹۲
 شاه سلیمان صفوی، ۱۳۳۷

صاحب (احمد)، ۱۶۸۷
 صاحب بن عبّاد، ۱۴۹۷
 صاحبی نخجوانی، ۱۵۸۰
 صادقی افشار، ۱۳۳۰، ۱۳۳۲، ۱۶۴۳
 صادقی کتابدار، ۱۳۴۶
 صاعدی شیرازی (احمد)، ۱۳۷۶
 صایی تبریزی، ۱۳۳۱
 صبا (محمودخان)، ۱۵۰۷
 صبح خیز، ۱۲۲۷
 صحاف زاده (رضا)، ۱۵۹۸، ۱۶۰۳
 صدایی، ۱۶۵۷، ۱۶۷۶
 صدر (سید حسن)، ۱۷۶۵
 صدر هاشمی (محمد)، ۱۶۸۵، ۱۶۸۷، ۱۶۹۳
 صراف تبریزی (رضا)، ۱۵۱۲، ۱۵۱۵
 صراف (جواد)، ۱۶۰۸
 صراف (سید مرتضی)، ۱۴۶۵
 صفا (ذبیح الله)، ۱۲۲۶، ۱۲۳۰، ۱۲۴۴، ۱۲۸۶
 صفّاری (عمرو بن لیث)، ۱۲۳۱
 صفای اصفهانی، ۱۶۵۸
 صفایی تبریزی، ۱۳۴۹
 صفراوف (علیقلی)، ۱۶۸۷، ۱۶۸۴، ۱۶۹۰
 ۱۶۹۶
 صفوت (محمد علی)، ۱۴۳۰، ۱۴۳۸، ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹، ۱۶۰۳، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 صفویان، ۱۲۳۴، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۴۴
 ۱۳۱۲، ۱۳۲۹، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۵۵، ۱۳۶۴
 ۱۴۰۴، ۱۵۱۴، ۱۶۲۶، ۱۶۸۰، ۱۷۱۱، ۱۷۱۵
 ۱۷۱۶
 صفی علیشاه، ۱۶۵۸
 صنیع الدوله (محمد حسن)، ۱۲۴۹
 صورتگر (الطفعلی)، ۱۴۵۲

شوشتری (ابوالعلاء)، ۱۲۳۱
 شوشتری (قاضی نورالله)، ۱۲۴۷
 شوقی تبریزی، ۱۴۱۴
 شهبازی (ایوب)، ۱۵۳۷
 شهرزوری شافعی (کمال الدین محمد)، ۱۶۵۴
 شهریار (سید محمد حسین)، ۱۲۲۶، ۱۴۷۰
 ۱۴۷۲، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۹، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲
 ۱۴۹۵، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶، ۱۵۴۱، ۱۵۴۴، ۱۶۴۱، ۱۶۶۴، ۱۶۶۶
 ۱۶۶۷، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۲، ۱۶۷۳
 ۱۶۷۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۷، ۱۷۶۵
 شهودی (اروجعلی)، ۱۵۴۲
 شهباز، ۱۴۷۹
 شبانی (ابونصر)، ۱۵۰۷
 شیخ الاسلام زاده (فضل الله)، ۱۶۹۱
 شیخ بهایی، ۱۶۵۶، ۱۶۵۸، ۱۷۶۵
 شیدا (یحیی)، ۱۲۳۶، ۱۵۱۸، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶
 شیرازی (دولت شاه)، ۱۳۰۰
 شیرازی (غیاث الدین علی)، ۱۳۲۰
 شیرازی (قطب الدین)، ۱۲۳۴، ۱۲۹۱، ۱۵۸۴
 شیرازی (میرزا جهانگیر)، ۱۲۴۳
 شیروانی (سید عظیم)، ۱۵۱۵
 شیلر، ۱۴۴۸، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱

ص

صائب تبریزی، ۱۲۳۱، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۹
 ۱۳۸۲، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۹۵، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳
 ۱۴۱۱، ۱۵۰۷، ۱۶۳۵، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۷۲
 صابر (علی اکبر)، ۱۵۱۵
 صابری (محمد)، ۱۷۰۴

ظ

ظلی، ۱۴۹۲

ظهير الدين (محمد)، ۱۳۳۶

ظهري سمرقندی، ۱۲۳۳

ع

عابد تبریزی (محمد)، ۱۵۱۵، ۱۵۲۲، ۱۵۲۴، ۱۵۲۸

عارف قزوینی، ۱۴۸۳، ۱۶۳۶

عاصم عتایی (سید احمد)، ۱۳۷۶

عالیپور رجبی (مسعود)، ۱۲۲۶، ۱۵۲۹، ۱۵۳۲، ۱۵۳۴

عالمگیر شاه، ۱۴۰۴

عالی مزرعه (سهیلا)، ۱۵۴۵

عاملی (شیخ محمد)، ۱۳۷۵

عباس زاده بی شک (مریم)، ۱۷۴۸

عباس میرزا، ۱۴۱۹، ۱۵۸۹

عباسیان، ۱۲۲۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۵، ۱۴۹۶، ۱۵۸۲، ۱۶۲۲، ۱۶۲۵، ۱۶۳۱

عباسی (رضا)، ۱۷۱۷

عباسی (علیرضا)، ۱۳۸۶، ۱۵۶۵، ۱۷۱۱

عباسی (محمد)، ۱۳۷۷

عبدالملک، ۱۵۸۲

عبدالمنازاده (محمد علی)، ۱۶۹۶

عبدۃ بن الطیب، ۱۶۵۱

عبیدی تبریزی (شمس الدین)، ۱۵۸۰

عتیقی تبریزی، ۱۵۸۲

عثمانیان، ۱۲۳۶، ۱۳۴۸، ۱۳۷۷، ۱۴۲۷، ۱۴۹۹، ۱۵۹۵، ۱۶۲۶، ۱۶۶۲، ۱۶۸۸

عدالت (حسین)، ۱۶۱۴

عدالت (سید حسین)، ۱۶۹۷

صیرفی (حبیب الله)، ۱۷۴۲

صیرفی (عبدالله)، ۱۷۰۹، ۱۷۱۱

ض

ضحاک، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۳۶۵، ۱۷۱۵

ضرابی (حسین)، ۱۳۷۴

ضیاء العلماء (ابوالقاسم)، ۱۶۸۹

ط

طالب آملی، ۱۵۰۷

طالبوف (عبدالرحیم)، ۱۲۴۱، ۱۴۶۵، ۱۵۶۳، ۱۵۹۰، ۱۶۰۱، ۱۶۹۶

طالع (عبدالمعلی)، ۱۴۰۲

طاهر خوشنویس، ۱۷۱۹، ۱۷۲۳، ۱۷۳۰

طاهر (فرزند پیامبر)، ۱۲۸۵

طاهر مقدس (سیما)، ۱۷۵۴

طباطبایی (سید جمال)، ۱۶۸۰

طباطبایی (سید ضیاء الدین)، ۱۶۸۵

طباطبایی (سید محمد حسین)، ۱۲۴۴، ۱۶۴۹

طباطبایی مجد (غلامرضا)، ۱۶۴۸

طباطبایی مجد (غلامرضا)، ۱۶۸۴

طبری (احمد بن محمد)، ۱۲۳۱

طیسی (حسنعلی)، ۱۳۲۲

طیسی (فخر الدین)، ۱۳۲۲

طیب زاده (میرزا حسین)، ۱۶۰۷، ۱۶۱۴

طیب (میرزا فضل الله)، ۱۴۲۳

طوسی (خواجہ نصیر الدین)، ۱۲۳۴، ۱۲۹۱

طوطی اهری، ۱۴۴۱، ۱۵۶۳

طوقانی خلخالی (قباد)، ۱۴۳۳

طوفی تبریزی، ۱۳۴۴، ۱۳۴۸

طیب (فرزند پیامبر)، ۱۲۸۵

۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۵، ۱۳۱۷،

۱۶۲۲، ۱۶۳۶

عیشی اردبیلی، ۱۳۵۷، ۱۵۶۶

عین الدوله، ۱۶۰۵

غ

غالب دهلوی، ۱۳۷۷

غزالی (احمد)، ۱۲۳۳

غزالی (محمد)، ۱۲۳۳

غزّان، ۱۲۶۰

غزنویان، ۱۲۳۳، ۱۲۳۸، ۱۴۹۶

غفارزاده (عبدالله)، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷

غنی زاده (سید علی اکبر)، ۱۶۹۰، ۱۶۹۱

غنی زاده (محمود)، ۱۶۹۶، ۱۷۰۰

غنی کشمیری، ۱۴۰۱

ف

فارابی (ظهير الدين)، ۱۴۹۸، ۱۵۰۶، ۱۶۲۷

فاضلی بخشایشی (محمد)، ۱۴۴۰، ۱۴۴۲

۱۴۴۳

فاضلی (حسین)، ۱۴۴۰، ۱۴۴۳

فاضلی (علی)، ۱۴۴۳

فاطمه زهرا (س)، ۱۴۷۲، ۱۵۳۶، ۱۶۴۴

فتحعلی شاه قاجار، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۶۶

۱۷۱۸

فتوحی، ۱۴۹۷

فرامرزی، ۱۲۳۲

فراهانی (آقا محمد)، ۱۳۲۰

فراهانی (عیسی)، ۱۷۲۸

فراهانی (میرزا صادق)، ۱۲۴۲، ۱۴۲۹، ۱۵۰۷

۱۶۸۸

فرجی (حسن بابا)، ۱۳۲۶

فرخ خراسانی، ۱۴۷۸

عدل (مسمود)، ۱۷۰۰

عراقی (فخر الدین)، ۱۳۰۱، ۱۴۴۶

عربی (محمی الدین)، ۱۳۰۰

عرفی تبریزی، ۱۳۵۱، ۱۵۶۵

عروسی (ابویوسف)، ۱۲۳۱

عسکراوا، ۱۵۸۶

عشقی، ۱۴۸۳

عصار (عماد)، ۱۴۸۰

عضدالدوله دیلمی، ۱۴۹۷

عطّار نیشابوری، ۱۳۰۱، ۱۴۹۱، ۱۵۰۰، ۱۵۰۵

عطایی (رسول)، ۱۶۹۲

عقیه بن نافع، ۱۳۷۵

عقیقی بخشایشی (حبیه)، ۱۲۲۷

عقیقی بخشایشی (عبدالرحیم)، ۱۲۰۲، ۱۵۳۲

۱۷۶۲

عقیقی بخشایشی (عذرا)، ۱۷۴۲، ۱۷۴۶، ۱۷۶۶

علامی (ابوالفضل)، ۱۳۴۶، ۱۳۵۹، ۱۷۶۵

علی بیگ (علاء الدین)، ۱۳۲۷

علیزاده ارسى (جمیله)، ۱۷۴۷

علی زاده (محمد)، ۱۷۰۰

علیزاده (محمد حسین)، ۱۵۲۷

علی (ع)، ۱۲۲۲، ۱۳۲۸، ۱۳۳۸، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷

۱۴۲۶، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۷، ۱۴۷۲، ۱۴۸۷

۱۴۸۸، ۱۴۹۴، ۱۵۰۳، ۱۵۰۶، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷

۱۵۱۸، ۱۵۳۰، ۱۵۳۷، ۱۵۴۳، ۱۵۸۷، ۱۶۷۲

۱۷۱۰، ۱۷۲۷، ۱۷۳۰

عمر بن عبدالعزیز، ۱۵۸۲

عنترة بن شداد، ۱۶۲۷

عنصری بلخی، ۱۲۴۹، ۱۴۹۷، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶

عنقی (محمد حسین)، ۱۷۲۲

عنوان تبریزی (محمدرضا)، ۱۳۷۳، ۱۵۶۶

عوفی (نورالدین محمد)، ۱۲۳۳، ۱۲۶۰

عیسی (ع)، ۱۲۶۷، ۱۲۶۹، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳

قاجاریان. ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۴۳۳، ۱۵۹۰.
 ۱۶۴۵، ۱۷۱۵، ۱۷۱۸، ۱۷۲۱
 قارون. ۱۲۵۵، ۱۲۵۷، ۱۳۰۴
 قاسم (فرزند پیامبر). ۱۲۸۵
 قاضی تنوخ. ۱۶۲۲
 قاضی طباطبائی (سید حسن). ۱۵۸۱، ۱۵۸۲.
 ۱۶۳۵، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۳، ۱۶۵۴.
 ۱۶۵۵، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۷۲، ۱۶۷۶
 قاضی طباطبائی (سید محمد علی). ۱۶۴۹
 قاضی وراوی (عبداللطیف). ۱۲۹۰
 قانونی (قاسم). ۱۳۲۲
 قبول (عبدالعزیز). ۱۴۰۲
 قدسی خراسانی. ۱۴۷۶، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۹۰.
 ۱۴۹۲
 قراجه‌داغی (اسماعیل بیگ). ۱۳۹۹
 قراجه‌داغی (زین العابدین). ۱۷۰۹
 قراجه‌داغی (علی اکبر). ۱۴۲۲
 قرا قویونلو. ۱۶۲۶
 قرشی (سید اکرم). ۱۷۰۵
 قراطجی (جازم). ۱۵۸۲
 قریب (شمس العماد). ۱۴۸۲
 قریش. ۱۲۸۵
 قریشی خانم تبریزی. ۱۳۵۴
 قزل ارسلان. ۱۴۹۸
 قزوینی (قاضی جهان). ۱۳۱۱
 قزوینی (محمد). ۱۴۴۹، ۱۴۵۳، ۱۶۵۱.
 قزوینی (یحیی). ۱۳۱۴
 قطب‌شاه (عبدالله). ۱۳۷۵
 قطران تبریزی. ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۵۶۸، ۱۶۷۹
 قفقازی (جعفر). ۱۵۸۸
 قلی‌زاده علیاری. ۱۵۱۵
 نمری (محمد تقی). ۱۵۱۵
 نعی (عباس). ۱۷۳۰

فرخی. ۱۲۴۹، ۱۲۸۳، ۱۴۹۷، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶
 فردوسی (ابوالقاسم). ۱۲۳۱، ۱۳۰۲، ۱۴۱۳.
 ۱۴۹۱، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۸۸، ۱۶۲۴، ۱۶۷۲.
 ۱۶۷۳، ۱۷۱۰
 فرزبود (محمد علی). ۱۷۱۹، ۱۷۳۷، ۱۷۴۵.
 ۱۷۴۸، ۱۷۵۴
 فرزدق. ۱۲۲۲، ۱۲۲۳
 فروزانفر (بدیع الزمان). ۱۲۵۰، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹.
 ۱۲۶۲، ۱۲۸۶، ۱۷۶۶
 فروغی اصفهانی (محمد حسن). ۱۲۴۲
 فروغی (محمد علی). ۱۵۹۰
 فروغی (میرزا محمد حسین). ۱۲۴۲
 فرهاد میرزا. ۱۶۳۱
 فریدون. ۱۲۷۶، ۱۲۸۰
 فرید (یدالله). ۱۶۶۷
 فریدی (رحیم). ۱۲۲۶، ۱۷۰۵
 فسونی تبریزی (محمود بیگ). ۱۳۵۹، ۱۵۶۷
 فصیح الزمان رضوانی. ۱۴۸۴
 فضایی (حبیب الله). ۱۷۱۸
 فضولی (محمد). ۱۵۱۴
 فکرت (توفیق). ۱۵۹۰
 فلسفی (محمد تقی). ۱۲۴۵، ۱۶۴۶
 فلسفی (نصرت‌الله). ۱۳۴۹
 فلکی شروانی (نجم الدین). ۱۲۵۷، ۱۲۵۸.
 ۱۲۵۹
 فیض کاشانی. ۱۳۹۶
 فیلسوف الدوله (عبدالحسین). ۱۶۱۶
 فیوضات (ابوالقاسم). ۱۶۹۲

ق

قائم مقام فراهانی. ۱۴۲۱، ۱۷۲۸
 قاننی. ۱۴۲۰، ۱۴۳۰
 قاجار (عبدالحسین میرزا). ۱۲۴۲

کریم خان زند، ۱۴۰۹، ۱۴۱۸، ۱۴۲۳

کسائی مروزی، ۱۴۹۶

کسروی (احمد)، ۱۶۹۷

کسری، ۱۲۶۴، ۱۲۹۹، ۱۶۲۲

کفیل افشاری (هادی)، ۱۷۵۱

کلدانیان، ۱۶۲۹

کلیم کاشانی، ۱۵۰۷، ۱۶۳۹

کمال اسماعیل، ۱۵۰۶

کمال الملک، ۱۵۰۵، ۱۶۵۶

کمال (حسین)، ۱۶۹۲

کمال (نامق)، ۱۵۹۰

کوروش، ۱۵۳۴، ۱۶۲۰، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰

کهنمویی (سید حسین)، ۱۵۱۵

کیخسرو، ۱۳۶۵

کیقباد، ۱۲۳۱

کیقباد (ابراهیم)، ۱۳۰۷

ک

گرامی تبریزی، ۱۳۴۴، ۱۳۵۳، ۱۳۸۳، ۱۵۶۸

گرشاسب، ۱۲۳۱

گروسی (امیر نظام)، ۱۶۸۷، ۱۷۲۳، ۱۷۲۸

گلچین معانی (احمد)، ۱۲۴۶، ۱۲۴۶، ۱۲۴۸

۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۴۵، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹

۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶

۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۷، ۱۳۶۹

۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۹، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۴۱۱

۱۷۶۵، ۱۷۶۶

گلشن کردستانی، ۱۴۷۰، ۱۴۷۶، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹

۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۹

گنجوی (ابوالعلاء)، ۱۲۵۷، ۱۲۵۹

گوتنبرگ، ۱۴۵۶

گوته، ۱۵۹۱

گورکانیان، ۱۲۳۳

قندهاری (میر جتونی)، ۱۳۲۸

قوام الدوله، ۱۴۲۱

قهاری (سجاد)، ۱۵۴۲

قهقهه (قلعه)، ۱۳۱۳، ۱۳۲۰، ۱۳۲۴

قیامی (زین العابدین)، ۱۶۸۷

قیس بن عاصم سنقری، ۱۶۵۱

قیمتی آبریزی (یوسف)، ۱۵۴۰

ک

کاتب چلبی، ۱۲۹۸

کارنگ (عبدالعلی)، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۸۰

۱۷۶۵

کاشانی (افضل الدین)، ۱۲۳۴

کاشانی (تقی)، ۱۲۵۷، ۱۳۲۵، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱

۱۳۴۸، ۱۳۵۳

کاشانی (سیده)، ۱۴۷۶، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۶

کاشانی (سید جلال الدین)، ۱۲۴۲

کاشانی (شیخ مهدی)، ۱۶۰۷

کاظم زاده، ۱۶۹۰

کاظمی افشار، ۱۷۰۵

کافی الدین عمر، ۱۲۵۹

کامل خلخالی (ملک سعید)، ۱۳۳۸

کانونوف، ۱۵۸۶

کاوه (علی اکبر)، ۱۷۳۴

کاوه آهنگر، ۱۲۷۵

کججی (امیر زکریا)، ۱۳۲۰

کججی تبریزی (امیر)، ۱۳۲۰

کججی تبریزی (جلال)، ۱۳۱۱، ۱۵۶۸

کججی (شیخ محمد)، ۱۳۲۰

کربلایی تبریزی (حافظ حسین)، ۱۲۹۴، ۱۳۰۰

۱۳۰۲، ۱۳۲۶، ۱۶۵۵، ۱۶۵۹، ۱۷۶۶

کرمانی (آقاخان)، ۱۲۴۱

کرمانی (ناظم الاسلام)، ۱۲۴۱

ل

گورکی (ماکسیم)، ۱۵۹۱
 گیلانی (اسماعیل)، ۱۳۳۹
 مجتهدی (عبدالله)، ۱۶۴۸، ۱۶۷۶
 مجتهدی (مصطفی)، ۱۶۱۷
 مجتهدی (مهدی)، ۱۴۳۸، ۱۴۴۸، ۱۵۱۴
 ۱۶۱۷، ۱۶۳۲، ۱۶۳۴، ۱۶۵۵، ۱۷۶۶
 مجدالسلطنه افشار، ۱۶۸۵
 مجذوب (محمد)، ۱۳۹۴
 مجنون، ۱۲۸۸، ۱۳۲۳، ۱۳۸۲، ۱۴۰۰، ۱۴۰۶
 ۱۴۳۳، ۱۴۵۵، ۱۶۱۱، ۱۶۳۱
 محتشم کاشانی، ۱۴۱۹
 محبوب (محمد جعفر)، ۱۶۵۲
 محمد بن حسام، ۱۵۰۷
 محمد زمان، ۱۷۱۷
 محمد شاه قاجار، ۱۴۱۴، ۱۵۱۳، ۱۷۱۸
 محمد علی شاه قاجار، ۱۴۳۹، ۱۶۸۷
 محمدی (یونس)، ۱۵۳۸
 محمود افغان، ۱۷۱۵
 مخبر السلطنه، ۱۶۰۷
 مخبر السلطنه هدایت، ۱۶۸۹
 مدرس تبریزی (محمد علی)، ۱۲۵۸، ۱۴۰۲
 ۱۴۰۴، ۱۴۳۰، ۱۴۳۲، ۱۵۷۰، ۱۷۶۶
 مدرس (علی اصغر)، ۱۶۷۵
 مدرس (محمد حسین)، ۱۷۲۳، ۱۷۲۷، ۱۷۲۸
 مرادی، ۱۴۹۶
 مراغه‌ای (ابوالقاسم)، ۱۶۸۶
 مراغه‌ای (ابوعلی)، ۱۴۲۳
 مراغه‌ای (زکی)، ۱۵۷۹
 مراغه‌ای (زین العابدین)، ۱۶۸۸
 مراغه‌ای (عبدالقادر)، ۱۵۸۲، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶
 مراغه‌ای (عماد)، ۱۵۱۵
 مراغی (سید عبدالفتاح)، ۱۵۱۵
 مراغی (ملا حسین)، ۱۵۱۵
 مرتضوی (منوچهر)، ۱۲۹۹، ۱۵۷۰، ۱۶۴۸
 ۱۶۶۷، ۱۶۶۸، ۱۶۷۵، ۱۶۷۷، ۱۶۷۸

م

لاله‌ای (مجتبی)، ۱۳۲۶
 لامارتین، ۱۶۷۶
 لاهیجی (عبدالرزاق)، ۱۴۶۲
 لیبی، ۱۴۹۶
 لرمان تف، ۱۴۸۵
 لطفی تبریزی، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲
 لعلی ایروانی، ۱۴۳۱، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۴۴
 ۱۵۱۳، ۱۵۶۹
 لقمان الملک (زین العابدین)، ۱۶۳۳
 لقمان الممالک، ۱۶۰۷
 لکزی (علیقلی خان)، ۱۳۹۶
 لکستانی (یوسف)، ۱۴۶۴
 لهراسب، ۱۲۳۱
 لیلی، ۱۲۸۸، ۱۳۸۲، ۱۴۰۶، ۱۴۳۳، ۱۴۵۵
 ۱۵۳۷، ۱۶۵۲، ۱۶۷۰
 ماروت، ۱۶۲۱، ۱۶۳۰
 مازندرانی (محمد صالح)، ۱۳۷۰
 ماستری (شرف الدین محمد)، ۱۵۸۴
 ماسه (هانری)، ۱۶۵۸
 ماکویی (میرمهدی)، ۱۶۹۹
 مأجوج، ۱۲۷۲
 مترجم الدوله تفرشی، ۱۶۰۷
 مترجم السلطنه، ۱۴۷۶
 مجتهد (جواد)، ۱۴۳۷، ۱۶۵۶
 مجتهد (حسن)، ۱۴۷۷
 مجتهدزاده مشتری، ۱۴۶۷، ۱۴۶۹
 مجتهد (مهدی)، ۱۴۳۸

مرعی (امیر)، ۱۵۰۵
 معلوم تبریزی (محمد حسین)، ۱۲۷۰، ۱۵۷۱
 معین (محمد)، ۱۳۷۷
 مغربی تبریزی (ملاً محمد شمس)، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۵۷۱، ۱۶۵۸
 مغول، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۶، ۱۲۹۹، ۱۵۸۸، ۱۶۲۶
 مفتاح الملک، ۱۶۰۷
 مفخم الملک، ۱۶۰۱
 مقدس اردبیلی، ۱۷۶۰
 مقدسی بخشایشی (موسی)، ۱۵۴۳
 مقیمی (حسن بیگ)، ۱۳۴۸
 ملاباشی (ملا باقر)، ۱۷۲۷
 ملآزاده (حمید)، ۱۷۰۴
 ملطوی (محمد بن غازی)، ۱۲۳۳
 ملک المتکلمین (نصرت الله)، ۱۶۱۳، ۱۶۴۵
 ملککشاہ سلجوقی، ۱۶۲۵
 ملک فیصل اول، ۱۶۲۶
 ملکم خان، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲
 ملکوتی (مسلم)، ۱۴۷۴
 ملماسی (محمود)، ۱۶۶۷
 منزوی اردبیلی، ۱۵۱۵
 منشی (نصرت الله)، ۱۲۳۳
 منصور، ۱۷۱۹
 منصور دوانیقی، ۱۶۲۴، ۱۶۲۷، ۱۶۳۱
 منوچهری دامغانی، ۱۲۳۴، ۱۴۲۹، ۱۵۰۶، ۱۶۲۸
 موریه، ۱۲۴۱
 موسوی خمینی (روح الله)، ۱۴۷۶، ۱۵۰۹
 موسوی مراغی (مجید)، ۱۷۲۴
 موسوی (ع)، ۱۲۵۷، ۱۲۶۰، ۱۲۷۸، ۱۲۸۳، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۴۱۷، ۱۴۲۶، ۱۴۳۷، ۱۶۲۳
 موقر (مجید)، ۱۲۴۳

مرحب، ۱۴۶۹
 مرعشی نجفی (سید شهاب الدین)، ۱۶۳۲، ۱۶۵۵
 مرندی (میرزا آقا)، ۱۷۰۰
 مروان حکم، ۱۵۸۲
 مروان حمار، ۱۵۸۲
 مریم (س)، ۱۲۷۷، ۱۲۷۹، ۱۲۸۲
 مزدک، ۱۶۲۲
 مساوات (سید محمد رضا)، ۱۲۴۳، ۱۷۰۰
 مستصمی (یاقوت)، ۱۷۰۹
 مستنصر بالله، ۱۶۱۸
 متوفی (ابراهیم)، ۱۵۸۹
 مشار (خانیا)، ۱۳۷۷، ۱۴۰۴، ۱۴۳۰، ۱۴۳۲
 مشفق کاشانی، ۱۴۷۶، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰
 ۱۴۸۴، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۹، ۱۴۹۱، ۱۴۹۳
 مشکان (ابونصر)، ۱۲۳۳، ۱۴۹۷
 مشکور (محمد جواد)، ۱۲۹۴، ۱۲۹۸، ۱۷۶۵
 مشهدی (سلطان علی)، ۱۷۱۰
 مشهدی (سید احمد)، ۱۷۱۳
 مشیر الملک، ۱۶۰۴
 مصعبی، ۱۴۹۶
 مصور السلطان، ۱۶۹۱
 مطبوعه جی (سید الله)، ۱۷۵۷
 مطهری (مرتضی)، ۱۲۴۴، ۱۳۰۰، ۱۳۰۲، ۱۷۶۵
 مظفر الدین شاه قاجار، ۱۴۳۷، ۱۵۸۸، ۱۶۹۱، ۱۷۲۸
 مظفر الملک، ۱۶۰۲
 مظفر (عباسعلی)، ۱۵۱۳
 معاذ بن جبل، ۱۳۰۶
 معاذی تبریزی، ۱۲۹۵، ۱۳۰۶، ۱۵۷۱
 معاون السلطان، ۱۶۹۲
 معاویه، ۱۲۲۱، ۱۴۵۲، ۱۵۸۲
 معزی، ۱۶۲۸

ناظم زاده کرمانی، ۱۶۰۴
 ناهیدی (عبدالحسین)، ۱۶۸۹، ۱۶۹۱
 نیانی (ابوالقاسم)، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷
 نجاشی تبریزی (اسماعیل)، ۱۴۲۶، ۱۵۷۳
 نخجوانی (جلیل)، ۱۷۰۰
 نخجوانی (حسین)، ۱۳۰۷، ۱۴۱۶، ۱۶۴۸، ۱۶۸۱
 نخجوانی (محمد)، ۱۲۰۷، ۱۵۱۵، ۱۶۸۱
 نریان، ۱۲۳۱
 نصرآبادی، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۶، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۸، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸، ۱۴۰۵، ۱۴۰۷
 نصرالسلطنه امیر اکرم، ۱۶۰۸
 نصرت السلطنه، ۱۶۱۳
 نصره الدوله، ۱۴۲۱
 نصیرای همدانی، ۱۳۹۳
 نطاق (باقر)، ۱۶۹۷، ۱۶۹۹
 نظامی تبریزی، ۱۵۷۴
 نظامی عروضی، ۱۴۵۴
 نظامی گنجوی، ۱۲۱۹، ۱۲۲۳، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۳۶۲، ۱۴۲۳، ۱۴۸۳، ۱۴۹۱، ۱۵۰۶، ۱۵۷۴
 ۱۶۶۶، ۱۶۶۷، ۱۷۱۰
 نظمی افشار (امیر)، ۱۶۹۴
 نظمی تبریزی (علی)، ۱۵۱۹
 نفیسی (سعيد)، ۱۲۵۰، ۱۲۶۲، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۴۶۶، ۱۴۷۹، ۱۶۵۸، ۱۷۶۶
 نقاش (مظفر علی)، ۱۳۱۹
 نقشبنديه، ۱۳۰۹
 نمرود، ۱۲۶۹، ۱۲۷۵، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰
 نواب پریخان صفوی، ۱۳۲۴
 نوابی (عبدالحسین)، ۱۳۴۹

مولوی (جلال الدین)، ۱۲۲۶، ۱۳۸۲، ۱۵۰۰، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۶۳۹، ۱۶۵۸، ۱۶۶۴، ۱۶۷۲، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷، ۱۶۷۹
 مهدی پور تبریزی (علی اکبر)، ۱۶۴۵، ۱۶۶۳
 مهدی (عج)، ۱۲۶۶، ۱۲۷۲، ۱۴۲۰، ۱۴۴۰
 ۱۴۴۳، ۱۴۸۹، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۴۶، ۱۶۴۴
 میانجی همدانی (عین القضاة)، ۱۲۳۳
 میرخانن (سید حسن)، ۱۷۳۴
 میرخانن (سید حسین)، ۱۷۳۴
 میرزا سنگلاخ، ۱۲۶۴، ۱۳۸۷، ۱۷۲۲، ۱۷۵۷
 میرزایی نویر (حمیده)، ۱۷۵۰
 میرعماد قزوینی، ۱۳۵۷، ۱۷۱۱، ۱۷۱۷، ۱۷۲۰، ۱۷۴۱
 میرفخرایی (سید رضاقلی)، ۱۷۳۲
 میرمحمدزاده (داود)، ۱۵۳۹
 میلتون، ۱۵۹۱
 میمند (حسن)، ۱۴۹۷
 مؤید العلماء، ۱۷۱۸

ن

ناپلئون بناپارت، ۱۲۳۹
 ناجی خویی (حسن)، ۱۶۸۶
 نادر شاه، ۱۲۳۸، ۱۶۱۳، ۱۷۱۵
 ناصرالدین شاه قاجار، ۱۴۲۱، ۱۴۳۴، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۵۱۳، ۱۵۷۴، ۱۵۸۸، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۶۸۳، ۱۷۱۸
 ناصر خسرو، ۱۳۳۲، ۱۴۴۶، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۳، ۱۵۰۶، ۱۵۹۱، ۱۶۳۶، ۱۶۷۴
 ناصرزاده (حسن)، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶
 ناظر شرفخانه ای، ۱۵۴۴
 ناظم الاطباء، ۱۶۰۷
 ناظم تبریزی، ۱۳۴۸
 ناظم (جعفر خان)، ۱۳۷۰

نوح (ع)، ۱۲۷۵، ۱۴۶۵

نوری (یحیی)، ۱۲۴۵

نویان (شیخ حسن)، ۱۲۹۷

نویدی، ۱۳۲۴

نهاوندی، ۱۳۵۲

نهاوندی (عیدالیاقی)، ۱۳۹۲

نیازی شبستری، ۱۳۱۰، ۱۵۷۴

نیریزی، ۱۴۲۹، ۱۴۳۸، ۱۷۶۵

نیریزی فر تیریزی (احمد)، ۱۷۲۶

نیشابوری (محمد قاسم)، ۱۳۴۱

نیشابوری (میر صنی)، ۱۳۱۸

نیک پناه (محمد)، ۱۵۴۵

نیکخو (اکبر)، ۱۷۵۲

نیکو همت، ۱۶۰۹

نیما یوشیج، ۱۴۸۳، ۱۴۸۶، ۱۶۷۰

نیمتاج سلماسی، ۱۴۶۴

و

واحد تیریزی (رجبعلی)، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲

واحدی تیریزی، ۱۳۳۱

واعظ اصفهانی (سید جمال الدین)، ۱۶۴۵

واعظ (حسین)، ۱۵۹۸

واقف خلخالی (علیقلی)، ۱۳۳۶، ۱۵۷۴

واقف خلخالی (نصرالله)، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۵۷۴

واله داغستانی، ۱۴۰۲

وثیق (منصوره)، ۱۷۴۵

وجدنیا (جمشید)، ۱۷۳۶، ۱۷۳۸، ۱۷۵۰

وحشی بافقی، ۱۵۰۷

وحید دستگردی، ۱۳۴۹، ۱۴۸۴، ۱۶۸۶

وراوینی (سعدالدین)، ۱۲۳۳، ۱۵۶۰

وصالی تیریزی (سلطان محمد)، ۱۳۷۸، ۱۵۷۴

وطن خواه، ۱۷۰۵

وطواط (رشید الدین)، ۱۲۳۳، ۱۵۸۴

ولید، ۱۵۸۲

ولی زاده (اسماعیل)، ۱۲۲۶

وُهدودان (ابو منصور)، ۱۲۵۶

ه

هادی (حسن)، ۱۲۵۸

هادی (حیدر علی)، ۱۷۴۲

هاروت، ۱۶۳۰

هارون الرشید، ۱۲۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۲۳، ۱۶۲۷، ۱۶۳۱

هاشمی نژاد (سید عبدالکریم)، ۱۲۴۵

هجرت، ۱۴۸۰

هخامنشیان، ۱۶۲۹

هدایت (رضاقلی خان)، ۱۳۰۰، ۱۷۶۵

هروی (میرعلی)، ۱۳۴۴

هریسی (حسن)، ۱۷۱۹، ۱۷۲۳، ۱۷۳۱

هریسی (حسین)، ۱۷۲۴

هشام بن عبدالملک، ۱۶۵۱

هشترودی (محسن)، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱

هلاکو، ۱۲۹۹، ۱۶۱۸، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۷۰۹

همام تیریزی، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۵۷۵

همایون شاه، ۱۳۱۶

همایی (جلال)، ۱۴۸۴، ۱۶۷۶

هند (جگرخوار)، ۱۵۸۲

هنینگ، ۱۶۶۱

هوگو (ویکتور)، ۱۴۴۸، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱

ی

یاسمی (علی اکبر)، ۱۶۵۶

یافت بن نوح، ۱۲۹۸

یاوری تیریزی، ۱۳۳۱

یأجوج، ۱۲۶۶، ۱۳۷۲

بیرم خان، ۱۶۸۵

یحییوی، ۱۵۱۵

یحیی بن خالد برمکی، ۱۶۳۱

یزید بن معاویه، ۱۵۸۲

یسنا تبریزی، ۱۶۶۴

یعقوب (ع)، ۱۶۶۹

یغمایی (حسیب)، ۱۴۸۲

یگانی (اسماعیل)، ۱۶۹۱

یوخنن موسی (رایبی)، ۱۶۹۹

یوزباشی (حسن بیگ)، ۱۳۱۳

یوسف (ع)، ۱۲۶۵، ۱۲۷۰، ۱۳۰۹، ۱۴۰۹

۱۴۱۰، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۴۸، ۱۵۳۷، ۱۶۴۲

۱۶۶۹

یهودا، ۱۲۷۲، ۱۶۶۹

* * *

.

فهرست اماکن و ممالک

آ

آذربایجانها (مسجد)، ۱۶۴۵
آذرشهر، ۱۶۳۳، ۱۶۵۳
آستارا، ۱۶۳۳
آسیای صغیر، ۱۲۳۳، ۱۲۳۶، ۱۶۲۹
آسیای غربی، ۱۶۲۱
آشتیان، ۱۵۸۹
آشور، ۱۶۲۰، ۱۶۲۹
آگرا، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۳۶۳
آلمان، ۱۶۱۴، ۱۶۶۱، ۱۶۶۳، ۱۷۱۰
آید، ۱۶۲۲
آمریکا، ۱۶۱۰، ۱۶۶۱
آناطولی، ۱۶۲۹

الف

ابتدائیه (مدرسه)، ۱۶۰۷
احمدیه (خاقاه)، ۱۴۶۲
ادب (مدرسه)، ۱۶۰۷
ازان، ۱۲۸۷، ۱۵۸۴
اردبیل، ۱۳۰۸، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۳۶، ۱۳۵۷
۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۶۲، ۱۶۳۳، ۱۶۸۲، ۱۶۹۱
۱۷۶۵
ارزروم، ۱۶۲۸
ارس، ۱۵۴۵
ارسیاران، ۱۳۳۰، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱
۱۶۸۲

آبادان، ۱۶۲۲

آذربایجان، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۷، ۱۲۳۳، ۱۲۴۲، ۱۲۴۵، ۱۲۴۸، ۱۲۵۹، ۱۲۸۵، ۱۲۸۷، ۱۳۰۰، ۱۳۱۵، ۱۳۱۷، ۱۳۲۰، ۱۳۲۶، ۱۳۳۵، ۱۳۴۰، ۱۳۴۳، ۱۳۴۹، ۱۳۵۱، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۴۰۷، ۱۴۱۶، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۹، ۱۴۳۵، ۱۴۳۹، ۱۴۴۳، ۱۴۴۵، ۱۴۴۷، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۷۲، ۱۴۷۴، ۱۴۹۹، ۱۵۱۲، ۱۵۱۴، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸، ۱۵۴۴، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۷۷، ۱۵۷۹، ۱۵۸۱، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۱۲، ۱۶۱۴، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۴۵، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۴، ۱۶۶۲، ۱۶۶۸، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۸، ۱۷۰۱، ۱۷۰۳، ۱۷۰۶، ۱۷۰۷، ۱۷۰۸، ۱۷۱۱، ۱۷۱۳، ۱۷۱۹، ۱۷۲۷، ۱۷۳۲، ۱۷۳۸، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳، ۱۷۵۵، ۱۷۵۷، ۱۷۶۱، ۱۷۶۲
آذربایجان شرقی، ۱۴۱۷، ۱۵۳۰، ۱۵۴۸
۱۶۱۵، ۱۷۴۵، ۱۷۶۰
آذربایجان غربی، ۱۶۶۱
آذربایجان (موزه)، ۱۵۲۹

انگوت (دبستان)، ۱۶۳۳	ارمنستان، ۱۶۸۵، ۱۶۲۸، ۱۶۲۲، ۱۴۹۹
اودگیر، ۱۳۷۶	اروپا، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۴۳۷، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸
اورشليم، ۱۶۲۹	۱۴۹۹، ۱۵۰۱، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲
اهر، ۱۶۳۳، ۱۴۴۲، ۱۴۴۱، ۱۴۴۰، ۱۲۹۰	۱۵۹۷، ۱۶۱۴
ایران، ۱۲۳۰، ۱۲۳۳، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۹	ارومیه، ۱۴۶۴، ۱۶۸۷، ۱۶۸۹، ۱۶۹۳، ۱۶۹۴
۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۴، ۱۲۴۶، ۱۲۷۱، ۱۳۰۰	۱۶۹۶، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۵، ۱۷۵۳
۱۳۰۳، ۱۳۳۱، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۵۱، ۱۳۵۴	اروند رود، ۱۶۱۸، ۱۶۲۱، ۱۶۲۴، ۱۶۷۴
۱۳۵۵، ۱۳۶۰، ۱۳۷۷، ۱۳۷۹، ۱۳۹۲، ۱۴۱۶	ارونق، ۱۶۳۳، ۱۶۸۲
۱۴۳۹، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۲، ۱۴۵۶	استاد و شاگرد (مسجد)، ۱۷۰۹، ۱۷۱۱
۱۴۵۸، ۱۴۶۰، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۷۸، ۱۴۸۱	استانبول، ۱۲۳۲، ۱۲۴۲، ۱۳۱۲، ۱۳۴۷، ۱۳۴۹
۱۴۸۴، ۱۴۹۹، ۱۵۱۴، ۱۵۱۳، ۱۵۴۲، ۱۵۸۸	۱۳۹۱، ۱۴۳۳، ۱۴۶۵، ۱۵۸۳، ۱۵۹۲، ۱۵۹۵
۱۵۸۹، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶	۱۶۱۴، ۱۶۴۱، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۶۲، ۱۶۶۳
۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۶۰۱، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۸	۱۶۷۱، ۱۶۸۶، ۱۶۸۸، ۱۶۹۳، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷
۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۵، ۱۶۱۷، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷	۱۶۹۸، ۱۷۱۶
۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۵، ۱۶۴۹، ۱۶۶۱	اسکندریه، ۱۵۸۶
۱۶۶۴، ۱۶۶۹، ۱۶۷۱، ۱۶۷۳، ۱۶۷۶، ۱۶۸۰	اشتین، ۱۴۱۶
۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۷، ۱۶۹۱، ۱۶۹۳	اصطیوانات، ۱۳۰۱
۱۶۹۷، ۱۶۹۸، ۱۷۰۲، ۱۷۱۰، ۱۷۱۵، ۱۷۱۸	اصفهان، ۱۲۴۷، ۱۲۶۰، ۱۲۸۵، ۱۳۳۷، ۱۳۴۰
۱۷۲۶، ۱۷۴۳، ۱۷۴۵، ۱۷۴۶، ۱۷۴۷، ۱۷۵۷	۱۳۶۴، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲
۱۷۶۵، ۱۷۶۶	۱۳۷۴، ۱۳۷۹، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹
ایروان، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷	۱۳۹۰، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶
ایوان مداین، ۱۲۶۲، ۱۶۱۹، ۱۶۲۷	۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۲۵، ۱۶۰۸، ۱۶۲۲
	۱۷۱۴، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۲۶
ب	اعظمیه (محل)، ۱۶۲۴
بایل، ۱۲۶۳، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰	اقتاحیه (مدرسه)، ۱۶۰۷
بادوریا، ۱۶۲۲	اقدسیه (دبستان)، ۱۶۱۰
باکو، ۱۲۸۷، ۱۶۷۱	الرصافه، ۱۶۲۴
بالکان، ۱۴۹۹	الله آباد، ۱۳۵۹
بخشایش، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳	الموت، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۲۰، ۱۳۳۵
۱۴۴۶، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۶، ۱۵۹۱	انیند، ۱۳۰۲
براته، ۱۶۲۲	انديجان، ۱۵۸۷
برجیس، ۱۶۳۸	انزاب، ۱۶۳۳
برکلی (دانشگاه)، ۱۶۶۱	انگلستان، ۱۶۱۰، ۱۶۱۴، ۱۶۲۶

جیحون (رود)، ۱۴۲۲، ۱۶۲۸

ج

چرنداب (محلّه)، ۱۵۸۴، ۱۵۹۵، ۱۷۰۹

چهل ستون، ۱۳۶۹

چین، ۱۲۴۸، ۱۲۸۵، ۱۲۹۸، ۱۴۹۸، ۱۶۷۰،

۱۶۷۴

ح

حاج احمد (مسجد)، ۱۶۴۷

حجاز، ۱۵۲۹

حکمت (مدرسه)، ۱۶۱۶، ۱۶۲۳

حیدر آباد، ۱۳۷۰، ۱۳۷۶

خ

خامنه، ۱۶۳۳

خراسان، ۱۲۴۱، ۱۲۵۴، ۱۲۵۹، ۱۲۸۴، ۱۳۰۳،

۱۳۱۳، ۱۳۲۰، ۱۳۲۲، ۱۳۴۳، ۱۳۸۲، ۱۴۹۸،

۱۶۱۶، ۱۶۲۸، ۱۶۳۱، ۱۷۱۳،

خزر، ۱۶۷۴

خسروآباد، ۱۳۷۰

خط استوا، ۱۲۷۲

خلخال، ۱۳۱۷، ۱۳۳۸، ۱۴۳۳، ۱۵۸۴، ۱۶۲۳

خلیج فارس، ۱۶۲۸

خمسه، ۱۴۲۳

خوشگناب، ۱۴۷۷

خوی، ۱۴۱۳، ۱۵۱۶، ۱۶۶۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۹،

۱۶۹۱، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱،

د

دارالفنون (مدرسه)، ۱۲۳۹، ۱۴۷۶، ۱۶۰۱،

۱۶۱۰، ۱۶۱۶، ۱۶۴۱

ترکستان، ۱۲۶۳، ۱۳۶۸، ۱۵۹۶

ترکیه، ۱۴۱۶، ۱۴۶۶، ۱۴۹۹، ۱۵۱۴، ۱۵۲۲،

۱۵۹۲، ۱۶۶۳، ۱۶۸۵، ۱۶۸۸، ۱۷۱۱

تسوج، ۱۴۲۰، ۱۴۲۷، ۱۶۳۳

تفرش، ۱۲۸۷

تقلیس، ۱۴۳۷

نکاب، ۱۶۳۳

تکیه حیدر، ۱۳۴۲

تمدن (مدرسه)، ۱۶۲۳

توران، ۱۳۰۳، ۱۳۴۵

توروس، ۱۶۲۸

تونس، ۱۲۷۵

تهران، ۱۲۳۲، ۱۲۳۹، ۱۲۴۲، ۱۲۴۴، ۱۲۵۹،

۱۲۹۷، ۱۳۴۹، ۱۳۴۲، ۱۴۳۴، ۱۴۳۶، ۱۴۳۹،

۱۴۴۶، ۱۴۶۰، ۱۴۶۲، ۱۴۶۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۸،

۱۴۷۹، ۱۴۸۴، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۱،

۱۵۸۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۷، ۱۶۰۳، ۱۶۰۷، ۱۶۱۰،

۱۶۱۳، ۱۶۱۶، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶، ۱۶۴۱، ۱۶۴۵،

۱۶۵۵، ۱۶۶۰، ۱۶۶۶، ۱۶۶۹، ۱۶۷۲، ۱۶۸۵،

۱۶۸۸، ۱۶۹۰، ۱۷۰۴، ۱۷۱۸، ۱۷۳۴، ۱۷۶۵،

۱۷۶۶

تیسفون، ۱۶۲۴، ۱۶۲۶

ج

جامع عباسی (مسجد)، ۱۳۶۴

جاقور، ۱۴۴۳

جزیره، ۱۶۲۲، ۱۶۲۸

جزیره العرب، ۱۲۲۰

جعفریه (مدرسه)، ۱۶۲۳

جلفا، ۱۶۲۳

جماران، ۱۴۹۳

جهان آباد، ۱۳۸۹

جهانگیر نگر، ۱۳۷۷

روسیه، ۱۶۸۵، ۱۵۸۷، ۱۴۱۹
روم، ۱۲۹۵، ۱۳۱۰، ۱۳۲۵، ۱۳۳۷، ۱۳۴۴
رومانی، ۱۶۱۰
ری، ۱۲۳۱، ۱۲۶۰، ۱۴۹۷، ۱۶۰۷، ۱۶۳۱، ۱۶۷۳

ز

زحل (ستاره)، ۱۲۵۶، ۱۲۷۶، ۱۲۸۱، ۱۳۸۴
زنوز، ۱۴۴۵، ۱۴۴۳
زوراء، ۱۶۲۲

ژ

ژابن، ۱۲۴۸

س

ساباط، ۱۶۲۲
سادات (مدرسه)، ۱۶۰۷
ساره، ۱۳۱۶
سبزوار، ۱۴۹۱
سیهسالار (مسجد)، ۱۴۹۱
سدره، ۱۴۹۵
سراب، ۱۶۳۳، ۱۲۹۰
سرخاب، ۱۲۹۴، ۱۳۰۰، ۱۳۰۲، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰
سعادت آباد، ۱۳۶۹
سعادت (مدرسه)، ۱۶۹۴
سعدی (مدرسه)، ۱۶۳۳
سلماس، ۱۴۶۵، ۱۴۹۶
سلمان پاک (روستا)، ۱۶۲۶
سلیمان (شهر)، ۱۴۶۷
سمرقند، ۱۳۱۰
سناباد، ۱۶۳۱
سن پترزبورگ، ۱۵۸۶

دار المسناة (قصر)، ۱۶۲۵

دارالمعلمین، ۱۲۳۹، ۱۶۱۰، ۱۶۳۲، ۱۶۳۴، ۱۶۴۱

دارالمعلمین بیروت، ۱۵۹۵
دامغان، ۱۳۷۰

دانشسرای عالی، ۱۶۱۰

دانشگاه تبریز، ۱۴۷۴، ۱۵۲۹، ۱۵۳۴، ۱۶۱۰

۱۶۵۵، ۱۶۷۹، ۱۷۲۵

دانشگاه تهران، ۱۶۱۰، ۱۶۶۱

دانش (مدرسه)، ۱۶۰۷

دجمله، ۱۲۶۲، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱

۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۲۸

۱۶۲۹، ۱۶۳۰

دران‌بند، ۱۳۰۰

دریوند، ۱۲۶۰

دروازه شمیران، ۱۶۰۷

دمشق، ۱۳۲۷، ۱۳۹۱

دیاریکری، ۱۶۲۲

دیزج، ۱۶۳۳

دیزمار، ۱۴۱۶

دیلیم، ۱۲۶۳، ۱۲۷۷

ر

راه شیری (کهکشان)، ۱۲۷۳

ربع رشیدی، ۱۷۰۹

رتالا، ۱۶۲۲

رحبه، ۱۶۲۸

رشت، ۱۴۴۴، ۱۴۸۴، ۱۶۰۷

رشیدی (مدرسه)، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹

۱۶۰۳

رشیدی (میدان)، ۱۵۹۴

رضا عباسی (موزه)، ۱۷۳۴

رودقات، ۱۳۰۰

شیخ الاسلام (مسجد)، ۱۵۹۸

شیخ لطف الله (مدرسه)، ۱۳۷۲

شیراز، ۱۲۸۶، ۱۳۰۴، ۱۳۳۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰

۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۴۶۲، ۱۷۱۵

شیشه گرخانه (بازار)، ۱۷۲۷

ص

صائب (مدرسه)، ۱۶۲۳

صالحیه، ۱۶۲۲

صفین، ۱۶۷۲

ط

طالیبه (مدرسه)، ۱۶۵۵

طوبی، ۱۴۹۵

طور (کوه)، ۱۳۳۷، ۱۴۲۶، ۱۵۲۵، ۱۶۷۰

طوس، ۱۶۳۱

ع

عالی قاپو، ۱۳۶۹

عباس آباد، ۱۳۶۷، ۱۳۷۲، ۱۳۷۷، ۱۳۸۹

۱۳۹۰

عجبشیر، ۱۶۲۳

عراق، ۱۲۸۵، ۱۳۲۵، ۱۳۴۲، ۱۳۴۴، ۱۳۴۶

۱۳۵۶، ۱۳۸۹، ۱۴۰۵، ۱۴۲۷، ۱۴۴۷، ۱۴۵۳

۱۴۹۲، ۱۴۹۸، ۱۵۱۴، ۱۵۸۴، ۱۵۸۹، ۱۶۲۱

۱۶۲۲، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶

عراقین، ۱۲۵۴، ۱۲۵۷، ۱۲۶۰

عریستان، ۱۲۵۷

علمدار، ۱۶۳۳

علمیه (مدرسه)، ۱۶۰۷

علیگه (دانشگاه)، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸

عمان، ۱۲۵۵، ۱۲۵۷

سنجار، ۱۶۱۹، ۱۶۲۸

سند، ۱۲۳۳، ۱۳۷۰

سنگلج، ۱۶۰۷

سورین (دانشگاه)، ۱۶۱۰

سوریه، ۱۲۴۸، ۱۵۱۴

سونایا، ۱۶۲۲

سیروس (دبستان)، ۱۶۱۰

سینا، ۱۵۲۵

سیوکام، ۱۳۴۶

ش

شام، ۱۲۸۹، ۱۲۹۹، ۱۴۴۷، ۱۵۸۹، ۱۶۲۱

شاه آباد، ۱۲۴۹، ۱۶۰۷

شاهدخت (مدرسه)، ۱۶۳۳

شاهین دژ، ۱۶۳۳

شبتیر، ۱۶۴۳، ۱۶۴۳

شتریان (محل)، ۱۶۵۷

شرافت (مدرسه)، ۱۶۰۷، ۱۶۳۳

شرفخانه، ۱۶۳۳

شرف (دبستان)، ۱۶۱۶

شرف (مدرسه)، ۱۶۰۷

شروان، ۱۲۵۷، ۱۲۶۰، ۱۲۶۴، ۱۲۶۸، ۱۲۷۴

۱۲۸۵، ۱۳۰۶، ۱۳۱۲، ۱۵۸۴

شریفیه (مدرسه)، ۱۵۷۹

شگلان (محل)، ۱۵۹۲، ۱۵۹۷، ۱۶۰۲

شط العرب، ۱۶۲۲، ۱۶۲۸

شماخی، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۳۲۹

شمس آباد، ۱۳۷۲

شوروی، ۱۲۸۷، ۱۶۱۰

شوشا، ۱۴۶۷

شوقی تبریزی، ۱۵۶۲

شهشهان (محل)، ۱۶۰۸

شیخ ابی شانه، ۱۳۲۷

عمان (دریا)، ۱۳۳۴

غ

غزنین، ۱۶۷۴

ف

فارس، ۱۳۰۱، ۱۴۵۳

فدک، ۱۶۷۲

فرات، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۲، ۱۶۲۸، ۱۶۳۰

فرانسه، ۱۶۱۰

فردوسی (خیابان)، ۱۶۱۵، ۱۷۱۱

فردیس کرج، ۱۶۶۶

فرهنگستان، ۱۲۴۱

فلات ایران، ۱۲۳۱

قاف (کوه)، ۱۲۶۹، ۱۲۷۵، ۱۶۷۰

قاهره، ۱۳۷۷

ق

قاین، ۱۶۱۹، ۱۶۲۸

قبرستان نو، ۱۶۰۹

قدسیه (مدرسه)، ۱۶۳۳

قراجه‌داغ، ۱۴۲۲

قراحمید، ۱۳۱۶

قرقیزستان، ۱۴۹۸

قره‌باغ، ۱۴۳۹

قزاقستان، ۱۴۸۵، ۱۴۹۹

قرل دیزج، ۱۶۸۶

قروین، ۱۳۲۴، ۱۳۲۹، ۱۳۳۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹

۱۳۶۹، ۱۴۹۲، ۱۴۱۰، ۱۴۲۶، ۱۷۱۷

قطیبه (مدرسه)، ۱۳۹۴

قطران (مدرسه)، ۱۶۳۳

ققاقاز، ۱۴۱۶، ۱۴۸۵، ۱۴۹۹، ۱۵۱۴، ۱۵۹۴

۱۵۹۶، ۱۶۰۲، ۱۶۸۵

قـم، ۱۲۲۷، ۱۲۸۷، ۱۳۷۰، ۱۴۴۲

۱۵۹۴، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۲۲، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴

۱۶۶۱، ۱۷۴۳، ۱۷۴۶، ۱۷۶۲، ۱۷۶۵

قندهار، ۱۳۱۵، ۱۳۶۴

قهستان، ۱۲۸۷

قیروان، ۱۲۶۹، ۱۲۷۵

قیطریه، ۱۶۰۴

ک

کابل، ۱۶۱۹

کاخ سید، ۱۶۲۷

کاشان، ۱۳۲۵، ۱۳۴۱، ۱۳۴۴، ۱۳۶۹، ۱۳۷۸

۱۵۸۱

کاظمین، ۱۶۳۰

کبود (مسجد)، ۱۶۸۰، ۱۷۲۲

کجیج، ۱۳۲۰

کران، ۱۵۸۱

کریلا، ۱۳۲۹، ۱۴۲۰، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵

کرج، ۱۵۴۴

کرخ، ۱۶۲۲

کرومانشاه، ۱۴۶۱، ۱۴۷۹

کشیر، ۱۲۵۶، ۱۳۶۳، ۱۳۷۰، ۱۳۹۵، ۱۴۰۱

۱۴۰۲

کعبه، ۱۲۶۱، ۱۲۷۸، ۱۲۸۳، ۱۳۲۷، ۱۳۷۱

۱۳۷۳، ۱۳۷۸، ۱۳۸۲، ۱۴۱۴، ۱۴۶۳، ۱۵۱۷

۱۵۱۹، ۱۶۰۳، ۱۶۵۶

کلات، ۱۶۰۵

کلده، ۱۶۲۰، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰

کلکنه، ۱۲۴۲، ۱۳۷۷

کلیر، ۱۲۹۰، ۱۴۱۷

کمال (مدرسه)، ۱۶۰۷

کنعان، ۱۵۳۷

ماہینز (دانشگاه)، ۱۶۶۱
 محمدی (مدرسه)، ۱۶۱۶
 مداین، ۱۲۳۰، ۱۲۶۰، ۱۲۶۲، ۱۲۶۴، ۱۵۳۳، ۱۶۱۹، ۱۶۲۶
 سراغہ، ۱۴۳۱، ۱۵۷۹، ۱۵۸۵، ۱۶۳۳، ۱۶۸۶، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲، ۱۶۸۸
 مرعشی نجفی (کتابخانہ)، ۱۶۱۷
 مرمرہ (دریا)، ۱۶۴۳
 میرند، ۱۵۲۵، ۱۵۲۷، ۱۵۲۹، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۶۳۳، ۱۷۳۹
 مریخ (ستارہ)، ۱۲۶۸، ۱۲۷۳، ۱۲۷۶، ۱۲۸۱
 مستنصریہ (مدرسه)، ۱۶۲۴
 مسعود سعد (مدرسه)، ۱۶۳۳
 مسکو، ۱۵۸۷
 مشکین شہر، ۱۶۳۳، ۱۶۸۲
 مشہد، ۱۲۴۲، ۱۳۱۳، ۱۳۷۴، ۱۴۹۰، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۳۱، ۱۶۴۷، ۱۶۸۸، ۱۷۱۶
 مصر، ۱۲۴۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۲، ۱۲۸۹، ۱۳۰۳، ۱۴۴۷، ۱۴۹۲، ۱۵۷۹، ۱۵۸۹، ۱۵۹۴، ۱۶۰۲، ۱۶۱۴، ۱۶۲۹، ۱۶۳۱، ۱۶۹۳
 مظفری (مدرسه)، ۱۶۰۷، ۱۶۱۳، ۱۶۳۳، ۱۷۰۰
 معرفت (مدرسه)، ۱۷۰۰
 مغولستان، ۱۴۹۸
 مقبرۃ الشعراء، ۱۷۳۴
 مقبرۃ الشعراء، ۱۳۴۰
 مگہ، ۱۲۲۰، ۱۲۲۳، ۱۲۶۱، ۱۲۶۴، ۱۲۸۵
 ۱۳۱۰، ۱۳۲۵، ۱۳۴۴، ۱۳۸۹
 ملا محمود (تکیہ)، ۱۶۰۸
 ملکان، ۱۶۳۳
 ملک (کتابخانہ)، ۱۴۳۲
 سقان، ۱۶۳۳
 موصل، ۱۵۸۰، ۱۶۲۲، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹
 مہاباد، ۱۵۲۹

کوفہ، ۱۵۱۱، ۱۶۲۸

گ

گاوغان، ۱۶۳۳
 گجرات، ۱۳۴۳، ۱۳۵۴، ۱۳۹۲
 گجیل (گورستان)، ۱۶۱۵
 گرجستان، ۱۲۴۸، ۱۴۹۹
 گرگر، ۱۶۳۳
 گرمرو، ۱۴۳۳
 گرمی، ۱۶۳۳
 گلستان (باغ)، ۱۶۱۵
 گلکنده، ۱۳۷۵
 گنجه، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۶۷۲
 گیلان، ۱۶۱۵

ل

لازارو (دانشکده)، ۱۵۸۸، ۱۵۸۷
 لاله زار (خیابان)، ۱۶۰۷
 لاهور، ۱۳۵۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۴
 لبنان، ۱۲۴۸، ۱۶۲۴، ۱۷۶۵
 لقمانیہ (مدرسه)، ۱۶۰۷، ۱۶۱۳، ۱۶۳۳، ۱۶۹۰
 لندن، ۱۲۴۲، ۱۶۶۴
 لہری، ۱۳۵۱
 لیدی، ۱۶۲۹
 لیلی آباد، ۱۶۰۰

م

ماد، ۱۶۲۹
 مازندران، ۱۴۶۶، ۱۴۹۸
 ماوراء، ۱۶۲۲
 ماوراء النہر، ۱۶۳۱

هرات، ۱۲۲۸، ۱۲۵۷، ۱۳۶۷، ۱۷۱۶

هریس، ۱۴۳۲، ۱۵۴۴

هلند، ۱۶۱۰

همدان، ۱۲۱۲، ۱۳۴۶

هند، ۱۲۲۶، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۹، ۱۲۴۵

۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۵۶، ۱۲۶۱، ۱۳۰۳

۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۲۵، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲

۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۶، ۱۳۵۱، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵

۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴

۱۳۶۷، ۱۳۷۰، ۱۳۷۲، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹

۱۳۸۱، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸

۱۴۰۲، ۱۴۶۶، ۱۵۸۹، ۱۶۲۹، ۱۶۵۸، ۱۶۷۱

۱۷۱۷

هیمالی، ۱۶۴۳

هیمالیا (کوه)، ۱۲۵۶

ی

یزد، ۱۲۴۷، ۱۴۰۵

یونان، ۱۶۲۰، ۱۶۲۹

* * *

مهرانرود، ۱۳۲۰

مهرانرود، ۱۴۴۳

میانه، ۱۶۳۳، ۱۶۸۲

میرزا حسن (قبرستان)، ۱۴۶۷

ن

ناموس (مدرسه)، ۱۶۲۳

نابین، ۱۳۰۰

نجات (مدرسه)، ۱۶۳۳

نسجف، ۱۴۱۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۷۷، ۱۵۹۵

۱۶۰۱، ۱۷۶۵

نخجوان، ۱۵۸۱، ۱۵۹۷

ندی محل (قصر)، ۱۳۷۶

نشر معارف (مدرسه)، ۱۶۳۳

نصریه (دبستان)، ۱۶۳۳

نصیین، ۱۶۲۸

نطنز، ۱۳۲۰

نظامی (مدرسه)، ۱۶۳۳

نظامیه بغداد (مدرسه)، ۱۵۷۸، ۱۶۱۸، ۱۶۲۵

نمین، ۱۶۳۳

نوبر (محل)، ۱۵۹۹

نیشابور، ۱۴۹۱، ۱۵۰۵

نینوا، ۱۶۲۹

و

وادی السلام (قبرستان)، ۱۴۳۰

واسط، ۱۶۲۲، ۱۶۲۸

وراوی، ۱۲۹۰

ورزقان، ۱۶۳۳

ه

هاروارد (دانشگاه)، ۱۶۱۰

دیگر آثار و تألیفات نویسنده کتاب «

- ۱ - طبقات مفسران شیعه (۵ ج)
- ۲ - مفاخر آذربایجان، ج ۴ (شهیدان و نیکوکاران)
- ۳ - مفاخر آذربایجان، ج ۵ (نواوران و مبتکران)
- ۴ - زندگینامه پیشوایان (ع) (۲ جلد)
- ۵ - فقه‌های نامدار شیعه (۲ جلد)
- ۶ - یکصد سال مبارزه روحانیت (۴ جلد)
- ۷ - اینهمه تبلیغات چرا؟
- ۸ - همسران رسول خدا (ص)
- ۹ - شعائر ائین ما
- ۱۰ - مشکلات اجتماعی عصر ما
- ۱۱ - اسلام بر سر دوراهی
- ۱۲ - مسائلی از دیدگاه اسلام
- ۱۳ - دشمنان بشر
- ۱۴ - حالا نوبت آسیاست
- ۱۵ - درس‌هایی از تاریخ اسلام
- ۱۶ - سرچشمه‌های اعتقادی (ترجمه)
- ۱۷ - ملی‌گرایی (ترجمه)
- ۱۸ - اخلاق در مکتب امام صادق (ع) (ترجمه)
- ۱۹ - پیکار در راه آزادی و آرمان انسانی
- ۲۰ - زیربنای تمدن و علوم اسلامی
- ۲۱ - نهضت‌های جهان اسلام
- ۲۲ - منابع الفقه (فقه)
- ۲۳ - شرح باب حادی عشر (کلام)
- ۲۴ - حماسه‌سازان کربلا (ترجمه)
- ۲۵ - ترجمه اربعین شیخ بهایی
- ۲۶ - زنان ناهی در تملن اسلامی (آماده چاپ)
- ۲۷ - تصحیح و تحقیق علمای معاصرین خیابانی
- ۲۸ - ویرانگری‌های اعتیاد
- ۲۹ - دیداری با مسلمانان جمهوری آذربایجان
- ۳۰ - آموزش‌های سیاسی و اجتماعی اسلام
- ۳۱ - قمار، این بلای بزرگ
- از سری زندگی پیشوایان (ع)
- ۳۲ - محمد رسول الله (ص)
- ۳۳ - علی (ع) حماسه جاودانه
- ۳۴ - صدیقه طاهره (س)
- ۳۵ - زندگی امام صادق (ع)
- ۳۶ - زندگی امام موسی بن جعفر (ع)
- ۳۷ - زندگی امام محمد تقی (ع)
- ۳۸ - زندگی امام هادی (ع)
- ۳۹ - زندگی امام حسن عسکری (ع)
- ۴۰ - زندگی امام زمان (عج)

* * *

The Honour of Azerbaijan

By

Dr. Aghaie Ismailbayashi

Volume 1

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



۱۲۶۰۱-۱۰۰۹۱

قیمت: دوره ۶۶۰۰۰ تومان